**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**/

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(1)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین/

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی/

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

[درآمدی بر کتاب 3](#_Toc322030937)

[مختصری از زندگانی امام نووی 27](#_Toc322030938)

[استادان او 28](#_Toc322030939)

[شاگردان او 29](#_Toc322030940)

[اخلاق و ویژگی‌های او 29](#_Toc322030941)

[تألیفات او 29](#_Toc322030942)

[وفات او 32](#_Toc322030943)

[مختصری از زندگانی علامه محمد بن صالح العثیمین/ 35](#_Toc322030944)

[میلاد و زندگی خانوادگی او 35](#_Toc322030945)

[تحصیل علم و اساتید وی 35](#_Toc322030946)

[شاگردان شیخ 36](#_Toc322030947)

[اخلاق شیخ 36](#_Toc322030948)

[مذهب و روش علمی شیخ 37](#_Toc322030949)

[روش آموزشی وی 37](#_Toc322030950)

[دریافت جایزه‌ی جهانی ملک فیصل 37](#_Toc322030951)

[بیماری شیخ 37](#_Toc322030952)

[وفات شیخ 38](#_Toc322030953)

[مقدمه‌ی مؤلف 39](#_Toc322030954)

[1- باب: اخلاص و داشتن نیت در همه‌ی کارها و سخنان، و احوال پنهان و آشکار 43](#_Toc322030955)

[2- باب: توبه 103](#_Toc322030956)

[3- باب: صبر 151](#_Toc322030957)

[4- باب: صدق و راستي 249](#_Toc322030958)

[5- باب: مراقبت (توجه به خداوند و رسيدگي به اعمال خويش) 311](#_Toc322030959)

[6- باب: تقوا 493](#_Toc322030960)

[7- باب: یقین و توکل 519](#_Toc322030961)

[8- باب: استقامت 553](#_Toc322030962)

[9- باب: تفکر در عظمتِ آفرینش و آفریده‌های خداوندی؛ و ناپایداری دنیا و سختی‌های وحشت‌انگیز قیامت و خودسازی و تهذیب نفس و پرورش آن بر استقامت 563](#_Toc322030963)

[10- باب: تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این‌که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت 579](#_Toc322030964)

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

درآمدی بر کتاب

إنّ الحمدَ للهِ نحمَدُهُ ونستعينُهُ ونستغفرُهُ ونعوذ باللهِ مِنْ شرور أنفسِنا ومِن سيِّئاتِ أعمالِنا مَن يهدِهِ اللهُ فلاَ مُضِلَّ لَهُ وَمَن يُضْلِلْ فلا هاديَ لَهُ وأشهدُ أن لا إله إلاّ اللهُ وحده لا شريكَ لهُ وأشهدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ ورسولُهُ

كتاب «ریاض الصالحین» از آن دست کتاب‌هایی‌ست که در حال حاضر رواج و جایگاه ویژه‌ای نزد عموم مسلمانان یافته است؛ از این‌رو علما و دانشمندان علوم اسلامی، توجه خاصی به آن نموده‌اند که در رأسشان می‌توان به علامه محمد ناصرالدین آلبانی/ محدث برجسته و یاریگر کتاب و سنت بر اساس فهم سلف صالح اشاره کرد که تخریج و تحقیق بسیاری از احادیث کتاب یادشده را در کارنامه‌ی علمی خود دارد؛ چنان‌که توضیحات و پانوشت‌های مهمی بر این کتاب نگاشته است. البته آن بزرگوار، همه‌ی احادیث کتاب را تخریج نکرده و خود، در نشست‌هایی که ضبط شده، به پاره‌ای از اسباب و عوامل عدم تخریج همه‌ی احادیث کتاب «ریاض الصالحین» اشاره نموده است. به دنبال این کار ارزشمند، علامه‌ی اصولی و فقیه بزرگوار، استاد محمد بن صالح العثیمین/ نیز با روش علمیِ متمایز، آسان و روان خویش به شرح بخش فراوانی از احادیث این کتاب پرداخته است؛ به‌گونه‌ای که امکان استفاده از آن برای عموم مسلمانان وجود دارد و در عین حال هیچ دانش‌پژوهی از آن بی‌نیاز نیست.

در کتابی که پیش رو دارید، تلاش علمی این دو عالم بزرگوار را در کنار متن اصلی گردآورنده- امام نووی/- با هم جمع کرده‌ایم تا خواننده‌ی گرامی بتواند با خاطری آسوده، به‌طور هم‌زمان و بدون این‌که ناگزیر شود چندین نسخه از کتاب ریاض‌الصالحین را پیش رویش قرار دهد، از متن، تخریج و شرح این کتاب بهره ببرد. هم‌چنین برای افزایش میزان بهره‌بری خواننده‌‌ي کتاب، مقدمه‌ی شیخ آلبانی/ را که حاوی نکات مفیدی‌ست، در این مقدمه گنجانده‌ایم و از پروردگار متعال مسألت داریم که به این عالم بزرگوار پاداش نیک عنایت فرماید.

شیخ آلبانی/ مي‌گوید:

هنگام تحقیق ریاض الصالحین چندین نکته برایم روشن شد که در پانوشت‌ها به پاره‌ای از آن‌ها اشاره کرده‌ام و در این مقدمه به نکات باقی‌مانده می‌پردازم:

نکته‌ی اول

1. امام نووی/ در پایان مقدمه‌ی کتاب می‌گوید: «...از این‌رو تصمیم گرفتم مختصری از احادیث صحیح را جمع‌آوری کنم».

بنده درباره‌ی این سخن نووی/ به بیان دو نکته می‌پردازم:

اول این‌که منظورش از حدیث صحیح، حدیث قوی‌ست که شامل حَسَن و فراتر از آن می‌شود؛ بر اساس همان تعریفی که در گذشته از سوی نخستین علمای حدیث درباره‌ی حدیث صحیح ارائه شده است و این، پیش از آن صورت گرفته که ترمذی/ به‌پیروی از استادش بخاری/ حدیث مورد قبول را به صحیح و حَسَن تقسیم‌بندی نماید. البته تعریف نخست که نووی/ به‌کار برده، درست است و اشکالی ندارد؛ و بنده در بسیاری از تألیفاتم هم‌چون «صحیح الجامع الصغیر وزیادته» و «صحیح الکلم الطیب» که به چاپ رسیده و نیز در «صحیح أبی‌داود» و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» و... به همین منوال عمل کرده‌ام. البته ناگفته نماند که تقسیم‌بندی ترمذی، صحیح‌تر و دقیق‌تر می‌باشد.

و اما نکته‌ی دیگر، این‌که منظور نووی/ از گردآوری احادیث صحیح، این بوده که بيشتر، احادیث صحیح را جمع‌آوری نموده، نه این‌که همه‌ی احادیث موجود در ریاض الصالحین صحیح است. بنده، از گذشته‌های دور می‌دانستم که در آن، احادیث ضعیفی وجود دارد و چون به تحقیق و بررسی دقیق کتاب پرداختم، دریافتم که تعداد احادیث ضعیف موجود در آن، بیش از تعدادی‌ست که گمانش را داشتم؛ چنان‌که می‌توانید در پانوشت‌ها مشاهده کنید و در این مقدمه نیز احادیث ضعیف ریاض الصالحین را برمی‌شماریم و به شماره‌ی آن‌ها اشاره می‌کنیم: (67، 201، 292، 347، 363، 378، 413، 486، 490، 524، 583، 589، 601، 717 که تکرار حدیث 378 می‌باشد، 736، 794، 802، 834، 894، 895، 896، 917، 951، 954، 1007، 1067، 1393، 1402، 1501، 1547، 1577، 1585، 1649، 1654، 1679، 1686، 1731، 1863، 1882).

به گمان بنده عذر مؤلف را باید پذیرفت که با وجود اشتیاق وافرش به گردآوری احادیث صحیح، به احادیث ضعیف دچار شده است؛ زیرابیشتر به تصحیح و تحسین ترمذی/ و سکوت ابوداود/ درباره‌ی احادیث اعتماد کرده و خود، در مقدمه‌ی کتابش «**الأذکار**» بدین نکته تصریح نموده و گفته است: «...و روایت سنن أبی‌داود را آورده‌ایم که با اسناد جید نقل کرده و آن را ضعیف ندانسته است». این در حالی‌ست که امام نووی/، خود به تحقیق و بررسی این روایات نپرداخته و به دیدگاه ترمذی و ابوداود رحمهما الله بسنده نموده است. و این، روشی‌ست که بیشتر فقهای متأخر در پرداختن به احادیث در پیش گرفته‌اند و كمترکسی از آنان، یکایک احادیث را مورد نقد و پردازش قرار داده است؛ مانند ابن‌حجر/ که در برخی از کتاب‌هایش چنین رویکردی دارد و به بررسی یکایک احادیث می‌پردازد. در میان متأخرین و کسانی که پس از ابن‌حجر/ آمده‌اند، كمتر کسی یافت می‌شود که چنین روی‌کردی داشته باشد. البته نووی در مواردی که به نکته‌ی خاصی درباره‌ی سند حدیثی پی برده، به بیان علت و ضعف آن پرداخته است؛ از این‌رو امکان دارد عذر دیگری داشته است؛ چنان‌که خود، در مقدمه‌ی «الأذکار» به آن تصریح نموده و گفته است: «و اما روایاتی را که در صحیحین (بخاری و مسلم) نیامده، به کتاب‌های «سنن» و امثال آن پیوست می‌دهم و در بیشتر موارد به بیان صحت و حُسن یا ضعف آن- در صورتی که ضعیف باشد- می‌پردازم و در پاره‌‌ای از موارد از بیان صحت، حُسن و ضعف آن خودداری می‌کنم».

بنده برای کسی که می‌خواهد به تحقیق و بررسی در این علم ارزشمند بپردازد، شایسته نمی‌دانم که به آن‌چه گفتیم، بسنده نماید؛ بلکه:

چه خوبست به مفهوم سکوت ابوداود درباره‌ی پاره‌ای از احادیث توجه نماید؛ زیرا روایاتی که شخص ابوداود/ نقل کرده و درباره‌اش سکوت نموده، گوناگون است؛ چنان‌که با مقداری تأمل و دقت نظر و نیز تطبیق چنین روایاتی با سنن ابی‌داود، این نکته واضح و روشن می‌شود که هر روایتی که او درباره‌اش سکوت نموده، لزوماً نزدش حَسَن نبوده و سکوتش از آن‌رو و بدین معناست که شدتِ ضعفِ روایت، زیاد نیست. و این، تنها نکته‌ای‌ست که می‌توان پیرامون این موضوع مطرح کرد. همان‌طور که در مقدمه‌ی کتابم «ضعیف أبی‌داود» آن را مورد نقد و پردازش قرار داده‌ام و حافظ ابن‌حجر عسقلانی/ نیز همین گرایش را دارد و این، به سبب فراوانی احادیث ضعیفی‌ست که در مقایسه با مجموع احادیث موجود در «سنن أبی‌داود» یافت می‌شود؛ و چنان‌که در «التدریب» آمده، تعداد احادیث موجود در «سنن أبی‌داود» به 4800 حدیث می‌‌رسد. شمار احادیث ضعیفی که در کتابم «ضعیف أبی‌داود» به بیان ضعف آن پرداخته‌‌ام، بیش از 300 حدیث است و این، مربوط به ثلث (یک‌سوم) کتاب «سنن أبی‌داود» می‌باشد که تا کتاب المناسک بررسی کرده‌ام و مجموع احادیث ضعیف کتاب یادشده به حدود 1000 حدیث می‌رسد. به همین علت است که نووی در پاره‌ای از موارد می‌گوید: «ابوداود به ضعف این روایت، تصریح نکرده است؛ زیرا کاملاً واضح و روشن می‌باشد».

منذری/ نیز در کتاب «الترغیب والترهیب» بدین نکته اشاره کرده و از تساهل ابوداود/ در زمینه‌ی بیان ضعف بسیاری از روایت‌ها سخن گفته است.

این‌جاست که روشن می‌شود برخی، درباره‌ی سکوت ابوداود یا تحسین وی دچار اشتباه می‌گردند؛ چنان‌که بسیاری از متأخران مانند صاحب «التاج الجامع للأصول» دچار اشتباه شده‌اند.

1. در تحسین و تصحیح ترمذی/ نیز تساهل فراوانی صورت گرفته است. سیوطی در «التدریب» می‌گوید: «ذهبی گوید: رتبه و جایگاه «جامع الترمذی» از «سنن» أبی‌داود و نسائی کمتر و پایین‌تر است؛ زیرا ترمذی، حدیث مصلوب و کلبی و امثال آن دو را آورده است»؛ یعنی این‌ها به کذب و دروغ‌گویی متهم‌اند و کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی نیز جزو متهمان به کذب و دروغ‌گویی‌ست؛ شافعی و ابوداود درباره‌اش گفته‌اند: «یکی از ارکان و پایه‌های کذب به‌شمار می‌رود»؛ ولی با این حال نه تنها ترمذی از او حدیث، روایت کرده، بلکه روایتش را صحیح دانسته است. ذهبی در «المیزان» در بخشی از شرح حال وی می‌گوید: «ترمذی/ این حدیثش را روایت کرده که: "الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ" و آن را صحیح دانسته است؛ از این‌رو علما، تصحیح ترمذی را معتبر نمی‌دانند».

بنابراین هر پژوهش‌گری باید آن‌چه را که ابوداود، درباره‌اش سکوت نموده یا ترمذی آن را صحیح و حَسَن دانسته است، مورد بررسی قرار دهد؛ زیرا در روایات هر دو، راویان ضعیف به‌کثرت مشاهده می‌شوند. بنده در تخریج و تحقیق این کتاب و نگارش پانوشت‌های آن، همین رویکرد را داشته‌ام و این، نزد من از مهم‌ترین کارهایی‌ست که باید مورد توجه قرار گیرد. درباره‌ی بیشتر احادیث کتاب، به‌صورت مختصر در جایش سخن گفته‌ام و در اندکی از موارد سخنی به میان نیاورده و اظهار نظر نکرده‌ام؛ از این‌رو مناسب دیدم که در مقدمه، جهت جبران مافات و تکمیل فایده به توضیح چند نکته بپردازم:

1. نگارنده درباره‌ی حدیث شماره‌ی 201 که در موضوع برحذرداشتن از هم‌نشینی با بدکاران است، می‌گوید: «ابوداود و ترمذی، آن را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حَسَن دانسته است».

می‌گویم: در این روایت، اشکال روشنی وجود دارد؛ زیرا مدارش بر ابوعبیده بن عبدالله بن مسعود استوار است و او، همان‌طور که ترمذی/ بارها گفته است، از پدرش حدیث نشنیده و از این‌رو روایت مذکور، منقطع می‌باشد. بنده در کتابم «الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السییء في الأمة»، ‌شماره‌ی 1105 به‌تفصیل پیرامون این موضوع سخن گفته‌ام.

1. حدیث شماره‌ی 486: «ترمذی، آن را روایت کرده و گفته است: حدیث صحیحی‌ست».

بنده می‌گویم: بلکه حدیث ضعیفی‌ست. در سندش دو راوی ضعیف وجود دارد. چنان‌که در «الأحادیث الضعیفة والموضوعة» ‌شماره‌ی1063 بیان کرده‌ام.

1. حدیث شماره‌ی 894 که در موضوع بوسیدن دست و پای پیامبر می‌باشد؛ «ترمذی و دیگران با سند هاي صحيح، روایتش کرده‌اند».

می‌گویم: ترمذی و دیگران، تنها يك سند دارند که در ادامه‌ی بحث (در نکته‌ی دوم) به‌تفصیل، پیرامون این گفتار مؤلف/ سخن خواهیم گفت. ضمن این‌که در سند این روایت، شخصی به نام عبدالله بن سلِمه- به کسر لام- وجود دارد که درباره‌اش اختلاف است. عبدالله بن سلمه‌ی مرادی، راوی حدیث علی درباره‌ی ممنوعیت تلاوت قرآن در حال جنابت است و بسیاری از حفاظ و محققان حدیث از جمله: احمد و شافعی و بخاری و... او را ضعیف دانسته‌اند؛ چنان‌که شخص مؤلف نیز به تضعیف وی از سوی محققان حدیث تصریح کرده است. می‌توانید بحث تفصیلی این موضوع را در «ضعیف أبی‌داود» به‌شماره‌ی 30 مشاهده کنید. زیلعی در «نصب الراية» (4/258) از نسائی نقل کرده که درباره‌ی حدیث ترمذی گفته است: «حدیث منکَری‌ست». و می‌گوید: «منذری، گفته است: وی، آن را از ناحیه‌ی عبدالله بن سلمه منکَر دانسته که درباره‌اش اشکال‌ها و سخنانی گفته شده است».

1. حدیث شماره‌ی 895؛ «فَدَنَوْنا مِنَ النَّبِيِّ فَقَبَّلْنا يَدَهُ»؛ یعنی: «به پیامبر نزدیک شدیم و دستش را بوسیدیم». [روایت ابوداود]

می‌گویم: در سند این روایت، یزید بن ابی‌زیاد هاشمی‌ست که حافظ درباره‌اش می‌گوید: «ضعیف است؛ و چون پا به سن گذاشت، دچار دگرگونی و تغییر حال شد و به او سخنان را تلقین می‌کردند».

1. حدیث شماره‌ی 896؛ در این روایت آمده است: «فَقَام إليْهِ النَّبِيُّ يَجُرُّ ثوْبَهُ فَاعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَهُ»؛ یعنی: «پیامبر در حالی که جامه‌اش را می‌کشید، به سویش برخاست، او را در آغوش گرفت و او را بوسید». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حَسَن دانسته است.]

می‌گویم: در سند این روایت، محمد بن اسحاق است که به تدلیس مشهور می‌باشد.

1. حدیث شماره‌ی 1103؛ «وَسِّطُوا الإمَامَ، وَسُدُّوا الخَلَلَ»؛ یعنی:«امام را وسط قرار دهید و فاصله‌ها را پر کنید». [روایت ابوداود]

می‌گویم: همان‌طور که در «ضعیف أبی‌داود» شماره‌ی 105 بیان کرده‌ام، در سند این روایت دو راوی ناشناخته هستند؛ ولی نیمه‌ی دوم روایت مذکور، شاهدی از حدیث ابن‌عمر$ دارد. این روایت نزد مؤلف، صحیح است. به حدیث شماره‌ی 1098 همین کتاب رجوع کنید.

1. حدیث شماره‌ی 1028؛ «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ؛ وفي رواية: مِنْ آخِرِ سُورَةِ الكَهْفِ» [روایت مسلم] یعنی: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" درامان می‌ماند». و در روایت دیگری آمده است: «کسی که ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف را حفظ کند...».

می‌گویم: روایت دیگر که به فضیلت حفظ ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف اشاره دارد، روایت شاذ و غریبی‌ست و روایت ثابت، همان روایت نخست می‌باشد که در آن، به فضیلت حفظ ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف اشاره شده است؛ چنان‌که در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» شماره‌ی 582 تحقیق و بررسی نموده‌ام. و حدیث نواس بن سمعان به‌شماره‌ی 1817 در همین کتاب، شاهد و دلیلی بر ثبوت روایت نخست می‌باشد. همان‌طور که در حدیث نواس آمده است: «فَمَنْ أدْرَكَه مِنْكُم، فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورةِ الْكَهْف»؛ یعنی: «هرکس از شما دجال را ببیند، نخستین آیه‌های سوره‌ی کهف را بر او بخواند».

1. حدیث شماره‌ی 1128؛ «...كَانَ يُصَلِّي قَبلَ العَصْرِ رَكْعَتَيْنِ»؛ یعنی: «پیامبر پیش از عصر، دو رکعت نماز به‌جا می‌آورد». [این روایت را ابوداود با سند صحیح نقل کرده است.]

می‌گویم: بلکه این روایت با لفظ «رَكْعَتَيْنِ»، روایت شاذ و غریبی است و با لفظ «أربع رکعات» ثابت شده است. نگا: «ضعیف أبی‌داود» شماره‌ی 235.

1. حدیث شماره‌ی 1101؛ روایت عایشه&: «إنَّ اللهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَيَامِنِ الصُّفُوفِ»؛ یعنی: «الله و فرشتگانش بر کسانی که در سمت راستِ صف‌ها هستند، درود می‌‌فرستند». [نووی گوید: روایت ابوداود با اِسنادی که مطابق شرط مسلم است و در سندش شخصی وجود دارد که درباره‌ی ثقه بودنش اختلاف نظر است.]

می‌گویم: آن شخص، اسامه بن زید لیثی‌ست و دیدگاه نهایی عالمان و محققان و ناقدان حدیث بر این است که اگر در روایتش مخالفت نکند، حدیثش، حَسَن است و از این‌رو گروهی از حفاظ حدیث، روایتش را حَسَن دانسته‌اند. البته این روایت، شاذ یا منکَر می‌باشد؛ زیرا تنها ثقه‌ای که روایتش کرده، معاویه بن هشام است و او از لحاظ حفظ، ضعیف می‌باشد و روایت ثابت، همان روایتی‌ست که بیهقی با این لفظ آورده است: «...عَلَى الَّذِينَ يَصِلُونَ الصُّفُوفَ»؛ یعنی: «الله و فرشتگانش بر کسانی که صف‌ها را به‌هم وصل می‌کنند، درود می‌فرستند». چنان‌که در تعلیقی که بر «مشکاة» نوشته‌ام، این نکته را یادآوری کرده‌ام. نگا: «المشکاة»، شماره‌ی 1096؛ و نیز: «ضعیف أبی‌داود»، شماره‌ی 153 و «صحیح أبی‌داود»، شماره‌ی 680.

1. حدیث شماره‌ی 1164؛ «هِيَ مَا بَيْنَ أنْ يَجْلِسَ الإمَامُ إِلَى أنْ تُقْضَى الصَّلاةُ»؛ یعنی: «(ساعت اجابت دعا در روز جمعه) در فاصله‌ی نشستن امام - بر منبر- تا پایانِ نماز است». [روایت مسلم]

می‌گویم: امامان حدیث از جمله امام دارقطنی، ارجاع آن را به ابوموسی اشعری صحیح دانسته‌اند. این نکته را در «ضعیف أبی‌داود» شماره‌ی 193 شرح داده‌ام.

1. حدیث شماره‌ی 1187؛ «فَلْيَفْتَتِحِ الصَّلاَةَ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ»؛ [روایت مسلم] یعنی: «هرگاه یکی از شما برای نماز شب برخاست، نماز را با دو رکعت کوتاه آغاز کند».

می‌گویم: همان‌طور که در «ضعیف أبی‌داود» شماره‌ی 240 آورده‌ام، روایتی که چنین عملی را در قالب گفتار و فرموده‌ی پیامبر مطرح می‌کند، روایت شاذ و غریبی‌ست؛ بلکه روایت درست، همان روایتی‌ست که سایر امامان حدیث غیر از مسلم/ به‌صورت مرفوع از ابوهریره به عنوان عمل پیامبر نقل کرده‌اند، نه گفتارش.

1. حدیث شماره‌ی 1243؛ «أحَبُّ عِبَادِي إلَيَّ أعْجَلُهُمْ فِطْراً». [ترمذی، روایتش کرده و آن‌را حدیثی حسن دانسته است.] ترجمه‌ی حدیث: «...محبوب‌ترین بندگانم نزد من کسانی هستند که زودتر از دیگران- در ابتدای وقت- افطار می‌کنند».

می‌گویم: حسن دانستن این روایت، خالی از اشکال نیست؛ زیرا مدار سند این حدیث، بر قره بن عبدالرحمن استوار است و او به سبب ضعف حافظه در شمار راویان ضعیف قرار دارد. بنده در «إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل»، حدیث شماره‌ی 2 به‌تفصیل اقوال علما را درباره‌ی جرح وی آورده‌ام.

1. حدیث شماره‌ی 1256 به‌نقل از «مجیبه‌ی باهلی».

می‌گویم: سندش، ضعیف است؛ همان‌طور که در «التعلیق الرغیب علی الترغیب والترغیب» (2/82) بیان کرده‌ام.

1. حدیث شماره‌ی 1450؛ ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.

می‌گویم: در سندش راوی ناشناخته‌ای است؛ چنان‌که در تعلیق و پانوشتی که بر «الکلم الطیب» ص27 نوشته‌ام،‌ و نیز در ردی که بر شیخ حبشی نگاشته‌ام، به توضیح علت ضعف حدیث پرداخته‌ام. البته اصل حدیث بی‌آن‌که ذکری از هسته‌های خرما (النوی) یا دانه‌های ریگ (الحصی) در میان باشد، صحیح است و امام مسلم/ در صحیح خویش از ام‌المؤمنین، جویریه& روایتش کرده است.

1. حدیث شماره‌ی 1495؛ [ترمذی، روایتش نموده و آن را حسن دانسته است.]

آری! در برخی از نسخه‌های ترمذی همین‌طور آمده، ولی در نسخه‌ی بولاق (2/261) از روایت مذکور به عنوان حدیثی غریب یعنی حدیثی ضعیف یاد شده است و با توجه به سند روایت، درست همین است که این حدیث، ضعیف می‌باشد؛ زیرا در سندش، انقطاع و ضعف وجود دارد. ابن حبان (2431) و احمد (4/444) از طریقی دیگر بدین لفظ روایت کرده‌اند که: «اللَّهُمَّ قِنِي شَرَّ نَفْسِي، وَاعْزِمْ لِي عَلَى أَرْشَدِ أَمْرِي»([[1]](#footnote-1)) که سندش بنا بر شرط شیخین، صحیح است. و احمد/ (4/217) از پیامبر اکرم روایت نموده که فرموده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي خَطَئِي وَعَمْدِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَهْدِيكَ لِأَرْشَدِ أَمْرِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي».([[2]](#footnote-2)) سند این روایت، جید است.

16- حدیث شماره‌ی 1498؛ روایت ابوالدرداء که ترمذی نقل کرده و آن را حسن دانسته است.

می‌گویم: در این روایت اشکال روشنی وجود دارد. همان‌طور که حافظ گفته، در سندش عبدالله بن ربیعه‌ی دمشقی‌ست که مجهول می‌باشد.

17- حدیث شماره‌ی 1526؛ روایت ترمذی از ابن‌عمر$.

می‌گویم: ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن غریب دانسته است. در سندش ابراهیم بن عبدالله بن حاطب می‌باشد که مجهول‌الحال است؛ اگرچه ابن‌حبان/ بر اساس ضوابط خویش او را ثقه دانسته و به‌پیروی از او، شیخ احمد شاکر/ نیز مطابق روش خویش، دچار اشتباه شده و حدیث را صحیح دانسته است. و مالک/، این سخن را به عنوان سخن عیسی روایت نموده و ما، درباره‌اش در «سلسلة الأحادیث الضعیفة» به‌تفصیل سخن گفته‌ایم.

18- حدیث شماره‌ی1626؛ «عن ابن عمرَ$ أن نَاساً...».

در متن چنین آمده که ابن‌عمر$ می‌گوید؛ یعنی این سخن، به شخصِ ابن‌عمر$ نسبت داده شده که او گفتاری را که مردم برایش گفته‌اند، بازگو کرده است؛ حال آن‌که این، خطایی‌ست که به سبب روایت به معنا به وجود آمده و اصل گفتار، به نوه‌ی ابن‌عمر، یعنی محمد بن زید بن عبدالله بن عمر باز می‌گردد. به عبارتی محمد بن زید گفته است: عده‌ای از مردم به ابن‌عمر$ گفتند:.... بدین ترتیب این روایت، نزد بخاری (نگا: فتح الباری13/149) بدین صورت است که ذکر شد. ضمن این‌که شخص مؤلف- نووی/- نیز روایت مذکور را به صورت صحیح به‌شماره‌ی 1549 آورده است.

همچنین در نسبت دادن این حدیث با الفاظ مذکور در متن به بخاری/، دو اشکال وجود دارد:

اول این‌که «عَلَى عَهْدِ رسول الله» جزو الفاظ بخاری نیست؛ بلکه لفظ طیالسی می‌باشد.

و دوم این‌که در روایت بخاری به جای «سَلاَطِيننَا»، واژه‌ی «سُلطانِنا» آمده و این واژه به صورت جمع، یعنی «سَلاَطِيننَا» لفظی‌ست که طیالسی آورده است؛ همان‌طور که حافظ ابن‌حجر/ در «فتح الباری» گفته است.

19- حدیث شماره‌ی 1765؛ حدیث انس که ترمذی/ روایتش کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.

در متن چنین آمده است که شاید برگرفته از یکی از نسخه‌های ترمذی باشد؛ وگرنه در نسخه‌ی بولاق (1/116) آمده که این حدیث، حسَن می‌باشد و در حاشیه‌اش به جای حسن، غریب آمده است.

می‌گویم: یعنی ضعیف است و وضعیت سندش، همین را می‌رساند؛ چراکه در آن، ضعف و انقطاع وجود دارد. نگا: «التعلیق علی المشکاة» (172 ،465 ،997) و «الترغیب» (1/191).

20- حدیث شماره‌ی 1841؛ روایت دارقطنی و دیگران از ابی‌ثعلبه‌ی خشنی، جرثوم بن ناشر. در متن آمده است که این حدیث، حسن می‌باشد.

می‌گویم: همان‌طور که در کتابم «غایة المرام فی تخریج أحادیث الحلال و الحرام»([[3]](#footnote-3)) آورده‌ام، سند این روایت، منقطع است. ضمن این‌که درباره‌ی اسم ابوثعلبه‌ی خشنی اختلاف نظر شدیدی وجود دارد و حافظ ابن‌حجر با وجود علم و دانش وافرش نتوانسته قول راجح در این زمینه را از میان انبوه دیدگاه‌های دیگر برگزیند و از بیان دیدگاه خود در این‌باره خودداری کرده است؛ ولی جای بسی شگفت است که با وجود این‌همه اختلاف نظر درباره‌ی نام ابوثعلبه، چگونه مؤلف «ریاض الصالحین»، قاطعانه و بدون هیچ اشاره‌ای به اختلافات مذکور، درباره‌ی نام ابوثعلبه اظهار نظر کرده است؟!

نکته‌ی دوم

باید دانست که امام نووی/ در تخریج برخی از احادیث، در پاره‌ی از موارد به روش خاصی عمل کرده که با روش سایر علما متفاوت است؛ بدین‌سان که وی، روایت حدیثی را از صحابه آغاز می‌کند و می‌گوید: «فلانی و فلانی، با سندهای صحیح روایت کرده‌اند». و گاهی می‌گوید: «با سندهای حسن». تنها برداشت خوانندگان از این گفتار، این است که حدیث دارای چندین سند است که به صحابی حدیث می‌رسد و این، بدان معناست که او، فرد غریبی نیست. مناسب می‌دانم در این مقدمه، نمونه‌ای ذکر کنم و به شرح و بیان این نکته بپردازم که نمونه‌ی مورد بحث، تنها یک سند دارد. به عنوان مثال، حدیث شماره‌ی 83 را بررسی می‌کنیم:

(عَنْ أُمِّ سلَمَةَ& أنّ النبيَّ كانَ إذَا خَرجَ مِنْ بيْتِهِ قال: «بسم اللَّهِ...») [حدیث صحیحی است که ابوداود و ترمذی و... با سندهاي صحیح روایت کرده‌اند] عبارت داخل [ ] نوشتار مؤلف ریاض الصالحین است.

**می‌گویم**: این روایت را ابوداود در پایان «الأدب» از شعبه نقل نموده و ترمذی نیز در «الدعوات» از سفیان روایتش کرده و هر دو، آن را از منصور، از عامر شعبی از ام‌سلمه& نقل نموده‌اند.

سایر اصحاب «سنن» نیز این روایت را آورده‌اند؛ چنان‌که نسائی/ در «الاستعاذة» از جریر و از سفیان این روایت را ذکر کرده و نیز ابن‌ماجه/ در «الدعاء» از عبیده بن حمید که سند همه‌ی آنان به منصور می‌رسد.

همچنین احمد (6/306، 318، 321، 322) از طریق شعبه و سفیان، روایت مذکور را آورده و ابن‌السنی (172) نیز آن را از سفیان نقل نموده و حدیث مذکور در «المشکاة» به‌شماره‌ی 2442 موجود است. بدین ترتیب واضح می‌شود که حدیث شماره‌ی83 ریاض‌الصالحین نزد ابوداود و ترمذی و سایر محدثان و صاحبان سنن به‌نقل از ام‌سلمه& تنها یک سند دارد؛ زیرا مدار همه‌ی این راه‌ها بر منصور از عامر شعبی از ام‌سلمه& استوار است؛ از این‌رو این سخن مؤلف که «با سندهای صحیح روایت کرده‌اند»، ایهام و اشتباهِ برداشت ایجاد می‌کند و بر خلاف واقعیت است.

در شمار دیگری از احادیث کتاب، مؤلف/ همین سخن را درباره‌ی آن‌ها بیان کرده است؛ حال آن‌که هر یک از این احادیث فقط دارای یک سند از صحابی حدیث می‌باشد. شماره‌ی این دسته از احادیث از این قرار است: (201، 476، 811، 825 که در «صحیح أبی‌داود» به‌شماره‌ی1171 موجود است، 891، 973 که در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (1/23) وجود دارد؛ 1119، 1210، 1655 که در «المشکاة» به شماره‌ی 4458 آمده است).

نووی/ این عبارت یا این شیوه را در دیگر کتاب‌هایش نیز به‌کار برده است؛ مانند کتاب «الأذکار». به عنوان مثال: حدیث ابی‌حمید یا ابی‌اسید در صفحه‌ی 25 و حدیث عوف بن مالک، صفحه‌ی42-43؛ و نیز حدیث عبدالرحمن بن عبدالقاری، صفحه‌ی 52؛ همچنین حدیث عبدالله بن خبیب، صفحه‌ی 63؛ حدیث ابوهریره صفحه‌ی 63؛ حدیث ثوبان صفحه‌ی 65؛ حدیث ابن‌عمر$ صفحه‌ی66 و حدیث ابی‌عیاش، صفحه‌ی 67 و بسیاری از احادیث دیگر.

حافظ/ در کتاب «نتائج الدفکار» که تخریج احادیث «الأذکار» می‌باشد، به بررسی این نکته در دو حدیث پایانی، یعنی حدیث ابن‌عمر و حدیث ابی‌عیاش پرداخته و درباره‌ی حدیث ابن‌عمر$ گفته است: «این‌که شیخ –نووی/- می‌گوید: با سندهای صحیح روایت شده، این برداشت و تصور نادرست را ایجاد می‌کند که این حدیث، به چندین طریق از ابن‌عمر$ روایت شده است؛ حال آن‌که چنین نیست».

حافظ/ درباره‌ی حدیث دیگر می‌گوید: «این سخن شیخ که با چند سند روایت شده، اشکال دارد؛ زیرا تنها سند این روایت نزد ابوداود و ابن‌ماجه رحمهماالله، سند حماد تا پایان آن است».

اینک این پرسش مطرح می‌شود که منظور نووی/ از این عبارت چیست؟

می‌گویم: به نظر بنده، نووی/ با به‌کار بردن این عبارت بدین نکته اشاره می‌کند که حدیث، دارای شهرتی نسبی‌ست که به چندین طریق از یکی از راویانش، روایت شده است؛ چنان‌که در مثال گذشته، مدار همه‌ی طرق بر منصور، یعنی ابن‌المعتمر استوار بود.

این، پاسخی‌ست که بنده درباره‌ی پرسش یادشده دارم و آن را بی‌اشکال می‌دانم، و نه خرده‌گیری بر مؤلف. ضمن این‌که حافظ در کتاب «نتائج الأفکار»، مؤلف «الأذکار» را در مواردی که عبارت مورد بحث ما را به‌کار برده، مورد انتقاد قرار داده است.

نکاتی دیگر

1- حدیث شماره‌ی 8: (وَعَنْ أبي‌هُريْرة قال: قالَ رَسُولُ‌الله : «إِنَّ الله لا يَنْظُرُ إِلى أَجْسامِكْم، وَلا إِلى صُوَرِكُم، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعمالِكُمْ».) [روایت مسلم] یعنی: «همانا الله به جسم‌ها و چهره‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌هایتان می‌نگرد».

می‌گویم: مسلم/ و دیگر محدثان افزوده‌اند: در روایتی آمده است: «وَأَعمالِكُمْ»؛ یعنی: «بلکه به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد». می‌توانید تخریج این روایت را بنگرید در: «غایة المرام في تخریج الحلال والحرام»، صفحه‌ی 410.

گفتنی‌ست: این بخشِ روایت، خیلی مهم است؛ زیرا بسیاری از مردم، بدون در نظر گرفتن این بخش حدیث، برداشت نادرستی از آن می‌کنند؛ بدین‌سان که هرگاه آنان را به سوی یکی از اوامر و دستورهای دینی همچون گذاشتن ریش و خودداری از همانندی به کافران و یا به سوی دیگر وظایف دینی فرا می‌خوانی، می‌گویند: مهم این است که قلب، پاک باشد! و به همین حدیث استناد می‌کنند. بی‌آن‌که بدانند بخش ناگفته‌ی حدیث که ذکر شد، صحیح و بيانگر این نکته است که پروردگار متعال به اعمالشان نیز نگاه می‌کند؛ اگر کردارشان نیک باشد، می‌پذیرد و در غیر این صورت کردارشان را به خودشان باز می‌گرداند؛ چنان‌که در بسیاری از نصوص و متون دینی بدین نکته تصریح شده است. مانند این فرموده‌ی رسول‌الله که: «مَنْ أَحْدثَ في أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ»؛ یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بداند که عملش مردود است».

در حقیقت نمی‌توان از نیکی و پاکی دل‌ها، تصوری جز اعمال نیک و شایسته داشت و یا چنین تصور نمود که درستی و شایستگی کردار، جدا از نیکی و پاکی دل‌هاست. چنان‌که رسول‌الله در حدیثی که نعمان بن بشیر روایت کرده، با بیانی زیبا و شیوا این نکته را روشن نموده و فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسدَ الجَسَدُ كُلُّه: أَلاَ وَهِي القَلْبُ». [حدیث شماره‌ی 593 همین کتاب] یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

و در حدیث دیگری آمده است: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللَّه بَيْنَ وُجُوهِكمْ». [حدیث شماره‌ی 1096] یعنی: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که الله چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

همچنین فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الجَمالَ»؛ [حدیث شماره‌ی 617] یعنی: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». این حدیث، بر خلاف پندار بسیاری از مردم، درباره‌ی جمال و زیبایی ظاهری و مادی در چارچوب شریعت و آموزه‌های دینی‌ست.

حال که این نکته روشن شد، باید بگویم از بزرگ‌ترین اشتباه‌هایی که بنده در کتاب ریاض‌الصالحین اعم از نسخه‌های خطی و چاپی‌ای که در دست داشتم، مشاهده کردم، این بود که مؤلف/ واژه‌ی «أَعمالِكُمْ» را که در حدیث شماره‌ی 8 از قلم افتاده، در حدیث شماره‌ی 1578 آورده است، ولی متأسفانه قلم وی یا کاتبش به‌اشتباه آن را در قسمتی از حدیث آورده که معنا را به‌کلی نادرست می‌کند؛ بدین‌‌سان که نوشته است: «...وَلا إِلَى صُوَرِكُمْ وأعْمَالِكُمْ وَلكِنْ يَنْظُرُ...»؛ بر این اساس، مفهوم حدیث به‌کلی نادرست می‌شود و چنین معنا می‌گردد که «پروردگار، به جسم‌ها و چهره‌ها و عمل‌هایتان نگاه نمی‌‌کند؛ بلکه...». متأسفانه این نکته بر همه‌ی کسانی که به چاپ، تصحیح و شرح ریاض الصالحین پرداخته‌اند، پوشیده مانده است؛ حتی بر «ابن‌علان»، شارح ریاض‌الصالحین؛ از این‌رو در شرح این حدیث گفته است: «پروردگار متعال، اجر و پاداش را بر اساس بزرگی جسم، زیبایی چهره و فراوانی عمل، استوار و فراهم نکرده است». ناگفته پیداست که چنین شرحی از حدیث، نادرست و بلکه بر خلاف متن صحیح حدیث مذکور می‌باشد و با بسیاری از آموزه‌ها و نصوص کتاب و سنت در تعارض است؛ زیرا نصوص کتاب و سنت نشان می‌دهد که بندگان خدا مطابق اعمالشان، درجات و جایگاه‌های متفاوتی دارند:

﴿وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْۚ …﴾ [الأنعام: ١٣٢]

«برای همه مطابق اعمالشان درجاتی وجود دارد».

و در حدیثی قدسی آمده است: «يَا عِبَادِي إنَّما هِيَ أعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أوَفِّيكُمْ إيَّاهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْراً فَلْيَحْمدِ اللَّه...»؛ [حدیث شماره‌ی 113] یعنی: «ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم؛ لذا هرکس، عمل و نتیجه‌ی نیکی یافت، الله را ستایش نماید...».

بنابراین آیا عاقلانه است که الله همان‌طور که به جسم‌ها و چهره‌ها نمی‌نگرد، به اعمال بندگانش نیز نگاه نکند، حال آن‌که پایه و اساس ورود به بهشت، پس از ایمان، اعمال و کردار نیکوست؟! الله می‌فرماید:

﴿… ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٣٢﴾ [النحل: ٣٢]

«به پاداش کردارتان، وارد بهشت شوید».

لذا باید در این نکته تأمل و درنگ نمود که به‌راستی تقلید، چه همه باعث دوری مقلدان از راه و اندیشه‌ی درست می‌گردد و آنان را در وادی اشتباه می‌افکند. آری! سببش، تنها رویگردانی آنان از بررسی سنت در کتاب‌های صحیح و اصلیِ روایی‌ست.

اشتباهی شبیه به این در حدیث انس به‌شماره‌ی 364و457 به روایت مسلم، صورت گرفته که در آن آمده است: «إِنِّي لاَ أَبْكِي إِنِّي لأَعْلَمُ...»؛ یعنی: «من نمی‌گریم؛ بلکه من می‌دانم که...». حال آن‌که مطابق روایت مسلم (7/145)، صحیحش بدین صورت است که: «مَا أَبْكِي أن لاَ أَکُونَ أَعْلَمُ...»؛ یعنی: «دلیل گریه‌ام این نیست که ندانم...». در روایت ابن‌ماجه (1635) چنین آمده است: «قالت: إِنِّي لأَعْلَمُ مَا عنْدَاللهِ...»؛ و این، مطابق همان الفاظی‌ست که در ریاض‌الصالحین آمده است؛ البته به استثنای عبارت «إِنِّي لاَ أَبْكِي» که معنا و مفهوم نادرستی از روایت، ایجاد می‌کند. عبارتی که در روایت مرسل عکرمه توسط دارمی نقل شده، به الفاظ و عبارت مسلم نزدیک است: «قَالَت: إنّي والله ما أبکي علی رسول‌الله أن لا أکون أعلم أنَّهُ قد ذَهَبَ إلی ما هو خیرٌ لَهُ من الدّنیا، ولکنّي أبکي...»؛ یعنی: «(ام‌ایمن&) گفت: سبب گریه‌ام بر رسول‌الله، این نیست که ندانم که او به آن‌جا رفته که برایش از دنیا بهتر است؛ بلکه من از این جهت می‌گریم که...».

شگفت‌آوراست که این اشتباه در همه‌ی نسخه‌های خطی و چاپی ریاض‌الصالحین، از جمله در شرح ابن‌علان (2/223) تکرار شده است! ولی در نسخه‌ی جدیدی که توسط دار المأمون دمشق به چاپ رسیده، این اشتباه، از لحاظ معنایی، البته بدون مراجعه به اصل روایت، یعنی روایت صحیح مسلم و بدون اشاره به وجود و تکرار این خطا در نسخه‌های مختلف ریاض‌الصالحین، تصحیح شده است.

2- حدیث ابوسعید خدری، شماره‌ی 259 و620 به روایت مسلم/:

می‌گویم: مسلم/ همه‌ی حدیث را نیاورده؛ بلکه تنها بخش اول و بخش پایانی حدیث یادشده را نقل کرده است و در مورد سایر بخش‌های حدیث به روایت ابوهریره که قبل از این حدیث قرار دارد و به همان معناست، حواله داده و الفاظ و عباراتش، با الفاظ و عباراتی که در حدیث 259 ریاض‌الصالحین آمده، متفاوت است. آری؛ این روایت را امام احمد (3/79) عیناً به همین شکل آورده و چنین به نظر می‌رسد که نووی/ آن را از امام احمد/ نقل کرده و به امام مسلم/ نسبت داده است! ضمن این‌که حدیث مذکور نزد بخاری/ در «التفسیر» به روایت ابوهریره کامل‌تر از روایت ابوسعید است که اگر مؤلف - نووی- روایت بخاری را ذکر می‌کرد، بهتر بود.

3- مؤلف، برخی از احادیث را به بخاری/ نسبت داده است؛ در صورتی که همان احادیث، نزد بخاری/، معلّق است؛ مانند احادیث (374، 608، 1032). بدین‌سان این تصور نادرست شکل می‌گیرد که این احادیث، نزد بخاری/، متصل می‌باشد؛ در صورتی که چنین نیست. چه خوب بود مؤلف ضمن نسبت دادن این روایات به بخاری، قید می‌کرد که بخاری/ آن را معلّقاً یا تعلیقاً روایت کرده است. علما اتفاق نظر دارند که احادیث معلّق بخاری، خارج از چارچوب نقد و بررسی نیست و پاره‌ای از آن‌ها ضعیف است. از این‌رو همان‌طور که در ردّ خود بر شیخ محمد المنتصر الکتانی صفحه‌ی 6 شرح داده‌ام، این‌جا نیز قابل یادآوری‌ست که علما بر ضرورت نسبت دادنِ مقیّدِ چنین روایاتی -یعنی بیان معلّق بودن چنین احادیثی به هنگام نسبت دادن آن‌ها به بخاری- اتفاق نظر دارند؛ هرچند بسیاری از متأخران به این اصل عمل نمی‌کنند. بنده گمان نمی‌کردم که نووی/ چنین رویکردی در رابطه با این اصل داشته باشد؛ چنان‌که شخص وی، در «التقریب» تفاوت روایت‌های متصل و معلّق بخاری را از لحاظ صحت و عدم صحت، ذکر کرده و سیوطی در «تدریب الراوی»، صفحه‌های 60-63 به حد کافی به شرح این موضوع پرداخته است.

4- مؤلف، پس از ذکر حدیث 954 می‌گوید: «شافعی/ گوید: مستحب است که پس از دفن میّت، بخشی از قرآن تلاوت شود و اگر همه‌ی قرآن ختم گردد، خوبست».

می‌گویم: نمی‌‌دانم شافعی/ کجا چنین سخنی گفته است؛ بلکه از نظر من در ثبوت این سخن از امام شافعی، شک و تردید زیادی وجود دارد؛ چراکه دیدگاه شافعی، این است که ایصال ثواب قرائت قرآن به مردگان، بی‌معناست و ثوابش به آن‌ها نمی‌رسد؛ همان‌طور که حافظ ابن‌کثیر/ در تفسیر آیه‌ی 39 سوره‌ی النجم، این دیدگاه امام شافعی/ را ذکر کرده، و صاحب «إقتضاء الصراط المستقیم» به عدم ثبوت این گفتار از امام شافعی اشاره کرده و گفته است: «درباره‌ی این مسأله‌، سخنی از امام شافعی/ به ثبوت نرسیده است؛ زیرا چنین عملی، از دیدگاه وی بدعت بوده، و امام مالک نیز گفته است: هیچ‌کس را سراغ ندارم که این عمل را انجام داده باشد. از این‌رو پرواضح است که صحابه و تابعین، چنین عملی را انجام نداده‌اند».

می‌گویم: دیدگاه امام احمد/ نیز همین است که نباید بر سرِ قبر، قرآن خواند؛ چنان‌که این موضوع را در کتابم «احکام جنایز» مورد بررسی قرار داده‌ام؛ در کتاب یادشده به بررسی دیدگاه امام ابوالعباس حرانی/ نیز پرداخته‌ام.

5- مؤلف/ بابی تحت عنوان «صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او» گشوده و ذیل آن، دو حدیث آورده که نه به‌صراحت و نه به‌اشاره، بيانگر صدقه دادن از سوی میّت نیست و تنها بیانگر صدقه دادن فرزند برای والدینش می‌باشد که هیچ اختلافی در این‌باره وجود ندارد؛ ولی از ظاهر نصوص، چنین برمی‌آید که ثواب صدقه‌ی افراد بیگانه و کسانی که با میّت، نسبت فرزندی ندارند، به میّت نمی‌رسد و نفعی به او نمی‌رساند. [نگا: «احکام جنایز»، صفحه‌ی 177 و تفسیر «المنار»، جلد 8، صفحه‌ی254.]

6- حدیث 574: «عن سهلِ بنِ سعدٍ أَنَّ رسولَ اللَّه أُتِيَ بِشَرَابٍ، فَشَرِبَ مِنهُ وَعَن يَمِينِهِ غُلامٌ»؛ یعنی: «از سهل بن سعد روایت است که برای رسول‌الله نوشیدنی آوردند؛ پیامبر از آن نوشید و سمت راستش پسربچه‌ای بود».

می‌گویم: بنا بر روایت بخاری/ دلیل این‌که ابتدا رسول‌الله آن نوشیدنی را نوشید، این بود که خود، آن را درخواست کرده بود. پس بر خلاف آن‌چه نزد متأخرین مشهور شده، دلیلی وجود ندارد که آغاز کردن پذیرایی از بزرگ‌تر محفل را سنت بدانیم. همان‌طور که مؤلف/ در باب شماره‌ی 111 بدین نکته اشاره نموده است؛ اگرچه آغاز کردن پذیرایی را از سمت راست، با عبارت «بعد المبتدئ»، یعنی «پس از آغازکننده» مقیّد کرده، ولی صحیح، این است که این عبارت یا این قید، حذف شود و جهت پیروی از فرموده‌ی مطلق و عامِ رسول‌الله، ترتیب پذیرایی از سمت راست رعایت گردد. همان‌طور که در حدیث ابن‌عباس$ آمده است: «الأَيْمَنَ فالأَيْمنَ»؛ این حدیث، مفهوم رعایت ترتیب پذیرایی از سمت راست را می‌رساند.

7- مؤلف، بابی به نام «سنت جمعه» به‌شماره‌ی 203 گشوده است.

می‌گویم: گویا منظورش، سنت پس از جمعه است؛ زیرا احادیثی که در این باب آورده، درباره‌ی نماز سنت پس از جمعه می‌باشد؛ ولی در رابطه با سنت پیش از جمعه، بر خلاف میل و کوشش برخی از متعصبان حنفی، هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد؛ البته نووی/ با خودداری از ذکر هرگونه حدیثی در باب سنت پیش از جمعه، بدین نکته اشاره کرده است؛ اگرچه در این‌باره احادیثی در «سنن ابن‌ماجه» یافت می‌شود، ولی همان‌طور که در «الأجوبة النافعة» بیان کرده‌ام، به‌شدت ضعیف است؛ اما آیا مقلدان از این رویکرد نووی که هیچ حدیثی درباره‌ی سنت پیش از نماز جمعه نیاورده، عبرت نمی‌گیرند؟ مؤلف در کتاب‌های دیگرش به حدیث دیگری استدلال نموده که حافظ/ در ردّ بر او گفته است: «هیچ دلیلی در آن وجود ندارد». و بنده، سخن حافظ را در این‌باره در «الأجوبة النافعة»، ص27 نقل کرده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه کنید.

8- حدیث 1176: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى»؛ یعنی: «نماز شب، دو رکعت ‌دو رکعت خوانده می‌شود».

می‌گویم: تفسیرش، در روایت مسلم/ بدین لفظ آمده است که: از ابن‌عمر$ سؤال شد: «دو رکعت ‌دو رکعت چگونه است؟» پاسخ داد: «بدین شکل که در هر دو رکعت، سلام دهد». ناگفته پیداست که راوی، بیش از دیگران به آن‌چه روایت می‌کند، داناست؛ در این‌باره احادیثی وجود دارد که بیانگر سلام دادن پیامبر در هر دو رکعت در نماز شب می‌باشد و می‌توانید برخی از این احادیث را در کتابم «صلاة التراویح» ببینید.

9- حدیث1231 که به‌شماره‌ی 1201 نیز آمده و در آن، لفظ «وَجَدَّ» افزون بر الفاظ حدیث 1231 وجود دارد و فقط روایت مسلم/ می‌باشد.

10- حدیث 1439: مؤلف می‌گوید: «...این حدیث در کتاب مسلم با لفظ «أَوْ يُحَطُّ» آمده است؛ برقانی می‌گوید: شعبه و ابوعوانه و یحیی القطان، آن را از موسی که مسلم/ آن را از ناحیه‌ی وی روایت کرده، نقل نموده‌اند؛ البته با لفظ «وَ يُحَطُّ»، بدون الف».

می‌گویم: ولی احمد/ در «المسند» (1/180) این روایت را از یحیی القطان با لفظ «أَوْ يُحَطُّ» هم‌چون روایت مسلم آورده و سپس گفته است: «ابن‌نمیر و یعلی گفته‌اند: أَوْ يُحَطُّ»؛ یعنی ابن‌‌نمیر و یعلی به‌نقل از موسی در این لفظ از یحیی القطان پیروی کرده‌اند. ترمذی/ (2/258) از طریق یحیی با لفظ «وَ يُحَطُّ» روایتش کرده است؛ ولی از آن‌جا که ابن‌نمیر و یعلی، از یحیی پیروی کرده و مطابق او روایت نموده‌اند و مسلم نیز روایت او را برگزیده، بنابراین لفظ نخست، نزد من راجح است؛ اگرچه در معنا یکی‌ست. والله اعلم.

11- مؤلف/ پس از ذکر حدیث 1720 می‌گوید: «از پیامبر روایت شده که: ریا، شرک است».

می‌گویم: نووی/ با به‌کار بردن عبارت «روایت شده»، بدین نکته اشاره کرده که سند حدیث مذکور، ضعیف است. و همین‌طور نیز می‌باشد. بنده، این حدیث را در «الأحادیث الضعیفة والموضوعة و أثرهاالسیئ في الأمة» (1850) تخریج کرده و سبب ضعفش را بیان نموده‌ام.

12- مؤلف در باب شماره‌ی 334 که پیرامون ناپسندبودن گفتگو پس از نماز عشاءست، می‌گوید: اما در گفتگوهایی که خیر است، همچون پرداختن به مباحث علمی و... کراهیتی نیست؛ بلکه مستحب نیز می‌باشد».

می‌گویم: چه خوب بود این نکته‌ی مهم را هم قید می‌کرد که بیدار ماندن و گفتگوهای پس از نماز عشاء در صورتی درست است که سبب تباهی و ضایع شدن واجبات عینی نگردد؛ مانند برخی از جوانان که شب امتحان تا نیمه‌های شب بیدار می‌مانند و از شدت خستگی به خواب می‌روند و نماز صبح را از دست می‌دهند. این شب‌زنده‌داری و بیدار ماندن اگرچه برای کسب علم است، ولی جایز نیست و بیش‌تر به عمل کسی می‌ماند که کاخی بنا می‌نهد و در عوض، شهری را ویران می‌کند؛ بلکه باید بلافاصله پس از نماز عشاء بخوابد تا بتواند برای نماز صبح برخیزد و پس از نماز صبح به مرور درس‌هایش بپردازد. آری! رسول‌الله راست و درست فرموده است که: «بُورِكَ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا»؛ یعنی: «برای امتم در صبح‌گاهانشان خیر و برکت است». اینک که بسیاری از جوانان از این برکت غافل‌اند، چه خوبست که به این رهنمود نبوی عمل نماییم.

13- در حدیث 1870 از ابی‌زید عمرو بن اخطب نقل شده که: «پیامبر آن‌چه را که اتفاق افتاده و آن‌چه را که اتفاق خواهد افتاد، به ما گفت».

می‌گویم: یعنی: ما را از فتنه‌های گذشته و فتنه‌هایی که اتفاق خواهد افتاد، آگاه ساخت؛ چنان‌که حدیث دیگری که از حذیفه روایت شده، بیان‌گر همین نکته است. مسلم/ نیز حدیث عمرو بن اخطب را در «کتاب الفتن» صحیح خویش روایت نموده است.

14- مؤلف پس از ذکر حدیث 1869 می‌گوید: «منظور از صلاة بر کشته‌شدگان احد، دعا برای آنان است؛ نه نماز معروف یا نماز جنازه».

می‌گویم: نووی با این عبارت، نماز خواندن رسول‌الله بر شهدای احد را به دعا کردن برای آنان معنا کرده و تصریح نموده که منظور از این روایت، خواندن نماز جنازه بر آنان نیست؛ این، گفتار اشتباه و نادرستی‌ست؛ زیرا در صحیح بخاری آمده است: ... بر شهدای احد آن‌گونه نماز خواند که بر مردگان نماز می‌‌خوانند. می‌توانید تخریج این حدیث را به پیوست عبارت تفسیری آن، در کتابم «احکام جنایز» ببینید که از کتاب‌های شش‌گانه‌ی حدیث و دیگر کتاب‌ها تخریج کرده‌ام.

15- در حدیث 1883 می‌گوید: «از ابن‌مسعود روایت شده که رسول‌الله فرمود:...». و سپس در پایان می‌گوید: «روایت ابوداود، ترمذی و حاکم که آن را صحیح دانسته است».

می‌گویم: گفتار مؤلف، این تصور نادرست را ایجاد می‌کند که ابوداود و ترمذی، این حدیث را از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند؛ حال آن‌که چنین نیست؛ بلکه فقط حاکم/ این حدیث را از ابن‌مسعود با سند قوی روایت کرده است و ابوداود و ترمذی، چنین حدیثی را از زید نقل نموده‌اند که در سندش، راوی مجهولی‌ست؛ ولی شواهد دیگری جز روایت ابن‌مسعود برای این حدیث وجود دارد که آن را بی‌اشکال می‌کند و بنده در «التعلیق الرغیب» (2/269) به شواهد این حدیث اشاره کرده‌ام. [پایان گفتار آلبانی/]

از آن‌جا که علامه آلبانی/ همه‌ی احادیث «ریاض‌الصالحین» را تخریج نکرده است، ما با تکیه بر اقوال و دیدگاه‌‌های او در سایر کتاب‌هایش به تکمیل این عمل، یعنی تخریج احادیث ریاض‌الصالحین پرداختیم تا بدین‌سان همه‌ی تخریج انجام‌شده، منسوب به علامه آلبانی/ و برگرفته از پژوهش‌های رواییِ وی باشد و هم‌چنین متن اصلی کتاب را با نسخه‌ای که مورد توجه علامه آلبانی/ بوده و توسط «المکتب الإسلامي» به چاپ رسیده، مقایسه نمودیم و در این میان از نسخه‌ی خطی آن نیز بهره بردیم. گفتنی‌ست: این نسخه‌ی چاپی، دقیق‌ترین نسخه می‌باشد؛ هرچند اشتباه‌های چاپی اندکی در آن وجود داشت که تصحیح کردیم.

و اما در رابطه با شرح علامه ابن‌عثیمین/ بدین شکل عمل نموده‌ایم که به تخریج احادیث موجود در شرح پرداخته‌ایم و در این میان دامنه‌ی تخریج خود را نسبت به شیوه‌ی خویش در تخریج احادیث متن، توسعه‌ی بیش‌تری داده‌ایم؛ بدین‌سان که در بیش‌تر موارد، در جمع‌آوری طرق حدیث و ذکر منابع روایی و نیز بیان علل روایت‌ها و احوال راویان، روش مذکور را دنبال کرده‌ایم و سپس خلاصه‌ی بحث و بررسی خویش را به‌گونه‌ای که خللی در پژوهش انجام‌شده ایجاد نگردد، مختصر و ذکر نموده‌ایم و در پاره‌ای از موارد نیز به اقوال آلبانی/ بسنده کرده‌ایم. این، شیوه و رویکرد ما درباره‌ی احادیث و آثاری‌ست که در صحیحین نیست؛ ولی در رابطه با احادیث و آثار موجود در صحیحین، ضمن ذکر صحابی حدیث، روایت را به صحیحین نسبت داده‌ایم و از بررسی و جمع‌آوری سایر طرق حدیث، خارج از روایات بخاری و مسلم رحمهما‌الله خودداری کرده‌ایم تا پانوشت کتاب، سنگین و طولانی نشود. ضمن این‌که انجام چنین عملی زمانی طولانی می‌طلبید.

خود می‌دانید که شیخ محمد صالح العثیمین/ این شرح را به دست خویش ننوشته است؛ بلکه شرحی که از شیخ تقدیمتان می‌گردد، درس‌هایی‌ست که برای شاگردانش ایراد نموده و آن‌ها، این درس‌ها را از روی نوارهای موجود، به روی کاغذ آورده‌اند. شیخ/، خود اجازه داد که این درس‌ها را جمع‌آوری و چاپ کنند. ما، یکی از نسخه‌های چاپ‌شده را برای مقایسه با شرح، انتخاب کردیم و هر جا که دچار مشکل شدیم، از نوارها و لوح‌های فشرده‌ی موجود کمک گرفتیم و در مواردی که احساس کردیم چیزی از قلم افتاده، همان‌جا به آن اشاره نمودیم.

در مواردی که در سخن شیخ، اجمال و کلی‌گویی یا پوشیدگی و ابهامی وجود داشت که معمولاً کج‌اندیشان به آن علاقه و گرایش دارند، توضیح داده‌ایم و مطابق عقیده و منهج آن بزرگوار، یعنی بر اساس عقیده و منهج سلف صالح، به رفع ابهام و بیان منظور وی پرداخته‌ایم. گاهی شیخ در پاره‌ای از مسایل فقهی، دیدگاهی را ترجیح می‌دهد که بر خلاف قول راجح نزد سایر علماست و چون دیدگاه سایر علما را مطابق دلیل می‌بینیم، بدور از تقلید و به‌پیروی از دلیل، به تبیین موضوع می‌پردازیم و بر این باوریم که در هر دو صورت، چه پذیرش دیدگاه شیخ و چه ردّ آن، با شیخ/ مخالفت نکرده‌ایم؛ زیرا ما، پیرو دلیل هستیم. و الله رحمت کند یکی از گذشتگان نیک را که گفته است: «کسی که مطابق دلیل عمل کند، با ما مخالفت نکرده است». ان‌شاءالله که شیخ در هر صورت، مأجور و سزاوار اجر و پاداش است؛ چون او از امامان و علمای مجتهد بوده و ما از او یاد گرفته‌ایم که در حد توان و بدون تقلید از هیچ‌کس، کمال تلاش خود را در مباحث علمی به‌کار بندیم. همان‌طور که ازبیشتر امامان ثابت شده که گفته‌اند: «هرگاه حدیثی صحیح باشد، مذهب ما همان است».

شیخ محمد صالح عثیمین/ شرح ریاض‌الصالحین را در ششم ماه صفر سال 1411 هجری قمری آغاز کرد و این کلاس، همه روزه پس از نماز عصر ادامه داشت.

این شرح، چه در بیان مفاهیم احادیث و چه در بیان پاره‌ای از اصول و ضوابط اهل حق در زمینه‌ی نام‌های الله و صفات و افعالش، نکات ارزشمند و مفیدی در خود دارد و حاوی مطالبی پیرامون منهج اهل سنت و جماعت در مورد پاره‌ای از مسایل اختلافی‌ست که به سبب ناآگاهی و دوری امت از قرآن و سنت پیامبر و فهم علمای ربانی – صحابه، تابعین و پیروان نیکشان- در میان امت اسلامی رواج یافته است.

شایسته است که در رابطه با سایر احادیث نیز شیوه‌ی عمومی شیخ/ به‌ویژه در زمینه‌ی نام‌های الله و صفات و افعالش مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا امام نووی/ پیرامون پاره‌ای از مسایل به خطا رفته و مانند اشعری‌ها به تأویل روی آورده است؛ حال آن‌که مذهب اهل سنت و جماعت، بر پذیرش اسماء و صفات ثابت‌شده برای الله، بدور از تأویل، تعطیل، تشبیه و تمثیل می‌باشد و این روش، به صورت مفصل در کتاب‌هایشان آمده و بیان شده است.

و الحمد لله رب العالمین وصلی الله وبارك علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین

**محـمود بـن الجمـیـل**

**خالد بن محمد عثـمان**

مختصری از زندگانی امام نووی  
(631-676ه‍.ق برابر با 1233-1277م)

امام، علامه، شیخ‌الاسلام، فقیه، زاهد، حافظ محیی‌الدین ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعه بن حزام نووی یا نواوی.

وی در ماه محرم سال 631 هجری به دنیا آمد و پیش از بلوغ، فراگیری قرآن و حفظ آن را به پایان رساند. او در «نوی» از روستاهای «حران» در کشور سوریه چشم به جهان گشود و بر اساس نام زادگاهش] نووی نامیده‌ می‌شود. نووی، فراگیری قرآن را در روستایش آغاز کرد و سپس به «دمشق» رفت و در مدرسه‌ی «الرواحیة» ساکن شد. فقه و اصول فقه، حدیث و علوم حدیث، صرف و نحو، توحید و منطق آموخت و همراه پدرش رهسپار حج شد و یک و نیم ماه در «مدینه‌ی منوره» اقامت نمود و امام شافعی‌ها در دوران خویش گشت؛ او در زمینه‌ی تحقیق، تهذیب، ویرایش و پیرایش مذهب، سرآمد دوران خود بود؛ به‌طوری که یاد و نامش در همه جا پیچید و بلندآوازه شد. از امام نووی/ کتاب‌های مشهور، سودمند و خجسته‌ای برجای مانده است.

نووی، خود می‌گوید: یکی از اجدادم بر این باور بود که نسبش به «حزام»، پدرِ صحابی بزرگوار، «حکیم بن حزام» می‌رسد.

وی، نوزده ساله بود که با پدرش به «دمشق» رفت و چنان‌که پیش‌تر بیان شد، در مدسه‌ی رواحیه سکونت گزید و بی‌آن‌که سر بر بالین گذارد، دو سال در آن‌جا ماند و خوراکش، جیره‌ی مدرسه بود. در همان زمان «التنبیه» و ربع «المهذب» را حفظ کرد و این، در سال 650 هجری بود. او، نزد استادش کمال‌الدین اسحاق بن احمد مغربی تلمذ نمود؛ آن‌چنان‌که توجه و مهر استاد را به خود جلب کرد و بدین‌سان همواره با استاد بود و نفع زیادی برد. نووی/ حدود بیست سال به تحصیل و فراگیری علم مشغول بود تا آن‌که از همه‌ی دانش‌آموزان و دانشجویان هم‌ردیفش پیش افتاد و به فضیلت پیش‌گامی در علم و عمل دست یافت و تقریباً از سال 660، تألیف و تصنیف را آغاز کرد و تا پایان عمر به این کار ارزشمند ادامه داد.

هر روز شرح و تصحیح دوازده درس را نزد استادانش می‌خواند: دو درس از «الوسیط»، یک درس از «المهذب» و درسی از الجمع بین صحیحین، یک درس از «صحیح مسلم»، درسی از «اللمع»، یک درس از «اصلاح المنطق»، درسی در زمینه‌ی صرف و درسی دیگر در اصول فقه.

وی علاقه‌مند فراگیری علم طب شد و بدین منظور کتاب «قانون» ابن‌سینا را خرید و تصمیم گرفت دانش پزشکی را فرابگیرد. خود، می‌گوید: احساس کردم دلم، تیره و تار شده و چند روزی نمی‌توانستم دست به کاری ببرم. با خود اندیشیدم و فکر کردم که چرا چنین حالی پیدا کرده‌ام تا این‌که پروردگار متعال در دلم انداخت که سببش، مشغول شدن به علم طب است؛ از این‌رو کتاب «قانون» را فروختم؛ آن‌گاه دلم روشن شد.

به‌طور قطع فراگیری علوم پزشکی، هیچ ایرادی ندارد؛ ولی الله متعال، زمینه‌ی فراگیری دانش ارزشمند و شریف حدیث و سایر علوم اسلامی را برای نووی مقدّر کرده بود.

استادان او

«صحیح مسلم» را از «رضی بن برهان» شنید. «صحیح بخاری»، «مسند احمد»، «سنن ابی‌داود»، «سنن نسائی»، «سنن ابن‌ماجه»، «جامع ترمذی»، «مسند شافعی»، «سنن دارقطنی» و شرح سنت و علوم دیگر را نزد عالمان زمان خود سماع نمود و آموخت.

از میان استادانش می‌توان بدین افراد اشاره کرد: ابن‌عبدالدایم، الزین خالد، شیخ‌الشیوخ شرف‌الدین عبدالعزیز، قاضی عمادالدین حرستانی، ابن‌ابی‌الیسر، یحیی صیرفی، صدر بکری، شیخ شمس‌الدین ابن ابی‌عمر و گروهی دیگر از عالمان آن زمان.

وی، علم حدیث را از گروهی از حفاظ حدیث آموخت؛ از جمله: کتاب «الکمال» حافظ عبدالغنی را نزد «ابی‌البقاء خالد نابلسی» خواند و شرح مسلم و بیشتر بخاری را نزد «مرادی». فقه (و اصول فقه) را از «قاضی ابی‌علی فتح تفلیسی» آموخت و نزد «امام کمال‌الدین اسحاق مغربی»، «امام شمس‌الدین عبدالرحمن بن نوح» و «عزالدین عمر بن اسعد اربیلی» نیز به فراگیری فقه پرداخت.

شاگردان او

قاضی صدرالدین سلیمان، شیخ شهاب‌الدین بن جعوان، شیخ علاءالدین بن عطار، امین‌الدین سالم، قاضی شهاب‌الدین اربدی، ابن‌العطار، مزی و ابن ابی‌الفتح و....

اخلاق و ویژگی‌های او

امام أسنوی می‌گوید: نووی/ از عمل و زهد فراوانی برخوردار بود و صبر و شکیبایی زیادی در برابر سختی‌ها داشت؛ وی به‌قصد پرهیز از شبهاتی که در میوه‌های دمشق وجود داشت، از آن‌ها نمی‌خورد و از خوراک ناچیزی تغذیه می‌کرد که پدر و مادرش از روستا برایش می‌فرستادند. در شبانه‌روز فقط یک بار، پس از نماز عشاء غذای اندکی می‌خورد و فقط یک بار در سحر، آب می‌نوشید و بر خلاف عادت شامی‌ها، با یخ، آب نمی‌نوشید. نووی، ازدواج نکرد و شب‌زنده‌دار بود و شب‌ها را در عبادت و تألیف سپری می‌کرد و توجه ویژه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و تعاملش با حاکمان و سایر مردم، بر اساس امر به معروف و نهی از منکر بود. او، تألیف و تصنیف را در حدود 660 هجری آغاز کرد.

در ریش او، تعدادی موی سفید به چشم می‌خورد. در همه‌ حال به‌ویژه در بحث‌های علمی‌اش با فقها، آرام و متین بود. وی، سفری به منطقه‌ی خود نمود و سپس «به قدس شریف»- که الله آن را به مسلمانان بازگردانَد- رفت و نیز از «الخلیل» دیدن کرد و سپس به منطقه‌ی خویش بازگشت و نزد پدر و مادرش بیمار شد و در شب چهارشنبه، چهاردهم ماه رجب سال شش‌صد و هفتاد و شش هجری درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. رحمت و رضوان الله بر او باد.

تألیفات او

الله متعال، عموم مسلمانان را از تألیفات نووی/ بهر‌ه‌مند نموده و به سبب اهمیت فراوان تألیفاتش در زمینه‌ی علوم دینی‌ست که با استقبال همگانی در همه جای جهان اسلام، روبه‌رو شده است.

1. الأربعون النوویة، در حدیث.
2. الإرشاد في أصول الحدیث، یا الإرشاد في علوم الحدیث.
3. الإرشادات إلی بیان الأسماء المهمات، در متون اسانید.
4. الأصول والضوابط في المذهب.
5. الإیضاح في مناسک الحج.
6. بستان العارفین.
7. التبیان في آداب حملة القرآن.
8. التحریر، شرح «التنبیهِ» ابواسحاق شیرازی.
9. تحفة الطالب النبیه فی شرح التنبیه.
10. تحفة الوالد وبغیة الرائد.
11. کتاب التحقیق.
12. الترخیص في الإکرام بالقیام لذوي الفضل والمزیة من أهل الإسلام، که الترخیص بالقیام لأهل الإسلام علی جهة البر والتوقیر والإحترام، لا علی الریاء والإعظام، نامیده می‌شود.
13. التقریب و التیسیر لمعرفة سنن البشیر النذیر.
14. تقریب الإرشاد إلی علم الإسناد.
15. تهذیب الأسماء واللغات.
16. الأذکار (حلیة الأبرار وشعار الأخیار في تخلیص الدعوات والأذکار).
17. خلاصة الأحکام في مهمات السنن وقواعد الإسلام.
18. روح المسائل في فروع الفقه.
19. روضة الطالبین وعمدة المتقین.
20. ریاض الصالحین.
21. شرح الجامع الصحیح (شرح بخاری تا پایان کتاب الإیمان).
22. عیون المسائل المهمة (عیون المسائل والفوائد).
23. غیث النفع في القراءات السبع.
24. فضل القیام لأهل العلم والحدیث والزهد والعباد والصلحاء والقراء من أهل الإسلام.
25. المبهم علی حروف المعجم.
26. المجموع (که شرح «المهذبِ» ابواسحاق شیرازی‌ست).
27. مرآة الزمان في تاریخ الأعیان.
28. المنثورات وعیون المسائل المهمات.
29. مناسك الحج.
30. المنهاج لشرح صحیح مسلم بن حجاج.
31. منهاج الطالبین في الفروع.
32. طبقات الفقهاء.
33. الدقائق علی المنهاج.
34. تصحیح التنبیه.
35. المبهمات.
36. المقاصد.
37. مناقب الشافعی.
38. مختصر التبیان.
39. منار الهدی في الوقف والإبتدا، در زمینه‌ی تجوید.
40. التحقیق که بیش‌تر مطالب موجود در شرح «المهذب» را در آن آورده است.
41. شروط الصلاة.
42. المنتخب که گزیده‌ی «التهذیبِ» رافعی‌ست.
43. رؤوس المسائل.
44. مختصرِ «المحرر» محمد رافعی.
45. مقدمة في الفقه.
46. مختصر صحیح مسلم.
47. تلخیص غریب مسلم.
48. تحصیل المنافع من کتاب الدرر اللوامع.
49. مختصر کتاب «الإرشادِ» خودش.
50. حملة القرآن وعمدة المفتین. و ....

وفات او

نووی/ در یک‌سوم پایانیِ شب چهارشنبه، ماه رجب سال 676 هجری نزد خانواده‌اش در «نوی» درگذشت و فردای آن شب به خاک سپرده شد. خبر وفاتش، دمشق و اطرافش را تکان داد و تأسف و تأثر ِشدیدِ مسلمانان را برانگیخت.

قطب یونینی می‌گوید: زمانی که خبر وفات نووی به دمشق رسید، قاضی عزالدین محمد بن صائغ و گروهی از اطرافیان و دوستانش، رهسپار «نوی» شدند تا بر قبر نووی نماز بخوانند. او، همواره آرزو داشت که مرگش در سرزمین «فلسطین» باشد، و پروردگار متعال، او را به خواسته‌اش رساند. بیش از بیست نفر در رثا و یاد آن بزرگوار شعر سرودند؛ از جمله ابن‌ظهیر که قصیده‌ی بلندی برایش سرود، با این مطلع که:

عز العزاء و عـم الحـادث الجلــــل و خـــاب بالموت فی تعميـرک الأمل

واستوحشت بعدما کنت الأنيس بها و ساءها فقـدك الأسحار و الأصـل

«مصیبت بزرگ وفات تو، اتفاق افتاد و آرزوی عمر طولانی برایت، در برابر مرگ به نتیجه نرسید. سحرگاهان و صبح‌گاهانی که با آن انس و الفت داشتی، در فقدان تو اندوهگین و دل‌گیر شد».

الله، امام نووی را رحمت کند و از طرف مسلمانان به او خیر دهد و کتاب‌ها و تألیفاتی را که نوشته، در ترازوی نیکی‌هایش به‌شمار آورد تا ترازوی اعمالش، سنگین و سنگین‌تر شود. اللهم آمین.

برای کسب اطلاعات بیشتر از زندگانی آن بزرگوار، می‌توانید به کتاب‌های ذیل مراجعه کنید:

کشف الظنون، حاجی خلیفه.

تاریخ المدارس، نعیمی.

طبقات الشافعیة، أسنوی.

فوات الوفیات، ابن‌شاکر الکتبی.

البدایة والنهایة، ابن‌کثیر.

حسن المحاضرة، سیوطی.

هدیة العارفین، بغدادی پاشا.

معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله.

الفتح المبین شرح ریاض الصالحین، طه عبدالرؤوف سعد.

شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی.

الموسوعة الذهبیة للعلوم الإسلامیة، دکتر فاطمه محمد محجوب.

الموسوعة العربیة المیسرة.

مختصری از زندگانی علامه محمد بن صالح العثیمین/

میلاد و زندگی خانوادگی او

شیخ عثیمین/ در شهر «عنیزه» یکی از شهرهای استان «القصیم» عربستان در 27 رمضان سال 1347 هجری در خانواده‌ای متدین چشم به جهان گشود. وی، یک بار ازدواج کرد که ثمره‌اش، هشت فرزند- پنج پسر و سه دختر- بود.

تحصیل علم و اساتید وی

شیخ در فراگیری علم و دانش، روش سلف صالح را در پیش گرفت؛ بدین‌سان که ابتدا به حفظ قرآن کریم- زمانی که کودکی کم‌سن و سال بود- پرداخت. او، نزد پدربزرگ مادری‌اش، شیخ عبدالرحمن بن سلیمان آل‌دامغ/ قرآن آموخت و سپس در مسیر فراگیری علم با علامه‌ی مفسر، شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی/ همراهی و مصاحبت نمود که استاد اولش به‌شمار می‌رود و نزدش علم توحید، تفسیر، حدیث و فقه فراگرفت و حدود یازده سال از او بهره‌ی علمی جست و از برجسته‌ترین شاگردان وی بود. زمانی که عثیمین برای ادامه‌ی تحصیل به «ریاض» رفت، نزد علامه، شیخ عبدالعزیز بن باز/ صحیح بخاری و برخی از کتاب‌های شیخ‌الاسلام ابوالعباس حرانی/ و تعدادی از کتاب‌های فقه را خواند. هنگامی که شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی درگذشت، شیخ ابن‌عثیمین، عهده‌‌دار امامت در مسجد جامع «عنیزه» گردید و در آموزشگاه «عنیزه» و نیز در مجمع علمی آن‌جا به تدریس پرداخت و سپس برای تدریس به دانشکده‌های شریعت و اصول دین- شاخه‌ی دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در «القصیم»- فراخوانده شد و به عضویت هیئت کبار علما- مرکز رسمی فتوا در عربستان سعودی- درآمد و تا پایان عمرش، عضو هیأت بود. از دیگر اساتیدش، می‌توان شیخ محمد امین بن مختار الجکنی الشنقیطی، شیخ علی بن محمد الصالحی و شیخ محمد بن عبدالعزیز المطوع را نام برد.

شاگردان شیخ

شیخ/ توجه ویژه‌ای به شاگردانش داشت و دانش‌دوستان فراوانی از همه جای دنیا برای فراگیری علم، نزدش می‌آمدند و این، به سبب اطمینانشان به تبحر و توانایی علمی شیخ و مهارتش در تدریس و نیز به سبب عطوفت آن بزرگوار نسبت به شاگردانش بود؛ به‌گونه‌ای که گویا همه، فرزندانش بودند. توجه ویژه‌ی شیخ به شاگردانش، او را بر آن داشت تا خوابگاه مجهزی برایشان فراهم کند که کتابخانه ی غنی و بزرگی، پُر از کتاب‌های خطی و چاپی داشت. همچنین شیخ، وضعیت و سطح درسی شاگردانش را همواره پی‌گیری و ارزیابی می‌کرد؛ به‌طوری که در پاره‌ای از موارد به جای اولیای شاگردان، کارنامه‌ی ماهیانه‌ی آنان را امضا می‌نمود. وی، پیوسته شاگردانش را نصیحت می‌کرد که در چارچوب اطاعت از الله، از ولی امر اطاعت نمایند و از محبت و دعا برای او دریغ نکنند. این عالم بزرگوار، همواره مطابق شریعت الهی حکم و قضاوت می کرد و شعایر الهی را به‌پا می‌داشت و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود.

اخلاق شیخ

شیخ/ تصویر زنده‌ای از عالمِ عابد و آراسته به اخلاق رسول‌الله- آراسته به اخلاق قرآنی- بود؛ همان‌گونه که در توصیف اخلاق پیامبر روایت شده که اخلاقش، قرآن بود. شیخ عثیمین را همه به سجایا و ارزش‌های نیک اخلاقی، حلم و بردباری، متانت و وقار، و سکون و آرامش می‌شناختند و مردم، هرجا که او را می‌دیدند، پیرامونش جمع می‌شدند و او را سؤال‌باران می‌کردند و حتی با درخواست‌های خود، او را به زحمت می‌انداختند؛ ولی آن بزرگوار، به‌گونه‌ای با آنان برخورد می‌کرد که هر یک از آن‌ها احساس می‌کرد تمام توجه و عنایت شیخ، معطوف به اوست. شیخ، به‌پیروی از سرور و آقای انسان‌ها، محمد مصطفی خویشتن را به تحمل مردم و خواسته‌ها و مشکلاتشان عادت داده بود و از این‌رو همواره خشم خود را فرو می‌برد.

مذهب و روش علمی شیخ

محمد صالح عثیمین/ پیوسته پیرو دلیل بود که این امر، در شرح وی بر «زاد المستقنع» به‌خوبی روشن است؛ هرچند بیشتر ترجیحاتش، مطابق دیدگاه‌های شیخ‌الاسلام و شاگردش ابن‌القیم است، ولی در پاره‌ای از موارد به‌ مقتضای دلیل، با آن دو مخالفت می‌کند. این سخن ارزشمند که با کوه‌های طلا برابری می‌نماید، از او به‌یادگار مانده است: «پیش از هر عقیده و دیدگاهی، به دنبال دلیل باش و چنین نباشد که عقیده یا دیدگاهی را برگزینی (یا پیش‌داوری کنی) و سپس استدلال بورزی و در پی دلیل برآیی که در این صورت، راهت را گم می‌کنی».

روش آموزشی وی

شیخ، بر حفظ متون تأکید فراوانی داشت و دانش‌آموزانش را به حفظ متون مکلف می‌کرد و در هر درسی پی‌گیر این مسأله بود و در ضمن، تمام تلاش و توانایی‌اش را در شرح و تحقیق مسایل، و بیان قول راجح از میان دیدگاه‌های علما، به‌کار می‌بست و در این راستا به هیچ عنوان پیرو هوا و هوس نبود. همچنین در این میان، به توضیحات، نکات، اعتراض‌ها و پرسش‌های شاگردانش، خوب گوش می‌سپرد و در اثنای شرح خویش، پرسش‌هایی مطرح می‌نمود و فضای کلاس را به فضای گفتگو تبدیل می‌کرد و پس از شنیدن سخنان و پاسخ‌های دانش‌پژوهان، خود به پرسش‌ها و مسایل مورد بحث، پاسخ می‌گفت.

دریافت جایزه‌ی جهانی ملک فیصل

کمیته‌ی گزینش و انتخاب بهترین‌ها در ستاد جایزه‌ی جهانی ملک فیصل، جایزه‌ی سال 1414 هجری را به‌پاس تلاش‌های خجسته‌ی شیخ محد صالح عثیمین در زمینه‌ی خدمت به اسلام و مسلمانان، تقدیم آن بزرگوار کرد.

بیماری شیخ

شیخ که درود الله بر او باد، به بیماری سرطان روده مبتلا شد و به‌ درخواست و پافشاری مسؤولان عربستانی، با هواپیمای ویژه- به دستور ولی‌عهد عربستان- برای درمان بیماری به آمریکا رفت. نزدیکان شیخ می‌گویند: تیم پزشکی آمریکایی، برای درمان شیخ، پرتودرمانی هسته‌ای را پیشنهاد کردند و برایش توضیح دادند که این شیوه‌ی درمانی، ریزش موهایش را در پی خواهد داشت. شیخ از آنان پرسید: آیا موهای ریش من نیز می‌‌ریزد؟ و چون با پاسخ مثبت، روبه‌رو شد، گفت: دوست ندارم که پروردگارم را بدون ریش ملاقات کنم. از این‌رو به عربستان بازگشت و در بیمارستان «ملک فیصل» بستری شد و پس از مدتی، در نهم رمضان بیمارستان را به‌قصد «حرم مکی» ترک کرد و از آن پس، در اتاقکی که در مسجدالحرام، در کنار «باب العمرة» قرار داشت، تدریس روزانه‌ی خود را از طریق بلندگو ادامه داد و بی‌آن‌که کسی را به حضور بپذیرد، پاسخ‌گوی پرسش‌ها بود. سپس به بیمارستان منتقل گردید و در بخش مراقبت‌های ویژه، تحت درمان و مراقبت قرار گرفت و بدین‌ترتیب مقداری بهبود یافت؛ ولی حالش دوباره وخیم شد تا آن‌که دار فانی را وداع گفت. درود و رحمت الله بر او باد.

وفات شیخ

شیخ، در ساعت 6 شام‌گاه روز چهارشنبه 15/10/1421 در بیمارستان تخصصی ملک فیصل در شهر «جده»، وفات نمود. الله، امانتش را بازپس گرفت و روح شیخ پس از 74 سال و 18 روز پربرکت، به سوی خالقش شتافت.

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

مقدمه‌ی مؤلف

همه‌ی حمد و ستایش، از آنِ الله، پروردگار یکتا، چیره، توانا و آمرزنده است؛ ذاتی که شب و روز را در هم می‌پیچد تا مایه‌ی پند بیداردلانِ آگاه و بینشِ خردمندانِ پندپذیر باشد. ذاتی که به آفریدگان برگزیده‌اش، بینش و بیداری بخشید و آنان را به سرای دنیا بی‌اعتنا کرد و به مراقبت و پاس‌داشت آیین خویش واداشت تا پیوسته در اندیشه، پندپذیری و ذکر و یادآوری باشند و توفیقشان داد که در طاعت او بکوشند و برای سرای جاوید، سازِ سفر و ره‌توشه برگیرند و از آن‌چه او را به خشم می‌آورد و سزاوار سرای بی‌چارگی و تباهی- دوزخ- می‌گرداند، بپرهیزند و با دگرگونی اوضاع و احوال- در همه‌ی شرایط- این امور را پاس بدارند. الله را با رساترین، پاک‌ترین، جامع‌ترین و کامل‌ترین ثنا و ستایش می‌ستایم و گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله نیکوکار، بزرگوار و بخشنده، و مهربان و مهرورز وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده، فرستاده‌، حبیب و خلیل اوست که به راه راست راهنمایی می‌کند و به دین استوار و راستین فرا می‌خواند. درود و سلام الله بر او و دیگر پیامبران و خاندان همه و سایر نیکان باد.

الله می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧﴾ [الذاريات: ٥٦، ٥٧]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

این، به‌صراحت گویای آن است که انسان‌ها و جن‌ها، برای عبادت و پرستش آفریده شده‌اند و از این‌رو شایسته و زیبنده‌ی آن‌هاست که به مقصد آفرینش خویش توجه کنند و با زهد و بی‌اعتنایی به دنیا از لذت‌های آن روی‌گردانی نمایند؛ چراکه دنیا سرای فناست، نه سرای بقا؛ و وسیله‌ی عبور است، نه منزل اقامت و شادمانی؛ و سرآغاز راهی‌ست که باید گذاشت و رفت، نه سرای ماندن. پس بیداردلان دنیا، همان افراد عبادت‌گزارند و هوشیارترین مردمش، کسانی که به دنیا بی‌‌اعتنا هستند.

الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢٤﴾ [يونس : ٢٤]

زندگی دنیا همانند آبی‌ست که از آسمان نازل كرده‏ايم‏ و انواع گیاهان زمین- که مردم و چارپایان می‌خورند- با آن درآمیخت (و رویید) تا آن‌که زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده‌ای درآوردیم؛ چنان‌که گویا دیروز اصلا گیاهی وجود نداشته است. این‌چنین آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.

آیه‌های فراوانی، پیرامون این موضوع وجود دارد. شاعر چه خوب گفته است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ لله عــبـادا فــطنــا نظروا فیها فلما علــمـوا جعلـوها لجّـة واتّخـذوا |  | طلـقوا الدنیا و خافوا الفتنا أنّـهـا لـیست لحـیٍّ وطنا صـالح الأعمال فیها سفنا |

«الله، بندگان زیرکی دارد که دنیا را طلاق دادند و از فتنه‌های آن ترسیدند. در دنیا نگریستند و چون دریافتند که دنیا جایگاه همیشگی هیچ زنده‌ای نیست، آن را به‌سان دریایی دانستند که اعمال نیک را در آن مانند کشتی نجات به‌کار گرفتند.»

حال که حقیقت دنیا، این‌چنین است که بیان کردم و وضعیت ما و هدفی که برای آن آفریده شده‌ایم، آن‌گونه که گفتم، پس شایسته‌ی هر فرد مکلّفی‌ست که در مسیر نیکان قرار گیرد و راه خردمندان آگاه را پیشه کند و خود را برای آن‌چه به‌ آن اشاره کردم، آماده سازد و به اموری که یادآوری کردم، توجه نماید. در این راستا، درست‌ترین و بهترین راهی که می‌تواند بپیماید، این است که خودش را به سنت‌های راستین و درست پیامبرمان، سرور و آقای گذشتگان و آیندگان، آراسته سازد.

الله می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید.

حدیث صحیحی از رسول‌الله نقل شده که فرموده است: «واللَّه فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ».([[4]](#footnote-4)) یعنی: «الله بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». همچنین فرموده است: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلهُ مثلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»([[5]](#footnote-5)) یعنی: «کسی که به کار نیکی راهنمایی کند، پاداشی مانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد داشت». و فرموده است: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ منْ تَبِعَهُ لا ينْقُصُ ذلِكَ مِنْ أُجُورِهِم شَيْئا»([[6]](#footnote-6)) یعنی: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی همچون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد». رسول‌الله به علی فرمود: «فَواللَّه لأَنْ يَهْدِيَ اللَّه بِكَ رَجُلاً وَاحِداً خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمَ».([[7]](#footnote-7)) یعنی: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است».

از این‌رو تصمیم گرفتم مختصری از احادیث صحیح را جمع‌آوری کنم که حاوی رهنمودهایی برای کسانی باشد که به آخرت روی آورده‌اند؛ گزیده‌ای از احادیثی که آداب ظاهری و باطنی سیر و سلوک را فراهم کند و آمیزه‌ای از بیم و نوید و دیگر آموزه‌های مورد نیاز سالکان و رهروان (راه حقیقت) را در خود داشته باشد: احادیثی پیرامون زهد و بی‌‌علاقگی به دنیا، مجاهدت و ریاضت نفس، تربیت و اصلاح اخلاق، پاک‌سازی و درمان دل‌ها (از آلودگی‌ها و بیماری‌های اخلاقی و قلبی) و محافظت اندام (از گناه و انحراف) و برطرف کردن کجی‌های رفتاری؛ و همچنین شامل دیگر مسایل اساسی و مقاصد اهل معرفت باشد.

بنده، خود را در این‌‌باره ملزم و متعهد می‌دانم که فقط احادیثی را ذکر نمایم که صحتش، به‌روشنی معلوم است و برگرفته از کتاب‌های صحیح و مشهورِ حدیث می‌باشد. هر بابی را با آیه‌های قرآنی آغاز می‌کنم و هر نکته‌ای را که نیازمند شرح و توضیحِ معنایی‌ست، به نکات زیبا و قابل فهم می‌آرایم. منظورم از عبارت «متفق علیه» که در پایان برخی از احادیث آورده‌ام، این است که آن حدیث را بخاری و مسلم، روایت کرده‌اند.

امیدوارم اگر گردآوری این کتاب به انجام برسد، گردآورنده‌اش و هر که را به آن توجه می‌کند، به سوی خیر رهنمون شود و مانعش در برابر انواع بدی‌ها و امور هلاکت‌بار باشد. بنده از هر برادر و هم‌کیشی که از این کتاب بهره‌ای می‌برد، درخواست می‌کنم که برای من، پدر و مادر، استادان و دیگر دوستانم و برای همه‌ی مسلمانان دعا کند؛ تکیه و توکل من بر الله کریم و بخشنده است و کارم را به او واگذار کردم و اطمینان و اعتماد من به اوست. الله برای من کافی، و بهترین کارساز است.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العزیز الحکیم

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

1- باب: اخلاص و داشتن نیت در همه‌ی کارها و سخنان، و احوال پنهان و آشکار

الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾ [البينة: ٥]

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند و نماز را برپا دارند و زکات دهند. این، همان آیین استوار و راستین است.

همچنین می‌فرماید:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ﴾ [الحج : ٣٧]

گوشت و خونِ قربانی‌ها به الله نمی‌رسد؛ بلکه تقوا و پرهیزکاری شما به او می‌رسد.

و می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن تُخۡفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمۡ أَوۡ تُبۡدُوهُ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ﴾ [آل عمران: ٢٩]

بگو: اگر آنچه را که در دلهایتان است، پنهان نمایید و یا آشکار سازید، الله آن را می­داند

**شرح**

«نیت»؛ محل نیت برای همه‌ی کارها قلب است، نه زبان؛ از این‌رو کسی که هنگام قصد نماز، روزه، و یا وضو و سایر اعمال، نیتش را بر زبان می‌آورد، در حقیقت در دین نوآوری کرده، قایل به چیزی می‌شود که جزو دین نیست؛ زیرا رسول‌الله وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند و صدقه می‌داد؛ ولی هیچ‌گاه نیتش را بر زبان نمی‌آورد. و این، از آن روی بود که محل نیت، قلب است.

الله آن‌چه را که در دل است، می‌داند و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست؛   
  
همان‌طور که در آیه‌ی مورد اشاره‌ی مؤلف، یعنی آیه‌ی 29 سوره‌ی آل‌عمران،([[8]](#footnote-8)) بیان شده است. بر انسان واجب است که نیتش را در همه‌ی عبادت‌هایش برای الله، خالص بگرداند و با عبادت او، نیتی جز رضایتش و سعادت آخرت نداشته باشد. این، همان دستوری‌ست که الله در آیه‌ی 5 سوره‌ی "بینه" داده و بدین معناست که باید هر عملی را خالصانه برای او انجام دهیم. البته باید در همه‌ی اعمال، نیت‌ درست داشت. به عنوان مثال نیت می‌کند وضو بگیرد، و نیت می‌کند برای الله وضو بگیرد و در ضمن، نیتش از وضو، فرمانبرداری از الله است؛ به عبارت دیگر هر نیتی، سه بخش دارد:

نیت عبادت.

این‌که برای الله باشد.

و با نیتش قصد فرمانبرداری از الله را داشته باشد.

این‌چنین نیتی، کامل‌ترین نوع نیت است که در نماز و همه‌ی عبادت‌ها، همین‌طور می‌باشد.

مؤلف/ چند آیه را یادآور شده که نشان می‌دهد محل نیت، قلب است و الله متعال، نیت بندگانش را می‌داند. گاهی انسان در انظار مردم عملی انجام می‌دهد که به‌ظاهر، عمل نیکی‌ست؛ ولی در حقیقت عمل باطلی‌ست؛ زیرا نیت بد، خرابش کرده و الله، آن‌چه را که در دل است، می‌داند و روز قیامت، انسان را مطابق نیتی که در دل داشته، مجازات می‌کند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ٩ فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ١٠﴾ [الطارق: ٩،١٠]

روزی که رازها فاش می‌شود. و انسان (در آن روز) هیچ نیرو و یاوری ندارد.

منظور از رازها، باطن و اسرار پنهان درون است. الله متعال می‌فرماید:

﴿۞أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ٩ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ١٠﴾

[العاديات: ٩،١٠]

آیا نمی‌داند هنگامی که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود. و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد.

پاداش و عقوبت در آخرت خواهد بود و آن‌چه در دل است، معتبر می‌باشد؛ ولی در دنیا، به ظاهر حکم می‌شود و در تعامل با مردم، وضعیت و شاخص‌‌های ظاهری آنان، مد نظر قرار می‌گیرد. اگر ظاهر و باطن یکی باشد، نهان و آشکار انسان و ظاهر و باطنش، خوب است؛ و اگر ظاهر و باطن، یک‌سان نباشد و نیت فاسدی، قلب را گرفته باشد، پس چه خسارت و زیان بزرگی‌ست! بی‌چاره عمل می‌کند و خود را به زحمت می‌اندازد، ولی هیچ بهره‌ای از آن عمل نمی‌برد. چنان‌که در حدیث صحیحی از پیامبر آمده است: «أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِیهِ مَعِيَ غَیرِي تَرَکْتُه وَشِرْكَهُ»؛ یعنی: «الله فرموده است: من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم». پس ای برادران من! اخلاص؛ اخلاصِ در عمل را برای الله از یاد نبرید و بدانید که ممکن است قصد انجام عمل نیکی را بکنید؛ امکان دارد شیطان، شما را وسوسه کند و بگوید: تو، این عمل را به‌ریا و قصد خودنمایی انجام می‌دهی. شیطان، می‌خواهد اراده و همت شما را از میان ببرد. به وسوسه‌اش هیچ گوش نکنید و از او فرمان نبرید؛ بلکه آن عمل نیک را انجام دهید؛ زیرا اگر از شما سؤال شود که آیا آن عمل را از روی ریا و خودنمایی انجام می‌دهید، حتما می‌گویید: نه. پس به وسوسه‌ای که شیطان در دلتان می‌آورد، هیچ توجه نکنید.

\*\*\*

1- عَنْ أمیر المؤمنینَ أبی‌حفصٍ عُمَرَ بْنِ الْخطابِ بن نفیل بنِ عَبدالعُزّی بن ریاح بن عبدالله بن قُرط بن رزاح بن عدیِّ بن کعب بن لُؤَیِّ بن غالبٍ القرشیِّ العدویِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ ورسولِهِ فهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ ورسولِهِ ومن كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَو امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [متفق علیه]([[9]](#footnote-9))

**ترجمه:** امیر مومنان، ابوحفص، عمر بن خطاب بن نفیل بنِ عَبدالعُزّی بن ریاح بن عبدالله بن قُرط بن رزاح بن عدیِّ بن کعب بن لُؤَیِّ بن غالب قریشی عدوی مي‌گويد: از رسول‌الله شنيدم كه فرمود: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است. پس هركس هجرتش برای الله و پیامبرش باشد، هجرتش برای الله و پیامبر اوست (که پاداش آن را می‌یابد) و هرکس برای کسب دنیا يا ازدواج با زني هجرت نمايد، دست‌آورد هجرتش، همان چيزي‌ست كه به خاطر آن، هجرت کرده است».

[نووی: صحت این حدیث، مورد اتفاق است و دو امام و پیشوای محدثان، «ابوعبدالله، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جُعفی بخاری» و «ابوالحسین، مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری»، آن را در دو کتاب صحیح خود که صحیح‌ترین کتاب‌های حدیث است، روایت کرده‌اند.]

**شرح**

از آن‌جا که این باب، پیرامون اخلاص عمل برای الله است و از آن روی که در هر کردار و گفتاری و در هر حالتی باید که نیت خالص برای الله باشد، مؤلف/ آیه‌هایی از قرآن را در این موضوع یادآور شده و سپس تعدادی حدیث در این‌باره آورده و روایت عمر بن خطاب را سرآغاز این دسته از احادیث قرار داده است که: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى».

علما درباره‌ی این دو جمله اختلاف نظر دارند؛ برخی هر دو جمله را به یک معنا می‌دانند و بر این باورند که جمله‌ی دوم، برای تأکید بر جمله‌ی نخست است؛ ولی این، درست نیست؛ زیرا اصل در کلام این است که بنیادین، ریشه‌ای و دارای مفاهیم مستقل است، نه این‌که تأکیدی یا استقراری باشد. اندکی تأمل در این دو جمله‌ نشان می‌دهد که تفاوت زیادی با هم دارند. جمله‌ی اول، سبب است و جمله‌ی دوم، نتیجه. در جمله‌ی نخست رسول‌الله بیان می‌کند که ناگزیر هیچ عملی، بدون نیت انجام نمی‌شود و هر عملی که انسان، با اختیار و اراده‌ی خویش انجام می‌دهد، به‌طور قطع قصد و نیتی از انجام آن دارد و امکان ندارد که کسی با وجود عقل و قدرت انتخاب و اراده، عملی را بدون نیت انجام دهد. حتی یکی از علما گفته است: «اگر الله، ما را مکلّف می‌کرد که عملی بدون نیت انجام دهیم، تکلیفی خارج از توان و نیروی ما بود». و این، سخن درستی‌ست؛ زیرا چگونه می‌توانی با وجود عقل و اراده و بدون هیچ اجباری، کاری بکنی که از انجامش هیچ نیتی نداری؟ این، غیرممکن است؛ چراکه عمل، نتیجه و برآیند اراده و نیروست و اراده، همان نیت است. بنابراین مفهوم جمله‌ی اول، این است که انجام‌دهنده‌ی هر عملی، نیتی از انجام آن دارد. البته نیت‌ها، تفاوت زیادی با هم دارند. برخی از مردم، نیت‌های بلند و بالایی دارند و برخی هم نیت‌های پست و ناچیزی. به‌طوری که دو نفر، یک کار می‌کنند و در آغاز، میانه و پایان کار و حتی در حرکات و سکنات و در گفتار و رویکرد، یک‌سان به نظر می‌رسند؛ ولی به سبب تفاوت نیت‌ها، به‌اندازه‌ی زمین و آسمان از هم فاصله دارند. پس اساساً هیچ عملی، بدون نیت نیست.

نتیجه‌ی جمله‌ی دوم «وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»، این است که اگر در فعالیت‌ها و کارهای دینی خود، نیت الله و آخرت را داشته باشی، این امر برای تو حاصل می‌شود و اگر نیت و قصدت دنیا باشد، ممکن است به دست آید و ممکن است به‌دست نیاید. الله می‌فرماید:

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ﴾ [الإسراء: ١٨]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او؛ بلکه به هرکه بخواهیم، عطا می‌کنیم.

نگفت: «آن‌چه بخواهد، به او می‌دهیم»؛ بلکه فرمود: «آن‌چه بخواهیم و به هرکه بخواهیم، عطا می‌کنیم». آری! برخی از مردم به آن‌چه از دنیا بخواهند، می‌رسند و برخی هم به برخی از خواسته‌های دنیوی خویش دست می‌یابند؛ عده‌ای نیز هرگز به خواسته‌های خود نمی‌رسند. و همین، مفهوم فرموده‌ی الله [در آیه‌ی 18 سوره‌ی إسراء] می‌باشد. همچنین پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ١٩﴾

[الإسراء: ١٩]

و هر که آخرت را بخواهد و چنان‌که باید برای آن تلاش نماید و مؤمن باشد، از سعی و تلاش چنین کسانی قدردانی می‌شود.

آری؛ انسان ثمره‌ی عملی را که به‌قصد آخرت و با نیت خالصانه برای الله انجام داده است، می‌چیند.

این سخن رسول‌الله که فرمود: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...»، میزان و معیار هر عملی‌ست؛ البته میزانِ باطن یا اعمال باطنی‌ست؛ ولی میزان اعمال ظاهری، حدیثی‌ست به‌روایت شیخین- بخاری و مسلم- از عایشه& که رسول‌الله فرموده است: «مَن عَمِلَ عَمَلاً لَیسَ عَلَیهِ أمرُنا فَهُوُ رَدٌّ»؛([[10]](#footnote-10)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». [یعنی ملاک و سنجه‌ی درستی هر عملی، این است که مطابق دستورها و آموزه‌های دین باشد.]

برخی از علما، این دو حدیث را جامعِ تمام دین دانسته‌اند. سپس رسول‌الله مثالی عینی برای گفتارش بیان می‌کند: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ و رسولِهِ فهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ و رسولِهِ ومن كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَو امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

هجرت، به معنای نقل مکان انسان از دار کفر به سرای اسلام است. به عنوان مثال کسی در آمریکا که دارکفر است، مسلمان می‌شود و چون نمی‌تواند دینش را در آن‌جا آشکار کند، به سرزمینی اسلامی می‌رود؛ این، همان هجرت است. البته انسان‌ها در هجرتشان، متفاوتند. برخی از آنان، مهاجرت می‌کنند و سرزمین خود را به‌خاطر الله و پیامبرش رها می‌نمایند؛ یعنی به‌خاطر شریعتی که الله به زبان پیامبرش، محمد مصطفی فراروی انسان‌ها قرار داده، زادگاه و سرزمین خود را ترک می‌کنند. چنین کسانی به خیر و نیکی دست می‌یابند و به مقصود خویش می‌رسند. به همین سبب رسول‌الله فرمود: «فهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ ورسولِهِ».

برخی هم برای کسب دنیا مهاجرت می‌کنند. به عنوان مثال شخصی که به ثروت‌اندوزی علاقه‌مند است، می‌شنود که در فلان سرزمین اسلامی شرایط خوبی برای کسب مال و ثروت وجود دارد و از این‌رو از دارکفر به آن سرزمین مهاجرت می‌کند و قصدش از مهاجرت، پایداری بر دینش نیست؛ بلکه مهاجرتش، فقط به‌قصد کسب مال و ثروت است.

همچنین شخصی به‌قصد ازدواج با زنی، از سرزمین کفر به سرزمینی اسلامی مهاجرت می‌کند؛ چون به او گفته‌اند: فقط در این‌جا یعنی در سرزمین اسلامی به تو زن می‌دهیم و حق نداری او را با خود، به دارکفر ببری. و بدین‌سان به‌خاطر زنی، ناگزیر به مهاجرت می‌شود. روشن است که این دو شخص، به خاطر الله و پیامبر هجرت نکرده‌اند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»؛ یعنی: «دست‌آورد هجرتش، همان چيزي‌ست كه به خاطر آن، مهاجرت کرده است». می‌بینیم که رسول‌الله از ذکر دنیا و زن در این بخش گفتارش، خودداری نمود و نگفت که دست‌آورد هجرت چنین اشخاصی، دنیا یا زنی‌ست که برای آن هجرت کرده‌اند. چرا؟

برخی گفته‌اند: برای این‌که سخنش، طولانی نشود. برخی نیز سببش را در نیت فاسد و ناچیز چنین مهاجرانی دانسته‌اند و گفته‌اند: رسول‌الله به سبب حقارت و ناچیز بودن هجرت برای کسب دنیا و یا ازدواج با زن، در این بخش از حدیث، نامی از دنیا و زن به میان نیاورد.

در هر حال و بدون شک، نیت شخصی که با هجرتش قصد کسب دنیا یا ازدواج با زنی را دارد، خراب و پست و ناچیز است؛ بر خلاف شخصی که به خاطر الله و پیامبرش هجرت می‌کند.

**انواع هجرت:** هجرت از کار (ترک محرمات)، هجرت از عمل‌کننده و ترک ارتباط با انسان گنه‌کار، و هجرت از یک مکان یا سرزمین.

هجرت از یک مکان، بدین معناست که انسان، سرزمینی را که در آن به‌کثرت معصیت و نافرمانی، و فسق و فجور می‌شود، ترک کند؛ هجرت از دارکفر به سرای اسلام در این نوع هجرت می‌گنجد و بزرگ‌ترین نوع مهاجرت به‌شمار می‌رود. علما گفته‌اند: در شرایطی که انسان نتواند آزادانه به دینش عمل کند، مهاجرت از سرزمین کفر به سرای اسلام، واجب است. البته اگر توانایی اظهار دینش را در سرزمین کفر داشته باشد، هجرت بر او واجب نیست و فقط مستحب است. البته در این‌جا این نکته درخور یادآوری‌ست که آسیب‌ها و اشکال‌های مسافرت به سرزمین کفر از اقامت در آن، بیشتر و بزرگتر است؛ وقتی مهاجرت انسان از زادگاه و وطنش که دارکفر است، در شرایطی که نمی‌تواند آزادانه به دینش عمل نماید، واجب است، به‌طور قطع برای مسلمانی که در سرزمینی اسلامی زندگی می‌کند، روا نیست به سرزمین کفر مسافرت کند؛ زیرا دین و اخلاقش در معرض خطر قرار دارد و مالش نیز بیهوده خرج می‌شود و حتی با چنین مسافرت‌های بیهوده‌ای، به تقویت اقتصاد کافران کمک می‌کند. حال آن‌که ما دستور یافته‌ایم تا آن‌جا که می‌توانیم بر کافران سخت بگیریم. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٢٣﴾ [التوبة: ١٢٣]

ای مومنان! با آن دسته از کافران که به شما نزدیکند، پیکار نمایید و باید در شما درشتی بیابند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

همچنین فرموده است:

﴿وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠﴾ [التوبة: ١٢٠]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد. همانا الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

کافر، هرکه باشد؛ فرقی نمی‌کند که نصرانی باشد یا یهودی و یا بی‌دین و ملحد، و تفاوتی ندارد که خود را به اسلام نسبت دهد یا نه؛ در هر صورت، کافر، دشمن الله و کتاب و پیامبر اوست و با همه‌ی مسلمانان کینه دارد و در هر پوششی که باشد، دشمن است. بنابراین برای مسلمان، روا نیست که به سرزمین کافران مسافرت نماید؛ مگر به سه شرط:

شرط اول: این‌که توانایی و دانش رفع شبهات و شبهه‌افکنی‌های آنان را داشته باشد؛ زیرا کافران برای مسلمانان شبه‌هایی در زمینه‌ی دین، پیامبر، کتاب و اخلاقشان مطرح می‌کنند و می‌کوشند در هر زمینه‌ای شبهه‌افکنی نمایند تا مسلمان دچار شک و تردید شود. واضح است که وقتی مسلمان در اموری که یقین به آن‌ها واجب می‌باشد، دچار شک و شبهه گردد، از انجام واجب باز‌می‌ماند. ایمان به الله، فرشتگان و کتاب‌های پروردگار، و همین‌طور ایمان به آخرت و تقدیر نیک و بد، باید بر اساس یقین و به‌دور از شک و تردید باشد و اگر انسان در یکی از آن‌ها شک کند، کافر شده است. کافران هموار می‌کوشند که مسلمانان را در شک و تردید بیندازند؛ چنان‌که یکی از سرانشان، آشکارا گفته است: «سعی نکنید که مسلمان را از دینش به دین نصارا درآورید؛ بلکه فقط کافی‌ست که او را درباره‌ی دینش دچار شک و تردید کنید؛ زیرا در این صورت او را از دینش جدا کرده‌اید و این، کافی‌ست». آری! همین کافی‌ست که او را از حصاری که در آن عزت و کرامت است، بیرون بیاورید؛ ولی اگر سعی کنید او را به دین نصارا که بر گمراهی و بی‌خردی استوار است، درآورید، به نتیجه نمی‌رسید. نصارا همان‌طور که در حدیث رسول‌الله آمده است، گمراهند. هرچند دینشان در اصل، حق بوده است؛ البته در زمان خودش و پیش از آن‌که با بعثت پیامبر، منسوخ شود. شرط دوم: این‌که مسلمان، به‌اندازه‌ای دین و ایمان داشته باشد که از او در برابر شهوت‌ها و امیال نفسانی حمایت کند؛ زیرا کسی که دین و ایمانی ندارد، با مسافرت به سرزمین کافران و مشاهده‌ی دنیای فریبنده‌ی آن‌جا و هرزگی‌هایی چون شراب‌خواری و زنا و هم‌جنس‌بازی و دیگر انحراف‌های رفتاری، بیشتر در معرض انحراف قرار دارد.

شرط سوم: سومین شرط روا بدون سفر به سرزمین کفر، این است که سفر از روی ضرورت باشد؛ به عنوان مثال برای درمان بیماری یا فراگرفتن دانشی که تخصصش در سرزمین‌های اسلامی نیست و یا به‌قصد تجارت به آن‌جا سفر می‌کند و پس از تجارت، باز می‌گردد. مهم این است که سفر از روی ضرورت و نیاز باشد؛ بنابراین بنده کسانی را که به قصد گردش به سرزمین‌های غیراسلامی سفر می‌کنند، گنه‌کار می‌دانم و هر ریالی که برای این‌چنین سفرهایی هزینه و خرج می‌کنند، حرام است و تباه کردن مال به‌شمار می‌رود و روز قیامت بازخواست خواهند شد؛ در آن هنگام که دیگر جایی برای تفریح نمی‌یابند و تنها اعمال خود را مشاهده می‌کنند. آن‌ها بازخواست می‌شوند؛ زیرا وقت و مالشان را تَلَف و اخلاقشان را نابود و تباه کرده‌اند و چه بسا خانواده‌هایشان را نیز در این سفرها با خود برده‌اند. عجیب است که این‌ها در حالی به سرزمین‌های کفر مسافرت می‌کنند که آن‌جا نه صدای اذانی می‌شنوند و نه ذکر و یادی از نام الله؛ بلکه فقط صدای شیپور کنشت‌های یهودیان و صدای ناقوس کلیساهای نصارا را می‌شنوند! تازه مدتی هم با خانواده، همسر، دختر و پسرشان در آن‌جا می‌مانند! از الله می‌خواهیم که همه را از این شر، مصون بدارد.

این، مصیبت نکبت‌باری‌ست و همه‌ی این مشکلاتی که به ما می‌رسد، نتیجه‌ی گناهان و معصیت‌های ماست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠﴾

[الشورى: ٣٠]

هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهانی‌ست که دست‌آورد خود شماست. و الله از بسیاری (از گناهان) در می‌گذرد.

ما غافل و بی‌خبریم و انگار پروردگارمان را نیز غافل و بی‌خبر می‌پنداریم؛ ولی در حقیقت، سنت الله بر این است که به ظالم فرصت می‌دهد و چه بسا به‌ناگاه او را می‌گیرد و گرفتارش می‌کند. ولی افسوس که دل‌ها، سخت شده و مردم از این حوادث پند نمی‌گیرند و به سوی الله روی نمی‌آورند. الله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ أَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡعَذَابِ فَمَا ٱسۡتَكَانُواْ لِرَبِّهِمۡ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ٧٦﴾ [المؤمنون : ٧٦]

و آنان را گرفتار عذاب کردیم؛ پس برای پروردگارشان فروتنی و زاری نکردند.

گرفتار عذاب شدند، ولی برای پروردگارشان فروتنی و زاری نکردند و از عذاب سخت پروردگار و از عظمتش نترسیدند؛ بلکه دل‌ها، سخت شده و مرده‌اند و به همین خاطر است که این‌همه حوادث عبرت‌انگیز، تأثیری بر دل‌ها ندارد. از دل‌مردگی و سنگ‌ شدن دل‌ها به الله پناه می‌بریم؛ به‌راستی اگر مردم، بیدار و آگاه بودند و دل‌های زنده‌ای داشتند، چنین وضعی پیدا نمی‌کردند و در وضعیتی قرار نمی‌گرفتند که اینک ما در آن به‌سر می‌بریم. وضعیتی که گویا در جنگی خانمان‌سوز قرار داریم؛ جنگ اعصاب؛ جنگی که خیلی‌ها را در آستانه‌ی جنون و دیوانگی قرار داده است. با این حال، در این شرایط ناگوار، عده‌ای با خانواده‌هایشان برای تفریح به سرزمین‌های کفر، و بلاد فسق و فجور مسافرت می‌کنند. دوباره می‌گویم: هجرت از دارکفر به سرای اسلام برای کسی که نمی‌تواند در آن‌جا به دینش عمل کند، واجب است و مسافرت به سرزمین‌های کفر به‌قصد دعوت جایز می‌باشد؛ البته به شرط اثرگذار بودن دعوت در سرزمین کفر؛ زیرا چنین سفری از نوع سفرهای مصلحتی و ضروری‌ست. بسیاری از مسلمانانی که در سرزمین کفر زندگی می‌کنند، چیزی از اسلام نمی‌دانند و دچار انحراف و گمراهی شده‌اند؛ به آنان گفته‌اند: اسلام، دین وحشی‌گری‌ست؛ به‌ویژه پس از این اتفاقات که به دست برخی از مدعیان اسلام روی داد. در نتیجه خواهند گفت: اسلام کجاست؟ این‌که وحشی‌گری‌ست. و بدین ترتیب به سبب رویکرد زشت و نامناسب برخی از مسلمانان، از اسلام بیزار می‌شوند. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را هدایت کند.

نوع دوم: هجرت از کار؛ یعنی انسان کاری را که الله منع کرده است، کنار بگذارد و ترکش کند؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ ويَدِه، والْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ ما نَهَى اللَّهُ عَنْهُ»؛([[11]](#footnote-11)) یعنی: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، كسي‌ست كه آن‌چه را الله منع كرده است، ترک نمايد». پس هر چه را که الله منع کرده است، ترک کن؛ چه به حقوق الله، متعلق باشد و خواه به حقوق بندگان. ناسزاگویی، قتل، تقلب و خیانت، خوردن مال دیگران، نافرمانی از پدر و مادر، قطع ارتباط با خویشاوندان، و هر چیز دیگری را که الله منع کرده، رها کن؛ هرچند هوا و هوس، تو را به سوی محرمات بخواند، ولی به نفست یادآوری کن که الله، چنین کارهایی را حرام کرده است و بدین‌سان از بدی‌ها و کارهای حرام دوری نما.

نوع سوم: هجرت از عمل‌کننده؛ هجرت بر کسی که مرتکب کارهای زشت می‌شود، در پاره‌ای از موارد واجب است. علما گفته‌اند: کسی که آشکارا معصیت می‌کند، در صورتی که در هجرت و ترک او، فایده و مصلحتی وجود داشته باشد، می‌توان ترکش کرد. به عنوان مثال شخصی، به تقلب و خیانت در داد و ستد مشهور است و مردم، ترکش می‌گویند تا توبه کند؛ و اين اتفاق می‌افتد و از کرده‌اش پشیمان می‌شود. یا شخص دیگری به‌ربا داد و ستد و معامله می‌کند؛ مردم، ترکش می‌نمایند و با او سخن نمی‌گویند و حتی به او سلام نمی‌کنند؛ بدین ترتیب آن شخص، به اشتباهش پی می‌برد و خجالت‌زده می‌شود و اصلاح می‌گردد.

ولی در صورتی که ترک ارتباط با افراد گنه‌کار سودمند نباشد، هجرت از او یا ترک ارتباط با او، درست نیست. بر خلاف ترک ارتباط با کافر که در آن فایده و مصلحتی باشد یا نباشد، باید با او ترک ارتباط نمود. قهر کردن بی‌فایده با مسلمان گنه‌کار، درست نیست؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ»؛([[12]](#footnote-12)) «براي هيچ مؤمنی، جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به‌طوري كه وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

می‌دانید که به اعتقاد اهل سنت و جماعت، جز شرک و کفر، ارتکاب هیچ معصیتی باعث خروج انسان از دایره‌ی ایمان نمی‌شود؛ البته باید خوب بررسی کرد که آیا قهر کردن با مسلمان گنه‌کار، مفید است یا نه؛ اگر مفید بود و باعث اصلاح وی می‌شد، باید با او قهر کرد. دلیلش، داستان کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع است که از شرکت در غزوه‌ی تبوک تخلف نمودند و رسول‌الله با آنان قهر کرد و به مسلمانان نیز دستور داد با آنان، قطع رابطه کنند. در نتیجه، نفع زیادی به آنان رسید؛ بدین‌سان که به الله پناه بردند و زمین با همه‌ی گستردگی‌اش، بر آنان تنگ شد و حتی از خود به تنگ آمدند، ولی یقین کردند که هیچ پناهی جز الله ندارند و از این‌رو توبه کردند و الله هم توبه‌ی آنان را پذیرفت.

بنابراین سه نوع هجرت وجود دارد: هجرت از کار (ترک محرمات)، هجرت از عمل‌کننده يا ترک ارتباط با انسان گنه‌کار، و هجرت از یک مکان یا سرزمین.

2- وَعَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ عَائشَةَ& قالت: قال رسول‌الله: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ فَإِذَا كَانُوا بِبَيْداءَ مِنَ الأَرْضِ يُخْسَفُ بأَوَّلِهِم وَآخِرِهِمْ». قَالَت: قُلْتُ يَا رَسُولَ‌اللَّه، كَيْفَ يُخْسَفُ بَأَوَّلِهِم وَآخِرِهِمْ وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ وَمَنْ لَيْسَ مِنهُم؟ قال: «يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِم وَآخِرِهِم، ثُمَّ يُبْعَثُون عَلَى نِيَّاتِهِمْ». [متَّفَق عليه؛ این، لفظ بخاری است.]([[13]](#footnote-13))

**ترجمه:** از مادر مومنان، ام‌عبدالله، عايشه& روایت است که رسول‌الله فرمود: «لشکری به‌قصد حمله به کعبه، حرکت می‌کند و چون به زمینی وسیع می‌رسند، همه‌ی آن‌ها به زمین فرو می‌روند». عايشه& مي‏گويد: عرض کردم: ای رسول‌خدا! چگونه همه‌ی آن‌ها در زمين فرو می‌روند، حال آن‌كه در ميانشان، بازاري‌ها و كساني هستند كه نيت جنگ ندارند؟ رسول‌الله فرمود: «همه در زمین فرو می‌روند، ولی روز قيامت مطابق نيت‌هایشان برانگیخته (و محاسبه) می‌شوند».

**شرح**

منظور از کعبه در حدیث مذکور، همین کعبه در مکه‌ی مکرمه است که الله آن را از هر گزندی مصون بدارد. کعبه، خانه‌‌ی الله را ابراهیم و فرزندش اسماعیل بنا کردند. آن دو، به هنگام بالا بردن پایه‌های خانه‌ی کعبه این دعا را بر زبان داشتند که:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧﴾ [البقرة: ١٢٧]

ای پروردگارمان! از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانایی.

ابرهه، از یمن به قصد حمله به کعبه حرکت کرد و لشکری بزرگ با خود داشت که پیشاپیش آن فیلی بود که می‌خواست با آن، کعبه، خانه‌ی الله را خراب کند. هنگامی که به نزدیکی مکه، به محلی به نام «المغمَّس» رسیدند، فیل از رفتن بازایستاد و هر کاري کردند، نتوانستند او را وادار به حرکت کنند و چون رویش را به سوی یمن می‌گرداندند، به‌سرعت حرکت می‌کرد. خوبست به ماجرایی اشاره کنم که در غزوه‌ی حدیبیه اتفاق افتاد. در این غزوه، شتر رسول‌الله که نامش «قصواء» بود، زانو زد و از حرکت بازایستاد.. صحابه گفتند: «قصواء»، سرکش شده و بی‌علت نشسته است. رسول‌الله فرمود: «واللهِ مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ»؛([[14]](#footnote-14)) یعنی: «به‌خدا سوگند که قصواء سركشي نمي‌كند و چنين عادتي ندارد؛ ولي همان ذاتي كه مانع حركت فيل شد، قصواء را از حركت باز ‌داشته است». می‌بینیم که رسول‌الله از حیوانی دفاع می‌کند و می‌گوید: «او، سرکش و چموش نیست و چنین عادتی ندارد»؛ زیرا ستم کردن، حتی بر چارپایان و حیوانات هم درست نیست. سپس فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَجَبتُهُمْ علیهَا»؛ یعنی: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، ‌هر كاري كه آن‌ها از من بخواهند و نتیجه‌اش، حفظ شعایر و ارزش‌هاي الهي باشد، با آن موافقت خواهم كرد».

به اصل موضوع برمی‌گردیم؛ لشکر یمن که پیشاپیش خود فیلی داشت، برای خراب کردن کعبه درحرکت بود؛ هنگامی که به ناحیه‌ی «مغمَّس» رسیدند، فیل به زمین نشست و از ادامه‌ی حرکت بازایستاد. خیلی سعی کردند که حرکتش دهند، ولی فایده‌ای نداشت. ناگزیر آن‌جا ماندند تا این‌که الله، دسته‌هایی از پرندگان بر آنان فرستاد كه هر کدامشان سنگ‌ریزه‌ای با خود داشت و هر یک از این پرندگان به سراغ یکی از سپاهیان ابرهه می‌رفت و آن سنگ‌ریزه را روی او می‌انداخت و بدین‌سان سپاهیان فیل از پا درآمدند و الله، آنان را مانند کاه جویده‌شده گردانید: ﴿فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۢ ٥﴾ [الفيل: ٥] امیه بن صلت در این‌باره می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حبسَ الفیلَ بالمُغَمَّسِ حتی |  | صار یحبـو کأنَّـه معـقـور |

«فیل را در ناحیه‌ی "مغمّس" از حرکت بازداشت؛ گویا فیل را پی کرده بودند».

الله خانه‌اش را در برابر این حاکم ستمگر که آمده بود تا آن خراب کند، حفظ کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ٢٥﴾ [الحج : ٢٥]

و هر کس خواسته باشد از روی ستم‌کاری در آنجا کج‌روی نماید، عذاب دردناکی به او می‌چشانیم.

در آخر زمان نیز لشکری عظیم برای حمله به کعبه حرکت خواهد کرد و چون به سرزمین بیابانی و وسیعی می‌رسند، همه‌ی آنان، حتی بازاری‌ها و بازرگانانی که با آن‌ها هستند، در زمین فرو می‌روند. این‌، نشان می‌دهد که آن‌ها در قالب لشکر بزرگی به جنگ کعبه می‌روند؛ زیرا عده‌ای بازاری نیز برای داد و ستد همراهشان هستند. و زمین، همه- حتی بازاری‌ها- را می‌بلعد. به همین سبب عائشه& پرسید: «چگونه همه‌ی آن‌ها در زمين فرو می‌روند، حال آن‌كه در ميانشان، بازاري‌ها و كساني هستند كه نيت جنگ ندارند؟» رسول‌الله فرمود: «همه در زمین فرو می‌روند، ولی روز قيامت مطابق نيت‌هایشان، برانگیخته (و محاسبه) می‌شوند».

این، یکی از نمونه‌هایی‌ست که تنها رسول‌الله از آن خبر داده و نمونه‌ای عینی و مصداقی بارز در معنای حدیث نخست می‌باشد: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛ یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است».

این حدیث، بیان‌گر این نکته است که هرکس، با اهل باطل و با دشمنان و افراد سرکش همكاري کند، با آنان و در شمارِ آنان است و به سبب این همراهی، نیک و بد در مجازات يكسان خواهند بود و اگر عذابی روی دهد، همه را دربرمی‌گیرد و سپس روز قیامت، مطابق نیت‌هایشان برانگیخته و محاسبه خواهند شد. الله می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [الأنفال: ٢٥]

و از فتنه­ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستمكاران شما نمی­شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

شاهد و دلیل این فرموده‌ی رسول الله که مطابق نیت‌هایشان برانگیخته می‌شوند، همان حدیث اول است که: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛ یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است».

\*\*\*

3- وعَنْ عَائِشَة& قَالَت قالَ النَّبِيُّ: «لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلكنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتُنْفرِتُمْ فانْفِرُوا». [متفق علیه]([[15]](#footnote-15))

**ترجمه:** عايشه& روایت کرده که پیامبر فرموده است: «پس از فتحِ [مکه]، دیگر هجرتی [از مکه] وجود ندارد؛ ولی جهاد و نیت، باقی است. و هرگاه به جهاد فرا خوانده شدید، به جهاد بروید».

[نووی: منظور، هجرت از مکه است؛ زیرا با فتح مکه، این شهر به دار اسلام تبدیل شد.]

**شرح**

رسول‌الله در این حدیث، از عدم وجود هجرت پس از فتح مکه خبر داد؛ این نفی، عمومی و بدین معنا نیست که دیگر هیچ هجرتی از هیچ جا وجود ندارد و حکم هجرت با فتح مکه، باطل شده باشد. خیر، بلکه در حدیث آمده است: «لا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»([[16]](#footnote-16)) یعنی: «هجرت، پایان نمی‌یابد تا آن‌که فرصت توبه، تمام شود؛ و زمان توبه، به پایان نمی‌رسد تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند». بنابراین منظور، نفی هجرت از مکه می‌باشد؛ چنان‌که مؤلف به آن اشاره کرده است؛ زیرا با فتح مکه، این شهر در قلمرو اسلام قرار گرفت و هرگز به کفر باز نخواهد گشت؛ از این‌رو رسول‌الله حکم هجرت از مکه را لغو کرد. مکه، زیر سلطه‌ی مشرکان بود؛ آن‌ها، رسول‌خدا را از این شهر بیرون راندند و به همین خاطر رسول‌الله به فرمان پروردگارش به مدینه هجرت کرد و پس از هشت سال، مکه را فتح نمود و پیروزمندانه وارد مکه شد و از آن پس، مکه سرای اسلام و ایمان گشت و تا برپایی قیامت یا تا زمانی که الله بخواهد، در قلمرو اسلام خواهد بود.

سپس فرمود: «ولی جهاد و نیت، باقی‌ست». به عبارت دیگر حکم جهاد، هم‌چنان برای اهالی مکه، به قوت خود باقی‌ست و برای جهاد از مکه خارج می‌شوند و به جهاد می‌روند. و همین‌طور نیت جهاد در راه الله که نیت نیکی‌ست؛ نیت جهاد، این است که قصد انسان از جهادش، اعلای کلمه‌ي الله باشد.

آن‌گاه رسول‌خدا فرمود: «...وَإِذَا اسْتُنْفرِتُمْ فانْفِرُوا»؛ یعنی: هرگاه کاردار و ولی امرتان، شما را به جهاد در راه الله فرا خواند، واجب است که رهسپار جهاد شوید. در چنین حالتی جهاد، فرض عین است و هیچ‌کس نباید از آن، تخلف کند؛ مگر کسی که معذور است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡ‍ٔٗاۗ﴾ [التوبة: ٣٨، ٣٩]

ای مؤمنان! شما را چه شده که وقتی به شما گفته می­­شود: در راه الله خروج نمایید، سُستی می­کنید و به زمین می­چسبید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده­اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت اندک و ناچیز است. اگر در الله خروج نکنید، عذاب دردناکی به شما می­رساند و گروه دیگری را جایگزین شما می­گرداند و هیچ زیانی به او نمی­رسانید.

آن‌گاه کاردار و ولی امر، مسمانان را به سوی جهاد فرا می‌خواند، جهاد، فرض عین است. و اما مورد دوم که جهاد، فرض عین می‌باشد، زمانی‌ست که سرزمین اسلامی در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرد و دشمن به قلمرو اسلامی می‌رسد. در این حالت جهاد، بر همه فرض عین است؛ حتی بر زنان و سال‌خوردگانی که توانایی جهاد دارند. زیرا این‌، جنگی تدافعی در برابر دشمن است. و می‌دانید که جنگ تهاجمی با جنگ دفاعی، فرق دارد. در حالتی که بیان شد، بر همه واجب است که برای دفاع از سرزمین خود، خارج شوند. و اما حالت سوم، هنگامی‌ست که معرکه برپا شود و کافران و مسلمانان، رویاروی هم قرار گیرند. در این حالت نیز جهاد، فرض عین است و برای هیچ‌کس جایز نیست که به میدان نبرد، پشت کند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ١٥ وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦﴾ [الأنفال: ١٥، ١٦]

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران روبه‌رو می­شوید، به آنان پشت نکنید (و نگریزید). هر کس در چنین موقعیتی به آنان پشت کند- جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله­ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروه دیگری- سزاوار خشم الله می­شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

و مورد چهارم که جهاد، فرض عین می باشد، زمانی‌ست که برای استفاده از یک سلاح، به شخصی نیاز است که کسی جز او، دانش و توانایی استفاده از آن سلاح را ندارد. در چنین حالتی حتی اگر فرمان ولی امر، به او نرسیده باشد، جهاد بر او فرض عین است.

در چهار موردی که ذکر شد، جهاد، فرض عین می‌باشد و در سایر موارد، فرض کفایی.

علما گفته‌اند: بر مسلمانان واجب است که در سال، یک بار جهاد کنند و برای اعلای کلمة الله با دشمنان الله، پیکار نمایند؛ نه به خاطر دفاع از وطن؛ زیرا دفاع از وطن، کاری‌ست که هم مسلمان انجام می‌دهد و هم کافر. آری! حتی کافران، از وطنشان دفاع می‌کنند؛ ولی قصد مسلمان از جنگیدن، دفاع از دین الله است و اگر به دفاع از وطنش می‌پردازد، بدین‌ سبب است که وطن او، سرزمینی اسلامی‌ست و به‌خاطر دفاع از اسلام، به دفاع از آن برمی‌خیزد. در شرایط کنونی، بر همه‌ی ما لازم است که به عموم مردم یادآوری کنیم که سخن از آزادی وطن و امثال آن، مناسب نیست؛ بلکه وظیفه داریم مردم را برای ارزش‌های دینی، آماده و بسیج کنیم. بدین‌سان پیش از هر چیز، به دفاع از دین و آیینمان می‌‌پردازیم؛ زیرا سرزمین ما، سرزمینی اسلامی‌ست و اسلام به دفاع و پشتیبانی نیاز دارد و از این‌رو باید با چنین نیتی، از آن دفاع کنیم. دفاعی که با اهداف و نیت‌های ملی و قومی صورت می‌گیرد، روز قیامت سودی ندارد و اگر کسی با چنین نیتی کشته شود، شهید نیست؛ زیرا از رسول‌خدا درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حسّ قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول‌الله فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛([[17]](#footnote-17)) یعنی: «کسی که برای اعلای کلمه ي الله بجنگد، او مجاهد است و در راه الله جنگیده است».‌ اگر جنگ و پیکارت به‌خاطر وطن است، پس با کافری که با اهداف ملی می‌جنگد، تفاوتی نداری؛ از این‌رو پیکارت در دفاع از سرزمینت برای اعلای کلمه ي الله و سربلندی و عزت دین الله باشد؛ زیرا از آن‌جا که سرزمینت، سرزمینی اسلامی‌ست، چنین پیکاری، در راه الله خواهد بود. رسول‌الله فرموده است: «مَا مِن مکلومٍ يُکلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ- وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ- إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجُرحُه يَثعَبُ دمًا اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ»؛([[18]](#footnote-18)) یعنی:«كسی که در راه الله زخمي ‌شود- و الله بهتر مي‌داند که چه كسي در راه او زخمي مي‌گردد- روز قيامت در حالي برانگیخته مي‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش به رنگ خون و بویش، بوي مشك خواهد بود». ببین که چگونه رسول‌الله شهادت را مشروط به این می‌داند که که جنگ و پیکار انسان، در راه الله باشد. دانش‌پژوهان و طلاب علم، وظیفه دارند به تبیین این موضوع بپردازند. و الله، توفیق می‌دهد.

\*\*\*

4- وعَنْ أبي عَبْدِ اللَّهِ جابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيِّ$ قال: كُنَّا مَع النَّبِيِّ في غَزَاة فَقال: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرِجَالاً مَا سِرْتُمْ مَسِيرا، وَلاَ قَطَعْتُمْ وَادِياً إِلاَّ كانُوا مَعكُم حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ» وَفِي روايَةٍ: «إِلاَّ شَركُوكُمْ في الأَجْرِ». [روايت مسلم]([[19]](#footnote-19))

**ترجمه:** ابوعبدالله، جابر بن عبدالله انصاری$ می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها با رسول‌الله بودیم؛ فرمود: «همانا مردانی در مدینه هستند که شما، هیچ مسیری را نپیمودید و هیچ گردنه و راهی را پشت سر نگذاشتید، مگر آن‌که با شما بودند؛ بیماری، آنان را از همراهی با شما بازداشت». و در روایتی آمده است: «مگر آن‌که در اجر و پاداش، با شما شریکند».

\*\*\*

5- ورواهُ البُخَارِيُّ عَنْ أَنَسٍ قال: رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامَاً خلْفَنَا بالمدِينةِ مَا سَلَكْنَا شِعْباً وَلاَ وَادِياً إِلاَّ وَهُمْ مَعَنَا، حَبَسَهُمْ الْعُذْرُ». [روایت بخاری]([[20]](#footnote-20))

**ترجمه:** بخاری/ از انس روایت کرده که گفته است: با رسول‌خدا از غزوه‌ی تبوک باز می‌گشتیم که فرمود: «پس از ما، عده‌ای در مدینه بودند که هیچ دره و راهی را نپیمودیم مگر آن‌که با ما بودند؛ عذر، آنان را از همراهی با ما بازداشت».

**شرح**

حدیث، بدین معناست که هرگاه انسان نیت کار نیکی کند، ولی به سبب مانعی از انجام آن باز بماند، پاداش نیتش به او می‌رسد. گفتنی‌ست: زمانی که در حالت عدم عذر بر انجام عملی پای‌بندی داشته است و سپس از انجام آن ناتوان می‌شود، از پاداش آن عمل، به‌طور کامل برخوردار می‌گردد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ صَحِيحًا مُقِيمًا»؛([[21]](#footnote-21)) یعنی: «هرگاه بنده‌اي بیمار شود و يا به مسافرت برود، پاداش اعمالي كه در زمان صحت و اقامت انجام مي‌داده است، به او مي‌رسد». بنابراین کسی که به هنگام عذر یا بیماری، آرزوی انجام عمل نیکی دارد، در صورتی که به انجام آن عادت داشته و به آن پای‌بند بوده است، باز هم از پاداش آن به‌طور کامل برخوردار می‌شود. به عنوان مثال: شخصی به ادای نماز جماعت در مسجد عادت داشته، ولی خواب می‌ماند و یا بیماری یا امثال آن، مانع از حضورش در نماز جماعت می‌شود؛ پاداش نماز جماعت به‌طور کامل و بی‌‌کم و کاست، به او می‌رسد. نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ البته اگر در حالت عادی و زمانی که عذری نداشته، به انجام آن عمل، پای‌بند نبوده است، در این صورت فقط پاداش نیتی که کرده به او می‌رسد، نه پاداش آن عمل. دلیلش این است که اصحاب فقیر، نزد رسول‌الله آمدند و گفتند: ای رسول‌خدا! ثروتمندان همه‌ی پاداش‌ها و نعمت‌های جاوید بهشتی را از آنِ خود ساختند. منظورشان، این بود که ثروتمندان با صدقه دادن و آزاد کردن غلامان، از آن‌ها در کسب ثواب و درجه‌های بلند بهشت، پیشی گرفته‌اند. رسول‌الله فرمود: «أَلا أُخبركُمْ بشئٍ إذا فَعلتموه أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ مَنْ عَمِلَ مِثْلَ ما عملتم»؛ یعنی: «آيا شما را از عملي باخبر سازم كه اگر انجامش دهيد، به كساني كه از شما پيشي گرفته‌اند، می‌رسید و هیچ‌کس به شما نخواهد رسید، مگر کسی که مانند شما این عمل را انجام دهد؟» و سپس فرمود: «تُسَبِّحُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتَحْمَدُونَ دبرَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ». یعنی: «پس از هر نماز، سی‌و‌سه بار **سبحان‌الله**، سی‌و‌سه بار **الله‌اکبر** و سی‌و‌سه بار **الحمدلله** بگویید». پس از مدتی دوباره فقرا نزد رسول‌الله آمدند و گفتند: برادران ثروتمند ما، از عملی که ما انجام می‌دهیم، باخبر شده‌اند و آن‌ها هم مثل ما این عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله فرمود: «این، لطف و فضل پروردگار است که به هرکس بخواهد، عطا می‌کند». و الله، دارای فضل بی‌کران است.

آری! رسول‌خدا به آن‌ها نگفت که شما نیز در پاداش صدقه دادن و آزاد کردن غلامان با ثروتمندان، شریک هستید؛ البته در رسیدنِ پاداش نیت خیر به آنان شکی نیست. ثروتمندی اموالش را در راه‌های خیر انفاق می‌کند؛ فقیری می‌گوید: ای کاش من هم ثروتی داشتم و می‌توانستم کاری مثل کارِ فلانی انجام دهم! رسول‌الله فرموده است: «این فقیر هم بر اساس نیتی که دارد، به اجر نیتش می‌رسد و آن دو، در اجر نیت با هم برابرند». ولی پاداش عمل فقط در صورتی برای آن شخص فقیر نوشته می‌شود که چنان‌که در گذشته دارای مال و ثروتی بوده، به انفاق در راه الله عادت داشته است.

در حدیث عبدالله بن جابر و انس، بدین نکته اشاره شده که هر کس رهسپار جنگ و جهاد در راه الله شود، پاداش مسیری که طی می‌کند، به او می‌رسد. از این‌رو فرمود: «مَا سِرْتُمْ مَسِيرا، وَلاَ قَطَعْتُمْ وَادِياً ولا شِعبًا إِلاَّ و هُم مَعكُم». الله متعال فرموده است:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةٗ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةٗ وَلَا يَقۡطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمۡ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢١﴾

[التوبة: ١٢٠، ١٢١]

زیرا هیچ تشنگی، گرسنگی و رنجی در راه الله به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند، مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد. همانا الله، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی هزینه نمی‌کنند و هیچ سرزمینی را (به‌سوی دشمن) پشت سر نمی‌گذارند، مگر آن‌که برایشان نوشته می‌شود تا الله، پاداشی بهتر از کردارشان به آنان بدهد.

و همانندِ این، شخصی‌ست که در خانه‌اش وضوی کاملی می‌گیرد و سپس به‌سوی مسجد می‌رود؛ و قصدی جز نماز ندارد. به ازای هر گامی که بر می‌دارد، الله متعال درجه‌ای بر درجاتش می‌افزاید و گناهی از او را می آمرزد. این، از لطف بی‌کران الله متعال است که زمینه‌ها و وسایل فراوانی برای انجام اعمال نیک به ما ارزانی داشته و آن‌چنان‌که رسول‌الله فرموده، برای هریک از این نیکی‌ها، اجر و پاداش بسیاری قرار داده است.

\*\*\*

6- وَعَنْ أبي‌يَزِيدَ مَعْنِ بْن يَزِيدَ بْنِ الأَخْنسِ، وَهُوَ وَأَبُوهُ وَجَدّهُ صَحَابِيُّونَ، قَال: كَانَ أبي ‌يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتصَدَّقُ بِهَا فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ في الْمَسْجِدِ فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا فَأَتيْتُهُ بِهَا. فَقال: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصمْتُهُ إِلَى رسول‌اللَّهِ فَقَالَ: «لَكَ مَا نويْتَ يَا يَزِيد، وَلَكَ مَا أَخذْتَ يَا مَعْنُ». [روایت بخاری]([[22]](#footnote-22))

**ترجمه:** ابويزيد، معن بن يزيد بن اخنس- که خودش، پدرش، و پدربزرگش، صحابی بوده‌اند- می‌گوید: پدرم، یزید چند دینار برای صدقه درآورد و نزد شخصی در مسجد گذاشت تا آن را صدقه دهد. من نزد آن شخص رفتم و آن چند دینار را گرفتم و نزد پدرم بردم. پدرم گفت: «به خدا سوگند که من، این چند دینار را برای تو نگذاشته بودم». پدرم را برای داوری نزد رسول‌الله بردم. رسول‌الله فرمود: «ای یزید! ثواب نیتی که کرده‌ای، به تو می‌رسد؛ و تو ای معن! آن‌چه گرفته‌ای، مالِ توست».

**شرح**

در این حدیث، داستان معن بن یزید و پدرش$ آمده است؛ یزید چند دینار برداشت و نزد شخصی در مسجد گذاشت تا آن‌ها را به فقرا بدهد. پسرش، معن می‌رود و آن چند دینار را از آن شخص می‌گیرد. امکان دارد آن شخص، معن را نمی‌شناخته و یا نمی‌دانسته که پسر یزید است. شاید هم از آن جهت دینارها را به معن داده که او را مستحق می‌دانسته است. خبرش به یزید رسید؛ به پسرش گفت: «من، این دینارها را برای تو نگذاشته بودم». معن نزد رسول‌الله رفت و ماجرا را بازگو کرد. رسول‌الله فرمود: «ای یزید! ثواب نیتی که کرده‌ای، به تو می‌رسد؛ و تو ای معن! آن‌چه گرفته‌ای، مالِ توست». سخنی که رسول‌الله به یزید گفت (لَكَ مَا نويْتَ)، بیان‌گر این نکته است که اعمال به نیت‌ها بستگی دارند. و اگر انسان نیت خیر کند، به آن می‌رسد؛ زیرا یزید نمی‌خواست و اراده نکرده بود که پسرش معن آن دینارها را برای خود بگیرد؛ ولی معن که مستحقش بود، آن‌ها را گرفت و بدین ترتیب دینارها، از آنِ او شد و رسول‌الله نیز به او فرمود: «آن‌چه گرفته‌ای، مالِ توست».

این حدیث، بیان‌گر رابطه‌ی اعمال و نیت‌هاست و نشان می‌دهد که هر کس نیت خیری کند، پاداش آن برایش ثبت می‌شود؛ هرچند نیتش آن‌گونه که می‌خواهد، محقق نشود. از این قاعده، نکات زیادی برداشت می‌شود:

از جمله: علما- که رحمت الله بر آنان باد- گفته‌اند: اگر شخصی زکاتش را به کسی بدهد که او را مستحق زکات می‌پندارد، و بعد برایش مشخص ‌شود که او مستحق زکات نبوده، زکاتش درست است و پرداخت دوباره‌ی زکات بر عهده‌ی او نیست؛ زیرا نیتش، این بوده که زکاتش را به مستحق آن بدهد.

همچنین اگر کسی، چیزی را وقف کند؛ مثلا یک خانه‌ی کوچک را، و بگوید: فلان خانه‌ام را وقف کردم و بر خلاف نیتش، خانه‌ی بزرگ را نام ببرد، حکم وقف بر خانه‌ی کوچک که نیت کرده است، جاری می‌گردد و اشتباه زبانش اعتبار ندارد.

همین‌طور اگر انسان ناآگاهی که فرق حج و عمره را نمی‌داند، با مردم حج بگزارد و «لبیک حجًّا» را بر زبان بیاورد و قصدش ادای عمره قبل از حج باشد، نیتش اعتبار دارد و اگر «لبیک حجًّا مع الناس» گفت، به نیتش بستگی دارد و لغزش زبان، اشکالی وارد نمی‌کند.

و نیز اگر مردی به همسرش بگوید: انتِ طالق (تو رها و آزاد هستی)، و نیت و منظورش از این عبارت، رها از چیزی مانند «بند» باشد، نه رها از نکاح؛ در این صورت طلاق واقع نمی‌شود و نیت آن شخص، اعتبار دارد.

خلاصه این‌که این حدیث، حاوی نکات و مسایل فقهی مهمی‌ست. و می‌توان از آن این نکته را نیز برداشت کرد که صدقه دادن پدر به فرزند نیازمندش، درست است. دلیلش، سخن عبدالله بن مسعود به همسرش می‌باشد. رسول‌الله مردم را به صدقه دادن تشویق کرد. زینب، همسر عبدالله بن مسعود$ تصمیم گرفت بخشی از ثروتش را صدقه دهد. عبدالله که فقیر بود، به همسرش گفت: «همسر و فرزندت، بیش از هر کسی مستحق صدقه‌ی تو هستند». زینب& گفت: «نه؛ باید از رسول‌الله سؤال کنم». رسول‌الله فرمود: «صَدَقَ عبدُالله، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ»؛([[23]](#footnote-23)) یعنی: «عبدالله، راست گفته است؛ شوهر و فرزندت بیش از دیگران مستحق صدقه‌ی تو هستند».

هم‌چنین می‌توان از این حدیث، چنین برداشت کرد که انسان می‌تواند زکاتش را به فرزند خویش بدهد؛ البته به شرط آن‌که این کار باعث کوتاهی در سایر وظایفی که دارد، نشود. به عنوان مثال: اگر به‌قصد رفع مسؤولیت از خود در قبال نفقه‌ی فرزندش، زکات مال خویش را به او بدهد تا فرزندش از او درخواست نفقه نکند، در این صورت دادن زکات به فرزند درست نیست. ولی اگر فرزندش، بدهکار است و به‌طور مثال حادثه‌ای برایش اتفاق افتاده که زیر بار جریمه یا بدهی رفته است، در چنین حالتی پدر می‌تواند برای پرداخت بدهی‌های فرزندش، زکات مال خویش را به او بدهد؛ زیرا واضح است که قصدش، اسقاط نفقه‌ی فرزند از عهده‌ی خود نمی‌‌باشد و فقط می‌خواهد او را از زیر بار بدهی نجات دهد.

\*\*\*

7- وَعَنْ أبي إِسْحَاقَ سعْدِ بْنِ أبي‌وَقَّاصٍ مَالك بن أُهَيْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهرةَ بْنِ كِلابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كعْبِ بنِ لُؤىٍّ الْقُرشِيِّ الزُّهَرِيِّ، أَحدِ الْعَشرة الْمَشْهودِ لَهمْ بِالْجَنَّة قال: «جَاءَنِي رسولُ‌الله يَعُودُنِي عَامَ حَجَّة‌الْوَداعِ مِنْ وَجعٍ اشْتدَّ بِي. فَقُلْت: يا رسُول‌اللَّهِ إِنِّي قَدْ بلغَ بِي مِن الْوجعِ مَا تَرى، وَأَنَا ذُو مَالٍ وَ لاَيَرثُنِي إِلاَّ ابْنةٌ لِي، أَفأَتصَدَّق بثُلُثَىْ مالِي؟ قَالَ: لا، قُلْت: فالشَّطُر يَارسولَ‌الله؟ فقال: لا، قُلْتُ: فالثُّلُثُ يا رسول‌اللَّه؟ قال: الثُّلثُ والثُّلُثُ كثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ إِنَّكَ إِنْ تَذرَ وَرثتَك أغنِياءَ خَيْرٌ مِن أَنْ تذرَهُمْ عالَةً يَتكفَّفُونَ النَّاس، وَإِنَّكَ لَنْ تُنفِق نَفَقةً تبْتغِي بِهَا وجْهَ الله إِلاَّ أُجرْتَ عَلَيْهَا حَتَّى ما تَجْعلُ في فیِّ امْرَأَتكَ قَال: فَقلْت: يَا رَسُولَ‌الله أُخَلَّف بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَال: إِنَّك لن تُخَلَّفَ فتعْمَل عَمَلاً تَبْتغِي بِهِ وَجْهَ الله إلاَّ ازْددْتَ بِهِ دَرجةً ورِفعةً ولعَلَّك أَنْ تُخلَّف حَتَى ينْتفعَ بكَ أَقَوامٌ وَيُضَرَّ بك آخرُونَ. اللَّهُمَّ أَمْضِ لأِصْحابي هجْرتَهُم، وَلاَ ترُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهم، لَكن الْبائسُ سعْدُ بْنُ خوْلَةَ يرْثى لَهُ رسولُ‌الله أَن مَاتَ بمكَّةَ. [متفق عليه]([[24]](#footnote-24))

**ترجمه:** ابواسحاق، سعد بن ابي‌وقاص، مالك بن أُهَيْبِ بْن عبد مناف بن زُهره بن كِلاب بن مُرَّه بن كعب بن لُؤىّ قریشي زُهَري- یکی از عشره‌ی مبشره (ده نفری که به آنان نوید بهشت داده شد)- مي‌گويد: سال حج وداع به‌شدت بيمار شدم. رسول‌الله به عيادتم آمد. عرض كردم: ای رسول‌خدا! همين‌طور كه مي‌بینید، به‌شدت بيمارم؛ من، ثروت زيادي دارم و جز تنها دخترم، وارث ديگري ندارم. آيا مي‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟ رسول‌الله فرمود: «خير». گفتم: نصف ثروتم را چه‌طور؟ فرمود: «خير». گفتم: آیا یک‌سوم آن را بدهم؟ فرمود: «يك‌سومش را صدقه بده؛ گرچه اين هم زياد است». و ادامه داد: «اگر وارثانت را پس از خود، بي‌نياز ترك گویی، بهتر است از اين‌كه آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن دراز كنند. و هرچه برای خشنودي الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتي لقمه‌ای‏که در دهان همسرت می‌‌گذاری». عرض كردم: اي رسول‌خدا! آيا من پس از (بازگشت) دوستانم (به مدینه، در مکه) می‌مانم (و در مکه می‌میرم و بدین‌سان فضیلت مهاجر بودن را از دست می‌دهم؟) رسول‌الله فرمود: «تو، (در مکه) نمی‌مانی؛ بلکه زنده می‌مانی و اعمالي به‌قصد دیدار الله انجام مي‌دهي که موجب رفع درجات تو می‌گردد؛ تو زنده می‌مانی و گروهي از تو نفع می‌برند و گروهي ديگر (مشركان و كافران) زیان می‌بینند. پروردگارا! هجرت يارانم را کامل بگردان و از آنان بپذير و آن‌ها را به كفر و گمراهی برنگردان؛ اما بيچاره سعد بن خوله...». رسول‌الله با اين جمله، براي سعد بن خوله اظهار تأسف كرد؛ زيرا او در مكه درگذشت.([[25]](#footnote-25))

**شرح**

مؤلف/ روایت سعد بن ابی‌وقاص را آورده که در مکه به‌شدت بیمار شده بود و پیامبر به عیادتش رفت. سعد بن ابی‌وقاص از مهاجرانی‌ست که مکه را به‌خاطر الله ترک گفتند و به مدینه هجرت کردند. عیادت بیماران، عادت رسول‌الله بود؛ همان‌طور که عادت داشت هر از چند گاهی به دیدن آن‌ها برود؛ زیرا رسول‌الله به عنوان پیشوای مردم، در اخلاق و منشِ نیک از همه‌‌ی آن‌ها بهتر بود. پیامبر به عیادت سعد رفت. سعد عرض كرد: «همين‌طور كه مي‌بینید به‌شدت بيمارم». چون به بیماری سختی مبتلا شده بود. و ادامه داد: «من، ثروت زيادي دارم و جز تنها دخترم، وارث ديگري ندارم. آيا مي‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟» رسول‌الله فرمود: «خير». گفت: «نصف ثروتم را چطور»؟ فرمود: «خير». گفت: «آیا یک‌سوم آن را بدهم؟» فرمود: «يك‌سومش را صدقه بده؛ گرچه اين هم زياد است».

سعد در آن هنگام به‌اندازه‌ای بیمار بود که اطرافیانش فکر می‌کردند خواهد مرد؛ از این‌رو رسول‌الله اجازه نداد بیش از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد؛ زیرا برای کسی که در آستانه‌ی مرگ یا در بیماری وفاتش به‌سر می‌برد، جایز نیست که بیش از یک‌سوم امواش را صدقه دهد. چراکه حق دیگران (وارثان) به مالش تعلق گرفته است. البته انسان، در حالت تن‌درستی و یا در یک بیماری عادی که نگران‌کننده و منجر به مرگ نیست، می‌تواند یک‌سوم، نصف، دوسوم و حتی همه‌ی مالش را صدقه دهد و اشکالی ندارد؛ ولی باید دانست که صدقه دادن همه‌ی مال، خوب نیست؛ مگر آن‌که چیزی داشته باشد که با وجودِ آن، نیازمند مردم نشود. آری؛ رسول‌الله سعد بن ابی‌وقاص را از صدقه دادن بیش از یک‌سوم اموالش منع کرد و فرمود: «يك‌سومش را صدقه بده؛ گرچه اين هم زياد است».

این‌ فرموده‌ی رسول الله نشان می‌دهد که اگر انسان کمتر از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد، بهتر و افضل می‌باشد. از این‌رو ابن‌عباس$ گفته است: «ای کاش مردم به جای یک‌سوم اموالشان، یک‌چهارمش را صدقه دهند»؛ چراکه رسول‌الله فرموده است: «يك‌سوم؛ گرچه اين هم زياد است».

ابوبکر صدیق گفته است: «همان چیزی را می‌پسندم که الله برای خود پسندیده است». یعنی یک‌پنجم (خمس)»؛ و از این‌رو ابوبکر یک‌پنجم اموالش را صدقه داد. این‌که امروز برخی از مردم را می‌بینیم که یک‌سوم اموالشان را می‌دهند، اگرچه جایز است، خلاف اولی است و فضیلت در آنست که کمتر از یک‌سوم، یعنی یک‌چهارم یا یک‌پنجم باشد.

فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: «بهتر و افضل، آنست که به‌پیروی از ابوبکر صدیق، به یک‌پنجم اموال وصیت شود».

سپس رسول‌الله فرمود: «اگر وارثانت را پس از خود، بي‌نياز ترك گویی، بهتر است از اين‌كه آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن دراز كنند»؛ یعنی اگر مال و ثروتی از خود بگذاری و از صدقه دادن همه یا بیشتر آن صرف نظر کنی و بدین‌سان وارثانت را پس از خود، بی‌نیاز بگردانی، بهتر از است از این‌که آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن دراز كنند. و این، نشان می‌دهد که اگر انسان، پس از مرگش مالی برای وارثانش از خود بگذارد، برایش بهتر است. در این میان نباید چنین پنداشت که انسان، در میراثی که برای وارثانش به‌جا می‌گذارد- آن‌هم به‌اجبار و بر اساس روال عادی زندگی بشر که می‌میرد و اموالی از او می‌ماند- مأجور نیست و پاداشی نمی‌یابد. خیر؛ بلکه مأجور است. و از سخن رسول‌الله نیز همین برداشت می‌شود که اگر اموالی برای وارثانت که نزدیکان تو هستند، بگذاری تا از آن نفع ببرند، بهتر است از این‌که اموالت را به کسانی که نسبتی با تو ندارند، صدقه دهی. می‌دانید که صدقه دادن به نزدیکان از صدقه دادن به بیگانگان و کسانی که نسبتی با انسان ندارند، بهتر و افضل است. چون علاوه بر پاداش صدقه، اجرِ رعایت پیوند خویشاوندی را نیز با خود دارد.

رسول‌الله به سعد فرمود: «و هرچه در طلب دیدن چهره‌ی الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتي لقمه‌ای‏که در دهان همسرت می‌‌گذاری»؛ یعنی: هر درهم و دینار، لباس، فرش و غذایی که به‌رضای الله و به‌‌قصد دیدن او انفاق می‌کنی، پاداش آن را خواهی یافت.

نکته‌ی مورد نظر، این‌جاست که فرمود: «تَبْتغِي بِهِ وَجْهَ الله»؛ یعنی: به‌قصد ورود به بهشت و دیدن الله. آری! بهشتیان- که الله، همه‌ی ما را بهشتی بگرداند- الله را می‌‌بینند و با چشمانشان، واضح و آشکار به او می‌نگرند؛ همان‌طور که خورشیدِ آسمان صاف و ماه شب چهاردهم را مشاهده می‌کنند؛ یعنی او را به‌درستی و بدون هیچ شک و تردیدی می‌بینند.

رسول‌الله به سعد فرمود: «و هرچه در طلب دیدن چهره‌ی الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتي لقمه‌ای‏که در دهان همسرت می‌‌گذاری»؛ یعنی لقمه‌ای که به‌رضای الله و در طلب دیدارش، در دهان همسرت می‌گذاری، تو را سزاوار اجر و پاداش الهی می‌گرداند. و همین‌طور نفقه‌ای که به فرزندانت می‌دهی یا به پدر و مادرت و حتی به خودت، اگر به‌رضای الله و به نیت رسیدن به لقای او باشد، ثواب و پاداش الهی را به دنبال دارد.

سعد از رسول‌الله پرسید: پس از رفتن دوستانم، در مکه می‌مانم و همین‌جا می‌میرم؟ رسول‌الله به او خبر داد که در مکه نمی‌ماند؛ بلکه مژده‌اش داد که اگر زنده بماند و اعمالی به‌قصد دیدار الله انجام دهد، موجب رفع درجاتش می‌گردد. مفهوم سخن رسول‌الله به سعد، این بود که حتی اگر در مکه بماند و اعمالی در طلب دیدار الله انجام دهد، نتیجه‌اش، رفع درجاتش خواهد بود و الله، درجه و مقامش را در بهشت، بالا خواهد برد. سپس فرمود: «ولعَلَّك أَنْ تُخلَّف». این‌جا واژه‌ی «تُخلَّف»، تکرار شده و مفهوم دیگری دارد؛ یعنی: تو زنده می‌مانی. همین‌طور هم شد و سعد عمری طولانی نمود. برخی از علما گفته‌اند: سعد دارای هفده پسر و دوازده دختر شد؛ اگرچه در زمان بیماری‌اش در مکه، فقط یک دختر داشت؛ ولی عمر زیادی کرد و خداوند، فرزندان زیادی به او داد. رسول‌الله به سعد نوید داد که: «حَتَى ينْتفعَ بكَ أَقَوامٌ وَيُضَرَّ بك آخرُونَ»؛ یعنی: «و گروهي از تو نفع می‌برند و گروهي ديگر (مشركان و كافران) زیان می‌بینند». آری! سعد زنده ماند و نقش به‌سزایی در فتوحات اسلامی داشت؛ بدین‌سان مسلمانان از فتوحات بزرگ او نفع بردند و کافران، زیان دیدند.

رسول‌الله دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَمْضِ لأِصْحابي هجْرتَهُم» و بدین‌سان از الله درخواست کرد که هجرت یارانش را ثابت و مقبول بگرداند. درخواست رسول‌الله شامل دو بخش بود:

1- از الله درخواست کرد که یارانش را بر ایمانشان ثابت‌قدم و استوار بدارد؛ زیرا پایداری انسان بر ایمان، یعنی پایداری بر هجرت.

2- دعا کرد که هیچ‌یک از یارانش، پس از هجرت از مکه به‌خاطر الله و پیامبر، دوباره به مکه بازنگردد؛ چراکه وقتی انسان صدقه‌ای بدهد، حق بازپس گرفتن آن را ندارد؛ هجرت نیز همین‌گونه است. یعنی اگر انسان به خاطر الله و پیامبرش سرزمینی را ترک کند، حق بازگشت به آن را ندارد. البته این حکم، شامل همه‌ی چیزهایی می‌شود که انسان برای الله ترک می‌کند. خیلی از مردم توفیق یافته‌اند به‌خاطر الله و پرهیز از بدی‌های تلویزیون، آن را از زندگی خود خارج کنند. برخی از آنان می‌پرسند: آیا درست است که دوباره تلویزیون را به زندگی خود بازگردانیم؟ می‌گوییم: خیر. پس از آن‌که آن را برای الله از زندگی خود بیرون کرده‌اید، دوباره آن را به زندگی خود بازنگردانید؛ زیرا وقتی انسان، چیزی را برای الله ترک می‌کند، نباید دوباره به سویش بازگردد. از این‌رو رسول‌الله از پروردگارش درخواست کرد که هجرت یارانش را ثابت و مقبول بگرداند.

رسول‌الله در بخشی از دعایش چنین گفت: «وَلاَ ترُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهم»؛ یعنی: «و آن‌ها را به كفر و گمراهی برنگردان». آری! کفر، یعنی بازگشت به گذشته و عقب‌ماندگی؛ و ایمان، یعنی پیش‌رفت. بر عکس مفهومی که امروزه از زبان افراد ملحد و گمراه می‌شنویم که اسلام را به ارتجاع و عقب‌ماندگی متهم می‌کنند و می‌گویند: پیشرفت ، یعنی این‌که انسان، دست از اسلام بکشد و بی‌دین شود. از نگاهِ این‌ها، کفر و ایمان، و اطاعت و نافرمانی، تفاوتی با هم ندارند.

از جمله نکات ارزشمندی که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که عیادت بیماران، رهنمود رسول‌خدا است؛ چنان‌که رسول‌الله به عیادت سعد رفت. در عیادت بیمار، فوایدی برای عیادت‌کننده و فوایدی نیز برای بیمار وجود دارد. عیادت‌کننده، در حقیقت، حق برادر مسلمانش را ادا می‌کند؛ زیرا این، حق برادر مسلمان توست که وقتی بیمار شد، به عیادتش بروی. وقتی انسان به عیادت بیمار می‌رود، گویا در حال چیدن میوه‌های بهشتی‌ست. انسان، با عیادت بیمار نعمت ‌سلامتی و عافیت را به یاد می‌آورد؛ زیرا با مشاهده‌ی بیمار و رنج و بیماری او، بیش‌تر قدر سلامتی و تن‌درستی خود را که نعمتی الهی‌ست، درمی‌یابد.

عیادت بیمار، باعث گسترش مهر و محبت می‌گردد؛ بیمار، این لطف برادر مسلمانش را از یاد نمی‌برد و وقتی به یاد محبتش می‌افتد، از صمیم قلب دوستش می‌دارد. به همین خاطر وقتی به دیدن بیماری می‌روی، پس از آن‌که بهبود می‌یابد، هنگامی که تو را ملاقات می‌کند، تشکر می‌نماید و خود، می‌بینی که چقدر خوشحال شده است.

عیادت باعث خوشحالی بیمار می‌شود و به او روحیه می‌دهد و رنج و درد بیماری را از میان می‌برد. عیادت‌کننده، می‌تواند بیمار را به توبه و استغفار و دیگر نیکی‌ها سفارش نماید؛ از این‌رو عیادت‌کننده باید به بیمار روحیه دهد و سخنانی از این‌قبیل به او بگوید که ماشاءالله امروز، حال و وضع خوبی داری. و لازم نیست که با او به‌گونه‌ای سخن بگوید که سخنانش، گویای بهبود وضعیت جسمانی وی باشد؛ زیرا شاید وضعیت جسمانی بیمار نسبت به دیروز، بدتر شده باشد. از این‌رو بهتر است بگوید: ماشاءالله وضعیت خوبی داری؛ چراکه در حقیقت، همه‌ی اوضاع و احوال مؤمن، برای او خوبست؛ اگر ناخوشی و رنجی به او برسد، صبر می‌کند و این، برایش خوب است؛ و اگر خوشی و نعمتی به او برسد، شکر می‌نماید، و این، برای او خوب است.

اجل هر کسی، مشخص و قطعی‌ست؛ اگر بیماری‌اش، سرآمدِ عمر او باشد، به‌طور قطع بی‌آن‌که لحظه‌ای پس و پیش شود، می‌میرد و اگر اجلش نرسیده باشد، زنده می‌ماند و به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. عیادت‌کننده، باید بیمار را به توبه و انابت به‌سوی الله سفارش کند؛ البته نه به‌طور مستقیم و به‌گونه‌ای که باعث رنجش خاطر و نگرانی بیمار شود و با خود بگوید: اگر بیماری‌ام خطرناک نبود، مرا به توبه سفارش نمی‌کرد. خوبست برای بیمار از آیه‌ها و احادیثی بگوید که در آن‌، توبه‌کنندگان ستوده شده‌اند و همین‌طور باید بیمار را به وصیت کردن، سفارش نماید؛ نه این‌که به او بگوید: وصیتت را بگو که زیاد، زنده نخواهی ماند. بلکه داستان‌هایی در این زمینه برایش تعریف کند.

علما گفته‌اند: اگر چنین به‌نظر می‌رسید که بیمار، دوست دارد عیادت‌کننده، چیزی بر او بخواند، پس، از اوراد و عباراتی که از رسول‌الله روایت شده، بخواند و بر او دم کند؛ مثل: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا»؛([[26]](#footnote-26)) يعني: «اي پروردگار مردم! بيماري‌اش را برطرف کن و آن‌چنان بهبودی و شفايي عنايت بفرما كه هيچ‌ بيماري‌اي باقي نگذارد. چرا كه تو، شفادهنده‌ای و هيچ شفايي، جز شفاي تو وجود ندارد». یا این دعا: «ربنا اللّه الذي في السماء تقدس اسمك أمرك في السماء والأرض كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الأرض اغفر لنا حُوبَنا وخطايانا أنت رب الطيبين أنزل رحمة من رحمتك وشفاء من شفائك على هذا الوجع فيبرأ»؛([[27]](#footnote-27)) یعنی: «ای پروردگارمان! ای الله که در آسمان هستی! نامت از هر عیبی پاک است و فرمانت در آسمان و زمین، جاری؛ همان‌طور که رحمتت در آسمان است، رحمت خاص خویش را در زمین (شامل مؤمنان) بگردان؛ تو، پروردگار پاکان هستی. گناهان و خطاهای ما را بیامرز؛ از رحمت گسترده‌ات، رحمتی خاص و نیز شفای خود را بر این بیمار نازل بفرما». بدین ترتیب بیمار بهبود می‌یابد. یا سوره‌ی فاتحه را بر بیمار بخواند؛ زیرا سوره‌ی فاتحه بر بیماران، مارگزیده‌ها و عقرب‌گزیده‌ها و امثالشان خوانده و دم می‌شود.

باید توجه داشت که وقتی بیمار، دوست دارد دعایی بخوانند و بر او دم کنند، پیش از آن‌که خواسته‌اش را بگوید و از عیادت‌کننده چنین درخواستی نماید، عیادت‌کننده، خود بر او دم کند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «رأيتُ مع أمّتی سَبْعِينَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ ولاعَذابٍ»؛ یعنی: «با امتم هفتادهزار نفر را دیدم که بدون هیچ حساب و عذابی، وارد بهشت می‌شوند». و فرمود: «هُمُ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛([[28]](#footnote-28)) یعنی: «آن‌ها، كساني هستند كه درخواست تعويذ (دم) نمي‌کنند، فال نمي‌گيرند، (و هنگامی که بیمار می‌شوند، از کسی) نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند و بر پروردگارشان توكل مي‌نمايند».

اگر هنگام عیادت بیمار، دریافتید که دوست دارد زمان زیادی نزدش بمانید، این کار را بکنید؛ بدین‌سان خوشحالش کرده و کار نیکی انجام داده‌اید که ثواب دارد. چه بسا این کار که باعث خوشحالی او می‌شود، زمینه‌ای برای بهبودش گردد؛ زیرا شادمانی و داشتن روحیه‌ی خوب، تأثیر به‌سزایی در بهبود و رفع بیماری‌ها دارد. پس نزدش بمان تا آن‌که احساس کنی خسته شده است؛ ولی اگر فهمیدی که بیمار به زحمت می‌افتد و دوست ندارد نزدش بمانی و می‌خواهد با خانواده‌اش باشد، به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کن.

از حدیث سعد بن ابی‌وقاص به شرعی بودن عیادتِ بیمار پی می‌بریم. هم‌چنین عظمت اخلاق رسول‌الله را درمی‌یابیم. الله می‌فرماید:

﴿نٓۚ وَٱلۡقَلَمِ وَمَا يَسۡطُرُونَ ١ مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ ٢ وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ ٣ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ١، ٤]

نون؛ سوگند به قلم و آن‌چه می‌نویسند که تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی. و به‌راستی تو، پاداش بی‌پایانی داری. و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

آری! رسول‌الله در اخلاق و منش، سرآمد و نمونه‌ی همه‌ی انسان‌ها و خلایق است؛ از این‌رو به عیادت و دیدن یارانش می‌رفت و به آن‌ها سلام می‌کرد؛ حتی به بچه‌های کم‌سن و سال سلام می‌نمود. درود و سلام الله بر او باد.

دیگر نکته‌ای که می‌توانیم از حدیث سعد برداشت کنیم، این است که باید در کارها با صاحب‌نظران و افراد آگاه مشورت کنیم. چنان‌که سعد هنگامی که تصمیم گرفت مالش را صدقه دهد، با رسول‌خدا مشورت کرد و رسول‌الله نیز او را راه‌نمایی فرمود. آری! باید در هر کاری با اهل علم و صاحب‌نظران مشورت نمود؛ در مسایل دینی با علما؛ زیرا به مسایل دینی آگاهند؛ و همین‌طور در خرید خانه با کارشناسان معاملاتی و در خرید خودرو با مهندسان مکانیک و کارشناسان خودرو و به همین منوال باید در هر امری، با کارشناس آن مشورت کنیم. می‌گویند: «کسی که مشورت کند، زیان نمی‌‌بیند و کسی که استخاره نماید، پشیمان نمی‌شود». هیچ انسانی نباید خود را کامل و بی‌عیب بپندارد و کسی که ادعای کمال می‌کند، بسیار ناقص است؛ از این‌رو تأکید می‌کنم که به هیچ عنوان نباید در مسایل مهم، به‌ویژه در مسایل عمومی که به امت مربوط است، خودسری کنیم. گاهی انسان از روی احساس و عاطفه تصمیم به انجام کاری می‌گیرد که در اصل خود درست است؛ ولی بر اساس موقعیت و شرایط زمانی و مکانی، پرداختن به آن و سخن گفتن از آن درست نیست. رسول‌الله با آن‌که دوست داشت خانه‌ی کعبه را بر همان پایه‌هایی تجدید بنا کند که ابراهیم بنا نهاده بود، ولی از ترس فتنه، این کار را نکرد و به عايشه& فرمود: «لَوْلا أنَّ قومكِ حِدیثو عَهْدٍ بکفرٍ لَبنیتُ الکعْبَةَ علی قواعد إبراهیمَ ولجعلتُ لَهَا بابَیْنِ، بابًا یَدْخُلُ مِنْهُ النَّاسُ وَبابًا یَخْرُجُون مِنْهُ»؛([[29]](#footnote-29)) یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه‌مسلمان نبودند، کعبه را مطابق بناي ابراهیم، بازسازی می‌کردم و دو درب برای آن قرار می‌دادم؛ یک درب برای ورود مردم و دیگری برای خروج آن‌ها». رسول‌الله می‌خواست شرایطی فراهم کند که مردم بتوانند وارد خانه‌ی الله شوند؛ ولی به خاطر مصلحت و ترس از فتنه‌، این کار را نکرد.

فراتر از این، ممنوعیت دشنام دادن به معبودان باطلِ مشرکان است که هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده‌ایست، ولی از آن‌جا که ممکن است به دشنام‌گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است. الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾

[الأنعام: ١٠٨]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می­کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت. این‌چنین اعمال هر گروهی را در نظرشان آراستیم و آن­گاه به سوی پروردگارشان باز می­گردند و آنان را از کردارشان آگاه می­سازد.

باید دانست که ممکن است درون‌مایه و اصلِ کاری، درست باشد، ولی با این حال حکیمانه، عاقلانه و درست نیست که همیشه و همه جا مطرح و پی‌گیری شود؛ از این‌رو سزاوار است که انسان، قبل از انجام هر کار مهمی، با افراد آگاه، صاحب‌نظر و خیرخواه مشورت و نظرخواهی کند تا به دلیل قانع‌کننده‌ای برای انجام آن کار برسد. الله به برگزیده‌ترین، داناترین و کامل‌ترین آفریده‌ی خویش، محمد مصطفی فرموده است:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ … ﴾

[آل عمران: ١٥٩]

... پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

آری! رسول‌الله خردمندترین، آگاه‌ترین و برگزیده‌ترین آفریده‌ی الله چنین فرمانی می‌یابد. گاه انسان، احساساتی می‌شود و می‌گوید که این کار، به خاطر خداست و من، آن را انجام خواهم داد؛ سخن حق را خواهم گفت و در راه الله و به‌خاطر او از هیچ سرزنشی نمی‌ترسم. بله؛ با وجود چنین احساسی، کاری می‌کند که عواقب ناگوار و وخیمی دارد. غالبا کسانی که از روی عاطفه و بدون در نظر گرفتن عواقب و پی‌آمدها، و نیز بدون بررسی دقیق ابعاد مختلف، کاری می‌کنند، مشکلات و پی‌آمدهاي ناگواری به وجود می‌آورند؛ هرچند ممکن است نیت خوبی داشته باشند، ولی در عمل و نحوه‌ی رفتار مشکل دارند. واضح است که حُسن نیت، به‌تنهایی کافی نیست و رویکرد نیز باید درست باشد. بعضی‌ها، نیت خوبی دارند، اما از رویکرد مناسبی برخوردار نیستند و در پاره‌ای از موارد نیز سوء نیت دارند. غالباً کسانی که دارای سوء نیت‌اند، رویکرد و رفتارشان نیز نامناسب است؛ ولی سعی می‌کنند برای رسیدن به نیت سوء خویش، رویکرد درستی داشته باشند.

انسان ممکن است به حُسن نیتش ستوده شود؛ هیچ‌کس را به‌خاطر سوء رفتارش نمی‌ستایند، مگر آن‌که به خوب بودن و نیک‌منشی شناخته شده باشد؛ در این صورت باید عذرش را پذیرفت و درباره‌اش گمان نیک داشت. البته نباید رفتارهای خلافِ حکمتِ آدم‌های خوب را دست‌آویزی برای سرزنش آن‌ها قرار دهیم؛ بلکه باید آنان را معذور بدانیم، خیرخواهشان باشیم و آن‌ها را به راه درست رهنمون شویم و با سخنان سنجیده و محترمانه به آنان بفهمانیم که گفتار یا کردارشان، اگرچه در نوع خود درست است، ولی همیشه و همه‌جا درست نیست.

به‌هر حال حدیث سعد بن ابی‌وقاص اشاره‌ایست به این‌که انسان باید با افراد آگاه‌تر از خود مشورت کند. هم‌چنین باید برای مشورت و نظرخواهی، بدون حاشیه‌روی و به‌صراحت، حقیقت امر را بیان کند و موضوع را به‌طور دقیق، همان‌گونه که هست، مطرح نماید تا مشاور به کنهِ موضوع پی ببرد و نظرش را بر حقیقت و اصل موضوع، استوار سازد. چنان‌که سعد موضوع را به‌درستی و بدون ‌هیچ ابهامی با رسول‌الله در میان نهاد و گفت: «من، ثروت زيادي دارم و جز تنها دخترم، وارث ديگري ندارم».

سعد با بیان این موضوع که «ثروت زیادی دارم»، سبب و چرایی تصمیمش را برای بذل و بخشش اموالش بیان نمود و گفت: «تنها وارثی که دارم، دختر من است». گویا بدین نکته اشاره کرد که چون فقط یک وارث دارد، مانعی ندارد که بیش‌تر اموالش را صدقه دهد.

مشاور نیز باید خداترس باشد و در مشورتی که ارائه می‌دهد، تقوای الهی را پیشه سازد و در نظردهی و ارائه‌ی مشورت، احساساتی و عاطفی عمل نکند؛ زیرا برخی از مردم وقتی به رغبت و میل مشورت‌گیرنده پی می‌برند، مطابق میل او نظر می‌دهند. گویا منِ مشاور، دوست دارم مطابق میل مشورت‌گیرنده نظر دهم. این، اشتباهی بزرگ، و بلکه خیانت است. هنگامی که با شما مشورت می‌کنند و از شما نظر می‌خواهند، باید مطابق حق و به‌درستی نظر دهید و چیزی بگویید که آن را درست می‌دانید. مهم نیست که نظر شما، آن‌ها را راضی کند یا نکند؛ اگر شما نظری را بگویید که آن را درست می‌پندارید، امانت را ادا نموده و به‌وظیفه‌ی خود، درست عمل کرده‌اید. خواه به مشورت شما عمل کنند و چه عمل نکنند؛ در هر صورت، شما کار درست را کرده‌اید.

وقتی سعد سؤالش را با رسول‌الله در میان گذاشت، رسول‌الله به او فرمود: «نه». و این، بدین معناست که گفتن «نه» هیچ اشکالی ندارد. رسول‌الله و یارانش، «نه» می‌گفتند و هیچ اشکالی در آن نمی‌دیدند.

در مسیری، شتر جابر سرکش شده بود و راه نمی‌رفت. رسول‌الله به جابر رسید! مگر رسول‌الله پیشاپیش هم‌سفرانش حرکت نمی‌کرد؟ خیر. رسول‌الله که پیشوای امتش بود، پشت سر همراهانش حرکت می‌کرد تا اگر کسی به چیزی نیاز داشته باشد، کمکش کند. ببینید پیامبر چه همه تواضع داشته و چه همه به یارانش رسیدگی می‌کرده است. آری! پیامبر به جابر رسید و شتر سرکش جابر را زد تا او را وادار به رفتن کند و برای جابر دعا کرد و گفت: «این شتر را به من بفروش». جابر گفت: «نه».

آری! به رسول‌الله گفت: «نه». و رسول‌الله نیز پاسخ منفی جابر را ناپسند ندانست. به‌کار بردن کلمه‌ی «نه» در پاسخ دیگران، بی‌ادبی به‌شمار نمی‌رود. بسیاری از مردم از گفتن «نه» خودداری می‌کنند و به جایش، می‌گویند: «سلامت باشی». درخواست سلامتی برای دیگران، خوب است؛ ولی گفتن «نه»، عیبی ندارد.

برای بیماری که در بیماری وفات خویش به‌سر می‌برد، جایز نیست که بیش از یک‌سوم اموالش را ببخشد؛ مگر آن‌که وارثانش اجازه دهند؛ زیرا حق وارثان به این مال تعلق گرفته است و وقتی سعد بیمار شد، رسول‌الله به او اجازه داد که فقط یک‌سوم اموالش را ببخشد و این مقدار را هم زیاد دانست. این، دلیلی‌ست بر این‌که بهتر است مقدار بخشش، کم‌تر از یک‌سوم اموال باشد. چنان‌که پیش‌تر سخن ابن‌‌عباس در این باره بیان شد.

برای بیماری که در آستانه‌ی مرگ قرار دارد، جایز نیست که بیش از یک‌سوم مالش را بخشش نماید؛ نه برای صدقه، نه برای مساجد و نه به عنوان هدیه و بخشش به دیگران؛ زیرا رسول‌الله سعد را از صدقه دادن بیش از یک‌سوم اموالش منع نمود. وصیت نیز مانند بخشش است و جایز نیست که کسی به بخشش بیش از یک‌سوم اموالش پس از مرگ خویش، وصیت نماید. در رابطه با وصیت، بهتر است به یک‌پنجم مالش وصیت کند؛ مانند ابوبکر صدیق که پیش‌تر گفتم.

اگر انسان ثروت زیادی نداشته باشد و وارثانش فقیر باشند، در این صورت بهتر است که آن شخص، چیزی از مالش را نبخشد؛ نه کم و نه زیاد؛ زیرا رسول الله فرموده است: «اگر وارثانت را پس از خود، بي‌نياز ترك گویی، بهتر است از اين‌كه آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني». بر خلاف پندار برخی از عوام و توده‌ی مردم که گمان می‌کنند حتماً باید به بخشش بخشی از اموالشان وصیت نمایند؛ این، پندار نادرستی‌ست. انسانی که مال و ثروتش، اندک است و وارثان فقیری دارد، بهتر است که به بخشش اموالش وصیت نکند. برخی از مردم چنین می‌پندارند که اگر وصیتی نکنند، هیچ اجر و پاداشی نخواهند داشت؛ چنین نیست. بلکه اگر انسان پس از خود، مالی برای وارثانش بگذارد، سزاوار ثواب است؛ هرچند به‌اجبار و مطابق روال عادی زندگی بشر باشد که اموالش به وارثانش می‌رسد. ولی اگر به‌قصد عمل به رهنمود رسول‌الله باشد، به‌طور قطع اجر و ثواب بیش‌تری خواهد داشت از این‌که به بخشش بخشی از اموالش، وصیت کند. دلیلش، همان سخنی‌ست که رسول‌الله به سعد فرمود و در چند سطر قبل، به آن اشاره شد.

از حدیث سعد چنین می‌فهمیم که صحابه‌ی مهاجر از این‌که در مکه بمیرند، نگران بوده‌اند؛ زیرا سعد از رسول‌الله پرسید: «آیا در مکه می‌مانم؟» مفهوم سخنش، این بود که دوست ندارم در مکه بمیرم؛ چراکه او مکه را به خاطر الله و پیامبرش ترک گفته بود.

در این حدیث یکی از معجزه‌های رسول‌الله نیز نمایان می‌شود؛ چنان‌که به سعد فرمود: «تو، (در مکه) نمی‌مانی؛ بلکه امید است زنده بمانی و گروهي از تو نفع ببرند و گروهي ديگر (مشركان و كافران) زیان ببینند». همین‌طور شد و سعد تا خلافت معاویه زنده ماند.

این، از معجزه‌های رسول‌الله بود که درباره‌ی آینده خبری می‌داد که مطابق خبرش، اتفاق می‌افتاد. اگرچه رسول‌الله در این‌باره به‌طور قطعی از زنده ماندن سعد خبر نداد؛ ولی فرمود: «امید است که زنده بمانی...». و سعد، مطابق توقع رسول‌الله سال‌ها پس از آن، زنده ماند.

از فرموده‌ی رسول‌الله چنین برمی‌آید که هرکس عملی به‌رضای الله انجام دهد، بر درجات او افزوده می‌شود؛ هرچند در جایی باشد که ماندن در آن‌جا برای او درست نیست؛ زیرا مهم، درست بودن عمل است.

بر همین اساس قول راجح علما، درباره‌ی شخصی که در زمین غصبی نماز می‌گزارد، این است که نمازش درست است؛ زیرا نهی، مربوط به غصب است، نه نماز. اگرچه غصب‌کننده، به سبب ماندنش در زمین غصبی گنهکار می‌باشد. آری! اگر در روایت می‌آمد که رسول‌الله از نمازخواندن در زمین غصبی منع کرده است، در این صورت، اگر در زمین غصبی نماز می‌خواندی، نمازت باطل بود. ولی چنین روایتی وجود ندارد. البته نمازی که در قبرستان خوانده شود، باطل است؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «الأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إلا الْمَقْبَرَةَ وَالْحَمَّامَ»؛([[30]](#footnote-30)) یعنی«همه جای زمین، محل نماز است، جز قبرستان و حمام». البته نماز جنازه، مستثناست و خواندن آن در قبرستان، درست می‌باشد.

از دیگر نکات قابل برداشت از حدیث سعد این است که هرکس، به‌رضای الله چیزی هزینه نماید، مثل نفقه‌ای که به خانواده و همسرش می‌دهد و حتی برای خودش هزینه می‌کند، برایش ثواب دارد. ضمن این‌که این فرموده‌ی رسول الله بدین نکته اشاره دارد که باید انسان در هر نفقه‌ای، قصد تقرب و نزدیکی به الله را داشته باشد تا سزاوار اجر و پاداش الهی شود.

رسول‌الله دعا کرد: «پروردگارا! هجرت يارانم را کامل بگردان و از آنان بپذير و آن‌ها را به كفر و گمراهي برنگردان». رسول‌الله از پروردگار متعال درخواست کرد که هجرت اصحاب را کامل و مقبول بگرداند؛ بدین‌سان که آنان را بر ایمان و اقامتشان در سرزمین‌هایی که از مکه به آن‌جا هجرت کرده‌اند، ثابت‌قدم بدارد؛ از این‌رو در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و آنان را به کفر و گمراهی برنگردان». الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: ٢١٧]

و اعمالِ آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت برباد می­شود؛ و چنین افرادی، دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

رسول‌الله در پایان، براي سعد بن خوله اظهار تأسف كرد. سعد جزو کسانی بود که از مکه هجرت کرده بودند، ولی سرنوشتش از سوی الله چنین رقم خورده بود که در مکه بمیرد؛ از این‌رو رسول‌الله برای او اظهار تأسف کرد؛ زیرا برای آنان ناگوار بود که کسی از سرزمینی هجرت کند، ولی روزی در همان سرزمین بمیرد.

مؤلف- نووی/- این حدیث را در باب اخلاص و داشتن نیت آورده است؛ زیرا در این حدیث، رسول‌الله به سعد بن ابی‌وقاص فرمود: «اعمالي به‌قصد دیدار الله انجام مي‌دهي که موجب رفع درجات تو می‌گردد». و نیز فرمود: «هرچه برای خشنودي الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت». پس در این حدیث، به این نکته اشاره شده که انسان، با عمل و انفاق خالصانه‌ی خود، به اجر و ثواب می‌رسد و درجه و جایگاهش نزد الله بلند می‌گردد.

\*\*\*

8- وَعَنْ أبي‌هُريْرة عَبْدِ الرَّحْمن بْنِ صخْر قال: قالَ رَسُولُ‌الله : «إِنَّ الله لا يَنْظُرُ إِلى أَجْسامِكْم، وَلا إِلى صُوَرِكُم، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعمالِكُمْ». [روایت مسلم]([[31]](#footnote-31))

**ترجمه:** ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا الله به جسم‌ها و چهره‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمالتان می‌نگرد».

**شرح**

این حدیث، به همان نکته‌ای اشاره دارد که در آیه‌ی 13 سوره‌ی حجرات آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ١٣]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یک‌دیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست.

الله، به جسم و پیکر بندگانش نگاه نمی‌کند که بزرگ است یا کوچک، سالم است یا ناسالم و به چهره‌ها نیز نمی‌نگرد که زیباست یا زشت. هیچ‌یک از این‌ها نزد الله، مهم نیست. همین‌طور الله، به نسب و ریشه‌‌ی خانوادگی افراد، نگاه نمی‌کند که در چه جایگاهی هستند و به اموال و دارایی‌ها و به هیچ‌یک از این‌ها نمی‌نگرد. هیچ پیوندی جز تقوا، میان الله و بندگانش وجود ندارد. هرکه باتقواتر باشد، به الله نزدیک‌تر است و نزدش گرامی‌تر. پس نباید به مال و ثروت خویش، به زیبایی و جمالت، و نیز به تنومندی و تن‌درستی خود و فرزندان و خانه‌های مجلل و ماشین‌های خویش و دیگر چیزهایی که از این دنیا داری، افتخار کنی. اگر خداوند توفیقت داد که تقوا پیشه کنی، آن را فضل و لطف الله بدان و شکر و سپاسش را به‌جای آور و فراموش نکن که اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند و محور اعمال، بر دل‌هاست. چه‌ بسیار انسان‌هایی که ظاهرِ عملشان صحیح و درست است، ولی بدان سبب که بر پایه‌ی خرابی بنا شده، عملشان نیز تباه و برباد می‌باشد. نیت، پایه و اساس هر عملی‌ست. دو نفر در یک صف و پشت سرِ یک امام نماز می‌خوانند؛ ولی نمازهایشان به‌اندازه‌ی فاصله‌ی مغرب و مشرق با هم تفاوت دارند؛ چراکه قلب یکی از آن‌ها غافل است و حتی در آن، ریا وجود دارد و دیگری، با حضور دل و برای رضای الله و پیروی از رسول‌الله نماز می‌گزارد. این‌دو چقدر با هم فرق دارند! در روز قیامت نیز بر اساس نیت‌هایی که در دل می‌گذرد، حکم خواهد شد؛ همان‌‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٞ ٨ يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ٩﴾ [الطارق: ٨، ٩]

بی‌گمان الله بر بازگرداندن و زنده‌ کردن دوباره‌ی انسان، تواناست. روزی که رازها فاش می‌شود.

ولی در دنیا در میان مردم، به ظاهر آن‌ها حکم می‌شود؛ همان‌طور که رسول‌الله فرموده است: «فإِنَّمَا أَقْضِي بِنحْو ما أَسْمَعُ»؛ یعنی: «من مطابق چیزی که می‌شنوم، حکم می‌کنم». الله، باطن همه‌ی ما را پاک بگرداند. اگر باطن، درست و پاک باشد، چه خوب است؛ و اگر طور دیگری باشد، خیر و نیکی را به‌کلی از دست داده است. الله می‌فرماید:

﴿۞أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ٩ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ١٠﴾

[العاديات: ٩،١٠]

آیا نمی‌داند هنگامی که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود. و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد.

آری! راز دل‌ها و آن‌چه در آن گذشته، آشکار می‌شود. با این‌همه تأکیدی که در قرآن و سنت پیامبر درباره‌ی اصلاح نیت شده، باید نیت‌هایمان را درست کنیم؛ در واقع دل‌هایمان را اصلاح نماییم و دقت کنیم که هر شک و تردیدی را که در دل وجود دارد، از میان ببریم و یقین و باور درست و کامل را جای‌گزینش نماییم. چگونه می‌توان چنین کاری کرد؟ با نگریستن به نشانه‌های الله و تفکر در آن‌ها. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾

[آل عمران: ١٩٠]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٣ وَفِي خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٤﴾ [الجاثية : ٣، ٤]

به‌یقین درآسمان‌ها و زمین، نشانه‌هایی برای مؤمنان وجود دارد. و در آفرینش شما و جنبندگانی که (در زمین) پراکنده می‌کند، نشانه‌هایی برای اهل یقین است.

هنگامی که شیطان شکی در دلت می‌آورد، در نشانه‌های الهي بیندیش و بنگر که الله چگونه هستی را تدبیر می‌کند؛ به دگرگونی اوضاع و احوال توجه کن که چگونه الله روزگار مردم را می‌گرداند تا دریابی و یقین کنی که هستی، تدبیرکننده‌ی حکیم و فرزانه‌ای دارد.

قلبم را بدین‌سان پاک می‌کنم که با خود می‌گویم: اگر از الله نافرمانی کنم، مردم هیچ سودی به من نمی‌رسانند و نمی‌توانند مرا از مجازات الهی نجات دهند و اگر از الله اطاعت نمایم، آن‌ها نمی‌توانند پاداشی به من برسانند.

ذاتی که پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند، الله است؛ پس حال که چنین است، چرا به الله شرک می‌ورزی؟ چرا با عبادت خود، قصد تقرب و نزدیکی به مردم را در دل می‌آوری؟ هرکس با عبادتی که ویژه‌ي الله است و با آن می‌توان به الله نزدیکی جست، درصدد تقرب و نزدیکی به مردم برآید، الله و مردم از او دور می‌شوند؛ یعنی نزدیکی جستن شخص به خلق با آن‌چه که به‌وسیله‌ی آن به الله تقرب می‌جویند، فقط سبب دوری از الله و مردم خواهد شد؛ زیرا وقتی که الله از تو راضی شود، مردم را نیز از تو راضی می‌کند و محبت تو را در دل مردم می‌اندازد. و اگر الله بر تو خشم گیرد، مردم را هم بر تو خشمگین می‌گرداند. «پناه بر الله از خشم و مجازت او».

برادرم و خواهرم! همواره در پی درمان دل خویش باش؛ همواره قلبت را شستشو بده تا پاک و پاکیزه گردد و از کسانی نباشی که الله درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ﴾ [المائ‍دة: ٤١]

این‌ها کسانی هستند که الله اراده­ی پاک کردن دل­هایشان را نکرده است.

پاک‌سازیِ دل‌ها، خیلی مهم است. از الله درخواست می‌کنم که دل من و دل‌های شما را پاک بگرداند و ما را مخلص و پیرو پیامبرش قرار دهد.

\*\*\*

9- وعَنْ أبي مُوسَى عبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ الأَشعرِيِّ قالَ: سُئِلَ رسول‌الله عَنِ الرَّجُلِ يُقاتِلُ شَجَاعَةً، ويُقاتِلُ حَمِيَّةً ويقاتِلُ رِياء، أَيُّ ذلِك في سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رسول‌الله «مَنْ قاتَلَ لِتَكُون كلِمةُ اللَّهِ هِي الْعُلْيَا فهُوَ في سَبِيلِ اللَّهِ». [متَّفق عليه]([[32]](#footnote-32))

**ترجمه:** ابوموسی، عبدالله بن قیس اشعری می‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی مردی پرسیدند که از روی شجاعت، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی می‌جنگد. کدام‌یک در راه الله است؟ فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه ي الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

**شرح**

در روایتی آمده است: «لیُری مکانُهُ». یعنی: «برای ریا و خودنمایی». رسول‌الله فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه ي الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

در این حدیث، به اخلاص و درست کردن نیت برای الله اشاره شده و به همین سبب، مؤلف/ آن را در این باب آورده است. از رسول‌الله درباره‌ی شخصی پرسیدند که بر اساس یکی از این انگیزه‌ها می‌جنگد: شجاعت، تعصب و خودنمایی.

«کسی که از روی شجاعت می‌جنگد»؛ یعنی شخصی، شجاع است و جنگیدن را دوست دارد و این شجاعت، باید در جایی نمایان شود؛ از این‌رو انسان شجاع آرزو می‌کند که خداوند، او را در شرایط جنگی قرار دهد تا بتواند شجاعتش را نشان دهد و بدین ترتیب انگیزه‌ی جنگیدن چنین شخصی، شجاعت اوست.

«کسی که از روی تعصب می‌جنگد»؛ تعصب نژادی، تعصب قومی، تعصب ملی یا هر تعصب دیگری، انگیزه‌ی پیکار کردن در چنین شخصی‌ست.

«کسی که با انگیزه‌ی خودنمایی می‌جنگد»؛ چنین شخصی برای این می‌جنگد که مردم، او را ببینند و بدانند که آدمِ شجاعی‌ست.

رسول‌الله برای پاسخ به این پرسش، از ذکر دوباره‌ی چنین انگیزه‌هایی، خودداری کرد و پاسخی مختصر در این‌باره داد و فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه ي الله بجنگد، او، مجاهد راه الله است». رسول‌الله از آن جهت سه انگیزه‌ی یادشده را نام نبرد که پاسخش، کامل‌تر و فراگیرتر باشد؛ زیرا انگیزه‌های جنگیدن به همین سه مورد خلاصه نمی‌شود و امکان دارد شخصی، به‌قصد کشورگشایی و تسلط بر سایر سرزمین‌ها بجنگد یا قصدش از جنگیدن، این باشد که با تاخت و تاز، زنانی را به اسارت خویش درآورد. نیت‌ها و انگیزه‌ها، حد و اندازه‌ای ندارند؛ ولی معیار و سنجه‌ای که رسول‌الله بیان فرمود، معیار فراگیر و کاملی‌ست. اینجاست که درمی‌یابیم باید لهجه‌های مبارزاتی و گرایش‌هایی را که امروزه از زبان بسیاری از مردم می‌شنویم، در سنجه‌ی رسول‌خدا مورد سنجش و ارزیابی قرار دهیم.‌

**دو گرایش و لهجه‌ی مبارزاتی وجود دارد:**

لهجه و گرایش کسانی که با اهداف و انگیزه‌های نژادی می‌جنگند و از ناسیونالیسم عربی سخن می‌گویند. به‌طور قطع جنگیدنی که بر اساس باورها و انگیزه‌های قومی و نژادی باشد، جاهلی‌ست و هر کس در چنین مسیری کشته شود، شهید نیست؛ بلکه در دنیا و آخرت، زیان‌کار است. زیرا پیکارش، در راه الله نبوده است. به همین خاطر است که با وجود این‌همه انگیزه‌های عربی، هیچ خیر و بهره‌ای از ناسیونالیسم عربی نبرده‌ایم. یهودیان، بر سرزمین اسلامی ما تسلط یافته‌اند و ما، پراکنده شده‌ایم. به‌گونه‌ای که یهودیان و نصرانی‌های عرب را به خاطر اشتراک نژادی، در سنجه‌ی ناسیونالیسم عربی گنجانده‌اند و مسلمانان غیرعرب، بدان راه ندارند! و بدین‌سان به سبب این گرایش قومی، از میلیون‌ها مسلمان غیرعرب محروم شده‌ایم و کسانی بدین جمع راه یافته‌اند که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ بلکه به هر چیزی که درآیند، سبب نکبت و خفت آن می‌شوند.

و دوم، لهجه‌ی مبارزاتی‌ و گرایش کسانی که با انگیزه‌‌های ملی می‌‌جنگند. در پیکاری که برای وطن است، مسلمان و کافر، تفاوتی با هم ندارند؛ چراکه کافر نیز برای وطن می‌جنگد. کسی که فقط برای وطن می‌جنگد و کشته می‌شود، شهید نیست. ما که در سرزمینی اسلامی به‌سر می‌بریم، وظیفه داریم جنگیدن در سرزمینمان را در راستای دفاع از اسلام قرار دهیم. این‌دو، تفاوت زیادی با هم دارند. ما از اسلام که در سرزمین ماست، دفاع می‌کنیم و موقعیت جغرافیایی سرزمین، فرقی نمی‌کند؛ مهم، این است که اسلامی باشد. باید این نکته را اصلاح کنیم و بگوییم: ما، به خاطر اسلام در سرزمین خود می‌جنگیم. به عبارت دیگر، ما، از سرزمین خود بدین سبب دفاع می‌کنیم که سرزمینی اسلامی‌ست. در واقع از اسلام و آیین راستینی که در آن است، دفاع می‌نماییم.

ملی‌گرایی، نیت و انگیزه‌ی باطلی‌ست که هیچ سودی برای اسلام ندارد و در جنگی که با اهداف ملی انجام مي‌شود، مسلمان و غیرمسلمان، فرقی ندارند. این‌که می‌گویند: «دوست داشتن وطن، از ایمان است»([[33]](#footnote-33)) و آن را حدیث پیامبر می‌پندارند، دروغ است و هیچ پایه و اساسی ندارد. اگر کشوری، اسلامی باشد، باید آن را به خاطر اسلامی بودن آن دوست داشت؛ خواه زادگاه تو باشد و خواه سرزمینی دوردست؛ در هر صورت، بدان سبب که سرزمینی اسلامی‌ست، وظیفه داریم از آن دفاع کنیم.

در هر صورت، باید بدانیم که نیت درست در جنگیدن، این است که در دفاع از سرزمین خود، به خاطر اسلام بجنگیم یا انگیزه‌ی ما در دفاع از وطن، اسلامی باشد، نه صرفاً ملی.

ولی اگر کسی، در خانه‌ات به تو حمله‌ور شد و می‌خواست مالت را به یغما ببرد و یا به خانواده‌ات بی‌آبرویی کند، باید به مقابله با او برخیزی؛ زیرا این، فرمان رسول‌خدا است. از رسول‌الله درباره‌ی شخصی پرسیدند که کسی به سراغش می‌رود و می‌گوید: مالت را به من بده و می‌خواهد مالش را به‌ناحق بگیرد؛ رسول‌الله فرمود: «مالت را به او نده». گفت: «اگر با من جنگید، چه کنم؟» فرمود: «با او بجنگ». عرض کرد: «اگر مرا کشت، چه؟» فرمود: «اگر تو را کشت، شهید هستی». پرسید: «اگر من، او را بکشم، حکمش چیست؟» فرمود: «اگر تو، او را بکشی، دوزخی‌ست»؛([[34]](#footnote-34)) زیرا او، تجاوزکار وستمگر به‌شمار می‌رود؛ هرچند مسلمان باشد. اگر مسلمانی با تو درگیر شد تا تو را از خانه‌ات بیرون کند، با او بجنگ و اگر او را کشتی، دوزخی خواهد بود و اگر او، تو را کشت، شهید هستی. نگو: چگونه مسلمانی را بکشم؟ او، تجاوزکار است. اگر در برابر تجاوزکارانی که درباره‌ی مؤمنان به هیچ تعهدی پای‌بند نیستند، کوتاه بیاییم و با آن‌ها برخورد نکنیم، سرانجام، مسلط می‌شوند و در زمین، فساد و تباهی ایجاد می‌کنند. این‌چنین مبارزه‌ای، تدافعی‌ست، نه تهاجمی. روشن است که به جنگ یک مسلمان نمی‌رویم؛ بلکه از جان و مال و ناموس خود دفاع می‌کنیم؛ گرچه تجاوزکار، مسلمان باشد. امکان ندارد شخصی، ایمان داشته باشد و بخواهد بر مال و ناموس مسلمانی چیره شود؛ از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «سبابُ المسلم فسوق وقتالُهُ کفر»؛ یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». کسی که با مسلمانان می‌جنگد، ایمان ندارد. پس باید با چنین شخصی که ایمان ندارد یا کم‌ایمان است، مقابله کنیم و این، به‌ فرموده‌ی رسول‌الله واجب است؛ زیرا فرمود: «با او پیکار و مقابله کن» و حتی فرمود: «اگر او را بکشی، دوزخی‌ست». و همین‌طور «اگر او، تو را بکشد، بهشتی هستی». نتیجه این‌که دو نوع پیکار وجود دارد: یکی، پیکار تهاجمی‌ست که فقط در شرایط خاصی جایز می‌باشد. مثلاً اگر مردم یک شهر یا آبادی، اذان را ترک کنند، - هرچند اذان، جزو ارکان اسلام نیست- اما بر ولی امر واجب است که با آنان پیکار نماید تا اذان بگویند؛ زیرا آن‌ها یکی از شعایر اسلامی را ترک کرده‌اند. هم‌چنین اگر نماز عید را با آن‌که جزو ارکان اسلام نیست، ترک نمایند، بر ما واجب است که با آنان پیکار کنیم. اگر کسانی بگویند: مگر اذان، جزو ارکان اسلام است، در پاسخشان می‌گوییم: خیر؛ ولی جزو شعایر اسلامی‌ست که باید گرامی داشت و ما با آنان می‌جنگیم تا اذان دهند.

هرگاه دو گروه از مسلمانان با هم درگیر شدند، بر ما واجب است که در میانشان صلح و آشتی برقرار کنیم؛ ولی اگر یکی از این دو گروه، بر دیگری تجاوز کند، بر ما واجب است که با گروه تجاوزگر بجنگیم تا دست از تجاوز بردارد و دوباره به فرمان الله بازگردد؛ هرچند گروه تجاوزگر، مسمان است. بنابراین پیکار تهاجمی با پیکار تدافعی، تفاوت دارد. در عین حال، از یاد نبریم که درست کردن نیت، خیلی مهم است. متأسفانه در روزنامه‌ها و جراید، درباره‌ی وطن بسیار می‌نویسند، ولی در آن‌ها نامی از اسلام نیست. و این، نقص بزرگی به‌شمار می‌رود. از این‌رو روی آوردن امت به راه و روش درست، یک ضرورت گریزناپذیر است. از پروردگار متعال درخواست می‌کنیم که همه‌ی ما را به آن‌چه که رضای او در آن است، توفیق دهد.

\*\*\*

10- وعن أبي بَكْرَة نُفيْعِ بْنِ الْحارِثِ الثَّقفِي أَنَّ النَّبِيَّ قال: «إِذَا الْتقَى الْمُسْلِمَانِ بسيْفيْهِمَا فالْقاتِلُ والمقْتُولُ في النَّارِ» قُلْت: يَا رَسُول اللَّه، هَذَا الْقَاتِلُ فمَا بَالُ الْمقْتُول؟ قَال: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصاً عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». [متفقٌ عليه]([[35]](#footnote-35))

**ترجمه:** ابوبکره، نُفَیع بن حارث ثقفی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه دو مسلمان، با شمشیرهایشان رویاروی هم قرار بگیرند، قاتل و مقتول، در دوزخ‌اند». گفتم: ای رسول‌خدا! (دوزخی بودن) قاتل روشن است؛ ولی گناه مقتول چیست؟ فرمود: «او بر کشتن طرف مقابلش حریص بود».

**شرح**

«إِذَا الْتقَى الْمُسْلِمَانِ بسيْفيْهِمَا»؛ یعنی: «وقتی دو مسلمان، به روی هم شمشیر بکشند». شمشیر را به عنوان نمونه، ذکر کرد؛ ولی هر وسیله‌ای مانند تفنگ که نام سلاح بر آن اطلاق شود، و نیز سنگ یا هر چیز دیگری که برای قتل به‌کار رود، در این مفهوم می‌گنجد. آری! وقتی دو مسلمان به روی هم اسلحه بکشند و در صدد قتل یک‌دیگر برآیند و یکی از آن‌ها، دیگری را به قتل برساند، هر دو- قاتل و مقتول- دوزخی‌اند. ابوبکره عرض کرد: دوزخی بودن قاتل، روشن می‌باشد؛ چون مؤمنی را به‌عمد و ‌ناحق کشته است؛ پس دوزخي‌ست. الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء : ٩٣]

و هر کس، مؤمنی را به‌عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

ابوبکره گفت: «هذا القاتل». چنین جمله‌هایی در مناظره، برای پذیرش و قبول کردن موضوع به‌کار می‌رود؛ یعنی: قبول داریم و درست است که قاتل، دوزخي‌ست؛ ولی گناه مقتول چیست؟ رسول‌الله فرمود: «او بر کشتن رفیقش، حریص بود». به همین خاطر نیز وسیله‌ی قتل را با خود آورده بود؛ ولی موفق نشد و طرف مقابلش، بر او برتری یافت. بنابراین از آن‌جا که نیت قتل داشته و بدین کار مبادرت کرده است، با وجودی که به مقصودش نرسیده، حکم قاتل را دارد. آری! اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند و این شخص به خاطر نیت قتل، گویا مرتکب قتل شده است. این‌جاست که به تفاوت این حدیث با این فرموده‌ی رسول‌الله پی می‌بریم که: «مَن قُتِلَ دون دمِه فهو شهیدٌ، و من قُتِلَ دون أهلِه فهو شهیدٌ و من قُتِلَ دون مالِه فهو شهیدٌ»؛ یعنی: «کسی که در دفاع از جانش کشته شود، شهید است؛ کسی که به خاطر دفاع از خانواده‌ی خود کشته شود، شهید است؛ و کسی که در دفاع از مالش کشته شود، شهید است». پیش‌تر نیز حدیثی گذشت که در آن آمده بود: «اگر او را بکشی، دوزخی‌ست و اگر او، تو را بکشد، بهشتی هستی»؛([[36]](#footnote-36)) زیرا انسانی که از مال، خانواده، آبرو و جان خویش دفاع می‌کند، در برابر تجاوزگری به مقابله بر‌می‌خیزد که تنها با پیکار و قتال، می‌توان جلویش را گرفت. در این صورت اگر تجاوزگر کشته شود، دوزخی‌ست و اگر کسی که به دفاع برخاسته، به قتل برسد، شهید و بهشتی می‌باشد. تفاوت در این‌جا روشن می‌شود؛ یعنی کسی که به‌قصد و با نيت قتل برادر مسلمانش را بکشد، دوزخی خواهد بود و همین‌طور کسی که به دست برادر مسلمانش، کشته می‌شود و خود نیز قصد کشتن او را داشته، ولی موفق نشده است؛ چنین مقتولی نيز دوزخی‌ست.

حدیث ابوبکره بیان‌گر بزرگ بودن گناه قتل است و نشان می‌دهد که قتل، یکی از مهم‌ترین عوامل ورود به دوزخ به‌شمار می‌رود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که صحابه هر شبهه و اشکالی که داشتند، مطرح می‌کردند و رسول‌الله به پرسش‌ها و شبهاتشان پاسخ می‌داد؛ از این‌رو هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، بی‌پاسخ نیست؛ در پاره‌ای پاسخ‌گویی به شبهات در کتاب و سنت با طرح سؤال همراه است و در مواردی نیز بی‌آن‌که پرسشی مطرح شود، پاسخ شبهه‌ها ارائه می‌گردد. به عنوان مثال: رسول‌الله درباره‌ی «دجال» خبر داد که چهل روز در زمین می‌ماند که روز اولش، مانند یک سال است و روز دومش، هم‌چون یک ماه و روز سوم، به‌اندازه‌ی یک هفته و سایر ایام، همانند روزهای عادیست. صحابه پرسیدند: آیا در روزی که مانند یک سال است، باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ رسول‌الله فرمود: «لا، لکن اقدروا له قدره».([[37]](#footnote-37)) بنابراین به فضل الهی، هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، برای ما بی‌پاسخ نمانده است. اگر در پاره‌ای از موارد، اشکالی پیش می‌آید که فکر می‌کنیم حل آن در کتاب و سنت وجود ندارد، دلیلش این است که ما، از شناخت حل آن در قرآن و سنت، عاجزیم یا برای شناخت آن، کوتاهی کرده‌ایم و به‌اندازه‌ی کافی به کنکاش و بررسی نپرداخته‌ایم؛ ولی در حقیقت، هیچ شبهه‌ای در کتاب و سنت، بی‌پاسخ نیست.

\*\*\*

11- وَعَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: قال رسول الله : «صَلاَةُ الرَّجُلِ في جماعةٍ تزيدُ عَلَى صَلاَتِهِ في سُوقِهِ وَبَيْتِهِ بضْعاً وعِشْرينَ دَرَجَةً، وذلِكَ أَنَّ أَحَدَهُمْ إِذا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوء ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِد لا يُرِيدُ إِلاَّ الصَّلاَةَ، لا يَنْهَزُهُ إِلاَّ الصَّلاَةُ، لَمْ يَخطُ خُطوَةً إِلاَّ رُفِعَ لَهُ بِها دَرجةٌ وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطيئَةٌ حتَّى يَدْخلَ الْمَسْجِد، فَإِذَا دخل الْمَسْجِدَ كانَ في الصَّلاَةِ مَا كَانَتِ الصَّلاةُ هِيَ التي تحبِسُه، وَالْمَلائِكَةُ يُصَلُّونَ عَلَى أَحَدكُمْ ما دام في مَجْلِسهِ الَّذي صَلَّى فِيه، يقُولُون: اللَّهُمَّ ارْحَمْه، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَه، اللَّهُمَّ تُبْ عَلَيْه، مالَمْ يُؤْذِ فِيه، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ». [متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]([[38]](#footnote-38))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نماز انسان به‌صورت جماعت بر نمازی که در بازار و خانه‌اش می‌خواند، بیست و چند درجه برتری دارد؛ زیرا هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود و یکی از گناهاش کم می‌گردد. و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند و می‌گویند: یا الله! بر او رحم فرما و او را بیامرز؛ یا الله! توبه‌ی او را بپذیر».

**شرح**

مفهوم حدیث، این است که اگر انسان با جماعت نماز بخواند، نمازش بر نمازی که در خانه یا در محل کسب و کارش می‌خواند، بیست و هفت درجه برتری دارد؛ چراکه ادای نماز با جماعت، عمل کردن به حکمی‌ست که الله، واجب کرده است. قول راجح علما، این است که نماز جماعت، فرض عین می‌باشد و بر هر مسلمانی واجب است که نمازش را با جماعت و در مسجد بخواند؛ زیرا احادیثی در این‌باره آمده است و آیه‌ی 102 سوره‌ی نساء نیز به همین نکته اشاره دارد:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ﴾ [النساء : ١٠٢]

و هنگامی که در میانشان بودی و برایشان نماز را برپا کردی، باید گروهی از آنان، با تو به نماز بایستند.

این، مربوط به زمان جنگ و حالت خوف است؛ پس وقتی خداوند نماز جماعت را در چنین حالتی واجب کرده، به‌طور قطع نماز جماعت در شرایط عادی، به طریق اولی واجب می‌‌باشد.

سپس رسول‌الله دلیل برتری نماز جماعت را بیان فرمود: «زیرا هرگاه یکی از شما وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهاش کم می‌گردد». فرقی نمی‌کند که مسجد، دور باشد یا نزدیک؛ در هرقدمی، دو فایده وجود دارد:

فایده‌ی اول: این‌که الله در ازای آن، یک درجه بر درجاتش می‌‌افزاید.

و فایده‌ی دوم: این‌که الله یکی از گناهانش را از او کم می‌کند. و این، فضل بزرگی‌ست.

علاوه بر این، فضیلت بزرگ دیگری نیز دارد و آن، این‌که تا در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است. هنگامی که وارد مسجد می‌شوی و نماز تحیة‌المسجد و هر نمازی را که خدا بخواهد، به‌جا می‌آوری و به انتظار نماز جماعت می‌نشینی، برای تو ثواب نماز منظور می‌شود.

فضیلت چهارمی هم وجود دارد؛ فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته است، دعا می‌کنند و می‌گویند: «یا الله! بر او رحم فرما و او را بیامرز؛ یا الله! توبه‌ی او را بپذیر». این پاداش، نصیب کسی می‌گردد که با این نیت و با این اعمال، در مسجد حاضر شود. دلیلش، این بخش حدیث است که: «سپس از خانه‌اش بیرون شود و انگیزه‌ای جز نماز، او را خارج نکرده باشد». این، نشان می‌دهد که آن‌چه برای دست‌یابی به چنین فضیلتی اعتبار دارد، نیت است؛ اما اگر از خانه‌اش به قصد دیگری خارج شود، از این فضیلت برخوردار نمی‌گردد؛ مثلاً اگر به‌قصد مغازه‌اش از خانه بیرون شود و چون صدای اذان را بشنود، به مسجد برود، در این صورت بدین پاداش دست نمی‌یابد؛ زیرا این پاداش از آنِ کسی‌ست که فقط با انگیزه‌ی نماز، خانه‌اش را ترک می‌کند. البته پاداش چنین شخصی، از زمانی ثبت می‌شود که مغازه یا محل کسب و کارش را به‌قصد مسجد و در حالت وضو، ترک کند.

\*\*\*

12- و َعَنْ أبي الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَِّلب$ عَنْ رسول‌الله، فِيما يَرْوى عَنْ ربِّه تَبَارَكَ وَتَعَالَى قال: «إِنَّ الله كتَبَ الْحسناتِ والسَّيِّئاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذلك: فمَنْ همَّ بِحَسَنةٍ فَلمْ يعْمَلْهَا كتبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِنْدَهُ حسنةً كامِلةً وَإِنْ همَّ بهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عَشْر حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمَائِةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كثيرةٍ ، وَإِنْ هَمَّ بِسيِّئَةِ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِها فعَمِلهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». [متّفق عليه]([[39]](#footnote-39))

**ترجمه:** از ابوعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب$ روایت است که رسول‌الله به‌نقل از پروردگارش فرمود: «همانا الله، نيکي‌ها و بدي‌ها را نوشته است و سپس این را بیان کرد که: هرکس اراده‌ی انجام عمل نیکی را بکند، ولي آن را انجام ندهد، الله تبارک و تعالی براي او نزد خود، يک نيکي کامل ثبت مي‌کند. و اگر کسی قصد انجام عمل نيکي را نمايد و به آن عمل كند، الله نزد خود، ده تا هفت‌صد نيكي و بيش‌تر، برايش مي‌نویسد. و هرکس قصد انجام عمل بدي را بکند، ولی آن را انجام ندهد، خداوند نزد خود، يک نيکي کامل برايش ثبت مي‌کند. و اگر قصد انجام عمل بدي را نمايد و انجامش دهد، خداوند برايش يک بدي، ثبت مي‌نمايد».

**شرح**

فرمود: «الله، نيکي‌ها و بدي‌ها را نوشته است». نوشتن نیکی‌ها و بدی‌ها، شامل دو معناست:

معنای نخست: ثبت کردن نیکی‌ها و بدی‌ها در «لوح محفوظ»؛ چراکه الله همه چیز را در آن، ثبت کرده است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: ٤٩]

به‌راستی ما، هر چیزی را به اندازه ي ‌(مقرر در لوح محفوظ) آفریده‌ایم.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ صَغِيرٖ وَكَبِيرٖ مُّسۡتَطَرٌ ٥٣﴾ [القمر: ٥٣]

و هر (عمل) کوچک و بزرگی نوشته شده است.

آری! الله نیکی‌ها و بدی‌ها را در «لوح محفوظ» ثبت و مقدر کرده است.

معنای دوم: هرگاه بنده‌ای نیکی یا بدی‌ای انجام دهد، الله متعال آن را مطابق حکمت و همین‌طور بر طبق عدل و فضل خویش ثبت می‌کند.

بنابراین، نوشتن و ثبت و ضبط اعمال بر دو گونه است:

1- ثبت و ضبط، یا تقدیری که پیش‌تر رقم خورده و فقط الله از آن، آگاه است و هیچ‌یک از ما نمی‌داند که الله، برای او بدی رقم زده یا نیکی؛ تا آن‌که نیکی یا بدیِ رقم‌خورده، واقع شود.

2- ثبت و ضبط اعمال به هنگامی که انسان، آن را انجام می‌دهد؛ وقتی انسان عملی انجام دهد، عملش مطابق حکمت، عدل و فضل الهی ثبت می‌شود.

«ثم بیَّن ذلک»؛ یعنی پیامبر بیان کرد که ثبت و ضبط اعمال انسان چگونه انجام می‌شود. وقتی اراده‌ی انجام عمل نیکی را بکند، ولي آن را انجام ندهد، الله تبارک و تعالی براي او نزد خود، يک نيکي کامل ثبت مي‌کند. مثلاً شخصی وضو می‌گیرد تا قرآن بخواند، ولی به کار دیگری می‌پردازد و از تلاوت قرآن خودداری می‌کند. نیکی کاملی برای او ثبت می‌گردد.

اراده می‌کند صدقه دهد و حتی مال صدقه را هم مشخص می‌نماید، ولی صدقه نمی‌دهد. با نیتی که کرده، یک نیکی کامل برایش نوشته می‌شود. و همین‌طور تصمیم می‌گیرد دو رکعت نماز بخواند، ولی نمی‌خواند. آری! پاداش کاملی برای او ثبت می‌گردد.

ممکن است کسی بگوید: چگونه نیکی کاملی برای او ثبت می‌شود، حال آن‌که آن را انجام نداده است؟ پاسخ، این است که: لطف و فضل الله، بی‌کران می‌باشد. همین اراده‌ی نیک، برای او یک نیکی محسوب می‌شود؛ زیرا اراده‌های زیادی در دل می‌آید؛ چه نیک و چه بد. اگر اراده‌ی نیک کند، برایش نوشته می‌شود؛ اگر به اراده‌ی نیک خود عمل نماید، ده تا هفت‌صد نیکی و بلکه بیش‌تر از این، برایش ثبت می‌گردد. البته این تفاوت اجر و پاداش، به میزان اخلاص و پیروی او از رسول‌الله بستگی دارد. هر چه اخلاص و پیروی‌اش از رسول‌الله بیش‌تر باشد، عبادتش کامل‌تر، و ثوابش بیش‌تر است.

و نیز فرمود: «و هرکس قصد انجام عمل بدي را بکند، ولی آن را انجام ندهد، خداوند نزد خود، يک نيکي کامل برايش ثبت مي‌کند». به عنوان مثال شخصی، تصمیم می‌گیرد که دزدی کند، ولی از ترس الله، این کار را انجام نمی‌دهد؛ بنابراین، یک نیکی کامل برایش ثبت می‌شود؛ زیرا او به خاطر الله، معصیتی را ترک گفته است و به همین سبب نیز پاداش می‌یابد. چنان‌که در حدیثی آمده است: «تَرَكَهَا مِنْ جَرَّايَ»؛ یعنی: «او به خاطر من، آن را ترک کرده است».([[40]](#footnote-40)) پس، اگر عمل بدی انجام دهد، فقط یکی بدی برای او نوشته و ثبت می‌شود، نه بیش‌تر. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦٠﴾ [الأنعام: ١٦٠]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می­یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه­ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نمی‌شود.

این حدیث، دلیلی‌ست بر اعتبار نیت و این‌که نیت، صاحبش را به خیر و نیکی می‌رساند.

پیش‌تر این نكته بیان شد که اگر انسان قصد انجام عمل بدی را بکند و به انجام آن عمل مبادرت ورزد، ولی نتواند آن را به انجام برساند، برای او گناه آن نوشته می‌شود؛ همان‌طور كه پیش‌تر در حدیث آمده بود: «هرگاه دو مسلمان، به روی هم شمشیر بکشند، قاتل و مقتول، در دوزخ‌اند». گفتند: ای رسول‌خدا! (دوزخی بودن) قاتل روشن است؛ ولی گناه مقتول چیست؟ فرمود: «او، بر کشتن طرف مقابلش حریص بود».([[41]](#footnote-41))

\*\*\*

13- وعن أبي عَبْد الرَّحْمَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخطَّابِ$ قال: سَمِعْتُ رسولَ‌الله يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلاَثَةُ نفرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى آوَاهُمُ الْمبِيتُ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ، فانْحَدَرَتْ صَخْرةٌ مِنَ الْجبلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمْ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لا يُنْجِيكُمْ مِنْ الصَّخْرَةِ إِلاَّ أَنْ تَدْعُوا اللهَ تعالى بصالح أَعْمَالِكُم.

قال رجلٌ مِنهُم: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوانِ شَيْخَانِ كَبِيران، وكُنْتُ لاَ أَغبِقُ قبْلهَما أَهْلاً وَلا مالاً فنأَى بي طَلَبُ الشَّجرِ يَوْماً فَلمْ أُرِحْ عَلَيْهمَا حَتَّى نَامَا فَحَلبْت لَهُمَا غبُوقَهمَا فَوَجَدْتُهُمَا نَائِميْنِ، فَكَرِهْت أَنْ أُوقظَهمَا وَأَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلاً أَوْ مَالاً، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدِى أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُما حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ وَالصِّبْيَةُ يَتَضاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمى فَاسْتَيْقظَا فَشَربَا غَبُوقَهُمَا. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَة، فانْفَرَجَتْ شَيْئاً لا يَسْتَطيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْه.

قال الآخر: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانتْ لِيَ ابْنَةُ عمٍّ كانتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ وفي رواية: كُنْتُ أُحِبُّهَا كَأَشد مَا يُحبُّ الرِّجَالُ النِّسَاء، فَأَرَدْتُهَا عَلَى نَفْسهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّى حَتَّى أَلَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ فَجَاءَتْنِى فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرينَ وَمِائَةَ دِينَارٍٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّىَ بَيْنِى وَبَيْنَ نَفْسِهَا ففَعَلَت، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا وفي رواية : «فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْليْهَا، قَالت: اتَّقِ الله ولا تَفُضَّ الْخاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّه، فانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِىَ أَحَبُّ النَّاسِ إِليَّ وَتركْتُ الذَّهَبَ الَّذي أَعْطَيتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعْلتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيه، فانفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا.

وقَالَ الثَّالِث: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجرَاءَ وَأَعْطَيْتُهمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذي لَّه وذهب فثمَّرت أجره حتى كثرت منه الأموال فجاءنى بعد حين فقال يا عبدالله أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْت: كُلُّ مَا تَرَى منْ أَجْرِك: مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَم وَالرَّقِيق فقال: يا عَبْدَاللَّهِ لا تَسْتهْزيْ بي، فَقُلْت: لاَ أَسْتَهْزيُ بك، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فاسْتاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْه شَيْئا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتغَاءَ وَجْهِكَ فافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيه، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فخرَجُوا يَمْشُونَ. [متفق عليه]([[42]](#footnote-42))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، عبدالله بن عمر بن خطاب$ مي‌گويد: از رسول‌الله شنيدم كه فرمود: «سه نفر از امت‌هاي گذشته، در سفری با هم بودند تا این‌که شب فرا رسید و برای بیتوته (سپری کردن شب) به غاري پناه بردند و وارد غار شدند. ناگهان سنگ بزرگي از كوه، سرازير شد و دهانه‌ی غار را به‌رویشان بست. به يکدیگر گفتند: از اين سنگ نجات نمی‌یابیم، مگر اين‌كه با توسل به اعمال نيك خود، الله را بخوانیم (و درخواست نجات کنیم). يكي از آنان دعا كرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادرِ سال‌خورده‌ای داشتم؛ و عادتم بر این بود که پیش از غذا دادن به زن و فرزندان و غلامان خود، به پدر و مادرم غذا مي‌دادم. روزي در جستجوی چراگاه (برای چراندن گوسفندانم)، دير به خانه برگشتم و وقتی نزد پدر و مادرم بازگشتم، آن دو خوابیده بودند. برایشان شير دوشيدم و چون هنوز خوابیده بودند، نپسندیدم که بیدارشان کنم یا خودم و زن و فرزندان و خدمت‌کارانم، پیش از آن‌ها شیر بنوشیم. ظرف شیر را به‌دست گرفتم و در حالی که بچه‌ها، پیشِ من از گرسنگی بی‌قراری می‌کردند، منتظر ماندم تا پدر و مادرم بیدار شوند تا این‌که سپیده‌ی صبح سر زد و آن‌ها بيدار شدند و شیرشان را نوشیدند. پروردگارا! اگر اين عمل را به‌خاطر خوشنودي تو انجام داده‌ام، ما را از اين مصيبت كه گرفتارش شده‌ايم، نجات بده. آن‌گاه سنگ، اندكي تكان خورد؛ اما نه به‌اندازه‌ای كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيايند.

دیگری، گفت: پروردگارا! من، دخترعمويي داشتم كه محبوب‌ترین مردم نزد من بود.- به روایت دیگر: به‌شدتِ وضعیتی که مردان، شیفته‌ی زنان می‌شوند، من دل‌باخته‌‌اش شده بودم.- باری از او درخواست کامجویی کردم؛ ولی او قبول نکرد تا این‌که در يكي از سال‌ها نياز پيدا كرد و نزدم آمد. گفتم: اگر خود را در اختيارم قرار دهي، يك‌صد و بيست دينار به تو خواهم داد. او به‌ناچار پذيرفت. وقتي بر او دست یافتم،- و به روایتی: وقتی میان پاهایش نشستم- به من گفت: «از خدا بترس و به‌ناحق گوهرِ (عفّت) را نشکن». من از انجام آن عمل، منصرف شدم و آن مبلغ را به او بخشيدم و در حالی از او جدا شدم كه محبوب‌ترین مردم، در نزد من بود. پروردگارا! اگر اين كار من، به‌خاطر خشنودي تو بوده است، از اين بلا که گرفتارش هستیم، نجاتمان ده. آن‌گاه سنگ اندكي از جايش تكان خورد؛ ولی نه به‌اندازه‌اي كه آنان بتوانند از غار بيرون بيايند.

سومی گفت: پروردگارا! چند كارگر را به كاري گماشتم و مزدشان را پرداخت نمودم؛ مگر يك نفر كه بدون دريافت مزد، رفته بود. من، مزد او را به كار انداختم تا اين‌كه ثروت زيادي به‌دست آمد. پس از مدتي آن كارگر، نزدم آمد و گفت: اي بنده‌ی خدا! مزدم را بده. گفتم: آن‌چه از گاو، گوسفند، شتر و برده مي‏بيني، از آنِ تو هستند. گفت: اي بنده‌ی خدا! مرا مسخره نكن! گفتم: تو را مسخره نمي‌كنم. سرانجام، او تمام آن‌ها را گرفت و با خود برد و چيزي نگذاشت. پروردگارا! اگر اين كار را به‌خاطر رضاي تو انجام داده‌ام، ما را از اين گرفتاري نجات ده. آن‌گاه سنگ، از دهانه‌ی غار كنار رفت و آن‌ها بيرون آمدند و به راهشان ادامه دادند.

**شرح**

«حَتَّى آوَاهُمُ الْمبِيتُ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ» یعنی: به غاری رفتند تا در آن بیتوته کنند. صخره‌ای از کوه سرازیر شد و دهانه‌ی غار را بست؛ آن سنگ به‌قدری بزرگ بود که نمی‌توانستند آن را تکان دهند؛ از این‌رو به اعمال نیکشان متوسل شدند. یکی از آن‌ها، نیکی‌اش به پدر و مادر را ذکر کرد و دیگری، عفت و پاک‌دامنی‌اش را و سومی، به درست‌کاری و پرهیزکاری‌اش متوسل شد.

اولی، گفت: پدر و مادر پیر و سالخورده‌ای داشته که پیش از غذا دادن به اهل و غلامان خود، به پدر و مادر خویش غذا می‌داده است. در نص حدیث، «اهل» و «مال» آمده است؛ منظور از اهل، همسر و فرزندان شخص هستند. و منظور از مال، غلامان و خدمت‌کاران او. این شخص، گوسفندانی داشت که آن‌ها را به چراگاه می‌برد و در پایان روز باز می‌گشت و شیرشان را می‌دوشید و ابتدا به پدر و مادر پیرش می‌داد و سپس به همسر و فرزندان و خدمت‌کاران خویش. روزی در جستجوی چراگاه برای چراندن گوسفندانش، مسیر دورتری رفت و چون دیر کرد، هنگامی بازگشت که پدر و مادرش خوابیده بودند. با خود فکر کرد که آیا ابتدا به خانواده و خدمت‌کارانش شیر دهد یا منتظر بیدار شدن پدر و مادرش بماند. گزینه‌ی دوم را انتخاب کرد؛ یعنی ظرف شیر را تا سپیده‌دم در دست گرفت و منتظر ماند تا پدر و مادرش بیدار شوند. بدین‌ترتیب ابتدا والدینش شیر نوشیدند و سپس همسر و فرزندان و غلامان او.

آن شخص در غار دعا کرد و گفت: «پروردگارا! اگر اين عمل را به‌خاطر خوشنودي تو انجام داده‌ام، ما را از اين مصيبت كه گرفتارش شده‌ايم، نجات ده»؛ یعنی: اگر در کارم مخلص بوده‌ام، از این مصیبت نجاتمان ده.

این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که باید در هر عملی اخلاص داشت و اخلاص، محور اصلی پذیرش اعمال به‌شمار می‌رود. چنان‌که الله این وسیله را از آن شخص پذیرفت و سنگ، اندکی جابه‌جا شد؛ البته به‌اندازه‌ای که نمی‌توانستند از غار بیرون بروند.

دومی، با توسل به عفت خود، دست به دعا برداشت. او دخترعمویی داشت که به شدیدترین شکلی که مردان، شیفته‌ی زنان می‌شوند، دل‌باخته‌ی دخترعمویش شده بود. حتی باری از او درخواست کرد که خودش را در اختیار او بگذارد؛ ولی دخترعمویش قبول نکرد. سرانجام، نیاز شدید، دخترعمویش را بر آن داشت که به خواسته‌ی وی تن دهد که گرچه از روی نیاز شدید بود، ولی جایز نيست. آن شخص، صد و بیست دینار به دخترعمویش داد، مشروط به این‌که به خواسته‌ی نامشروع وی تن دهد. او نیز از روی فقر و نیاز، قبول کرد. وقتی چیزی نمانده بود که آن مرد، به خواسته‌ی نامشروع خود برسد، در زمانی که میان پاهای وی نشست، آن زن، او را از خدا ترساند و به او گفت: «از خدا بترس و به‌ناحق گوهرِ (عفّت) را نشکن». آری! او را از الله ترساند و به او یادآوری کرد که می‌تواند از راه درست یعنی از طریق ازدواج مشروع، به خواسته‌اش برسد؛ ولی نباید گوهر عفت را بشکند. آن زن که چنین رابطه‌ای را گناه و معصیت می‌دانست، به پسرعمویش گفت: از خدا بترس و چون این را از تهِ دل بر زبان آورد، در دل پسرعمویش اثر کرد و بدین ترتیب آن مرد برخاست و به‌رغم شیفتگی زیادش به او، دست از این کار زشت برداشت؛ یعنی محبت آن زن هنوز در دلش بود، ولی ترس از الله او را از این کار بازداشت و پولی را که به او داده بود، پس نگرفت و به او بخشید. آن مرد، در غار چنین دعا کرد که: «پروردگارا! اگر اين كار من به‌خاطر خشنودي تو بوده است، از اين بلا که گرفتارش هستیم، نجاتمان ده». آن‌گاه سنگ، اندكي از جايش تكان خورد، ولی نه به‌اندازه‌اي كه آنان بتوانند از غار بيرون بيايند. این، از نشانه‌های الله است؛ زیرا او بر هر کاری تواناست و اگر می‌خواست، سنگ را به‌یک‌باره از دهانه‌ی غار برمی‌داشت و نجاتشان می‌داد؛ اما الله سبحانه وتعالی، سنگ را به‌یک‌باره برنداشت تا هر یک از آنان، به هر عمل نیکی که می‌خواست، متوسل شود.

سومی، به امانت‌داری و اخلاصش در عمل متوسل شد. او داستانش را چنین بازگو کرد که کارگرانی را به کاری گماشته و مزد همه‌ی آن‌ها را داده بود، جز مزد یک نفر که پیش از دریافت مزدش، رفته بود. آن شخص، مزد این کارگر را در کار انداخت و با کسب و کاری که از آن پول به‌هم زد، به اموال فراوانی از قبیل گاو و گوسفند و شتر دست یافت. کارگری که مزدش را نگرفته بود، پس از مدتی به سراغش آمد و مزدش را طلب کرد؛ آن شخص به او گفت: هرچه شتر و گاو و گوسفند و برده در این‌جا می‌بینی، از آنِ توست. کارگر که گمانش را نداشت، گفت: مسخره‌ام نکن؛ مزدم را بده. مزدی که نزد تو داشتم، خیلی کم بود؛ چگونه این‌همه شتر و گاو و گوسفند و برده، از آنِ من است؟ مرا مسخره نکن. آن شخص، ماجرا را برایش بازگو کرد و گفت که این‌همه را با سرمایه‌ی او سرِ هم کرده است. کارگر که تازه، اصل ماجرا را فهمیده بود، همه را گرفت و رفت. آن شخص، در غار دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! اگر اين كار را به‌خاطر رضاي تو انجام داده‌ام، ما را از اين گرفتاري نجات ده». آن‌گاه سنگ، از دهانه‌ی غار كنار رفت و آن‌ها بيرون آمدند و به راهشان ادامه دادند.

آن‌ها به اعمال شایسته‌ای متوسل شدند که خالصانه برای الله انجام داده بودند. از این حدیث به فضیلت نیکی به پدر و مادر پی می‌بریم و درمی‌یابیم که نیکی به پدر و مادر، جزو اعمال شایسته‌ای‌ست که با آن، سختی‌ها و تاریکی‌های زندگی، از میان می‌رود.

هم‌چنین به فضیلت عفت و پاک‌دامنی و دوری از زنا پی می‌بریم. آری! عفت و پاک‌دامنی در زمانی که انسان، توانایی زنا کردن را دارد، یکی از برترین عمل‌ها به‌شمار می‌رود. از رسول‌الله ثابت شده که چنین شخصی، جزو هفت گروهی خواهد بود که الله، آن‌ها را در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست، زیر سایه‌ی خود جا می‌دهد: «رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»؛([[43]](#footnote-43)) یعنی: «كسي كه زني زيبا و صاحب مقام او را به فحشا فرا بخواند، ولي (او نپذيرد و) بگويد: من از خدا مي‌ترسم».

این مرد، چیزی نمانده بود که به دخترعموی خود که شیفته و دل‌باخته‌اش بود، برسد؛ ولی از ترس الله آن کار زشت را ترک کرد و بدین‌سان به عفت و پاک‌دامنی دست یافت و امید است که الله، او را جزو کسانی بگرداند که در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، آن‌ها را در زیر سایه‌ی خود جای دهد.

از این حدیث، به فضیلت امانت‌داری و درست‌کاری پی می‌بریم. برای آن شخص، این امکان وجود داشت که وقتی کارگرش برای مطالبه‌ی مزد خویش نزدش آمد، مزدش را به او بدهد و این‌همه مال را برای خود نگه دارد، ولی امانت‌داری و درست‌کاری‌ او نسبت به برادرش، او را بر آن داشت که همه‌ی درآمدهای حاصل از مزد آن کارگر را به او بدهد.

از این حدیث، هم‌چنین به قدرت الله پی می‌بریم که آن سنگ بزرگ را از دهانه‌ی غار برداشت، بی‌آن‌که جرثقیل و یا ماشین بزرگی برای برداشتن آن بیاورند؛ بلکه سنگ به امر الله از دهانه‌ی غار کنار رفت. این‌که سنگ، دهانه‌ی غار را بست و نیز کنار رفتنش از دهانه‌ی غار، به امر و فرمان الله متعال بود. و الله بر هر کاری تواناست.

از دیگر آموزه‌های حدیث، این است که الله دعاها را می‌شنود؛ چنان‌که دعای این سه نفر را شنید و اجابت کرد.

آموزه‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اخلاص، از اسباب گشایش مشکلات است؛ چراکه هر یک از آنان در دعایش چنین گفت: «یا الله! اگر این کار را خالص به‌رضای تو انجام داده‌ام، ما را از مصیبتی که گرفتارش هستیم، نجات بده». در مقابل، ریا و عمل کسی که آن را از روی خودنمایی انجام می‌دهد تا مردم او را بستایند، همانند کفِ روی آب است که از میان می‌رود و هیچ سودی برای صاحبش ندارد. از الله درخواست می کنیم که به همه‌ی ما اخلاص عنایت کند.

اخلاص، همه چیز است. در عبادتت، هیچ سهمی برای هیچ کس قرار نده؛ بلکه همه‌اش را برای الله قرار ده تا نزدش پذیرفته شود؛ زیرا رسول‌الله از الله این‌چنین نقل کرده که فرموده است: «أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِیه مَعِیَ غَیرِي تَرَكتُه وَشِركَهُ»؛([[44]](#footnote-44)) یعنی: «من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم».

2- باب: توبه

علما، گفته‌اند: توبه از هر گناهی، واجب است؛ اگر گناه میان بنده و پروردگارش باشد و به حقوق مردم ربطی نداشته باشد، سه شرط دارد:

اول: دست کشیدن از گناه.

دوم: پشیمانی از انجام گناه.

سوم: تصمیم بگیرد که هرگز به آن گناه برنگردد. بدون هر یک از این شرط‌های سه‌گانه، توبه‌، درست و کامل نیست.

و اگر گناه، به حقوق مردم تعلق داشته داشته باشد، توبه، چهار شرط دارد: سه شرط بالا و این‌که خودش را از زیر بار صاحب حق درآورد؛ اگر آن حق، مال یا همانند آن باشد، آن را به صاحبش بازگرداند و اگر تهمتی به کسی زده باشد، از او درخواست بخشش کند یا بگذارد که حدّ قذف (مجازات شرعی مربوط به تهمت) را بر او اجرا نماید؛ و اگر از او غیبت کرده است، از او حلالی بطلبد. بر هر کسی واجب است که از همه‌ی گناهان، توبه کند. اگر از برخی از گناهان توبه کند، توبه‌اش از آن گناهان، درست است و سایر گناهان، هم‌چنان بر گردن اوست. دلایل کتاب و سنت و اجماع علما بر وجوب توبه، آشکار و نمایان است: الله می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾ [هود: ٣]

و این‌که از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به‌سوی او توبه کنید.

همچنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾ [التحريم: ٨]

ای مؤمنان! به سوی الله توبه‌ی خالصی نمایید.

**شرح**

توبه در لغت به معنای بازگشت است و در شریعت به مفهوم بازگشت از معصیت الله به سوی اطاعت و فرمان‌برداری‌ست. واجب‌ترین و بزرگ‌ترین نوع توبه، بازگشتن از کفر به سوی ایمان است؛ الله می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ٣٨]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته­هایشان بخشیده می­شود.

و پس از آن، توبه از گناهان کبیره و بزرگ، در اولویت قرار دارد. و توبه از گناهان کوچک، در رتبه‌ی سوم می‌باشد. بر هر شخصی واجب است که از هر گناهی به سوی الله توبه کند. همان‌طور که مؤلف/ گفته است، توبه سه شرط دارد. ولی اگر خوب بررسی کنیم، می‌بینیم که پنج شرط دارد:

شرط اول: اخلاص برای الله؛ یعنی قصد توبه‌کننده از توبه‌اش، این باشد که الله از او راضی شود و توبه‌اش را بپذیرد و از معصیتی که مرتکب شده، درگذرد؛ نه این‌که قصدش خودنمایی به مردم و نزدیکی جستن به آنان باشد یا بخواهد از این طریق از مجازات درامان بماند؛ بلکه فقط باید به قصد رضایت الله و به خاطر آخرت و به امید عفو و بخشش الهی، توبه کند.

شرط دوم: از گذشته‌اش و گناهی که در گذشته مرتکب شده است، پشیمان باشد؛ زیرا احساس پشیمانی، بیان‌گر صداقت و راستی انسان در توبه است؛ یعنی بر گذشته‌ی خود افسوس بخورد و از بابتش، پیش خود شرمنده و دل‌گیر باشد و گمان نکند که به‌خاطر فرصت توبه، می‌تواند انجامش دهد.

شرط سوم که مهم‌ترین شرط توبه به‌شمار می‌رود، این است که از گناهی که در آن به‌سر می‌برد، دست بکشد؛ یعنی اگر گناهی که مرتکب می‌شود، ترک واجبی شرعی‌ست، بلافاصله به انجام آن بپردازد. مثلاً اگر شخصی زکات نمی‌دهد، توبه‌اش این است که هرچه از زکات گذشته بر گردن اوست، از مالش درآورد و زکات مالش را ادا کند. اگر در نیکی به پدر و مادر کوتاهی کرده، بر او واجب است که بی‌هیچ درنگی به پدر و مادرش نیکی نماید. اگر در صله‌ی رحم و رعایت پیوند خویشاوندی کوتاهی نموده، بر او واجب است که پیوند خویشاوندی را با خویشان خود برقرار نماید.

اگر گناهی که مرتکب می‌شود، انجام یک فعل حرام است، توبه‌اش این است که بی‌درنگ از انجامِ آن معصیت دست بکشد و لحظه‌ای هم تأخیر نکند. به عنوان مثال: اگر ربا می‌خورد، بر او واجب است که رباخواری را رها کند و از آن دوری گزیند و مال و ثروتی را که با رباخواری فراهم کرده است، از اموالش خارج کند.

و اگر با تقلب و خیانت به مردم، و یا با خیانت در امانت مرتکب معصیت شده، بر او واجب است که دست از چنین اعمالی بکشد و اگر از این طریق مالی به‌دست آورده است، باید آن را به صاحبش بازگرداند و از صاحب حق بخواهد که او را حلال کند. و اگر گناهش غیبت است، باید دست از غیبت دیگران و ریختن آبروی آنان بردارد. بنابراین اگر کسی بگوید که توبه کرده، ولی هم‌چنان به ترک واجب و یا انجام عمل حرام ادامه دهد، به‌طور قطع چنین توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود؛ بلکه این نوعی ریشخند به الله می‌باشد. مگر می‌شود به سوی الله توبه کنی و به انجام معصیت ادامه دهی؟!

اگر در تعامل با شخصی، چنین رویکردی داشته باشی و بگویی که من از فلان کاری که در رابطه با تو انجام داده‌ام، پشیمانم، ولی در دل و درونت قصد انجام دوباره‌ی آن عمل را داشته باشی، این، مسخره کردن و به‌ریشخند گرفتن آن شخص به‌شمار می‌رود. و چنین روی‌کردی درباره‌ی پروردگار جهانیان نیز استهزا و مسخره، محسوب می‌شود. پس توبه‌کار واقعی، کسی‌ست که دست از گناه برمی‌دارد. خیلی عجیب است که برخی از ربا و رباخواری در جامعه می‌نالند و خود، غرق در این گناه هستند! یا از غیبت و خوردن گوشت مردم، اظهار ناراحتی می‌کنند و با این حال، بیش از همه غیبت می‌کنند! و یا از دروغ و خیانت در امانت، آه سر می‌دهند و خود بیش از همه به دروغ و خیانت در امانت مبتلا هستند!

به‌هر حال، انسان باید از گناهی که از آن توبه کرده است، دست بردارد و اگر از انجام گناه باز نیاید، توبه‌اش پذیرفته نیست و نزد الله سودی به حالش ندارد. در پاره‌ای از موارد بازآمدن از گناه، ترک معصیتی‌ست که به حقوق الهی مربوط می‌شود. در این حالت فقط کافی‌ست که انسان از آن گناه توبه کند. گفتنی‌ست: درست و بلکه جایز نیست که انسان درباره‌ی معصیتش، چه انجام عمل حرام و چه ترک واجب شرعی، نزد دیگران سخن بگوید؛ زیرا حقوق الهی، بین بنده و پروردگار است و وقتی خداوند بر تو منت نهاده و پرده‌پوشی تو را کرده، دیگر درباره‌ی گناهت با هیچ‌کس سخن نگو؛ رسول‌الله فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ»؛ یعنی: ««همه‌ي افراد امتم بخشيده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند». همان‌طور که در حدیث آمده، آشکار کردن گناه بدین صورت است که «شخصی، شب‌هنگام مرتكب گناهي شود و صبح، گناهش را برای مردم بازگو کند و بگوید که من، چنین و چنان کرده‌ام»؛ از این‌رو برخی از علما گفته‌اند: وقتی انسان، مرتکب گناهی شود که حدّ شرعی دارد، می‌تواند به قاضی و حاکم مراجعه کند و بگوید که مرتکب فلان‌ معصیت شده است تا او را با اجرای مجازات شرعی پاک نماید؛ ولی بهتر و افضل، این است که بر خود پرده‌پوشی کند؛ یعنی اگر مرتکب گناهی مثل زنا شد، می‌تواند به قاضی و حاکم مراجعه کند و اجرای حکم شرعی را درخواست نماید؛ زیرا اجرای مجازات شرعی، کفاره‌ی گناه محسوب می‌شود؛ اما در مورد سایر گناهان، همان‌طور که الله بر تو پرده‌پوشی نموده، تو نیز رازت را به کسی نگو و گناهانی مثل زنا و امثال آن را جز با مسؤول یا قاضی اجرای احکام شرعی در میان مگذار و خودت را رسوا مکن. با این شرایط، مادامی که توبه‌ات مربوط به حقوق الهی باشد، فقط کافی‌ست که توبه کنی؛ زیرا الله توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و از گناهانشان درمی‌گذرد. ولی اگر گناهت به حقوق مردم مربوط می‌شود، مثل مالی که از مردم بر گردن توست، باید آن را به صاحبش بازگردانی و توبه، فقط با ادای آن پذیرفته می‌گردد. مثلاً کسی چیزی دزدیده است؛ برای توبه باید مالِ دزدیده را به صاحبش بازگرداند. یا شخصی، طلب (بستانکاری) کسی را انکار کرده است؛ حال که می‌خواهد توبه کند، چاره‌ای جز این ندارد که نزد بستان‌کار برود و اعتراف کند که حقش را خورده است تا طلب‌کار، حق خود را بازپس بگیرد. و اگر به بستانکار دسترسی نداشت و نمی‌دانست که به کجا رفته است و یا مرده بود، آن را به وارثانش پس دهد و اگر وارثان طلب‌کارش را نمی‌شناخت، آن را از طرف او صدقه دهد تا از شرّ دَینی که بر گردن اوست، رهایی یابد؛ الله نیز می‌داند و امید است که آن را به او برساند.

اگر معصیت انجام‌شده، این بوده که به کسی زده است، برای توبه باید نزد آن شخص برود و به او اجازه‌ی تلافی بدهد؛ اگر به سرش زده، باید در سرش قصاص شود و اگر به پشتش زده، در پشتش قصاص ‌گردد و همین‌طور، قصاص در اندامی انجام می‌شود که به آن زده است. زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ﴾ [الشورى: ٤٠]

کیفر هر بدی، مجازاتی همانند آن می‌باشد.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ﴾ [البقرة: ١٩٤]

... بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان‌طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

و اگر با سخنش کسی را رنجانده باشد، مثلا در میان مردم به او دشنام گفته یا او را سرزنش کرده و یا بر او عیب‌جویی نموده، باید نزدش برود و بر سرِ هرچه که با هم توافق کنند، بخشش بخواهد؛ حتی اگر آن شخص، درخواست چیزی مثل پول بکند تا حقش را ببخشد، باید برای جلب رضایتش، هرچه می‌خواهد، به او بدهد.

اگر پشت سر کسی غیبت کرده است؛ مثلاً درباره‌ی کسی پشت سرش حرف زده و از او نزد مردم، بد گفته است. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: باید نزدش آن شخص برود و به او بگوید: فلانی! من پشت سرت، پیش مردم حرف زده‌ام و از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و حلالم کنی. عده‌ی دیگری از علما گفته‌اند: نباید نزد آن شخص برود. البته این موضوع، شرح بیش‌تری دارد؛ اگر شخصی که از او غیبت شده، خبر دارد که پشت سرش حرف زده‌اند، غیبت‌کننده باید نزدش برود و درخواست بخشش کند؛ ولی اگر خبر ندارد، غیبت‌کننده نباید نزدش برود و همین کافی‌ست که برایش استغفار و درخواست آمرزش کند و در مجالسی که غیبتش را کرده، از او به‌خوبی یاد نماید؛ زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند. و این دیدگاه، صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ چون در حدیث آمده است: «كَفَّارَةُ مَنْ اغْتَبْتَه أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُ»؛([[45]](#footnote-45)) یعنی: «وقتی از کسی غیبت کردی، کفاره‌اش این است که برایش درخواست آمرزشی کنی». یعنی بگویی: خدایا! او را بیامرز. یکی از شروط اساسی توبه، این است که حقوق ضایع‌شده‌ را به صاحبانش برگردانیم.

شرط چهارم توبه، این است که تصمیم بگیرد در آینده مرتکب آن معصیت نشود. این، توبه نیست که انسان شرایط و توانایی لازم برای گناه کردن را از دست بدهد؛ یعنی اگر در دل قصد ‌کند که در صورت فراهم شدن شرایط، دوباره آن معصیت را انجام دهد، توبه‌اش درست و پذیرفته نیست. مثلاً شخصی با پولی که دارد، مشروبات الکلی می‌خرد و یا زنا می‌کند؛ ولی وقتی بي‌پول می‌شود: می‌گوید: خدایا! توبه کردم. حال آن‌که دروغ می‌گوید و در دل نیت دارد که اگر دوباره ثروتی بیابد و شرایط فراهم شود، گناهان گذشته‌اش را تکرار کند. این‌چنین توبه‌ای، توبه‌ی آدم عاجز و ناتوان است؛ زیرا چه توبه کند و چه نکند، نمی‌تواند معصیت نماید. برخی از مردم در چنین شرایطی اظهار توبه و ندامت می‌کنند، ولی در دل چنین می‌پرورانند که اگر بتوانند باز هم گناه و معصیت خواهند کرد. چنین توبه‌ای، پذیرفته نمی‌شود.

شرط پنج توبه، این است که در زمان پذیرش توبه انجام شود؛ یعنی اگر کسی در زمانی توبه کند که در آن، توبه پذیرفته نمی‌شود، توبه‌اش سودی به حالش ندارد. زمان توبه بر دو نوع است:

نوع اول، ویژه‌ی هر انسانی می‌باشد و نوع دوم، عمومی‌ست و همه را در برمی‌گیرد. نوع اول، بدین معناست که توبه باید پیش از فرارسیدن مرگ باشد؛ یعنی اگر انسان در زمان مرگش توبه کند، چنین توبه‌ای هیچ سودی به حالش ندارد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء : ١٨]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می­شوند و چون مرگِ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می­گوید: اینک توبه کردم.

توبه‌ی چنین کسانی پذیرفته نمی‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥ وَكَفَرۡنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشۡرِكِينَ ٨٤ فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَاۖ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ فِي عِبَادِهِۦۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٥﴾ [غافر: ٨٤، ٨٥]

وقتی عذاب شدید ما را مشاهده کردند، گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و منکر معبودانی شدیم که شریک پروردگار می‌ساختیم. پس زمانی که عذاب سخت ما را دیدند، ایمانشان سودی به آنان نبخشید؛ این قانون را الله بنا نهاده که همواره در میان بندگانش اجرا شده است. و آن‌جا کافران، زیان‌کار گشتند.

بنابراین در زمانی که انسان، مرگش را می‌بیند و اجلش فرا می‌رسد، یعنی هنگامی که از زنده ماندن ناامید می‌شود، توبه‌اش در این حالت، در زمان نامناسبی‌ست! در زمانی‌ست که از زندگی ناامید شده و دیگر امیدی به ماندن ندارد؛ در آن هنگام، توبه می‌کند! این، توبه از سرِ ناچاری‌ست و سودی به حالش ندارد و از او پذیرفته نمی‌شود و باید پیش‌تر که ناچار نبود، توبه می‌کرد.

اما در مورد زمان عمومی توبه؛ رسول‌الله فرموده است: «لا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»([[46]](#footnote-46)) یعنی: «هجرت، پایان نمی‌یابد تا آن‌که فرصت توبه، تمام شود؛ و زمان توبه، به پایان نمی‌رسد تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند». بنابراین زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند، توبه‌ی هیچ‌کس سودی به حالش ندارد. الله می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ﴾ [الأنعام: ١٥٨]

روزی که برخی از نشانه­های پروردگارت فرا رسد، دیگر ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

همان‌طور که در حدیث آمد و رسول‌الله تفسیر نمود، منظور از برخی از نشانه‌های پروردگار، طلوع خورشید از مغرب است. به‌هر حال، توبه باید در زمانی باشد که پذیرفته می‌شود و اگر در زمان پذیرش توبه نباشد، توبه‌ی انسان قبول نمی‌گردد. علما همچنین اختلاف نظر دارند که آیا توبه‌ی کسی که به انجام گناه دیگری عادت دارد، پذیرفته می‌شود یا خیر؟ در این‌باره سه دیدگاه وجود دارد:

1. برخی گفته‌اند: توبه، درست و پذیرفته است؛ هرچند توبه‌کننده به گناه دیگری عادت داشته باشد. گناهی که از آن توبه کرده، قبول می‌شود و گناهی که هم‌چنان انجام می‌دهد، بر گردنش باقی می‌ماند.
2. عده‌ی دیگری از علما بر این باورند که توبه‌ کردن از یک گناه در صورت ادامه دادن یک گناه دیگر، پذیرفته و صحیح نیست.
3. گروه دیگری از علما با تفصیل بیش‌تری در این باره سخن گفته‌اند؛ دیدگاه این‌ها، این است که اگر گناهی که مرتکب می‌شود، از جنس گناهی باشد که از آن توبه کرده است، در این صورت، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و اگر از جنس آن گناه نباشد، قبول می‌گردد.

مثلاً شخصی، از گناه ربا توبه می‌کند و در عین حال، به گناه زنا ادامه می‌دهد یا شراب‌خوار است؛ در این‌باره علما، سه دیدگاه یادشده را دارند:

برخی گفته‌اند که توبه‌اش از ربا قبول نمی‌شود؛ زیرا چگونه به سوی الله توبه کرده، در حالی که به معصیت دیگری مثل شراب‌خواری ادامه می‌دهد؟

عده‌ای نیز بر این باورند که توبه‌اش از ربا پذیرفته و صحیح می‌باشد و شراب‌خواری، گناه دیگریست. نووی/ همین دیدگاه را دارد و گفته است: نزد اهل حق، توبه‌‌ از یک گناه، با وجود پرداختن به یک گناه دیگر، پذیرفته می‌شود. اگر هر دو گناه، از یک جنس باشند، مثل گناه زنا و گناه چشم‌چرانی؛ در این‌باره اختلاف است که آیا اگر از زنا توبه کند، ولی به چشم‌چرانی ادامه دهد، توبه‌اش از زنا پذیرفته می‌شود یا خیر؟ برخی گفته‌اند: توبه‌اش درست است و برخی، توبه‌اش را درست نمی‌پندارند.

نظر درست درباره‌ی این مسأله، این است که توبه‌اش درست می‌باشد؛ ولی چنین انسانی را نمی‌‌توان به‌طور مطلق، توبه‌کار و شایسته‌ی ستایش و فضایلی دانست که درباره‌ی توبه‌کاران وجود دارد؛ زیرا توبه‌اش، توبه‌ی ناقصی‌ست. از یک گناه توبه کرده و این گناه از او برداشته می‌شود، اما به‌طور مطلق توبه‌کار به‌شمار نمی‌رود و در ضمن، از فضیلت توبه‌ای که کرده، محروم نخواهد بود. این، همان دیدگاهی‌ست که صحیح‌ به نظر می‌رسد و مایه‌ی آرامش است.

مؤلف/ به فراوانیِ نصوصی از کتاب و سنت درباره‌ی وجوب توبه از همه‌ی گناهان اشاره کرده و درست هم گفته است. آیات و همین‌طور احادیث فراوانی درباره‌ی تشویق به توبه و فضیلت و اجر آن وجود دارد. الله در کتابش بیان فرموده که توّابین (توبه‌کنندگان) و پاکان را دوست دارد. توّابین، کسانی هستند که به‌کثرت توبه می‌کنند و هر بار که گناهی از آنان سر می‌زند، به سوی الله باز می‌گردند. نووی/ به آیه‌ی 31 سوره‌ی نور اشاره کرده و بخش پایانی این آیه را آورده است که در واقع، پایان‌بخش دو آیه‌ی 30 و31 این سوره درباره‌ی وجوب خودداری از نگاه کردن به زنان است:

﴿ قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠ وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ وَلَا يَضۡرِبۡنَ بِأَرۡجُلِهِنَّ لِيُعۡلَمَ مَا يُخۡفِينَ مِن زِينَتِهِنَّۚ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١ ﴾ [النور : ٣٠، ٣١]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ کنند. این، برایشان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان الله به کردارشان آگاه است. و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند و زیور خویش را ـ جز آن‌چه ظاهر است ـ آشکار نکنند و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زیورشان را ظاهر نسازند جز برای شوهر یا پدر یا پسر یا پدرشوهر یا برادر یا برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها و یا زنان هم‌کیش خویش یا غلامانشان یا مردان پیر که به زنان بی‌رغبتند یا کودکانی که به مسایل جنسی زنان آگاهی ندارند؛ و (زنان،) پاهایشان را به زمین نکوبند که زیورآلات پنهانشان جلب توجه کند. و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه نمایید تا رستگار شوید.

این آیه، بيان‌گر وجوب پایین گرفتن چشم‌ها و حفظ شرمگاه‌هاست. پایین انداختن چشم‌ها، بدین معناست که انسان از چشم‌چرانی بپرهیزد؛ زیرا چشم‌چرانی و لاابالی‌گری، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های هلاکت و بدبختی به‌شمار می‌رود. رسول‌الله فرموده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»؛([[47]](#footnote-47)) یعنی: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است». هم‌چنین فرموده است: «فإنَّ أَوَّلَ فِتْنَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ»؛([[48]](#footnote-48)) یعنی: «نخستین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، به‌خاطر زنان بود». از این‌رو دشمنان ما، دشمنان اسلام، بلکه دشمنان الله و پیامبر، یهود و نصارا، مشرک‌ها و بی‌دین‌ها و نیز پیروانشان، همواره تلاش می‌کنند تا مسلمانان را از طریق زنان بفریبند؛ چنان‌که به نام حقوق بشر، به خودنمایی و خودآرایی زنان در برابر بیگانگان و هم‌چنین به اختلاط و هم‌نشینی زن و مرد فرا می‌خوانند؛ به کنار زدن تمام ارزش‌های اخلاقی فرا می‌خوانند و در این راستا از همه‌ی امکاناتشان، از قلم، زبان و رسانه‌ها و هر چه در اختیار دارند، استفاده می‌کنند؛ چون می‌دانند که این، بزرگ‌ترین فتنه‌ای‌ست که انسان را از خدا و دنیش غافل می‌کند. آری! زن، به‌گونه‌ای‌ست که می‌تواند صاحبان اندیشه و خرد را بفریبد؛ چنان‌که رسول‌الله به زنان فرمود: «هیچ‌کس را ندیده‌ام که هم‌چون شما بتواند مردان عاقل را فریب دهد». آیا از این واضح‌تر که زن، توانایی فریفتن مردان عاقل را دارد؟ پس درباره‌ی افراد کم‌خرد و سست‌عنصری که دین و مردانگی چندانی ندارند، چه فکری می‌توان کرد؟ به‌طور قطع چنین کسانی، بیش از دیگران در معرض فتنه‌انگیزی زنان هستند. این، یک واقعیت است. از این‌رو پروردگار متعال، پس از آن‌که به پایین انداختن چشم‌ها و پرهیز از چشم‌چرانی دستور می‌دهد، می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

همه‌ی ما وظیفه داریم که یکدیگر را به توبه و انابت به سوی الله سفارش نماییم و جویای وضعیت هم باشیم که آیا از گناهان خود توبه می‌کنیم یا هم‌چنان به گناه و معصیت می‌پردازیم؛ چراکه خطاب قرآن، عمومی‌ست و همه را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای مؤمنان! همه به سوی الله توبه کنید». اینکه می‌فرماید: «تا رستگار شوید»، دلیلی‌ست بر این‌که توبه، از مهم‌ترین عوامل رستگاری به‌شمار می‌رود. مفسران گفته‌اند: رستگاری، واژه‌ی پرمعنایی‌ست که مفهوم دست‌یابی به هر خواسته‌ و مطلوبی و رهایی از هر مسأله‌ی نگران‌کننده‌ای را در خود دارد. هر انسانی، خواهان خیر دنیا و آخرت است؛ حتی کافر نیز چیزی جز خیر نمی‌خواهد، ولی برخی از مردم توفیق می‌یابند و عده‌ای هم توفیق نمی‌یابند.

کافر خواهان خیر و خوبی است؛ ولی او، فقط خیر و خوبی دنیا را می‌‌خواهد؛ زیرا کافر، به‌سان چارپایی‌ست که بدترین جنبنده نزد الله به‌شمار می‌رود:

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٥﴾ [الأنفال: ٥٥]

بدترین جنبندگان نزد الله، کسانی هستند که کفر ورزیدند؛ و آنان ایمان نمی­آورند.

کافر، از همه‌ی جانوران روی زمین، بدتر است؛ با این حال به دنبال خیر و رفاه دنیاست. آری! او خواهان دنیاست؛ چراکه دنیا، بهشت اوست و آخرت، عذاب و دوزخ او خواهد بود. خلاصه این‌که هر انسانی مطابق همت و اراده‌ی خود، در پی خیر و نیکی‌ست. باید به یاد داشت که توبه و انابت به سوی الله، از مهم‌ترین اسباب و عوامل رستگاری محسوب می‌شود. همان‌طور که در آیه‌ی 31 سوره‌ی نور، بدین نکته اشاره شده است.

\*\*\*

14- وعَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: سمِعتُ رسولَ‌الله يَقُول: «واللَّه إِنِّي لأَسْتَغْفرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِليْه في اليَوْم أَكثر مِنْ سَبْعِين مرَّةً». [روایت بخاري]([[49]](#footnote-49))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «سوگند به الله که   
من، روزانه بیش از هفتاد بار از الله آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم».

15- وعن الأَغَرِّ بْن يَسار المُزنِيِّ قال: قال رسولُ‌الله : «يا أَيُّها النَّاس تُوبُوا إِلى اللَّهِ واسْتغْفرُوهُ فإِنّي أَتوبُ في اليَوْمِ مائة مَرَّة». [روایت مسلم]([[50]](#footnote-50))

**ترجمه:** اغَرّ بن یسار مُزَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای مردم! به سوی الله توبه کنید و از او آمرزش بخواهید که من، روزانه صد بار به سوی او توبه می‌کنم».

**شرح**

پیش‌تر پیرامون نوشتار مؤلف/ درباره‌ی وجوب توبه و شروط آن و آیاتی که در این‌باره آورده است، سخن گفتیم. وی، این دو حدیث را در تأیید بر این نکته آورده است كه توبه، واجب می‌باشد؛ چراکه هر چه دلایل بیش‌تری درباره‌ی یک موضوع ارائه شود، آن موضوع قوت و اهمیت بیش‌تری می‌‌یابد و بیش‌تر درخور توجه و عمل قرار می‌گیرد. ابتدا حدیث ابوهریره را آورده است که رسول‌الله سوگند یاد ‌نمود و فرمود که روزانه بیش از هفتاد بار به سوی الله، توبه و استغفار می‌کند.

آری! این، رسول‌خداست که الله متعال هیچ گناهی بر او نگذاشته است؛ ولی او، روزانه بیش از هفتاد بار توبه و استغفار می‌کند! و بنا به روايت اغر بن یسار روزانه صد بار توبه می‌نماید.

از این دو حدیث، چنین برداشت می‌شود که توبه کردن واجب است؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «ای مردم! به سوی الله توبه کنید». انسان، با توبه و انابت به سوی پروردگارش به دو فایده‌ی بزرگ دست می‌یابد:

اول این‌که با توبه‌اش، در واقع از الله و پیامبرش فرمان‌برداری مي‌کند که سراسر، خیر است؛ چراکه فرمان‌برداری از الله و پیامبرش، محور سعادت دنیا و آخرت می‌باشد.

و دوم این‌که بدین‌سان به رسول‌الله اقتدا نموده است؛ چنان‌که رسول‌الله روزانه یک‌صد بار به سوی الله توبه می‌کرد؛ یعنی می‌گفت: «أتوب إلی الله»؛ «به سوی الله توبه می‌کنم».

توبه باید صادقانه باشد؛ به‌گونه‌ای که وقتی انسان به سوی پروردگارش توبه می‌کند، دست از گناه بردارد؛ ولی انسانی که به‌زبان توبه می‌نماید و قلبش، پیچیده در انجام گناه یا ترک واجب است و یا به‌زبان توبه می‌کند و با اندامش به انجام معاصی می‌پردازد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و گویا پروردگارش را مسخره می‌نماید.

چگونه ادعا می‌کنی که از گناهی توبه کرده‌ای و باز هم انجامش می‌دهی؟ یا می‌گویی از فلان معصیت توبه کرده‌ام، ولی در دل، قصد انجامش را داری؟! اگر با انسانی هم‌چون خود چنین برخوردی داشته باشی، خواهد گفت که مرا مسخره می‌کند؛ چگونه نزد من از این کار اظهار بیزاری می‌نماید، ولی انجامش می‌دهد؟ انگار مرا مسخره دارد! آری! پس گمانت درباره‌ی پروردگار جهانیان چیست؟

برخی از مردم ادعا می‌کنند که دست از ربا کشیده‌اند، ولی متأسفانه غرق در رباخواری‌اند! پناه بر خدا؛ آشکارا ربا می‌خورند و با حیله و نیرنگ به رباخواری مشغولند. جرم و گناه کسی که با نیرنگ و حیله و با نام و روش دیگری، ربا می‌خورد، از جرم و گناه کسی که ربا می‌خورد و قبول دارد که رباست، بیش‌تر می‌باشد؛ چون چنین شخصی به خودش دو جنایت روا داشته است:

اول این‌که ربا خورده است.

و دوم این‌که انگار خدا را فریفته و روش و رویکردی برای رباخواری داشته است که گویا خدا نمی‌داند. متأسفانه امروزه به‌عیان می‌بینیم که برخی از مردم، آشکارا ربا می‌خورند و برخی هم با نیرنگ و حیله به ربا‌خواری مشغولند. سال‌هاست که اجناس فراوانی در مغازه‌ی آقای دکان‌دار مانده است؛ ثروتمندی، فقیری را با خود به این مغازه می‌آورد و با یک معامله‌ی صوری، این اجناس را خریداری می‌کند و بدین‌سان فقیر بی‌چاره‌ را به کشتارگاه رباخواری می‌کشاند! بی‌آن‌که در حقیقت، معامله‌ای صورت گرفته باشد و این را همه‌ی آن‌ها می‌دانند؛ زیرا خریدار، به آن اجناس و به کیفیت آن‌ها نگاه نمی‌کند و اصلاً برایش مهم نیست که در کیسه‌ها خاکستر باشد یا چیز دیگری، بلکه این کالا در بین است تا این معامله‌ی صوری شکل بگیرد و به نام معامله، به مبلغ ده هزار و با مهلت یک‌ساله به فقیر بفروشد و مبلغ نه هزار به صاحب مغازه بپردازد و بدین ترتیب از دو جهت، از فقیر بینوا بخورند: هم از آن جهت که به او قرض داده‌اند و هم از جهت صاحب دکان! تازه، می‌گویند: معامله‌ی درستی‌ست! و حتی نامش را «تصحیح»، یعنی روش درست کردن معامله یا پرداخت وام مدت‌دار می‌گذارند! سبحان‌الله! آیا این، درست است؟ این، چیزی جز آلوده شدن به گناه نیست. پناه بر الله.

بر ماست که اگر در توبه‌ی خود با پروردگارمان صادقیم، واقعاً دست از گناه برداریم و بر کردار گناه‌آلود خویش پشیمان شویم و معصیت را زشت بدانیم تا توبه‌ی ما، توبه‌ی خالصی باشد.

از این دو حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که پیامبرمان، محمد مصطفی بیش از همه‌ی مردم، عباد‌ت‌گزار بوده است؛ او از همه خداترس‌تر، خداشناس‌تر و باتقواتر بوده است. هم‌چنین از این دو حدیث، این نکته را در می‌یابیم که رسول‌خدا با زبان و عملش، معلم نیکی‌ها بوده است؛ چنان‌که از الله، درخواست آمرزش می‌کرد و مردم را به استغفار و طلب آمرزش فرمان می‌داد تا به فرمانش عمل کنند و از عملش پیروی نمایند. و این، از کمال خیرخواهی آن بزرگوار نسبت به امتش بود و چه خوبست که به او اقتدا نماییم و وقتی مردم را به کاری فرا می‌خوانیم، بکوشیم که نخست، خودمان به آن عمل نماییم و هرگاه مردم را از کاری باز می‌داریم، سعی کنیم که ابتدا خودمان دست از آن کار برداریم. این، حقیقت و ویژگی راستین یک دعوتگر است و بلکه حقیقت دعوت، می‌باشد. حقیقت دعوت به سوی الله، این است که خود به آن‌چه دعوت می‌کنی، عمل نمایی و نیز از آن‌چه که باز می‌داری، خودداری کنی. همان‌طور که رسول‌الله ما را به توبه فرا خواند و خود، بیش از ما توبه و استغفار می‌کرد. امیدوارم که الله، به همه‌ی ما توفیق توبه عنایت کند و توبه‌ی ما را بپذیرد و ما را به راه راست هدایت نماید.

\*\*\*

16- وعنْ أبي حَمْزَةَ أَنَس بن مَالِكٍ الأَنْصَارِيِّ، خَادِمِ رسول‌الله قال: قال رسول‌الله: «للَّهُ أَفْرحُ بتْوبةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ سقطَ عَلَى بعِيرِهِ وقد أَضلَّهُ في أَرضٍ فَلاةٍ». [متفق عليه]([[51]](#footnote-51))

وفي رواية لمُسْلمٍ: «للَّهُ أَشدُّ فرحاً بِتَوْبةِ عَبْدِهِ حِين يتُوبُ إِلْيهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كان عَلَى راحِلَتِهِ بِأَرْضٍ فلاةٍ، فانْفلتتْ مِنْهُ وعلَيْها طعامُهُ وشرَابُهُ فأَيِسَ مِنْهَا، فأَتَى شَجَرةً فاضْطَجَعَ في ظِلِّهَا، وقد أَيِسَ مِنْ رَاحِلتِه، فَبَيْنما هوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِها قَائِمة عِنْدَه، فَأَخذ بِخطامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الفَرح: اللَّهُمَّ أَنت عبْدِي وأَنا ربُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الفرح».

**ترجمه:** ابوحمزه، انس بن مالک انصاری، خادم رسول‌الله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به‌راستی که شادمانی الله از توبه‌ی بنده‌اش، بیش‌تر از شادی یکی از شماست که شتر گم‌شده‌اش را در بیابان می‌یابد».

و در روایتی از مسلم/ آمده است: «خداوند، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است؛ افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوش‌حالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».

**شرح**

انس بن مالک، خادم رسول‌الله بود. زمانی که رسول‌الله به مدینه آمد، مادر انس، او را نزد رسول‌خدا برد و گفت: این، انس بن مالک است که در خدمتت خواهد بود. رسول‌الله پذیرفت و از آن پس، انس خدمت‌گزار رسول‌الله شد. انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که شتر گم‌شده‌اش را در بیابان می‌یابد». شخصی در بیابانی خشک که هیچ‌کس در اطرافش نیست و به آب و غذا دست‌رسی ندارد، شترش را گم می‌کند. هرچه به دنبالش می‌گردد، آن را نمی‌یابد؛ زیر درختی می‌رود ‌‌ و آن‌جا در انتظار مرگ، سر به زمین می‌گذارد و می‌خوابد. از یافتن شترش و بلکه از زندگی، به‌کلی ناامید می‌شود؛ چراکه آب و غذایش، بارِ شتر بوده و حالا شترش را گم کرده است. در این حال، ناگهان شترش را در کنار خود می‌بیند؛ افسارش به درخت بسته است؛ به نظر شما خوشحالی آن فرد در آن هنگام، حد و اندازه‌ای هم دارد؟

کسی حد و اندزه‌اش را می‌داند که در چنین موقعیتی قرار گرفته باشد. خوشحالی بزرگي‌ست! خوش‌حالیِ برآمده از امید به زندگی، پس از ناامیدی‌ست. آن‌قدر خوشحال می‌شود که از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: «آه! خدای من! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». می‌خواهد شکر خدا را بگوید که نجاتش داده است، ولی از فرط خوشحالی، اشتباه می‌کند و می‌گوید: «خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».

این حدیث، بیان‌گر این است که الله، از توبه‌ی بنده اش شادمان می‌شود و دوست دارد که بنده‌اش به سوی او توبه کند؛ البته این، از روی نیازش به اعمال و توبه‌ی ما نیست؛ بلکه الله، بی‌نیاز است و از محبت و بخشندگی اوست که دوست دارد بنده‌اش را ببخشد. آری! خداوند بیش از آن‌که مجازات بنده اش را دوست داشته باشد، دوست دارد که او را ببخشد و از این‌رو از توبه‌ی بنده‌اش شاد می‌شود.

در این حدیث، به توبه تشویق شده است؛ زیرا الله، توبه‌ی بنده‌اش را دوست دارد و این، به مصلحت بنده است که توبه کند.

همچنین به صفت شادی برای الله پی می‌بریم و در می‌یابیم که الله، شادمان و خشمگین می‌شود، هم دوست می‌دارد و هم ناگوار می‌داند؛ ولی این صفات، همانند صفات ما نیست؛ بلکه منظور، شادمانی و فَرَحی‌ست که شایسته‌ی جلال و عظمت اوست و هیچ شباهتی با شادمانی آفریده‌هایش ندارد؛ زیرا می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

از این حدیث چنین می‌فهمیم که اگر انسان به‌اشتباه سخنی بگوید، هرچند سخن کفرآمیزی باشد که به‌اشتباه و به سبب لغزش زبان، گفته است، سزاوار سرزنش و مؤاخذه نخواهد بود. همان‌طور که در حدیث آمده، آن شخص، سخن کفرآمیزی گفت؛ چراکه اگر انسان به پروردگارش بگوید: تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم، بدون شک سخن کفرآمیزی گفته است؛ ولی از آن‌جا که این سخن را از شدت خوشحالی، به‌اشتباه بر زبان آورد، مؤاخذه نشد. حکم دیگر عباراتی که به‌اشتباه گفته می‌شود نیز همین است. مثل دشنام‌گویی به دیگران به‌اشتباه و بدون قصد؛ یا طلاق دادن همسر، بدون قصد و از روی خطا؛ در چنین مواردی که انسان، به‌اشتباه و بدون قصد چیزی می‌گوید، حکمش مانند سوگند لغو و بیهوده می‌باشد. الله می‌فرماید:

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتۡ قُلُوبُكُمۡۗ﴾ [البقرة: ٢٢٥]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده­ای که می­خورید، مؤاخذه نمی­کند؛ ولی شما را به خاطر آن‌چه که در دل دارید، مؤاخذه خواهد کرد.

البته کسی که به‌قصد استهزا سخن کفرآمیزی بگوید، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ﴾ [التوبة: ٦٥، ٦٦]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفتید)، می­گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می­گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده­اید.

مسخره‌کننده با گفتن سخنان کفرآمیز، عبارات کفرآمیز و مفاهیم آن را در نظر می‌گیرد و به‌قصد، چنین سخنانی را بر زبان می‌آورد؛ از این‌رو کافر است؛ بر خلاف کسی که بدون قصد، دچار لغزش زبان می‌شود و اگرچه سخن کفرآمیز بر زبانش می‌آید، ولی کافر نیست. و این، از رحمت بی‌کران الله می‌باشد.

\*\*\*

17- وعن أبي مُوسى عَبْدِ اللَّهِ بنِ قَيْسٍ الأَشْعَرِي عن النَّبِيِّ قال: «إِن الله تعالى يبْسُطُ يدهُ بِاللَّيْلِ ليتُوبَ مُسيءُ النَّهَارِ وَيبْسُطُ يَدهُ بالنَّهَارِ ليَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ حتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِن مغْرِبِها». [روایت مسلم]([[52]](#footnote-52))

**ترجمه:** ابوموسی، عبدالله بن قیس اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال دستش را در شب می‌گشاید تا توبه‌ی گنهکار روز را قبول کند و دستش را در روز، باز می‌کند تا توبه‌ی گنهکار شب را بپذیرد».

18- وعَنْ أبي هُريْرةَ قال: قال رسولُ الله : «مَنْ تاب قَبْلَ أَنْ تطلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مغْرِبِهَا تَابَ الله علَيْه». [روایت مسلم]([[53]](#footnote-53))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس پیش از طلوع خورشید از مغرب توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد».

19- وعَنْ أبي عَبْدِ الرَّحْمن عَبْدِ اللَّهِ بن عُمرَ بن الخطَّاب$ عن النَّبيِّ قال: «إِنَّ الله يقْبَلُ توْبةَ العبْدِ مَا لَم يُغرْغرِ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است]([[54]](#footnote-54))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، عبدالله بن عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله توبه‌ی بنده را تا زمانی که جانش به گلو نرسیده است، می‌پذیرد».

**شرح**

این سه حدیث که مؤلف/ ذکر کرده، درباره‌ی توبه است.

اما حدیث ابوموسی اشعری که رسول‌الله فرمود: «الله متعال، دستش را در شب می‌گشاید تا توبه‌ی گنهکار روز را قبول کند...».

این، از لطف و بخشندگی الله است که توبه‌ی بنده را اگرچه با درنگ و تأخیر باشد، می‌پذیرد؛ انسانی که در روز مرتکب گناهی می‌شود و در شب توبه می‌کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد.

و همین‌طور اگر کسی در شب گناه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد؛ اگرچه آن بنده‌ی گنهكار، در روز توبه نماید. آری! الله دستش را می‌گشاید تا توبه‌ی این بنده‌ی مؤمنش را قبول کند. این حدیث، بیان‌گر این است که الله متعال، توبه‌ی بنده‌اش را دوست دارد؛ چنان‌که پیش‌تر این حدیث گذشت که از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از کسی شادمان می‌شود که شترش را در بیابان گم می‌کند و سپس آن را می‌یابد.

از این حدیث، هم‌چنین صفت «ید» یا «دست» برای الله ثابت می‌شود؛ بلکه الله دو دست دارد. چنان‌که خود، می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ﴾ [المائ‍دة: ٦٤]

و یهودیان گفتند: «دست الله بسته است»! دستشان بسته باد و نفرینشان که چنین گفتند. بلکه دو دست الله باز است و هرگونه بخواهد، می‌بخشد.

بر ما واجب است که به صفت «دست»، بلکه «دو دست» که الله برای خود ثابت کرده است، ایمان بیاوریم و باور داشته باشیم که الله، دو دست دارد؛ البته جایز نیست که گمان کنیم دو دست الله، هم‌چون دستان ماست؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

همین‌طور باید به تمام صفات الله، ایمان بیاوریم؛ البته بی‌آن‌که صفات الله را همانند صفات آفریدگانش بدانیم؛ زیرا هیچ چیزی همانند او نیست؛ نه در ذاتش و نه در صفاتش.

از این حدیث چنین می‌فهمیم که خداوند توبه‌ی بنده‌اش را اگرچه با تأخیر باشد، می‌پذیرد؛ ولی باید برای توبه شتاب کنیم؛ زیرا هیچ انسانی نمی‌داند که چه زمانی می‌میرد و شاید پیش از آن‌که توبه کند، با مرگ ناگهانی بمیرد. از این‌رو واجب که برای توبه شتاب نماییم؛ ولی الله متعال، توبه را اگرچه با تأخیر باشد، می‌پذیرد.

این حدیث، بیان‌گر این است که وقتی خورشید از مغرب طلوع کند، زمان پذیرش توبه پایان می‌یابد. شاید کسی بپرسد: آیا مگر خورشید از مغرب، طلوع خواهد کرد؟

آری؛ اگرچه نظام هستی از آغاز تا کنون بر این بوده که خورشید از مشرق طلوع کند، ولی در آخر زمان، الله به خورشید فرمان می‌دهد که باز گردد و بدین‌سان گردش زمان، وارونه می‌شود! حرکت خورشید، برعکس می‌گردد و از مغرب طلوع می‌کند. در آن‌هنگام همه‌ی انسان‌ها، حتی یهود و نصارا و بودایی‌ها و کسانی که منکر خدا هستند، همه ایمان می‌آورند؛ ولی ایمان کسی که پیش از طلوع خورشید از مغرب ایمان نیاورده است، سودی به حالش ندارد.

همه توبه می‌کنند، ولی توبه‌ی کسی که پیش از طلوع خورشید از مغرب توبه نکرده است، پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا همه، این نشانه را می‌بینند و زمانی که نشانه‌های بیمناک فرارسد، ایمان و توبه هیچ سودی ندارد.

اما حدیث ابن‌عمر$ که «الله توبه‌ی بنده را تا زمانی که جانش به گلو نرسیده است، می‌پذیرد». وقتی جان، به گلو برسد، دیگر، توبه قبول نمی‌شود. این نکته در نصوص دیگری نیز آمده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء : ١٨]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می­شوند و چون مرگِ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می­گوید: اینک توبه کردم.

برادر مسلمانم! بر توست که برای توبه به سوی الله شتاب کنی و دست از گناهان برداری و دیگر، در انجام وظایف و واجبات دینی خود کوتاهی نکنی و از الله بخواهی که توبه‌ات را بپذیرد.

\*\*\*

20- وعَنْ زِرِّ بْنِ حُبْيشٍ قال: أَتيْتُ صفْوانَ بْنِ عسَّالٍُ أَسْأَلُهُ عن الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ فقال: مَا جَاءَ بِكَ يَا زِر؟ فقُلْت: ابْتغَاءُ الْعِلْم، فقَال: إِنَّ الْملائِكَةَ تَضَعُ أَجْنِحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاء بمَا يَطلُب، فَقلْت: إِنَّه قدْ حَكَّ في صدْرِي الْمسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ بَعْدَ الْغَائِطِ والْبوْل، وكُنْتَ امْرَءاً مِنْ أَصْحاب النَّبِيِّ فَجئْت أَسْأَلُك: هَلْ سمِعْتَهُ يذْكرُ في ذَلِكَ شيْئا؟ قال: نعَمْ كانَ يأْمُرنا إذا كُنا سفراً أوْ مُسافِرين أَن لا ننْزعَ خفافَنا ثلاثة أَيَّامٍ ولَيَالِيهنَّ إِلاَّ مِنْ جنَابةٍ ، لكِنْ مِنْ غائطٍ وبْولٍ ونْوم. فقُلْت: هَل سمِعتهُ يذكُر في الْهوى شيْئا؟ قال: نعمْ كُنَّا مَع رسول الله في سفر، فبيْنا نحنُ عِنْدهُ إِذ نادَاهُ أَعْرابي بصوْتٍ له جهوري: يا مُحمَّد، فأَجَابهُ رسولُ‌الله نحْوا مِنْ صَوْتِه: «هاؤُمْ» فقُلْتُ له: وَيْحَكَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ فإِنَّك عِنْد النَّبيِّ وقدْ نُهِيت عَنْ هذا، فقال: واللَّه لا أَغضُض: قَالَ الأَعْرابِي: الْمَرْءُ يُحِبُّ الْقَوم ولَمَّا يلْحق بِهِمْ؟ قال النَّبِيُّ : «الْمرْءُ مع منْ أَحَبَّ يَوْمَ الْقِيامةِ». فما زَالَ يُحدِّثُنَا حتَّى ذكر باباً من الْمَغْرب مَسيرةُ عرْضِه أوْ يسِير الرَّاكِبُ في عرْضِهِ أَرْبَعِينَ أَوْ سَبْعِينَ عَاماً. قَالَ سُفْيانُ أَحدُ الرُّوَاةِ: قبل الشَّامِ خلقَهُ اللَّهُ تعالى يوْم خلق السموات والأَرْضَ مفْتوحاً لِلتَّوبة لا يُغلقُ حتَّى تَطلُعَ الشَّمْسُ مِنْهُ. [روایت ترمذي و دیگران؛ ترمذی، گفته است: این حديث، حسن صحيح است.]([[55]](#footnote-55))

**ترجمه:** زِرّ بن حُبَیش می‌گوید: نزد صفوان بن عسّال رفتم تا از او درباره‌ی مسح بر «موزه» (نوعی جوراب) سؤال کنم. صفوان پرسید: «چه چیزی باعث آمدن تو به این‌جا شده است؟» گفتم: طلب علم. گفت: «فرشتگان بال‌های خود را برای طالبِ علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند». گفتم: درباره‌ی مسح بر موزه (جوراب) پس از قضای حاجت، در دلم شک آمده است. تو، از اصحاب پیامبر بوده‌ای؛ از این‌رو آمده‌ام تا از تو بپرسم که آیا در این‌باره چیزی شنیده‌ای؟ پاسخ داد: «آری؛ پیامبر به ما دستور می‌داد که در مسافرت، سه شبانه‌روز موزه‌هایمان را درنیاوریم؛ البته از بابت قضای حاجت و خواب، نه از بابت جنابت». پرسیدم: آیا درباره‌ی محبت و میل و رغبت به کسی، چیزی از پیامبر شنیده‌ای؟ گفت: «بله؛ در سفری همراه پیامبر بودیم. نزد رسول‌الله بودیم که در این میان، صحرانشینی که صدای بلندی داشت، رسول‌الله را صدا زد و گفت: «ای محمد!» رسول الله نیز هم‌چون او، با صدای بلند فرمود: «بله؛ (من، اینجا هستم)». به صحرانشین گفتم: وای بر تو! صدایت را پایین بیاور. تو نزد پیامبر هستی و از صدابلندی در نزد او، منع شده‌ای. صحرانشین گفت: «والله صدایم را پایین نمی‌آورم». و ادامه داد: «شخصی، عده‌ای را دوست دارد؛ ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟» پیامبر فرمود: «انسان در روز قیامت با کسی خواهد بود که دوستش دارد». آن‌گاه پیامبر هم‌چنان برای ما سخن می‌گفت تا این‌که ذکری از دروازه‌ی مغرب به میان آورد که پهنای آن یا مسیری که یک سوارکار در عرض آن طی می‌کند، چهل یا هفتاد سال است. یکی از راویان به نام سفیان می‌گوید: «این دروازه در سمت شام قرار دارد که الله متعال، در روز آفرینش آسمان‌ها و زمین، آن را آفریده و برای توبه، باز است و بسته نمی‌شود تا آن‌که خورشید از آن، طلوع کند».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را در شمار احادیث توبه آورده که در بیان زمانی‌ست که پذیرش توبه پایان می‌یابد؛ البته نکات و مفاهیم دیگری نیز در خود دارد:

از جمله این‌که زِرّ بن حبیش برای کسب علم نزد صفوان بن عسال رفت. صفوان به او گفت: «فرشتگان، بال‌های خود را برای طالبِ علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند». این، نکته‌ی بزرگی‌ست که بیان‌گر فضیلت علم و کسب علم می‌باشد. منظور، علم شرعی‌ست؛ یعنی دانشی که رسول‌الله آورده، و گرنه دانش دنیا، برای دنیاست. ولی کسب علمی که پیامبر آورده، همان کار ارزشمند و درخورِ ستایشی‌ست که در قرآن و سنت، بدان تشویق شده و نوعی جهاد در راه الله به‌شمار می‌رود؛ چراکه پیشرفت و بالندگی این دین، با علم و دانش، و جهاد و سرنیزه بوده است. حتی برخی از علما، گفته‌اند: «کسب علم، از جهاد مسلحانه در راه الله، برتر است»؛ زیرا تنها به‌وسیله‌ی علم و دانش است که دین، حفظ می‌شود و جهاد مسلحانه نیز بر پایه‌ی علم، استوار است؛ چون حرکت، پیشروی، پیکار و یورش مجاهد و رزمنده، و نیز تقسیم غنایم جنگی و تصمیم‌گیری درباره‌ی اسیران، تنها از طریق علم صورت می‌گیرد. بنابراین علم، همه چیز است. الله می‌فرماید:

﴿ يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

آری! فرشتگان که کار طالب علم را می‌پسندند، به‌احترام و بزرگداشت او، بال‌هایشان را برایش می‌گسترانند و نباید کسی بگوید که من، این را حس نمی‌کنم؛ زیرا باید هر خبر صحیحی را که از رسول‌الله به ما رسیده، به‌گونه‌ای باور کنیم که گویا آن را به‌چشم مشاهده می‌نماییم و این، بر ما واجب است. آیا خبر نداریم که رسول‌الله فرموده است: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ؟» یعنی: «پروردگارمان هر شب پس از گذشتن دوسوم شب، به آسمان دنيا فرود می‌آید و مي‌فرماید: آيا كسي هست كه مرا بخواند تا او را اجابت كنم؟ آيا كسي هست كه از من بخواهد تا به او بدهم؟ آيا كسي هست كه از من درخواست آمرزش كند تا او را بیامرزم»؟

این سخن را ما، از خداوند نمی‌شنویم، ولی چون روایت صحیحی‌ست که از پیامبر به ما رسیده، گویا این ندای الهی را در سحرگاهان می‌شنویم؛ از این‌رو بر ما واجب است که به آن‌چه رسول‌الله فرموده است، و به امور غیبی که از طریق صحیح به ما رسیده، ایمان داشته باشیم و به‌گونه‌ای به آن یقین کنیم که گویا آن را با چشم می‌بینیم و با گوش، می‌شنویم.

سپس زر بن حبیش با صفون بن عسال درباره‌ی شک و تردید قلبی خودش پیرامون مسح بر موزه (جوراب) پس از قضای حاجت سخن گفت؛ یعنی خداوند متعال، در قرآن به شستن پاها دستور داده و حکمی درباره‌ی مسح بر موزه در قرآن نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائ‍دة: ٦]

ای مؤمنان! هنگامی که به نماز می­ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرِتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

پرسش زر از صفوان این بود که من درباره‌ی مسح بر موزه دچار شک شده‌ام که آیا درست است یا خیر؟

صفوان برایش بیان کرد که مسح بر موزه، جایز است؛ زیرا رسول‌الله به آنان دستور می‌داد که در سفر، موزه‌هایشان را پس از قضای حاجت، برای وضو درنیاورند؛ البته نه برای غسل و رفع جنابت. و این، دلیلی‌ست بر جواز مسح بر موزه؛ بلکه اگر کسی موزه (جوراب) پوشیده باشد، مسح موزه، افضل و بهتر از شستن پاهاست. حدیثی در «صحیحین» آمده که مغيرۀ بن شعبۀ در سفری همراه رسول‌الله بود. رسول‌الله وضو گرفت. مغیره می‌خواست موزه‌های پیامبر را بیرون بیاورد. رسول‌الله فرمود: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا»؛ یعنی: «آن‌ها را بيرون نياور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشيده‌ام». سپس رسول‌الله  بر موزه‌هايش مسح نمود.

این، دلیل روشنی‌ست بر این‌که وقتی انسان موزه یا جوراب می‌‌پوشد، بهتر است كه آن‌ها را مسح کند، نه این‌که پاهایش را بشوید.

از روایت زر بن حبیش، چنین برداشت می‌کنیم که هرگاه انسان در مسأله‌ای دچار مشکل شد باید از داناتر از خود بپرسد تا در قلبش، شک و تردیدی نماند. برخی از مردم، چیزی از احکام شرعی می‌شنوند و دچار شک و تردید می‌شوند، ولی درباره‌اش سؤال و تحقیق نمی‌کنند تا شکشان برطرف شود. این، اشتباه است؛ بلکه انسان باید بپرسد تا به پاسخ مطمئن‌کننده‌ای برسد و شک و تردیدش برطرف گردد. چنان‌که زر بن حبیش/ درباره‌ی حکم مسح بر موزه‌ها از صفوان بن عسال سؤال کرد. این حدیث، نشان می‌دهد که مسح بر موزه، جایز مي‌باشد و احادیث، در این باره به تواتر رسیده و به همین خاطر است که اهل سنت، بر موزه‌ (جوراب) مسح می‌کنند. حتی برخی از علما، موضوع مسح بر موزه را در کتاب‌های عقیده آورده‌اند؛ زیرا اهل بدعت، بر خلاف اهل سنت مسح بر موزه را قبول ندارند؛ ولی جالب است که یکی از راویان مسح بر موزه، علی بن ابی‌طالب می‌باشد. با این حال، این‌‌ها، مسح بر موزه را انکار می‌کنند و قبولش ندارند. مسح بر موزه (جوراب) جزو علامت‌ها و نشانه‌های اهل سنت است که نزدشان به تواتر رسیده و شکی ندارند که از رسول‌الله ثابت شده است.

امام احمد/ می‌گوید: «در قلبم هیچ شکی درباره‌ی مسح بر موزه نیست». یا می‌گوید: «در این‌باره چهل حدیث از پیامبر و اصحابش وجود دارد». البته مسح بر موزه (جوراب)، چند شرط دارد:

شرط اول: باید موزه‌ها را در حالت طهارت پوشیده باشد. دلیلش، روایت مغیره بن شعبه می‌باشد که چند سطر قبل، گذشت. فرقی نمی‌کند که این طهارت، با شستن پاها یا مسح بر موزه‌های زیرین، حاصل شده باشد. مثلاً شخصی، وضوی کاملی می‌گیرد و پاهایش را می‌شوید و سپس جوراب‌ها یا موزه‌هایش را می‌پوشد؛ یعنی آن‌ها را در حال طهارت، می‌پوشد. همین‌طور اگر قبلاً جوراب پوشیده و مسحشان کرده و سپس روی آن، جوراب‌های دیگری پوشیده است، برای مسح مجدد، بر جوراب‌هایی که بار دوم پوشیده، مسح می‌کند؛ البته ابتدای زمان مسح، از زمان پوشیدن جوراب‌های اول، محاسبه می‌شود، نه از زمان پوشیدن جوراب‌های بار دوم. قول صحیح این است که: هرگاه روی جوراب‌هایی که مسح کرده، جوراب‌های دیگری بپوشد، مدت مسح از زمان پوشیدن جوراب‌های زیرین، سنجیده می‌شود و در مدت مسح، بر جوراب‌های رویی، مسح می‌کند. هم‌چنین باید طهارت با آب باشد. بنابراین اگر در حال طهارت حاصل از تیمم، جوراب بپوشد، دیگر، مسح بر جوراب‌ درست نیست؛ به عنوان مثال: مسافری تیمم می‌ کند و سپس جوراب می‌پوشد. آن‌گاه آب می‌یابد و می‌خواهد وضو بگیرد. در این حالت برای وضو، باید جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید و مسح بر جوراب‌ها در چنین حالتی درست نیست؛ زیرا او، جوراب‌ها را در حالت طهارت حاصل از شستن، نپوشیده است.

شرط دوم: مسح بر جوراب‌ها فقط برای وضو اعتبار دارد، نه برای غسل. چنان‌که صفوان بدین نکته تصریح کرد که: «از بابت قضای حاجت و خواب، نه از بابت جنابت». از این‌رو اگر کسی جُنُب شود، باید جوراب‌ها یا موزه‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید و مسح بر جوراب، برای او درست نیست؛ چون در غسل، باید همه‌ی اندام را شست و از این‌رو برای غسل، سر را می‌شویند و مسح نمی‌کنند. البته به حسب ضرورت، مسح بر پانسمان یا آتل، مستثناست.

شرط سوم: مسح بر جوراب، فقط در مدت‌زمانی که رسول‌الله مشخص کرده، درست است؛ برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز. چنان‌که مسلم/ در صحیح خود از علی بن ابی‌طالب نقل کرده که: «پیامبر برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز، تعیین کرد»؛ یعنی: برای مسح بر موزه (جوراب). با پایان یافتن این مدت، مسح درست نیست و باید برای وضو، موزه‌ها یا جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید؛ ولی اگر زمان مسح، پایان یافت و هم‌چنان بر طهارت بودی (وضو داشتی)، وضویت درست است؛ ولی اگر می‌خواستی پس از پایان مدت مسح وضو بگیری، باید پاهایت را بشویی.

سپس زر بن حبیش/ از صفوان بن عسال پرسید که آیا چیزی درباره‌ی محبت و رغبت به کسی شنیده است؟ صفوان پاسخ داد: آری. و سپس داستان صحرانشین را بازگو کرد که صدای بلندی داشت و نزد پیامبر آمد و فریاد زد: ای محمد! به او گفتند: «وای بر تو! چرا نزد پیامبر صدابلندی می‌کنی؟ الله فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾

[الحجرات: ٢]

ای مؤمنان! صداهایتان را فراتر از صدای پیامبر نبرید و با او، آن‌گونه سخن نگویید که با یكدیگر سخن می‌گویید تا مبادا بی‌آن‌که دریابید، اعمالتان نابود شود.

رسول‌الله نیز همانند آن صحرانشین با صدای بلند فرمود: «بله». صحرانشین پرسید: «شخصی، عده‌ای را دوست دارد؛ ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟» یعنی عملش در حد و اندازه‌ی عمل آنان نیست. آیا با آنان خواهد بود یا نه؟ پیامبر فرمود: «انسان در روز قیامت با کسی خواهد بود که دوستش دارد».

الحمدلله؛ نعمت بزرگی‌ست. انس بن مالک این بخش حدیث را چنین نقل کرده که پیامبر به شخصی که خدا و رسولش را دوست داشت، فرمود: «تو با کسی خواهی بود که دوستش داری».

انس می‌گوید: «من، رسول‌الله و ابوبکر و عمر را دوست دارم و امیدوارم که (در آخرت) با آنان باشم». ما نیز الله را گواه می‌گیریم که رسول‌الله، اصحابش و خلفای راشدين و پس از آنان، امامان و پیشوایان هدایت را دوست داریم و درخواست می‌کنیم که ما را همراهشان قرار دهد. این، مژده‌ای برای انسان است که اگر کسانی را دوست داشته باشد که عملش به حد و اندازه‌ی عمل آنان نمی‌رسد، در بهشت همراهشان خواهد بود و الله، او را با آن‌ها محشور می‌گرداند و همه با هم از حوض رسول‌الله خواهند نوشید. بنابراین هر مسلمانی، باید از کافران بیزار باشد و بداند که آنان، هرچه ادعای دوستی کنند، باز هم دشمنش هستند و اگر خود را به او نزدیک می‌کنند، به خاطر منافع خودشان می‌باشد و قصدی جز ضرر رساندن به او را ندارند و بعید است که به خاطر منافع مسلمان، به او نزدیک شوند. مگر می‌شود آب و آتش را یک‌جا جمع کرد؟ همین‌طور امکان ندارد که بتوانیم محبت و عداوت کافران نسبت به خودمان را یک‌جا جمع کنیم؛ زیرا الله، آنان را دشمن، نامیده و فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة : ١]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ ٩٨﴾ [البقرة: ٩٨]

کسی که دشمنِ الله و فرشتگانش و (نیز) دشمن پیامبران الهی و جبرئیل است، بداند که الله دشمن کافران است.

الله دشمن هر کافری‌ست، و هر کافری، دشمن ماست و کافران، چیزی جز بدیِ ما را نمی‌خواهند. از این‌رو باید از تهِ دل، از هر کافری از هر نوع که باشد و به هر اندازه که به ما نزدیک باشد، بیزاری بجوییم و بدانیم که دشمن ماست. همان‌طور که الله فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة : ١]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

پس این قاعده را که رسول‌الله بنا نهاده است، فرامی‌گیریم و از یاد نمی‌بریم که: «انسان، با کسی خواهد بود که دوستش دارد». پس ای برادر مسلمان! قلبت را بر محبت الله، پیامبر و اصحاب بزرگوارش، و خلفای راشدین و امامان هدایت، استوار ساز تا همراهشان باشی.

از الله درخواست می‌کنیم که این سعادت را برای ما، محقق فرماید.

\*\*\*

21- وعنْ أبي سعِيدٍ سَعْد بْنِ مالك بْنِ سِنانٍ الْخُدْرِيِّ أَن نَبِيَّ الله قال: «كان فِيمنْ كَانَ قَبْلكُمْ رَجُلٌ قتل تِسْعةً وتِسْعين نفْسا، فسأَل عن أَعلَم أَهْلِ الأَرْضِ فدُلَّ على راهِب، فَأَتَاهُ فقال: إِنَّهُ قَتَل تِسعةً وتسعِينَ نَفْسا، فَهلْ لَهُ مِنْ توْبَة؟ فقال: لا. فقتلَهُ فكمَّلَ بِهِ مِائةً ثمَّ سألَ عن أعلم أهلِ الأرض، فدُلَّ على رجلٍ عالمٍ فقال: إنهَ قَتل مائةَ نفسٍ فهلْ لَهُ مِنْ تَوْبة؟ فقالَ: نَعَمْ ومنْ يحُولُ بيْنَهُ وبيْنَ التوْبة؟ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضِ كذا وكذا، فإِنَّ بها أُنَاساً يعْبُدُونَ الله تعالى فاعْبُدِ الله مَعْهُم، ولا تَرْجعْ إِلى أَرْضِكَ فإِنَّهَا أَرْضُ سُوء، فانطَلَق حتَّى إِذا نَصَف الطَّريقُ أَتَاهُ الْموْتُ فاختَصمتْ فيهِ مَلائكَةُ الرَّحْمَةِ وملائكةُ الْعَذاب. فقالتْ ملائكةُ الرَّحْمَة: جاءَ تائِباً مُقْبلا بِقلْبِهِ إِلى اللَّهِ تعالى وقالَتْ ملائكَةُ الْعذاب: إِنَّهُ لمْ يَعْمَلْ خيْراً قط، فأَتَاهُمْ مَلكٌ في صُورَةِ آدمي فجعلوهُ بيْنهُمْ أَي حكماً فقال قيسوا ما بَيْن الأَرْضَين فإِلَى أَيَّتهما كَان أَدْنى فهْو لَهُ، فقاسُوا فوَجَدُوه أَدْنى إِلَى الأَرْضِ التي أَرَادَ فَقبَضْتهُ مَلائكَةُ الرَّحمةِ». [متفق عليه]([[56]](#footnote-56))

وفي روايةٍ في الصحيح: «فكَان إِلَى الْقرْيَةِ الصَّالحَةِ أَقْربَ بِشِبْر، فجُعِل مِنْ أَهْلِها». وفي رِواية في الصحيح: «فأَوْحَى اللَّهُ تعالَى إِلَى هَذِهِ أَن تَبَاعَدِى، وإِلى هَذِهِ أَن تَقرَّبِي وقال: قِيسُوا مَا بيْنهمَا، فَوَجدُوه إِلَى هَذِهِ أَقَرَبَ بِشِبْرٍ فَغُفَرَ لَهُ». وفي روايةٍ : «فنأَى بِصَدْرِهِ نَحْوهَا».

**ترجمه:** ابوسعید، سعد بن مالک بن سنان خُدری می‌گوید: پیامبرخدا فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما، شخصی بود که نود ونُه نفر را کشته بود؛ آن‌گاه به جستجوی داناترین فرد آن سرزمین پرداخت؛ راهبی را به او نشان دادند. نزدش رفت و گفت: نود ونه نفر را کشته است. آیا راهی برای توبه دارد؟ راهب پاسخ داد: «خیر». پس او را نیز کشت و با کشتن او، شمارِ کشته‌هایش را به صد نفر رساند. باز، به جستجوی عالم‌ترین فرد آن سرزمین پرداخت. عالمی را به او نشان دادند. به عالم خبر داد که صد نفر را کشته است. آیا راه توبه دارد؟ عالم پاسخ داد: چه کسی میان او و توبه، مانع می‌شود؟ و به او گفت: به فلان سرزمین برو؛ آن‌جا مردمی هستند که الله را عبادت می‌کنند. تو نیز با آنان، الله را عبادت کن و به سرزمین خودت بازنگرد که سرزمین بدی‌ست. آن شخص به راه افتاد و در نیمه‌ی راه مرگش فرارسید. میان فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، درباره‌اش اختلاف پیش آمد. فرشتگان رحمت گفتند: او، با توبه و قلبی که متوجه خدا شده بود، به سوی الله روی آورد. فرشتگان عذاب گفتند: او، هرگز کار نیکی انجام نداده است. آن‌گاه فرشته‌ای در شکل و قیافه‌ی انسان، نزدشان آمد. آن‌ها، او را میان خود داور قرار دادند. گفت: فاصله‌ی دو سرزمین (مبدأ و مقصد) را اندازه بگیرید. به هر کدام نزدیک‌تر بود، جزو اهالی آن‌جاست. اندازه گرفتند و دیدند به سرزمین مقصدش نزدیک‌تر است. پس فرشتگان رحمت، (جان) او را گرفتند».

در روایت صحیح است که: «یک وجب، به روستای صالحان، نزدیک‌تر بود؛ پس از اهالی آن‌جا محسوب شد». هم‌چنین در روایت صحیح است که: «الله، به سرزمین مبدأ وحی کرد (دستور داد) که (از او) دور شود و به سرزمین مقصد وحی نمود (فرمان داد) که به او نزدیک گردد. و فرمود: این دو فاصله را اندازه بگیرید. آن‌گاه فرشتگان او را یک وجب به روستاي مقصد نزديك‌تر يافتند؛ در نتيجه آمرزیده شد». در روایتی آمده است: «آن شخص، سینه‌اش را به سوی سرزمین مقصد، متمایل ساخت».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول‌الله فرمود: «فردی از امت‌های قبل، نود ونه نفر را کشت». و سپس پشیمان شد و به جستجوی داناترین شخص آن سرزمین پرداخت تا از او بپرسد که آیا راه توبه دارد. راهبی را به او نشان دادند؛ یعنی او را راهنمایی کردند که نزد فلان عابد برود که علم چندانی نداشت. نزد عابد بی‌علم رفت و پرسید: آیا با آن‌که نود ونه نفر را کشته است، راه توبه دارد؟ عابد، گناه وي را به‌قدری بزرگ دانست که گفت: هیچ راه توبه‌ای وجود ندارد. آن شخص، خشمگین شد و راهب را نیز کشت و تعداد کشته‌هایش را به صد نفر رساند. باز، به جستجوی عالم‌ترین شخص آن سرزمین پرداخت. و چون داناترین فرد را به او نشان دادند، نزدش رفت و پرسید: صد نفر را کشته است؛ آیا راه توبه دارد؟ عالم، پاسخ داد: بله؛ درِ توبه، باز است و هیچ‌کس نمی‌تواند او را از توبه بازدارد. و به او سفارش کرد: به فلان روستا برو که مردم عابدی دارد. در میانه‌ی راه، مرگش فرارسید. برای گرفتن جانش بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، اختلاف پیش آمد؛ زیرا جان مؤمن را فرشتگان رحمت می‌گیرند و جان کافر را فرشتگان عذاب. فرشتگان عذاب، گفتند: او، پس از توبه‌اش هیچ عمل نیکی انجام نداده است و فرشتگان رحمت گفتند: او، توبه کرده و با توبه و پشیمانی به سوی الله روی آورده است. بدین‌ترتیب میانشان اختلاف پیش آمد. خداوند متعال، فرشته‌ای را فرستاد تا در میانشان داوری کند. او به فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب پیشنهاد کرد که فاصله‌ی مبدأ و مقصد آن قاتل توبه‌کننده را اندازه بگیرند و نگاه کنند، به هر کدام که نزدیک‌تر بود، از اهالی آن‌جا محسوب می‌شود. اگر به سرزمین کفر نزدیک تر بود، فرشتگان عذاب، جانش را بگیرند و اگر به سرزمین ایمان نزدیک بود، فرشتگان رحمت، او را قبض روح کنند. اندازه گرفتند و دیدند که به اندازه‌ی یک وجب به سرزمین مقصد، یعنی سرزمین ایمان، نزدیک‌تر است؛ از این‌رو فرشتگان رحمت، جانش را گرفتند.

از این حدیث به نکات فراوانی پی می‌بریم؛ از جمله این‌که قاتل، امکان توبه دارد. دلیلش، این فرموده‌ی الهی‌ست که:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ [النساء : ٤٨]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

جمهور علما، همین دیدگاه را دارند؛ ولی دیدگاه عبدالله بن عباس$ این است که قاتل، امکان توبه ندارد؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء : ٩٣]

و هر کس مؤمنی را به‌عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

البته دیدگاه جمهور علما، درست است و شاید آن‌چه از ابن‌عباس روایت شده، بدین معنا باشد كه برای قاتل در رابطه با حق مقتول، امکان توبه وجود ندارد؛ زیرا در گناه قتل، سه حق وجود دارد:

حق اول، از آنِ الله متعال است؛ حق دوم، از آن مقتول و حق سوم به اولیای مقتول، تعلق دارد.

بدون شک الله متعال، حقش را با توبه می‌بخشد؛ زیرا فرموده است:

﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾ [الفرقان: ٦٨، ٧٠]

و آنان كه معبودی جز الله را نمى‏پرستند، و كسى را كه الله، خونش را حرام كرده است، جز به‏حق نمى‏كشند و زنا نمى‏كنند؛ و كسى که مرتکب اين (اعمال) شود، مجازات سختى خواهد دید. روز قيامت عذابش دوچندان مى‏شود، و با ذلت و خوارى برای همیشه در آن مى‏ماند؛ مگر آنان كه توبه كنند و ايمان بیاورند و كار شايسته انجام دهند كه الله، بدى‏هايشان را به نیکی‏ تبديل مى‏كند.

اما در رابطه با حق مقتول؛ قاتل از ادای حق مقتول، عاجز است؛ زیرا با مرگ مقتول، به او دسترسي ندارد تا از او بخشش بطلبد و از این‌رو این حق، بر گردنش می‌ماند و مقتول می‌تواند روز قیامت، حقش را درخواست نماید؛ حتی اگر قاتل، توبه کند. به‌هر حال خداوند روز قیامت در میانشان داوری خواهد کرد.

درباره‌ی حق اولیای مقتول باید بدین نکته اشاره کنم که توبه‌ی قاتل درست نیست، مگر آن‌که خودش را به اولیای دم معرفی و تسلیم نماید و به قتل، اعتراف کند و بگوید: من، در اختیار شما هستم؛ اگر می‌خواهید، مرا بکشید و اگر می‌خواهید، دیه (خون‌بها) بگیرید و اگر مایلید، مرا ببخشید.

\*\*\*

22- وعَنْ عبْدِ اللَّهِ بنِ كَعْبِ بنِ مَالك، وكانَ قائِدَ كعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ، قال: سَمِعْتُ كعْبَ بن مَالكٍ يُحَدِّثُ بِحدِيِثِهِ حِين تخَلَّف عَنْ رسول الله في غزوةِ تبُوك. قَال كعْب: لمْ أَتخلَّفْ عَنْ رسولِ الله في غَزْوَةٍ غَزَاها إِلاَّ في غزْوَةِ تَبُوك، غَيْر أَنِّي قدْ تخلَّفْتُ في غَزْوةِ بَدْر، ولَمْ يُعَاتَبْ أَحد تَخلَّف عنْه، إِنَّما خَرَجَ رسولُ الله والمُسْلِمُونَ يُريُدونَ عِيرَ قُريْش حتَّى جَمعَ الله تعالَى بيْنهُم وبيْن عَدُوِّهِمْ عَلَى غيْرِ ميعاد. وَلَقَدْ شهدْتُ مَعَ رسولِ اللَّهِ ليْلَةَ العَقبَةِ حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلام، ومَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشهَدَ بَدْر، وإِن كَانتْ بدْرٌ أذْكَرَ في النَّاسِ مِنهَا وكان من خبري حِينَ تخلَّفْتُ عَنْ رسول الله في غَزْوَةِ تبُوك أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى ولا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخلَّفْتُ عَنْهُ في تِلْكَ الْغَزْوَة، واللَّهِ ما جَمعْتُ قبْلها رَاحِلتيْنِ قطُّ حتَّى جَمَعْتُهُما في تلك الْغَزوَةِ، ولَمْ يكُن رسول الله يُريدُ غَزْوةً إِلاَّ ورَّى بغَيْرِهَا حتَّى كَانَتْ تِلكَ الْغَزْوةُ، فغَزَاها رسول الله في حَرٍّ شَديد، وَاسْتَقْبَلَ سَفراً بَعِيداً وَمَفَازاً وَاسْتَقْبَلَ عَدداً كَثيرا، فجَلَّى للْمُسْلمِينَ أَمْرَهُمْ ليَتَأَهَّبوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ فَأَخْبَرَهُمْ بوَجْهِهِمُ الَّذي يُريد، وَالْمُسْلِمُون مَع رسول الله كثِيرٌ وَلاَ يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ «يُريدُ بذلكَ الدِّيَوان» قال كَعْب: فقلَّ رَجُلٌ يُريدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلاَّ ظَنَّ أَنَّ ذلكَ سَيَخْفى بِهِ مَا لَمْ‌يَنْزِلْ فيهِ وَحْىٌ مِن اللَّه، وغَزَا رسول الله تلكَ الغزوةَ حين طَابت الثِّمَارُ والظِّلال، فَأَنا إِلَيْهَا أَصْعر، فتجهَّز رسول الله وَالْمُسْلِمُون معه، وطفِقْت أَغدو لِكىْ أَتَجَهَّزَ معهُ فأَرْجعُ ولمْ أَقْض شيئا، وأَقُولُ في نَفْسى: أَنا قَادِرٌ علَى ذلك إِذا أَرَدْتُ، فلمْ يَزلْ يتمادى بي حتَّى اسْتمَرَّ بالنَّاسِ الْجِد، فأَصْبَحَ رسول الله غَادياً والْمُسْلِمُونَ معَه، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جهازي شيْئا، ثُمَّ غَدَوْتُ فَرَجَعْتُ وَلَم أَقْض شَيْئا، فَلَمْ يزَلْ يَتَمادَى بِي حَتَّى أَسْرعُوا وتَفَارَط الْغَزْو، فَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِل فأَدْركَهُم، فَيَاليْتَني فَعلْت، ثُمَّ لَمْ يُقَدَّرْ ذلك لي، فَطفقتُ إِذَا خَرَجْتُ في النَّاسِ بَعْد خُرُوجِ رسُول الله يُحْزُنُنِي أَنِّي لا أَرَى لِي أُسْوَةً ، إِلاَّ رَجُلاً مَغْمُوصاً عَلَيْه في النِّفاق، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ تعالَى مِن الضُّعَفَاء، ولَمْ يَذكُرني رسول الله حتَّى بَلَغ تَبُوك، فقالَ وَهُوَ جَالِسٌ في القوْمِ بتَبُوك: ما فَعَلَ كعْبُ بْنُ مَالكٍ؟ فقالَ رَجُلٌ مِن بَنِي سلمِة: يا رسول الله حَبَسَهُ بُرْدَاه، وَالنَّظرُ في عِطْفيْه. فَقال لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ : بِئس ما قُلْت، وَاللَّهِ يا رسول الله مَا عَلِمْنَا علَيْهِ إِلاَّ خَيْرا، فَسكَت رسول الله. فبَيْنَا هُوَ علَى ذلك رَأَى رَجُلاً مُبْيِضاً يَزُولُ به السَّرَاب، فقالَ رسولُ الله : كُنْ أَبَاخَيْثمَةَ، فَإِذا هوَ أَبُوخَيْثَمَةَ الأَنْصَاريُّ وَهُوَ الَّذي تَصَدَّقَ بصاع التَّمْر حين لمَزَهُ المنافقون قَالَ كَعْب: فَلَّما بَلَغني أَنَّ رسول الله قَدْ توَجَّهَ قَافلا منْ تَبُوكَ حَضَرَني بَثِّي، فطفقتُ أَتذكَّرُ الكذِبَ وَأَقُولُ: بِمَ أَخْرُجُ من سَخطه غَداً وَأَسْتَعينُ عَلَى ذلكَ بِكُلِّ ذِي رَأي مِنْ أَهْلي، فَلَمَّا قِيل: إِنَّ رسول الله قدْ أَظِلَّ قادماً زاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ حَتَّى عَرَفتُ أَنِّي لم أَنج مِنْهُ بِشَيءٍ أَبَداً فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وأَصْبَحَ رسول الله قَادما، وكان إِذا قدمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بالْمَسْجد فرَكعَ فيه رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ جَلس للنَّاس، فلمَّا فعل ذَلك جَاءَهُ الْمُخلَّفُونَ يعْتذرُون إِليْه وَيَحْلفُون لَه، وكانوا بضعاً وثمَانين رَجُلا فقبل منْهُمْ عَلانيَتهُمْ وَاسْتغفَر لهُمْ وَوَكلَ سَرَائرَهُمْ إِلى الله تعَالى.

حتَّى جئْت، فلمَّا سَلَمْتُ تبسَّم تبَسُّم الْمُغْضب ثمَّ قال: تَعَالَ، فجئتُ أَمْشي حَتى جَلَسْتُ بيْن يَدَيْه، فقالَ لِي: مَا خَلَّفَك؟ أَلَمْ تكُنْ قد ابْتَعْتَ ظَهْرَك، قَالَ قُلْت: يَا رَسُولَ الله إِنِّي واللَّه لَوْ جلسْتُ عنْد غيْركَ منْ أَهْلِ الدُّنْيَا لَرَأَيْتُ أَني سَأَخْرُج منْ سَخَطه بعُذْر، لقدْ أُعْطيتُ جَدَلا، وَلَكنَّي وَاللَّه لقدْ عَلمْتُ لَئن حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حديث كَذبٍ ترْضى به عنِّي لَيُوشكَنَّ اللَّهُ يُسْخطك عليَّ، وإنْ حَدَّثْتُكَ حَديث صدْقٍ تجدُ علَيَّ فيه إِنِّي لأَرْجُو فِيه عُقْبَى الله، واللَّه ما كان لِي من عُذْر، واللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسر مِنِّي حِينَ تَخلفْتُ عَنك. قال: فقالَ رسول الله : «أَمَّا هذَا فقَدْ صَدَق، فَقُمْ حَتَّى يَقْضيَ اللَّهُ فيكَ». وسَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلمة فاتَّبعُوني، فقالُوا لِي: واللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ أَذنْبتَ ذَنْباً قبْل هذَا، لقَدْ عَجزتَ في أن لاتَكُون اعتذَرْت إِلَى رسول الله بمَا اعْتَذَرَ إِلَيهِ الْمُخَلَّفُون فقَدْ كَانَ كافِيَكَ ذنْبكَ اسْتِغفارُ رسول الله قال: فوالله ما زَالُوا يُؤنِّبُوننِي حتَّى أَرَدْت أَنْ أَرْجِعَ إِلى رسول الله فأَكْذِب نفسْي، ثُمَّ قُلتُ لهُم: هَلْ لَقِيَ هَذا معِي مِنْ أَحد؟ قَالُوا: نَعَمْ لقِيَهُ معك رَجُلان قَالا مِثْلَ مَا قُلْت، وقيل لَهمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لك، قَال قُلْت: مَن هُمَا؟ قالُوا: مُرارةُ بْنُ الرَّبِيع الْعَمْرِيُّ ، وهِلال ابْن أُميَّةَ الْوَاقِفِيُّ. قال: فَذكَروا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْن قدْ شَهِدا بدْراً فِيهِمَا أُسْوَةٌ. قال: فَمَضيْت حِينَ ذَكَروهُمَا لِي.

وَنهَى رسول الله عن كَلامِنَا أَيُّهَا الثلاثَةُ مِن بَين من تَخَلَّف عَنه، قال: فاجْتَنبَنا النَّاس أَوْ قَالَ: تَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنَكَّرت لِي في نفسي الأَرْض، فَمَا هيَ بالأَرْضِ التي أَعْرِف، فَلَبثْنَا عَلَى ذَلكَ خمْسِينَ ليْلَةً. فأَمَّا صَاحبايَ فَاستَكَانَا وَقَعَدَا في بُيُوتهمَا يَبْكيَانِ وأَمَّا أَنَا فَكُنتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُم، فَكُنتُ أَخْرُج فَأَشهَدُ الصَّلاة مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ في الأَسْوَاقِ وَلا يُكَلِّمُنِي أَحد، وآتِي رسول الله فأُسَلِّمُ عَلَيْه، وَهُو في مجْلِسِهِ بعدَ الصَّلاةِ، فَأَقُولُ في نفسِي: هَل حَرَّكَ شفتَيهِ بردِّ السَّلامِ أَم لا؟ ثُمَّ أُصلِّي قريباً مِنهُ وأُسَارِقُهُ النَّظَر، فَإِذَا أَقبَلتُ على صلاتِي نَظر إِلَيَّ، وإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتى إِذا طَال ذلكَ عَلَيَّ مِن جَفْوَةِ الْمُسْلمينَ مشَيْت حَتَّى تَسوَّرْت جدارَ حَائط أبي قَتَادَةَ وَهُوَ ابْن عَمِّي وأَحبُّ النَّاس إِلَيَّ، فَسلَّمْتُ عَلَيْهِ فَواللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلام، فَقُلْت لَه: يا أَبَا قتادَة أَنْشُدكَ باللَّه هَلْ تَعْلَمُني أُحبُّ الله وَرَسُولَه ؟ فَسَكَتَ، فَعُدت فَنَاشَدتُه فَسكَت، فَعُدْت فَنَاشَدْته فَقال: الله ورَسُولُهُ أَعْلَم. فَفَاضَتْ عَيْنَاي، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرتُ الْجدَارَ فبَيْنَا أَنَا أَمْشي في سُوقِ المدينةِ إِذَا نَبَطيُّ منْ نبطِ أَهْلِ الشَّام مِمَّنْ قَدِمَ بالطَّعَامِ يبيعُهُ بالمدينةِ يَقُول: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كعْبِ بْنِ مَالك؟ فَطَفقَ النَّاسُ يشيرون له إِلَىَّ حَتَّى جَاءَني فَدَفَعَ إِلى كتَاباً منْ مَلِكِ غَسَّان، وكُنْتُ كَاتِبا. فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فيه: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ بلَغَنَا أَن صاحِبَكَ قدْ جَفاك، ولمْ يجْعلْك اللَّهُ بدَارِ هَوَانٍ وَلا مَضْيعَةٍ، فَالْحقْ بِنا نُوَاسِك، فَقلْت حِين قرأْتُهَا: وَهَذِهِ أَيْضاً من الْبَلاءِ فَتَيمَّمْتُ بِهَا التَّنُّور فَسَجرْتُهَا.

حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُون مِن الْخَمْسِينَ وَاسْتَلْبَث الْوَحْىُ إِذَا رسولُ رسولِ الله يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رسول الله يَأَمُرُكَ أَنْ تَعْتزِلَ امْرأَتك، فقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا، أَمْ مَاذا أَفعْل؟ قَالَ: لا بَلْ اعتْزِلْهَا فلا تقربَنَّهَا، وَأَرْسلَ إِلى صَاحِبيَّ بِمِثْلِ ذلِك. فَقُلْتُ لامْرَأَتِي: الْحقِي بِأَهْلكِ فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللّهُ في هذَا الأَمر، فَجَاءَت امْرأَةُ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ فقالتْ لَه: يا رسول الله إِنَّ هِلالَ بْنَ أُميَّةَ شَيْخٌ ضَائعٌ ليْسَ لَهُ خادِم، فهلْ تَكْرهُ أَنْ أَخْدُمه؟ قال: لا، وَلَكِنْ لا يَقْربَنَّك. فَقَالَت: إِنَّهُ وَاللَّه مَا بِهِ مِنْ حَركةٍ إِلَى شَيء، وَوَاللَّه ما زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا. فَقَال لِي بعْضُ أَهْلِي: لَو اسْتأَذنْت رسول الله في امْرَأَتِك، فقَدْ أَذن لامْرأَةِ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ؟ فقُلْتُ: لا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رسول الله ومَا يُدْريني مَاذا يَقُولُ رسولُ‌الله إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ فلَبِثْتُ بِذلك عشْر ليال، فَكَمُلَ لَنا خمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حينَ نُهي عَنْ كَلامنا.

ثُمَّ صَلَّيْتُ صَلاَةَ الْفَجْرِ صباحَ خمْسينَ لَيْلَةً عَلَى ظهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبينَا أَنَا جَالسٌ عَلَى الحال التي ذكَر اللَّهُ تعالَى مِنَّا، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِى وَضَاقَتْ عَليَّ الأَرضُ بمَا رَحُبَتْ، سَمعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أوفي عَلَى سَلْعٍ يَقُولُ بأَعْلَى صَوْتِه: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ، فخرَرْتُ سَاجِدا، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ فَآذَنَ رسول الله النَّاس بِتوْبَةِ الله عَلَيْنَا حِين صَلَّى صَلاة الْفجْرِ فذهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُوننا، فذهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُون، وركض رَجُلٌ إِليَّ فرَساً وَسَعَى ساعٍ مِنْ أَسْلَمَ قِبَلِي وَأَوْفَى عَلَى الْجَبل، وكَان الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَس، فلمَّا جَاءَنِي الَّذي سمِعْتُ صوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ فَكَسَوْتُهُمَا إِيَّاهُ ببشارَته واللَّه ما أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يوْمَئذ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبسْتُهُمَا وانْطَلَقتُ أَتَأَمَّمُ رسول الله يَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجاً فَوْجاً يُهَنِّئُونني بِالتَّوْبَةِ وَيَقُولُون لِي: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ الله عَلَيْكَ، حتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رسول الله جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاس، فَقَامَ طلْحَةُ بْنُ عُبَيْد الله يُهَرْوِل حَتَّى صَافَحَنِي وهَنَّأَنِي، واللَّه مَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهاجِرِينَ غَيْرُه، فَكَان كَعْبٌ لا يَنْساهَا لِطَلحَة.

قَالَ كَعْب: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رسول الله قال: وَهوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُور أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْك، مُذْ ولَدَتْكَ أُمُّك، فقُلْت: أمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُول اللَّهِ أَم مِنْ عِنْد الله؟ قال: لاَ بَلْ مِنْ عِنْد الله، وكانَ رسول‌الله صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم إِذَا سُرَّ اسْتَنارَ وَجْهُهُ حتَّى كَأنَّ وجْهَهُ قِطْعَةُ قَمر، وكُنَّا نعْرِفُ ذلِكَ مِنْهُ، فلَمَّا جلَسْتُ بَيْنَ يدَيْهِ قُلتُ: يَا رسول اللَّهِ إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِن مَالي صدَقَةً إِلَى اللَّهِ وإِلَى رَسُولِه.

فَقَالَ رَسُول الله : أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْر لَك، فَقُلْتُ إِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذي بِخيْبَر. وَقُلْت: يَا رَسُولَ الله إِن الله تَعَالىَ إِنَّما أَنْجَانِي بالصدق، وَإِنْ مِنْ تَوْبَتي أَن لا أُحدِّثَ إِلاَّ صِدْقاً ما بَقِيت، فوالله ما علِمْتُ أحداً مِنَ المسلمِين أَبْلاْهُ اللَّهُ تَعَالَى في صدْق الْحَديث مُنذُ ذَكَرْتُ ذَلكَ لرِسُولِ الله أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلاَنِي اللَّهُ تَعَالَى، وَاللَّهِ مَا تَعمّدْت كِذْبَةً مُنْذُ قُلْت ذَلِكَ لرَسُولِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِي هَذَا، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَحْفظني اللَّهُ تَعَالى فِيمَا بَقِي، قال: فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ حَتَّى بَلَغ: ﴿إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ﴾ حتى بلغ: ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾

قالَ كعْب: واللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ إِذْ هَدانِي اللَّهُ لِلإِسْلام أَعْظمَ في نَفسِي مِنْ صِدْقي رَسُولَ اللَّهِ أَن لاَّ أَكُونَ كَذَبْتُه، فأهلكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا إِن الله تَعَالَى قَالَ للَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنزَلَ الْوَحْيَ شَرَّ مَا قَالَ لأحد، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾

قال كَعْب: كنَّا خُلِّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ عَنْ أَمْر أُولِئَكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللهِ حَلَفوا لَه، فبايعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُم، وِأرْجَأَ رَسولُ اللهِ أمْرَنا حَتَّى قَضَى اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ بِذَلك، قَالَ اللُّه تَعَالَى: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ﴾.

وليْسَ الَّذي ذَكَرَ مِمَّا خُلِّفنا تَخَلُّفُنا عَن الغزو، وَإِنََّمَا هُوَ تَخْلَيفهُ إِيَّانَا وإرجاؤُهُ أَمْرَنَا عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ واعْتذَرَ إِليْهِ فَقَبِلَ مِنْه. [مُتَّفَقٌ عليه]([[57]](#footnote-57))

وفي رواية: «أَنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ في غَزْوةِ تَبُوك يَوْمَ الخميس، وَكَان يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الخميس».

وفي رِوَايةٍ : «وَكَانَ لاَ يَقدُمُ مِنْ سَفَرٍ إِلاَّ نهَاراً في الضُّحَى. فَإِذَا قَدِم بَدَأَ بالمْسجدِ فصلَّى فِيهِ ركْعتيْنِ ثُمَّ جَلَس فِيهِ».

**ترجمه:** عبدالله بن کعب بن مالک که از میان پسران کعب، عصاکش او در زمان نابینایی‌اش بود، می‌گوید: از پدرم شنیدم که داستان بازماندنش را از همراهی با رسول‌الله در غزوه‌ی «تبوک»، بازگو می‌کرد. می‌گفت: در هیچ غزوه‌ای جز غزوه‌ی تبوک، از همراهی با رسول‌الله تخلف نکردم؛ البته در غزوه‌ی بدر نیز شرکت نداشتم. هیچ‌یک از کسانی که در «بدر» حضور نیافتند، سرزنش نشد؛ زیرا در اين غزوه (بدر) رسول‌الله و مسلمانان، به‌قصد كاروان قريش، بيرون رفتند تا اين‌كه الله متعال، آن‌ها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. گفتني‌ست كه من در شب بيعت «عقبه»، هنگامي كه با رسول‌الله بر سرِ اسلام پيمان بستيم، حضور داشتم و دوست ندارم كه به‌جاي بيعت عقبه، در بدر مي‌بودم؛ اگرچه بدر از بيعت عقبه، شهرت بيش‌تري در ميان مردم دارد. داستان از اين قرار بود كه من هنگام تخلف از غزوه‌ی تبوك، از هر زمان ديگری قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. والله كه قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ ولی براي اين غزوه، دو شتر فراهم نمودم. هرگاه رسول‌الله مي‌خواست به غزوه‌اي برود، توريه مي‌كرد([[58]](#footnote-58)) تا اين‌كه زمان اين غزوه، فرارسيد.‌ رسول‌الله در گرماي شديد به اين غزوه رفت و سفري طولاني، بياباني خشک و دشمني بزرگ، پيش رو داشت. از این‌رو وضعیت موجود را براي مسلمانان، روشن ساخت تا خود را براي آن، آماده سازند؛ لذا آنان را از مقصدش، آگاه کرد. مسلمانان همراه پیامبر به‌قدری زياد بودند كه اسامي آنان در دفتري بزرگ، نمي‌گنجيد. كعب مي‌گويد: هركس مي‌خواست در جنگ شرکت نکند، خیال مي‌كرد کسی از غیبتش اطلاع نمی‌یابد، مگر آن‌که از سوی خداوند، درباره‌اش وحي نازل شود. آری؛ رسول‌الله زمانی به اين غزوه رفت كه ميوه‌ها رسيده بود و نشستن در زير سايه‌ها لذت داشت. من نیز به چیدن میوه و نشستن در زیر سایه‌ی درختان، علاقه‌مند بودم. به‌هرحال، پيامبر و مسلمانان همراهش آماده شدند. من هر روز صبح تصميم مي‌گرفتم تا خودم را همراه آنان، آماده سازم، ولي بدون اين‌كه كاري انجام دهم، بازمي‌گشتم و با خود مي‌گفتم: هر وقت بخواهم، می‌توانم بروم. روزها به همین‌شکل گذشت تا اين‌كه مردم به‌طور كامل، آماده شدند و رسول‌الله و مسلمانان همراهش، صبح زود به‌راه افتادند و من، هنوز خود را آماده نكرده بودم. فرداي آن روز، تصميم گرفتم تا خود را آماده كنم؛ ولی بدون اين‌كه كاري انجام دهم، برگشتم. (آن‌قدر امروز و فردا کردم که) روزها بدين‌گونه سپري شد و آن‌ها به‌سرعت رفتند و من، از غزوه بازماندم. تصميم گرفتم بروم و خود را به آنان برسانم، و ای كاش چنين مي‌كردم! ولي اين كار، برايم مقدر نشد. پس از خروج رسول‌الله هرگاه به ميان مردم مي‌رفتم، کسی که برایم در جایگاه یک الگو باشد، نمی‌‌یافتم و این، مرا غمگین مي‌کرد كه تنها منافقان و افراد ضعيفي را می‌دیدم كه الله متعال، آن‌ها را معذور شمرده است. رسول‌الله هیچ از من یاد نکرد تا آن‌که به تبوک رسید. آن‌جا در حالي كه در ميان مردم نشسته بود، پرسید: «كعب، چه‌كار كرد»؟ مردي از بني‌سلمه گفت: اي رسول‌خدا! او را لباس‌هاي زيبا و نگريستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدي گفتي. اي رسول خدا! به الله سوگند که ما جز خير و نیکی، چيز ديگري از او نمي‌دانيم. و رسول‌الله سكوت كرد. در آن هنگام، مردی سفیدپوش در سراب نمایان شد. پیامبر فرمود: «ای کاش، ابوخیثمه باشد». و ابوخیثمه‌ی انصاری بود؛ همان کسی که یک صاع خرما، صدقه داده بود و منافقان، او را سرزنش کرده بودند. کعب می‌گوید: نگراني من، زماني شروع شد كه خبر بازگشت رسول الله به من رسيد. دروغ‌هاي مختلفي از ذهنم می‌گذشت و با خود مي‌گفتم: چگونه فردا خود را از خشم و ناراحتی رسول‌خدا نجات دهم و بدین منظور از همه‌ی افراد صاحب‌‌نظر خانواده‌ام، كمك گرفتم؛ ولي هنگامي كه به من گفتند: رسول‌الله‌ برگشته است، افكار باطل از سرم بيرون رفت و دریافتم كه با کذب و دروغ، نمي‌توانم خود را از خشم و ناخشنودي پیامبر برهانم. لذا تصميم گرفتم كه راست بگويم. صبح آن‌روز، رسول‌خدا وارد مدینه شد. عادتش، اين بود كه هرگاه از سفري بازمی‌گشت، نخست به مسجد مي‌رفت و دو ركعت نماز مي‌خواند و با مردم مي‌نشست. وقتی از تبوک بازگشت، همین کار را کرد؛ تخلف‌کنندگان كه هشتاد و چند نفر بودند، يكي‌يكي، نزدش مي‌آمدند و عذرهايشان را بيان مي‌كردند و سوگند مي‌خوردند. رسول‌الله نيز آن‌چه را كه در ظاهر به‌زبان مي‌آوردند، از آنان پذيرفت و با آن‌ها بيعت كرد و برايشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به الله سپرد.

من نيز نزد پیامبر رفتم. هنگامي كه به او سلام کردم، تبسم خشم‌آلودی كرد و فرمود: «بيا». و من، جلو رفتم و روبه‌رويش نشستم. پرسید: «علت نيامدنت، چه بود؟ مگر شتر نخريده بودي»؟ گفتم: بله؛ به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما، از صاحبان دنيا نشسته بودم، به‌گمانم می‌توانستم عذري بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم، ولي به الله سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به‌زودي خداوند تو را از من ناخشنود می‌گرداند. و اگر به شما راست بگويم، از من مي‌رنجيد؛ اما راست مي‌گويم و اميدوارم كه خداوند مرا ببخشد. والله، هیچ عذري نداشتم. به‌خدا سوگند، هنگامي كه از جهاد بازماندم، از هر زمان ديگری، قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. رسول‌الله فرمود: «اين شخص، راست گفت. برخيز (و برو) تا خداوند درباره‌ات قضاوت كند». من برخاستم. تعدادي از مردان بني‌سلمه، دنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداريم كه پیش از اين، مرتكبِ گناهي شده باشي. چرا مانند ساير تخلف‌کنندگان، عذري براي رسول‌خدا نیاوردی؟ همین‌که رسول‌الله برای تو استغفار و درخواست آمرزش می‌کرد، برای بخشش گناهت، كافي بود.

به‌خدا سوگند، به‌اندازه‌ای سرزنشم كردند كه خواستم برگردم و سخنان قبلي‌ام را تكذيب كنم. سرانجام، از آن‌ها پرسيدم: آيا اين رفتار، با شخص ديگری هم شده است؟ گفتند: بله. دو نفر مانند تو سخن گفتند و پیامبر به آنان نیز همان سخنی را گفت که به تو گفته بود. پرسيدم: آن‌ها كيستند؟ گفتند: مراره بن ربيع عَمري و هلال بن اميه‌ی واقفي. مردان بنی‌سلمه، دو مرد نيكوكار را نام بردند كه در بدر حضور یافته و نمونه و خوش‌نام بودند. از این‌رو به راه خود، ادامه دادم. رسول‌الله هم‌چنین مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفر که تخلف کرده بودیم، منع فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغيير دادند و از ما كناره‌گيري نمودند تا جايي كه زمين، با من بيگانه شد و گويا آن زميني كه من مي‌شناختم، نبود. پنجاه شب را بدین‌حال سپری کردیم. دوستانم (مراره و هلال) درمانده شده، در خانه‌هايشان نشستند و گريه مي‌كردند. و من كه از آن دو، جوان‌تر و قوي‌تر بودم، از خانه بيرون مي‌رفتم و با مسلمانان، در نماز جماعت شركت مي‌كردم و در بازارها مي‌گشتم؛ ولی كسي با من سخن نمي‌گفت. وقتی رسول‌الله پس از نماز مي‌نشست، نزدش مي‌رفتم و به او سلام مي‌کردم و با خود مي‌گفتم: آيا لب‌هايش را براي جواب سلام حركت مي‌دهد يا خير؟ آن‌گاه نزديكش نماز مي‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد؛ ولي وقتي زیرچشمی، به او می‌نگریستم، صورتش را از من برمي‌گرداند.

و چون جفاي مردم، طولاني شد، از ديوار باغ ابوقتاده كه پسرعمويم و محبوب‌ترين مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به‌خدا سوگند كه جواب سلامم را نداد. به او گفتم:‌ اي ابوقتاده! تو را به‌خدا سوگند، آيا مي‌داني كه من، الله و رسولش را دوست دارم؟ او، هیچ نگفت. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سكوت كرد. بار ديگر او را سوگند دادم. اين بار، گفت: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند». اشك از چشمانم، جاري شد و برگشتم و از ديوار بالا رفتم (و بيرون شدم). باری در بازار مدينه مي‌گشتم؛ دیدم يكي از كشاورزان اهل شام (كه نصراني بود)، براي فروش مواد غذايي به مدينه آمده بود و مي‌گفت: چه كسي كعب بن مالك را به من نشان مي‌دهد؟ مردم به سوي من اشاره كردند. او، نزد من آمد و نامه‌اي از پادشاه «غسان» به من داد. و چون خواندن و نوشتن می‌دانستم، نامه را خواندم؛ در آن نوشته بود: اما بعد، به ما خبر رسيده كه رفیقت (محمد)، به تو ستم كرده است. خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حقّت ضايع گردد. نزد ما بيا تا از تو قدرداني كنيم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: اين هم بخشي از آزمايش است. پس آن‌را در تنور انداختم و سوزاندم.

پس از اين‌كه چهل شب از پنجاه شب گذشت، پیک رسول‌الله نزدم آمد و گفت: رسول‌الله به تو دستور داده است كه از همسرت كناره‌گيري كني. پرسيدم: چه كار كنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلكه با او نزدیکی نکن. و همين پيام را براي دوستانم نیز فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آن‌جا باش تا اين‌كه خداوند در اين باره، حکم كند. كعب مي‌گويد: همسر هلال بن اميه نزد رسول‌الله رفت و گفت: اي رسول خدا! هلال بن اميه، پيرمرد ناتوانی‌ست كه خادمي ندارد. آیا به نظر شما اشکالی دارد به او خدمت كنم؟ فرمود: «خير، ولي نباید با تو نزدیکی کند». همسر هلال گفت: به‌خدا سوگند كه او، هيچ حركت و رغبتی به چیزی ندارد. والله، از زماني كه اين مسأله برايش پيش آمده است تا به امروز، همواره گريه مي‌كند. كعب مي‌گويد: يكي از اعضاي خانواده‌ام، پس از شنيدن اين ماجرا به من گفت: چه خوب بود از رسول‌خدا اجازه مي‌گرفتي که همسرت به تو خدمت کند؛ همان‌طور كه به همسر هلال بن اميه اجازه‌ی خدمت به شوهرش را داده است. گفتم: به‌خدا سوگند، از رسول‌خدا چنین درخواستی نمی‌کنم. چون نمی‌دانم رسول‌الله چه پاسخی خواهد داد؛ چراكه من، جوانم. بدین‌سان ده شب ديگر نيز صبر كردم و پنجاه شب كامل، از زماني كه رسول‌خدا‌ مردم را از سخن گفتن با ما منع کرده بود، گذشت. نماز صبح پنجاهمين شب را خوانده و بر بام يكي از خانه‌هايم نشسته بودم و همان حالی را داشتم كه الله متعال، ذكر کرده است؛ يعني زمين با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به‌تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنيدم كه بالاي كوه «سَلع» رفته بود و با صداي بلند مي‌گفت: اي كعب بن مالك! تو را بشارت باد. از شنيدن اين سخن، به سجده افتادم و دانستم كه گشايشي حاصل شده و رسول‌الله پس از نماز صبح، پذيرش توبه‌ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است. لذا مردم به‌راه افتادند تا به ما مژده دهند. مژده‌دهندگان، نزد دوستانم (هلال و مراره) رفتند. مردي به‌قصد مژده دادن، سوار بر اسبش به‌سوي من تاخت و شخص ديگري از طايفه‌ی «اسلم»، پياده دويد و بر بالای کوه رفت و صدايش زودتر از سوارکار به من رسيد. وقتی آن شخصي كه صدايش را شنيده بودم، براي تبريك نزدم آمد، لباس‌هايم را درآوردم و به‌خاطر مژده‌ای كه به من داده بود، به او بخشیدم. به‌خدا سوگند، در آن وقت، لباس ديگري نداشتم؛ از این‌رو دو لباس (ازار و ردايي) به‌امانت گرفتم و پوشيدم و به‌سوي رسول‌خدا به‌راه افتادم. مردم، گروه‌گروه برای تبریک و تهنیت به خاطر قبولی توبه‌ام، به استقبالم مي‌آمدند و می‌گفتند: پذيرش توبه‌ات از سوی الله، مباركت باد. تا اين‌كه وارد مسجد شدم. ديدم رسول‌الله نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبيدالله برخاست و به سوي من دويد و با من مصافحه كرد و به من تبريك گفت. به‌خدا سوگند، تنها او از میان مهاجران، برخاست و دیگر، هیچ‌کس بلند نشد. کعب هیچ‌گاه برخاستن طلحه را فراموش نکرد.

می‌گوید: هنگامي كه به پیامبر سلام کردم، در حالي كه چهره‌اش از خوشحالي مي‌درخشيد، فرمود: «تو را به بهترين روزي مژده باد كه از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است». پرسيدم: اي رسول‌خدا!‌ آيا اين مژده، از سوی شماست يا از سوي الله؟ فرمود: «خير؛ بلكه از سوی الله». گفتنی‌ست: چهره‌ی پیامبر در هنگام شادی، مانند قرص ماه مي‌درخشيد و ما، اين حالتش را مي‌دانستيم. هنگامي كه روبه‌رويش نشستم، گفتم: ای رسول‌‌خدا! از بابت توبه‌ام، می‌خواهم اموالم را در راه الله و رسولش، صدقه دهم. رسول‌الله فرمود: «مقداری از اموالت را براي خود، نگه‌ دار. اين، برايت بهتر است». گفتم: پس سهميه‌ام از غنایم «خيبر» را نگه مي‌دارم. سپس عرض کردم: ای رسول‌خدا! به‌یقین الله، مرا به سبب راست‌گويي، نجات داد. لذا از بابت توبه‌ام، تا زماني كه زنده باشم، هرگز دروغ نخواهم گفت. به‌خدا سوگند،‌ از زماني كه اين سخن را به رسول الله گفته‌ام، هیچ مسلمانی را سراغ ندارم که الله متعال، او را در صداقت و راست‌گویی، به‌‌زیبایی آزمايش من، آزموده باشد و از آن هنگام تاكنون، هيچ‌گاه به‌عمد دروغ نگفته‌ام و اميدوارم كه الله در باقي‌مانده‌ی عمرم نيز مرا از دروغ حفاظت كند.

می‌گوید: الله متعال، این آیات را نازل کرد:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: ١١٧، ١١٩]

به‌طور قطع الله، لطف و رحمت ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن زمان دشوار (یعنی در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، ارزانی داشت و پس از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان دچار لغزش شود، باز هم از لغزش‌های آنان درگذشت. همانا الله نسبت به آنان بخشاینده‌ی مهرورز است. و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است. ای مومنان! تقوای الله پیشه سازید و با راست‌گویان باشید.

كعب مي‌گويد: به‌ الله سوگند، پس از اين‌كه الله مرا به اسلام هدايت كرد، بزرگ‌ترین نعمتی که به من بخشیده، راست‌گویی و صداقتم با رسول‌الله است که به او دروغ نگفتم؛ زیرا اگر دروغ مي‌گفتم، مانند كساني كه دروغ گفتند، هلاك مي‌شدم. چون الله متعال با نزول وحي، بدترين سخنانی را كه به كسي مي‌گويد، درباره‌ی این دروغ‌گویان، گفته است؛ چنان‌كه می‌فرماید:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾

[التوبة: ٩٥، ٩٦]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس، از آنان روی بگردانید؛ همانا آن‌ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آن‌چه مرتکب می‌شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به‌طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

كعب مي‌گويد: ما سه نفر، به‌ظاهر از کسانی که سوگند خوردند و پیامبر عذرشان را پذيرفت و با آنان بيعت كرد و برايشان درخواست آمرزش نمود، عقب افتاديم و رسول‌الله مسأله‌ی ما سه نفر را به تأخير انداخت تا این‌که الله در این‌باره حکم کرد؛ چنان‌که فرمود:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ﴾ [التوبة: ١١٨]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود...

كعب مي‌گويد: آن‌چه الله در آيه‌ی فوق ذكر كرده است، بازماندن ما از جهاد نيست؛ بلكه به‌تأخير افتادن مسأله‌ی ما از كساني‌ست كه براي رسول‌الله عذر آوردند و سوگند ياد كردند و پیامبر نیز عذرشان را پذيرفت.

در روایتی آمده است که: «پیامبر روز پنج‌شنبه عازم غزوه‌ی تبوک شد. و دوست داشت که در روز پنج‌شنبه سفرش را آغاز کند».

و در روایتی آمده است: «همواره در روز و به‌هنگام چاشت، از سفر بازمی‌گشت و هنگام ورود، به مسجد می‌رفت و دورکعت نماز می‌خواند و آن‌جا می‌نشست».

\*\*\*

23- وَعَنْ أبي نُجَيْد بِضَم النُّونِ وَفَتْح الْجيِمِ عِمْرانَ بْنِ الحُصيْنِ الخُزاعيِّ$ أَنَّ امْرأَةً مِنْ جُهينةَ أَتَت رَسُولَ الله وَهِيَ حُبْلَى مِنَ الزِّنَا، فقَالَت: يَا رسول الله! أَصَبْتُ حَدّاً فأَقِمْهُ عَلَيَّ، فَدَعَا نَبِيُّ‌الله وَليَّهَا فَقال: أَحْسِنْ إِليْهَا، فَإِذَا وَضَعَتْ فَأْتِنِي فَفَعَلَ فَأَمَرَ بِهَا نَبِيُّ اللهِ فَشُدَّتْ عَلَيْهَا ثِيَابُها، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فرُجِمت، ثُمَّ صلَّى عَلَيْهَا. فَقَالَ لَهُ عُمَر: تُصَلِّي عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللهِ وَقَدْ زَنَت، قال: لَقَدْ تَابَتْ تَوْبةً لَوْ قُسِمَتْ بَيْن سبْعِينَ مِنْ أَهْلِ المدِينَةِ لوسعتهُمْ وَهَلْ وَجَدْتَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ جَادَتْ بِنفْسهَا لِلّهِ؟» [روایت مسلم]([[59]](#footnote-59))

**ترجمه:** ابونُجَید، عمران بن حصین خُزاعی$ می‌گوید: زنی از طایفه‌ی «جهینه» که زنا کرده و باردار بود، نزد رسول‌الله آمد و گفت: سزاوار حد (مجازات شرعی) شده‌ام؛ آن را بر من اجرا کن. رسول‌الله ولی (=سرپرست) او را فراخواند و فرمود: «به او خوبی کن و وقتی وضع حمل کرد، او را نزدم بیاور». (و چون وضع حمل کرد،) سرپرستش، او را نزد پیامبر برد؛ به فرمان پیامبر‌خدا لباسش را محکم بر او پیچیدند و سنگ‌سارش کردند و آن‌گاه پیامبر بر او نماز خواند. عمر عرض کرد: او، زنا کرده و شما بر او نماز می‌خوانید؟! فرمود: «این زن، چنان توبه‌ای کرده که اگر توبه‌اش را میان هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم کنند، همه‌ی آن‌ها را دربرمی‌گیرد. آیا وضعی بهتر از این دیده‌ای که خودش را تسلیم الله کرد؟»

**شرح**

مؤلف/ از عمران بن حصین نقل کرده است: زنی که زنا کرده و باردار شده بود، نزد پیامبر آمد و گفت: «عملی انجام داده‌ام که سزاوار حد شرعی شده‌ام؛ مجازات شرعی را بر من اجرا کنید». پیامبر سرپرست آن زن را احضار کرد و به او دستور داد که رفتار خوبی با این زن داشته باشد و پس از وضع حمل، او را نزد ایشان بیاورد. وقتی آن زن وضع حمل کرد، سرپرستش، او را نزد پیامبر برد. به فرمان پیامبر لباس‌هایش را محکم بر او پیچیدند تا وقتی سنگ‌سارش می‌کنند، برهنه نشود. و سپس مطابق دستور رسول‌خدا، سنگ‌سارش نمودند تا این‌که آن زن، جان باخت و رسول‌الله بر جنازه‌اش نماز خواند. عمر عرض کرد: ای رسول‌خدا! این زن، زنا کرده است؛ با این حال، بر او نماز می‌خوانید؟ زنا، یکی از گناهان کبیره است. رسول‌الله فرمود: «او، چنان توبه‌ای کرده است که اگر آن را در میان هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم کنند، همه‌ی آنان را دربرمی‌گیرد»؛ یعنی به همه‌ی این هفتاد انسان گنه‌کار، فایده می‌رساند. و افزود: «آیا وضعی بهتر از این دیده‌ای که خودش را تسلیم الله کرد؟» یعنی آیا وضعی بهتر از این سراغ داری که زنی، این‌چنین خودش را به‌قصد تقرب و نزدیکی به الله، تسلیمش نماید تا از گناه زنا، پاک شود؟ چه کاری از این بهتر؟!

نکات فراوانی از این حدیث برداشت می‌کنیم؛ از جمله این‌که: اگر کسی که ازدواج کرده، زنا نماید، سنگ‌سارش واجب می‌باشد؛ زیرا ابتدا آیه‌ی رجم، در قرآن وجود داشت که مسلمانان، آن را می‌خواندند، حفظش داشتند و به حکمش، عمل می‌کردند. پیامبر و خلفای پس از او نیز این حکم را اجرا کرده‌اند. ولی الله به‌حکمت خویش، الفاظ مربوط به این حکم را از کتابش برداشت و به عبارتی، الفاظ آیه‌ی رجم را منسوخ نمود؛ اما حکمش را در این امت، ابقا کرد. از این‌رو اگر کسی که ازدواج کرده، زنا کند، باید سنگ‌سارش کنند تا آن‌که بمیرد. بدین ترتیب که او را در زمین هموار و وسیعی، سرِپا می‌بندند و مردم، اطرافش جمع می‌شوند و او را سنگ‌سار می‌کنند تا بمیرد.

این، از حکمت الله می‌باشد که به زدن سرش دستور نداده که کارش، به‌یک‌باره تمام شود. بلکه او را سنگ‌سار می‌کنند تا عذاب شود و طعم عذاب را در برابر لذت حرام، بچشد. از آن‌جا که همه‌ی بدنش از انجام این عمل حرام، لذت برده است، بدنش، باید مطابق لذتی که برده، عذاب شود. از این‌رو علما گفته‌اند: سنگ‌سار نباید با سنگ بزرگ انجام شود؛ زیرا به مرگش سرعت می‌بخشد و زود می‌میرد و رنج و درد کمتری تحمل می‌کند. همین‌طور نباید با سنگ کوچک سنگ‌سارش کنند؛ چراکه بیش از حد، باعث اذیت و آزارش می‌شود و دیر می‌میرد؛ بلکه باید با سنگ‌های متوسط سنگ‌سارش کنند تا مقداری درد بکشد و بمیرد.

شاید کسی بگوید: مگر رسول‌خدا نفرموده است که: «إِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ»؟([[60]](#footnote-60)) یعنی: «هرگاه می‌خواستید بکشید، به بهترین روش بکشید و هرگاه می‌خواستید ذبح کنید، به‌نیکی ذبح نمایید». آری؛ رسول‌الله چنین فرموده است؛ ولی منظور از این‌که به نیکی بکشید، این است که کشتن، مطابق شریعت باشد و سنگ‌سار کردن، از این احسان، خارج نیست؛ زیرا حکمی شرعی‌ست. از این‌رو اگر جنایت‌کاری، شخصی را به‌عمد بکشد و قبل از آن‌که او را به قتل برساند، اندامش را قطع کند، ما نیز در قصاصش، ابتدا اندامش را می‌بُریم و بعد او را می‌کُشیم. به عنوان مثال: اگر جنایت‌کاری، ابتدا دست و پای کسی را قطع کند، و سپس سرش را ببُرد و او را بکشد، ابتدا دست و پایش را می‌بُریم و سپس سرش را تنش جدا می کنیم؛ نه این که با یک ضربه شمشیر کارش را یک‌سره نماییم؛ بلکه احسان و نیکی، در این است که مطابق شریعت، درست قصاص شود؛ به هر شکلی که باشد.

در حدیث، بدین نکته اشاره شده که اگر کسی زنا کرد، جایز است که به گناهش اعتراف کند تا حکم شرعی را بر او اجرا نمایند و بدین‌سان پاک شود. البته اعترافش نباید به‌قصد رسوا کردن خود باشد. بنابراین کسی که به‌قصد اجرای حکم شرعی، نزد قاضی، به گناهش اعتراف می‌کند، سزاوار سرزنش نیست؛ ولی اگر کسی نزد عموم از زناکردن خود سخن می‌گوید، در حقیت، خود را رسوا می‌کند و جزو کسانی‌ست که بخشیده نخواهد شد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ»؛ یعنی: ««همه‌ي افراد امتم بخشيده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند». همان‌طور که در حدیث آمده، آشکار کردن گناه بدین صورت است که «شخصی، شب‌هنگام مرتكب گناهي شود و صبح، گناهش را برای مردم بازگو کند و بگوید که من، چنین و چنان کرده‌ام».

گروه سومی هم وجود دارد؛ فاسقان بدکاری که به عمل بدشان افتخار می‌کنند. پناه بر خدا! مثل کسی که می‌گوید: به فلان کشور رفته و با چند زن، زنا کرده است!

ابتدا به چنین افرادی توصیه می‌شود که توبه کنند. اگر توبه کردند که هیچ، و اگر توبه نکردند، باید کشته شوند؛ زیرا فقط کسی به زناکردن افتخار می‌کند که آن را روا و درست می‌داند و هرکس، عمل حرامی مثل زنا را جایز بداند، کافر است. متأسفانه برخی از فاسقان بدکار به گناهی که مرتکب می‌شوند، می‌بالند؛ همان کسانی که مسلمانان به‌خاطر آنان و به‌خاطر کردار زشتشان، به بلا افتاده‌اند. برخی، به «بانکوک» یا به دیگر شهرها و کشورهای پلیدی می‌روند که شراب‌خواری، زنا و هم‌جنس‌بازی و دیگر کارهای زشت، در آن‌ها آزاد است و وقتی برمی‌گردند، کارهای زشتشان را باافتخار، پیش دوستانشان تعریف می‌کنند! ابتدا به چنین افرادی، فرصت توبه داده می‌شود و از آن‌ها می‌خواهند که توبه کنند؛ اگر توبه نکردند، کشته می‌شوند؛ زیرا کسی که زنا و دیگر کارهایی را که به‌‌اجماع، حرام است، حلال می‌داند، کافر است.

شاید این پرسش مطرح شود که: اگر کسی مرتکب زنا شود، بهتر است نزد قاضی برود و به گناهش اعتراف کند تا حکم شرعی را بر او اجرا نمایند یا بهتر است که هیچ نگوید و بر خود، پرده‌پوشی نماید؟

پاسخش، مفصّل است؛ اگر توبه‌ی خالصی کرده و پشیمان شده و مطمئن است که دیگر، به سراغ این عمل زشت نخواهد رفت، افضل و بهتر، این است که نزد قاضی نرود و به گناهش، اعتراف نکند و این راز را میان خود و پروردگارش نگه دارد؛ زیرا هر کس توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد؛ ولی اگر می‌ترسید که توبه‌اش، توبه‌ی خالصی نباشد و نگران بود که شاید دوباره هم مرتکب چنین گناهی بشود، بهتر است با مراجعه به قاضی، خواهان اجرای مجازاتش شود.

\*\*\*

24- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وأنس بن مالکٍ أنَّ رسولَ‌اللهِ قالَ: «لَوْ أنَّ لاِبْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ، أحَبَّ أَن یکونَ لَهُ وَادِيَانِ، وَلَن يَمْلأَ فَاهُ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». [متفق علیه]([[61]](#footnote-61))

**ترجمه:** ابن‌عباس و انس بن مالک می‌گویند: رسول‌الله فرمود: «‌اگر انسان یک دره‌ی پر از طلا داشته باشد، دوست دارد که صاحب دو دره‌ی طلا باشد و فقط خاک است که دهان انسان را پُر مي‌كند؛ و هرکس توبه نماید، الله توبه‌اش را مي‌پذيرد».

25- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «يَضْحَكُ اللَّهُ سبحانَه وتعالی إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَیُسلِمُ فَيُسْتَشْهَدُ». [متفق علیه]([[62]](#footnote-62))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله سبحانه و تعالی، به دو نفري كه يكي از آن‌ها ديگري را به قتل مي‌رساند و هر دو وارد بهشت مي‌شوند، مي‌خندد؛ بدین صورت که يكي از آن‌ها، در راه الله مي‌جنگد و (به‌وسيله‌ی‌ ديگري) كشته مي‌شود. سپس الله، توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او، اسلام می‌آورد و به شهادت مي‌رسد».

**شرح**

این دو حدیث، درباره‌ی توبه و بیان‌گر این نکته هستند که الله، توبه‌ی هر توبه‌کننده‌ای را می‌پذیرد؛ هرچند گناهش، خیلی بزرگ باشد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾ [الفرقان: ٦٨، ٧٠]

و آنان كه معبودی جز الله را نمى‏پرستند، و كسى را كه الله، خونش را حرام كرده است، جز به‏حق نمى‏كشند و زنا نمى‏كنند؛ و كسى که مرتکب اين (اعمال) شود، مجازات سختى خواهد دید. روز قيامت عذابش دو چندان مى‏شود، و با ذلت و خوارى برای همیشه در آن مى‏ماند. مگر آنان كه توبه كنند و ايمان بیاورند و كار شايسته انجام دهند كه الله، بدى‏هايشان را به نیکی‏ تبديل مى‏كند.

حدیث نخست، یعنی حدیث ابن‌عباس و انس بن مالک بدین معناست که انسان، از ثروت و ثروت‌اندوزی سیر نمی‌شود؛ اگرچه یک دره‌ی پر از طلا داشته باشد، باز هم در جستجوی دره‌ی دوم برمی‌آید و فقط خاک است که شکم انسان را پُر می‌کند. و این، زمانی‌ست که می‌میرد و به خاک سپرده می‌شود و دنیا و لذت‌ها و نعمت‌هایش را ترک می‌نماید؛ آن وقت است که قانع می‌شود. قانع نشود، چه کند که دستش از همه جا کوتاه شده است!

«چشم تنگ دنیادوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور»

با این‌همه حرص و آزی که انسان دارد، رسول‌الله به توبه کردن، تشویق نموده است؛ زیرا آدمِ آزمند و حریص، فقط به مال‌اندوزی می‌اندیشد و چندان برایش مهم نیست که از چه راهی به مال و ثروت، دست یابد؛ حتی اگر از راه حرام باشد. دوا و درمان چنین مرضی، توبه و بازگشت به سوی الله است؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «و هرکس توبه نماید، الله توبه‌اش را مي‌پذيرد». آری! الله توبه‌ی هر توبه‌کننده‌ای را قبول می‌کند؛ اگرچه توبه‌اش در زمینه‌ی نحوه‌ی کسب مال و ثروت باشد، باز هم الله توبه‌اش را می‌پذیرد.

و اما حدیث دوم، حدیث ابوهریره؛ الله بدان سبب به این دو نفر می‌خندد که در دنیا، دشمنی و کینه‌ی شدیدی نسبت به یکدیگر داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که یکی از آن‌ها، دیگری را به قتل رسانده است؛ ولی خداوند کینه‌ی موجود در دل‌هایشان را دگرگون می‌سازد و آن را از میان می‌برد؛ زیرا بهشتیان از هرگونه کینه و عداوتی که نسبت به یکدیگر داشته‌اند، پاک می‌شوند. همان‌طور که الله در توصیفشان می فرماید:

﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: ٤٧]

و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند.

از این حدیث، چنین درمی‌یابیم که وقتی کافری از کفرش توبه کند، حتی اگر مسلمانی را کشته باشد، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد؛ زیرا پذیرش اسلام، همه‌ی گناهان گذشته‌ی هر تازه‌مسلمانی را از میان می‌برد.

\*\*\*

3- باب: صبر

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ﴾ [آل عمران: ٢٠٠]

ای مومنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید.

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥﴾ [البقرة: ١٥٥]

ما، به‌طور قطع شما را با اموری (مثل) ترس، گرسنگی، به وجود آمدن نقص در اموال و نیز با مصیبت­های جانی و کاهش محصولات، آزمایش می­کنیم. و به صابران مژده بده.

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ١٠﴾ [الزمر: ١٠]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣﴾ [البقرة: ١٥٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! به وسیله­ی صبر و نماز کمک بگیرید؛ همانا الله با صابران است.

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [محمد : ٣١]

و به‌طور ‌قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.

آیات فراوان و مشهوری در‌باره‌ی امر به صبر و فضیلت آن وجود دارد.

**شرح**

صبر در لغت، به معنای حبس (بازداشتن) است و در شریعت به حبس نفس در برابر سه مورد اطلاق می‌شود:

اول: حبس نفس یا پایداری بر اطاعت الله. دوم: حبس نفس یا خویشتن‌داری در برابر محرمات الهی. و سوم: حبس نفس یا بردباری در برابر مشیت‌های تلخ و ناگوار پروردگار.

این‌ها، انواع صبر و شکیبایی هستند که علما ذکر کرده‌اند. نوع اول، این است که انسان بر اطاعت الله، پایداری ورزد؛ زیرا اطاعت و بندگی بر نفس انسان، سنگین و دشوار است و همین‌طور برای جسم و کالبد آدمی، ناگوار می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که باعث خستگی جسمی می‌شود و از جنبه‌ی مادی نیز سختی‌هایی در برخی از عبادت‌ها وجود دارد؛‌ مثل زکات و حج. از این‌رو عبادت، به‌طور عادی بر جسم و نفس انسان، ناگوار و مشقت‌بار می‌باشد و به همین خاطر نیازمند صبر و پایداری و تحمل رنج و سختی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ﴾ [آل عمران: ٢٠٠]

ای مومنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید.

نوع دوم صبر، این است که انسان در برابر محرمات الهی خویشتن‌دار باشد؛ به‌گونه‌ای که نفس خود را از آن‌چه که الله حرام کرده است، بازدارد؛ زیرا نفس امّاره، انسان را به سوی بدی فرمان می‌دهد؛ ولی انسان باید آن را از بدی بازدارد. مثل دروغ و تقلب در معاملات و خوردن مال دیگران به‌ناحق، رباخواری، زنا، شراب‌خواری، دزدی و سایر گناهان.

انسان باید نفس خویش را از پرداختن به چنین گناهانی باز‌دارد؛ این کار، سختی زیادی در پی ندارد و چندان، مشکل نیست. فقط باید مراقب نفس و خواسته‌های نفسانی خود باشد و خویشتن‌داری ‌کند.

و اما نوع سوم صبر، این است که در برابر مشیت‌های ناگوار و تلخ پروردگار متعال، شکیبایی ورزد؛ زیرا مشیتی که از سوی الله برای انسان رقم می‌خورد، یا خوشایند است و یا ناگوار. اگر خوشایند باشد، باید شکر و سپاس الله را به‌جا آورد و از آن‌جا که سپاسگزاری، نوعی طاعت و عبادت است، پس در نوع اول صبر می‌گنجد؛ اما منظور از مشیت‌های ناگوار الهی، رخدادهایی‌ست که برای انسان، خوشایند نیست؛ چه بسا انسان، به بلایی جانی یا مالی دچار می‌شود؛ حتی به بلاهایی که فراگیر است و جامعه را دربرمی‌گیرد. بلا‌های زیادی وجود دارد که باید در برابرش شکیبا باشیم. انسان، با صبر و بردباری، نفسش را از آن‌چه که خداوند بر او حرام کرده است، باز می‌دارد واز بی‌صبری با زبان یا قلب و سایر اندام، خودداری می‌کند. انسان، به‌‌هنگام مصیبت چهار حالت دارد:

حالت اول: خشمگین می‌شود و بی‌صبری و اوقات‌تلخی می‌کند.

حالت دوم: صبر و بردباری می‌ورزد.

حالت سوم: راضی و خشنود است.

و حالت چهارم: شاکر و سپاس‌گزار می‌باشد.

این‌ها، حالت‌های چهارگانه‌ی انسان در زمانی‌ست که مصیبتی به او می‌رسد.

در حالت اول، انسان با قلب، دل و اندامش، بی‌صبری و اظهار ناخشنودی می‌کند. بی‌صبری با دل، بدین‌شکل است که انگار از پروردگارش رنجیده و ناراحت است و احساس می‌کند که العیاذ بالله، خداوند با این مصیبت، به او ستم کرده است!

بی‌صبری با زبان، بدین‌گونه است که فریاد و واویلا سر می‌دهد و به زمین و زمان دشنام می‌گوید.

و بی‌صبری با اندام، بدین صورت است که به سر و صورتش می‌زند و گریبان، چاک می‌دهد و موهایش را می‌کشد.

این ناخشنودی و بی‌صبری، حالت انسان‌های ناشکیبا و بی‌طاقتی‌ست که با بی‌تابی خود، هم از ثواب محروم می‌شوند و هم از مصیبت، رهایی نمی‌یابند؛ بلکه گنه‌کار نیز می‌گردند. بدین ترتیب دو مصیبت، به آن‌ها می‌رسد: یکی، همان مصیبت دنیوی و دیگری، مصیبت دینی که پی‌آمد بی‌صبریست.

در حالت دوم، انسان در برابر مصیبت، بردبار و خویشتن‌دار است؛ بدین‌گونه که اگرچه مصیبت برایش ناگوار است و دوست ندارد که اتفاق مصیبت‌باری روی دهد، ولی بردباری می‌ورزد و سخنی نمی‌گوید که سبب خشم پروردگار شود و با اندامش، کاری نمی کند که خشم الهی را به‌دنبال داشته باشد و در قلبش نیز احساس بدی نسبت به الله ندارد و در عین حال که آن مصیبت را ناگوار می‌داند، صبور و شکیباست.

و حالت سوم؛ رضایت و خشنودی، بدین صورت است که با سینه‌ی باز از مصیبت، استقبال می‌کند و به‌طور کامل از مصیبتی که بر سرش آمده، راضی‌ست؛ به‌گونه‌ای انگار مصیبتی به او نرسیده است.

و اما در حالت چهارم، به سبب مصیبتی که به او رسیده است، شکر خدا می‌کند. همان‌طور که هرگاه پیامبر امر ناگواری می‌دید، می‌گفت: «الحمدلله علی کل حال».

آری! خدا را از آن جهت شکر و سپاس می‌گوید که بیش از مصیبتی که به او رسانده است، به او ثواب و پاداش می‌دهد. گفته می‌شود: بانوی عبادت‌گزاری، از ناحیه‌ی انگشتش دچار مشکل شد؛ ولی «الحمدلله» گفت. به او گفتند: انگشتت، این‌طور شده و تو، الحمدلله می‌گویی؟! پاسخ داد: حلاوت و شیرینیِ اجرش، تلخی صبر را از یادم برد.

مؤلف/ در باب صبر، به آیه‌ی200 سوره‌ی آل‌عمران اشاره کرده است که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾

[آل عمران: ٢٠٠]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد آماده باشید و تقوای الهی پیشه کنید.

الله مؤمنان را به اقتضا و به شرافت ایمانشان، به سه، بلکه به چهار کار مهم فرمان داد: ﴿ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾

یعنی: از گناه و معصیت، بازآیید. یعنی: بر اطاعت و بندگی، پایداری نمایید. یعنی: پیوسته به دنبال خیر و نیکی باشید (که جهاد، در رأس آن است). و سپس به تقوا دستور داد که همه‌ی این موارد را دربرمی‌گیرد.

پس مفهوم شکیبایی در برابر محرمات الهی، این است که به آن‌ها نزدیک نشویم و از آن‌ها، اجتناب و پرهیز کنیم.

خودداری از معصیت، زمانی‌ست که نفس انسان، به سوی معصیت فرا می‌خواند؛ از این‌رو درباره‌ی انسانی که معصیتی به ذهنش خطور نکرده است، نمی‌گویند که از معصیت خودداری نموده است. ولی اگر نفست، تو را به انجام معصیت فراخواند، خودداری کن و شکیبایی نما.

صبر در واژه‌ی ﴿صَابِرُواْ﴾، به مفهوم پایداری بر اطاعت است؛ زیرا دو نکته درباره‌ی اطاعت، درخورِ توجه می‌باشد:

اطاعت، عملی‌ست که انسان، انجامش را می‌پذیرد و خود را به انجام آن، ملزَم می‌داند.

اطاعت، بر نفس انسان، دشوار است؛ همان‌گونه که ترک معصیت، بر نفس انسان، دشوار می‌باشد.

بنابراین پایداری بر اطاعت، از خودداری از معصیت، برتر است. از این‌رو الله متعال، فرمود: ﴿وَصَابِرُواْ﴾ همان‌طور که انسان، در جنگ و جهاد، در برابر دشمنش پایداری می‌کند.

﴿وَرَابِطُواْ﴾ مفهوم فراوانی و پیوستگی نیکی را می‌رساند. از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «إسباغ الْوُضوءِ على الْمَكَارِهِ وكَثْرةُ الْخُطَا إِلَى الْمسَاجِد، وانْتِظَارُ الصَّلاةِ بعْدِ الصَّلاةِ، فَذلِكُمُ الرّبَاطُ، فَذلِكُمُ الرّبَاطُ»؛ یعنی: «تکمیل وضو در سختی‌ها، و گام‌های زیاد به سوی مساجد، و پس از نماز، به انتظار نماز بودن، (سبب از میان رفتن خطاها و رفع درجات است)؛ بر این‌ها پای‌بندی کنید. بر این‌ها پای‌بندی کنید (که چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است)».

زیرا بیان‌گر نیکی‌های فراوان و استمرار یا تداوم اطاعت است.

تقوا در آیه‌ی 200 سوره‌ی آل‌عمران، همه‌ی موارد مذکور در آیه را شامل می‌شود؛ زیرا تقوا به مفهوم در پیش گرفتن رویکردیست که انسان را از مجازات الهی، مصون می‌دارد. و این، با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی، میسر است. بنابراین در این آیه، یک مفهوم عام یعنی تقوا به سه مفهوم خاص (صبر در برابر معصیت، پایداری بر اطاعت و انجامِ فراوان و پیوسته‌ی کار نیک)، عطف شده است و سپس الله بیان می‌فرماید که پرداختن به این امور چهارگانه، سبب فلاح و رستگاری‌ست: ﴿لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾

مفسران گفته‌اند: رستگاری، واژه‌ی پرمعنایی‌ست به مفهوم دست‌یابی به هر خواسته‌ و مطلوبی و رهایی از هر مسأله‌ی نگران‌کننده‌ای. بنابراین کسی که تقوا پیشه کند، به خواسته‌ی خود می‌رسد و از آن‌چه مایه‌ی نگرانی اوست، مصون می‌ماند.

اما آیه‌ی 155 سوره‌ی بقره که مؤلف/ در این باب، ذکر کرده است؛ الله می‌فرماید:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥﴾ [البقرة: ١٥٥]

ما، به‌طور قطع شما را با اموری (مثل) ترس، گرسنگی، به وجود آمدن نقص در اموال و نیز با مصیبت­های جانی و کاهش محصولات، آزمایش می­کنیم. و به صابران مژده بده.

الله در این آیه تأکیده کرده است که شما را با چنین مسایلی می‌آزماییم. ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم﴾ یعنی: به‌طور قطع شما را آزمایش می‌کنیم. ﴿بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ﴾ یعنی: شما را به مقداری از ترس می‌آزماییم، نه با همه‌ی آن؛ زیرا همه‌ی ترس، هلاک‌کننده است و باعث هلاکت می‌‌شود. خوف یا ترس، بدین معناست که انسان احساس امنیت نمی‌کند و به مراتب، سخت‌تر از گرسنگی‌ست. از این‌رو پیش از واژه‌ی «جوع» یا گرسنگی، ذکر شد. انسان گرسنه، هرطور شده کاری می‌‌کند و حتی برای رفع گرسنگی، ممکن است ریشه‌ی گیاهی را بخورد؛ ولی آدمی که دچار ترس شده، نه در خانه‌اش احساس امنیت می‌کند و در محل کارش. بیش‌ترین چیزی که باید از آن بترسیم، گناهان ماست؛ زیرا گناه، سبب بسیاری از بدبختی‌هاست و مشکلات و پی‌آمدهای دینی و دنیوی فراوانی به دنبال دارد.

﴿وَٱلۡجُوعِ﴾ شما را با گرسنگی، می‌آزماییم.

جوع، دارای دو معناست:

یکی این‌که خداوند مردم را به بیماری همه‌گیر گرسنگی مبتلا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هرچه می‌خورند، سیر نمی‌شوند. چنان‌که مردم این‌جا [گویا منظورش، یکی از مناطق کشور عربستان است] یک سال، این را تجربه کرده‌اند و این سال، نزدشان به سال گرسنگی مشهور است.

در این حالت، ممکن است انسان، مقدار زیادی نان یا خرما بخورد؛ ولی به خاطر بیماری، سیر نشود.

و معنای دوم جوع، خشک‌سالی‌ست؛ یعنی هیچ بارانی نمی‌بارد و در نتیجه محصولات کشاورزی، کاهش چشم‌گیری پیدا می‌کند و کشت و زراعت چندانی به‌بار نمی‌رسد.

﴿وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ﴾ یعنی: اقتصاد، دچار رکود و نقص می‌شود؛ به گونه‌ای که مردم، از کم‌بضاعتی و فقر رنج می‌برند و اقتصاد کشور، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌گردد که پی‌آمد اسباب و عواملی‌ست که الله برای امتحان مردم، مقدّر می‌فرماید.

﴿وَٱلۡأَنفُسِ﴾ یعنی: مصیبت‌های جانی؛ که منظور، مرگ است. به‌گونه‌ای که بیماری‌های همه‌گیر شیوع می‌یابد و بسیاری از مردم می‌میرند. چنان‌که یک سال در «نجد» وبا شیوع یافت. مردم، آن سال را «سال رحمت» می‌نامند! چه بسیار خانواده‌هایی که به وبا مبتلا شدند و هیچ‌کس از آن‌ها زنده نماند. حتی کشته‌های برخی از خانوارها، ده نفر و گاهی بیش‌تر بود؛ یک نفر از اعضای خانواده مبتلا می‌شد، روز بعد یکی دیگر و به همین ترتیب همه مبتلا می‌شدند و می‌مردند. وضعیت به‌گونه‌ای بحرانی بود که در این مسجد- جامع کبیر «عنیزه»- روزی بر هفت تا هشت نفر نماز می‌خواندند. آن زمان، عنیزه این‌قدر بزرگ نبود؛ ولی با این حال، روزانه بر چندین نفر که به علت وبا مرده بودند، نماز می‌خواندند.

﴿وَٱلثَّمَرَٰتِۗ﴾ یعنی: با کاهش محصولات کشاورزی؛ اگرچه خشک‌سالی نیست، ولی برکت از محصولات باغی و زراعی، برداشته می‌شود. الله بندگانش را به چنین مسایلی گرفتار می‌کند تا نتیجه‌ی برخی از اعمالشان را بچشند و در نتیجه، به خود آیند و به سوی الله بازگردند.

مردم، روی‌کردهای متفاوتی در قبال این مشکلات دارند؛ برخی بی‌صبری می‌کنند؛ بعضی هم بردبارند؛ و عده‌ای نیز راضی و شاکرند. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ١٠﴾ [الزمر: ١٠]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

فرمود: ﴿بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ یعنی: بدون حساب؛ زیرا اعمال نیک، ده تا هفت‌صد برابر و بلکه بیش‌تر، افزایش می‌یابد. پاداش صبر، بی‌شمار است و این، نشان می‌دهد که صبر، پاداش بزرگی در پی دارد؛ به‌گونه‌ای که انسان نمی‌تواند مقدارش را تصور کند و یا به‌شمارش درآورد. نگفت: ده تا هفت‌صد برابر؛ بلکه فرمود: «بی‌شمار، پاداش می‌یابند». در این آیه به‌قدری به صبر تشویق شده که روشن و واضح است. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین رویکردی از کارهای بس بزرگ است.

یعنی کسانی که در برابر اذیت و آزار مردم، شکیبا هستند و آنان را تحمل می‌کنند و بدی‌هایشان را می‌بخشند، کارشان، کار بسیار بزرگی‌ست که صبر و شکیبایی فراوانی می‌طلبد؛ به‌ویژه اگر اذیت و آزاری که به انسان می‌رسد، به سبب جهادش در راه الله و یا به خاطر فرمان‌برداری و اطاعتش از پروردگار متعال باشد. اذیت و آزاری که انسان از مردم می‌بیند، اسباب و انگیزه‌های متفاوتی دارد؛ اگر سببش، اطاعت از الله و جهاد در راه او و امر به معروف و نهی از منکر باشد، در این صورت، انسان از دو جهت سزاوار ثواب و پاداش می‌گردد:

به خاطر اذیت و آزاری که به او می‌رسد.

و به‌خاطر پایداری‌اش بر فرمان‌برداری و طاعتی که از بابت آن، متحمل رنج و اذیت شده است.

در این آیه، به صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار دیگران، و بخشیدن بدی‌هایشان تشویق شده است؛ ولی باید دانست که بخشش بدی‌های دیگران، به‌طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پی‌آمد بخشیدن اصلاح نباشد، دیگر، نباید بخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر شما، او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید. ولی اگر بخشیدن، پی‌آمدی منفی نداشته باشد، بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣﴾

[البقرة: ١٥٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! به وسیله­ی صبر و نماز کمک بگیرید؛ همانا الله با صابران است.

الله متعال دستور داده است که در برابر سختی‌ها، از صبر و شکیبایی کمک بگیریم؛ زیرا وقتی انسان، راه صبر و تحمل سختی‌ها را در پیش می‌گیرد و منتظر گشایشی از سوی الله می‌شود، تحمل سختی‌ها بر او آسان می‌گردد. بنابراین هرگاه مصیبتی به شما رسید که نیازمند صبر و تحمل بود، صبر و تحمل کنید. رسول‌الله فرموده است: «وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛([[63]](#footnote-63)) یعنی: «بدان که نصرت و موفقیت، با صبر و شکیبایی‌ست و گشایش، در کنار رنج و سختی؛ و در کنار دشواری، آسانی‌ست». به‌یقین نماز، کمک زیادی به انسان در اموری دینی و دنیوی می‌کند. درباره‌ی رسول‌الله گفته‌اند: «هرگاه دچار مشکلی می‌شد، به نماز روی می‌آورد».([[64]](#footnote-64))

الله در کتابش بیان فرموده است که نماز، از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد. بنابراین اگر انسان در برابر سختی‌ها به نماز روی بیاورد، الله متعال سختی‌ها را بر او آسان می‌گرداند؛ زیرا نماز، پیوند بنده با پروردگار اوست. انسان به‌هنگام نماز در برابر پروردگارش می‌ایستد و با او راز و نیاز می‌کند و با دعا و تضرع و دیگر زمینه‌های نزدیکی به الله، به او تقرب می‌جوید. الله در این آیه فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣﴾ یعنی: «الله، با صابران است». منظور از این معیت و همراهی، همراهی خاص و ویژه‌ی الله متعال می‌باشد؛ زیرا معیت و همراهی الله بر دو گونه است:

معیت و همراهی عام که شامل هر کسی می‌شود؛ چنان‌که در آیه‌ی 4 سوره‌ی حدید به آن اشاره شده است:

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ و هر جا که باشید، او با شماست.

آیه‌ی 7 سوره‌ی مجادله نیز به همین نوع معیت و همراهی، اشاره دارد:

﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْۖ﴾ [المجادلة: ٧]

هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه نفر نیست، مگر این‌که او چهارمینشان است و نیز پنج نفر با هم محرمانه سخن نمی‌گویند مگر آن‌که او ششمین آنان است و نه تعدادی کم‌تر از آن و نه بیش‌تر، مگر آن‌که او، با ایشان است؛ هر جا که باشند.

این، معیت و همراهی عام پروردگار است که شامل همه‌ی آفریده‌هایش می‌شود و هیچ مخلوقی نیست، مگر آن‌که الله، با اوست؛ یعنی به علم، قدرت، شنوایی و بینایی خود بر او احاطه دارد.

معیت و همراهی خاص و ویژه که مقتضایش، نصرت و یاری‌ست و ویژه‌ی پیامبران الهی و پیروان آنان است و شامل هر کسی نمی‌‌شود. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: ١٢٨]

همانا الله با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

در این آیه و همین‌طور آیه‌ی مورد بحث ما، منظور از معیت و همراهی، معیت خاص الله متعال می‌باشد.

البته باید دانست که منظور از معیت و همراهی، معیت و همراهی مکانی نیست و بدین معنا نمی‌باشد که الله، در مکانی که بندگانش هستند، با آن‌هاست؛ بلکه او، بالای آسمان‌هایش، بر عرش است و در عین حال معیت و همراهی‌اش، با بندگان اوست؛ و این، هیچ ایرادی ندارد. زیرا وقتی می‌گوییم: «به مسیرمان ادامه می‌دادیم و ماه با ما بود»، اشکالی وارد نمی‌شود؛ چون همه می‌دانند که ماه در آسمان است. پس دیگر، جای چانه‌زنی بر سر این موضوع باقی نمی‌ماند که الله، فراتر از هر چیزی بر بالای عرش خود، به همه چیز و همه‌‌کس، احاطه دارد؛ یعنی هرجا که باشید، الله، با علم و قدرت و شنوایی و بینایی خود، بر شما احاطه دارد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ یعنی: «الله، با صابران است». مفهومش این است که الله، صابران را یاری می‌کند و به آنان، توفیق و توان می‌دهد که صبرشان را آن‌گونه که خود می‌پسندد، کامل کنند.

مؤلف/ هم‌چنین آیه‌ی 31 سوره‌ی محمد را در این باب، ذکر کرده است. الله می‌فرماید:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [محمد : ٣١]

و به‌طور ‌قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.

ابتلا، همان مفهوم آزمایش یا آزمودن را می‌رساند. این آیه، بدین مفهوم است که الله با فرمان جهاد، بندگانش را می‌آزماید تا مشخص کند که چه کسی صبر و پایداری می‌ورزد و چه کسی، توان صبر و پایداری ندارد؛ از این‌رو در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٤ سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ ٥ وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ ٦﴾ [محمد : ٤، ٦]

و اگر الله می‌خواست، خود از آنان انتقام می‌گرفت. ولی (می‌خواهد با فرمان جهاد) برخی از شما را به‌وسیله‌ی برخی دیگر ییازماید. و (پروردگار) هرگز اعمال کسی را که در راه الله کشته شدند، تباه و نابود نمی‌کند. (الله) هدایتشان خواهد کرد و وضعیتشان را (در دنیا و آخرت) سامان می‌دهد. و آنان را وارد بهشتی خواهد نمود که به آنان شناسانده است.

ممکن است برخی از افراد کم‌علم از این‌که فرمود: ﴿حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ﴾، چنین برداشت کنند که الله زمانی از یک موضوع آگاه می‌شود که آن موضوع، اتفاق بیفتد و در صحنه‌ی واقعیت، نمایان گردد. این، پندار نادرستی‌ست؛ زیرا الله، همه چیز را قبل از وقوعش می‌داند. همان‌طور که فرموده است:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠﴾ [الحج : ٧٠]

آیا نمی‌دانی که الله، همه‌ی چیزهایی را که در آسمان‌ و زمین است، می‌داند؟ همه، در کتابی (ثبت و محفوظ) می‌باشد. بی‌گمان این امر بر الله آسان است.

منظور از علمی که در این آیه آمده که: ﴿حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ﴾، علمی‌ست که بر اساس آن، پاداش یا عقوبت، معنا و مفهوم می‌یابد؛ زیرا الله قبل از روی دادن چیزی، از آن آگاه است، ولی تا زمانی که به عنوان یک عمل از بنده سر نزند و یا در قابل یک فعل، از بنده‌اش نمایان نشود، پاداش و عقابی به آن تعلق نمی‌گیرد؛ چراکه انسان در صحنه‌ی عمل، در بوته‌ی آزمایش قرار می‌گیرد و در عمل است که مشخص می‌شود سزاوار پاداش است یا سزاوار مجازات. برخی از مفسران گفته‌اند: در این آیه، به علم ظهور اشاره شده است؛ یعنی برای این‌که مجاهدان، مشخص شوند و مجاهدت و شکیبایی افراد، نمایان گردد؛ زیرا علم الهی، آن‌چه را که در حال حاضر، ظاهر و نمایان است و آن‌چه را که در آینده، ظاهر و نمایان خواهد شد، دربرمی‌گیرد. به عبارتی، دو علم شد که با هم فرق دارند: یکی، علم به آن‌چه که ظاهر است؛ و دیگری، علم به آن‌چه که ظاهر خواهد شد.

به عنوان مثال: شخصی می‌گوید: «می‌خواهم فردا فلان کار را انجام دهم». با شنیدن سخنش، درمی‌یابی و باخبر می‌شوی که فلانی، می‌خواهد فردا فلان‌کار را انجام دهد؛ ولی فردایش که آن کار را انجام داد، علم و دانش دیگری می‌یابی و حال، می‌دانی که فلانی فلان‌کار را انجام داده است. یعنی، آگاهی از روی‌دادن یک چیز در آینده با آگاهی از آن‌چه که روی داده است، متفاوت می‌باشد. و این دو وجه را باید در مفهوم ﴿حَتَّىٰ نَعۡلَمَ﴾، مد نظر قرار دهیم.

﴿ٱلۡمُجَٰهِدِينَ﴾؛ مجاهد به کسی گفته می‌شود که تمام تلاش خود را برای اعلای کلمۀ الله به‌کار می‌گیرد و از این‌رو مفهومی عام می‌یابد و شامل هر کسی می‌شود که با علم و دانش خود، یا با سلاح برای اعلای کلمه ی الله، تلاش می‌کند. پس هر دو، مجاهد راه الله به‌شمار می‌روند. کسی که به فراگیری علم و همین‌طور آموزش آن به دیگران می‌پردازد و با نشر و گسترش علم، در راستای تحکیم شریعت الهی می‌کوشد، مجاهد است. هم‌چنین کسی که سلاح برمی‌دارد و به مقابله با دشمنان برمی‌خیزد، مجاهد است. البته به شرطی که قصدشان، اعلای کلمه ي ‌الله باشد.

﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾؛ صابران، کسانی هستند که برای اجرای فرمان طاقت‌فرسای جهاد، پایداری می‌ورزند و به این فریضه‌ی بزرگ می‌پردازند.

﴿ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ﴾ ؛ یعنی: «تا اوضاع و احوال شما را آزمایش نماییم». و وضعیت شما، نمایان شود و بدین ترتیب، مطابق اوضاع و احوال خودتان، به شما پاداش دهیم یا مجازاتتان کنیم.

الله متعال، پس از بیان آزمونش، می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ یعنی: «و به صابران، مژده بده». خطاب، متوجه پیامبر و همه‌ی کسانی‌ست که این خطاب به آنان می‌رسد؛ یعنی: ای محمد و ای کسی که این سخن به او می‌رسد! به صابران مژده دهید؛ همان کسانی که بر این بلایا، صبر می‌کنند و با بی‌صبری و ناشکیبایی با مصیبت‌ها روبه‌رو نمی‌شوند؛ بلکه در برابر سختی‌ها، شکیبایی می‌ورزند.

و کامل‌تر از چنین رويكردی، با سختی‌ها با رضایت و خشنودی، برخورد می‌کنند و روی‌کرد کامل‌تری که در قبال مصیبت‌ها در پیش می‌گیرند، این است که شاکر و سپاس‌گزارند. همان‌طور که در بیان حالت‌ها و رويكردهای چهارگانه در قبال مصیبت‌ها بیان کردیم. وقتی مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ ؛ یعنی: «ما، از آن الله هستیم». در حقیقت، در چنین شرایطی به مالکیت فراگیر پروردگار، اعتراف می‌کنند. چون، در مِلک الله هستند و الله هرطور که بخواهد، در مِلک خود، تصرف می‌کند. از این‌رو رسول‌الله به یکی از دخترانش فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلِلَّهِ مَا أَبْقَى»؛([[65]](#footnote-65)) یعنی: «از آنِ خداست، آن‌چه بگیرد و آن‌چه بگذارد». همه‌ی ما، مِلک الله هستیم و هرگونه که بخواهد، به حکمت خویش در ما تصرف می‌کند.

﴿وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾؛ اعتراف می‌کنند که ناگزیر باید به سوی پروردگارشان بازگردند تا آنان را به سزا و جزای اعمالشان برساند. اگر بی‌صبری کنند، آنان را به سزای بی‌صبری آن‌ها می‌رساند و اگر همان‌طور که ویژگی صابران است، شکیبایی ورزند، الله پاداش صبرشان را به آن‌ها می‌دهد. آری؛ الله با سختی‌ها و بلایا بندگانش را می‌آزماید و به افراد صابر و شکیبا پاداش می‌دهد. الله می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾

[البقرة: ١٥٧]

درود و رحمت الله، شامل حال این گروه می­شود؛ و این‌ها، هدایت‌یافته­اند.

منظور از درود و صلوات الهی بر صابران، این است که الله متعال، نزد فرشتگانش، آنان را می‌ستاید.

﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ﴾ یعنی: این‌ها، کسانی هستند که الله هدایتشان کرده است و هنگام بروز مشکلات و سختی‌ها، بی‌صبری نمی‌کنند؛ بلکه شکیبایی می‌ورزند. از این آیه بدین نکته پی می‌بریم که منظور از درود و صلوات الهی، چیزی غیر از رحمتش می‌باشد. بلکه درودش خاص‌تر، برتر و فراگیرتر از رحمت اوست. برخی از مفسران گفته‌اند: منظور از صلوات الهی، رحمت اوست و منظور از صلوات فرشتگان، دعای نیک آنان می‌باشد و هرگاه واژه‌ی صلوات به انسان‌ها نسبت داده می‌شود، به معنای استغفار است. گفتنی‌ست: این، سخن بی‌دلیلی‌ست. زیرا صلوات، چیزی غیر از رحمت می‌باشد و در این آیه، الله، واژه‌ی رحمت را به صلوات، عطف داده است؛ از این‌رو هر کدام، معانی و مفاهیم مستقلی دارند؛ چراکه علما، اتفاق نظر دارند که جایز و درست است که بگوییم: اللهم ارحم فلانا. یعنی: خدایا! فلانی را رحمت کن. ولی درباره‌ی صلوات فرستادن، اختلاف نظر دارند؛ برخی، آن را به‌طور مطلق درست دانسته‌اند و عده‌ای نیز آن را به‌طور مطلق نادرست می‌دانند. در این میان برخی از علما، آن را با این شرط درست می‌دانند که قرینه‌ای داشته باشد. و همین، درست است؛ همان‌طور که بر رسول‌الله درود و صلوات می‌فرستیم و می‌گوییم: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد». هم‌چنین اگر مبتنی بر دلیل و سبب درستی باشد، اشکالی ندارد که بر کسی صلوات بفرستیم و بگوییم: «درود و صلوات الهی، بر تو باد!» همان‌گونه که الله فرموده است:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان دعا کن.

بنابراین اگر صلوات فرستادن بر کسی، مبتنی بر دلیل و سببی باشد و یک عادت نشود، اشکالی ندارد؛ یعنی می‌توان برای کسی با چنین الفاظی دعا کرد که: «اللّهُمَّ صَلِّ علی فلان»؛ اگر کسی، نزدت بیاید و زکات اموالش را به تو بدهد تا در میان فقرا تقسیم کنی، می‌توانی به او بگویی که درود و صلوات الله، بر تو باد. در واقع، برایش دعا می‌کنی؛ همان‌طور که خداوند به پیامبرش دستور داده است.

\*\*\*

26- وعن أبي مَالِكٍ الْحَارِثِ بْنِ عَاصِم الأشْعريِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «الطُّهُورُ شَطْرُ الإِيمَان، وَالْحَمْدُ للَّه تَمْلأَ الْميزانَ وسُبْحَانَ الله والحَمْدُ للَّه تَمْلآنِ أَوْ تَمْلأ مَا بَيْنَ السَّموَات وَالأَرْضِ وَالصَّلاَةُ نور، والصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ، والْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْك. كُلُّ النَّاس يَغْدُو، فَبائِعٌ نَفْسَهُ فمُعْتِقُها، أَوْ مُوبِقُهَا». [روایت مسلم]([[66]](#footnote-66))

ترجمه: ابومالک، حارث بن عاصم اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پاكيزگي، نصف ايمان است. و "الحمدلله" ترازوي(نیکی‌ها) را پُر مي‌كند و "سبحان‌الله و الحمدلله" فاصله‌ی ميان آسمان‌ها و زمين را پُر مي‌كنند. نماز، نور است و صدقه، برهان؛ و صبر، روشنايي‌ست. و قرآن، حجتی به نفع تو يا حجتی بر ضد توست. و همه‌ی مردم شب را در حالی به صبح می‌رسانند که درباره‌ی خویشتن داد و ستد می‌کنند؛ پس برخی، خود (را با انجام نیکی، از عذاب) رها می‌نمایند و عده‌ای، خود را (با انجام بدی) به هلاکت می‌‌رسانند».

شرح

پیش‌تر پیرامون آیاتی که مؤلف درباره‌ی صبر و شکیبایی آورده است، سخن گفتیم. مؤلف پس از ذکر پاره‌ای از آیه‌های قرآن، تعدادی حدیث در این‌‌باره آورده است. از جمله، حدیث ابومالک اشعری که رسول‌الله در فرازی از آن فرموده است: «وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»؛ یعنی: «صبر، روشنایی‌ست». بدین‌سان پیامبر بیان فرموده که صبر، روشنی‌بخش راه انسان در زماني ست که تاریکی‌ها، سخت سیاه می‌گردد و سختی‌ها، شدت می‌یابد. صبر در چنین شرایطی، روشنی‌بخش راه انسان است و او را به سوی حق، رهنمون می‌شود. به همین خاطر است که الله، صبر را در شمار کارهای ارزشمندی قرار داده که باید در هنگام سختی‌ها، از آن، کمک گرفت. چون صبر روشني‌بخش قلب، و روشناييِ راه و روش و کردارِ انسان است؛ زیرا هربار که انسان بر طریق صبر گام می‌نهد و به سوی الله حرکت می‌کند، الله بر هدایت و روشنایی قلبش می‌افزاید و به او بصیرت می‌بخشد.

رسول‌الله فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است»؛ زیرا ایمان، دو بخش دارد؛ یک بخش، تهی شدن یا پاک شدن از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و بخش دیگر، آراسته شدن به نیکی‌ها.

رهایی از شرک و فسق و بیزاری از مشرکان و بدکاران، نخستین بخش ایمان است؛ و این، یعنی پاکیزگی. مفهوم پاکیزگی، این است که انسان از تمام آلودگی‌های حسی و معنوی پاک شود؛ این، همان پاکیزگی و طهارتی‌ست که پیامبر از آن، به عنوان نصف ایمان، یاد کرد.

هم‌چنین فرمود: «الحمدلله، ترازوی نیکی‌ها را پُر می‌کند». ابن‌علان می‌گوید: «الحمدلله» را از آن جهت، جدا و به‌طور خاص، ذکر کرد که برترین ساختار برای حمد و ستایش به‌شمار می‌رود؛ لذا قرآن کریم، با چنین عبارتی آغاز شده است. «الحمدلله»، یعنی بهترین، کامل‌ترین و زیباترین ثنا و ستایش برای الله، و در حقیقت، رضایت به تقدیری‌ست که رقم می‌زند. میزان یا ترازو که در حدیث آمده، به مفهوم واقعی آن می‌باشد؛ یعنی سنجه و ترازویی که با آن، اعمال را می‌سنجند؛ چه اعمال، مجسّم و سپس وزن شوند و چه کارنامه‌‌ها را در ترازوی اعمال بسنجند و وزن نمایند؛ در هر صورت گفتن «الحمدلله»، کفه‌ی بدی‌ها را سبک و کفه‌ی نیکی‌ها را سنگین می‌کند. پاداش این کلمه به‌قدری زیاد است که کفه‌ی ترازو را با همه‌ی گنجایشی که دارد، پُر می‌نماید؛ زیرا نیکی‌های ماندگار، در ضمن مفاهیمش می‌گنجد. ثنا و ستایش، گاه با اثبات کمال است و گاهی با نفی نقص؛ گاه با اعتراف به عجز بنده می‌باشد و گاه با اذعان به وحدانیت و یگانگی الله در داشتن والاترین درجات. الف و لام در واژه‌ی «الحمد»، برای استغراق است؛ یعنی: همه‌ی حمد و انواع ثنا و ستایش، اعم از ستایشی که می‌شناسیم و نمی‌شناسیم. ذاتی که به چنین حمد و ستایشی توصیف شود، سزاوار الوهیت است.

فرمود: «وسُبْحَانَ الله والحَمْدُ للَّه تَمْلآنِ أَوْ تَمْلأ مَا بَيْنَ السَّموَات وَالأَرْضِ». راوی، شک کرده است که پیامبر فرمود: «تَمْلآنِ» یا «تَمْلأ». البته فرقی نمی‌کند و معنا، یکی‌ست؛ یعنی: «سبحان الله و الحمدلله» فاصله‌ی ميان آسمان‌ها و زمين را پُر مي‌كنند؛ زیرا «سبحان‌الله»، تنزیه و پاکی الله از هر عیب و نقصی را می‌رساند و «الحمدلله»، توصیف الله متعال، به هر کمالی‌ست. درواقع، «سبحان الله و الحمدلله»، هر دو بخش ایمان را در خود دارند.

تسبیح، یعنی تنزیه و پاک دانستن اسماء، صفات، افعال و احکام الله از آن‌چه که شایسته‌ی او نیست. به عبارت دیگر: الله متعال در اسماء، صفات، افعال و احکام خویش از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و هیچ اسمی در میان نام‌هایش نمی‌بینید که عیب و نقصی در آن وجود داشته باشد. چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: ١٨٠]

و بهترین نام­ها از آنِ الله است.

‌کامل‌ترین و والاترین توصیف از هر جهت، ویژه‌ی الله می‌باشد و او از هر عیبی در افعالش به‌طور مطلق و کامل، پاک و منزّه است. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ١٦﴾ [الأنبياء: ١٦]

و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، به‌بازی و بیهوده نیافریده‌ایم.

آری! در آفرینش الهی، بیهودگی نیست؛ بلکه آفرینش او، بر حکمت، استوار است. در احکامش نیز هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. می‌فرماید:

﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَحۡكَمِ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٨﴾ [التين: ٨]

آیا الله، بهترین حکم‌کنندگان نیست؟

و نیز می‌فرماید:

﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾

[المائ‍دة: ٥٠]

آیا خواهان حُکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟

الله در هر حال، سزاوار و شایسته‌ی حمد و ثناست؛ همان‌گونه که اگر مسأله‌ی خوشحال‌کننده‌ای برای پیامبر پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی: «حمد و ستایش، از آن الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد». و اگر مسأله‌ی دیگری، برایش پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».([[67]](#footnote-67))

متأسفانه به جای عبارت مذکور، عبارت دیگری در میان مردم رایج شده که می‌گویند: «الحمد لله الذی لا یُحمد علی مکروه سواه». یعنی: «حمد و ستایش از آن خداست که کسی جز او در برابر ناخوشی‌ها ستایش نمی‌شود». این، حمد و ستایش ناقصی‌ست. زیرا بیان‌گر کم‌صبریِ ستایش‌گر است یا حداقل نشان می‌دهد که چنین ستایش‌گری، از کمال صبر برخوردار نیست. بنابراین هرگاه مسأله‌ی ناگواری پیش آمد، با همان الفاظی، الله را حمد و ستایش کنید که رسول‌الله ستایش کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ یا بگویید: «الحمد لله الّذي لایُحمد علی کلِّ حالٍ سواه». یعنی: «حمد و ستایش از آنِ الله است که تنها او، در همه حال ستایش می‌شود».

دقت کنید؛ سخنم، این نیست که انسان نباید بلایی را که بر سرش می‌آید، ناگوار بداند. خیر؛ این، طبیعت انسان است که بلا و مصیبت را ناگوار می‌داند؛ بلکه نباید در مقام حمد و ثنای الهی، از ناگوار بودن مصیبت، سخن بگوید. درست، این است که در چنین حالتی، همان عبارت پیامبر را بر زبان بیاورد.

فرمود: «وَالصَّلاَةُ نورٌ»؛ یعنی: «نماز، نور است». نماز، نورِ بنده است؛ نورِ قلب، نور چهره، نور قبر و نور حشر او. از این‌رو می‌بینیم کسانی که بیش‌تر نماز می‌خوانند و نمازشان خاشعانه است، نورانی‌ترند. نماز، نورِ قلبِ مؤمن است و دروازه‌ی معرفت الله را برایش می‌گشاید. دروازه‌ی معرفت در احکام، افعال، اسماء و صفات الله می‌باشد. نماز همچنین نوری برای مؤمن در قبر اوست؛ زیرا نماز، ستون اسلام است که بود و نبودِ ساختمان، به این ستون بستگی دارد.

نماز، نوری برای مؤمن در روز قیامت است. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ لَهُ نُورًا وَلاَ بُرْهَانًا وَلا نَجَاةً وَحُشِرَ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَ قَارُونَ وأُبَيّ بْنِ خَلَفٍ»؛ یعنی: «هرکس بر نماز پای‌بندی کند، برایش در روز قیامت نور، برهان و مایه‌ی نجات خواهد بود و هرکس بر آن پای‌بندی نکند، برایش نور، برهان و مایه‌ی نجات نخواهد بود و با فرعون، هامان، قارون و ابی بن خلَف برانگیخته خواهد شد».

پس نماز، نوری برای انسان، در همه‌ی اوضاع و احوالش می‌باشد و این، چنین اقتضا می‌کند که انسان بر آن پای‌بندی کند و به‌شدت مشتاقش باشد و زیاد، نماز بخواند تا نور و علم و ایمانش، افزایش یابد.

فرمود: «وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»؛ یعنی: «صبر، روشنایی‌ست». ضیاء، به نوری گفته می‌شود که حرارت و گرما دارد. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا﴾ [يونس : ٥]

او، ذاتی‌ست که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانید.

ضیاء، حرارت و گرما دارد و همین‌طور، صبر؛ زیرا صبر، با رنج و مشقت، همراه است و از این‌رو پاداش صبر، بی‌شمار است. بنابراین تفاوت نور نماز و نور صبر، در این است که صبر به سبب اندوه درونی و گاه رنج جسمی، با حرارت همراه می‌باشد و به همین سبب از نورِ صبر به «ضیاء» تعبیر فرمود.

هم‌چنین فرموده است: «والصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ».

صدقه یعنی بذل و بخشش مال به‌قصد تقرب و نزدیکی به الله؛ برای خانواده، فقیران یا برای انجام کارهای عام‌المنفعه مثل ساختن مسجد. صدقه، برهان است؛ یعنی دلیلی بر درستی و صداقت ایمان بنده می‌باشد؛ زیرا هرکسی، مال و ثروت را دوست دارد و زمانی که انسان، به‌خاطر الله صدقه می‌دهد، در واقع آن‌چه را که دوست دارد، در راه کسی بذل و بخشش می‌کند که برایش محبوب‌تر است. بنابراین کسانی که ایمان قوی‌تری دارند، در زمینه‌ی صدقه، دست و دل‌بازترند و بیش از دیگران، صدقه می‌دهند.

سپس رسول‌الله فرمود: «والْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْك»؛ یعنی: «قرآن، حجتی به نفع تو یا به زیان توست»؛ زیرا قرآن، ریسمان محکم و ناگسستنی الله و حجتش بر بندگان اوست. قرآن حجتی به نفع تو خواهد بود، زمانی که از طریق قرآن با پروردگارت در ارتباط باشی و وظایفت را در قبال این قرآن انجام دهی: اخبار غیبی قرآن را تصدیق کنی، فرمان‌هایش را اجرا نمایی، و از آن‌چه که نهی کرده، بازآیی و در بزرگداشت قرآن، کوتاهی نکنی. در این صورت، حجتی به نفع تو خواهد بود؛ ولی اگر بر عکس، به قرآن بی‌احترامی کنی، و الفاظ، معانی و عمل به رهنمودهایش را ترکش نمایی و به وظایف خویش در قبال قرآن نپردازی، در روز قیامت گواهی بر ضد تو خواهد بود.

از دو حال، خارج نیست؛ یا گواهی به نفع تو خواهد بود و یا شاهدی بر ضد تو. رسول‌الله حالتی در میان این دو حالت، ذکر نکرد؛ یعنی نفرمود که ممکن است قرآن، نه به نفع تو گواهی دهد و نه به زیان تو. از الله درخواست می‌کنیم که قرآن را حجت و گواهی به نفع ما قرار دهد تا به‌وسیله‌ی آن در دنیا و آخرت، راهمان را بیابیم و به سرمنزل مقصود برسیم.

فرمود: «كُلُّ النَّاس يَغْدُو، فَبائِعٌ نَفْسَهُ فمُعْتِقُها، أَوْ مُوبِقُهَا»؛ یعنی: «همه‌ی مردم شب را در حالی به صبح می‌رسانند که درباره‌ی خویشتن معامله می‌کنند؛ پس برخی، خود (را با انجام نیکی، از عذاب) رها می‌سازند و عده‌ای، خود را (با انجام بدی) به هلاکت می‌‌رسانند».

صبح، سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی انسان‌هاست. الله شب را زمان استراحت قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ﴾

[الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی است که شب هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد و از اعمالی که در روز انجام می­دهید، آگاه است و سپس شما را در روز بلند می­کند.

خواب شب، به‌سان مرگ کوچکی‌ست که اعصاب و روان انسان، در آن آرامش می‌یابد و بدن، استراحت می‌کند تا از خستگی کار و فعالیت گذشته، درآید و برای کار و فعالیتی که در پیش دارد، تجدید نیرو کند.

هنگامی که صبح می‌شود، مردم به سراغ کارهای روزانه‌ی خود می‌روند؛ برخی از آن‌ها یعنی مسلمانان، به انجام کارهای نیک می‌پردازند و عده‌ای دیگر، یعنی کافران، به سوی بدی‌ها می‌شتابند. بدین‌سان که مسلمان صبح که می‌شود، وضو می‌گیرد که به فرموده‌ی رسول‌الله: «پاکیزگی، نصف ایمان است». مسلمان، سپس نماز می‌گزارد و روزش را با عبادتِ الله آغاز می‌کند؛ بلکه سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی مسلمان، توحید است؛ چراکه این، یک کار و رهنمود شرعی‌ست که انسان هنگام برخاستن از خواب، الله را ذکر کند و ده آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی آل‌عمران را بخواند. صبح مسلمان، این‌گونه است که با انجام کار نیک، خودش را (از بدی‌ها و در نتیجه از عذاب الهی) می‌رهاند.

اما کافر، صبحش را با کارهایی آغاز می‌کند که مایه‌ی هلاکت و نابودی اوست؛ زیرا سرآغاز فعالیت‌های روزانه‌ی کافر، با معصیت است؛ حتی اگر خورد و نوش باشد. زیرا روز قیامت درباره‌ی خورد و نوش خویش، مجازات خواهد شد. هر لقمه‌ای که کافر در دهانش می‌گذارد، و هر جرعه‌ی آبی که فرو می‌برد و هر لباسی که می‌پوشد، روز قیامت، به‌خاطر آن مجازات می‌شود؛ زیرا الله فرموده است:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ﴾ [الأعراف: ٣٢]

بگو: چه کسی زینت الهی و پوشیدنی­هایی را که برای بندگانش پدید آورده و خوراکی­های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا از آنِ مؤمنان است و روز قیامت ویژه­ی آنان می­باشد.

آری؛ ویژه‌ی مؤمنان است، نه دیگران. به عبارت دیگر، روز قیامت هیچ شائبه‌ای برای مؤمنان در این نعمت‌ها، نخواهد بود و در حقیقت، این نعمت‌ها بر غیرمؤمنان حرام است و بدین‌خاطر مجازات خواهند شد. این آیه، در سوره‌ی اعراف آمده که سوره‌اي مکی‌ست. هم‌چنین در سوره‌ی مائده که از آخرین سوره‌های نازل‌شده بر پیامبر می‌باشد، آمده است:

﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ﴾ [المائ‍دة: ٩٣]

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک و شایسته انجام داده­اند، گناهی در مورد آن‌چه که خورده­اند، نیست.

مفهوم این آیه، این است که غیرمؤمنان در مورد آن‌چه که می‌خورند، مجازات خواهند شد. آری! کافر از زمانی که صبحش را آغاز می‌کند، در جهت هلاکت خویش گام برمی‌دارد؛ اما مؤمن زمینه‌ی نجات و رهایی خویش از دوزخ را فراهم می‌نماید. رسول‌الله در پایان این حدیث، بیان فرمود که مردم، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

یک گروه، کسانی هستند که قرآن، به نفع آنان گواهی می‌دهد؛ چنان‌که فرمود: «قرآن، حجتی به نفع توست...».

و گروه دیگر، کسانی هستند که قرآن، به زیانشان شهادت می‌دهد: «قرآن، حجتی بر ضد توست».

گروهی خویشتن را با انجام کارهای نیک و شایسته، نجات می‌دهند.

و عده‌ای با انجام کارهای زشت، خودشان را به هلاکت می‌‌رسانند.

\*\*\*

27- وَعَنْ أبي سَعيدٍ، سعد بْن مَالِك بْن سِنَانٍ الخُدْرِيِّ$ أَنَّ نَاساً مِنَ الأنصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ‌الله فأَعْطاهُم، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُم، حَتَّى نَفِد مَا عِنْدَه، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ أَنَفَقَ كُلَّ شَيْءٍ بِيَدِه: «مَا يَكُنْ مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أدَّخِرَهُ عَنْكُم، وَمَنْ يسْتعْفِفْ يُعِفَّهُ الله وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ الله، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ. وَمَا أُعْطِىَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْراً وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». [متّفَق عليه]([[68]](#footnote-68))

**ترجمه:** ابوسعید، سعد بن مالک بن سنان خدری می‌گوید: برخي از انصار، از رسول‌الله چيزي درخواست كردند. رسول‌الله آنچه را خواسته بودند، به آنان بخشید. دوباره از او طلب كردند و پیامبر نیز آنچه را خواسته بودند، به آن‌ها عطا فرمود تا اين‌كه هرچه داشت، تمام شد. آن‌گاه که همه چیز را به‌دست خود انفاق کرد، به آن‌ها فرمود: «آنچه نزد من باشد، ذخيره‌اش نمی‌کنم و آن را از شما دریغ نمی‌دارم؛ ولي هركس پاک‌دامنی پیشه کند، الله، او را پاک‌دامن می‌گرداند و هركس، (از دیگران) بي‌نيازي بجوید، الله او را بي‌نياز مي‌سازد. و هركس صبر و شکیبایی ورزد، الله به او صبر می‌دهد. و نعمتي بهتر و فراخ‌تر از صبر، به هیچ‌کس عنايت نشده است».

**شرح**

از اخلاق کریمانه‌‌ی رسول‌الله بود که اگر چیزی از او درخواست می‌کردند و نزد یافت می‌شد، حتماً آن را می‌بخشید. هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد که کسی چیزی از رسول‌خدا درخواست نماید و آن بزرگوار، به او عطا نکند؛ بلکه به‌گونه‌ای بذل و بخشش می‌کرد که هیچ، از فقر نمی‌ترسید و خود، زندگی فقیرانه‌ای داشت؛ حتی گاهی اوقات از گرسنگی، سنگ به شکمش می‌بست. آری! پیامبر اکرم شجاع‌ترین و بخشنده‌ترین مردم بود.

وقتی بذل و بخشش کرد و آنچه داشت، تمام شد، فرمود: «آنچه نزد من باشد، ذخيره‌اش نمی‌کنم و آن را از شما دریغ نمی‌دارم»؛ یعنی: امکان ندارد که چیزی داشته باشم و آن را از شما دریغ کنم. سپس رسول‌خدا به پاک‌دامنی، بی‌نیازی از مردم و صبر و شکیبایی تشویق نمود و فرمود: «وَمَنْ يسْتعْفِفْ يُعِفَّهُ الله وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ الله، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ». در حقیقت، به سه کار مهم تشویق کرد:

اول: «وَمَنْ يسْتعْفِفْ يُعِفَّهُ الله»؛ یعنی: هرکس نسبت به زنانی که خداوند بر او حرام کرده است، پاک‌دامنی پیشه کند، خداوند او را پاک‌دامن می‌گرداند. هرکس عفت و پاک‌دامنی اختیار کند، خداوند او و خانواده‌اش را از حرام، مصون می‌دارد.

دوم: «وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ الله»: هرکس به آنچه که مردم دارند، چشم ندوزد و فقط امیدش به الله و لطف و نعمت او باشد، الله او را از مردم، بی‌نیاز می‌سازد و برعکس، هرکس به آنچه مردم دارند، چشم بدوزد، قلبش فقیر و نیازمند می‌ماند و هیچ‌گاه بی‌نیاز نمی‌شود و احساس بی‌نیازی نمی‌کند. غنا و بی نیازی واقعی، غنای قلب است؛ وقتی انسان از اموال مردم احساس بی‌نیازی کند، خداوند او را از مردم بی‌نیاز می‌کند و عزت نفسش را حفظ می‌فرماید.

سوم: «وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ»: کسی که صبر و شکیبایی در پیش بگیرد، الله به او صبر می‌دهد. بنابراین اگر از آنچه که الله حرام کرده است، خودداری کنی و بر فقر و نیاز خود، شکیبایی ورزی و عزت نفس خویش را حفظ نمایی و دست نیاز به سوی مردم دراز نکنی، الله متعال به تو صبر می‌دهد. شاهد مؤلف، همین بخش حدیث بوده که آن را در باب صبر آورده است. سپس رسول‌خدا فرمود: «وَمَا أُعْطِىَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْراً وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»؛ یعنی: بزرگترین منتی که الله در زمینه‌ی روزی دادن بر بنده‌اش می‌نهد، این است که به او صبر و شکیبایی عنایت می‌کند؛ زیرا اگر انسان صبور و شکیبا باشد، تحمل هر چیزی را خواهد داشت؛ اگر مصیبتی به او برسد، صبر می‌کند و اگر شیطان او را در معرض گناه قرار دهد، در برابر گناه، پایداری می‌نماید و اگر شیطان او را از انجام فرمان الهی باز دارد، استقامت می‌ورزد. بدین‌سان صبر، بهترین و فراخ‌ترین نعمتی‌ست که الله به انسان می‌دهد؛ از این‌رو اگر کسی اذیت و آزاری به انسان شکیبا برساند و یا سخن نیش‌داری به او بگوید، می‌بینیم که آرام و بی‌خیال است و خشمگین نمی‌شود؛ زیرا در برابر امتحان الهی، شکیباست و قلبی مطمئن و درونی آرام دارد. به همین سبب رسول‌الله فرمود: «نعمتي بهتر و فراخ‌تر از صبر، به هیچ‌کس عنايت نشده است».

\*\*\*

28- وَعَنْ أبي يَحْيَى صُهَيْبِ بْنِ سِنَانٍ قال: قَالَ رَسُولُ الله : «عَجَباً لأمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْر، وَلَيْسَ ذَلِكَ لأِحَدٍ إِلاَّ للْمُؤْمِن: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْراً لَه، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خيْراً لَهُ». [روایت مسلم]([[69]](#footnote-69))

**ترجمه:** ابویحیی، صهیب بن سنان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن، چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیرِ اوست».

**شرح**

«صهیب»، همان صهیب رومی است. رسول‌الله فرمود: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است». گویا رسول‌الله وضعیت مردم را پسندید و از این جهت، اظهار تعجب نمود. سپس سببش را بیان کرد که چرا همه‌ی کارها و اوضاع مؤمن، برای او خوب است؛ فرمود: اگر خوشی به او برسد، شکر می‌کند و اگر ناخوشی به او برسد، صبر می‌نماید». این، وضع مؤمن است. انسان‌ها در رابطه با قضا و قدر الهی، دو وضعیت دارند:

یا در خوشی به‌سر می‌برند و یا در ناخوشی. مردم در تعامل با قضا و قدر، دو گونه‌اند:

مؤمن و غیرمؤمن. هرچه برای مؤمن رقم خورده باشد، برایش خوب است؛ زیرا اگر زیانی به او برسد، به آنچه خدا برایش خواسته، راضی‌ست و صبر می‌کند و گشایشی از سوی پروردگار را انتظار می‌کشد و به پاداش الهی دل می‌بندد؛ از این‌رو اجر و پاداش صابران را درمی‌یابد. هم‌چنین اگر از نعمتی دنیوی مانند مال و فرزند برخوردار شود یا به نعمتی دینی مانند علم و عمل صالح دست یابد، شکر خدا را به‌جا می‌آورد؛ البته منظور از شکر، فقط شکر زبانی نیست؛ بلکه در اطاعت و فرمان‌برداری از الله کوتاهی نمی‌کند. مؤمن، شکر خدا می‌کند و بدین‌سان از دو نعمت، برخوردار می‌شود:

یکی شادمانی که نعمتی دنیوی‌ست و دیگری، نعمت شکر که نعمتی دینی به‌شمار می‌رود. این، وضعیت مؤمن است.

اما کافر؛ پناه بر خدا! همیشه وضعیت بدی دارد. اگر مصیبت و امر ناخوشایندی به او برسد، بی‌صبری می‌کند و آه و واویلا سر می‌دهد و به زمین و زمان، دشنام می‌گوید. می‌دانید که ناسزاگویی به روزگار، ناسزاگویی به خداوند می‌باشد. تازه اگر نعمتی به او برسد، شکر خدا نمی‌کند و بدین‌ترتیب حتی نعمتی که از آن برخوردار می‌شود، در آخرت مایه‌ی عذابش خواهد بود؛ زیرا کافر هرچه بخورد و بیاشامد، گناهی بر او نوشته می‌شود. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ﴾ [الأعراف: ٣٢]

بگو: چه کسی زینت الهی و پوشیدنی­هایی را که برای بندگانش پدید آورده و خوراکی­های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا از آنِ مؤمنان است و روز قیامت ویژه­ی آنان می­باشد.

نعمت‌های پاک الهی، در دنیا از آنِ مؤمنان است و در آخرت نیز، بی‌هیچ شائبه‌ای به آنان تعلق دارد و در حقیقت، حق کافران نیست که از آن بخورند و بهره ببرند؛ از این‌رو کافران در روز قیامت به‌خاطر خوردن حق مؤمنان، مجازات خواهند شد. آری! کافر، همواره وضع بدی دارد؛ هم در خوشی‌ها و هم در ناخوشی‌ها. بر خلاف مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، به خیر اوست.

از این حدیث به جایگاه و اهمیت ایمان پی می‌بریم و درمی‌یابیم که مؤمن، همواره در نعمت و خوبی به‌سر می‌برد.

این حدیث، به صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها و ناخوشی‌ها تشویق می‌کند و نشان می‌دهد که این ویژگی، یعنی صبر در ناخوشی‌ها، از صفات و ویژگی‌های مؤمنان است. بنابراین اگر خودت را در ناخوشی‌ها، آن‌چنان صبور دیدی که به گشایش و پاداش الهی امیدوار می‌شدی، بدان که این، نشانه‌ی ایمان است. و اگر چنین حالتی نداشتی، خود را سرزنش کن و به سوی الله توبه نما و راه و منش خویش را اصلاح بگردان.

در این حدیث هم‌چنین به شکر و سپاس‌گزاری در خوشی‌ها تشویق شده است؛ در حقیقت، به توفیق خداست که انسان او را در برابر نعمت هایش شکر می‌کند و این، زمینه‌ای برای افزایش نعمت‌هاست؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧﴾ [ابراهيم: ٧]

و آن‌گاه که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم، سخت و شدید است.

وقتی خداوند به بنده‌اش توفیق شکر می‌دهد، این، خود نعمتی‌ست که باید شکر و سپاسش را به‌جا آورد و هر شکری، سپاسی دیگر می‌طلبد؛ زیرا انسان‌های شاکر و سپاس‌گزار که به دنبال هر شکری، سپاسی دیگر بگزارند، کم و اند‌ک اند. پس اگر الله، بر تو منّت نهاد و چنین توفیقی به تو داد، بدان که نعمتش را بر تو ارزانی داشته است. ولی متأسفانه ما، در این زمینه غافلیم. از الله درخواست می‌کنیم که دل‌هایمان را بیدار بگرداند و اعمال همه‌ی ما را اصلاح نماید.

\*\*\*

29- وعنْ أَنسٍ قال: لمَّا ثقُلَ النَّبِيُّ جَعَلَ يتغشَّاهُ الكرْبُ فقَالتْ فاطِمَةُ& : واكَرْبَ أبَتَاه، فَقال: «ليْسَ عَلَى أبيك كرْبٌ بعْدَ اليَوْمِ». فلمَّا مَاتَ قالَت: يَا أبتَاهُ أَجَابَ ربّاً دعَاه، يا أبتَاهُ جنَّةُ الفِرْدَوْسِ مأوَاه، يَا أَبَتَاهُ إِلَى جبْريلَ نْنعَاه، فلَمَّا دُفنَ قالتْ فاطِمَةُ رَضِيَ‌الله‌عَنهَا: أطَابتْ أنفسُكُمْ أَنْ تَحْثُوا عَلَى رسُول‌الله التُّراب؟ [روایت بخاري]([[70]](#footnote-70))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هنگامی که بیماری پیامبر شدید شد، شدت و رنج بیماری تا حد بی‌هوشی بر پیامبر نمایان می‌گشت. فاطمه& گفت: «آه! پدرم چه‌قدر درد می‌کشد!» پیامبر فرمود: «از امروز به بعد، هیچ درد و رنجی بر پدرت نخواهد بود». و چون رسول‌خدا درگذشت، فاطمه& گفت: «ای وای پدرم! پدرم، دعوت پروردگار را لبیک گفت. آه، پدر جان! بهشت فردوس، جایگاه پدرِ من است. آه، پدرم! خبر وفاتش را به جبرئیل می‌گوییم». وقتی پیامبر را به‌خاک سپردند، فاطمه& گفت: «آیا دلتان راضی شد که روی رسول‌خدا خاک بریزید (و دفنش کنید؟)».

**شرح**

رسول‌الله از شدت بیماری بی‌هوش می‌شد؛ شدت بیماری پیامبر دو برابر شدت بيماريِ سایر مردم بود. حکمتش، این بود که پیامبر به بالاترین درجات صبر و شکیبایی برسد؛ چراکه صبر، رتبه‌ی والایی‌ست که تنها در بوته‌ی آزمایش و آزمون الهی، می‌توان به آن دست یافت و صبر و شکیبایی، در سختی‌ها معنا و مفهوم می‌یابد.

تا زمانی که انسان گرفتار رنج و سختی نشود، شکیبایی و صبرش مشخص نمی‌شود؛ از این‌رو الله فرموده است:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [محمد : ٣١]

و به‌طور ‌قطع شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران را از میان شما مشخص کنیم.

شدت بیماری رسول‌الله به‌اندازه‌ی بیماری دو نفر بود. فاطمه& زمانی که آن‌همه درد و رنج پدرش را دید، رنجور شد و گفت: «آه! پدرم، چقدر درد می‌کشد!» رسول‌الله فرمود: «پدرت از امروز به بعد، هیچ درد و رنجی نخواهد داشت»؛ زیرا از دنیا به ملکوت اعلی و فرشتگان عالَم بالا می‌پیوندد. همان‌طور که در واپسین لحظه‌های حیاتش در حالی   
  
که به سقف خانه نگاه می‌کرد، می‌گفت: «اللّهمّ الرفیق الأعلی، اللّهمَّ الرفیقَ الأعلی».

رسول‌الله درگذشت و فاطمه& به‌آرامی و بی‌هیچ سر و صدایی بر وفات پدرش گریست و این، دلیل آن نیست که در برابر قضا و قدر الهی، بی‌صبری کرده است. می‌گفت: آه، پدرم! خبر وفاتش را با جبرئیل که هر صبح و شب، برایش وحی می‌آورد، درمیان می‌گذاریم. با وفات رسول‌الله نزول وحی، منقطع شد. می‌گفت: «پدرم، دعوت پروردگار را اجابت کرد». زیرا فرمانروایی هر چیزی به دست الله متعال است؛ اجلِ آفریده‌هایش، به دست اوست؛ تدبیر امور آفریده‌هایش، به دست اوست. همه چیز به دست خداست و همه‌ی امور به او برمی‌گردد. آری! رسول‌خدا دعوت فرشته‌ی مرگ را پذیرفت و در این زمینه تفاوتی با سایر مؤمنان ندارد که روحش را بالای هفت آسمان می‌برند تا این‌که در پیش‌گاه الله می‌ایستد. فاطمه& گفت: «بهشت فردوس، جایگاه اوست»؛ زیرا پیامبر والاترین بنده و مخلوق پروردگار است و باید والاترین مقام بهشت را داشته باشد؛ چنان‌که فرموده است: «ثُمَّ سَلُوا اللهَ لِيَ الْوَسِيلَةَ، فَإِنَّهَا أَعْلَى مَنْزِلَة فِي الْجَنَّةِ، وَلا تَكون إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللهِ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ»؛ یعنی: «برای من "وسیله" را که والاترین درجه در بهشت است، درخواست کنید؛ این درجه فقط از آنِ یکی از بندگان خداوند خواهد بود و من امیدوارم که آن شخص، من باشم». بدون شک جایگاه رسول‌الله در بهشت فردوس است. بهشت فردوس، والاترین درجه‌ی بهشت می‌باشد که سقفش، عرش پروردگار متعال است.

پس از اينكه پیامبر را به خاک سپردند، فاطمه& چنین گفت: «آیا دلتان آمد که روی رسول‌الله خاک بریزید؟» در واقع از شدت غم و اندوه و از آن جهت، این سخن را گفت که می‌دانست دل‌های صحابه# آکنده از محبت پیامبر است. البته جوابش روشن است. آری، دلشان آمد؛ چون خداوند همین را می‌خواهد و فرمان شریعت است که باید مردگان را دفن نمود؛ هرچند رسول‌خدا باشد که صحابه حاضر بودند همه‌ی زمین را فدایش کنند. بازگشت همه‌ی امور به سوی الله متعال است و اوست که حکم می‌راند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ ٣١﴾

[الزمر: ٣٠، ٣١]

بی‌گمان تو خواهی مُرد و بی‌شک آنان نیز خواهند مُرد و آن‌گاه روز قیامت نزد پروردگارتان به مجادله و کشمکش می‌پردازید.

از این حدیث درمی‌یابیم که پیامبر مانند همه‌ی انسان‌ها، بیمار و گرسنه و تشنه می‌شد و احساس سرما و گرما می‌کرد؛ در حقیقت مثل همه‌ی آدم‌ها، ویژگی‌های بشری داشت. چنان‌که فرموده است: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ»؛([[71]](#footnote-71)) یعنی: «من، بشری هم‌چون شما هستم؛ همان‌گونه که شما دچار فراموشی می‌شوید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم». و این، رديست بر کسانی که رسول‌خدا را می‌خوانند و از او کمک می‌خواهند؛ حال آن‌که رسول‌الله وفات نموده و در قبر خویش است. بلکه برخی، از الله نمی‌خواهند و فقط پیامبر را صدا می‌زنند! پناه بر خدا! گویا این، رسول‌خداست که دعایشان را اجابت می‌کند! آن‌ها در دینشان دچار انحراف و گمراهی‌شده‌اند و عقلشان را از دست داده‌اند. رسول‌الله درباره‌ی خودش، مالک هیچ نفع و ضرری نبود؛ پس چگونه می‌تواند به دیگران نفع یا ضرر برساند؟! الله به پیامبرش فرمان داده است:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ [الأنعام: ٥٠]

بگو: نمی­گویم گنج­ها و خزانه­های الله نزد من است. و من، غیب نمی­دانم و به شما نمی­گویم که من فرشته­ام.

بلکه پیامبر بنده‌‌ای از بندگان الله بود؛ از این‌رو فرمود:

﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ﴾ بلکه تنها از چیزی پیروی می­کنم که به من وحی می­شود.

هم‌چنین به او فرموده است:

﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢ إِلَّا بَلَٰغٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦۚ﴾ [الجن: ٢١، ٢٣]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی برای شما نیستم. بگو: هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناه‌گاهی جز او نمی‌یابم. وظیفه‌ام تنها ابلاغ (پیام) از سوی الله و رساندن پیام‌های اوست.

وقتی الله به پیامبر فرمان داد که خویشاوندان نزدیکش را بیم دهد، پیامبر اکرم نزدیکانش را صدا زد تا این‌که خطاب به دخترش فاطمه& فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْت مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»؛([[72]](#footnote-72)) یعنی: «اي فاطمه دختر محمد! از ثروتم هر چه مي‌خواهي، طلب كن؛ ولي من نمي‌توانم براي تو نزد الله كاري انجام دهم». تا این حد! دخترش که پاره‌ی تن اوست؛ به دخترش می‌گوید: نمی‌توانم در برابر الله برایت کاری بکنم.

وقتی برای دخترش نمی‌تواند کاری انجام دهد، پس دیگران چه توقعی دارند؟ این، بیان‌گر گمراهی کسانی‌ست که رسول‌الله را صدا می‌زنند. آنان را در کنار مسجدالنبی می‌بینیم که هنگام دعا کردن، رو به قبر می‌کنند و روبه‌روی قبر به گونه‌ای می‌ایستند که گویا در برابر الله به نماز ایستاده‌اند؛ بلکه خشوع بیش‌تری هم دارند!

از حدیث انس بدین نکته پی می‌بریم که گریستن بر مرده، اگر آرام و بدون بی‌صبری باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا فاطمه‌& بر پدرش گریست؛ البته بدون سر و صدا و بی‌آن‌که در آن، نشانی از اعتراض به خداوند وجود داشته باشد. فاطمه& تنها فرزند رسول‌خدا بود که پس از ایشان، زنده ماند؛ همه‌ی دختران و پسران پیامبر در حیاتش از دنیا رفتند. فقط فاطمه& ماند و هم‌چون سایر خانواده‌ی پیامبر، مانند همسران آن بزرگوار و عمویش عباس و دیگر نزدیکان وی، از ایشان ارث نبرد؛ زیرا هیچ‌کس از پیامبران ارث نمی‌برد. رسول‌الله فرموده است: «إِنَّا مَعْشَرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»؛ یعنی: «هیچ‌کس از ما پیامبران، ارث نمی‌برد؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است». این، از حکمت الهی‌ست؛ زیرا شاید عده‌ای، پیامبران را در ادای رسالتشان متهم می‌کردند که آمده‌اند تا حکومت را در خاندان خویش، میراثی کنند. آری! هیچ‌کس از پیامبران ارث نمی‌برد و آن‌چه از آنان می‌ماند، به عنوان صدقه برای کسانی که مستحق‌اند، هزینه می‌شود.

\*\*\*

30- وعنْ أبي زيْد أُسامَة بن زيد حَارثَةَ موْلى رسُول‌الله وحبَّهِ وابْنِ حبِّهِ$ قال: أَرْسلَتْ بنْتُ النَّبِيِّ: إنَّ ابْنِي قَدِ احتُضِرَ فاشْهدْنَا، فأَرسَلَ يقْرِئُ السَّلامَ ويَقُول: «إن للَّه مَا أَخَذ، ولهُ مَا أعْطَى وكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بأجَلٍ مُسمَّى، فلتصْبِر ولتحْتسبْ». فأرسَلَتْ إِليْهِ تُقْسمُ عَلَيْهِ ليأْتينَّها. فَقَامَ وَمَعَهُ سَعْدُ بْنُ عُبادَةَ، وَمُعَاذُ ابْنُ جَبَل، وَأُبَيُّ بْنَ كَعْب، وَزَيْدُ بْنِ ثاَبِت، وَرِجَالٌ فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ الصبي، فأقعَدَهُ في حِجْرِهِ ونَفْسُهُ تَقعْقع، فَفَاضتْ عَيْناه، فقالَ سعْد: يَا رسُولَ الله مَا هَذَا؟ فقالَ: «هَذِهِ رَحْمةٌ جعلَهَا اللَّهُ تعَالَى في قُلُوبِ عِبَادِهِ». وفي روِايةٍ : «في قُلُوبِ منْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ منْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». [متّفق عليه]([[73]](#footnote-73))

**ترجمه:** ابوزید، اسامه فرزند زيد- غلام آزاد‌شده‌ی پیامبر- که هم خودش و هم پدرش، به حبیب و دوست رسول‌خدا مشهور بودند، مي‌گويد: دختر پیامبر، پیکی برای پدرش فرستاد که فرزندم در حالِ مرگ است؛ پیشِ ما بیایید. رسول‌الله به قاصد دخترش فرمود: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آنِ خداست آن‌چه بدهد و بگيرد. همه، نزد او مهلت و زمان مشخّصی دارند. پس صبر كند و اميد ثواب داشته باشد». دخترِ رسول‌الله براي بار دوم، قاصدي فرستاد و سوگندش داد كه حتماً بيايد. پیامبر به‌همراه سعد بن عباده، ابي بن كعب، زيد بن ثابت و چند تن ديگر از يارانش نزد دختر خود رفت. بچه را به رسول‌خدا دادند در حالي كه نفسش تند می‌زد و سینه‌اش بالا و پایین می‌رفت. پیامبر بچه را در آغوش گرفت و اشك از چشمانش سرازير شد. سعد گفت: اي رسول‏خدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم فرمود: «اين، رحمتي‌ست که الله متعال در دل بندگانش نهاده است». و در روایتی آمده که فرمود: «این، رحمتی‌ست که الله متعال در دل هر بنده‌ای که بخواهد، قرار می‌دهد و الله به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

**شرح**

راوی، اسامه بن زید بن حارثه است؛ زید بن حارثه، غلام آزادشده‌ی پیامبر بود. وی، ابتدا غلامی بود که خدیجه& به رسول‌خدا بخشید و ایشان، آزادش کردند. زید به حبیب (دوست) پیامبر ملقّب بود. و همین‌طور فرزندش، اسامه.

یکی از دختران پیامبر قاصدی برای پدرش فرستاد که فرزندش، در حال مرگ است؛ او، از پدرش خواست که نزدشان برود. پیک خبر را به پیامبر رساند؛ رسول‌الله فرمود: «به او بگو: صبر كند و اميد ثواب داشته باشد؛ از آنِ خداست آن‌چه بدهد و بگيرد. همه، نزد او زمان مشخّصی دارند». این، فرمان و سفارش رسول‌الله به دخترش بود.

«فلتصْبِر» یعنی: مصیبت را تحمل نماید و بی‌صبری نکند.

«ولتحْتسبْ» یعنی: با صبر و تحملش، امید ثواب داشته باشد. برخی از مردم صبر می‌کنند، ولی به ثواب امید ندارند. در برابر مصيبت اگرچه بی‌صبری نمی‌کنند، اما به پاداش الهی نیز دل نمی‌بندند و بدین‌سان خیرِ زیادی را از دست می‌دهند. در صورتی که اگر صبر کنند و در کنارش به اجر و ثواب امیدوار باشند، به این می‌گویند: **احتساب**.

فرمود: «از آنِ خداست آن‌چه بدهد و بگيرد». این، جمله‌ی بزرگی‌ست. وقتی همه چیز از آنِ خداست، اگر چیزی از تو بگیرد، ملک اوست و اگر چیزی به تو بدهد، باز هم ملک اوست؛ پس وقتی آن‌چه را که از خودِ اوست، بگیرد، چرا ناراحت شویم یا چرا بی‌صبری کنیم؟ بنابراین اگر چیزی از تو گرفت که دوستش داری، بگو: این، از آن خداست؛ هرچه بخواهد، می‌بخشد و هرچه بخواهد، می‌گیرد. از این‌رو سنت است که انسان، به‌هنگام مصیبت، بگوید: «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون»؛ یعنی ما، ملک الله و از آنِ او هستیم و او، هرطور که بخواهد با ما رفتار می‌کند. هم‌چنین اگر چیزی را که دوستش داریم، از ما می‌گیرد، در حقیقت، از آنِ خود اوست و حتی چیزی را که به ما می‌بخشد، به او تعلق دارد و ما، مالکش نیستیم. از این‌رو فقط اجازه داریم طوری از آن استفاده کنیم که او، به ما اجازه داده است و حق نداریم طبق میل خود یا هرگونه که دوست داریم، در آن تصرف کنیم. اگر انسان بخواهد، بی‌قید و بند و هر طور که می‌خواهد در اموالش تصرف کند، به او می‌گوییم: دست نگه دارد؛ تو حق نداری، چنین کاری بکنی؛ زیرا این مال، در حقیقت، از آنِ خداست. چنان که می‌فرماید:

﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡ﴾ [النور : ٣٣]

و از مالِ الله که به شما بخشیده است، به آنان بدهید.

پس در ثروتی که الله به تو بخشیده، به‌گونه‌ای تصرف کن که به تو اجازه داده است. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «از آنِ خداست آن‌چه بدهد و بگيرد». پس وقتی آن‌چه خدا می‌گیرد، از آنِ اوست، چرا بی‌تابی می‌کنیم. این‌که مالک، ملکش را پس بگیرد و ما ناراحت شویم و بی‌صبری نماییم، با عقل و آموزه‌های دینی سازگار نیست.

فرمود: «هر چیزی نزد او، سرآمد و زمان مشخصی دارد». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨﴾ [الرعد: ٨]

و هر چیزی نزدش به‌اندازه‌ است.

یعنی زمان، مکان، وجود، درون‌مایه و ویژگی‌های هر چیزی، نزد الله به اندازه‌ی مشخصی‌ست.

وقتی انسان به اجل یا موعد و زمان مشخص باور داشته باشد، به قسمت خویش راضی‌ست و می‌داند که هرگز نمی‌تواند آن را پس و پیش نماید. الله می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌۚ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٤٩﴾

[يونس : ٤٩]

هر امتی، موعد و اجل مشخصی دارد؛ وقتی اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای تأخیر یا تعجیل نخواهند داشت.

آری، هنگامی که اندازه‌ی هر چیزي مشخّص است و هیچ پس و پیش نمی‌شود، بی‌تابی و بی‌صبری، هیچ فایده‌ای ندارد و واقعیت را تغییر نمی‌دهد.

رسول‌الله پس از تأکید دخترش، با تعدادی از یارانش نزدشان رفت. بچه را پیشِ رسول‌الله آوردند. بچه، طوری نفَس می‌زد که سینه‌اش بالا و پایین می‌رفت. رسول‌خدا با دیدن این حالت نوه‌اش، گریست و اشک از چشمانش سرازیر شد. سعد بن عباده که رییس قبیله‌ی «خزرج» بود، پرسید: «این، چیست؟» گویا گمان کرد رسول‌الله از بی‌تابی می‌گرید. رسول‌الله فرمود: «این، رحمت است»؛ یعنی از روی دل‌سوزی و شفقت به بچه مي‌گریم، نه از روی بی‌صبری. سپس افزود: «الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت دارند». این، دلیلی‌ست بر این‌که گریستن از روی مهر و دل‌سوزی بر کسی که به دردی دچار شده است، اشکالی ندارد؛ مثلاً از روی دل‌سوزی بر کسی که معلولیت ذهنی یا جسمی دارد، می‌گریید؛ این، اشکالی ندارد و نشان‌دهنده‌ی رحمتی‌ست که خداوند در دلتان قرار داده است. و اگر الله در دل بنده‌اش چنین رحمت و شفقتی قرار دهد، در این صورت، انسان از بندگان دل‌سوز و مهربانی خواهد بود که الله به آنان رحم می‌کند.

از این حدیث هم‌چنین به وجوب صبر و شکیبایی پی می‌بریم؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «به او بگو: صبر کند و امید ثواب داشته باشد». بنابراین بهترین روش در تسلیت دادن، این است که مصیبت‌دیده را به صبر و شکیبایی و امیدوار بودن به پاداش الهی، سفارش کنیم. و اگر با همان عبارتی به مصیبت‌دیده تسلیت بگوییم که رسول‌الله به دخترش تسلیت داد، بهتر از عبارتی‌ست که برخی از مردم می‌گویند: «أعظم الله أجرک، وأحسن عزاءک وغفر لمیّتک». گرچه برخی از علما این عبارت را برگزیده‌اند، ولی عبارت رسول‌خدا افضل است و بیش‌تر، مایه‌ی خرسندی و آرامش خاطر مصیبت‌دیده می‌گردد. تعزیت، بر خلاف پندار عوام و توده‌ی مردم، یک گردهمایی یا جلسه‌ی عمومی نیست که صندلی بچینند و شمع روشن کنند و قرآن بخوانند و غذا بدهند. خیر؛ بلکه تعزیت، برای تسلی دادن به مصیبت‌دیده و تقویت روحیه‌ی صبر در اوست. در واقع به کسی تسلیت می‌گویند که با مرگِ کسی، متأثر شود و مصیبت‌دیده محسوب شود؛ اگر کسی با مرگ نزدیکش مثلاً با مرگ پسرعمویش احساس مصیبت نکند، یعنی برایش مهم نباشد، دیگر، تسلیت گفتن چه معنایی دارد. از این‌رو علما، «تسلیت گفتن به مصیبت‌دیده» را سنت می‌دانند، نه «تسلیت گفتن به نزدیک و خویشاوند مرده» را؛ زیرا چه‌بسا یک خویشاوند، از مرگ قوم و خویش خود احساس مصیبت نمی‌کند؛ ولی کسی که پیوند دوستی محکمی با او دارد، دچار مصیبت می‌شود و مصیبت‌دیده‌به‌شمار می‌رود. متأسفانه اینک معیارها، عوض شده و به خویشاوند، تسلیت می‌گویند؛ اگرچه با وجود مرگِ نزدیکش، شاد باشد و طبل بزند. شاید کسی فقیر باشد و پسرعمویش میلیونرش بمیرد و با مرگ او، پول و ثروت زیادی به این بینوا برسد؛ آیا این بینوا، از مرگ پسرعمویش ناراحت می‌شود یا خوشحال؟ چه‌بسا بگوید: خدا را شکر که مُرد و مرا از نداری نجات داد! روشن است که به چنین کسی، تسلیت نمی‌گویند و تبریک گفتن، بیش تر مناسب حالش می‌باشد.

\*\*\*

31- وَعَنْ صُهَيْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قال: «كَانَ مَلِكٌ فيِمَنْ كَانَ قبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِر، فَلَمَّا كَبِرَ قَالَ لِلْمَلِك: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَابعَثْ إِلَيَّ غُلاَماً أُعَلِّمْهُ السِّحْر، فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلاَماً يعَلِّمُه، وَكَانَ في طَريقِهِ إِذَا سَلَكَ رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلاَمهُ فأَعْجَبه، وَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بالرَّاهِب وَقَعَدَ إِلَيْه، فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَه، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ فقال: إِذَا خَشِيتَ السَّاحِر فَقُل: حبَسَنِي أَهْلي، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحر. فَبيْنَمَا هُو عَلَى ذَلِكَ إذْ أتَى عَلَى دابَّةٍ عظِيمَة قدْ حَبَسَت النَّاس فقال: اليوْمَ أعْلَمُ السَّاحِرُ أفْضَل أم الرَّاهبُ أفْضل؟ فأخَذَ حجَراً فقال: اللهُمَّ إنْ كان أمْرُ الرَّاهب أحَبَّ إلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فاقتُلْ هَذِهِ الدَّابَّة حتَّى يمْضِيَ النَّاس، فرَماها فقتَلَها ومَضى النَّاسُ، فأتَى الرَّاهب فأخبَره. فقال لهُ الرَّاهب: أىْ بُنيَّ أَنْتَ اليوْمَ أفْضلُ منِّي، قدْ بلَغَ مِنْ أمْركَ مَا أَرَى، وإِنَّكَ ستُبْتَلَى، فإنِ ابْتُليتَ فَلاَ تدُلَّ علي، وكانَ الغُلامُ يبْرئُ الأكْمهَ والأبرص، ويدَاوي النَّاس مِنْ سائِرِ الأدوَاء. فَسَمعَ جلِيسٌ للملِكِ كانَ قدْ عمِىَ، فأتَاهُ بهدايا كثيرَةٍ فقال: ما ههُنَا لك أجْمَعُ إنْ أنْتَ شفَيْتني، فقال إنِّي لا أشفِي أحَداً، إِنَّمَا يشْفِي الله تعَالى، فإنْ آمنْتَ بِاللَّهِ تعَالَى دعوْتُ الله فشَفاك، فآمَنَ باللَّه تعَالى فشفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى، فأتَى المَلِكَ فجَلَس إليْهِ كما كانَ يجْلِسُ فقالَ لَهُ المَلك: منْ ردَّ علَيْك بصَرك؟ قال: ربِّي. قَالَ: ولكَ ربٌّ غيْرِي؟ قال: رَبِّي وربُّكَ الله، فأَخَذَهُ فلَمْ يزلْ يُعذِّبُهُ حتَّى دلَّ عَلَى الغُلاَمِ فجئَ بِالغُلاَم، فقال لهُ المَلك: أىْ بُنَيَّ قدْ بَلَغَ منْ سِحْرِك مَا تبْرئُ الأكمَهَ والأبرَصَ وتَفْعلُ وَتفْعَلُ فقال: إِنَّي لا أشْفي أَحَدا، إنَّما يشْفي الله تَعَالَى، فأخَذَهُ فَلَمْ يزَلْ يعذِّبُهُ حتَّى دلَّ عَلَى الرَّاهب، فجِیء بالرَّاهِبِ فقيل لَه: ارجَعْ عنْ دِينكَ، فأبَى، فدَعا بالمنْشَار فوُضِع المنْشَارُ في مفْرقِ رأْسِهِ، فشقَّهُ حتَّى وقَعَ شقَّاه، ثُمَّ جِئ بجَلِيسِ المَلكِ فقِیلَ لَه: ارجِعْ عنْ دينِكَ فأبَى، فوُضِعَ المنْشَارُ في مفْرِقِ رَأسِه، فشقَّهُ به حتَّى وقَع شقَّاه، ثُمَّ جیء بالغُلامِ فقِيل لَه: ارجِعْ عنْ دينِك، فأبَى، فدَفعَهُ إِلَى نَفَرٍ منْ أصْحابِهِ فقال: اذهبُوا بِهِ إِلَى جبَلِ كَذَا وكذَا فاصعدُوا بِهِ الجبل، فإذَا بلغتُمْ ذروتهُ فإنْ رجعَ عنْ دينِهِ وإِلاَّ فاطرَحوهُ فذهبُوا به فصعدُوا بهِ الجَبَل فقال: اللَّهُمَّ اكفنِيهمْ بمَا شئْت، فرجَف بِهمُ الجَبَلُ فسَقطُوا، وجَاءَ يمْشي إِلَى المَلِك، فقالَ لَهُ المَلك: ما فَعَلَ أَصحَابك؟ فقال: كفانيهِمُ الله تعالَى، فدفعَهُ إِلَى نَفَرَ منْ أصْحَابِهِ فقال: اذهبُوا بِهِ فاحملُوه في قُرقُور وَتَوسَّطُوا بِهِ البحْر، فإنْ رَجَعَ عنْ دينِهِ وإلاَّ فَاقْذفُوه، فذَهبُوا بِهِ فقال: اللَّهُمَّ اكفنِيهمْ بمَا شِئْت، فانكَفَأَتْ بِهِمُ السَّفينةُ فغرِقوا، وجَاءَ يمْشِي إِلَى المَلِك. فقالَ لَهُ الملِك: ما فَعَلَ أَصحَابك؟ فقال: كفانِيهمُ الله تعالَى. فقالَ للمَلِكِ إنَّك لسْتَ بقَاتِلِي حتَّى تفْعلَ ما آمُركَ بِه. قال: ما هُو؟ قال: تجْمَعُ النَّاس في صَعيدٍ واحد، وتصلُبُني عَلَى جذْع، ثُمَّ خُذ سهْماً مِنْ كنَانتِي، ثُمَّ ضعِ السَّهْمَ في كَبدِ القَوْسِ ثُمَّ قُل: بسْمِ اللَّهِ ربِّ الغُلاَمِ ثُمَّ ارمِنِي، فإنَّكَ إذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتنِي. فجَمَع النَّاس في صَعيدٍ واحِد، وصلَبَهُ عَلَى جذْع، ثُمَّ أَخَذَ سهْماً منْ كنَانَتِه، ثُمَّ وضَعَ السَّهمَ في كبِدِ القَوْسِ، ثُمَّ قال: بِسْم اللَّهِ رَبِّ الغُلام، ثُمَّ رمَاهُ فَوقَعَ السَّهمُ في صُدْغِه، فَوضَعَ يدَهُ في صُدْغِهِ فمَات. فقَالَ النَّاس: آمَنَّا بِرَبِّ الغُلاَم، فَأُتِىَ المَلكُ فَقِيلُ لَه: أَرَأَيْت ما كُنْت تحْذَر قَدْ وَاللَّه نَزَلَ بِك حَذرُك. قدْ آمنَ النَّاس. فأَمَرَ بِالأخدُودِ بأفْوَاهِ السِّكك فخُدَّتَ وَأضْرِمَ فِيها النيرانُ وقال: مَنْ لَمْ يرْجَعْ عنْ دينِهِ فأقْحمُوهُ فِيهَا أوْ قيلَ لَه: اقْتَحم، ففعَلُوا حتَّى جَاءتِ امرَأَةٌ ومعَهَا صَبِيٌّ لهَا، فَتقَاعَسَت أنْ تَقعَ فِيهَا، فقال لَهَا الغُلاَم: يا أمَّاهْ اصبِرِي فَإِنَّك عَلَي الحَقِّ». [روایت مسلم]([[74]](#footnote-74))

**ترجمه:** صهیب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما، پادشاهی بود که ساحری داشت. وقتی ساحر پیر شد، به پادشاه گفت: من، پیر شده‌ام؛ نوجوانی نزدم بفرست تا به او جادوگری یاد دهم. پادشاه، نوجوانی نزدش فرستاد و او، به این نوجوان، سحر آموزش می‌داد. در مسیر این نوجوان، راهبی بود؛ باری نوجوان، نزد راهب رفت و به سخنانش گوش داد و به او علاقه‌مند شد. از آن پس، هرگاه می‌خواست نزد ساحر برود، در مسیرش پیش راهب می‌رفت و نزدش می‌نشست. و چون (با تأخیر) نزد ساحر می‌رفت، ساحر کتکش می‌زد. نوجوان از این بابت نزد راهب، دردِ دل کرد. راهب به او گفت: وقتی از ساحر ترسیدی، بگو: خانواده‌ام، مرا معطل کردند و هنگامی که از خانواده‌ات ترسیدی، بگو: ساحر، مرا نگه داشت. نوجوان، به همین منوال عمل می‌کرد تا این‌که روزی جانور بزرگی دید که راه مردم را بسته بود. با خود گفت: امروز برایم روشن می‌شود که راهب، بهتر است یا ساحر. سنگی برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب، نزد تو پسندیده‌تر از کار ساحر است، این جانور را بکُش تا مردم، عبور کنند. سپس سنگ را به سوی جانور پرتاب کرد و او را کشت و مردم، عبور کردند. نزد راهب رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. راهب به او گفت: پسر جان! تو امروز از من بهتری؛ می‌بینم که کارَت، پیشرفت کرده است و به‌زودی امتحان خواهی شد. اگر امتحان شدی، مرا معرفی نکن. نوجوان، کورِ مادرزاد و پیس و سایر بیماری‌های مردم را درمان می‌کرد. یکی از ندیمان پادشاه که کور شده بود، این خبر را شنید و با هدیه‌های فراوانی نزد این نوجوان آمد و به او گفت: اگر مرا شفا دهی، هرچه این‌جاست، از آنِ تو خواهد بود. نوجوان گفت: من، کسی را شفا نمی‌دهم؛ فقط الله متعال شفا می‌بخشد. اگر به الله متعال ایمان بیاوری، دعا می‌کنم که تو را شفا دهد. ندیم شاه به الله، ایمان آورد و الله متعال شفایش داد. سپس نزد پادشاه رفت و مثل گذشته، کنارش نشست. پادشاه از او پرسید: چه کسی بینایی‌ات را به تو برگرداند؟ پاسخ داد: پروردگارم. شاه گفت: مگر پروردگاری جز من داری؟ ندیمش پاسخ داد: پروردگار من و تو، الله است. پادشاه، او را دستگیر کرد و آن‌قدر شکنجه‌اش نمود که سرانجام، آن نوجوان را نام برد. (به دستور پادشاه) آن نوجوان را نزدش آوردند. پادشاه به او گفت: پسر جان! سحر تو به آن‌جا رسیده که کورِ مادرزاد و پیس را شفا می‌دهی و چنین و چنان می‌کنی؟ نوجوان گفت: من، هیچ‌کس را شفا نمی‌دهم؛ شفادهنده، فقط الله متعال است. پادشاه، او را دستگیر و شکنجه کرد تا این‌که راهب را معرفی نمود. (به فرمان پادشاه) راهب را نزدش آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او قبول نکرد. پادشاه دستور داد که ارّه‌ای بیاورند و آن را روی سرش گذاشتند و او را دو نیمه کردند؛ به‌گونه‌ای که دو نیمه‌اش به زمین افتاد. سپس ندیمش را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او نپذیرفت. ارّه را روی سرش گذاشتند و او را دو نیمه کردند و دو نیمه‌اش به زمین افتاد. آن‌گاه نوجوان را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد؛ ولی او قبول نکرد. پادشاه، او را به تعدادی از یارانش سپرد و گفت: او را به بالای فلان‌کوه ببرید و وقتی به قلّه‌ی کوه رسیدید، اگر از دینش برنگشت، او را به پایین پرتاب کنید. بدین‌سان او را بالای کوه بردند. وی دعا کرد: یا الله! هرگونه که می‌خواهی، شرّشان را از سرم کوتاه کن. کوه به‌لرزه درآمد و همه‌ی آن‌ها، پایین افتادند. نوجوان، نزد پادشاه بازگشت. پادشاه از او پرسید: همراهانت، چه شدند؟ پاسخ داد: الله، مرا از شرشان حفظ کرد. پادشاه دوباره او را به چند نفر از یارانش سپرد و گفت: او را سوار قایق کنید و به وسط دریا ببرید. اگر از دینش برنگشت، او را درون دریا بیندازید. بدین‌ترتیب او را بردند. نوجوان دعا کرد: یا الله! هرگونه که می‌خواهی، مرا از شرشان حفظ کن. قایق، واژگون شد و آن‌ها در دریا غرق شدند. نوجوان، نزد پادشاه برگشت. پادشاه از او پرسید: همراهانت، چه شدند؟ پاسخ داد: الله، مرا از شرشان حفظ کرد. آن‌گاه به پادشاه گفت: تو تنها در صورتی می‌توانی مرا بکُشی که کاری را که می‌گویم، انجام دهی. پادشاه پرسید: چه کاری؟ نوجوان گفت: مردم را در میدانی جمع کن و مرا به دار بکش؛ سپس تیری از تیردان خودم بردار و آن را در وسط کمان بگذار و بگو: به نام الله، پروردگار این جوان، و سپس مرا هدف بگیر. اگر چنین کنی، می‌توانی مرا بکشی. پادشاه، مردم را در میدان (زمین همواری) جمع کرد و نوجوان را بر شاخه‌ای از درخت خرما، به‌دار کشید. سپس تیری از تیردان نوجوان برداشت و در وسط کمان گذاشت و گفت: به نام الله، پروردگار این نوجوان؛ و آن‌گاه تیر را رها کرد. تیر به شقیقه‌ی نوجوان خورد. او، دستش را روی شقیقه‌اش گذاشت و جان باخت. مردم گفتند: به پروردگار این نوجوان ایمان آوردیم. عده‌ای نزد پادشاه رفتند و گفتند: دیدی؛ آن‌چه از آن بیم داشتی، اتفاق افتاد؛ به‌خدا سوگند که آن‌چه از آن می‌ترسیدی، بر سرت آمد و مردم ایمان آوردند. پادشاه فرمان داد چاله‌هایی بر سرِ راه‌ها حفر کنند. چاله‌هايی حفر کردند و در آن‌ها آتش افروختند. پادشاه گفت: هرکس از دینش برنگشت، او را در آتش بیندازید یا مجبورش کنید وارد آتش شود. همه این کار را کردند تا این‌که زنی با کودکش پیش آمد و خودش را عقب کشید تا در آتش نیفتد. کودک به او گفت: مادر جان! صبور باش که تو، برحقی».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را که حاوی داستان عجیبی‌ست، در باب صبر آورده است؛ یکی از پادشاهان گذشته، جادوگری داشت که مشاور ویژه‌ی او بود و در مسایل شخصی خود، حتی به نام دین، از او استفاده می‌کرد. پادشاه، فقط به منفعت خود می‌اندیشید؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است، پادشاه ستمگر و خودکامه‌ای بود که مردم را به بردگی می‌گرفت.

ساحرش وقتی پا به سن گذاشت، به پادشاه گفت: من، پیر شده‌ام؛ نوجوانی نزدم بفرست تا به او سحر، آموزش دهم. او، از آن‌جهت نوجوانی را برای این کار انتخاب کرد که استعدادش را داشته باشد؛ زیرا مطالبی که انسان در این مقطع سنّی می‌آموزد، ماندگارتر است و از یادش نمی‌رود. کسب علم در خردسالی، بهتر از دوران بزرگ‌سالی‌ست؛ گرچه در هر دو دوران، خوب است. کسب علم در خردسالی، فواید زیادی دارد:

اول این‌که: معمولاً حافظه‌ی خردسال یا کودک، از حافظه‌ی بزرگ‌سال بهتر است؛ زیرا انسان در این دوران، فراغت بال بیشتری دارد و کمتر درگیر مشکلات و روزمرگی‌های خود می‌باشد.

دوم این‌که کودک یا نوجوان هرچه حفظ کند، در ذهنش بیشتر می‌ماند؛ ضرب‌المثل مشهور و حکیمانه‌ای‌ست که گفته‌اند: فراگیری علم در کودکی، مانند حَک کردن نقش بر روی سنگ است.

سومین فایده‌اش، این است که انسان از همان ابتدا فرهیخته بار می‌‌آید و علم و دانش، وجودش را می‌گیرد و برای او، به‌سان یک ارزش و میل درونی می‌گردد که بر همین اساس رشد می‌کند و بزرگ می‌شود.

ساحرِ پادشاه به عنوان جادوگری بزرگ و سال‌خورده، کوله‌باری از تجربه داشت و سرد و گرم روزگار را چشیده بود؛ از این‌رو از پادشاه خواست که نوجوانی را برای فراگیری سحر، نزدش بفرستد؛ پادشاه به‌درخوست ساحر، نوجوانی را نزدش فرستاد؛ ولی الله برای این نوجوان، اراده‌ی خیر کرده بود. روزی گذرِ نوجوان به راهبی افتاد و سخنانی از او شنید که آن را پسندید؛ زیرا این راهب، موحد بود و الله را عبادت می‌کرد و فقط سخن خوب می‌گفت. گویا این راهب، اهل علم نیز بوده و به سبب کثرت عبادتش، به عنوان راهب یا پارسا از او یاد ‌شده است. به‌هر حال، نوجوان به این راهب علاقه‌مند شد؛ هرگاه خانه را ترک می‌کرد، سرِ راهش نزد راهب می‌رفت و از این‌رو دیر، پیش ساحر می‌رسید و ساحر هم کتکش می‌زد که چرا دیر کرده‌ای؟ نوجوان از این بابت نزد راهب، دردِ دل کرد. راهب به او یاد داد که برای نجات خودش از کتک‌های ساحر، به او بگوید: خانواده‌ام مرا معطل کردند و همین‌طور وقتی نزد خانواده‌اش برمی‌گردد، بهانه بیاورد که ساحر، او را نگه داشته است. با این‌که چنین کاری دروغ بود، ولی راهب آن را به غلام یاد داد؛ خدا بهتر می‌داند؛ ولی گویا راهب، مصلحت را در این می‌دیده و توجیهی برایش داشته است! نوجوان به پیشنهاد راهب عمل کرد؛ وقتی ساحر می‌خواست او را به‌خاطر تأخیرش تنبیه کند، عذر می‌آورد که خانواده‌ام، باعث تأخیرم شدند و هنگامی که از نزد ساحر، دیروقت نزد خانواده باز می‌گشت، می‌گفت: ساحر، مرا معطل کرد. روزی جانور بزرگی دید که راه مردم را بسته بود. نام این جانور در حدیث نیامده است. آن‌جا بود که نوجوان تصمیم گرفت تا دریابد که آیا ساحر بهتر است یا راهب؟ سنگی برداشت و دعا کرد: خدایا! اگر کارِ راهب بهتر است، با این سنگ، این جانور را از بین ببر. و سپس سنگ را پرتاب کرد و آن جانور را کشت و مردم عبور کردند. بدین‌سان نوجوان، دریافت که کار راهب، از کار ساحر بهتر است؛ این، مسأله‌ی روشنی‌ست؛ زیرا ساحر، یا ستمگرو فریب‌کار است یا کافر و مشرک. ولی در هر صورت، با جادو و فریبی که به خورد مردم می‌دهد، ستمکار می‌باشد. ولی راهب، آدمِ پارسا و هدایت‌یافته‌ای بود که الله را عبادت می‌کرد و اگر هم مقداری، جهالت و گمراهی داشت، نیتش درست بود. نوجوان، داستان را برای راهب بازگو کرد. راهب به او گفت: تو اینک از من بهتری؛ زیرا نوجوان دعا کرده و دعایش قبول شده بود. این، لطف خداست که انسان، در مسأله‌ای دچار شک و تردید شود و سپس از خدوند نشانه‌ای درخواست کند تا حقیقت امر، برایش روشن شود و الله متعال نیز خواسته‌اش را بپذیرد. آری، این از فضل خداست. به همین خاطر، استخاره برای انسان، مشروع شده تا اگر درباره‌ی انجام کاری، دچار تردید شد که انجامش دهد، بهتر است یا انجام ندهد. در چنین حالتی، باید استخاره کرد. اگر با صداقت و ایمان استخاره کند، خداوند راهكاری فرارویش می‌نهد که با آن، می‌تواند تصمیمش را بگیرد؛ گاهی اوقات چیزی در دلش می‌افتد که می‌تواند تصمیم‌گیری نماید و گاه خوابی می‌بیند و در پاره‌ای از موارد نیز مشورت و نظری دریافت می‌کند که چاره‌ساز اوست.

از کرامات این نوجوان بود که کور و پیس را درمان می‌کرد؛ یعنی برایشان دعا می‌نمود و آن‌ها بهبود می‌یافتند. این، از الطاف الهی بر او بود.

راهب به نوجوان خبر داد که در معرض امتحان قرار خواهد گرفت و از او خواست که در چنین شرایطی نامی از او نبَرد. گویا این نوجوان، مستجاب‌الدعوه بوده است. خدا بهتر می‌داند. پادشاه، ندیمی داشت که کور شده بود. ندیم شاه، هنگامی که آوازه‌ی این نوجوان را شنید، هدایای زیادی برایش برد و به او گفت: همه‌اش از تو خواهد بود، اگر مرا شفا دهی. نوجوان به او گفت: خداست که شفا می‌دهد. ایمانش را ببینید که به خود، فریفته نشد و ادعا نکرد که من، شفا می‌دهم؛ بلکه گفت: الله شفا می‌دهد.

چنین اتفاقی برای شیخ الاسلام ابوالعباس حراني/ نیز روی داد؛ باری جن‌زده‌ای را نزدش آوردند. هرچه شیخ/ بر آن بیمار خواند، جن از وجودش بیرون نرفت تا این‌که شیخ الاسلام به‌شدت به گردن بیمار زد؛ به‌گونه‌ای که دست خودش درد گرفت. جنّی که در بدن آن شخص بود، به سخن درآمد و گفت: باشد؛ به‌شرافت و بزرگواری شیخ، بیرون می‌روم. شیخ‌الاسلام/ فرمود: لازم نیست به‌احترام من و به خاطر کرامت من، بیرون بروی؛ بلکه به خاطر اطاعت از الله و رسولش بیرون برو.

آری! شیخ، نمی‌خواست اظهار فضل کند؛ بلکه همه‌ی فضیلت و برتری را به‌طور کامل از آنِ الله و رسولش می‌دانست. بدین ترتیب جن در حضور شیخ، از وجود بیمار بیرون رفت و آن بیمار، به‌خود آمد و گفت: چرا من این‌جا هستم؟ گفتند: سبحان‌الله؛ این‌همه تو را زد و تو نفهمیدی؟! پاسخ داد: اصلاً احساس نکردم که مرا زده است؛ داستان را برایش بازگو کردند و بهبود یافت.

نتیجه این‌که اهل علم و ایمان، لطف و نعمت خدا را به خود نسبت نمی‌‌دهند؛ بلکه آن را فضلِ الله می‌دانند که به آن‌ها عنایت فرموده است. آری؛ آن نوجوان به ندیم پادشاه گفت: اگر به الله ایمان بیاوری، دعا می‌کنم تو را شفا دهد. او هم ایمان آورد و نوجوان برایش دعای بهبود کرد و بدین‌سان خداوند متعال، او را شفا داد. این شخص، طبق عادتش نزد پادشاه رفت و داستان به این‌جا رسید که به فرمان پادشاه، نوجوان را آوردند و شکنجه‌اش کردند که بگوید این را از چه کسی آموخته است. با این‌که راهب از آن نوجوان خواسته بود که او را معرفی کنند، ولی نوجوان، زیر شکنجه تاب نیاورد و نام راهب را اعتراف کرد. پادشاه به‌قدری ستمگر بود که ندیمش را شکنجه کرد؛ چون گفته بود: به الله ایمان آورده‌ام. این، پادشاه را عصبانی کرد؛ پرسید: مگر پروردگاری جز من داری؟ پناه بر خدا.

خلاصه اين‌كه راهب را آوردند؛ راهب، موحد و عبادت‌گزار بود. از او خواستند اعتراف کند که پادشاه، پروردگار اوست؛ ولی او، قبول نکرد که از دینش برگردد. ارّه‌ای آوردند و روی سرش گذاشتند و ابتدا سرش، آن‌گاه گردنش و سپس نیم‌تنه‌ی بالایش و به همین ترتیب تمام بدنش را دو تکه کردند؛ اما او از دینش برنگشت و چنین مرگی را بر این‌که از دینش برگردد، ترجیح داد. ماشاءالله! آفرین بر او. سپس ندیم شاه را آوردند که به الله ایمان آورده و به پادشاه، کافر شده بود. از او خواستند که از دینش برگردد، ولی قبول نکرد و با او نیز همان کاری را کردند که با راهب، کرده بودند. این، بیان‌گر ارزش صبر و امیدوار بودن به پاداش الهی‌ست؛ اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا در چنین شرایطی بر انسان واجب است که تا سرحد مرگ، صبر کند یا می‌تواند کفر بگوید؟

این پرسش، به بحث و تفصیل زیادی نیاز دارد؛ اگر مسأله، فقط به خودش مربوط باشد، اختیار دارد که در صورتِ اطمینان قلبی و ایمان محکم درونی، برای رفع شکنجه، کفر بگوید و نیز می‌تواند بر توحیدش پافشاری نماید تا کشته شود. این، زمانی‌ست که مسأله، فقط به خودش مربوط باشد؛ اما اگر مسأله فراتر از این، و به دین مربوط باشد؛ در این صورت، حکمش فرق می‌کند؛ یعنی اگر به‌ظاهر ناگزیر شود که در برابر مردم، کفر بگوید و این، باعث کافر شدن عموم مردم گردد، پس برایش جایز نیست که کفر بگوید؛ بلکه بر او واجب است که تا سرحدّ مرگ نیز صبر نماید؛ همانند جهاد در راه الله. مجاهد برای اعلای کلمه ی ‌الله، به قیمت کشته شدن، در راه الله می‌جنگد. بنابراین اگر در جایگاه یک پیشوا یا حاکم باشد و او را به گفتن سخنِ کفر مجبور کنند، برایش جایز نیست که کفر بگوید؛ به‌ویژه در زمان فتنه. بلکه باید صبر کند، هرچند کشته شود.

به عنوان نمونه می‌توان به امام احمد بن حنبل/ اشاره کرد که در معرض امتحان شدیدی قرار گرفت که مشهور است. می‌خواستند او را مجبور کنند که بگوید: قرآن، مخلوق است و کلامِ الله، نیست؛ ولی او، از گفتن چنین سخنی خودداری کرد و در این راه، شکنجه و اذیت فراوانی متحمل شد؛ حتی او را که امام اهل سنت بود، سوارِ بر قاطری می‌گرداندند و آن‌قدر تازیانه می‌زدند که بی‌هوش می‌شد. اما هر بار که به‌هوش می‌آمد، می‌گفت: قرآن، کلام پروردگار من است و مخلوق نیست. او با آن‌که زیر شکنجه بود، برای خود جایز ندانست که سخنِ کفر بگوید؛ چون چشم همه‌ی مردم به امام احمد دوخته شده بود که چه می‌گوید؛ اگر می‌گفت: قرآن، مخلوق است، همه به‌پیروی از او این پندار نادرست را می‌پذیرفتند و دین، در آستانه‌ی تباهی قرار می‌گرفت؛ اما آن بزرگوار خودش را فدای دین کرد و به امید پاداش الهی، صبر و شکیبایی پیشه نمود و الحمدلله، ختم به‌خیر شد. خلیفه، مُرد؛ خلیفه‌ی بعدی هم از دنیا رفت و به‌خواست الله، خلیفه‌ی صالحی روی کار آمد که امام احمد/ را خیلی گرامی داشت؛ امام احمد پیش از وفاتش توانست با صدای بلند، حق را فریاد بزند و مردم نیز همراهش حق را فریاد زدند و بدین‌سان خداوند چشمان آن بزرگوار را با فریاد حق، روشن ساخت و دشمنانش، خوار و زبون گشتند. این، نشان می‌دهد که فرجام نیک، از آنِ صابران است.

نوجوان یادشده در حدیث، از برگشتن از دین حق سر باز زد. پادشاه، او را به تعدادی از یاران خود تحویل داد و گفت: او را بالای فلان‌کوه ببرید؛ کوه بلندی که همه‌ی آن‌ها، آن را می‌شناختند. و به آنان دستور داد که وقتی به قله‌ی کوه رسیدید، او را از بالا به پایین بیندازید تا بمیرد. البته ابتدا به او فرصت دهید تا از دینش برگردد و اگر برنگشت، او را به پایین پرتاب کنید. هنگامی که به قله‌ی کوه رسیدند، از او خواستند که از دینش برگردد، ولی او قبول نکرد؛ زیرا ایمان، در دلش ریشه کرده بود و امکان نداشت که دچار تزلزل شود. وقتی می‌خواستند او را پایین بیندازند، دعا کرد و گفت: «خدایا! شرشان را هرطور که می‌خواهی، از سرم کوتاه کن». دعای مؤمن ستم‌دیده و درمانده‌ پذیرفته شد و به‌خواست الله، کوه لرزید و همه افتادند و هلاک شدند. نوجوان، نزد پادشاه رفت. پادشاه، از او پرسید: چگونه به این‌جا آمده‌ای؟ همراهانت چه شدند؟ پاسخ داد: الله مرا از شرّشان نجات داد. پادشاه دوباره او را به چند نفر از هواداران خود سپرد و به آن‌ها فرمان داد که او را سوارِ قایق کنند و به وسط دریا ببرند و به او پشنهاد کنند که از دینش برگردد؛ اگر برنگشت، او را در دریا بیندازند. هنگامی که به وسط دریا رسیدند، از او خواستند که از دینش، یعنی از ایمان به الله دست بردارد؛ اما پاسخش، هم‌چنان «نه» بود. دعا کرد: «خدایا! مرا از شرّ این‌ها حفظ کن». بدین‌ترتیب قایق، واژگون شد و همه غرق شدند و الله، او را نجات داد. باز، نزد پادشاه برگشت. پادشاه، سراغ یاران خود را گرفت. نوجوان، ماجرا را برایش بازگو کرد و گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی، مگر این‌که کاری را که می‌گویم، انجام دهی. پادشاه، پرسید: چه کاری؟ نوجوان به او گفت: همه‌ی مردم شهر را در میدان بزرگی جمع کن و مرا بر شاخه‌ی خرمایی به دار بکش و آن‌گاه تیری از تیردان من بردار و آن را در کمان بگذار و به سوی من پرتاب کن و بگو: به نام الله، پروردگار این جوان. اگر این کار را بکنی، می‌توانی مرا بکشی. پادشاه، طبق پیشنهاد نوجوان عمل کرد و هنگام پرتاب کردن تیر، گفت: به نام الله، پروردگار این جوان. تیر به شقیقه‌ی نوجوان خورد. او، دستش را روی شقیقه‌اش گذاشت و جان باخت. مردم با دیدن این صحنه ایمان آوردند و گفتند: به پروردگار نوجوان ایمان آوردیم و به پادشاه، کافر شدند. این، همان چیزی بود که آن نوجوان می‌خواست.

نکاتی که تا به این‌جای حدیث می‌توانیم برداشت کنیم، عبارتند از:

اول: قوت ایمان این نوجوان که هرگز دچار تزلزل نشد.

دوم: الله او را با پذیرش دعاهایش، گرامی داشت و کوه را بر کسانی که می‌خواستند او را از آن پایین بیندازند، به‌لرزه درآورد و بدین‌سان نشانه‌ای از نشانه‌های خود را نمایان ساخت.

سوم: الله دعای درمانده را بدان‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند. اگر انسان در چنین شرایطی، پروردگارش را با يقین به این‌که اجابتش می‌کند، صدا بزند، الله متعال پاسخش را می‌دهد؛ حتی خواسته‌ی کافران را هم در چنین حالتی می‌پذیرد؛ هرچند می‌داند که باز، به سوی کفرشان باز خواهند گشت. و هنگامی‌که امواج پر‌تلاطم و کوه‌آ‌سا بر آنان سایه اندازد، الله را مخلصانه و در حالی می‌خوانند که دین و عبادت را ویژه‌ی او می‌دانند؛ و چون نجاتشان دهد، باز هم شرک می‌ورزند.([[75]](#footnote-75)) با این حال، نجاتشان می‌دهد؛ زیرا در هنگام دعا و تضرع، صادقانه به سوی الله باز می‌گردند و الله متعال، دعای کافر درمانده را نیز می‌پذیرد.

چهارم: برای انسان جایز است که خودش را به‌خاطر مصلحت عموم مسلمانان، به خطر بیندازد؛ چنان‌که این نوجوان، پادشاه را راه‌نمایی کرد که چگونه می‌تواند او را به قتل برساند و بدین‌سان خود را در معرض مرگ قرار داد. شیخ‌الاسلام ابوالعباس حراني/ می‌گوید: «زیرا این، جهاد در راه خداست؛ امتی، ایمان آوردند و آن جوان، چیزی از دست نداد و دیر یا زود، باید می‌مُرد». البته آن‌چه که امروزه برخی از مردم در قالب عملیات انتحاری انجام می‌دهند و با مواد منفجره به میان کافران می‌روند و خود را منفجر می‌کنند، نوعی خودکشی‌ست. طبق حدیث رسول‌خدا کسی که خودکشی ‌کند، برای همیشه در دوزخ می‌‌ماند؛ زیرا بر خلاف داستان آن نوجوان، عملیات انتحاری، اگرچه ممکن است به کشته شدن ده‌ها و یا صدها تن بینجامد، ولی هیچ نفعی برای اسلام ندارد و باعث مسلمان شدن مردم نمی‌شود؛ بلکه در بسیاری از موارد، دشمن را خیره‌سرتر و سرسخت‌تر می‌کند و خشم دشمن را آن‌چنان برمی‌انگیزد که او را به خون‌آشامی بیش‌ترِ مسلمانان وامی‌دارد. چنان‌که این نتیجه را در برخورد یهودی‌ها با مسلمانان در فلسطین مشاهده می‌کنیم. شاید یک فلسطینی بتواند با کشتن خود، شش یا هفت نفر از یهودی‌ها را از پا درآورد، ولی در مقابل، یهودی‌ها شصت یا هفتاد نفر را می‌کشند و بدین ترتیب می‌بینیم که عملیات انتحاری، هیچ نفعی برای مسلمانان ندارد. چنین عملی، خودکشی‌ست و سبب ورود به دوزخ می‌باشد و کسی که به چنین عملیاتی دست می‌زند، شهید نیست. البته اگر به گمان این‌که جایز است، مرتکب چنین عملی شود، امیدواریم که گناهی بر او نباشد؛ ولی به‌طور قطع، شهید نیست؛ زیرا راه شهادت را در پیش نگرفته است. ضمن این‌که اگر اجتهاد- يا سعی و تلاش- کسی بر این بوده که راه درست را برود، ولی دچار اشتباه شود، یک اجر خواهد داشت.

\*\*\*

32- وَعَنْ أَنَسٍ قال: مَرَّ النَّبِيُّ بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ فَقال: «اتَّقِي الله وَاصْبِرِي». فَقَالَت: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنِّكَ لَمْ تُصَبْ بمُصِيبتى، وَلَمْ تعْرفْه، فَقيلَ لَها: إِنَّه النَّبِيُّ، فَأَتتْ بَابَ النَّبيِّ فلَمْ تَجِد عِنْدَهُ بَوَّابين، فَقالت: لَمْ أَعْرِفْك، فقال: «إِنَّما الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأولَى». [متفق عليه]([[76]](#footnote-76))

وفي رواية لمُسْلم: «تَبْكِي عَلَى صَبيٍّ لَهَا».

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر بر زنی که در کنار قبری می‌گریست، گذشت و فرمود: «از الله پروا کن و صبور باش». زن گفت: از من دور شو! تو، به مصیبت من دچار نشده‌ای. و پیامبر را نشناخت. به او گفتند: او، پیامبر بود. پس به خانه‌ی پیامبر آمد و آن‌جا هیچ دربانی نیافت. گفت: من، شما را نشناختم. رسول‌الله فرمود: «صبر، آن است که در آغاز مصیبت باشد».

در روایتی از مسلم، آمده است که آن زن، بر کودک خود گریه می‌کرد.

**شرح**

انس بن مالک می‌گوید: پیامبر زنی را دید که کنار قبر کودکش گریه می‌کرد و چون فرزنش را خیلی دوست داشت، طاقت نیاورد و کنار قبرش رفت و آن‌جا می‌گریست. وقتی رسول‌الله او را دید، به او فرمان داد که تقوا و صبر پیشه کند. ولی آن زن که پیامبر را نشناخت، به ایشان گفت: «از من دور شو». این، نشان‌دهنده‌ی بزرگی آن مصیبت است. پیامبر نیز از آن‌جا دور شد و رفت. سپس به آن زن گفتند که او، رسول‌الله بود. از این‌رو پشیمان شد و به خانه‌ی پیامبر رفت و درب خانه، هیچ نگهبانی ندید که مانع ورودش شود. عذرخواهی کرد و گفت: من، شما را نشناختم. پیامبر فرمود: «إِنَّما الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأولَى»؛ یعنی: صبری که انسان، به‌خاطر آن پاداش می‌یابد، صبری‌ست که در آغاز مصیبتی باشد که به او می‌رسد.

آدم پس از گذشتِ‌ مدتی از مصیبت، به‌طور طبیعی آرام می‌شود؛ بنابراین صبر حقیقی، این است که وقتی دچار مشکل یا مصیبتی می‌شود، از همان آغاز، صبر کند و امید پاداش داشته باشد و خوب‌ است که بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي، وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا»؛ یعنی: «ما، از آنِ الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ یا الله! در مصیبتم به من پاداش بده و عوضی بهتر از آن، به من عنایت کن».

پاره‌ای از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌کنیم، عبارتند از:

اول: اخلاق نیک رسول‌الله و دعوتش به سوی حق و نیکی؛ چنان‌که وقتی آن زن را دید که کنار قبری گریه می‌کرد، او را به تقوا و صبر سفارش نمود.

با این‌که آن زن به ايشان گفت: «از من دور شو»، ولی پیامبر برخورد تندی با او نکرد؛ زیرا دریافت که غم و اندوه زیادی به او رسیده و نمی‌تواند خودش را کنترل کند و همین نیز او را از خانه به کنار قبر فرزندش کشانده بود.

شاید کسی بگوید: مگر زیارت قبور، برای زنان حرام نیست؟ می‌گوییم: آری، حرام  
  
 است و از گناهان کبیره (بزرگ) به‌شمار می‌رود؛ زیرا رسول‌الله زنانی را که به زیارت قبور می‌روند و نیز کسانی را که آن‌جا را محل عبادت قرار می‌دهند و چراغ‌افشانی می‌کند، لعنت و نفرین نموده است. ولی آن زن، به‌قصد زیارت به آن‌جا نرفته بود؛ بلکه از سوز فراق فرزندش و اندوه شدیدی که داشت، سرِ قبر کودکش رفته بود؛ از این‌رو رسول‌الله عذرش را پذیرفت و او را مجبور نکرد که به خانه‌اش بازگردد.

از دیگر نکاتی که از این حدیث درمی‌یابیم، این است که جهالت یا عدم آگاهی، عذری برای انسان محسوب می‌شود؛ چه این جهل، عدم آگاهی از حکم شرعی باشد و چه عدم شناخت واقعیت یا وضعیت موجود. آن زن به پیامبر گفت: از من دور شو. چون پیامبر را نشناخت. از این‌رو رسول‌الله بدون هیچ برخورد تندی، او را به تقوا و صبر، سفارش فرمود.

هم‌چنین درمی‌یابیم که مسؤولان و کسانی که عهده‌دار امور مردم هستند، نباید دربان‌ها یا نگهبانانی داشته باشند که مانع مردم از حضور در نزدشان شوند، مگر این‌که مراجعه‌کنندگان، زیاد باشند. در این صورت برای ساماندهی و ایجاد نظم و ترتیب در رسیدگی به امور مراجعه‌کنندگان و دادن نوبت به آن‌ها، وجود منشی یا دربان، اشکالی ندارد.

از این حدیث، بدین نکته نیز پی می‌بریم که صبر انسان، زمانی درخورِ قدردانی‌ست که در آغاز مصیبت باشد. آن‌گاه که انسان، صبر و شکیبایی پیشه می‌کند و به اجر و ثوابش امیدوار است و می‌داند که آن‌چه خداوند بگیرد و آن‌چه ببخشد، از آنِ اوست و هرچیزی، نزدش، اندازه و اجل یا سرآمد مشخّصی دارد.

و نیز درمی‌یابیم که گریستن در کنار قبر، با صبر منافات دارد؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «از خدا بترس و صبور باش». برخی از مردم هنگامی که دچار مصیبت می‌شوند و عزیزی از دست می‌دهند، همواره سرِ قبرش می‌روند و گریه می‌کنند. این هم با صبر، منافات دارد؛ به چنین کسانی می‌گوییم: اگر می‌خواهید که نفعی به مرده‌ی خود برسانید، در خانه‌ بنشینید و برایش دعا و درخواست آمرزش کنید؛ نیازی نیست که همواره سرِ قبرش بروید؛ زیرا این کار باعث می‌شود که انسان، همیشه، مرده را به‌خاطر داشته باشد و هیچ وقت یاد او، از ذهنش نرود؛ بدین ترتیب انسان، هیچ‌گاه مصیبت را فراموش نمی‌کند؛ بلکه بهتر است که انسان، هرچه می‌تواند خودش را سرگرم کند تا مصیبت را از یاد ببرد.

\*\*\*

33- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْجَنَّةُ». [روایت بخارى]([[77]](#footnote-77))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گويد: رسول‌الله فرمود: «الله متعال مي‌فرمايد: هرگاه يکي از عزيزان بنده‌ی مؤمنم را در دنيا از او می‌گیرم و او به امید اجر و ثواب، صبر می‌کند، نزد من پاداشي جز بهشت ندارد».

**شرح**

رسول‌الله این حدیث را از الله نقل می‌کند؛ علما به این‌چنین احادیثی، حدیث قدسی می‌گویند.

واژه‌ی «صفی» که در حدیث آمده، به هر کسی گفته می‌شود که انسان، او را برمی‌گزیند و رابطه‌ی محکمی با او دارد؛ مثل: فرزند، برادر، عمو، پدر، مادر یا دوست انسان. وقتی خداوند، عزیزِ انسان را از او می‌گیرد و او به امید ثواب، صبر می‌کند، پاداشی جز بهشت نخواهد داشت. بدین‌سان می‌فهمیم که صبر و بردباری بر مرگِ عزیزِ ازدست‌رفته، فضیلت فراوانی دارد و الله پاداش آن را بهشت قرار داده است.

هم‌چنین به فضل و لطف بی‌کران الله متعال نسبت به بندگانش پی می‌بریم؛ زیرا ملک، ملک اوست و هرطور که بخواهد، حکم می‌کند؛ هم خودِ انسان، و هم عزیزش، از آنِ الله هستند. وقتی خداوند، عزیزِ انسان را از او می‌گیرد و او، به امید ثواب صبر می‌کند، از این پاداش بزرگ بهره‌مند می‌شود.

در این حدیث، به افعال الله نیز اشاره شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ»؛ یعنی: «هنگامی که عزیزش را از او می‌گیرم». بدون شک، الله هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد؛ ولی ما باید بدانیم که همه‌ی کارهای الله، خیر است و هرگز شر یا بدی، به الله نسبت داده نمی‌شود. یعنی فعل (کار) الله، شر نیست؛ شر، فقط در مفعول است.([[78]](#footnote-78)) به عنوان مثال: امر ناگواری که خداوند برای انسان مقدّر می‌کند، در رابطه با انسان، شر به‌شمار می‌رود، نه در رابطه با تقدیر الهی؛ به عبارت دیگر، شر یا بدی در آن‌چه که مقدّر شده می‌باشد و تقدیر الهی، شر نیست؛ زیرا هرچه الله متعال، مقدّر می‌کند، بر حکمت بزرگی استوار است؛ گاه این حکمت، در رابطه با کسی‌ست که این سرنوشت، برایش رقم خورده و در پاره‌ای موارد نیز همه را دربرمی‌گیرد و شامل همه می‌شود. به هر حال اگر انسان بر امر ناگواری که برایش مقدّر شده، به امید ثواب صبر کند، به خیر فراوانی دست می‌یابد. مثلاً ممکن است در آن شرایط ناگوار، به سوی الله باز گردد؛ زیرا انسان در شرایطی که همواره در ناز و نعمت به‌سر می‌برد، شکر خدا را فراموش می‌کند و توجهش به الله کم می‌شود؛ ولی در ناخوشی‌ها، به‌خود می‌آید و به سوی پروردگارش بازمی‌گردد. و این، فایده‌ی بزرگی‌ست که در نتیجه‌ی ناخوشی‌ها، حاصل می‌شود. هم‌چنین ممکن است یک مسأله‌ی ناگوار یا زیان‌بار برای یک شخص، به دیگران فایده برساند. مثلاً باران، برای کسی که خانه‌ی گلی دارد، به‌ظاهر زیان‌آور است، ولی برای دیگران، مفید می‌باشد. البته زیانش، برای خود آن شخص نیز نسبی‌ست و از جهات دیگری، برایش مفید می‌باشد.

چه بسا انسان در شرایط سخت و ناگوار به‌خود می‌آید و درمی‌یابد که هیچ پناهی جز الله ندارد و بدین‌سان فایده‌ی بزرگی به‌دست می‌آورد که به مراتب از زیانی که به او رسیده، بزرگ‌تر است.

خلاصه این‌که مؤلف/ این حدیث را در باب صبر آورده است؛ زیرا حدیث ابوهریره، بیان‌گر این است که اگر انسان بر مرگ عزیزش به امید ثواب صبر کند، پاداشی جز بهشت نخواهد داشت.

\*\*\*

34- وعَنْ عائشَةَ& أنَّهَا سَأَلَتْ رسولَ الله عَن الطَّاعون، فَأَخبَرَهَا أَنَهُ كَانَ عَذَاباً يَبْعَثُهُ اللهُ تعالى عَلَى منْ يَشَاء، فَجَعَلَهُ اللهُ تعالَى رحْمةً للْمُؤْمنِين، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقَعُ في الطَّاعُون فَيَمْكُثُ في بلَدِهِ صَابِراً مُحْتَسِباً يَعْلَمُ أَنَّهُ لاَ يُصِيبُهُ إِلاَّ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلاَّ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ». [روایت بخاري]([[79]](#footnote-79))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گويد: از رسول‌الله درباره‌ی طاعون پرسيدم. فرمود: «طاعون، عذابي‌ست كه الله متعال بر هركس كه بخواهد، ‌مي‌فرستد؛ اما الله متعال، آن را رحمتی برای مؤمنان قرار داده است. بنابراين هر بنده‌ای، هنگام شيوع طاعون، با شكيبايي و نيت ثواب در شهر خود بماند و بداند که هيچ زیانی بدون تقدير الله به او نمي‌رسد، اجري همانند اجر شهيد خواهد داشت».

35- وعَنْ أَنسٍ عنه قال: سَمِعْتُ رسول اللَّه يقول: «إنَّ الله قال: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبدِي بحبيبتَيْهِ فَصبَرَ عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجنَّةَ». يُريدُ عينيْه. [روایت بخاري]([[80]](#footnote-80))

**ترجمه:** انس می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «الله فرموده است: هرگاه بنده‌ام را با گرفتن چشمانش بیازمایم و او صبر کند، در عوضش به او بهشت می‌بخشم».

**شرح**

مؤلف/ در ضمن احادیثی که در باب صبر نقل کرده، حدیث عائشه‌ی صدیقه و انس بن مالک$ را آورده است. در حدیث عایشه&، رسول‌الله خبر داد که طاعون، عذابی‌ست که الله متعال بر برخی از بندگانش می‌فرستد.

برخی، طاعون را همان وبا كه يك بیماری همه‌گیر مشخّصی‌ست، دانسته‌اند و برخی هم گفته‌اند: طاعون به هر بیماری همه‌گیری گفته می‌شود که در جایی شیوع یابد و مردم از بابت آن بمیرند.

در هر صورت، طاعون یا وبا به عنوان یک بیماری همه‌گیر، عذابی ست که خداوند می‌فرستد؛ ولی رحمتی برای مؤمنان است؛ البته به شرطی که مؤمن در شهری که طاعون شیوع یافته، با صبر و امید ثواب بماند و باور داشته باشد که هیچ زیانی بدون تقدیر الهی به او نمی‌رسد؛ بدین‌سان اجری مانند اجر شهید خواهد داشت.

در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن عوف آمده است که رسول‌الله فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلاَ تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»؛([[81]](#footnote-81)) يعني: «هرگاه شنيديد كه در جايي، طاعون (وبا) شیوع یافته است، به آن‌جا نرويد و هرگاه در جايي بوديد كه طاعون (وبا) شیوع پیدا کرد، به‌خاطر گريز از آن، آن‌جا را ترك نكنيد».

بنابراین اگر در جایی طاعون آمد، به آن‌جا نمی‌رویم؛ زیرا اگر به چنین جایی برویم، خود را در معرض هلاکت قرار داده‌ایم. هم‌چنین اگر در جایی بودیم و طاعون شیوع پیدا کرد، به خاطر ترس از آن، آن‌جا را ترک نمی کنیم؛ چراکه نمی‌توانیم از مشیت الهی بگريزيم.

داستانی را به‌یاد بیاوریم که خداوند برای ما بیان فرموده است:

﴿۞أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡۚ ﴾ [البقرة: ٢٤٣]

آیا آن جمعیت چند هزار نفری را ندیدی که از ترس مرگ (و به قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و) سرزمینشان را ترک کردند. الله به آنان فرمود: بمیرید (و با بیماری طاعون، هلاکشان کرد و) سپس آنان را زنده نمود.

برخی از علما در تفسیر این آیه گفته‌اند: در سرزمینشان، وبا شیوع یافت؛ از این‌رو آن‌جا را ترک کردند و گریختند. الله، آن‌ها را هلاک و سپس زنده کرد تا بدانند که نمی‌توانند از مشیت الهی فرار کنند.

حدیث عايشه& اشاره‌ای به فضیلت صبر و احتساب (امید به ثواب) می‌باشد و نشان می‌دهد که اگر انسان در سرزمينی که وبا آمده، صبر کند و بمیرد، الله متعال ثواب شهید را به او می‌دهد؛ زیرا انسان، علاقه‌ی زیادی به زندگی دارد و همین، باعث می‌شود که برای نجات خود از آن سرزمین فرار کند؛ ولی وقتی با صبر و شکیبایی و امید به ثواب در شهر وبازده‌ی خود می‌ماند و می‌داند که هیچ زیانی بدون مشیت و تقدیر الله به او نمی‌رسد، اجر شهید برایش ثبت می‌گردد و این، از فضل و لطف الله می‌باشد.

اما حدیث انس بن مالک؛ در این حدیث آمده است که رسول‌الله فرمود: «الله متعال فرموده است: هرگاه انسانی را به گرفتن چشمانش که خیلی دوستشان دارد، بیازمایم و او صبر کند، در عوضِ دو چشمش، بهشت را به او خواهم داد». هر کسی، چشمانش را دوست دارد؛ ولی اگر الله او را بیازماید و بینایی‌اش را از او بگیرد و او بی‌قراری نکند، الله در عوضش بهشت را به او عنایت می‌فرماید. بهشتی که با همه‌ی دنیا برابری می‌کند. رسول‌الله فرموده است: «وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فيهَا»؛([[82]](#footnote-82)) یعنی: «و به اندازه‌ی جاي شلاق شما در بهشت، از دنيا و آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد». به عبارت دیگر: یک متر از بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است؛ زیرا آخرت، باقی و ماندگار می‌باشد و دنیا فانی‌ست و پایان می‌یابد. این مساحت اندک بهشت، از دنیا و آن‌چه که در آن است، بهتر می‌باشد.

وقتی الله متعال، یکی از حواس پنج‌گانه‌ی انسان را می‌گیرد، معمولاً در عوضش، یکی از دیگر حواسش را قوی‌تر می‌کند. چه بسا یک انسان نابینا، به‌قدری از توانایی حسی و ادراکی برخوردار است که به‌تنهایی و بدون عصاکش، در کوچه و بازار راه می‌رود و پستی‌ها و بلندی‌های مسیرش را می‌داند؛ گاه تاکسی می‌گیرد و راننده‌ی تاکسی، مسیر خانه‌ی او را یاد ندارد؛ ولی او، خود به راننده می‌گوید: برو راست، برو چپ تا این‌که به درب خانه‌اش می‌رسند.

\*\*\*

36- وعنْ عطاءِ بْن أَبي رَباحٍ قال: قالَ لِي ابْنُ عبَّاسٍ$ ألا أريكَ امْرَأَةً مِن أَهْلِ الجَنَّة؟ فَقُلت: بلَى، قال: هذِهِ المْرأَةُ السوْداءُ أَتَتِ النبيَّ فقالَت: إِنِّي أُصْرَع، وإِنِّي أَتكَشَّف، فَادْعُ اللَّه تعالى لِي قال: «إِن شئْتِ صَبَرْتِ ولكِ الْجنَّةُ، وإِنْ شِئْتِ دعَوْتُ اللَّه تَعالَى أَنْ يُعافِيَكِ». فقَالت: أَصْبر، فَقالت: إِنِّي أَتَكشَّف، فَادْعُ اللَّه أَنْ لا أَتكشَّف، فَدَعَا لَهَا. [متَّفق عليه]([[83]](#footnote-83))

**ترجمه:** عطاء بن ابی‌رباح می‌گوید: عبدالله بن عباس$ به من گفت: آيا زني بهشتي به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلي. ابن‌عباس$ گفت: اين زن سياه؛ نزد پیامبر آمد و گفت: من، «صرع» دارم؛ وقتی بي‌هوش مي‌شوم، برهنه مي‌گردم. از الله بخواه تا مرا شفا دهد . پيامبر فرمود: «اگر مي‌خواهي، صبر كن. و در عوض، بهشت از آنِ تو خواهد بود. و اگر می‌خواهی، برایت دعا می‌کنم تا الله تو را شفا دهد». گفت: صبر مي‌كنم. ولی (هنگام بی‌هوشی) برهنه مي‌شوم. از الله بخواه تا بدنم نمایان نشود. و پیامبر برايش دعا كرد.

**شرح**

ابن‌عباس$ به عطاء بن ابی‌رباح/ پیشنهاد کرد که زنی بهشتی را به او نشان دهد. باید دانست که اهل بهشت، دو دسته‌اند: عده‌ای بر اساس ویژگی‌هایشان گواهی می‌دهیم که بهشتی‌اند و عده‌ای نیز به‌طور مشخص و با نام و نشان، به بهشت مژده داده شده‌اند.

در دسته‌ی اول، هر مؤمن پرهیزکاری می‌گنجد و ما، درباره‌ی هر مؤمن باتقوایی گواهی می‌دهیم که بهشتی خواهد بود. همان‌گونه که الله (در آیه‌ی 133 سوره‌ی آل‌عمران) می‌فرماید: ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ﴾ یعنی: «(بهشت،) برای پرهیزکاران آماده شده است». هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ٧ جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ﴾ [البينة: ٧، ٨]

بی‌شک کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آن‌ها، بهترین آفریدگان هستند. پاداششان نزد پروردگارشان، باغ‌های جاودانه‌ای‌ست که زیر درختانش جویبارها روان است و آن‌ها در آن، جاودانه‌اند.

ما، درباره‌ی هر مؤمن پرهیزکاری که کارهای شایسته انجام می‌دهد، گواهی می‌دهیم که بهشتی خواهد بود؛ البته به‌طور مشخّص از کسی نام نمی‌بریم و نمی‌گوییم که فلانی، بهشتی‌ست؛ زیرا نمی‌دانیم که آیا ختم به خیر می‌شود یا خیر و نیز از باطنش خبر نداریم که آیا مانند ظاهرش می‌باشد یا نه. از این‌رو وقتی آدمِ مؤمن و نیکوکاری می‌میرد، قاطعانه نمی‌گوییم که بهشتی‌ست؛ بلکه می‌گوییم: امیدواریم بهشتی باشد.

دسته‌ی دوم بهشتیان، کسانی هستند که به‌طور مشخّص، از آنان به عنوان اهل بهشت یاد شده است؛ مانند کسانی که رسول‌الله به بهشتی بودن آن‌ها گواهی داده است؛ مثل: عشره‌ی مبشره، یعنی ده نفری که مژده‌ی بهشت یافته‌اند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سعید بن زید، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه بن عبیدالله، ابوعبیده عامر بن جراح، و زبیر بن عوام. یا همانند: ثابت بن قیس بن شمّاس، سعد بن معاذ، عبدالله بن سلام و بلال بن رباح و دیگر کسانی که رسول‌الله از آنان، به‌طور مشخّص به عنوان اهل بهشت یاد فرمود.

ما، درباره‌ی این‌ها با ذکر نامشان گواهی می‌دهیم که بهشتی‌اند؛ از این‌رو شهادت می‌دهیم که ابوبکر و عمر$ بهشتی‌اند و همین‌طور درباره‌ی سایر کسانی که به‌‌روشنی و با ذکر نامشان، بشارت بهشت یافته‌اند. همانند این بانوی سیاه‌پوست که ابن‌عباس$ به شاگردش عطاء بن ابی‌رباح/ خبر داد که به فرموده‌ی رسول‌الله، بانویی بهشتی‌ست.

شاید یک زن سیاه، ارزش و جایگاهی در جامعه نداشته باشد؛ او، صرع دارد و وقتی بی‌هوش می‌شود، بدنش نمایان و برهنه می‌گردد؛ از این‌رو از رسول‌الله می‌خواهد تا برایش دعا کند. پیامبر به او می‌فرماید: «اگر مي‌خواهي، صبر كن. و در عوض، بهشت از آنِ تو خواهد بود. و اگر می‌خواهی، برایت دعا می‌کنم تا الله تو را شفا دهد». او، گزینه‌ی اول را انتخاب می‌کند؛ ولی به‌خاطر برهنه شدنش در هنگام بی‌هوشی، ناراحت است؛ می‌گوید: پس دعا کنید که برهنه نشوم. رسول‌الله برایش دعا کرد و از آن پس، هربار دچار صرع می‌شد، بدنش نمایان نمی‌گشت.

صرع، دو سبب دارد:

یک نوع صرع، به سبب تشنج اعصاب می‌باشد و نوعی بیماری جسمی‌ست که پزشکان سعی می‌کنند با شیوه‌های درمانی، معالجه‌اش کنند.

نوع دیگر صرع، به سبب تسلط جن‌ها یا شیاطین بر انسان می‌باشد؛ بدین صورت که جنّی وارد بدن انسان می‌شود و باعث بی‌هوشی او می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که شخصِ جن‌زده به زمین می‌افتد و از شدت صرع، هوش و حواسی ندارد و بی‌هوش می‌شود. چه بسا جن یا شیطانی که به درون انسان راه یافته است، به زبان آن شخص سخن می‌گوید و شنونده، گمان می‌کند که آن شخص، حرف می‌زند؛ حال آن‌که جنّ درون اوست که سخن می‌گوید. از این‌‌رو از افراد جن‌زده، سخنانی می‌شنویم که در حالت عادی و وقتی به‌هوش هستند، چنین سخنان بی‌ربطی نمی‌گویند. این نوع صرع، با قرائت و خواندن آیات قرآن بر بیمار توسط اهل علم درمان می‌شود. گاهی جن، به سخن درمی‌آید و علت ورودش به انسان را به عالمی که بر او می‌خواند، می‌گوید. در قرآن کریم نیز به این نوع صرع اشاره شده است؛ آن‌جا که الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ﴾ [البقرة: ٢٧٥]

آنان که ربا می­خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می­خیزند که شیطان، او را به‌شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این آیه نشان می‌دهد که شیطان، انسان را به اختلال حواس دچار می‌کند که همان «صرع» است. در سنت نیز به جن‌زدگی اشاره شده است؛ امام احمد/ در مسند خود روایت کرده که: رسول‌الله در یکی از سفرهایش زنی را دید که با خود کودکی داشت و آن کودک، بی‌هوش می‌شد. آن زن، کودکش را نزد پیامبر آورد. پیامبر با جنی که بر کودک چیره شده بود، سخن گفت و بدین تریب جن، بیرون رفت و آن زن به‌پاس لطف پیامبر هدیه‌ای به ایشان داد.([[84]](#footnote-84))

اهل علم با جنّی که بر شخص مبتلا به صرع چیره می‌شود، سخن می‌گویند؛ مانند شیخ‌الاسلام ابوالعباس حراني/. شاگردش ابن‌القیم/ می‌گوید: باری جن‌زده‌ای را نزدش آوردند. هرچه شیخ/ بر آن بیمار خواند، جن از وجودش بیرون نرفت. جنّی که در بدن آن شخص بود، به سخن درآمد و گفت: من، این مرد را دوست دارم.- آن جن، مؤنث بود.- شیخ/ به او گفت: ولی او، تو را دوست ندارد. از خدا بترس و بیرون برو. ولی جن قبول نکرد تا این‌که شیخ الاسلام/ به‌شدت به گردن بیمار زد؛ به‌گونه‌ای که دست خودش درد گرفت. سرانجام، جن گفت: باشد؛ به‌شرافت و بزرگواری شیخ، بیرون می‌روم. شیخ‌الاسلام/ فرمود: لازم نیست به‌احترام من و به خاطر کرامت من، بیرون بروی؛ بلکه به خاطر اطاعت از الله و رسولش بیرون برو. بدین ترتیب جن در حضور شیخ، از وجود بیمار بیرون رفت و آن بیمار، به‌خود آمد و گفت: چرا من این‌جا هستم؟ گفتند: سبحان‌الله؛ این‌همه تو را زد و تو نفهمیدی؟! پاسخ داد: اصلاً احساس نکردم که مرا زده است؛ داستان را برایش بازگو کردند و بهبود یافت.

مثال‌ها و نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد. گفتنی‌ست: این نوع صرع، هم درمان دارد و هم پیش‌گیری. برای پیش‌گیری باید به اذکار و اوراد صبح و شب پای‌بند باشیم؛ از جمله: آیة‌الکرسی که هرکس آن را در شب بخواند، تا صبح در حفظ و امانِ الله خواهد بود و هیچ شیطانی، به او نزدیک نمی‌شود. هم‌چنین سوره‌‌های اخلاص، فلق و ناس و اورادی که در احادیث رسول‌الله آمده است.

و اما درمان این نوع صرع؛ برای درمان کسی که دچار جن‌زدگی شده است، آیه‌هايی از قرآن که حاوی هشدار، پند و استعاذه یا پناه بردن به الله می‌باشد، بر بیمار یا جن‌زده می‌خوانند تا جن، بیرون برود.

در این حدیث، به فضیلت صبر که سبب ورود به بهشت می‌باشد، اشاره شده است. آن‌جا که رسول‌الله به آن زن فرمود: «اگر می‌خواهی، صبر کن و بهشت، پاداش تو خواهد بود».

\*\*\*

37- وعنْ أَبي عبْدِ الرَّحْمنِ عبْدِ اللَّه بنِ مسْعُودٍ قال: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلى رسولِ الله يحْكيِ نَبيّاً من الأَنْبِياء، صلواتُ اللَّهِ وسَلاَمُهُ عَليْهم، ضَرَبُهُ قَوْمُهُ فَأَدْموْهُ وهُو يمْسحُ الدَّم عنْ وجْهِه، يقُول: «اللَّهمَّ اغْفِرْ لِقَوْمي فإِنَّهُمْ لا يعْلمُونَ». [متفق‌عليه]([[85]](#footnote-85))

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود مي‌گويد: گويا هم اكنون، رسول‌الله را مي‌بينم كه از پيامبري حكايت مي‌كند كه قومش، او را زدند و خون‌آلودش کردند و او در حالي كه خون را از چهره‌اش پاك مي‌کرد، می‌گفت: «یا الله! قوم مرا ببخش؛ چراكه آن‌ها نمي‌دانند».

**شرح**

پیامبر در این حدیث به بخشی از سختی‌هایی اشاره می‌فرماید که بر پیامبران علیهم‌السلام گذشته است. الله متعال، وظیفه‌ی ابلاغ رسالت را به پیامبرانش داد؛ زیرا آن‌ها، شایستگی چنین مقامی را داشتند. همان‌گونه که الله فرموده است:

﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ﴾ [الأنعام: ١٢٤]

الله، خود می­داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

پیامبران شایستگی پذیرش رسالت، تبلیغ، دعوت و امر به معروف و نهی از منکر را داشتند و می‌توانستند سختی‌های این راه را تحمل کنند و در این راه صبر نمایند. پیامبران الهی را با سخنان نیش‌دار و کارهای آزاردهنده‌ی خود، اذیت کردند و حتی در پاره‌ای از موارد، آن‌ها را کشتند. چنان‌که الله متعال، به پیامبرش خبر داده است:

﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ وَلَقَدۡ جَآءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣٤ وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكَ إِعۡرَاضُهُمۡ فَإِنِ ٱسۡتَطَعۡتَ أَن تَبۡتَغِيَ نَفَقٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِ‍َٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٥﴾

[الأنعام: ٣٤، ٣٥]

پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و در برابر تکذیبِ دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن‌که یاری ما به آنان رسید. هیچ چیز نمی­تواند حکم و قانون الله را تغییر دهد. بدون شک بخشی از سرگذشت پیامبران به تو رسیده است. چنان‌که روی‌گردانی آنان بر تو سنگین و دشوار است، اگر توانستی سوراخی در زمین پیدا کن یا نردبانی به سوی آسمان جستجو نما و برایشان نشانه­ای بیاور (تا ایمان بیاورند). و اگر الله اراده کند، آنان را بر هدایت گرد می­آورد؛ پس، از جاهلان مباش.

این آیه به رسول‌الله می‌گوید: حکمت الهی، چنین اقتضا کرده است که تو را تکذیب کنند تا حق و باطل به دنبالِ درگیری و رویارویی با هم، مشخّص شوند.

پیامبرمان که درود خدا بر او باد، حکایت یکی از پیامبران را بیان فرمود که قومش، او را زدند و خون‌آلودش کردند؛ او، خون را از صورتش پاک می‌کرد و می‌گفت: «خدایا! قوم مرا ببخش؛ آن‌ها نمی‌دانند». این، کمال صبر یک انسان است که او را بزنند، و باز خیرخواهشان باشد. اگر کسی را به‌خاطر دنیا بزنند، آکنده از خشم می‌شود و درصدد انتقام برمی‌آید؛ اما پیامبر خدا را می‌زنند و او برایشان دعای آمرزش می‌کند؛ تازه، دعوتش را بی‌مزد و بی‌منت انجام می‌دهد و هیچ پاداشی از آن‌ها نمی‌خواهد. با این حال، او را آن‌قدر می‌زنند که از سر و صورتش، خون می‌آید و او، دست به دعا برمی‌دارد و برای قومش درخواست مغفرت می‌کند.

رسول‌الله این حکایت را بیهوده یا برای پر کردن وقتمان، بازگو نکرده است؛ بلکه آن را برای ما حکایت نموده تا از آن درس بگیریم و طبق آن، در مسیر دعوت حرکت کنیم؛ الله می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

درسی که از حکایت این پیامبر فرامی‌گیریم، این است که باید در راه دعوت به سوی الله، سختی‌های گفتاری و رفتاری دیگران را تحمل کنیم و در برابرش شکیبا باشیم و سختی‌های رسول‌خدا را به‌یاد بیاوریم و به او اقتدا کنیم که وقتی انگشتش در جهاد، زخمی شد، می‌گفت:

هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيت وَفِـي سَبِيـلِ اللَّهِ مَا لَقِيت

«تو انگشتي بيش نيستي كه زخمي شده‌اي و آن‌چه به تو رسیده، در راه الله است».

آری! باید در برابر سخنان آزاردهنده‌ای که در راه دعوت، به خود ما می‌گویند یا به ما می‌رسد، صبور باشیم و آن را مایه‌ی رفع درجاتمان یا بخشش گناهانمان بدانیم؛ چراکه شاید از لحاظ اخلاص، یا شیوه‌ی کار، خللی در دعوتمان وجود داشته باشد. تحمل سختی‌های راه دعوت، کفاره‌ی نقصی خواهد بود که در دعوتمان وجود دارد؛ زیرا انسان هر کار کند، باز هم امکان ندارد که در کارش هیچ عیبی نباشد؛ بنابراین سختی‌های راه دعوت، زمینه‌ای برای تکمیل کاستی‌های کارِ دعوت‌گر و هم‌چنین رفع درجاتش خواهد بود؛ از این‌رو دعوت‌گر باید صبورانه به راهش ادامه دهد، نه این‌که عقب‌نشینی کند و بگوید: خسته شده‌ام و مجبور نیستم که این‌همه سختی را تحمل کنم. خیر؛ بلکه باید صبور باشد. دنیا، طولانی نیست؛ چند روزی‌ست که می‌گذرد و پایان می‌یابد. پس در راه دعوت صبر کن تا الله هرطور که بخواهد، حکم کند.

ابن‌مسعود گفت: «گويا هم اكنون، رسول‌الله را مي‌بينم كه برای ما حکایت آن پیامبری را بیان می‌کند که...». این شیوه‌ی بیانی عبدالله بن مسعود نشان می‌دهد که انسان، برای بیان صحت خبر یا سخنی که بازگو می‌کند، می‌تواند از چنین عباراتی استفاده نماید که نشان می‌دهد آن خبر یا سخن را به‌درستی حفظ کرده است. وقتی انسان، چنین شیوه‌ای را برای تثبیت سخنش به‌کار می‌گیرد، در واقع، به سلف صالح اقتدا کرده و این، امری‌ست که در میان عموم مردم رواج دارد.

\*\*\*

38- وَعنْ أَبي سَعيدٍ وأَبي هُرَيْرة $ عن النَّبيِّ قال: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلاَ وَصَبٍ وَلاَ هَمٍّ وَلاَ حَزَن وَلاَ أَذًى وَلاَ غم، حتَّى الشَّوْكَةُ يُشَاكُها إِلاَّ كفَّر اللَّه بهَا مِنْ خطَايَاه». [متفقٌ عليه]([[86]](#footnote-86))

**ترجمه:** ابوسعيد (خدري) و ابوهريره$ مي‌گويند: پیامبر فرمود: «هیچ رنج، بيماري، نگراني، ناراحتي، آزار و غم و اندوهی به مسلمان نمی‌رسد، مگر این‌که الله به‌وسیله‌ی آن، گناهانش را مي‌بخشد؛ حتی خاری که در پایش فرو می‌رود».

39- وعن ابْن مسْعُود قال: دَخلْتُ عَلى النَبيِّ وَهُو يُوعَكُ فَقُلْتُ: يا رسُولَ اللَّه! إِنَّكَ تُوعكُ وَعْكاً شَدِيداً قال: «أَجَلْ إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلانِ مِنْكُم». قُلْت: ذلك أَنَّ لَكَ أَجْريْن؟ قال: «أَجَلْ ذَلك كَذَلك مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، شوْكَةٌ فَمَا فوْقَهَا إلاَّ كَفَّر اللَّه بهَا سيئاته، وَحطَّتْ عنْهُ ذُنُوبُهُ كَمَا تَحُطُّ الشَّجرةُ وَرقَهَا». [متفقٌ عليه]([[87]](#footnote-87))

**ترجمه:** ابن مسعود می‌گوید: نزد پیامبر رفتم؛ و ایشان تب داشتند. گفتم: ای رسول‌خدا! شما، تب شدیدی دارید. فرمود: «بله، من به‌اندازه‌ی دو نفر از شما، تب می‌کنم». گفتم: آیا برای این است که دو پاداش به شما می‌رسد؟ فرمود: «بله، همین‌طور است؛ به هیچ مسلمانی آزاری هم‌چون خار یا کم‌تر از آن نمی‌رسد، مگر آن‌که الله، آن را کفاره‌ی گناهاش قرار می‌دهد و گناهانش، آن‌چنان می‌ریزد که برگ درختان می‌ریزد».

**شرح**

این دوحدیث، دلیلی‌ست بر این‌که هر غم و اندوه و بیماری یا رنجی که به مسلمان می‌رسد، نعمتی از سوی الله می‌باشد که آن را کفاره‌ی گناهان مسلمان قرار می‌دهد و با آن، گناهانش می ریزد.

امکان ندارد که انسان، در دنیا همیشه شاد باشد؛ روزی شاد است و روزی غمگین؛ یک روز به خواسته‌ی خود می‌رسد و روزی هم نمی‌رسد. بدین‌سان در ابعاد مختلف زندگی خود، در مورد جسم و روان خویش، و درباره‌ی خانواده و جامعه‌ی خود، در معرض امتحان و مشکلات فراوانی قرار دارد؛ ولی با وجود همه‌ی این مشکلات، همه‌ی اوضاع و احوال مؤمن، برای او خیر است؛ زیرا اگر زیان یا مشکلی به او می‌رسد، شکیبایی می‌ورزد و اگر از خوشی یا نعمتی برخوردار می‌گردد، شکر خدا می‌کند و این، به نفع اوست.

بنابراین اگر به مصیبتی گرفتار شدی، خیال نکن که اندوهی که به تو رسیده یا درد و رنجی که گرفتارش شده‌ای یا حتی خاری که در پایت فرورفته، بی‌نتیجه و بدون پاداش خواهد بود یا فراموش خواهد شد؛ تو در عوضش خیر فراوانی می‌یابی و گناهانت، مثل برگ درختان می‌ریزد و این، از نعمتی از سوی الله می‌باشد.

اگر انسان در کنار صبر و شکیبایی، به اجر و ثواب نیز امیدوار باشد، در این صورت از اجر و پاداش نیز برخوردار می‌شود. بنابراین مشکلات و سختی‌ها، دو صورت دارند:

مسلمانی، به مصیبتی گرفتار می‌شود؛ اگر اجر و پاداش آن را به‌خاطر بیاورد و به ثواب آن نزد الله، دل و امید ببندد، در این صورت، در مصیبتی که به او رسیده، دو فایده وجود دارد: هم کفاره‌ی گناهان اوست و هم سبب افزایش نیکی‌هایش.

اما اگر از احتساب یا امید به اجر و ثواب، غافل بماند و از بابت مصیبتی که به او رسیده است، دل‌گیر باشد، اگرچه بر نیکی‌هایش افزوده نمی‌شود، ولی باز هم این مصیبت، کفاره‌ی گناهان اوست. اگرچه بدان سبب که صبر نکرده و به اجر آن امیدوار نبوده است، پاداشی نخواهد داشت.

بنابراین چه خوب است که انسان، در هر رنج و مصیبتی که به او می‌رسد، حتی به‌هنگام فرورفتن خار در پایش، به نیت دست‌یابی به ثواب، صبر نماید. این، لطف خداست که بنده‌ی مؤمنش را گرفتار مصیبت می‌کند و در عوض، به او پاداش می‌دهد یا گناهانش را می‌بخشد.

\*\*\*

40- وعنْ أَبي هُرَيرة قال: قال رسولُ اللَّهِ : «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ». [روایت بخاري]([[88]](#footnote-88))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که الله، خیرِ او را بخواهد، او را گرفتار مصیبت می‌کند».

41- وعَنْ أَنَسٍ قال: قال رسولُ اللَّه : «لا يتَمنينَّ أَحدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ أَصَابَه، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ فاعلاً فليقُل: اللَّهُمَّ أَحْيني ما كَانَت الْحياةُ خَيراً لِي وتوفَّني إِذَا كَانَتِ الْوفاَةُ خَيْراً لِي». [متفق عليه]([[89]](#footnote-89))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هيچ‌يك از شما به‌خاطر مصيبتي كه به آن گرفتار مي‌شود، آرزوي مرگ نكند؛ اما اگر چاره‌ي دیگری ندارد، بگويد: يا الله! تا زماني كه زندگي به نفع من است، مرا زنده نگه دار و آن‌گاه که مرگ به نفع من است، مرا بميران».

**شرح**

مؤلف/، دو حدیث در‌باره‌ی پاداش صبر و احتساب (امیدواری به پاداش الهی) آورده است؛ حدیثی از ابوهریره و حدیثی دیگر از انس بن مالک که هردو، بیان‌گر وجوب صبر و شکیبایی و تحمل مصیبت‌ها و سختی‌هاست.

اما حدیث ابوهریره که رسول الله فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ». واژه‌ی «یصب»، به دو صورت آمده است: به فتحِ «صاد» و به کسر آن؛ و هردو، صحیح است. به فتح صاد، بدین معناست که الله او را به مصیبت‌ها و سختی‌ها گرفتار می‌کند تا او را بیازماید که صبر می‌کند یا بی‌صبری. اما «يُصِبْ مِنْهُ»، مفهومِ فراگیرتری دارد؛ یعنی از سوی الله یا دیگران، گرفتار مصیبت می‌شود. این حدیثِ مطلق، مقیّد به احادیث دیگری‌ست که نشان می‌دهد: کسی که الله، خیرِ او را بخواهد، او را گرفتار مصیبت می‌کند و او نیز به امید و نیت ثواب، صبر می‌کند؛ ولی اگر صبر نکند، هیچ خیری در آن نیست و در حقیقت، الله، برای او اراده‌ی خیر نکرده است. کافران به مصیبت‌ها و سختی‌های فراوانی دچار می‌شوند، ولی بر کفرشان می‌مانند و در حالِ کفر می‌میرند؛ شکی نیست که الله، برای این‌ها اراده‌ی خیر نکرده است. لذا منظور، این است که هر کس بر سختی‌ها صبر کند، برای او خیر است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هر مصیبتی کفاره‌ی گناهان است و چه خوبی و خیری بالاتر از این‌که گناهان انسان بخشیده شود؛ چراکه سختی‌ها هرچه باشند، حداکثر، دنیوی هستند و با گذشت ایام، پایان می‌یابند و یا سبک‌تر می‌شوند؛ اما عذاب آخرت، ماندگار است. از این‌رو هر مصیبتی که کفاره‌ی گناهانت باشد، به نفع توست.

و اما حدیث انس؛ رسول‌الله از این‌که انسان در سختی یا مصیبت آرزوی مرگ کند، منع فرمود. چه بسا انسان، به مصیبتی گرفتار می‌شود که چون تاب تحمل آن را ندارد، آرزوی مرگ می‌کند و می‌گوید: خدایا! مرا بکُش. گاهی این را به زبان می‌آورد و گاهی در قلب، آرزوی مرگ می‌کند. رسول‌الله از این نهی فرموده است؛ زیرا همین مصیبت، می‌تواند به خیر و صلاح او باشد. بنابراین اگر به مصیبتی گرفتار شدیم، باید از الله بخواهیم که به ما توفیق صبر عنایت نماید و این، به خیر ماست؛ اما اگر آرزوی مرگ کنیم، نمی‌دانیم؛ شاید مرگ به زیان ما باشد و با مردن نیز راحت نشویم؛ زیرا به دنبال هر مرگی، آرامش و راحتی نیست. به گفته‌ی شاعر:

لیسَ مَن مات فاستراح بمیِّتٍ إنّمـا المّیِـتُ مَیِّـتُ الأحیــاء

«کسی که بمیرد و راحت شود، مرده نیست؛ مرده، زنده‌نماهایی هستند که راحت نیستند».

آری! چه بسا مرگ انسان، به مجازات و عذاب قبر بینجامد؛ ولی تا وقتی که زنده است، فرصت توبه دارد و شاید توبه کند و به سوی الله بازگردد. واضح است که این، به نفع اوست. به‌هر حال، اگر به مصیبتی گرفتار شدید، آرزوی مرگ نکنید. رسول‌الله از آرزوی مرگ در سختی‌ها، منع فرموده است؛ اما کسی که در سختی‌ها خودکشی می‌کند چه حالی خواهد داشت؟ آدم‌های نادانی پیدا می‌شوند که وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند، خود را حلق‌آویز می‌کنند یا با چاقو و یا با خوردن سَم، خود را می‌کُشند و در حقیقت، به عذاب دردناک‌تری گرفتار می‌گردند و راحت نمی‌شوند؛ بلکه از یک عذاب، به عذاب بزرگ‌تر و سخت‌تری انتقال می‌یابند؛ زیرا کسی که خودکشی می‌کند با همان وسیله‌ای که خود را می‌کُشد، در دوزخ مجازات می‌شود. اگر با چاقو خودکشی کند، در آخرت، به همان شکل به خود، چاقو می‌زند. همین‌طور اگر با سَم خودکشی نماید یا خودش را از بالای کوه بیندازد و یا به هر روشی که خود را بکشد، به همان روش عذاب می‌شود.

عادت رسول‌الله بود که وقتی از چیزی منع می‌کرد، در صورتی که جایگزین مباحی برای آن وجود داشت، آن را بیان می‌فرمود و به‌پیروی از الله امر مباح را ذکر می‌کرد؛ نمونه‌اش را می‌توانیم در آیه‌ی 104 سوره‌ی بقره ببینیم که الله از گفتن واژه‌ی «راعنا» منع فرموده و واژه‌ی «انظرنا» را به عنوان جایگزین، بیان نموده است؛ می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا﴾ [البقرة: ١٠٤]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! (خطاب به پیامبر) نگویید: **راعنا** (مراعتمان را بکن که این لفظ در زبان عبری، اهانت­آمیز است)؛ بلکه بگویید: أُنظرنا (که به همان معناست و اهانت­آمیز نیست).

در این‌باره به نمونه‌ای از سنت نبوی اشاره می‌کنم: خرماي مرغوبی نزد رسول‌‏الله آوردند. رسول‌الله پرسيد: «آيا همه‌ی خرماهاي خيبر، اين‌گونه مرغوبند»؟ گفتند: خير. ما، يك صاع از اين خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهاي ديگر، خریداری می‌کنیم. رسول‌‏الله فرمود: «چنين نكنيد؛ بلکه ابتدا خرمايی را که کیفیت پایین‌تری دارد، بفروشيد و از پول آن، خرماي مرغوب خریداری کنید». می‌‌بینیم که اگر رسول‌الله از یک‌سو از معامله‌ی خرما به‌خرما منع نمود، از سوی دیگر، راه‌کار و جای‌گزینی برای خریداری خرمای مرغوب ارائه فرمود.

در حدیث انس نیز رسول‌الله ضمن این‌که از آرزوی مرگ منع نموده، راهِ درست و سالمی نیز فراروی ما قرار داده است؛ زیرا آرزوی مرگ، نشان‌دهنده‌ی بی‌صبری و نارضایتی انسان در برابر قضا و قدر الهی‌ست؛ ولی با دعایی که در حدیث آمده، انسان، کارش را به خدا می‌سپارد و بی‌آن‌که تمنای مرگ نماید، از الله می‌خواهد که تا زمانی که زندگی، برای او بهتر است، او را زنده بدارد و هرگاه مرگ، به خیر اوست، او را بمیراند؛ چراکه انسان، غیب نمی‌داند و از این‌رو کارش را به دانای نهان و آشکار واگذار می‌کند.

آرزوی مرگ، در واقع این است که انسان از خدا می‌خواهد که هرچه زودتر او را بمیراند و بدین‌سان، از خوبی و خیر فراوانی محروم می‌گردد؛ از خوبی‌هایی مثل توبه و انجام هرچه بیش‌تر کارهای نیک. در حدیث آمده است: «هرکسی که می‌میرد، پشیمان می‌شود؛ اگر نیکوکار باشد، پشیمان می‌گردد که نیکی‌های بیش‌تری انجام نداده است و اگر بدکار باشد، از این‌که توبه و عذرخواهی نکرده، پشیمان می‌شود». شاید کسی بگوید: چه معنایی دارد که دعا کنیم: خدایا! تا زمانی که زندگی، به نفع ماست، ما را زنده بدار و آن‌گاه که مرگ، به نفع ماست، ما را بمیران؟

می‌گوییم: این‌طور نیست؛ بلکه الله از آینده و فرجام انسان، به‌طور مطلق آگاه می‌باشد و این، انسان است که از یک لحظه‌ی بعد نیز خبر ندارد. الله می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [نمل:65]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌‌داند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ﴾

[لقمان: ٣٤]

و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

آری، هیچ‌یک از ما نمی‌داند که زندگی، به نفع اوست یا مردن. بنابراین وقتی برای کسی دعای طول عمر می‌کنیم، باید این را هم قید کنیم که خداوند، عمرِ او را در اطاعت و بندگی خویش، طولانی بگرداند تا بدین‌سان در طول عمرش، خیر و خوبی باشد. شاید کسی اعتراض کند که چرا مریم بنت عمران& آرزوی مرگ کرد؛ چنان‌که در آیه‌ی 23 سوره‌ی مریم آمده است:

﴿قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا ٢٣ ﴾

گفت: ای کاش قبل از این مرده و از یاد‌ها رفته بودم.

پاسخش، این است که:

**اولاً**: آن‌چه برای امت‌های گذشته مشروع بوده و در آیین ما ممنوع شده است، برای ما حجت نیست؛ زیرا دین ما، آیین‌های گذشته را منسوخ کرده است.

**ثانیاً**: مریم آرزوی مرگ نکرد؛ بلکه آرزو نمود که ای کاش پیش از این آزمون، از دنیا می‌رفت؛ اگرچه مثلاً هزار سال هم عمر کرده بود. این، آرزوی مرگ زودهنگام نیست.

شخصی به‌‌خاطر گرفتاری‌ها و تنگناهای زندگی‌اش آرزوی مرگ می‌کند و شخصی دیگر، بر پایه‌ی مسایلی تمنای مرگ می‌نماید که الله آن را می‌پسندد؛ باید میان این دو فرق بگذاریم. رسول‌الله از مورد نخست منع کرده و مورد دوم، جایز است؛ زیرا هنگامی که انسان به‌خاطر سختی یا مصیبتی آرزوی مرگ می‌کند، به سبب بی‌صبری‌ست؛ حال آ‌ن‌که بر انسان واجب است که در برابر سختی‌ها صبر نماید و به اجر و پاداش الهی امیدوار باشد. هر رنج، سختی، بیماری و غم و اندوهی که به انسان می‌رسد، کفاره‌ی گناهانش خواهد بود و اگر به امید اجر و ثواب، صبر و شکیبایی پیشه کند، سبب رفع درجاتش می‌گردد و بدین‌ترتیب همان مصیبت ناگوار، به نفع انسان می‌شود؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: «عَجَباً لأمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْر، وَلَيْسَ ذَلِكَ لأِحَدٍ إِلاَّ للْمُؤْمِن: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْراً لَه، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خيْراً لَهُ»؛([[90]](#footnote-90)) یعنی: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن، چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیرِ اوست».

\*\*\*

42- وعنْ أبي‌عبدِ‌اللهِ خَبَّابِ بْن الأَرتِّ قال: شَكَوْنَا إِلَى رسولِ اللَّهِ وَهُو مُتَوسِّدٌ بُردةً لَهُ في ظلِّ الْكَعْبةِ، فَقُلْنَا: أَلا تَسْتَنْصرُ لَنَا أَلا تَدْعُو لَنَا؟ فَقال: قَد كَانَ مَنْ قَبْلكُمْ يؤْخَذُ الرَّجُلُ فيُحْفَرُ لَهُ في الأَرْضِ فيُجْعَلُ فِيهَا، ثمَّ يُؤْتِى بالْمِنْشارِ فَيُوضَعُ علَى رَأْسِهِ فيُجعلُ نصْفَيْن، ويُمْشطُ بِأَمْشاطِ الْحديدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ وَعظْمِه، ما يَصُدُّهُ ذلكَ عَنْ دِينِه، واللَّه ليتِمنَّ اللَّهُ هَذا الأَمْر حتَّى يسِير الرَّاكِبُ مِنْ صنْعاءَ إِلَى حَضْرمْوتَ لا يخافُ إِلاَّ الله والذِّئْبَ عَلَى غنَمِه، ولكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ». [روایت بخاري]([[91]](#footnote-91))

وفي رواية : «وهُوَ مُتَوسِّدٌ بُرْدةً وقَدْ لقِينَا مِنَ الْمُشْركِين شِدَّةً».

**ترجمه:** خباب بن اَرَت مي‏گويد: رسول‌الله شالِ خود را در سايه‌ی كعبه، بالش ساخته و تكيه زده بود؛ (از شکنجه‌های مشرکان مکه) به او شكايت کردیم و گفتيم: آيا براي ما درخواست پيروزي نمي‌كني؟ آيا براي ما دعا نمي‌كني؟ فرمود: «در امت‌هاي گذشته برای شخصی (که ایمان آورده بود) چاله‌اي در زمين، مي‌كَندند و او را در آن می‌گذاشتند. سپس اره‌اي مي‌آوردند و روی سرش مي‌‌نهادند و او را از وسط،‌ دونيم مي‌كردند. و شانه‌هاي آهني در بدنش فرو مي‌بردند تا جايي كه به استخوان و عصب مي‌رسيد؛ ولی این‌همه شکنجه، او را از دینش باز نمی‌داشت. به الله سوگند که الله، اين دين را كامل می‌کند و به‌نتیجه می‌رساند؛ تا جایی که سوارکار (مسافر) از «صنعاء» تا «حضرموت» می‌رود و جز ترس خدا و خطر گرگ برای گوسفندانش، از هیچ چيز ديگری نمی‌ترسد؛ اما شما عجله می‌کنید».

در روایتی آمده است: رسول‌الله شالِ خود را بالش کرده و تکیه زده بود و چون شکنجه و سختی زیادی از مشرکان دیده بودیم...

**شرح**

حدیث ابوعبدالله، خبّاب بن اَرَت از شکنجه‌ها و آزارهای فراوانی حکایت دارد که مسلمانان از کفار قریش دیدند؛ از این‌رو برای شکایت نزد رسول‌الله رفتند که در زیرِ سایه‌ی کعبه بر شال خود تکیه زده بود. پیامبر برایشان بیان کرد که مسلمانانِ امت‌های گذشته، در راه دینشان رنج و مشقت بیش‌تری متحمل شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که برای هریک از آن‌ها گودالی می‌کَندند و او را در آن می‌گذاشتند و سپس او را با اره دونیم می‌کردند. هم‌چنین شانه‌‌ی آهنی در بدنش فرو می‌بردند، تا جایی که به استخوان می‌رسید. چه شکنجه‌های عجیب و دردناکی! سپس رسول‌الله سوگند خورد که الله این دین، یعنی اسلام و دعوت پیامبر را به نتیجه می‌رساند، تا جایی که مسافر، در کمال امنیت از صنعاء به حضرموت می‌رود و جز ترس خدا و خطر گرگ بر گوسفندانش، هیچ ترس دیگری ندارد. و همین‌طور نیز شد. این، یکی از نشانه‌های الهی و از معجزه‌های پیامبر است که طبق فرموده‌‌اش اتفاق افتاد و خود، گواهی و شهادتی از سوی الله بر صداقت و رسالت محمد مصطفی می‌باشد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ١٦٦﴾ [النساء : ١٦٦]

اما الله، در مورد آن‌چه نازل نموده، ثابت می­کند که آن را به علم و دانش خود نازل نموده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند. و همین بس که الله گواه است.

این حدیث هم‌چنین دلیلی بر وجوب صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار دشمنان می‌باشد. انسان، با صبر و شکیبایی به پیروزی می‌رسد. بر هر مسلمانی واجب است که در برابر اذیت و آزار کفار، به امید اجر و ثواب پایداری نماید و منتظر گشایشی از سوی الله باشد و گمان نکند که قضیه، به‌سرعت و به‌آسانی تمام می‌شود و پایان می‌یابد. الله مؤمنان را به‌وسیله‌ی کفار می‌آزماید و چه بسا مسلمانان، به دست کفار کشته می‌شوند؛ همان‌گونه که پیامبران کشته شدند. چه بسیار پیامبرانی که به دست یهودیان بنی‌اسرائیل به قتل رسیدند؛ حال آن‌که به‌عنوان پیام‌آوران الهی، از دعوت‌گران و مسلمانان، برتر بودند. لذا مسلمان باید به امید ثواب، پایداری نماید و منتظر گشایشی از سوی الله متعال باشد و خسته و درمانده نشود. آری! مسلمان باید همانند کوه، استوار باشد و بداند که فرجام نیک، از آنِ پرهیزکاران است و الله، با صابران می‌باشد. با شکیبایی و پایداری در راه حق و پیمودن این راه سخت به مقصد خواهیم رسید؛ البته به‌دور از هرگونه هرج و مرج‌طلبی، آشفتگی و بی‌نظمی یا فعالیت‌های تحریک‌آمیز؛ بلکه با رعایت نظم و برنامه‌ریزی سنجیده و درست به نتیجه می‌رسیم؛ زیرا دشمنان اسلام، با روش‌های هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده، به سوی اهدافشان گام برمی‌دارند و به مقصودشان می‌رسند. متأسفانه افراد قشری‌نگر و سطحی، گرفتار احساسات و عواطف خویش می‌شوند و با آشوب و هیاهو و فعالیت‌های تحریک‌آمیز، خود و امت اسلام را از خیر فراوان محروم می‌کنند و گاهی دچار لغزش‌هایی می‌شوند که اگر هم دست‌آوردی داشته‌اند، همه‌اش را از میان می‌برند؛ ولی مؤمن، با صبر و حوصله عمل می‌کند و با تصمیم‌گیری‌های درست و برنامه‌ریزی‌های سنجیده، خود را آماده می‌سازد تا کار دشمنان خدا را یک‌سره کند و هر فرصتی را از آن‌ها می‌گیرد؛ زیرا آن‌ها در کمین نشسته و در انتظار فرصت مناسب برای نابود کردن اهل خیر هستند. دشمن، در پیِ تحریک مسلمانان است تا همان‌طور که امروزه می‌بینیم کوچک‌ترین حرکت نسنجیده‌ای از برخی از مسلمانان سر بزند و بهانه‌ای به دست دشمن بیفتد و بدین‌سان به سوی مسلمانان لشکرکشی کنند و بر آنان، چیره شوند.

رسول‌الله اصحابش را به صبر و پایداری فراخواند و برایشان بیان نمود که مؤمنان امت‌های گذشته، شکنجه‌های شدیدتری می‌دیدند، ولی صبر می‌کردند. گویا به آنان فهماند که شما بیش از امت‌های گذشته، شایستگی صبر و شکیبایی را دارید؛ لذا شما ای امت محمد! امت صبر و شکیبایی هستید؛ امت احسان و نیکوکاری هستید؛ صبر کنید و پایداری نمایید تا حکم الله فرا رسد و فرجام نیک، از آن پرهیزکاران گردد.

تو ای انسان! در برابر شرارت‌ها ساکت مباش؛ ولی سنجیده و حساب‌شده عمل کن و منتظر گشایشی از سوی الله باش و خسته و درمانده مشو که راه، طولانی‌ست و تازه، تو در ابتدای راه هستی. کسانی که در این راه قرار می‌گیرند، همه‌ی تلاش خود را به‌کار مي برند تا به قله‌ی اهداف خویش برسند. تو از آنان سبقت بگیر و تازه‌نفس و قوی‌تر از آن‌ها گام بردار و سعی کن تدبیرت از مکر و نیرنگ دشمنانت، قوی‌تر باشد. آن‌ها، دسیسه می‌کنند و الله نیز تدبیر می‌کند و مکرشان را باطل و نابود می‌گرداند؛ به‌یقین او، از همه‌ی دسیسه‌گران، تواناتر است.

\*\*\*

43- وعن ابن مَسعُودٍ قال: لمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثر رسولُ الله نَاساً في الْقِسْمَةِ فأَعْطَى الأَقْرعَ بْنَ حابِسٍ مائةً مِنَ الإِبِلِ وأَعْطَى عُييْنَةَ بْنَ حِصْنٍ مِثْلَ ذلِك، وأَعطى نَاساً منْ أشرافِ الْعربِ وآثَرهُمْ يوْمئِذٍ في الْقِسْمَةِ. فَقَالَ رجُلٌ: واللَّهِ إنَّ هَذِهِ قِسْمةٌ ما عُدِلَ فِيها، وما أُريد فِيهَا وَجهُ اللَّه، فَقُلْتُ: واللَّه لأُخْبِرَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، فأتيتُهُ فَأخبرته بِما قال، فتغَيَّر وَجْهُهُ حتَّى كَانَ كَالصِّرْف. ثُمَّ قال: «فَمنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يعدِلِ اللَّهُ ورسُولُه؟» ثم قال: «يرحَمُ اللَّهُ موسى قَدْ أُوْذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصبرَ». فَقُلْتُ: لا جرمَ لا أَرْفعُ إلَيه بعْدها حدِيثاً. [متفقٌ عليه]([[92]](#footnote-92))

**ترجمه:** ابن‌مسعود مي‌گويد: رسول‌الله در تقسیم غنایم «حنین» سهم بیش‌تری به   
  
برخی از مردم داد: به اقرع بن حابس، صد شتر بخشید و به عيينه بن حِصن نیز همین مقدار  
بخشید و به تعدادي از اشراف عرب هم عطا نمود و سهمی بیش از دیگران به آن‌ها داد. يكي گفت: به‌خدا سوگند که در اين تقسيم، عدالت رعايت نشده و خشنودي خدا مورد توجه قرار نگرفته است. گفتم: به‌خدا سوگند که به رسول‌الله خبر می‌دهم. سپس نزد پیامبر رفتم و گفته‌ی آن شخص را به ايشان خبر دادم. چهره‌اش تغییر کرد و به‌شدت قرمز شد؛ آن‌گاه فرمود: «اگر الله و رسولش عدالت را رعايت نكنند، پس چه كسي عدالت را رعايت مي‌كند؟ رحمت خدا بر موسي كه بيش از اين مورد اذيت و آزار قرار گرفت، ولي صبر كرد». با خود گفتم: از این پس، هیچ سخنی را به پیامبر نمی‌رسانم.

**شرح**

منظور از جنگ حنین، غزوه‌ی طائف است که پس از فتح مکه روی داد. رسول‌الله در این غزوه، به غنایم فراوانی دست یافت؛ شتر، گوسفند، و درهم و دینار. آن‌گاه رسول‌الله در مکانی به نام «جعرانه» که پایان حرم از سمت طائف می‌باشد، اردو زد و به تقسم غنایم پرداخت. غنایم را در میان سران قبایل تقسیم کرد تا رغبت و گرایش بیش‌تری به اسلام بیابند و سهم زیادی به آنان بخشید؛ به‌گونه‌ای که به هریک از آن‌ها صد شتر داد. در این میان شخصی، به نحوه‌ی تقسیم غنایم توسط پیامبر اعتراض کرد و گفت: «به‌خدا سوگند که در اين تقسيم، عدالت رعايت نشده و خشنودي خدا مورد توجه قرار نگرفته است». بدین‌سان شیطان و محبت دنیا، انسان را به نابوی می‌کشانند. چنین سخنی، کفر است؛ به عبارت دیگر، ایراد اتهام به الله و پیامبرش یا گفتن این سخن که آن‌ها عدالت را رعایت نکرده‌اند و پیامبر، رضای خدا را مد نظر قرار نداده، کفر است. بدون شک رسول‌الله خشنودی الله را مد نظر قرار داده و قصدش، این بود که سران قبایل و طوایف را جذب اسلام کند تا بر قوت و توان اسلام افزوده شود؛ زیرا وقتی سران قبایل، به اسلام گرایش بیش‌تر و قوی‌تری پیدا کنند و ایمانشان تقویت گردد، قبایل و طوایف زیردستشان نیز از آن‌ها پیروی می‌کنند و این، نفع زیادی دربردارد و باعث قدرت اسلام می‌شود؛ ولی جهالت و نادانی، انسان را در ورطه‌ی نابودی می‌اندازد. عبدالله بن مسعود که این سخن را درباره‌ی رسول‌الله شنید، آن را به ایشان رساند و به پیامبر خبر داد که این مرد، چنین گفته است. چهره‌ی رسول‌الله تغییر کرد و قرمز شد. آن‌گاه فرمود: «اگر الله و رسولش، عدالت را رعايت نكنند، پس چه كسي عدالت را رعايت مي‌كند؟» پیامبر کاملاً درست فرمود؛ به‌راستی اگر تقسیم الله و رسولش عادلانه نباشد، پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟ سپس فرمود: «رحمت خدا بر موسي كه بيش از اين مورد اذيت و آزار قرار گرفت، ولي صبر كرد». شاهد و دلیل مورد بحث، این‌جاست که پیامبران مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند و صبر می‌کردند. هشت سال از هجرت پیامبر می‌گذرد و چنین سخن زشتی درباره‌اش می‌گویند؛ یعنی زمانی که مدت زیادی از آغاز دعوتش گذشته و توان و قدرتی یافته و صداقتش برای همه، روشن شده و الله نشانه‌های رسالتش را آشکار نموده است؛ با این حال گفته می‌شود که پیامبر، غنایم را عادلانه تقسیم نکرده و رضای خدا را مد نظر قرار نداده است! وقتی کسی، در میان اصحاب پیامبر و در حضور آن‌ها چنین سخنی می‌گوید، دیگر نباید تعجب کرد که مردم درباره‌ی علما، سخنان ناشایستی بگویند و خرده بگیرند که فلان‌عالم، چنین و چنان است و بر او عیب‌جویی کنند؛ زیرا شیطان، مردم را به عیب‌جویی و خرده‌گیری بر علما، وادار می‌کند. خرده‌گیری از علما یا غیبت از آنان، باعث می‌شود که از چشم مردم بیفتند و دیگر، مردم، توجهی به سخنانشان نداشته باشند و در نتیجه کسی برای مردم باقی نمی‌ماند که آن‌ها را با کتاب خدا و آموزه‌های دینی، راهنمایی و پیشوایی کند؛ بلکه شیطان و پیروانش، زمام‌دار مردم می‌شوند و آن‌ها را به سوی هلاکت سوق می‌دهند. لذا غیبت کردن از علما به‌مراتب بدتر و شدیدتر از غبیت کردن از سایر مسلمان‌هاست؛ زیرا غیبتِ غیرعلما، یک غیبت شخصی‌ست و نه عمومی؛ و زیانش فقط به کسی می‌رسد که غیبت می‌کند یا از او غیبت می‌شود؛ ولی غیبت علما، به همه‌ی مسلمان‌ها زیان می‌رساند؛ زیرا علما پرچم‌داران اسلام هستند و وقتی از سخنانشان سلب اعتماد گردد، پرچم اسلام به زمین می‌افتد و زیان بزرگ و جبران‌ناپذیری به امت اسلامی می‌رسد. وقتی غیبت مردم، حکم خوردن گوشت مرده را دارد، غبیت علما مانند خوردن گوشت مرده‌ای‌ست که مسموم نیز می‌باشد؛ زیرا ضرر و زیانش، خیلی بیش‌تر است. لذا وقتی می‌شنویم که فلانی، غیبت علما را کرده است، نباید تعجب کنیم؛ زیرا پشت سرِ رسول‌الله حرف می‌زدند؛ ولی آن بزرگوار صبر می‌کرد و به اجر و پاداش الهی امیدوار بود. به‌هر حال، عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است. مردمی پیدا می‌شوند که با دیدن یک اشتباه از دوست یا نزدیکشان، به عیب‌جویی و بدگویی از او می‌پردازند و هر دشنامی که بخواهند، نثارش می‌کنند! فقط به خاطر یک اشتباه یا لغزش! ولی انسان باید در برابر این خرده‌گیری‌ها و عیب‌جویی‌ها، صبر و حوصله داشته باشد و بداند که پیامبران را دشنام داده‌اند، آن‌ها را اذیت کرده‌اند و تکذیبشان نموده‌اند و حتی آنان را به جنون متهم کرده‌اند و یا گفته‌اند که شاعر یا کاهن و یا جادوگرند! ولی پیامبران، چه واکنشی داشتند؟ ببینیم الله چه می‌فرماید:

﴿فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ ﴾ [الأنعام: ٣٤]

در برابر تکذیب دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن‌که یاری ما به آنان رسید.

حدیث ابن مسعود بیان‌گر این نکته است که حاکم یا پیشوای مسلمانان می‌تواند در صورتی که مصلحت بداند، عطا و بخشش کند و حتی به عده‌ای بیش از دیگران بدهد؛ البته این کار باید به مصلحت اسلام باشد و منافع یا مصالح شخصی، دخلی در این قضیه نداشته باشد؛ به‌گونه‌ای كه به هرکس که دلش بخواهد، بدهد و یا برعکس، به‌خاطر منافع شخصی، از بذل و بخشش به عده‌ای دیگر، دریغ کند.

اما اگر حاکم یا پیشوای مسلمانان، به‌ مصلحت اسلام چنین کاری بکند، به خودش مربوط می‌شود و در پیشگاه الله، مسؤل خواهد بود و برای کسی درست نیست که بر او اعتراض نماید و اگر اعتراض کند، به خودش بد کرده است.

از این حدیث درمی‌یابیم که رسول‌الله از سرگذشت پیامبران گذشته درس می‌گرفت؛ چنان‌که فرمود: «موسی بیش از این آزار دید، ولی صبر کرد». الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

هم‌چنین به پیامبرش می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ ﴾ [الأنعام: ٩٠]

ایشان- يعني پیامبران-، کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه­ی آنان پیروی کن.

بدین ترتیب الله به پیامبرش فرمان داد که از شیوه‌ی پیامبران پیش از خود، پیروی کند. ما هم باید به‌پیروی از پیامبران، در برابر اذیت و آزار دیگران، به امید اجر و ثواب صبور باشیم و بدانیم که این امر، کفاره‌ی گناهان ما و مایه‌ی رفع درجاتمان خواهد بود.

\*\*\*

44- وعن أنس قال: قال رسولُ اللَّه : «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بعبْدِهِ خَيْراً عجَّلَ لَهُ الْعُقُوبةَ في الدُّنْيَا، وإِذَا أَرَادَ اللَّه بِعبدِهِ الشَّرَّ أمسَكَ عنْهُ بذَنْبِهِ حتَّى يُوافِيَ بهِ يَومَ الْقِيامةِ» .

وقَالَ النبِيُّ : «إِنَّ عِظَمَ الْجزاءِ مَعَ عِظَمِ الْبلاء، وإِنَّ اللَّه تعالى إِذَا أَحَبَّ قَوماً ابتلاهُم، فَمنْ رضِيَ فلَهُ الرضَا، ومَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را حَسَن دانسته است.]([[93]](#footnote-93))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه الله، برای بنده‌اش اراده‌ی خیر کند، عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به‌تعجیل می‌اندازد و اگر نسبت به بنده‌اش اراده‌ی بد نماید، او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

پیامبر فرمود: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است. و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الهی) راضی باشد، دست‌آوردش، رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

**شرح**

همه‌ی امور، به دست خدا و به اراده‌ی اوست. الله در وصف خود می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٠٧﴾ [هود: ١٠٧]

همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

و در آیه‌ی 18 سوره‌ی حج نیز همین توصیف را درباره‌ی خود، بیان می‌فرماید. پس، همه‌ی امور به دست خداست.

هیچ انسانی، خالی از خطا و معصیت یا کوتاهی در انجام وظایف شرعی خود نیست. هرگاه الله، خیر و خوبیِ بنده‌اش را بخواهد، او را در دنیا به کیفرِ اعمال بدش می‌رساند؛ این کیفر، ممکن است در مال، جان و عزیزانش روی دهد تا با چنین مصایبی، به نتیجه‌ی کارهای بدش برسد و بدین‌سان کفاره‌ی گناهانش باشد و دیگر، گناهی بر او نماند و این بلایا، باعث پاکی او شوند. حتی ممکن است به خاطر یک یا دو گناه، مرگ سختی داشته باشد تا در حالی از دنیا برود که از همه‌ی گناهان ، پاک شده است. به‌طور قطع این، نعمت بزرگی‌ست؛ زیرا عذاب دنیا، از عذاب آخرت، آسان‌تر می‌باشد.

ولی خداوند، به کسی که برای او اراده‌ی شر کرده است، مهلت می‌دهد و او را غرق در ناز و نعمت می‌کند و بدی‌ها را از او دور می‌نماید و بدین‌سان أن شخص با سرگرم شدن به نعمت‌های الهی دچار غفلت می‌شود و به‌تدریج به سوی شقاوت و بدبختی پیش می‌رود تا این‌که در حالی می‌میرد که غرق در گناه و معصیت است و کیفرش را در آخرت، می‌بیند. لذا اگر کسی را دیدیم که آشکارا معصیت می‌کند و هیچ بلایی به او نمی‌رسد، و تازه، در ناز و نعمت نیز به‌سر می‌برد، بدانیم که خداوند برای او اراده‌ی شر کرده است؛ زیرا عقوبتش را به تأخیر اندخته است تا در آخرت به حسابش برسد.

سپس فرمود: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است». از این‌رو مصیبت کوچک‌تر یا آسان‌تر، پاداش کمتری دارد و مصیبت هرچه سخت‌تر و بزرگ‌تر باشد، اجر و ثواب بیش‌تری در پی خواهد داشت؛ زیرا الله، فضل و لطف زیادی نسبت به بندگانش دارد و هرگاه آن‌ها را سختی‌ها گرفتار کند، پاداش بزرگی به آنان می‌دهد و مقدار پاداش، به میزان مصیبت بستگی دارد.

آن‌گاه افزود: «و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الهی) راضی باشد، دست‌آوردش، رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

این، مژده‌ای برای مؤمن است که وقتی گرفتار بلا و مصیبت می‌شود، گمان نکند که الله متعال بر او خشم گرفته است؛ بلکه این، نشان‌دهنده‌ی محبت الله به بنده‌اش می‌باشد که او را گرفتارِ مصیبت می‌کند. اگر بنده، به مشیت الهی راضی باشد و به نیت ثواب صبر کند، نتیجه‌اش خشنودی خدا خواهد بود و اگر ناخشنود باشد، برایش پی‌آمدی جز خشم خدا نخواهد داشت. این حدیث، تشویقی‌ست بر این‌که انسان در برابر سختی‌ها صبور باشد تا به خشنودی الله دست یابد.

\*\*\*

45- وعنْ أَنَسٍ قال: كَانَ ابْنٌ لأبي طلْحةَ يَشْتَكي، فخرج أبُوطَلْحة ، فَقُبِضَ الصَّبِي، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُوطَلْحةَ قال: ما فَعَلَ ابنِي؟ قَالَت أُمُّ سُلَيْم وَهِيَ أُمُّ الصَّبي: هو أَسْكَنُ مَا كَان، فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْعَشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فرغَ قَالَت: وارُوا الصَّبي، فَلَمَّا أَصْبحَ أَبُو طَلْحَة أَتَى رسولَ اللَّه فَأَخْبرهُ، فَقَالَ: «أَعرَّسْتُمُ اللَّيْلَة؟» قال: نَعَم، قال: «اللَّهمَّ باركْ لَهُما» فَولَدتْ غُلاماً فقَالَ لِي أَبُوطَلْحَةَ: احْمِلْهُ حتَّى تَأَتِيَ بِهِ النبيَّ وبَعثَ مَعهُ بِتمْرَات، فقال: «أَمعهُ شْيء؟» قال: نعم، تَمراتٌ فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ فَمضَغَهَا، ثُمَّ أَخذَهَا مِنْ فِيهِ فَجَعَلَهَا في فيِّ الصَّبيِّ ثُمَّ حَنَّكَه وسمَّاهُ عبدَ اللَّهِ. [متفقٌ عليه]([[94]](#footnote-94))

وفي روايةٍ للْبُخَاري: قال ابْنُ عُيَيْنَة: فَقَالَ رجُلٌ منَ الأَنْصار: فَرَأَيْتُ تَسعة أَوْلادٍ كلُّهُمْ قدْ قَرؤُوا الْقُرْآن، يعْنِي مِنْ أَوْلادِ عَبْدِ اللَّه الْموْلُود.

وفي روايةٍ لمسلِم: ماتَ ابْنٌ لأبِي طَلْحَةَ مِنْ أُمِّ سُلَيْم، فَقَالَتْ لأهْلِهَا: لا تُحَدِّثُوا أَبَا طَلْحَةَ بابنِهِ حتَّى أَكُونَ أَنَا أُحَدِّثُه، فَجَاءَ فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ عَشَاءً فَأَكَلَ وشَرِب، ثُمَّ تَصنَّعتْ لهُ أَحْسنَ ما كانتْ تَصَنَّعُ قَبْلَ ذلك، فَوقَعَ بِهَا، فَلَمَّا أَنْ رأَتْ أَنَّهُ قَدْ شَبِعِ وأَصَابَ مِنْها قَالتْ: يا أَبَا طلْحةَ ، أَرَايْتَ لَوْ أَنَّ قَوْماً أَعارُوا عارِيتهُمْ أَهْل بيْتٍ فَطَلبوا عاريَتَهُم، ألَهُمْ أَنْ يمْنَعُوهَا؟ قال: لا، فَقَالَت: فاحتسِبْ ابْنَك. قال: فغَضِب، ثُمَّ قال: تركتنِي حتَّى إِذَا تَلطَّخْتُ ثُمَّ أَخْبرتِني بِابْني، فَانْطَلَقَ حتَّى أَتَى رسولَ اللَّه فأخْبَرهُ بما كَان، فَقَالَ رسولُ اللَّه : «بَاركَ اللَّه لكُما في ليْلتِكُما». قال: فحملَت، قال: وكَانَ رسول اللَّه في سفَرٍ وهِي مَعَهُ وكَانَ رسولُ اللَّه إِذَا أَتَى الْمَدِينَةِ مِنْ سَفَرٍ لاَ يَطْرُقُها طُرُوقاً فَدنَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَضَرَبَهَا الْمَخاض، فَاحْتَبَس عَلَيْهَا أَبُوطلْحَةَ، وانْطلَقَ رسولُ اللَّه . قال: يقُولُ أَبُوطَلْحةَ إِنَّكَ لتعلمُ يَا ربِّ أَنَّهُ يعْجبُنِي أَنْ أَخْرُجَ معَ رسولِ اللَّه إِذَا خَرَج، وأَدْخُلَ مَعهُ إِذَا دَخَل، وقَدِ احْتَبَسْتُ بِما تَرى. تقولُ أُمُّ سُلَيْم: يا أَبَا طلْحةَ مَا أَجِد الَّذي كنْتُ أَجِد، انْطَلِق، فانْطَلقْنَا، وضَربهَا المَخاضُ حينَ قَدِمَا فَولَدتْ غُلاما. فقالَتْ لِي أُمِّي: يا أَنَسُ لا يُرْضِعُهُ أَحدٌ تَغْدُوَ بِهِ عَلَى رسُول اللَّه، فلمَّا أَصْبحَ احتملْتُهُ فانطَلقْتُ بِهِ إِلَى رسولِ اللَّه . وذَكَرَ تمامَ الْحَدِيث.

**ترجمه:** انس می‌گوید: پسرِ ابوطلحه بیمار بود؛ ابوطلحه بیرون رفت و در غیابش کودک، فوت کرد. وقتی ابوطلحه بازگشت، پرسید: حال بچه چه‌طور است؟ ام‌سلیم- مادر کودک- گفت: از همیشه، آرام‌تر است. سپس برای ابوطلحه شام آورد و او، شام خورد و با همسرش نزدیکی کرد. آن‌گاه ام‌سلیم& به شوهرش گفت که (بچه مرده) و باید دفنش کنید. ابوطلحه صبح، نزد پیامبر رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. رسول‌الله فرمود: «آیا دیشب با هم نزدیکی کردید؟» گفت: بله. رسول‌الله دعا کرد: «خدایا! به این دو برکت عنایت کن». چندی بعد، ام‌سلیم& پسری به دنیا آورد. ابوطلحه به من گفت: بچه را نزد پیامبر ببر و چند خرما با او فرستاد. پیامبر فرمود: «آیا همراهش چیزی هست؟» گفتم: بله، چند خرما هم‌راه اوست. پیامبر آن را گرفت و خرمایی جوید و سپس آن را از دهانش درآورد و در دهان کودک گذاشت و به کامش مالید و او را «عبدالله» نامید.

در روایت بخاری/ آمده است: ابن‌عیینه می‌گوید: مردی از انصار می‌گفت: نُه نفر از فرزندان عبدالله (بن ابی‌طلحه) را دیدم که همه قاری قرآن بودند.

در روایت مسلم/ آمده است: یکی از پسران ابوطلحه که از همسرش ام‌سلیم بود، فوت نمود. ام‌سلیم به افراد خانواده‌اش گفت: به ابوطلحه چیزی نگویید تا خودم به او بگویم. وقتی ابوطلحه به خانه آمد، ام‌سلیم& برایش شام آورد و او شام خورد. ام‌سلیم& بهتر از همیشه خودش را برای ابوطلحه آراست و ابوطلحه با او نزدیکی کرد. وقتی ام‌سلیم دید که شوهرش از خوردن شام، سیر شده و نزدیکی کرده است، به او گفت: ای ابوطلحه! به من بگو: اگر گروهی، امانتی به خانواده‌ای بسپارند و بعد امانتشان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که آن را به آن‌ها پس ندهند؟ پاسخ داد: نه؛ ام‌سلیم گفت: پس باید بر مرگ پسرت به نیت ثواب، صبور باشی. ابوطلحه عصبانی شد و گفت: گذاشتی که من آلوده شوم، آن‌گاه مرگ پسرم را به من خبر می‌دهی؟! از خانه خارج شد و نزد رسول‌الله رفت و ماجرا را بازگو کرد. رسول الله فرمود: «خداوند، شبِ شما را بابرکت و خجسته بگرداند». انس می‌گوید: ام‌سلیم، باردار شد و در سفری با رسول‌الله همراه بود. رسول‌الله عادت داشت که هنگام بازگشت از سفر، شب‌ وارد مدینه نمی‌شد. وقتی به نزدیکی مدینه رسیدند، ام‌سلیم را درد زایمان گرفت و ابوطلحه ناگزیر شد نزد همسرش بماند و رسول‌الله به راهش ادامه داد. راوی می‌گوید: ابوطلحه دعا کرد و گفت: خدایا! تو می‌دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول‌الله با ایشان باشم و می‌بینی که به‌ناچار این‌جا مانده‌ام. ام‌سلیم گفت: ای ابوطلحه! الآن مثل قبل، درد ندارم؛ می‌توانیم برویم. و رفتند. وقتی به مدینه رسیدند، او را درد زایمان گرفت و پسری به دنیا آورد. مادرم به من گفت: ای انس! هیچ‌کس، او را شیر نمی‌دهد تا صبح، او را نزد پیامبر ببری. صبح که شد، او را نزد رسول‌الله بردم. و سپس ادامه‌ی حدیث را ذکر کرد.

**شرح**

در این حدیث، داستان ابوطلحه‌ی انصاری آمده که پسرش بیمار بود. ابوطلحه، شوهر مادرِ انس بن مالک بوده است. پسر ابوطلحه بیمار بود. وقتی ابوطلحه برای کارهای روزانه‌اش از خانه بیرون رفت، کودک فوت کرد.

هنگامی که ابوطلحه به خانه بازگشت، جویای حال بچه شد. ام‌سلیم& گفت: «از همیشه آرام‌تر است». راست هم گفت؛ زیرا بچه مرده بود و مرگ، بزرگ‌ترین سکون است. ابوطلحه این‌طور برداشت کرد که حال بچه بهتر می‌باشد و از این‌رو آرام شده است. ام‌سلیم برای شوهرش شام آورد و ابوطلحه هم خوشحال از این‌که کودکش خوب شده، شامش را خورد و سپس با همسرش نزدیکی کرد. آن‌گاه ام‌سلیم& به او گفت: بچه مرده است و باید دفنش کنید. صبح که شد، ابوطلحه پس از دفن بچه نزد رسول‌‌الله رفت و ماجرا را برای ایشان تعریف کرد. پیامبر پرسید: «آیا دیشب با هم نزدیکی کردید؟» پاسخ داد: بله. آن‌گاه رسول‌الله برایشان دعا کرد که خداوند در شبِ آن‌ها برکت دهد. چندی بعد، ام‌سلیم& فرزندی به دنیا آورد که رسول‌خدا نامش را عبدالله گذاشت. و سال‌ها بعد، عبدالله صاحب نه فرزند شد که همه‌ی آنان به برکت دعای رسول‌الله، قاری قرآن بودند.

از این روایت، به میزان صبر و شکیبایی ام‌سلیم& پی می‌بریم؛ پسرش می‌میرد و او با صبر و حوصله، از شوهرش پذیرایی می‌کند و پس از زمینه‌سازی به شوهرش می‌گوید: بچه را دفن کنید.

این حدیث، دلیلی بر جواز توریه می‌باشد؛ یعنی انسان سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهرِ سخنش می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است.

توریه، جایز است؛ البته در صورتی که از روی مصلحت یا نیاز ضروری و یا برای دفع ضرر باشد و گرنه، چنین کاری شایسته نیست؛ زیرا اگر انسان توریه کند و بعد، برای شنونده روشن شود که قضیه بر خلاف گمان و تصور او بوده است، توریه‌کننده را دروغ‌گو خواهد پنداشت و به او بدبین خواهد شد؛ ولی اگر واقعاً ضرورت حکم کند، اشکالی ندارد.

در این حدیث آمده است که انس برادر مادری‌اش را با تعدادی خرما، نزد رسول‌الله برد. پیامبر نوزاد را گرفت و خرمایی جوید و در دهان بچه گذاشت و آن را به کامش مالید. به این کار می‌گویند: «تحنیک». بدین‌سان آن کودک، به آبِ دهان رسول‌الله متبرک شد و نخستین چیزی که به معده‌اش رسید، آبِ دهان پیامبر بود. صحابه هرگاه صاحب دختر یا پسر می‌شدند، او را نزد پیامبر می‌بردند تا خرما به کامش بمالد.

تحنیک به‌قصد تبرک، ویژه‌ی رسول‌الله بوده است و درست نیست که مثلاً فلان‌شخص، برای تبرک به کام کودک، خرما بمالد؛ زیرا تبرک جستن، فقط به عرق و آب دهان رسول‌الله جایز بود و بس.

اما اگر تحنیک، بدین منظور انجام شود که نخستین چیزی که به معده‌ی نوزاد می‌رسد، خرما باشد، پس به کام هر نوزادی، خرما می‌مالیم؛ زیرا باعث تقویت معده‌اش می‌شود.

در این حدیث، به یکی از نشانه‌های الهی اشاره شد. چنان‌که این نوزاد سال‌ها بعد، به برکت دعای پیامبر، صاحب نُه فرزند شد که همه‌ی آن‌ها قاری قرآن بودند.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که گذاشتن نام «عبدالله» بر نوزاد، مستحب است؛ و همین‌طور نام «عبدالرحمن»؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِنَّ أَحَبَّ أَسْمَائِكُمْ إِلَى اللهِ عَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»؛([[95]](#footnote-95)) یعنی: «محبوب‌ترین نام‌های شما نزد الله، عبدالله و عبدالرحمن هستند». در این میان، روایت بی‌اساسی را به رسول‌الله نسبت می‌دهند که در حقیقت، حدیث پیامبر نیست؛ این‌ روایت که: [بهترین نام‌ها، نام‌هایی هستند که با پیشوند «عبد» و یا با ریشه‌ی «حمد» باشند.]([[96]](#footnote-96))

حدیث صحیح، این است: «وَأَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَأَصْدَقُهَا حَارِثٌ وَهَمَّامٌ»؛([[97]](#footnote-97)) یعنی: «بهترین نام‌ها، عبدالرحمن و عبدالله هستند و راست‌ترین آن‌ها، حارث و همّام». [حارث، یعنی کشاورز یا کسی که زمین را شخم می‌زند و به هر کسی گفته می‌شود که کار می‌کند؛ همام به معنای تصمیم‌گیرنده می‌باشد]. حارث و همام از آن جهت، راست‌ترین نام‌ها هستند که با واقعیت، مطابقت و هم‌خوانی دارند؛ زیرا هر انسانی، به‌نحوی کار می‌کند و همین‌طور تصمیم‌هایی می‌گیرد. به عبارت دیگر هر انسانی، دارای کار و اراده است. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ٦﴾ [الانشقاق: ٦]

ای انسان! به‌یقین تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

یعنی هر انسانی همواره در تلاش و تکاپو و مشغول کار و کوشش می‌باشد. به هر حال، باید نام‌های خوبی برای دختران و پسران خود انتخاب کنیم تا از یک‌سو از اجر و ثواب این کار برخوردار شویم و از سوی دیگر، به فرزندانمان خوبی نموده و حقشان را در این زمینه رعایت کرده باشیم. کسانی که نام‌های عجیب و غریبی برای فرزندانشان انتخاب می‌کنند، آن‌ها را در آینده دچار مشکلات و ناراحتی‌های روانی می‌نمایند؛ به‌طور قطع گناه رنجی که فرزند از بابت نام غیرمتعارف و زشت خود می‌کشد، بر پدر و مادرش خواهد بود؛ زیرا پدر و مادر، با انتخاب چنین اسمی، او را انگشت‌نمای مردم می‌کنند! البته نام‌گذاری فرزندان، به اسم‌های کافران، حرام است؛ زیرا تشبه یا همانند شدن به آن‌هاست که حرام می‌‌باشد. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «هرکس که خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست».

بر ما مسلمانان واجب است که به‌شدت از کافران بیزاری بجوییم و کینه‌ی آن‌ها را از دل بیرون نکنیم؛ زیرا آن‌ها هرچه‌قدر که خود را به ما نزدیک نمایند یا با ما اظهار دوستی کنند، باز هم دشمنان ما و دشمنان الله هستند و با فرشتگان الهی و پیامبران و بندگان نیک خدا دشمنی دارند. نباید هیچ فرقی بین کافران بگذاریم؛ بلکه باید از همه بیزاری بجوییم، چه آن‌ها که در دنیا قدرتی دارند و چه کافرانی که قدرتی ندارند؛ حتی کارگران کافری که در کشور ما کار می‌کنند؛ زیرا پیامبرمان، محمد مصطفی فرموده است: «أَخرِجُوا الیَهُودَ والنَّصاری مِن جَزیرةِ العربِ»؛([[98]](#footnote-98)) یعنی: «یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید». هم‌چنین فرموده است: «لَأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ، وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدَعَ إِلَّا مُسْلِمًا»؛([[99]](#footnote-99)) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون خواهم کرد و فقط کسی را که مسلمان باشد، در آن می‌گذارم». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخْرِجُوا المُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ العَرَبِ»؛([[100]](#footnote-100)) یعنی: «مشرکان را از شبه‌جزیره‌ی عرب، بیرون کنید». متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده که کارگر کافر، بهتر است؛ چنان‌که می‌گویند: کافر بیش‌تر به درد کار می‌خورد؛ زیرا تمام‌وقت کار می‌کند؛ چون نماز نمی‌خواند و برای ادای حج و عمره، مرخصی نمی‌گیرد و روزه نمی‌گیرد و توان بیش‌تری برای کار دارد! حال آن‌که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین می‌فرماید:

﴿وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ﴾ [البقرة: ٢٢١]

برده­ی مؤمن از مردِ (آزاد و) مشرک بهتر است؛ اگر چه (موقعیتش) شما را به شگفت وادارد. مشرکان به سوی جهنم دعوت می­دهند و الله با شریعتش به سوی بهشت و مغفرت فرا می­خواند.

عزیزانی که می‌توانند باید برادران خود را که دچار فریب شیطان شده‌اند و کارگران و کارشناسان غیرمسلمان را به سرزمین اسلامی می‌آورند و استخدامشان می‌کنند، نصیحت نمایند؛ آن‌ها باید بدانند که استخدام غیرمسلمانان در سرزمین اسلامی، کمک به کافران در برابر مسلمانان است؛ زیرا این‌ها به کشورهای خود مالیات می‌پردازند و این، کمکی به آن‌ها در برابر مسلمان‌هاست. دلایل و مدارک کافی در این زمینه وجود دارد؛ به‌هر حال بر ما واجب است که تا می‌توانیم، از کافران دوری و بیزاری بجوییم؛ نه نام‌های آن‌ها را انتخاب کنیم و نه با آن‌ها دوستی نماییم؛ هم‌چنین در سلام کردن به آن‌ها، پیش‌دستی نکنیم و اگر در مسیری از روبه‌روی ما می‌آمدند، برایشان راه را باز نگذاریم؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «لا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلامِ، وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُمْ إلَى أَضْيَقِه»؛([[101]](#footnote-101)) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند».

ما کجا و این رهنمودهای پیامبر، کجا؟! ما، با فرموده‌ی رسول‌الله که از روی هوس سخن نمی‌گفت، چه‌همه فاصله داریم! چرا با این‌همه فسق و فجوری که زیاد شده، از هلاکت و نابودی نمی‌ترسیم و به‌خود نمی‌آییم؟ باری رسول‌الله در حالی از خواب برخاست که چهره‌اش سرخ شده بود؛ فرمود: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ». یعنی: ««لاإله‌ إلا‌الله، واي بر عرب از شري كه نزديك شده است». و در حالي كه انگشت شست و سبابه‌اش را حلقه کرده بود، افزود: «فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ»؛ یعنی: «امروز، اين اندازه از سد يأجوج و مأجوج، باز شد». هشدار شدیدی به عرب‌هاست که پرچم‌داران اسلام بودند. مادر مؤمنان، زینب& پرسید: آیا با وجود افراد نیکوکار در جامعه، هلاک می‌شویم؟ پیامبر فرمود: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ».([[102]](#footnote-102)) یعنی: «بله، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

فرقی نمی‌کند که این خباثت و پلیدی، برآمده از اعمال زشت ما باشد یا به‌سبب وجود آدم‌های پلید در سرزمین اسلامی؛ در هر دو صورت، ما در معرض نابودی هستیم و واقعیت، همین است که امروزه مشاهده می‌کنیم. خداوند، سرزمین اسلام را از شر دشمنان شناخته‌شده و ناشناخته در حفظ و امان خویش قرار دهد و دسیسه و نیرنگ کافران و منافقان را به خودشان برگرداند.

به سخن ام‌سلیم& برمی‌گردیم که به شوهرش گفت: «ای ابوطلحه! به من بگو: اگر گروهی، امانتی به خانواده‌ای بسپارند و بعد، امانتشان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که آن را به آن‌ها پس ندهند؟» مفهومش، این است که فرزندان، امانت‌های الهی در دست ما هستند و الله هر زمان که بخواهد، آن‌ها را پس می‌گیرد. ام‌سلیم& از آن‌ جهت چنین پرسشی مطرح کرد که زمینه را آماده کند تا ابوطلحه بتواند این خبر را بشنود و به نیت اجر و ثواب، صبر کند. این، بیان‌گر فراست و زیرکی ام‌سلیم& می‌باشد و نشان می‌دهد که او، بانویی دانا و صبور بود؛ چراکه مرگِ فرزند، برای مادر خیلی سنگین است و بلکه بر مادر دشوارتر است تا پدر؛ ولی آفرین بر صبر و شکیبایی این بانو.

برکت دعای پیامبر را در این حدیث مشاهده می‌کنیم که نتیجه‌اش نُه قاری قرآن از فرزندان عبدالله بن ابی‌طلحه$ بود. این حدیث هم‌چنین بیان‌گر کرامت ابوطلحه می‌باشد. ابوطلحه و همسر باردارش در سفری همراه پیامبر بودند. هنگام بازگشت و قبل از رسیدن به مدینه، همسرش را درد زایمان می‌گیرد؛ ناگزیر می‌شود پیش همسرش بماند و رسول‌الله برای این‌که به شب نخورند، به راهش ادامه می‌دهد. چون پیامبر عادت نداشت که هنگام بازگشت از سفر، در شب؛ و بی‌خبر، نزد خانواده‌اش برود.([[103]](#footnote-103)) آن‌جا بود که ابوطلحه دعا کرد: «خدایا! تو می‌دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول‌الله، با ایشان باشم و می‌بینی که به‌ناچار این‌جا مانده‌ام». با خدایش راز و نیاز کرد و درد همسرش کمتر شد و توانستند به راهشان ادامه دهند. وقتی به مدینه رسیدند، همسرش وضع حمل کرد. این، کرامتی برای ابوطلحه بود که وقتی دعا نمود، درد همسرش کم شد و توانستند با پیامبر به مدینه بروند. ام‌سلیم& پس از زایمان به پسرش، انس بن مالک گفت که بچه را نزد پیامبر ببر. می‌دانید که این نوزاد، از ناحیه‌ی مادر، با انس برادر بود. انس برادرش را طبق عادت مردم مدینه نزد پیامبر برد؛ مردم مدینه وقتی صاحب فرزندی می‌شدند، او را با تعدادی خرما نزد پیامبر می‌بردند و پیامبر مقداری از آن خرما می‌جوید و سپس آن را به کام کودک می مالید. در این کار دو فایده بود: یکی، برکتِ آب دهان رسول‌‌الله؛ چون صحابه به عرق و آبِ دهان پیامبر تبرک می‌جستند. حتی عادت داشتند که صبح‌ها پس از نماز صبح، ظرف آبی با فرزندانشان می‌فرستادند و پیامبر دستانش را در آب فرو می‌برد و دستانش را می‌شست؛ آن‌گاه بچه‌ها، آن آب را نزد خانواده‌هایشان می‌بردند و بدین ترتیب صحابه به آثار پیامبر، تبرک می‌جستند. هم‌چنین وقتی رسول‌الله وضو می‌گرفت، هر یک از صحابه سعی می‌کرد که خود را به مانده‌ی آب وضوی پیامبر برساند. همان‌طور که از عرق و مویش، تبرک می جستند. چنان‌که یکی از همسران پیامبر، مادر مؤمنان، ام‌سلمه& جام یا صندوقچه‌ای سیمین داشت که چند تار مو از رسول‌خدا را در آن نگه می‌داشت و مردم برای بهبود بیماری‌های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می‌گذاشتند و هم می‌زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر علیه الصلاة والسلام بوده است.([[104]](#footnote-104))

دومین فایده‌ی تحنیک، این است که خرما، خیر و برکت فراوانی دارد و برای معده، بسیار مفید است. رسول‌الله به کام این نوزاد، خرما مالید و برایش دعای برکت کرد.

در سخن ام‌سلیم به شوهرش، به موضوع مورد بحث ما در باب صبر، اشاره شده است؛ آن‌جا که به شوهرش می‌گوید: پس باید بر فقدان پسرت صبور باشی و اجر این صبوری را از خدا بخواهی.

\*\*\*

46- وعنْ أَبِي هُريرةَ أَن رسولَ اللَّه قال: «لَيْسَ الشديدُ بالصُّرَعةِ إِنمَّا الشديدُ الَّذي يمْلِكُ نَفسَهُ عِنْد الْغَضَبِ». [متفقٌ عليه]([[105]](#footnote-105))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هم‌آوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

47- وعنْ سُلَيْمانَ بْنِ صُرَدٍ قال: كُنْتُ جالِساً مع النَّبِي، ورجُلان يستَبَّانِ وأَحدُهُمَا قَدِ احْمَرَّ وَجْهُه. وانْتفَخَتْ أودَاجه. فقال رسولُ اللَّه : «إِنِّي لأعلَمُ كَلِمةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عنْهُ ما يجِد، لوْ قال: أَعْوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ذَهَبَ عنْهُ ما يجد. فقَالُوا لَه: إِنَّ النَّبِيَّ قال: «تعوَّذْ بِاللِّهِ مِن الشَّيَطان الرَّجِيمِ». [متفقٌ عليه]([[106]](#footnote-106))

**ترجمه:** سلیمان بن صُرَد می‌گوید: با پیامبر نشسته بودم؛ دو نفر به یکدیگر دشنام می‌دادند؛ به گونه‌ای که چهره‌ی یکی از آن ها سرخ شده و رگ‌های گردنش، باد کرده بود. رسول‌الله فرمود: «من، کلمه‌ای می‌دانم که اگر آن را بگوید، خشمش فرو می‌نشیند. اگر بگوید: أَعْوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، خشمش، برطرف می‌شود». به او گفتند: پیامبر می‌فرماید: «از شر شیطان رانده‌شده به الله پناه ببر».

**شرح**

این دو حدیث، بیان‌گر این نکته‌اند که خشم و عصبانیت، اخگر یا پاره‌آتشی‌ست که شیطان، در دل انسان می‌اندازد و باعث می‌شود که انسان، از خشم بسوزد و بدنش، داغ شود و رگ‌هایش باد کند و چهره‌اش سرخ گردد و سخنان بی‌ربطی بر زبان بیاورد یا کارهای غیرعادی و نابخردانه‌ای انجام دهد. شخصی، نزد پیامبر رفت و گفت: مرا راهنمایی کنید. فرمود: «خشمگین مشو». گفت: باز هم مرا وصیت کنید. دوباره فرمود: «خشمگین مشو».

پیامبر در حدیث ابوهریره که مؤلف/ آورده است، می‌فرماید: «پهلوان، کسی نیست که رقیبش را به زمین می‌زند». مردم، کسی را پهلوان می‌پندارند که هنگام کُشتی یا رویارویی با حریفانش، آن‌ها را نقش زمین کند. مردم، چنین کسی را قهرمان یا پُرزور می‌دانند؛ ولی رسول‌الله بیان فرموده است که در حقیقت، چنین کسی، پهلوان نیست؛ بلکه: «پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خویشتن‌دار باشد». آری؛ پهلوان واقعی، کسی‌ست که وقتی نفس و امیال درونی، بخواهند او را با خشم و عصبانیت به زمین بزنند، بر خود مسلّط باشد. این، قوت یا توانی درونی‌ست که انسان می‌تواند به‌وسیله‌ی آن بر شیطان غلبه کند؛ زیرا شیطان، آتش در دلِ انسان می‌اندازد تا او را عصبانی و خشمگین نماید. این حدیث، انسان را به خویشتن‌داری در هنگام عصبانیت تشویق می‌نماید تا خشمش را دنبال نکند که پس از آن، پشیمان می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان، در حالِ عصبانیت، همسرش را طلاق می‌دهد و گاه آخرین طلاقی‌ست که دیگر، بازگشتی ندارد. چه بسا انسان به هنگام خشم، مالش را نابود کند؛ آن را بسوزاند یا بشکند. گاه اتفاق می‌افتد که پدر در شدت عصبانیت، فرزندش را کتک می‌زند و حتی ممکن است فرزندش زیر کتک بمیرد! و یا در حالت خشم و غضب، همسرش را طوری می‌زند که او را زخمی و حتی ناکار می‌کند! به همین خاطر است که رسول‌الله قاضی را از قضاوت و داوری در میان دو نفر، در هنگامی که خشمگین می‌باشد، منع فرموده است؛ زیرا خشم و غضب، مانع از آن می‌شود که قاضی، قضیه را درست درک کند و سپس حکم شرعی‌اش را اجرا نماید؛ بدین‌سان حکم ناعادلانه‌ای صادر می‌کند که حق کسی ضایع می‌گردد و خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد.

مؤلف/ هم‌چنین روایت سلیمان بن صُرَد را آورده است که دو نفر در حضور رسول‌خدا به یکدیگر دشنام می‌دادند؛ یکی از آن‌ها، طوری خشمگین گردید که رگ‌های گردنش بالا آمد و چهره‌اش، برافروخته و قرمز شد. رسول‌الله فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر آن را بگوید، خشمش فرو می‌نشیند. اگر بگوید: أَعْوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، خشمش برطرف می‌شود». بدان سبب باید از شیطان رانده‌شده به الله پناه ببرد که عصبانیتش، از سوی شیطان است. راهکار خوبی برای فروبردن خشم وجود دارد؛ وقتی که انسان عصبانی می‌شود، باید خودش را کنترل کند و بر خود، مسلّط باشد؛ به عبارتی، صبر و خویشتن‌داری کند و از شیطان رانده‌شده به الله پناه ببرد و وضو بگیرد؛ زیرا وضو، آتش خشم را خاموش می‌کند. اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد و اگر باز هم فکر می‌کرد که نمی‌تواند خودش را کنترل کند، آن مکان را ترک نماید تا دیگر، امکان دنبال کردن خشم برایش وجود نداشته باشد که رفتار خشم‌آلود، نتیجه‌ای جز پشیمانی نخواهد داشت.

\*\*\*

48- وعنْ مُعاذ بْنِ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «مَنْ كظَمَ غيظا، وهُو قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْفِذَه، دَعَاهُ اللَّهُ سُبْحانَهُ وتَعالَى عَلَى رُؤُوسِ الْخلائقِ يَوْمَ الْقِيامَةِ حَتَّى يُخَيِّرَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ مَا شَاءَ». [ابوداود و ترمذی، روایتش کرده‌اند و ترمذی، آن را حَسَن دانسته است.]([[107]](#footnote-107))

**ترجمه:** معاذ بن انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس خشمش را فرو ببرد، در حالی که می‌تواند آن را عملی سازد (یا انتقام بگیرد)، الله سبحانه وتعالی روز قیامت او را در انظار عمومی صدا می‌زند و به او اجازه می‌دهد که هرچه از زنان زیبای بهشتی که می‌‌خواهد، برای خود برگزیند».

49- وعنْ أَبِي هُريْرَةَ أَنَّ رَجُلاً قَالَ للنَّبِيِّ : أوْصِني، قال: «لا تَغضَبْ». فَردَّدَ مِراراً قَال: «لا تَغْضَبْ». [روایت بخاري]([[108]](#footnote-108))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: شخصی، به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو».

50- وَعَنْ أبي هُرَيْرةَ قال: قال رسولُ اللَّهِ : «مَا يَزَال الْبَلاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمؤمِنَةِ في نَفْسِهِ وَولَدِهِ ومَالِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ تعالى وَمَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حَسَن صحیح دانسته است.]([[109]](#footnote-109))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «زن و مرد مؤمن همواره در جان و مال و فرزند خویش مورد آزمایش قرار می گیرند تا آن‌که الله متعال را در حالی ملاقات می‌کنند که هیچ خطا و گناهی بر آن‌ها نیست».

**شرح**

هر سه حدیث، بر فضیلت صبر دلالت می‌کنند؛ در حدیث اول، یعنی حدیث معاذ بن انس، واژه‌ی «غیظ» آمده که به معنای خشم و عصبانیت شدید می‌باشد. انسان خشمگین، خودش را بر عملی ساختن خشم خود، توانا می‌بیند؛ کسی که توانایی انتقام گرفتن یا عملی کردن خشم خود را ندارد، اندوهگین می‌شود؛ از این‌رو صفت خشم، به الله نسبت داده می‌شود، ولی صفت حزن و اندوه را نمی‌توان به الله نسبت داد؛ چراکه حزن یا اندوه، نقص محسوب می‌گردد؛ ولی خشم و غضب در جایش، صفت پسندیده‌ای‌ست و کمال به‌شمار می‌رود. وقتی انسان، از کسی خشمگین شود و توانایی انتقام گرفتن از او را داشته باشد، ولی به‌خاطر رضای خدا، از خشمش بگذرد و در برابر قضیه‌ای که او را خشمگین کرده است، صبر کند، از این ثواب بزرگ بهره‌مند خواهد شد که الله روز قیامت او را در انظار عمومی صدا می‌زند و به او اجازه می‌دهد که هرچه حور عین می‌خواهد، برای خود انتخاب کند.

اما حدیث ابوهریره: شخصی، نزد رسول‌الله آمد و درخواست نصیحت کرد. پیامبر به او فرمود: «خشمگین مشو». و هربار که آن مرد، خواسته‌اش را تکرار کرد، پیامبر فرمود: «خشمگین مشو». پیش‌تر در این‌باره توضیح دادیم.

و حدیث سوم؛ این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که صبر و احتساب (امیدواری به پاداش الهی)، کفاره‌‌ی گناهان انسان است. انسان همواره در جان و مال و فرزند خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد و اگر صبر و شکیبایی نماید، الله متعال او را به‌قدری به این آزمایش، مبتلا می‌کند که دیگر، هیچ گناهی بر او نمی‌ماند و سرانجام، در حالی روی زمین راه می‌رود که هیچ گناهی بر او نیست. البته این، زمانی خواهد بود که شکیبایی ورزد؛ اما اگر بی‌صبری کند، نتیجه‌ای جز خشم و غضب نخواهد داشت.

\*\*\*

51- وَعَنْ ابْن عَبَاسٍ$ قال: قَدِمَ عُيَيْنَة بْنُ حِصْنٍ فَنَزلَ عَلَى ابْنِ أَخيِهِ الْحُر بْنِ قَيْس، وَكَانَ مِن النَّفَرِ الَّذِين يُدْنِيهِمْ عُمرُ وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحابَ مَجْلِسِ عُمَرَ وَمُشاوَرَتِهِ كُهولاً كَانُوا أَوْ شُبَّانا، فَقَالَ عُييْنَةُ لابْنِ أَخيِه: يَا ابْنَ أَخِى لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الأمِيرِ فَاسْتَأْذِنْ لى عَلَيْه، فاستَأذنَ فَأَذِنَ لَهُ عُمر. فَلَمَّا دخَلَ قال: هِيْ يا ابْنَ الْخَطَّاب، فَوَاللَّه مَا تُعْطِينَا الْجَزْلَ وَلا تَحْكُمُ فِينَا بالْعَدْل، فَغَضِبَ عُمَرُ حتَّى هَمَّ أَنْ يُوقِعَ بِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُر: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّه تعَالى قَال لِنبِيِّهِ: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩ ﴾ [الأعراف: ١٩٩] وإنَّ هَذَا مِنَ الجاهلين، وَاللَّه ما جاوَزَها عُمَرُ حِينَ تلاها، وكَانَ وَقَّافاً عِنْد كِتَابِ اللَّهِ تعالى. [روایت بخارى]([[110]](#footnote-110))

**ترجمه:** ابن‌عباس می‌گوید: عیینه بن حصن- به مدینه- آمد و به‌خانه‌ی برادرزاده‌اش، حر بن قیس رفت. حُر، جزو افرادی بود که عمر آن‌ها را به خود نزدیک می‌کرد (و گرامی می‌داشت)؛ قاریان قرآن، پیر بودند یا جوان، همواره در مجلس عمر حضور داشتند و طرفِ مشورتش بودند. عیینه به حصن به برادرزاده‌اش گفت: تو نزد این امیر، قدر و منزلت داری؛ از او بخواه که مرا به حضور بپذیرد. عیینه هنگامی که وارد مجلس عمر شد، گفت: های! ای پسر خطاب! تو چیزِ زیادی به ما نمی‌دهی و در میان ما به‌عدالت حکم نمی‌کنی. عمر خشمگین شد و می‌خواست او را تنبیه کند. حر به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! الله متعال، به پیامبرش فرموده است:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و ادامه داد: و این شخص نیز از جاهلان است. (ابن‌عباس$ می‌گوید:) به‌خدا سوگند، هنگامی که حر، این آیه را تلاوت نمود، عمر از حکم آن تجاوز نکرد؛ عمر در برابر کتاب خدا، بسیار مطیع بود.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که در باب صبر آورده، حدیثی از ابن‌عباس$ درباره‌ی امیر مؤمنان، عمر بن خطاب ذکر کرده که دومین خلیفه پس از ابوبکر صدیق بود. عمر به رعایت عدالت در میان شهروندانش و به فروتنی در برابر حق، مشهور بود. چنان‌که زنی، آیه‌ای از قرآن را به او تذکر داد و او، بدون چانه‌زنی تسلیم شد. عیینه بن حصن که از سران قومش بود، نزد عمر رفت و با لحنی ناپسند گفت: های! ای پسر خطاب! تو، چیز زیادی به ما نمی‌دهی و در میان ما عادلانه رفتار نمی‌کنی.

ببینید که این شخص، با خلیفه‌ی عادل چگونه سخن می‌گوید؟! خلیفه‌ای که قاریان قرآن را گرامی می‌داشت و آن دسته از اصحاب رسول‌الله را که قاری بودند، در کنار خود می‌نشاند و فرقی نمی‌کرد که پیر و میان‌سال بودند یا جوان؛ بلکه آن‌ها را گرامی می‌داشت و با آن‌ها مشورت می‌کرد. هر خلیفه و حاکمی باید این‌چنین باشد و مشاوران و هم‌نشینان نیک و شایسته‌ای برای خود انتخاب نماید؛ زیرا در غیر این صورت، هم خودش را نابود می‌کند و هم امت را به نابودی می‌کشاند. اما اگر هم‌نشینان خوبی داشته باشد، الله، او را مایه‌ی خیررسانی به امت می‌گرداند. بر ولی امر و زمام‌دار مسلمانان، واجب است که برای خود مشاوران و هم‌نشینانی از اهل علم و ایمان برگزیند. قاریان صحابه، همان علما بودند؛ زیرا تا زمانی که علوم و معارفِ دَه آیه را فرا نمی‌گرفتند و به آن عمل نمی‌کردند، به حفظ آیه‌های بعد نمی‌پرداختند.

خلاصه این‌که سخنان ناپسند آن مرد، خشم عمر را برانگیخت و چیزی نمانده بود که عمر تنبیهش کند؛ اما حر بن قیس، برادرزاده‌ی عیینه، آیه‌ی 199 سوره‌ی اعراف را به عمر یادآوری کرد که الله پیامبرش را به روی‌گردانی از جاهلان فرمان می‌دهد و سپس عرض کرد که عیینه هم جهالت کرده است. عمر با شنیدن این آیه، دیگر حرکتی نکرد و از تنبیه عیینه، خودداری نمود؛ زیرا سخت مطیع قرآن بود. صحابه در برابر قرآن و احکام الهی، چه همه ادب داشتند! وقتی به آن‌ها گفته می‌شد: این، سخن یا حکم الله است، جلوتر نمی‌رفتند و مطیع می‌شدند.

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ﴾، یعنی عفو گذشت در پیش بگیر و تا می‌توانی از حقّ خود بگذر که نمی‌توانی به آن دست یابی. ﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ﴾ و به کار پسندیده، یعنی کاری که مردم و شریعت می‌پسندند، فرمان بده و به منکر یا غیرعرف فرامخوان؛ مسایل، در یک نگاه کلی سه دسته‌اند:

منکر یا زشت که باید از آن نهی کرد.

عُرف یا پسندیده که باید به آن فرمان داد.

کارهایی که نه منکر است و نه پسندیده؛ درباره‌‌ی چنین کارهایی سکوت می‌کنیم.

البته همواره باید سعی کنیم که فقط سخنانی بگوییم که در آن خیری وجود دارد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛ یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه، سکوت کند».

فرمود: ﴿وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾ یعنی هر کس نسبت به تو جهالت نمود و به تو تعدی یا زبان‌درازی کرد، از او روی بگردان؛ به ویژه اگر روی‌گردانی‌ات، از روی ضعف یا خفت و خواری نباشد. مانند عمر بن خطاب که از روی خفت و خواری یا ضعف و ناتوانی، روی‌گردانی نکرد؛ بلکه می‌توانست آن مرد را تنبیه کند، ولی به‌حکم این آیه از این کار صرف نظر نمود. جهل، دو معنا دارد:

عدم آگاهی از چیزی.

سفاهت و نادانی یا تعدی و گستاخی نسبت به دیگران. چنان‌که شاعر دوران جاهلی می‌گوید:

ألا لا یجهلنّ أحدٌ علینـا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

یعنی: «هان! مبادا کسی نسبت به ما جهالت و گستاخی کند که ما نیز بیش از جاهلان و فراتر از آن‌ها بر او جهالت خواهیم کرد».

البته واضح است که این شعر، شعری جاهلی‌ست و ادب اسلامی، غیر از این است؛ الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤﴾ [فصلت: ٣٤]

نیکی و بدی یک‌سان نیست. (بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی‌ست، چنان می‌شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است.

سبحان الله! می‌فرماید: پاسخ کسی را که به تو بد می‌کند و میان شما دشمنی‌ست، به بهترین شیوه بده؛ اگر این کار را بکنی، بلافاصله پاداش آن را می‌یابی؛ یعنی آن شخص، چنان می‌شود که گویا دوست صمیمی و نزدیک توست. چه کسی، این را می‌گوید؟ بله، الله که دل‌ها در دست اوست و آن‌ها را هر گونه که بخواهد، می‌گرداند. دلِ هر انسانی در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است. چه بسا الله، دل بنده‌اش را به‌گونه‌ای بگرداند که دوستی، جای دشمنی را بگیرد و آن شخص، دوستی صمیمی‌ات گردد.

خلاصه این‌که وقتی آیه‌ی 199 سوره‌ی اعراف را نزد امیر مؤمنان، عمر بن خطاب خواندند، دیگر هیچ حرکتی نکرد و از تنبیه آن مرد، خودداری نمود. ما نیز باید در هنگام خشم و عصبانیت، آموزه‌های قرآن و سنت پیامبر را به‌یاد آوریم و به رهنمودهای کتاب و سنت عمل کنیم تا به خطا و لغزش دچار نشویم؛ زیرا کسی که به رهنمود الاهی عمل کند، هیچ‌گاه گم‌راه نمی‌گردد. الله می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣﴾ [طه: ١٢٣]

هرکس از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه نمی‌شود و در رنج و زحمت نمی‌افتد.

\*\*\*

52- وعَن ابْنِ مسْعُودٍ أنَّ رسولَ اللَّه قال: «إِنَّهَا سَتكُونُ بَعْدِى أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرونَها»، قَالُوا: يا رسُولَ اللَّهِ فَما تَأمرُنا؟ قال: «تُؤَدُّونَ الْحقَّ الَّذي عَلَيْكُمْ وتَسْألونَ اللَّه الذي لكُمْ». [متفقٌ عليه]([[111]](#footnote-111))

**ترجمه:** ابن مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پس از من، خودخواهی یا تبعیض و حق‌کُشی و اموری پدید خواهد آمد که آن‌ها را نمی‌پسندید». گفتند: ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «حقی را که بر شماست، ادا کنید و حقّ خود را از الله، درخواست نمایید».

53- وَعن أبي يحْيَى أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ قال: يا رسولَ اللَّهِ أَلا تَسْتَعْمِلُني كَمَا اسْتَعْملتَ فُلاناً وفلاناً فَقال: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدي أَثَرَةً فاصْبِرُوا حَتَّى تلقَوْنِي علَى الْحوْضِ». [متفق عليه]([[112]](#footnote-112))

**ترجمه:** ابویحیی، اُسيد بن حضير مي‌گويد: مردي از انصار گفت: ای رسول‌خدا! آيا همان‌طور كه به فلاني و فلانی مسؤوليتي واگذار كرده‌ايد، مرا به کار یا وظیفه‌ای نمی‌گمارید؟ رسول‌الله فرمود: «پس از من، تبعيض و حق‌کُشی خواهید دید؛ پس صبر كنيد تا مرا در كنار حوض ملاقات نماييد».

**شرح**

حدیث ابن مسعود و حدیث اسید بن حضیر$ درباره‌ی صبر و شکیبایی‌ست و از این‌رو مؤلف، این دو حدیث را در باب صبر آورده است.

در حدیث عبدالله بن مسعود آمده است که رسول‌الله فرمود: «إِنَّهَا سَتكُونُ بَعْدِى أَثَرَةٌ».

أَثَرَة، بدین معناست که انسان چیزی را که دیگران در آن حق دارند، از آنِ خود بداند که در واقع، نوعی تبعیض یا خودخواهی و حق‌کُشی به‌شمار می‌رود. منظور، این است که حاکمانی بر مسلمانان چیره و مسلّط می‌شوند که اموال مسلمانان را هرگونه که بخواهند، خرج می‌کنند و آن‌ها را از حق و حقوقشان، محروم می‌نمایند. بدین‌سان که اموال مسلمانان را برای منافع شخصی خود، هزینه می‌کنند؛ صحابه پرسیدند: در این‌باره چه دستوری به ما می‌دهید؟ فرمود: «حقی را که بر شماست، ادا کنید». به عبارت دیگر: تبعیض و خودخواهی و حق‌کُشی حاکمان، شما را بر آن ندارد که از انجام وظایف خود درباره‌ی آن‌ها کوتاهی کنید و دیگر، از آن‌ها اطاعت نکنید و به آشوب و نافرمانی روی بیاورید؛ بلکه صبر کنید و هم‌چنان از آنان اطاعت نمایید و با آن‌ها حتی بر سرِ حقّ خود، درگیر نشوید. هم‌چنین فرمود: «و حق خود را از الله درخواست کنید». از الله بخواهید که حاکمانتان را هدایت کند تا حق و حقوقتان را بدهند. این، از حکمت و فرزانگی رسول‌الله بود که چنین فرمود؛ زیرا می‌دانست که بخل و آز، ریشه در وجود انسان دارد و از این‌رو انسان‌ها نمی‌توانند به‌سادگی در برابر تضییع حقوق خویش صبر کنند و خویشتن‌داری نمایند؛ اما رسول‌الله یاران و امتش را به راهی رهنمون شد که سراسر، خیر است.

بر مسلمان واجب است که حق فرمان‌برداری و اطاعت از حاکمش را ادا کند و به ستیز و کشمکش با او برنخیزد و اگر حقی از او ضایع می‌شود، از الله بخواهد که به حاکم، توفیق ادای حقوق شهروندانش را عنایت کند تا بدین ترتیب به حق خویش برسد. این حدیث، دلیلی بر نبوت رسول خدا می‌باشد؛ زیرا از قضیه‌ای خبر داد که سال‌ها بعد، حاکمان و امیران، به تبعیض و خودخواهی و تضییع حقوق دیگران روی آوردند؛ به‌گونه‌ای که می‌بینیم با اموال مردم، عیش و نوش کرده‌اند و اموال مردم را در جهت منافع شخصی خود، هزینه نموده‌اند. ولی این، بدین معنا نیست که دست از اطاعتشان بکشیم یا به ستیز و کشمکش با آن‌ها بپردازیم؛ بلکه باید از الله بخواهیم که ما را به حقوقمان برساند و در عین حال، از انجام وظایف خود کوتاهی نکنیم.

هم‌چنین باید در مسایلی که ممکن است به آشوب بینجامد، حکمت داشته باشیم؛ زیرا تبعیض، خود‌خواهی و حق‌کُشی حاکمان، یکی از زمینه‌های شورش مردم برای مطالبه‌ی حقوقشان می‌باشد؛ ولی رسول‌الله به خویشتن‌داری و صبر و حوصله در چنین شرایطی دستور داده و این وظیفه را فراروی ما نهاده است که به وظایف شرعی و شهروندی خود در قبال حاکمان عمل کنیم و از الله بخواهیم که ما را به حقوقمان برساند.

در حدیث اُسَید بن حُضَیر نیز به همان مسأله‌ای اشاره شده که در حدیث ابن‌مسعود آمده است؛ یعنی پدیدار شدن تبعیض‌، خودخواهی‌ و حق‌کُشی؛ اما رسول‌الله فرمود: «صبر كنيد تا مرا در كنار حوض ملاقات نماييد». یعنی اگر صبر و حوصله کنید، الله به‌پاس این صبر و حوصله، به شما از حوض پیامبر خویش، آب خواهد داد. از خداوند بخواهیم که همه‌ی را کنار حوض پیامبر ببرد تا از آب آن، بنوشیم. همان حوضی که روز قیامت، سرشار از آب می‌باشد؛ یعنی در مکان و زمانی که انسان، بیش‌ترین نیاز را به آب دارد؛ زیرا در شرایط سختی قرار می‌‌گیرد که غم و اندوه و رنج و گرما آزارش می‌دهد و به‌شدت به آب نیاز پیدا می‌کند. آری! کنار حوض پیامبر می‌روند و از آبِ آن می‌نوشند. حوض پیامبر، حوض بزرگی‌ست که به‌اندازه‌ی مسافت یک ماه، طول و عرض دارد و از طریق دو ناودان از «کوثر» به آن، آب می‌ریزد. «کوثر»، نام نهری در بهشت می‌باشد که به رسول‌الله اختصاص دارد. آبی سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، و خوش‌بوتر از مشک به این حوض می‌ریزد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی، مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن، هرگز تشنه نمی‌شود. خدایا! ما را جزو کسانی بگردان که از آب کوثر می‌نوشند.

پیامبر بیان نمود که اگر امت در برابر خودخواهی‌، تبعیض و ستم و خودکامگی حکام خود شکیبا باشند، کنار حوض ایشان خواهند رفت و از آبِ آن، خواهند نوشید.

در این دو حدیث، به صبر و خویشتن‌داری در برابر حکامی که حقوق شهروندی   
  
را نادیده می‌گیرند، سفارش شده است؛ البته نباید از یاد ببریم که خلایق، هرچه لایق؛ یعنی نوع رفتار حکومت‌ها با مردم، به مردم و رفتار خودشان بستگی دارد. اگر مردم، روی‌کرد و رفتار نامناسبی در میان خود و در رابطه با الله داشته باشند، الله متعال، حاکمان ستمگری بر آن‌ها مسلّط می‌گرداند؛ چنان‌که فرموده است:

﴿ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٢٩ ﴾ [الأنعام: ١٢٩]

این­چنین برخی از ستمکاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلّط می­کنیم.

اگر مردم خود خوب باشند، حاکمانشان نیز به خواست پروردگار متعال، خوب خواهند بود و اگر مردم، خود خوب نباشند، نباید توقع داشت که حاکمان خوبی بر آنان حکم برانند. گفته می‌شود: یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی پاسخ داد: «برای این‌که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستند»؛ یعنی در تو و امثال تو خیری نیست؛ و همین امر نیز باعث شد که در برابر علی سر برآورند و آشوب به‌پا کنند تا آن‌جا که حتی او را به قتل رساندند. هم‌چنین گفته می‌شود که به یکی از شاهان اموی، خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ گمان می‌کنم عبدالملک بن مروان بوده است؛ از این‌رو مردم و بزرگانشان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای شما همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید!

آری! الله حکیم است و کسی را بر مردم مسلّط می‌کند که مطابق اعمالشان با آن‌ها رفتار می‌نماید. اگر مردم، خود نیک بودند، رفتار نیکی از حکومت می‌بینند و اگر بد بودند، وضعیت، برعکس خواهد بود. با این حال، شکی نیست که درست‌کار بودن شخصِ حاکم، خیلی مهم و بلکه اساس حکمرانی‌ست؛ اگر حکام درست‌کار باشد، مردم نیز نیک و درست‌کار خواهند بود؛ چراکه حاکم با امکاناتی که در اختیار دارد، می‌تواند کسانی را که دچار لغزش می‌شوند، اصلاح کند.

\*\*\*

54- وَعنْ أبي إِبْراهيمَ عَبْدِ اللَّه بْنِ أبي أَوْفي$ أَنَّ رسولَ اللَّه في بعْضِ أَيَّامِهِ التي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُو، انْتَظرَ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ قَامَ فِيهمْ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لا تَتَمنَّوا لِقَاءَ الْعدُو، وَاسْأَلُوا اللَّه العَافِيَةَ، فَإِذَا لقيتُموهم فاصْبرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّة تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ : «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِيَ السَّحَاب، وَهَازِمَ الأَحْزاب، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنا عَلَيْهِمْ». [متفقٌ عليه]([[113]](#footnote-113))

**ترجمه:** ابوابراهیم، عبدالله بن ابی‌اوفی$ می‌گوید: رسول‌الله در يكي از روزهایی که با دشمن روبه‌رو شد، تا پس از زوال آفتاب منتظر ماند. سپس در میان برخاست و فرمود: «اي مردم! رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از الله، عافيت بخواهيد؛ ولي اگر با دشمن روبه‌رو شديد، ‌صبر و پایداری كنيد و بدانيد كه بهشت، زير سايه‌ی شمشيرهاست». سپس دعا كرد: «یا الله! اي نازل‌كننده‌ی كتاب و ای ذاتی که ابرها را به‌حرکت درمی‌آوری! ای شکست‌دهنده‌ی دسته‌های دشمن! احزاب- يعني گروه‌های دشمن- را شکست بده و ما را بر آن‌ها پیروز بگردان».

**شرح**

در حدیثی که مؤلف/ از عبدالله بن ابی‌اوفی نقل کرده، آمده است که پیامبر در یکی از غزوه‌ها، تا زوال آفتاب منتظر ماند؛ یعنی منتظر ماند تا خورشید، از وسط آسمان بگذرد و هوا سردتر شود و مردم، سرحال و بانشاط گردند؛ آن‌گاه برخاست و برایشان سخنرانی کرد. گفتنی‌ست: برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های رسول‌الله به‌طور ثابت، زمان مشخصی داشت؛ مثل سخنرانی روز جمعه. برخی از خطبه‌ها، به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می‌شد؛ یعنی رسول‌الله طبق نیاز، برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ و دراين خطبه‌هایی زیاد هم پیش می‌آمد. در خطبه‌ای که- در غزوه‌ی احزاب- ایراد کرد، چنین فرمود: «رويارويي با دشمن را آرزو نکنید»؛ یعنی انسان نباید آرزوی رویارویی با دشمن را داشته باشد و یا دعا کند که خداوند، او را با دشمنش روبه‌رو نماید؛ خیر، بلکه باید به‌فرموده‌ی رسول‌الله دعای عافیت کند. اما اگر زمانی با دشمن روبه‌رو شد، وظیفه دارد که پایداری نماید: «فَإِذَا لقيتُموهم فاصْبرُوا». همین بخش حدیث، مورد استناد مؤلف بوده که آن را در باب صبر آورده است؛ یعنی هنگام رویارویی و پیکار با دشمن، صبور و پایدار باشید و از الله کمک بخواهید و برای اعلای کلمه ی الله بجنگید «و بدانید که بهشت، زیر سایه‌ی شمشیرهاست». آری؛ بهشت، زیر سایه‌ی شمشیری‌ست که مجاهد با خود دارد. هرگاه مجاهد راه الله کشته شود، بهشتی‌ست؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

شهید در هنگام شهادتش در راه الله، هیچ دردی حس نمی‌کند؛ جز این‌که جدایی روحش از دنیا را احساس می‌نماید و درمی‌یابد که روحش به سوی نعمت‌های جاوید و همیشگی بهشت می‌رود. انس بن نضر، یکی از اصحاب پیامبر بود که پیش از شهادتش گفت: «من، بوی بهشت را از سمت "اُحُد" استشمام می‌کنم». ببینید که خداوند حس بویایی انس بن نضر را آن‌چنان باز کرد که بوی بهشت از سمت احد به مشامش رسید تا این‌که شهید شد.

رسول‌الله فرمود: «بهشت، زیر سایه‌ی شمشیرهاست». و سپس دعا کرد: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِيَ السَّحَاب، وَهَازِمَ الأَحْزاب، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنا عَلَيْهِمْ». رسول‌الله با توسل به نشانه‌های الهی از قبیل فروفرستادن کتاب، درخواست نصرت و یاری نمود؛ منظور از کتاب، قرآن کریم است و شامل سایر کتاب‌های آسمانی هم می‌شود. «ای ذاتی که ابرها را به‌حرکت درمی‌آوری!» این، یکی از نشانه‌های هستی‌ست. کسی جز الله، ابری را که در میان آسمان و زمین قرار دارد، حرکت نمی‌دهد؛ اگر همه‌ی انسان‌ها با وسایل و ابزاری که در اختیار دارند، بخواهند ابری را به‌حرکت درآورند یا جهتش را تغیر دهند، جز به‌اراده‌ی الله، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند؛ بلکه ذاتی، آن را به جریان می‌اندازد که هرگاه پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط کافی‌ست که بگو: پدید آی و بی‌درنگ پدید می‌آید. «وَهَازِمَ الأَحْزاب»، الله یگانه ذاتی‌ست که احزاب و گروه‌های کفر را شکست می‌دهد؛ چنان‌که در جنگ «احزاب» دسته‌های کفر را شکست داد؛ هزاران جنگجوی دشمن در اطراف مدینه جمع شده بودند تا با پیامبر بجنگند؛ اما الله متعال، کافران را در حالی که به هیچ غنیمتی دست نیافتند، شکست داد و آنان را مالامال از خشم و عصبانیت بازگرداند؛ بدین‌سان که بادی سهمگین به سوی آن‌ها فرستاد که آنان را به‌شدت تکان داد و ظرف‌هایشان را زیر و رو کرد و خیمه‌ها و چادرهایشان را از جا کَند و آرامش آن‌ها را به‌هم زد؛ باد سرد و شدیدی که آنان را ناگزیر کرد بازگردند و از جنگ، منصرف شوند. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿ وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيۡظِهِمۡ لَمۡ يَنَالُواْ خَيۡرٗاۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلۡقِتَالَۚ ﴾

[الأحزاب: ٢٥]

و الله، کافران را در حالی که به هیچ پیروزی و غنیمتی دست نیافتند، مالامال از خشم و عصبانیت باز‌گرداند. و الله، مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد.

پس، الله ذاتی‌ست که گروه‌ها و دسته‌های کفر را شکست می‌دهد. قدرت رزمی و توانایی انسان، یک وسیله و سبب می‌‌باشد که گاهی مفید و کارآمد است و گاهی فایده‌ای ندارد. البته ما وظیفه داریم ساز و برگ جنگی فراهم کنیم و در رویارویی با دشمن، از توان رزمی خویش به عنوان سبب یا وسیله استفاده نماییم؛ ولی در حقیقت، الله متعال است که دشمن را شکست می‌دهد. اینک به پاره ای از نکاتی اشاره می کنم که از حدیث عبدالله بن ابی‌اوفی برداشت می‌کنیم:

انسان، نباید رویارویی با دشمن را آرزو کند؛ البته آرزوی شهادت، چیزِ دیگری‌است. آرزوی شهادت، جایز می‌باشد و نه تنها از آن نهی نشده، بلکه بدان سفارش هم شده است؛ ولی هیچ‌گاه نباید آرزوی روبه‌رو شدن با دشمن را داشته باشیم؛ زیرا به‌حکم شرع و به‌فرموده‌ی پیامبر ممنوع است.

هم‌چنین درمی‌یابیم که باید از الله درخواست سلامت و عافیت بکنیم؛ زیرا عافیت یا سلامتی، نعمت بزرگی‌ست. لذا هیچ‌گاه تمنای جنگ و پیکار نکنید و از خداوند عافیت و پیروزی دین را درخواست نمایید؛ ولی اگر با دشمن روبه‌رو شدید، پایداری کنید.

از این حدیث بدین نکته پی می‌بریم که باید در هنگام رویارویی با دشمن، صبور و پایدار باشیم. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٤٥ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٤٦﴾ [الأنفال: ٤٥، ٤٦]

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبه‌رو شدید، پایداری نمایید و الله را زياد یاد کنید تا رستگار شوید. و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید و با هم نزاع نکنید که سُست می‌شوید و شکوهتان از میان می­رود؛ و شکیبایی ورزید. همانا الله با صابران است.

حدیث عبدالله بن ابی‌اوفی بیان‌گر این نکته است که فرمانده یا امیر لشکر باید با سپاهیانش، خوش‌رفتار باشد و ضمن رعایت حالِ سربازانش، جنگ را در زمان مناسبی آغاز کند؛ چه در ساعت مناسبی از روز و چه در فصل مناسبی از سال؛ بنابراین روزهای گرم تابستان، زمان مناسبی برای جنگ نیست؛ همین‌طور در سرمای شدید زمستان. خلاصه این‌که فرمانده یا امیر لشکر باید شرایط را به‌خوبی بررسی کند و بهترین زمان ممکن را برای جنگ انتخاب نماید.

مجاهد راه خدا، باید به‌پیروی از پیامبر دعا کند و بگوید: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِيَ السَّحَاب، وَهَازِمَ الأَحْزاب، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنا عَلَيْهِمْ».

یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث، این است که همواره باید برای شکست دشمنان خود، دعا کنیم؛ زیرا آن‌ها در حقیقت، دشمن خدا هستند و همه‌ی کافران، گذشته از کینه‌ای که نسبت به مسلمانان دارند، با الله و پیامبران او و نیز فرشتگان و همه‌ی مؤمنان دشمنی دارند.

\*\*\*

4- باب: صدق و راستي

الله می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩ ﴾ [التوبة: ١١٩]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

﴿وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ﴾ [الأحزاب: ٣٥]

...و مردان و زنان راست‌گو...

﴿فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ ٢١﴾ [محمد : ٢١]

اگر با الله صادق باشند، به‌طور قطع برایشان بهتر است.

**شرح**

صدق، به معنای خبری‌ست که واقعیت داشته باشد؛ یعنی اگر کسی خبری بدهد و آن خبر مطابق واقعیت باشد، می‌گویند: راست گفته است؛ مثلاً امروز، یک‌شنبه هست و شما می‌گویید: امروز، یک‌شنبه است؛ این، خبرِ راستی‌ست. اما اگر بگویید: دوشنبه است، خبر دروغی‌ست.

گذشته از صدق و راستی در اقوال و سخنان، صدق و راستی افعال نیز دارای اهمیت است؛ صدق و راستی در افعال، این است که باطن انسان همانند ظاهرش باشد. به عبارت دیگر، عمل انسان، مطابق نیت قلبی‌اش باشد. بنابراین آدمِ ریاکار، صادق نیست؛ زیرا پیشِ مردم چنین وانمود می‌کند که عابد است؛ ولی در حقیقت، عبادت‌گزار نیست. مشرک نیز با الله صادق نمی‌باشد؛ چراکه خودش را موحد و یکتاپرست نشان می‌دهد؛ ولی این‌چنین نیست. منافق، صادق به‌شمار نمی‌رود؛ چون گرچه اظهار ایمان می‌کند، ولی مؤمن نیست. هم‌چنین بدعت‌گذار؛ زیرا در ظاهر خود را پیرو رسول‌الله نشان می‌دهد، ولی پیرو ایشان نیست. به‌هر حال صدق و راستی یعنی مطابقت خبر با واقعیت؛ و یکی از صفات و ویژگی‌های اساسی مؤمنان به‌شمار می‌رود؛ متضاد صدق، کذب و دروغ است که یکی از ویژگی‌ها و نشانه‌های منافقان می‌‌باشد.

مؤلف/ چند آیه درباره‌ی صدق و راستی ذکر کرده است؛ الله متعال، می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩ ﴾ [التوبة: ١١٩]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

این آیه، پس از ذکر داستان سه نفری نازل شد که از غزوه‌ی تبوک تخلف نمودند که یکی از آن‌ها کعب بن مالک بود و ان‌شاءالله حدیثش را ذکر خواهیم کرد. این سه نفر که بدون هیچ عذری در غزوه‌ی تبوک شرکت نکرده بودند، پس از بازگشت رسول‌خدا از تبوک، صادقانه به رسول‌الله گفتند که هیچ عذری نداشته‌اند. در این آیه به همین سه نفر اشاره می‌شود؛ آن‌جا که الله می‌فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ ﴾ یعنی: «و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود»؛ زیرا منافقان پس از بازگشت پیامبر از تبوک، نزدش می‌رفتند و عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند که معذور بوده‌اند. الله متعال، درباره‌ی آن ها چنین نازل فرمود که:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾

[التوبة: ٩٥، ٩٦]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس، از آنان روی بگردانید؛ همانا آن‌ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آن‌چه مرتکب می‌شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به‌طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

اما این سه نفر، صادقانه به رسول‌الله گفتند که هیچ عذری نداشته‌اند. لذا رسول‌الله تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها را تا پنجاه روز به تأخیر انداخت؛ از این‌رو زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست؛ سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند و آن‌گاه توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت. سپس فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: ١١٩]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

بدین‌ترتیب الله متعال، به مؤمنان فرمان داد که تقوا پیشه کنند و با صادقان باشند، نه با دروغ‌گویان.

مؤلف/ سپس به آیه‌ی 35 سوره‌ی احزاب اشاره کرده که الله متعال، در آن مردان و زنان راست‌گو را ستوده و از پاداش بزرگی که برایشان آماده نموده، خبر داده است:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ [الأحزاب: ٣٥]

به‌راستی مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان فرمان‌بردار، و مردان و زنان راست‌گو و مردان و زنان بردبار، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

الله می‌فرماید:

﴿فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ ٢١﴾ [محمد : ٢١]

اگر با الله صادق باشند، به‌طور قطع برایشان بهتر است.

آری! اگر با الله صادق باشند، برایشان بهتر است؛ ولی اگر نفاق ورزند و خلاف آن‌چه را که در دل دارند، اظهار کنند و تعاملشان با پیامبر بر پایه‌ی دروغ باشد و اظهار پیروی از او را داشته باشند و در حقیقت از او پیروی نکنند، هیچ خیری نخواهند دید. اگر از دل‌، و در عمل و گفتار با پروردگارشان صادق بودند، به‌طور قطع برایشان بهتر بود؛ ولی دروغ گفتند و برایشان خیلی بد شد. الله می‌فرماید:

﴿لِّيَجۡزِيَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدۡقِهِمۡ وَيُعَذِّبَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٢٤﴾ [الأحزاب: ٢٤]

تا الله، صادقان و راست‌گویان را به‌پاس راستی و صدقشان پاداش دهد و اگر بخواهد، منافقان را عذاب کند یا توبه‌ی آن‌ها را بپذیرد.

این آیه، اهمیت و جایگاه والای صدق و راستی را نشان می‌دهد و بیان‌گر این است که نتیجه‌ی راستی، پاداش بزرگ الهی‌ست. لذا باید راست بگوییم و با راست‌گویان باشیم و رُک سخن بگوییم و به‌قصد چاپلوسی یا ریا چیزی را پنهان نکنیم و حرفمان را صریح بزنیم. چرا از مردم خجالت بکشیم و با خالق خود، صادق نباشیم؟ پس در هر شرایطی راست بگویید و در این زمینه هیچ‌کس برایتان مهم نباشد؛ وقتی خود را به صداقت و راست‌گویی عادت دهید، نتیجه‌اش را خیلی زود می‌بینید؛ ولی اگر صادق نباشید و حقیقت را از مردم پنهان کنید، در ادامه‌ی کارتان نیز گرفتار دروغ و فریب و گناه خواهید شد؛ اما اگر راست بگویید، ادامه‌ی راهتان را درست و هموار کرده‌اید. پس در هر شرایطی، چه به نفع شما باشد و چه به زیانتان، راست بگویید تا در جرگه‌ی راست‌گویانی قرار بگیرید که الله به همراهی با آنان فرمان داده است.

اما حدیث کعب بن مالک:([[114]](#footnote-114))

این حدیث، در داستان بازماندن کعب بن مالک از همراهی با رسول‌خدا در غزوه‌ی تبوک آمده است. ماجرای غزوه‌ی تبوک، از این قرار بود که رسول‌الله در سال نهم هجری به جنگ رومیان رفت؛ وقتی به پیامبر خبر رسید که رومی‌های نصرانی، قصد جنگ با مسلمانان را دارند، به رویارویی با آن‌ها رفت و بیست شبانه‌روز در محلی به نام «تبوک» اردو زد؛ اما هیچ جنگی رخ نداد. این غزوه در گرمای تابستان و زمانی روی داد که میوه‌ها و خرماها به ثمر رسیده بود. منافقان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و چون رنج این سفر دور و دراز بر آنان دشوار بود، به سایه‌ی نخل‌ها پناه بردند تا خرمای تازه بخورند و از حضور در این غزوه تخلف نمودند؛ ولی مؤمنان مخلص با رسول‌الله از مدینه خارج شدند و طولانی بودن راه و میوه‌های تازه‌ی مدینه، عزمشان را سست نکرد. کعب بن مالک که از مؤمنان مخلص و وفادار بود، بدون هیچ عذری از این غزوه بازماند. خود، می‌گوید: «در هیچ غزوه‌ای، جز غزوه‌ی تبوک، از همراهی با رسول‌الله تخلف نکردم». آری! او از مجاهدان راه الله بود. هم‌چنین می‌گوید: «البته در غزوه‌ی بدر نیز شرکت نداشتم». جز کعب عده‌ی دیگری نیز در «بدر» شرکت نداشتند؛ زیرا رسول‌الله قصد جنگ نداشت و از این‌رو فقط کمتر از سیصد و بیست نفر با ایشان خارج شدند تا به كاروان تجارتی قريش که از نزدیک مدینه می‌گذشت، حمله کنند و مال و غنیمت بگیرند؛ چراکه اهل مکه، پیامبر و یارانش را از شهرشان اخراج کرده و اموالشان را مصادره کرده بودند. بنابراین گرفتن اموال این کاروان تجارتی، برای پیامبر جایز بود و بدین‌سان می‌توانستند بخشی از حقشان را بگیرند. رسول‌الله و کمتر از سیصد و بیست تن از اصحاب از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما الله متعال، آن‌ها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. کاروان‌سالار این قافله‌ی تجارتی، ابوسفیان، از حرکت پیامبر باخبر شد و مسیر کاروان را به سمت ساحل، عوض کرد و برای قریش پیام فرستاد و از آن‌ها درخواست نیروی کمکی نمود. بدین ترتیب حدود نُه‌صد تا هزار نفر از قریشی‌ها و سران و اشرافشان، از روی سرکشی و خودنمایی به مردم یا به‌خاطر روکم‌کنی، از خانه‌هایشان بیرون آمدند تا مانع پیامبر و یارانش شوند. در بین راه به آن‌ها خبر رسید که کاروان به‌سلامت، نجات یافته است؛ از این‌رو در لشکر مکه، دودستگی به‌وجود آمد. عده‌ای گفتند: حالا که کاروان نجات یافته است، برگردیم؛ اما سرکش قریش، ابوجهل گفت: به خدا سوگند برنمی‌گردیم تا به بدر برویم و سه شبانه‌روز در آن‌جا بمانیم و شترها را نحر کنیم و شراب بنوشیم و جشن و سور برپا کنیم و به مردم غذا دهیم و همه‌ی عرب‌ها، حرکت و شوکت ما را بشنوند و همواره از ما حساب ببرند.

آری! این‌چنین از روی ریا و روکم‌کنی و سرکشی، به بدر رفتند؛ اما الحمدلله که آوازه‌ی شکستشان به همه‌ی عرب‌ها رسید و چنان شکستی خوردند که هیچ‌گاه عرب‌ها، چنان شکستی را نچشیده بودند. این جنگ در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری روی داد.

وقتی مسلمانان، رویاروی کفار قریش قرار گرفتند، الله به فرشتگانش وحی کرد که:

﴿أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ﴾

[الأنفال: ١٢]

من با شما هستم؛ پس مؤمنان را استوار بگردانید. در دل کافران ترس می­اندازم.

الحمدلله مسلمانان، سخت شکستشان دادند و هفتاد نفر از آن‌ها را کشتند و هفتاد نفر نیز اسیر کردند. کشته‌های قریش، از سربازان و رده‌های پایین آن‌ها نبودند؛ بلکه همه، از سران و اشراف قریش بودند. به فرمان پیامبر جنازه‌های بیست و چهار تن از سران قریش را کشان‌کشان آوردند و در یکی از چاه‌های بدر انداختند. آن‌گاه رسول‌الله سرِ همان چاهی که اجساد مشرکان را در آن ریخته بودند، ایستاد و تک‌تک کشته‌های قریش را با نام و نامِ پدرشان، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای فلان بن فلان! آیا وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ ما، وعده‌ی پروردگارمان را حق یافتیم».([[115]](#footnote-115)) پرسیدند: ای رسول‌خدا! چگونه با مردمانی که مرده‌اند، سخن می‌گویید؟ فرمود: «به الله سوگند که شما، سخنان مرا بهتر از آن‌ها نمی‌شنوید و از آن‌ها شنواتر نیستید؛ اما آن‌ها پاسخ نمی‌دهند». چون مرده‌اند. این، نعمتی بزرگ بر امت اسلام بود که هرگاه آن را یاد می‌کنیم، باید خدا را شکر نماییم. الله پیامبرش را یاری نمود و این روز را روز فرقان، یعنی روز جدایی حق از باطل نامید. به قدرت خدا در آن روز بنگر که چگونه سیصد و چند نفر را بر حدود هزار جنگجوی مسلّح پیروز گردانید، حال آن‌که ساز و برگ جنگی مسلمانان، خیلی کم بود و تعداد اندکی شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما وقتی نصرت الهی بر قومی نازل شود، هیچ‌کس نمی‌تواند در برابرشان، ایستادگی کند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢٣﴾

[آل عمران: ١٢٣]

الله شما را در جنگ بدر یاری کرد، در حالی که ناتوان بودید. پس تقوای الهی پیشه کنید؛ باشد که سپاس‌گزاری نمایید.

زمانی که مسلمانان، مکه را فتح کردند و با دوازده هزار رزمنده، به جنگ «هوازن» و «ثقیف» رفتند، به کثرت خود مغرور شدند و گفتند: امروز تعدادمان، کم نیست و شکست نمی‌خوریم؛ اما در برابر سه‌هزار و پانصد جنگ‌جوی دشمن، شکست خوردند! چرا؟ چون به تعدادِ زیادِ خود، فریفته شدند. الله به آن‌ها نشان داد که فراوانی و کثرت افراد، سودی به آنان نبخشید؛ الله می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥﴾

[التوبة: ٢٥]

الله، شما را در نبردهای فراوانی و در روز حنین یاری داده است؛ آن­گاه که کثرت و فراوانی شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما، سودی به شما نبخشید و زمین با آن­همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت(به دشمن)کرده، گریختید.

خلاصه این‌که کعب بن مالک در غزوه‌ی بدر حضور نداشت؛ زیرا پیامبر به‌قصد جنگ بیرون نرفته بود؛ اما الله، مسلمانان و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یکدیگر، در برابر هم قرار داد. آیا می‌دانید چه نتیجه‌ای، عاید اهل بدر شد؟ الله به اهل بدر نظر انداخته و به آنان فرموده است: «هرکار که می‌خواهید، بکنید؛ من، شما را بخشیده‌ام».

آری؛ هر گناهی که از اهل بدر سر زده، الله متعال، آن را بخشیده است؛ زیرا بهایش را پیش‌تر پرداخته‌اند. غزوه‌‌ی بدر، خیر فراوانی برای اصحاب داشت. حتی یکی از بدری‌ها به نام حاطب بن ابی‌بلتعه با اشتباه بزرگی که مرتکب شد، به‌خاطر خیر و برکت این غزوه، مورد عفو قرار گرفت. زمانی که رسول‌الله تصمیم گرفت مکه را فتح کند، حاطب نامه‌ای به اهل مکه نوشت و آن‌ها را از تصمیم رسول الله آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی‌طالب و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به‌راه افتادند و در سبزه‌زاری به نام «روضه‌ی خاخ» به آن زن رسیدند و دستگیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتند: به‌خدا سوگند که نه ما دروغ می‌گوییم و نه پیامبر به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می‌کنیم. آن زن، هنگامی که دید آن دو جدّی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه‌‌ای از حاطب بن ابی‌بلتعه به قریش. خداوند بر مسلمانان و بر حاطب منت نهاد و الحمدلله که این نامه، به قریش نرسید. وقتی نامه را به پیامبر دادند، از حاطب پرسید: «ای حاطب! چگونه چنین کاری کردی؟» حاطب عذرش را بیان کرد و عذرخواهی نمود. عمر عرض کرد: ای رسول‌خدا! او، منافق شده است؛ اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر فرمود: «الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام».([[116]](#footnote-116)) حاطب، جزو کسانی بود که در بدر حضور داشتند.

کعب بن مالک در بدر حضور نداشت؛ اما باید دانست که در سایر غزوه‌ها حاضر بوده است. وی، در پیمان «عقبه» که در «منا» با رسول‌الله بیعت بستند، حضور داشت؛ او، خود می‌گوید: «دوست ندارم كه به‌جاي بيعت عقبه، در بدر مي‌بودم». اگرچه بدر از بيعت عقبه، شهرت بيش‌تري در ميان مردم دارد. کعب به خود تسلّی می‌داد که اگرچه در بدر شرکت نداشته، اما در پیمان عقبه، حاضر بوده است. خداوند از کعب و همه‌ی صحابه راضی باد.

کعب می‌گوید: «من هنگام تخلف از غزوه‌ی تبوك، از هر زمان ديگری، قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. والله كه قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ ولی براي اين غزوه، دو شتر فراهم نمودم».

عادت پیامبر بود که هرگاه مي‌خواست به غزوه‌اي برود، توريه مي‌كرد؛ یعنی مقصدش را آشکار نمی‌ساخت؛ زیرا اگر به‌طور مشخّص مقصدش را بیان می‌نمود، ممکن بود که دشمن باخبر شود و برای مقابله آماده گردد یا از صحنه فرار کند. از این‌رو رسول‌الله مقصدش را آشکار نمی‌ساخت و به عنوان یک راه‌برد جنگی، اگر می‌خواست به جنوب برود، چنین وانمود می‌کرد که به شمال خواهند رفت و اگر مقصدش، به سمت مشرق بود، طوری نشان می‌داد که می‌خواهند به سمت مغرب بروند تا دشمن، از حرکت و اسرار آن ها باخبر نشوند. رسول‌الله بر خلاف عادتش، در غزوه‌ی تبوک، توریه نکرد و مقصد را به‌طور مشخص بیان فرمود؛ زیرا:

رسول‌الله در گرماي شديد به اين غزوه رفت؛ زمانی که میوه‌ها می‌رسد و انسان، سست و بی‌حال است و رغبت زیادی به خواب و استراحت دارد.

سفري طولاني، بياباني خشک و دشمني بزرگ پيش رو داشتند.

قرار بود به جنگ دشمن بزرگی بروند که طبق اطلاعات پیامبر، سپاهیان زیادی فراهم دیده بود.

از این‌رو پیامبر وضعیت موجود را براي مسلمانان، روشن ساخت تا خود را براي آن، آماده سازند؛ لذا آنان را از مقصدش، آگاه کرد. مسلمانان با رسول‌خدا رهسپار تبوک شدند و جز منافقان، و کسانی که واقعاً معذور بودند و نیز کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه که جزو مؤمنان مخلص و وفادار به‌شمار می‌رفتند، هیچ‌کس از این غزوه باز نماند و تنها کسانی از حضور در این غزوه تخلف نمودند که در نفاق، غوطه‌ور بودند. پیامبر با تعداد زیادی از مسلمانان، به سمت تبوک حرکت کرد و بيست شبانه‌روز در آن‌جا اردو زدند و بدون این‌که جنگی روی دهد، بازگشتند.

کعب می‌گوید: «پيامبر و مسلمانان همراهش، آماده شدند»؛ اما کعب، تأخیر کرد؛ او، هر روز صبح تصميم مي‌گرفت تا خود را آماده کند؛ ولي بدون اين‌كه كاري انجام دهد، بازمي‌گشت و با خود مي‌گفت: هر وقت بخواهم، می‌توانم بروم؛ اما هیچ کاری نکرد و آن‌قدر امروز و فردا نمود که روزها سپري شد و آن‌ها به‌سرعت رفتند و کعب، از غزوه بازماند.

بنابراین وقتی انسان تصمیمِ خوبی می‌گیرد، باید خیلی زود دست به‌کار شود؛ زیرا ممکن است فرصت را از دست بدهد و از انجام آن کار شایسته باز بماند. الله می‌فرماید:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفۡ‍ِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١١٠﴾ [الأنعام: ١١٠]

همان­طور که ابتدا ایمان نیاوردند، (این بار هم) دل­ها و چشمانشان را وارونه و دگرگون می‌کنیم و آنان را در سرکشی و طغیانشان وامی­گذاریم تا سرگردان بمانند.

اگر انسان بلافاصله پس از شناخت حق، به آن روی نیاورد و به حقیقت عمل نکند، چه بسا ممکن است فرصت را از دست بدهد و از حق محروم بماند؛ همان‌طور که اگر انسان در ابتدای مصیبتی که بر سرش می‌آید، صبر نکند، از پاداش آن محروم می‌گردد؛ چون رسول‌الله فرموده است: «صبر، آن است که در آغاز مصیبت باشد».

پس ای برادر مسلمانم! باید برای انجام کارهای شایسته، شتاب نمایی و درنگ نکنی تا مبادا بی‌آن‌که کاری انجام دهی، روزها سپری شود و از انجام کارهای شایسته باز بمانی یا تنبلی کنی و شیطان و هوای نفس، تو را از انجامش باز بدارند. کعب هر روز با خود می‌گفت: خودم را به آن‌ها خواهم رساند، ولی نتوانست. وی می‌گوید: پس از خروج رسول‌الله هرگاه به ميان مردم مي‌رفتم، کسی که برایم در جایگاه یک الگو باشد، نمی‌‌یافتم». آری! از خانه‌اش بیرون می‌رفت و رسول‌الله و ابوبکر، عمر، عثمان، علی و هیچ‌یک از مهاجران پیش‌گام و انصار را نمی‌دید؛ بلکه تنها منافقان و افراد ضعيفي را می‌دید كه الله متعال، آن‌ها را معذور شمرده است. لذا از خود ناراحت می‌شد که چگونه با چنین کسانی در مدینه مانده است؟ رسول‌الله هیچ از او یاد نکرد تا آن‌که به تبوک رسیدند. آن‌جا در حالي كه در ميان مردم نشسته بود، پرسید: «كعب، چه‌كار كرد»؟ مردي از بني‌سلمه گفت: اي رسول‌خدا! او را لباس‌هاي زيبا و نگريستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل از کعب دفاع کرد و گفت: سخن بدي گفتي. اي رسول‌خدا! به الله سوگند که ما جز خير و نیکی، چيز ديگري از او نمي‌دانيم. و رسول‌الله سكوت كرد. در آن هنگام، مردی سفیدپوش در سراب نمایان شد. پیامبر فرمود: «ای کاش، ابوخیثمه باشد». و ابوخیثمه‌ی انصاری بود؛ این، بیان‌گر فراست و تیزبینی رسول‌الله است. بدون شک، قدرت بینایی، شنوایی و گویایی پیامبر از همه بیش‌تر بود و به‌اندازه‌ی سی مرد قوی، قدرت داشت. ابوخیثمه همان کسی‌ست که وقتی پیامبر به صدقه دادن تشویق نمود، یک صاع خرما، صدقه داد و منافقان، او را سرزنش کردند. وقتی صحابه به تشویق پیامبر صدقه می‌دادند، منافقان هر کسی را مطابق وضعیتش، مسخره یا سرزنش می‌کردند؛ اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، منافقان می‌گفتند: آدمِ ریاکاری‌ست! و اگر یکی از اصحاب فقیر، صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از این صدقه‌ی اندک، بی‌نیاز است! و به‌شیوه‌های مختلف، مؤمنان را به‌ریشخند می‌‌گرفتند. الله این آیه را نازل فرمود:

﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می­دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه­ی  
  
 توانشان صدقه می­دهند، ایراد می­گیرند و آن‌ها را مسخره می­کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می­کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

منافق، نه تنها هیچ خیری برای مسلمانان ندارد که سراسر شر است؛ اگر اهل خیر را ببیند که زیاد صدقه می‌دهند، آن‌ها را سرزنش می‌کند و اگر ببیند که کسی به‌اندازه‌ی توان خود، نمی‌تواند چیز زیادی در راه خدا بدهد، باز هم مسخره می‌نماید؛ بدترین و پلیدترین بندگان خدا، منافقان هستند و در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند.

منافقان زمان ما اهل خیر، دعوت‌گران و کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، به عقب‌ماندگی متهم می‌کنند و می‌گویند: این‌ها، آدم‌های سخت‌گیر و مرتجعی هستند. همه‌ی این اتهامات، میراثِ منافقان زمان رسول‌خدا است که هم‌چنان ادامه دارد. نگویید: در زمان ما، منافقی وجود ندارد؛ بلکه نزد ما نیز منافقانی هستند که نشانه‌های زیادی دارند! ابن‌القیم/ در کتابش «مدارج السالکین» بسیاری از صفات و ویژگی‌های منافقان را بر اساس آموزه‌ها و داده‌های کتاب خداوند، برشمرده است. اگر کسی را دیدید که به مؤمنان در شرایط گوناگون و از جهات مختلف طعنه می‌زند، بدانید که منافق است. تا این‌جا به دو نکته‌ی مهم پی بردیم:

نکته‌ی اول: انسان نباید در انجام کارهای نیک و تصمیم‌های خوبی که می‌گیرد، درنگ کند؛ بلکه باید بلافاصله دست به‌کار شود و سستی و تنبلی به خود راه ندهد. رسول‌الله درباره‌ی کسانی که زود به مسجد می‌روند، ولی در صف‌های اول، حاضر نمی‌شوند و در صف‌های عقب‌تر می‌ایستند، فرموده است: «کسانی هستند که همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله هم آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». وقتی انسان به تأخیر و درنگ در کارهای نیک عادت کند، الله نیز او را از فضایل و امتیازات کارهای شایسته عقب می‌اندازد. بنابراین باید در انجام کارهای نیک شتاب کنیم، پیش از آن‌که دیگر، فرصتی از سوی الله برای ما باقی نماند.

نکته‌ی دوم: منافقان همواره به مؤمنان، طعنه می‌زنند.

ابوخیثمه یک صاع صدقه داد؛ منافقان به او طعنه زدند و گفتند: خداوند، از یک صاع صدقه‌ی این مرد، بی‌نیاز است. منافقان درک و شعور ندارند؛ چراکه رسول‌الله فرموده است: «مَنْ تَصَدَّقَ بعَدلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللهُ إلا الطَّيبَ، فَإنَّ اللهَ يَقْبَلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الجَبَلِ»؛ یعنی: «هركه به‌اندازه‌ی یک خرما از کسب حلال و پاک صدقه دهد- و الله جز مال حلال و پاک را نمی‌پذیرد- الله آن را به دست راست خود می‌گیرد و آن‌چنان براي صدقه‌دهنده پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما کره اسب خود را پرورش می‌دهید». هم‌چنین فرموده است: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»؛ یعنی: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصفِ یک خرما باشد». الله می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾

[الزلزلة: ٧، ٨]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند.

آری! الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

‌ کعب می‌گوید: نگراني من، زماني شروع شد كه خبر بازگشت رسول الله به من رسيد. دروغ‌هاي مختلفي از ذهنم می‌گذشت و با خود مي‌گفتم: چگونه فردا خود را از خشم و ناراحتی رسول‌خدا نجات دهم و بدین منظور از همه‌ی افراد صاحب‌‌نظر خانواده‌ام، كمك گرفتم؛ ولي هنگامي كه به من گفتند: رسول‌الله‌ برگشته است، افكار باطل از سرم بيرون رفت و دریافتم كه با کذب و دروغ، نمي‌توانم خود را از خشم و ناخشنودي پیامبر برهانم. لذا تصميم گرفتم كه راست بگويم.

صبح آن‌روز، رسول‌خدا وارد مدینه شد. عادتش، اين بود كه هرگاه از سفري بازمی‌گشت، نخست به مسجد مي‌رفت و دو ركعت نماز مي‌خواند و با مردم مي‌نشست. به جابر نیز دستور داد که هنگام بازگشت از سفر به همین شکل عمل کند که ان‌شاءالله حدیثش را ذکر خواهم کرد.

وقتی از تبوک بازگشت، همین کار را کرد؛ تخلف‌کنندگان، يكي‌يكي نزدش مي‌آمدند و عذرهايشان را بيان مي‌كردند و سوگند مي‌خوردند. رسول‌الله نيز آن‌چه را كه در ظاهر به‌زبان مي‌آوردند، از آنان پذيرفت و با آن‌ها بيعت كرد و برايشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار نمود. ولی این کار، هیچ نفعی برایشان نداشت؛ زیرا الله این آیه را نازل کرد:

﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾

[التوبة: ٨٠]

(می­خواهی) برایشان طلب آمرزش کن یا برایشان درخواست آمرزش نکن؛ اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی، الله هرگز آنان را نمی­آمرزد.

کعب می‌گوید: تصمیم گرفتم که راست بگویم؛ لذا به مسجد، نزد پیامبر رفتم. هنگامي كه به او سلام کردم، تبسم خشم‌آلودی كرد و فرمود: «بيا». و من، جلو رفتم و روبه‌رويش نشستم. پرسید: «علت نيامدنت، چه بود؟ مگر شتر نخريده بودي»؟ گفتم: بلي. به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما، از صاحبان دنيا نشسته بودم، به‌گمانم می‌توانستم عذري بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم؛ ولي به الله سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به‌زودي خداوند تو را از من ناخشنود می‌گرداند. و اگر به شما راست بگويم، از من مي‌رنجيد؛ اما راست مي‌گويم و اميدوارم كه خداوند مرا ببخشد. والله كه هیچ عذري نداشتم. به‌خدا سوگند، هنگامي كه از جهاد بازماندم، از هر زمان ديگری، قویتر و سرمايه‌دارتر بودم. رسول‌الله فرمود: «اين شخص، راست گفت. برخيز (و برو) تا خداوند درباره‌ات قضاوت كند».

بدین‌سان درمی‌یابیم که وقتی بنده‌ای، حُسن نیت داشته باشد و تصمیم درستی بگیرد، الله به او لطف می‌کند و او را از معصيت مصون می‌دارد؛ همان‌گونه که کعب تصمیم گرفت به پیامبر دروغ بگوید، اما الله قلبش را پاک کرد و همه‌ی افکار باطل را از سرش بیرون برد و بدین ترتیب کعب تصمیم گرفت که به پیامبر راست بگوید.

هم‌چنین بدین نکته پی می‌بریم که باید سعی کنیم هنگامی که از سفر باز می‌گردیم، پیش از رفتن به خانه، به مسجد برویم و دو رکعت نماز در مسجد بخوانیم؛ زیرا این، سنت گفتاری و کرداریِ پیامبر است. سنت کرداری، همین روایت کعب می‌باشد؛ اما سنت گفتاری:

جابر بن عبدالله شترش را در سفری، در بین راه به پیامبر فروخت و شرط گذاشت که تا مدینه، بر آن سوار شود؛ پیامبر نیز شرط او را پذیرفت. پیامبر پیش از او به مدینه رسیدند؛ وقتی جابر نزد پیامبر رفت، به او دستور دادند که به مسجد برود و دو رکعت، نماز بخواند.

متأسفانه امروز، عده‌ی خیلی کمی به این سنت عمل می‌کنند؛ چون خیلی‌ها نمی‌دانند که این کار، سنت است؛ حال آن‌که دشوار هم نیست. فرقی نمی‌کند که این دو رکعت را در مسجد محله‌ات بخوانی یا در نزدیک‌ترین مسجد به ورودی شهر.

از سخنان کعب درمی‌یابیم که او، آدمِ زبان‌دار و سخن‌وری بوده است؛ ولی به‌خاطر تقوا و ترسَش از خداوند به پیامبر دروغ نگفت؛ بلکه راست گفت.

همان‌طور که در حدیث کعب آمده است، چه‌بسا انسان در حالت خشم و عصبانیت نیز لبخند می‌زند؛ شاید کسی بپرسد: چگونه بفهمیم که این، لبخند رضایت است یا لبخند خشم؟ می‌گوییم: با شواهد و قراینی مثل رنگ چهره و امثال آن، نوع خنده را درک می‌‌کنیم.

بدین نکته نیز پی می‌بریم که سلام کردن کسی که ایستاده، به کسی که نشسته است، اشکالی ندارد؛ زیرا کعب در حالی که ایستاده بود به پیامبر که نشسته بودند، سلام کرد و پیامبر به او فرمود: «(جلو) بیا».

بهتر است انسان، از نزدیک با مخاطبش سخن بگوید؛ زیرا با کعب بن مالک دور ایستاده بود و پیامبر می‌توانست از دور با او سخن بگوید، اما به او فرمود که نزدیک‌تر برود. چون برای شنیدن سخنان طرف مقابل و همین‌طور رساندن حرفِ خود به او، مؤثرتر است و اگر سرزنشی در کار باشد، بهتر آن را درمی‌یابد. از این‌رو پیامبر به کعب فرمود: «نزدیک بیا».

هم‌چنین به کمال ایمان و باور راستین کعب پی می‌بریم که به پیامبر عرض کرد: «می‌توانستم عذري بیاورم و خود را از خشم شما برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم؛ ولي به الله سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به‌زودي خداوند، تو را از من ناخشنود می‌گرداند».

به‌یقین الله سخنِ پنهان و نهان‌تر از آن را می‌داند؛ از این‌رو کعب ترسید که اگر دروغ بگوید، خداوند با شنیدن سخن دروغینش، آیه‌ای درباره‌ی دروغش نازل کند. همان‌گونه که در ابتدای سوره مجادله آمده است که زنی، نزد پیامبر رفت و از شوهرش شکایت داشت که او را «ظهار» کرده بود. بنابراین الله آیه‌‌ای قرآن، درباره‌اش نازل فرمود:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: ١]

به‌راستی الله، سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو می‌کرد و به الله شکایت می‌نمود، شنید؛ و الله، گفتگویتان را می‌شنید. بی‌گمان الله، شنوای بیناست.

کعب درباره‌ی خودش می‌گوید که نزد رسول‌الله رفت و به ایشان، راست گفت و اعتراف کرد که هیچ عذر مالی یا جانی نداشته است؛ بلکه پذیرفت که هنگام حرکت پیامبر و صحابه برای غزوه‌ی تبوک، دو شتر داشته؛ حال آن‌که پیش از آن، در هیچ غزوه‌ای دارای دو شتر نبوده است.

پیامبر پس از شنیدن سخنان کعب فرمود: ««اين شخص، راست گفت». همین افتخار، برای کعب کافی‌ست که رسول‌الله او را به صداقت و راست‌گویی توصیف نمود. سپس فرمود: «برخيز (و برو) تا خداوند درباره‌ات قضاوت كند». و کعب در حالی آن‌جا را ترک کرد که تسلیم امر الهی بود و به الله ایمان راسخی داشت و می‌دانست آن‌چه خدا بخواهد، همان می‌شود و آن‌چه خواست خدا نباشد، نمی‌شود.

تعدادي از مردان بني‌سلمه، نزد کعب رفتند و او را تشویق کردند که نزد پیامبر بازگردد و اعترافش را پس بگیرد. به او گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداريم كه پیش از اين، مرتكبِ گناهي شده باشي؛ یعنی تا کنون از رسول‌خدا تخلف نکرده‌ای؛ همین‌که رسول‌الله برای تو استغفار و درخواست آمرزش کند، برای بخشش گناهت، كافي‌ست. برگرد و سخنان قبلی‌ات را تکذیب کن تا پیامبر همان‌گونه که برای سایر تخلف‌کنندگان، طلب آمرزش کرده، برای تو نیز درخواست آمرزش کند. کعب تصمیم گرفت به پیشنهادشان عمل کند؛ اما الله متعال، نجاتش داد و این فضیلت بزرگ را برایش در قرآن ثبت کرد که تا برپایی قیامت، تلاوت می‌شود. کعب از افراد قبیله‌اش (بنی‌سلمه) پرسيد: آيا شخص دیگری نیز مانند من سخن گفته است که با او مثل من رفتار شود؟ گفتند: بله؛ مراره بن ربيع عَمري و هلال بن اميه‌ی واقفي، مانند تو سخن گفتند و پیامبر به آنان نیز همان سخنی را گفت که به تو گفته بود. کعب می‌گوید: «مردان بنی‌سلمه، دو مرد نيكوكار را نام بردند كه در بدر حضور یافته و نمونه و خوش‌نام بودند». گاهی الله الگوها و نمونه‌هایی پیشِ روی انسان قرار می‌دهد که او را بر آن می‌دارد با الگوبرداری از غیر خود و به‌پیروی از آن‌ها، از یک کار زشت دست بردارد یا از تصمیم بدی که گرفته است، منصرف شود. وقتی این دو مرد نیکوکار را که از اصحاب بدر بودند، برای کعب نام بردند، دیگر، نزد پیامبر بازنگشت؛ خود می‌گوید: «دو مرد نیکوکار را نام بردند که برایم حکم الگو را داشتند». رسول‌الله دستور داد که کسی با این سه نفر سخن نگوید؛ از این‌رو مسلمانان با آن‌ها قطع رابطه کردند. آن‌ها در این دوران اگرچه در میان مسلمانان راه می‌رفتند، ولی گویا دچار فراموشی شده و حافظه‌‌ی خود را از دست داده بودند. زمین، برایشان ناشناخته شده بود؛ زمینی که در آن قدم می‌گذاشتند، گویا زمینِ قبلی نبود. چون به هر کس سلام می‌کردند، جواب سلامشان را نمی‌داد تا چه رسد به این‌که اول او، به آن‌ها سلام کند! حتی خوش‌اخلاق‌ترین انسان‌ها، رسول‌خدا نیز پاسخ سلامشان را نمی‌داد. کعب می‌گوید: نزد رسول‌خدا می‌رفتم و می‌نشستم و به او سلام می‌کردم و زیرچشمی نگاهش می‌نمودم که آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟ واقعاً خیلی سخت است که در جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای که بهترین انسان‌ها را در خود داشت، با انسان قطع رابطه کنند؛ از این‌رو زمین، با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به‌تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله، هیچ پناهگاهی جز خودش وجود ندارد. همه با آن‌ها قطع رابطه کردند؛ انگار این‌ها، شترهای گَری بودند که هیچ‌کس به آنان نزدیک نمی‌شد و حتی جواب سلامشان را هم نمی‌داد. شرایط سخت و دشواری بود؛ با این حال، کعب بن مالک نماز جماعت را ترک نکرد و به مسجد می‌رفت و به پیامبر سلام می‌کرد، ولی سرانجام او نیز در آن شرایط دشوار، به‌قدری به‌تنگ آمد که کمتر به مسجد می‌رفت؛ چون خجالت می‌کشید که با کسانی نماز بخواند که یک کلمه‌ی محبت‌آمیز به او نمی‌گفتند و حتی یک سرزنش کوچک هم از آنان نمی‌شنید که دلش خوش شود با او سخن گفته‌اند. زمین بر آنان تنگ شد و پنجاه شب کامل به همین شکل سپری کردند. چهل روز گذشته بود که رسول‌الله برایشان پیام فرستاد از همسرانشان، کناره‌گیری کنند. کناره‌گیری از همسر برای کعب بن مالک که جوان بود، کارِ ساده‌ای به‌نظر نمی‌رسید؛ اما وقتی پیک رسول‌الله این پیام را برایش آورد، از او پرسید: باید طلاقش دهم یا نه؟

زیرا اگر رسول‌الله به او دستور می‌داد که همسرت را طلاق بده، برای اطاعت از الله و رسولش، به‌راحتی این کار را می‌کرد. قاصد رسول‌الله به او گفت: پیامبر دستور داده که از همسرت کناره‌گیری کنی. دیگر، از خودش حرف درنیاورد؛ بلکه دستور پیامبر را درست مطابق واژه‌ها و عبارات ایشان، به کعب ابلاغ نمود و فرمان آن بزرگوار را در لفظ و معنا، تحریف نکرد. این، از ادب صحابه بود که نمونه‌اش را در رویکرد قاصدِ پیامبر می‌بینیم؛ بدین‌سان که نگفت: منظور پیامبر، حکمِ طلاق بوده یا نه؛ بلکه فقط فرمان پیامبر را بدون شرح و تفسیر شخصی بیان کرد و گفت: پیامبر چنین دستور داده است.([[117]](#footnote-117)) کعب به همسرش گفت: نزد خانواده‌ات برو.

کعب می‌گوید: «دوستانم (مراره و هلال) درمانده شده، در خانه‌هايشان نشستند و گريه مي‌كردند». چون آن دو، نمی‌توانستند این را تحمل کنند که از خانه‌هایشان بیرون بروند و هیچ‌کس، هیچ توجهی به آنان نکند. لذا از تحمل این وضعیت درمانده شدند و خانه‌نشین گشتند و گریه می‌کردند. وی، در ادامه می‌گوید: «و من كه از آن دو جوان‌تر و قویتر بودم، از خانه بيرون مي‌رفتم و با مسلمانان در نماز جماعت شركت مي‌كردم و در بازارها مي‌گشتم؛ ولی كسي با من سخن نمي‌گفت. وقتی رسول‌الله پس از نماز مي‌نشست، نزدش مي‌رفتم و به او سلام مي‌کردم و با خود مي‌گفتم: آيا لب‌هايش را براي جواب سلام حركت مي‌دهد يا خير؟» اما رسول‌خدا جواب سلامش را نمی‌داد؛ زیرا اگرچه خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود، ولی الله به او دستور داده بود که با این‌ها قطع رابطه کند. کعب می‌گوید: «نزديك پیامبر نماز مي‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد؛ ولي وقتي زیرچشمی نگاهش مي‌نمودم، صورتش را از من برمي‌گرداند. در همین دوران، یک بار از ديوار باغ ابوقتاده كه پسرعمويم و محبوب‌ترين مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به‌خدا سوگند كه جواب سلامم را نداد». خدا می‌داند، انگار درب باغ بسته بوده است. کعب به‌شدت از سوی مردم رانده‌ شده بود و هیچ‌کس با او سخن نمی‌گفت و حتی جواب سلامش را نمی‌داد. همان‌گونه که پسرعمویش ابوقتاده نیز پاسخ سلامش را نداد. همه‌ی این‌ها به‌خاطر اطاعت از الله و رسولش بود؛ زیرا صحابه از هیچ سرزنشی در راه الله نمی‌ترسیدند و به‌خاطر دین الله، از هیچ‌کس پروا نداشتند؛ گرچه آن‌شخص برایشان از همه محبوب‌تر بود. کعب به پسرعمویش گفت:‌ «اي ابوقتاده! تو را به‌خدا سوگند، آيا مي‌داني كه من، الله و رسولش را دوست دارم؟» اما او، هیچ نگفت. دوباره او را سوگند داد. ابوقتاده می‌دانست که کعب خدا و رسولش را دوست دارد، ولی باز هم سكوت كرد و چون کعب برای سومین بار او را سوگند داد. اين بار گفت: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند». در واقع به او توجه نکرد و «نه» یا «بله» به او نگفت. کعب می‌گوید: «اشك از چشمانم جاري شد». آری؛ برای این‌که با این‌همه تأکید و سوگند، باز هم پسرعموی عزیزش، جوابش را نداد. اگرچه سوگند دادن دیگران، یک مسأله‌ی تعبدی‌ست و نوعی استشهاد یا گواهی خواستن به‌شمار می‌رود، اما ابوقتاده با این‌که به‌خوبی می‌دانست که کعب، الله و رسولش را دوست دارد، با این حال، شهادت نداد. کعب برگشت و از باغ بيرون رفت. در بازار مدينه راه می‌رفت که یکی از نبطی‌های شام را دید که آدرس او را می‌پرسید. نبطی به کسانی می‌گفتند که نه عرب بودند و نه عجم و در جستجوی آب، به سرزمین‌‌های مختلف کوچ می‌کردند. بیابان‌گردهایی که با آداب و رسوم و زبان عرب‌ها و غیرعرب‌ها آشنایی داشتند. این کشاورز یا دهقان شامی، مي‌گفت: چه كسي كعب بن مالك را به من نشان مي‌دهد؟

ببینید که اهل شر، چگونه به دنبال فرصت هستند؟ کعب بن مالک خودش را معرفی کرد و آن کشاورز، نزدش رفت و نامه‌اي از پادشاه «غسان» به او داد. در آن زمان، کمتر کسی سواد داشت. اما کعب که خواندن و نوشتن می‌دانست، نامه را خواند؛ در آن نوشته بود: «اما بعد، به ما خبر رسيده كه رفیقت (محمد)، به تو ستم كرده است». گفتنی‌ست: حاکم غسان، کافر بود. وی، در نامه‌اش به کعب نوشته بود: «خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حقّت ضايع گردد»؛ یعنی: در سرزمینی که به تو اهانت می‌شود، نمان. «نزد ما بيا تا از تو قدرداني كنيم»؛ یعنی تو را در اموال و پادشاهی خود، شریک نماییم. اما کعب مردِ باایمانی بود که الله و رسولش را دوست داشت. با خود گفت: اين هم بخشي از آزمايش الهی‌ست.

سبحان الله! همه با او قهرند و او را از خود رانده‌اند. نزدیک‌ترین و بهترین دوستانش، با او قطع رابطه کرده‌اند؛ اگر ذره‌ای ضعف ایمان در قلبش وجود داشت، از چنین فرصتی استفاده می‌کرد و دعوت پادشاه غسان را می‌پذیرفت و نزدش می‌رفت. اما کعب به سوی تنوری رفت و نامه‌ ‌را در تنور انداخت و آن را آتش زد. او، لحظه‌ای نامه را با خود نگه نداشت که مبادا وسوسه شود؛ بلکه بلافاصله نامه را از میان برد و آن را نزد خویش نگه نداشت تا دیگر، دعوت‌نامه یا بهانه‌ی برای رفتن به نزد پادشاه غسان در دست نداشته باشد.

تا این‌جا درمی‌یابیم که ترک جماعت برای کسی که به‌حکم قاضی از جامعه رانده شده و تاب تحمل چنین وضعی را ندارد، جایز است؛ زیرا وقتی چنین شخصی به مسجد می‌رود، نه به او سلام می‌کنند و نه جواب سلامش را می‌دهند؛ چون چنین حکمی، برای او صادر شده است و شکی نیست که چنین وضعی، برای او رنج‌آور و آزاردهنده است. از این‌رو علما، چنین شرایطی را عذری برای ترک جماعت دانسته‌اند.

هم‌چنین به میزان فرمان‌برداری صحابه از رسول‌الله پی می‌بریم؛ همان‌طور که این امر، در برخورد ابوقتاده با کعب به‌روشنی نمایان است.

و نیز درمی‌یابیم که باید از اهل شر و افراد بدخواه پرهیز و دوری نماییم؛ زیرا در پی هر فرصتی، سعی می‌کنند که به آدم ضربه بزنند و او را به‌نابودی بکشانند. چنان‌که پادشاه غسان، شرایط کعب يا هم‌چون فرصتی را غنیمت دانست و او را به سوی ضلالت و گمراهی فراخواند تا بلکه از دین خود برگردد و دین او را بپذیرد.

علاوه بر این، به قوت و پایداری کعب بن مالک در دین خدا پی می‌بریم و درمی‌یابیم که او، از مؤمنان راستین و مخلص بوده است؛ نه از کسانی که الله درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِۖ ﴾ [العنكبوت: ١٠]

و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به الله ایمان آوردیم» و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند.

یعنی ادعای می‌کنند، ولی ایمانشان ضعیف است و اگر در راه الله، اذیت و آزاری ببینند، از دین برمی‌گردند و راه فسق و نافرمانی را در پیش می‌گیرند. کعب بن مالک امتحان بزرگی در راه خدا شد، اما صبر کرد و به امید ثواب و پذیرفته شدن توبه‌اش، منتظر گشایشی از سوی الله ماند تا این‌که الله به‌گونه‌ای کم نظیر، مشکل او و دو دوستش را حل نمود و آیه‌هایي درباره‌ی آن‌ها نازل فرمود که تا روز قیامت تلاوت می‌شود و ما گاه در قرائت نمازمان نیز داستانشان را می‌خوانیم؛ این، فضیلت بسیار بزرگی‌ست.

از دیگر نکات قابل برداشت از حدیث کعب، این است که وقتی انسان در معرض فتنه قرار می‌گیرد، باید زمینه یا خاستگاه فتنه را بخشکاند و آن را از بین ببرد. همان‌طور که کعب دعوت‌نامه‌ای را که می‌توانست برایش حکم سند یا مدرک پناهندگی را داشته باشد، آتش زد. به‌هر حال وقتی انسان در معرض فتنه قرار می‌گیرد، باید هیچ زمینه‌ای برای آن برجای نگذارد تا مبادا دچار فتنه گردد. مثل اتفاقی که برای سلیمان بن داود علیهماالسلام افتاد؛ چنان‌که در پایان روز و هنگام عصر به تماشای اسب‌هایش رفت و آن‌قدر به اسب‌ها مشغول شد که از یاد پروردگارش غافل گشت تا این‌که خورشید، غروب نمود و او، نماز عصرش را نخوانده بود. دستور داد اسب‌ها را دوباره بیاورند و آن‌گاه از خود انتقام گرفت و به قطع کردن ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت و بدین‌سان از خود انتقام گرفت؛ زیرا تماشای اسب‌های تیزرو، او را از یاد خدا غافل کرد:

﴿فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ ٣٢ رُدُّوهَا عَلَيَّۖ فَطَفِقَ مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ ٣٣﴾ [ص : ٣٢، ٣٣]

گفت: محبت اسب‌ها را به‌گونه‌ای بر محبت پروردگارم ترجیح دادم که از یاد پروردگارم غافل شدم تا آن‌که (خورشید) در پرده(ی افق) پنهان گشت. (گفت: ) اسب‌ها را دوباره نزدم بیاورید؛ و آن‌گاه به دست کشیدن (و قطع کردن) ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت.

بنابراین هرگاه دریافتی که چیزی از اموال و دارایی‌هایت، تو را از یاد الله غافل می‌کند، هر طور که شده، آن را از خود دور کن تا دیگر، تو را از یاد الله متعال، غافل نکند و سبب هلاکت و نابودی‌ات نگردد. چون هر چیزی که انسان را از یاد الله، غافل کند، زیان‌بار است. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩﴾ [المنافقون: ٩]

ای مؤمنان! اموال و فرزندانتان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین رویکردی دارند، زیان‌کارند.

کعب می‌گوید: «پس از اين‌كه چهل شب گذشت...». آری! یک ماه و ده روز گذشت و هنوز وحی نازل نشده بود. این، از حکمت الهی‌ست که نزول وحی را درباره‌ی مسایل مهم به‌تأخیر می‌انداخت؛ مانند این ماجرا یا ماجرای افک که به مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه& تهمت زدند. چنین مواردی، از حکمت الهی بوده است تا مردم، منتظر نزول وحی بمانند و اشتیاق بیشتری پیدا کنند تا ببینند که پروردگار جهانیان، چه حکمی نازل می‌کند؟

چهل شبانه‌روز گذشت و وحی نازل نشد؛ رسول‌الله برای کعب و دوستانش (مراره و هلال) پیام فرستاد که از زنانشان کناره‌گیری کنند. همسر هلال بن امیه$ نزد پیامبر رفت و گفت: «اي رسول‌خدا! هلال بن اميه، پيرمرد ناتوانی‌ست كه خادمي ندارد. آیا به نظر شما اشکالی دارد که به او خدمت كنم؟» فرمود: «خير، ولي نباید با تو نزدیکی کند». همسر هلال گفت: «به‌خدا سوگند كه او، هيچ شهوتی ندارد. والله، از زماني كه اين مسأله برايش پيش آمده است تا به امروز، همواره گريه مي‌كند». چون نمی‌دانست که سرانجام، چه می‌شود؟

كعب مي‌گويد: «ده شب ديگر نيز گذشت. نماز صبح پنجاهمين شب را خوانده و بر بام يكي از خانه‌هايم نشسته بودم و همان حالی را داشتم كه الله متعال، ذكر کرده است؛ يعني زمين با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به‌تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنيدم كه بالاي كوه «سَلع» رفته بود و با صداي بلند مي‌گفت: اي كعب بن مالك! تو را بشارت باد. از شنيدن اين سخن، به سجده افتادم و دانستم كه گشايشي حاصل شده و رسول‌الله پس از نماز صبح، پذيرش توبه‌ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است». چون رسول‌خدا دوست داشت که اصحاب و امتش توبه کنند و به سوی الله باز گردند. کعب می‌افزاید: «مردم به‌راه افتادند تا به ما مژده دهند».

اصحاب پیامبر، برای برادرانشان همان چیزی را می‌پسندیدند که برای خود دوست داشتند؛ از این‌رو نه تنها به برادرانشان حسادت نکردند که الله، پذیرش توبه‌ی آن‌ها را در قرآن بیان فرمود، بلکه به آن‌ها تبریک هم گفتند.

نکاتی که تا این‌جای روایت، درمی‌یابیم:

اول: شدت حکم پیامبر مبنی بر قطع رابطه با این سه نفر؛ به‌گونه‌ای که حتی دستور داد از زنانشان کناره‌گیری کنند. چون جدایی مرد و زن از یکدیگر چندان آسان نیست.

دوم: اگر مردی به همسرش بگوید: نزد خانواده‌ات برو، طلاق صورت نمی‌گیرد؛ زیرا کعب همین را به همسرش گفت و طلاق، واقع نشد. بنابراین اگر کسی به همسرش بگوید: نزد خانواده‌ات برو و قصد یا نیت طلاق نداشته باشد، طلاق، واقع نمی‌گردد. اما اگر قصد طلاق داشته است، طلاق، واقع می‌شود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...».

سوم: به میزان فرمان‌برداری صحابه از رسول‌خدا پی می‌بریم؛ چراکه کعب به محض شنیدن دستور پیامبر تسلیم شد و دیگر نزد پیامبر نرفت تا از ایشان درباره‌ی حکمش، تخفیف بخواهد یا از پیک رسول‌خدا تقاضا کند که نزدشان بازگردد و چنین تقاضایی را مطرح کند. خیر؛ بلکه همه چیز را پذیرفت.

چهارم: پیامبر نسبت به امتش بسیار مهربان بود. می‌بینیم که هلال بن امیه به خدمت همسرش نیاز داشت؛ از این‌رو رسول‌الله به او اجازه داد که همسرش به او خدمت کند.

پنجم: هنگام پرسیدن سؤال شرعی یا هنگام شهادت دادن و در سایر موارد این‌چنینی، بیان وضعیت یا شرح حال فرد، اشکالی ندارد؛ اگرچه او، خود دوست نداشته باشد که کسی، از وضعیتش باخبر شود؛ زیرا وقتی رسول‌الله به همسر هلال اجازه داد که به او خدمت کند و فرمود: نباید با تو نزدیکی نماید، همسر هلال گفت: او هیچ شهوتی ندارد.

ششم: کسی که در چنین شرایطی قرار می‌گیرد و مردم به‌حکم قاضی با او قطع رابطه می‌کنند، می‌تواند تا صدور حکم جدید یا تا پایان اجرای حکمش، از حضور در جماعت خودداری کند؛ چون رنجی که از این بابت متحمل می‌شود، عذری برای او به‌شمار می‌رود و نمی‌تواند نمازش را راحت و با خیال آسوده بخواند. همان‌طور که کعب بن مالک نمازش را در خانه می‌خواند و پیش‌تر در این باره سخن گفتم.

هفتم: صحابه اشتیاق زیادی داشتند که بشارت پذیرش توبه را به برادرانشان برسانند و بدین منظور با هم مسابقه می‌دادند؛ زیرا خوشحال کردن مسلمان، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد و نوعی نیکی محسوب می‌شود و الله متعال، نیکوکاران را دوست دارد و اجرشان را ضایع نمی‌کند.

از این‌رو اگر خبر خوشحال‌کننده‌ای برای برادر مسلمان خود داشتید، یا خواب خوبی برایش دیده بودید، باید آن را به او برسانید یا برایش تعریف نمایید؛ چون با این کار خوشحالش می‌کنید.

هشتم: مژدگانی دادن، کار پسندیده‌ای‌ست؛ زیرا کعب بن مالک لباس‌هایش را به عنوان مژدگانی به کسی بخشید که خبر پذیرش توبه‌اش را به او داد. نظیرش را درباره‌ی عبدالله بن عباس$ سراغ داریم؛ نظرش درباره‌ی حج، این بود که مردم می‌توانند حج و عمره را با هم انجام دهند؛ یعنی انجام حج و عمره را با هم نیت کنند. به این نوع حج، «تمتع» می‌گویند؛ اما عمر بن خطاب از حج تمتع باز می‌داشت و نظرش، این بود که باید عمره و حج را در زمان‌های جداگانه‌ای ادا کنند تا خانه‌ی خدا همواره، آکنده از زایر باشد. گرچه این، اجتهاد عمر فاروق بود، اما سنت رسول‌الله حج تمتع را تأیید می‌کند و به پیروی سزوارتر است. خلاصه این‌که شخصی در خواب دید که یک نفر به او می‌گوید: حج و عمره‌ات پذیرفته باد. این شخص که فتوای درست بودن حج تمتع را از ابن عباس گرفته بود، خوابش را برای او، تعریف کرد. ابن‌عباس$ خوشحال شد که فتوای درستی داده بود؛ لذا از آن شخص خواست تا اندکی درنگ کند؛ چون می‌خواست هدیه‌ای به او بدهد. و بدین‌سان به‌خاطر خواب خوبی که آن مرد برایش دیده بود، به او مژدگانی داد.

نتیجه این‌که اگر کسی به تو خبر خوبی داد، حداقل باید برایش دعای خیر نمایی یا در حد توان خود، به او مژدگانی بدهی.

کعب می‌گوید: «...وارد مسجد شدم. ديدم رسول‌الله نشسته است و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبيدالله برخاست و به سوي من دويد و با من مصافحه كرد و به من تبريك گفت. به‌خدا سوگند، تنها او از میان مهاجران برخاست و دیگر، هیچ‌کس بلند نشد». کعب هیچ‌گاه برخاستن طلحه را فراموش نکرد.

هنگامي كه کعب نزد پیامبر رفت، چهره‌‌ی ایشان از خوشحالي مي‌درخشيد؛ زیرا خوشحال بود که الله توبه‌ی این سه نفر را که به الله و رسولش راست گفته بودند، پذیرفته است. رسول‌الله به کعب فرمود: «تو را به بهترين روزي مژده باد كه از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است». پیامبر راست و درست فرمود؛ زیرا الله متعال، قبول شدن توبه‌ی کعب و دوستانش را در قرآن نازل کرده بود؛ قرآني که تلاوت می‌شود و کلام پروردگار جهانیان است و به واسطه‌ی جبرئیل بر محمد مصطفی نازل شده و تا قیامت، محفوظ خواهد بود. می‌‌دانید که فقط داستان پیامبران و افراد مشخّصی، در قرآن کریم آمده و ثبت و حفظ شده است؛ مثل داستان کعب و مراره و هلال. این داستان، در کتاب خدا ماندگار شد و در محراب نماز و بر منبرهای مساجد، خوانده می‌شود و هرکس آن را بخواند، با هر حرفی که تلفظ می‌کند، ده نیکی می‌یابد. چون آیات قرآن است.

کعب می‌گوید: «پرسيدم: اي رسول‌خدا!‌ آيا اين مژده، از سوی شماست يا از سوي الله؟» فرمود: «خير؛ بلكه از سوی الله». به‌طور قطع مژده‌ای که از سوی الله باشد، بزرگ‌تر است و ارزش و شرافت بیش‌تری دارد. کعب عرض کرد: «ای رسول‌‌خدا! از بابت توبه‌ام می‌خواهم اموالم را در راه الله و رسولش صدقه دهم». رسول‌الله فرمود: «مقداری از اموالت را براي خود نگه‌ دار. اين، برايت بهتر است». و کعب مطابق دستور پیامبر عمل کرد.

حدیث کعب دلیلی‌ست بر این‌که تبریک گفتن به کسانی که نعمتی دینی یا دنیوی به آن‌ها می‌رسد، سنت است. چنان که فرشتگان الهی به ابراهیم مژده دادند که صاحب فرزندی بردبار و پسری دانا خواهد شد. پسر بردبار، اسماعیل بود و فرزند دانا، اسحاق علیهماالسلام.

هم‌چنین درمی‌یابیم که برخاستن برای دیگران به منظور دست دادن یا تبریک گفتن، اشکالی ندارد. یکی، برخاستن به سوی یک شخص است که حدیث کعب و برخاستن طلحه برای او دلیل بر جوازش می‌باشد. و دیگری، برخاستن برای اوست؛ بدون این‌که انسان، به سمت آن شخص برود. این هم اشکالی ندارد. به‌ویژه وقتی که مردم، به آن عادت کرده باشند؛ زیرا نهی و ممنوعیتی در این‌باره در سنت رسول‌الله وارد نشده است. آن‌چه در سنت نهی شده، در رابطه با کسی‌ست که برایش برمی‌خیزند. آن‌هم در صورتی که خود دوست داشته باشد که برایش بلند شوند. پیامبر فرموده است: «مَن أحبَّ أن يتمثَّل له الناسُ قيامًا، فليتبوَّأ مقعدَه مِن النَّارِ»؛([[118]](#footnote-118)) یعنی: «هرکس دوست دارد که مردم برایش بایستند، باید جایگاه خود را در دوزخ آماده (مشخّص) کند». علما برخاستن را بر سه نوع دانسته‌اند:

برخاستن به سوی شخص. (برخاستن برای شخصی و حرکت کردن یا رفتن به سوی او).

برخاستن برای شخص (بدون حرکت کردن یا رفتن به سوی او).

ایستادن بالای سرِ شخصی که نشسته است.

اما گزینه‌ی نخست؛ پیامبر سعد بن معاذ را برای داوری و قضاوت درباره‌ی بنی‌قریظه به میان آن‌ها فرستاده بود. وقتی سعد بازگشت، پیامبر فرمود: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ»؛([[119]](#footnote-119)) یعنی: «برخیزید و به‌سوی سرورتان بروید». سعد بن معاذ در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگِ دستش آسیب دید؛ همان رگی که اگر پاره شود، انسان خیلی زود از پای درمی‌آید. سعد دعا کرد که زنده بماند تا نتیجه‌ی خیانت «بنی‌قریظه» را ببیند. بنی‌قریظه، هم‌پیمان قبیله‌ی «اوس» بودند و بر خلاف پیمانی که با رسول‌الله بسته بودند، در جریان جنگ احزاب یا «خندق» خیانت کردند و با دسته‌ها و گروه‌های دشمن، همراهی و همکاری نمودند. سعد نزد رسول‌خدا جایگاه ویژه‌ای داشت؛ به‌گونه‌ای که به دستور پیامبر خیمه‌ی کوچکی در درون مسجد برای او برپا کردند تا پیامبر بتوانند از نزدیک عیادتش کنند؛ چون سعد در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگ دستش مجروح شد. پس از غزوه‌ی احزاب و بازگشت گروه‌های دشمن و شکسته شدن محاصره‌ی مدینه، غزوه‌ی بنی‌قریظه روی داد؛ سعد به سبب جراحتی که در احزاب برداشته بود، در غزوه‌ی بنی‌قریظه حضور نداشت. بنی‌قریظه تسلیم شدند و به داوری و قضاوت سعد بن معاذ درباره‌ی خود تن دادند و قرار شد سعد بن معاذ درباره‌ی آن‌ها حکم کند. رسول‌خدا، سعد را برای قضاوت درباره‌ی بنی‌قریظه به حضور خواست و سعد در حالی که بر الاغی سوار بود، نزد پیامبر آمد. چون همان‌طور که گفتیم، زخمی شده بود. رسول‌الله فرمود: «برخیزید و به سوی سرورتان بروید». آن‌گاه افراد قبیله‌ی اوس، برخاستند و سعد را از الاغ پایین آوردند. رسول‌الله به سعد فرمود: «یهودیان بنی‌قریظه به داوری تو راضی شده‌اند». سعد پرسید: «آیا هرچه حکم کنم، انجام می‌شود؟» پیامبر فرمود: آری؛ و همه اعلام کردند که قضاوت سعد برای آن‌ها قابل قبول خواهد بود. سعد گفت: «قضاوت من، این است که جنگجویانشان، کشته و زن‌ها و بچه‌ها، اسیر گردند و اموالشان به‌غنیمت گرفته شود». رسول‌الله فرمود: «درباره‌ی این‌ها همان حکمی را صادر کردی که الله از بالای هفت آسمان، صادر کرده بود».([[120]](#footnote-120)) رسول‌الله حکمِ سعد را اجرا کرد؛ بدین‌سان هفت‌صد نفر از مردانشان کشته شدند و زن‌ها و بچه‌هایشان به‌اسارت درآمدند و اموالشان درمیان مسلمانان تقسیم گردید. البته این روایت را بدین سبب نقل کردم که به این فرموده‌ی پیامبر استناد کنم که فرمود: «برخیزید و به‌سوی سرورتان بروید». یکی دیگر از دلایل جواز برخاستن به سوی افراد، این است که وقتی کعب بن مالک وارد مسجد شد، طلحه بن عبیدالله برخاست و به سویش رفت. پیامبر آن‌جا حضور داشت و اگر اشکالی در این کار بود، طلحه را از برخاستن به سوی کعب منع می‌کرد.

هم‌چنین زمانی که نمایندگان «ثقیف» پس از پایان جنگ، در «جعرانه» نزد رسول‌خدا آمدند، رسول‌الله برایشان برخاست و حتی چند قدمی به استقبالشان رفت.

نوع دوم، برخاستن برای شخص بود؛ این هم اشکالی ندارد؛ به‌ویژه زمانی که در میان مردم رایج شده است و اگر برای کسی بلند نشوند، بی‌احترامی به او به‌شمار می‌رود. گرچه بهتر است که مطابق سنت، برای کسی بلند نشویم.

و اما ایستادن بالای سرِ شخصی که نشسته است؛ این کار، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ از رسول‌خدا روایت شده که: «لَا تَقُومُوا كَمَا تَقُومُ الْأَعَاجِمُ، يُعَظِّمُ بَعْضُهَا بَعْضًا»؛([[121]](#footnote-121)) یعنی: «شما همانند غیرعرب‌ها که برای تعظیم یکدیگر برمی‌خیزند، بلند نشوید». حتی باید بدانیم که وقتی امام یا پیش‌نماز نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند و می‌نشیند، نمازگزارانی که به او اقتدا کرده‌اند، نشسته نماز می‌خوانند؛ اگرچه توان قیام یا ایستادن را دارند تا مشابهتی به پارسیان قدیم نباشد که برای تعظیم شاهان خود، بالای سرشان می‌ایستادند. بنابراین ایستادن بالای سرِ افراد، ممنوع است؛ مگر در شرایطی که ضرورت، ایجاب کند. مثلِ وقتی که انسان از ناحیه‌ی یک نفر نگران است که شاید به او حمله‌ور شود؛ در این صورت، اشکالی ندارد که بالای سرش بایستد. یا مانندِ ایستادن بالای سرِ یک نفر در برابر چشم دشمن تا از یک‌سو دوست و هم‌کیش خود را گرامی بدارد و از سوی دیگر، دشمن را تحقیر کند. چنان‌که مغیره بن شعبه در جریان صلح حدیبیه، بالای سرِ پیامبر که نشسته بودند، ایستاد و شمشیری در دست داشت تا رسول‌خدا را در برابر چشمان نمایندگان قریش که برای مذاکره‌ی صلح می‌آمدند، گرامی بدارد و برعکس، آن‌ها را تحقیر کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که ما مسلمانان، باید با گفتار و کردار خود، کفار را رنج دهیم؛ الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ ﴾ [التوبة: ٧٣]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ [الفتح: ٢٩]

تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ﴾ [التوبة: ١٢٠]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

متأسفانه برخی از ما، به جای این‌که رفتار خشم‌آلودی با آن‌ها داشته باشیم، آنان را شادمان می‌سازیم و در جشن‌ها، شادی‌ها و اعیاد کفرآمیزشان شرکت می‌کنیم؛ اعیادی که نه تنها رضایت خدا در آن نیست، بلکه مایه‌ی خشم اوست و هر لحظه امکان دارد در حالی که سرگرم جشن و شادی‌اند، عذاب الهی بر سرشان نازل شود. به‌گفته‌ی ابن‌القیم در «أحکام أهل الذمة»، مردمانی پیدا می‌شوند که ارزش زیادی برای دین قایل نیستند.

باید با رفتارمان، مایه‌ی رنج و اندوه آن‌ها شویم و آنان را در تنگنا قرار دهیم؛ زیرا آن‌ها دشمنان خدا، دین، فرشتگان، پیامبران، بندگان راست‌گو و صدیق خدا و نیز دشمنان شهدا و بندگان شایسته‌ی الله هستند. به‌هر حال مغیره بن شعبه در حالی که شمشیری در دست داشت، بالای سرِ پیامبر ایستاد؛ به عبارت دیگر صحابه در روزي که مذاکرات صلح انجام می‌شد، بر خلاف روزهای عادی، این کار را انجام دادندتا دشمن را تحقیر کنند.

وقتی رسول‌خدا آب دهانش را بیرون می‌انداخت، صحابه آن را با دستانشان می‌گرفتند و به صورت و سینه‌ی خویش می‌‌کشیدند؛ صحابه در شرایط عادی این کار را انجام نمی‌دادند؛ بلکه می‌خواستند میزان علاقه‌ی خود به رسول‌خدا را به رُخِ نماینده یا قاصد کفار بکشند تا وقتی نزدشان بازمی‌گردد، از علاقه‌ی بی‌نظیر صحابه به پیامبرشان سخن بگوید. همین‌طور هم شد؛ وقتی نماینده‌ی قریش نزدشان بازگشت، به آن‌ها گفت: من نزد شاهان زیادی رفته‌ام و خسرو، سزار و نجاشی را دیده‌ام؛ ولی ندیده‌ام که یارانشان، آن‌ها را آن‌گونه گرامی بدارند که اصحاب محمد، محمد را گرامی می‌دارند. لذا اگر ایستادن در بالای سر شخصی، به‌قصد احتیاط در برابر حمله‌ی احتمالی او و یا به نیت رنج دادن دشمن باشد، اشکالی ندارد.

یکی دیگر از نکاتی که از حدیث کعب درمی‌یابیم، این است که وقتی خداوند نعمتی به انسان می‌بخشد، سنت است که بخشی از ثروتش را به عنوان صدقه در راه خدا ببخشد. همان‌طور که کعب تصمیم گرفت به‌شکرانه‌ی پذیرش توبه‌اش از سوی الله متعال که تا رستاخیز مایه‌ی افتخارش گردید، مقداری از ثروتش را صدقه دهد و رسول‌خدا نیز تصمیمش را تأیید کرد. کعب هم‌چنین یکی از شرایط توبه‌اش را این قرار داد که هیچ‌گاه دروغ نگوید؛ چون الله او را به‌واسطه‌ی صدق وراستی، نجات داد. او، تصمیمش را عملی ساخت و هیچ‌گاه دروغ نگفت و بدین‌سان در صدق و راستی، زبان‌زد و نمونه قرار گرفت؛ چنان‌که الله، از او و دوستانش مراره و هلال، به عنوان صادقان یاد نمود و فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: ١١٩]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

الله متعال، بر آنان منت نهاد و توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت؛ چنان‌که در بیان این منت، آیه‌هایی از قرآن نازل فرمود:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ﴾ [التوبة: ١١٧]

به‌طور قطع الله، لطف و رحمت ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن زمان دشوار (یعنی در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، ارزانی داشت و پس از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان دچار لغزش شود...

در این آیه، پروردگار متعال تأکید فرمود که لطف و رحمت ویژه‌اش را به پیامبر و مهاجران و انصار، ارزانی داشته و از لغزش‌های آنان درگذشته است؛ آن‌جا که فرمود: ﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ ﴾ منظور از «نبی» در این آیه، محمد رسول‌الله است که خداوند همه‌ی گناهان او را آمرزیده است و مهاجران، کسانی هستند که به‌خاطر الله و رسولش، از شهرشان مکه به مدینه مهاجرت کردند و از فضیلت ترک وطن و هجرت و نصرت رسول‌خدا برخوردار شدند. انصار، کسانی هستند که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و ایمان را برگزیدند؛ یعنی اهالی مدینه که از پیامبر استقبال کردند و او را یاری دادند و همان‌گونه که از عزیزان خود دفاع می‌نمودند، به دفاع و پشتیبانی از ایشان برخاستند. الله بدان سبب، ابتدا مهاجران را نام برده که آن‌ها از دو فضیلت هجرت و نصرت برخوردارند و از این‌رو بر انصار برتری دارند.

فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ ﴾ یعنی در آن زمان دشوار از او پیروی کردند. منظور، غزوه‌ی تبوک است؛ تبوک، از مدینه خیلی دور بود و زمانی رهسپار این منطقه شدند که میوه‌ها و محصولات کشاورزی به‌ثمر رسیده و هوا، به‌شدت گرم بود؛ زمانی که سایه‌های درختان، حکم اقامتگاه تابستانی را داشت و لذت‌بخش بود. اما صحابه در آن هوای گرم و در شرایط دشوار رهسپار جهاد شدند؛ در شرایطی که نزدیک بود دل‌های برخی از ایشان، دچار لغزش شود: ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ﴾ چیزی نمانده بود که برخی از آن‌ها بدون هیچ عذری در غزوه‌ی تبوک شرکت نکنند، اما الله بر آن‌ها منت نهاد و به آنان پایداری و استقامت عنایت نمود و بدین‌سان توفیق یافتند که با رسول‌خدا به سوی تبوک حرکت کنند. ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ﴾ یعنی «باز هم از لغزش‌های آنان درگذشت»؛ و بدین ترتیب، بر لطف ویژه‌ی خدا نسبت به آنان تأکید نمود. ﴿إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ یعنی «الله، نسبت به آنان بخشاینده‌ی مهرورز است» و رأفت و رحمت خویش را شامل حالشان کرد. مهر و رحمتی که در مفهوم «رؤوف» می‌باشد، لطیف‌تر و بزرگ‌تر از مفهوم رحمت در واژه‌ی «رحیم» است. به عبارتی بخشایش یا لطف و رحمت خاص خود را شامل حالشان کرد و به‌طریق اولی، رحمت عام او، شامل حالشان بود. سپس فرمود: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ ﴾ یعنی: لطف و رحمت ویژه‌ی خود را به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آن‌ها به‌تأخیر افتاد، عنایت نمود. این سه نفر کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه هستند که پذیرش توبه‌ی آن‌ها به‌تأخیر افتاد و آن‌چه در این‌جا ذکر شده، بازماندن آن‌ها از عزوه‌ی تبوک نیست؛ بلکه پیامبر صدور حکم درباره‌ی آن‌ها را به‌تأخیر انداخت تا ببیند که حکم الله متعال، درباره‌ی آنان چیست. ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ﴾ یعنی: «آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد». کعب بن مالک می‌گوید: «زمین برایم بیگانه و ناشناخته شده بود؛ به‌گونه‌ای که گویا نمی‌دانستم در مدینه هستم یا در جای دیگری». ﴿وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ ﴾ «و از خود به‌تنگ آمدند». گاهی انسان، از خود به‌تنگ می‌آید و دیگر تحمل خودش را هم ندارد؛ اما این سه نفر صبر کردند تا این‌که الله آن‌ها را از این تنگنا رهانید.

﴿وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ ظن، در این‌جا به معنای یقین است؛ یعنی یقین کردند که در برابر الله، هیچ پناهگاهی جز او وجود ندارد. به عبارت دیگر دریافتند که هیچ‌کس نمی‌تواند کاری برایشان بکند یا نفعی به آنان برساند و تنها راهی که دارند، این است که به الله پناه ببرند؛ چون همه چیز به دست الله می‌باشد.

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ سپس توفیقشان داد و رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند و به مراتبی از توبه دست یابند که فقط دوستان الله به آن می‌رسند؛ همان‌گونه که فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: ٢٢٢]

همانا الله، توبه کنندگان و جویندگان پاکی را دوست دارد.

اما منافقان، نزد پیامبر عذر و بهانه آوردند و پیامبر برایشان درخواست آمرزش کرد و باطنشان را به خدا واگذار نمود؛ الله با نزول وحي، بدترين سخنانی را كه به كسي مي‌گويد، درباره‌ی این دروغ‌گویان فروفرستاد:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: ٩٥]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید...

پس آنان را سرزنش نکنید؛ بلکه ﴿فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ ﴾ از آنان روی بگردانید که بی‌گمان آنان، پلیدند. پناه بر خدا! فرمود: «آن‌ها نجس و پلید هستند». شراب، نجس است؛ کثافتی که از انسان دفع می‌شود، نجس می‌باشد؛ سرگین الاغ، نجس است؛ و منافقان نیز نجس و پلید هستند. آری! مثال منافقان، این‌چنین است﴿وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥﴾ «و جایگاهشان به سبب آن‌چه مرتکب می‌شدند، دوزخ است». پناه بر الله! چه جایگاه بدی! آن‌ها از این دنیا به دوزخ، نقل مکان می‌کنند. الله نجاتمان دهد؛ آتشی سوزان و شعله‌ور که به دل‌ها می‌رسد و در ستون‌هایی بلند و کشیده، بر آن‌ها گماشته شده است.

﴿يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ﴾ «برایتان سوگند می‌خورند تا از آن‌ها راضی شوید». چون شما از باطنشان خبر ندارید و فقط برای شما ظاهرنمایی می‌کنند. ﴿ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾ «اگر شما از آن‌ها راضی شوید، بی‌گمان الله از مردم فاسق و نابکار راضی نمی‌گردد». اگر همه‌ی مردم از انسان راضی باشند و خداوند راضی نباشد، چه فایده‌ای دارد؟ اما اگر الله از انسان خشنود گردد، مردم را نیز از انسان، خشنود و راضی می‌گرداند و دل‌هایشان را به سویش متمایل و علاقه‌مند می‌سازد؛ در حدیثی آمده است: وقتی الله بنده‌ای را دوست می‌دارد، به جبرئیل اعلام می‌کند که من فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل، دوستش می‌دارد و در آسمان ندا می‌دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید و بدین‌سان اهل آسمان دوستش می‌دارند و نزد اهل زمین نیز محبوب می‌گردد». الله فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ [مريم: ٩٦]

بی‌گمان پروردگار رحمان، دوستی و محبتی برای مؤمنان و نیکوکاران پدید خواهد آورد.

اما اگر انسان سعی کند به قیمت نارضایتی الله، به خشنودی و رضایت مردم دست یابد، نتیجه‌اش برعکس خواهد بود و الله بر او خشم می‌گیرد و مردم را نیز از او ناخشنود می‌گرداند. وقتی معاویه خلافت را در دست گرفت، مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه& نامه‌ای بدین مضمون برایش نوشت که: از پیامبر شنیدم که فرمود: «مَنِ التَمَسَ رِضَاءَ اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ مُؤْنَةَ النَّاسِ، وَمَنِ التَمَسَ رِضَاءَ النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ»؛ یعنی: «هرکس خشنودی الله را در چیزی طلب کند که مایه‌ی خشم مردم است، الله متعال او را از شر یا ظلم مردم حفظ می‌نماید و هرکس در ازای ناخشنودی الله در پی خشنودی مردم باشد، الله متعال بر او خشم می‌گیرد و او را به مردم وامی‌گذارد (و مردم را از او خشمگین می‌کند)». چه بسیارند کسانی که رضای مردم را در ازای خشم خدا طلب می‌کنند!

این‌ها در خشم خدا هستند، اگرچه رضایت و خشنودی مردم را به‌دست بیاورند و خشنودی مردم، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند؛ همان‌گون ‌که الله فرموده است: ﴿ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦ ﴾ یعنی: «اگر شما از آن‌ها راضی شوید، بی‌گمان الله از مردم فاسق و نابکار راضی نمی‌گردد». حتی اگر بهترین و برگزیده‌ترین مخلوق الله، رسول‌خدا از آنان راضی شود، هیچ نفعی برایشان ندارد؛ زیرا الله متعال، از مردم فاسق و نابکار راضی نمی‌گردد.

این آیه نسبت به فسق و نافرمانی از پروردگار متعال، هشدار می‌دهد. فسق، یعنی ارتکاب معصیت یا نافرمانی از خداوند که بزرگ‌ترین نوع آن، کفر می‌باشد. هر فسق و فجوری، متناسب با سطح و اندازه‌ی خود، باعث ناخشنودی الله متعال می‌شود. فسق به عنوان یکی از عوامل ناخشنودی خداوند متعال، مراتب و انواع گوناگونی دارد؛ نافرمانی پدر و مادر، قطع رابطه‌ی خویشاوندی، تقلب و خیانت به مردم، پیمان‌شکنی، دروغ‌گویی، و همه‌ی معاصی، فسق و فجور محسوب می‌شوند؛ اما گناهان کوچک با کارهای نیک و پسندیده، از میان می‌روند و بخشیده می‌گردند. البته در صورتی که انسان، کارهای نیک را به نحو احسن و به بهترین شکل انجام دهد؛ الله می‌فرماید:

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ٧٨﴾ [الإسراء: ٧٨]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: ١١٤]

بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

اما گناهان کبیره فقط با توبه بخشیده می‌شوند.

به‌هر حال فسق، سبب محروم شدن از رضایت و خشنودی الله می‌باشد و طاعت و بندگی، زمینه‌ای برای دست‌یابی به رضایت الهی‌ست. پس ای برادر مسلمان! اگر خواهان رضایت و خشنودی الله متعال هستی، به اطاعت و بندگی‌اش پای‌بند باش و اگر می‌خواهی مردم از تو راضی باشند، در اطاعت و بندگی الله بکوش.

در روایتی آمده است که: «پیامبر روز پنج‌شنبه عازم غزوه‌ی تبوک شد. و دوست داشت که در روز پنج‌شنبه سفرش را آغاز کند». البته چنین نبود که همیشه سفرش را در روز پنج‌شنبه آغاز نماید؛ چنان‌که آخرین سفرش به مکه را در حج وداع در روز شنبه آغاز کرد و گاه اتفاق می‌افتاد که در یکی دیگر از روزهای هفته عازم سفر می‌شد؛ گرچه غالباً روز پنج‌شنبه سفر خود را آغاز می‌فرمود. رسول‌خدا وارد مدینه شد. عادتش، اين بود كه هرگاه از سفري بازمی‌گشت، نخست به مسجد مي‌رفت و دو ركعت نماز مي‌خواند و با مردم مي‌نشست. پیش‌تر در این‌باره سخن گفتیم. این دو رکعت را در هر وقتی می‌توانیم بخوانیم و محدودیت زمانی ندارد؛ حتی در اوقاتی که از نماز خواندن نهی شده است؛ زیرا مشروعیت این دو رکعت به سبب ورود به شهر می‌باشد و در هر زمانی که این سبب فراهم شود، حتی در اوقات ممنوع، خواندن این دورکعت، سنت است.

\*\*\*

وأما الأحادیث:

55- فَالأَوَّل: عَن ابْنِ مَسْعُودٍ عن النَّبِيَّ قال: «إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ ليصْدُقُ حَتَّى يُكتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقا، وإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الفجُورِ وَإِنَّ الفجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّار، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّاباً». [متفقٌ عليه]([[122]](#footnote-122))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا صدق و راستي، انسان را به‌سوي نيكي رهنمون مي‌شود. و نيكي، انسان را به بهشت مي‌رساند. و شخص، پیوسته راست مي‌گويد تا این‌که نزد الله به عنوان صدیق و راست‌گو نوشته می‌شود. و بی‌گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم مي‌رساند. و شخص همواره دروغ مي‌گويد تا این‌که نزد الله به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود».

**شرح**

پیامبر فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ»؛ یعنی: همواره راست بگویید. صدق، یعنی خبری که مطابق واقعیت باشد. داستان کعب و دوستانش، بیان‌گر اهمیت راست‌گویی و فرجام نیک آن است و نشان می‌دهد که آدم صادق و راست‌گو، ختم به‌خیر می‌شود و آدم دروغ‌گو، هیچ دست‌آوردی ندارد. یکی از عوام به دوستش گفت: دروغ، انسان را از مخمصه نجات می‌دهد؛ اما دوستش این را رد کرد و گفت: صدق و راستی، مایه‌ی نجات انسان است؛ فقط راست‌گویی. دروغ، می‌تواند به صورتِ زبانی یا در عمل باشد. دروغِ زبانی، این است که انسان دروغ بگوید. و دروغ عملی، این است که انسان، عملی انجام دهد که بر خلاف باطنش می‌باشد؛ از این‌رو منافق، دروغ‌گو به‌شمار می‌رود؛ زیرا پیش مردم چنین وانمود می‌کند که مؤمن است؛ با مردم نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، و حتی صدقه می‌دهد؛ اما در حقیقت، بخیل است؛ و گاه حج می‌گزارد و اگر کسی اعمالش را ببیند، به درست‌کاری او گواهی می‌دهد؛ اما این اعمال، باطنش را برملا نمی‌کند؛ چون در باطن، دروغ‌گوست.

از این‌رو می‌گوییم: دروغ، هم در زبان است و هم در عمل. اگر خبری مطابق واقعیت باشد، راست است؛ و این، در زبان می‌باشد. هرگاه اعمال انسان، مطابق باطن و نیت قلبی‌اش باشد، صدق و راستی به‌شمار می‌رود؛ یعنی صدق در اعمال.

رسول‌الله عاقبت صدق و راستی را بیان کرد و فرمود: «صدق و راستی به سوی نیکی؛ و نیکی، به سوی بهشت رهنمون می‌شود». در متن حدیث واژه‌ی «بِر» آمده که به معنای نیکی‌ست؛ یکی از نام‌های الله، «بَرّ» می‌باشد که از همین ریشه گرفته شده و به معنای «بسیار نیکوکار» است.

نیکی، یکی از نتایج صدق و راستی‌ست؛ فرمود: «نیکی، به سوی بهشت رهنمون می‌شود». پس عملِ آدمِ نیکوکار، او را به بهشت می‌رساند و بهشت، هدف نهایی و آرزوی همه است. الله متعال، همه‌ی ما را بهشتی بگرداند؛ از این‌رو انسان باید از خداوند بهشت را درخواست کند و از دوزخ به او پناه ببرد:

﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ ﴾ [آل عمران: ١٨٥]

پس هرکس از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است.

رسول‌الله فرمود: «شخص همواره راست می‌گوید تا آن‌که نزد الله به عنوان راست‌گو و صدیق نوشته می‌شود». صدیق، دومین جایگاه را در میان بندگان برگزیده‌‌ای دارد که الله به آنان نعمت بخشیده و آن‌ها را گرامی داشته است:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و رسول اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

شخصی که صدق و راستی پیشه می‌سازد و همواره راست می‌گوید، نزد الله به عنوان صدیق نوشته می‌‌شود. روشن است که تنها افراد اندکی، به چنین جایگاه والایی دست می‌یابند؛ البته فرقی نمی‌کند که زن باشند یا مرد؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ ﴾

[المائ‍دة: ٧٥]

مسیح پسر مریم، فقط فرستاده­ای‌ست که پیش از او نیز فرستادگانی آمده و رفته­اند؛ و

مادرش، **صدیقه و بانویی راست‌گو** بود.

به‌طور قطع برترین و راست‌گوترین صدیقان، ابوبکر صدیق بوده است. یعنی عبدالله بن عثمان بن ابی‌قحافه که بدون هیچ تردید و درنگی، دعوت رسول‌الله را پذیرفت و بلافاصله پس از آن‌که پیامبر او را به اسلام فراخواند، مسلمان شد و زمانی که قوم پیامبر، تکذیبش کردند، او فرستاده‌ی خدا را تصدیق نمود؛ هم‌چنین زمانی که پیامبر از معراجش سخن گفت، مردم او را تکذیب کردند؛ اما ابوبکر صدیق تصدیقش نمود. مردم می‌گفتند: ای محمد! چگونه در یک شب، از مکه به بیت‌المقدس رفته‌ای و بازگشته‌ای؟ حتی ادعا می‌کنی که به آسمان نیز رفته‌ای! امکان ندارد.

سپس نزد ابوبکر صدیق رفتند و گفتند: آیا شنیده‌ای که رفیقت چه می‌گوید؟ ابوبکر صدیق پرسید: چه می‌گوید؟ گفتند: او، چنین و چنان می‌گوید. گفت: «اگر او چنین فرموده، پس به‌یقین راست گفته است». از آن پس، ابوبکر، «صدیق» نامیده شد.

رسول خدا از کذب و دروغ برحذر داشت و فرمود: «وإیاکم والکذب». یعنی: «از دروغ‌گویی بپرهیزید». دروغ، به معنای خبری‌ست که واقعیت ندارد؛ فرقی نمی‌کند که به‌زبان باشد یا در عمل. اگر کسی بپرسد: امروز چند شنبه است؟ و جواب دهند که پنج‌شنبه یا سه‌شنبه می‌باشد؛ حال آن‌که چهارشنبه است؛ در این‌صورت، دروغ گفته‌اند؛ چراکه واقعیت ندارد. منافق، دروغ‌گو به‌شمار می‌رود؛ زیرا از ظاهرش چنین برمی‌آید که مسلمان است؛ حال آن‌که چنین نیست و در حقیقت کافر می‌باشد؛ یعنی منافق، در عمل، دروغ‌گوست.

رسول‌الله فرمود: «و بی‌گمان، کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند». فجور، یعنی خروج از اطاعت الله و روی آوردن به معصیت و نافرمانی از او؛ کفر، بزرگ‌ترین نوع فجور می‌باشد. به تعبیر قرآن کافران، فاجر و نابکارند:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَفَرَةُ ٱلۡفَجَرَةُ ٤٢﴾ [عبس : ٤٢]

آن‌ها همان کافران بدکارند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ ٧ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ ٨ كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ٩ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١٠ ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ١١﴾ [المطففين: ٧،١١]

چنین نیست (که می‌پندارند)؛ به‌راستی نامه‌ی اعمال بدکاران در «سجین» است. و تو چه می‌دانی که «سجین» چیست؟ کتابی که (در «سجین» است، کتابی) ممهور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت بدکاران) می‌باشد. در آن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان! آنان که روز جزا را انکار می‌کنند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱلۡفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٖ ١٤﴾ [الانفطار: ١٤]

و به‌یقین بدکاران، در دوزخ‌اند.

بنابراین کذب و دروغ، انسان را به سوی فسق و فجور سوق می‌دهد و فسق و فجور، او را به دوزخ می‌کشاند.

رسول‌الله فرمود: «شخص همواره دروغ مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود». دروغ‌گفتن حرام است؛ بلکه علما آن را جزو گناهان کبیره دانسته‌اند؛ زیرا رسول‌الله بیان فرموده که هرکس به دروغ گفتن عادت کند، نزد الله به عنوان دروغ‌گو و کذاب نوشته می‌شود. یکی از بزرگ‌ترین انواع دروغ، این است که امروزه برخی از مردم مرتکب می‌شوند؛ یعنی دروغ می‌گویند تا دیگران را بخندانند. در حدیثی، وعید و هشدار شدید در این‌باره آمده که رسول‌الله فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»؛([[123]](#footnote-123)) یعنی: «وای به حال کسی که برای خنداندن مردم، سخن دروغ سرِ هم کند؛ وای بر او! باز هم وای بر او». این، هشدار شدیدی‌ست که برخی از مردم، آن را ساده می‌گیرند.

کذب و دروغ، به‌کلی حرام است و انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و جز سه مورد، هیچ استثنایی ندارد؛ یعنی در سه مورد، جایز می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: در جنگ؛ برای آشتی دادن مردم با یکدیگر، و نیز سخنی که زن و مرد برای تقویت زندگی زناشویی به هم می‌گویند. البته برخی از علما، کذب و دروغ را در این حدیث، به «توریه» معنا کرده‌اند و آن را دروغ آشکار نمی‌دانند. گاه توریه، دروغ نامیده می‌شود؛ همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده است که پیامبر فرمود: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلاّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ: قَوْلُهُ إِنِّي سَقِيمٌ وَقَوْلُهُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا وواحدة في شَأْنِ سَارَة...»([[124]](#footnote-124)) یعنی: «ابراهيم فقط سه بار دروغ گفت؛ دو بار به‌خاطر خدا. آن‌جا كه فرمود: إِنِّي سَقِيمٌ يعني من بیمارم. و ديگری آ‌‌‌ن‌جا كه گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا يعني بت بزرگ، اين كار را كرده است. و سومین دروغش به‌خاطر (نجات) ساره از پادشاه ستمگر بود». البته ابراهیم دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. در ‌هر حال چه توریه کرده و چه دروغ گفته باشد، باید بدانیم که مطابق دیدگاه بیش‌ترِ علما، دروغ گفتن فقط در سه موردی که ذکر شد، جایز است. بدترین و شدیدترین نوع دروغ، این است که انسان به‌دروغ، مدعی اموال دیگران شود و برای اثبات دروغش، قسم بخورد؛ مثل این‌که کسی، حق خودش را مطالبه نماید و انسان با آن‌که می‌داند که مطالبه‌کننده راست می‌گوید، سوگند یاد کند و بگوید که به‌خدا، هیچ حقی نزد من نداری! یا برعکس، به‌دروغ مدعی چیزی شود که هیچ حقی در آن ندارد و سوگند یاد کند و بگوید که فلان چیز و فلان کالا که نزد توست، مالِ من است! اگر بر ادعای دروغینش سوگند بخورد، به چنین سوگندی، سوگند «غموس» می‌گویند؛ غموس، یعنی غوطه‌دهنده؛ چون صاحبش را در گناه و در نتیجه، در دوزخ غوطه‌ور می‌کند. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ»؛([[125]](#footnote-125)) یعنی: «هركس با سوگند دروغ، مال مسلمانی را تصاحب نماید، در حالي الله را ملاقات مي‌كند كه الله بر او خشمگين است». نتیجه این‌که دروغ، حرام است و به‌طور مطلق برای انسان جایز نیست که دروغ بگوید؛ مگر در سه موردی که ذکر شد. آن‌هم با اختلافی که درباره‌اش وجود دارد؛ یعنی برخی توریه را در این سه مورد جایز دانسته‌اند و برخی، دروغ را.

\*\*\*

56- الثَّاني: عَنْ أبي مُحَمَّدٍ الْحَسنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أبي طَالِب$ قَالَ حفِظْتُ مِنْ رسولِ اللَّه : «دَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيبُكَ، فَإِنَّ الصِّدْقَ طُمَأْنِينَةٌ، وَالْكَذِبَ رِيبَةٌ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است.]([[126]](#footnote-126))

**ترجمه:** ابومحمد، حسن بن علی بن ابی‌طالب$ می‌گوید: به‌یاد دارم که رسول‌الله فرمود: «آن‌چه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری بپرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌‌اش شک نداری. صدق و راستی، مایه‌ی اطمینان و آرامش است و دروغ، مایه‌ی شک و اضطراب».

**شرح**

رسول‌الله فرموده است: «دَعْ ما يَرِيبُكَ»؛ یعنی: «آن‌چه را که درباره‌اش شک داری و به آن مطمئن نیستی، ترک کن. «إِلَى مَا لا يَريبُك»: «و به چیزی روی بیاور که درباره‌‌ی درست بودن آن، مطمئن هستی».

امام نووی/ این حدیث را در «الأربعین» نیز آورده است و حدیث مهم و جامعی‌ست و در بحث تقوا و احتیاط در مسایل، اهمیت زیادی دارد. علما در مسایل فقهی، جنبه‌ی احتیاط را در نظر گرفته‌اند و دلایل زیادی بر آن ذکر کرده‌اند؛ به عنوان مثال، لباس کسی آلوده شده است و او نمی‌داند که سمت راست لباسش، آلوده است یا سمت چپ. اگر سمت راست را بشوید، هم‌چنان شک دارد که شاید سمت چپ، آلوده باشد و همین‌طور اگر سمت چپ را بشوید، باز هم مطمئن نیست و شک دارد که شاید سمت راست لباسش آلوده باشد؛ احتیاط، چیست؟ روشن است که هم سمت چپ و هم سمت راست لباسش را بشوید تا مطمئن شود و هیچ شکی برایش باقی نماند.

هم‌چنین اگر انسان در نمازش دچار شک شد که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت و نتوانست به یکی از این‌ها مطمئن شود که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت؛ يعني اگر دو رکعت را در نظر بگیرد، شک دارد که شاید نمازش ناقص باشد و همین‌طور اگر حساب کند که سه رکعت خوانده است، باز هم مطمئن نیست. در چنین حالتی باید تعداد رکعات کمتر را مد نظر قرار دهد؛ چون در این صورت، دیگر شکی باقی نمی‌ماند که نمازش یا تعداد رکعت‌های آن، ناقص نیست؛ یعنی اگر بین سه رکعت و چهار رکعت شک کرد، سه رکعت را در نظر بگیرد و بر همین اساس نمازش را کامل نماید.

این حدیث، یکی از اصول فقه به‌شمار می‌رود که اگر در چیزی شک کردی، آن را ترک کن و به چیزی روی بیاور که در آن شک نداری یا به آن، مطمئن هستی.

این حدیث، در زمینه‌ی تربیت و پرورش درونی نیز حایز اهمیت است؛ یعنی انسان با چنین رویکردی به آرامش می‌رسد و اضطراب و نگرانی ندارد. چون بسیاری از کسانی که دلِ زنده‌ای دارند یا اصطلاحاً زنده‌دل هستند، با پرداختن یا روی آوردن به مسایل و کارهای شبهه‌انگیز، دچار اضطراب و نگرانی می‌شوند و اگر شک و تردیدشان از میان برود و به یقین برسند، دیگر نگران و آشفته نیستند.

پیامبر فرمود: «صدق و راستی، مایه‌ی آرامش است». این بخش حدیث، مورد استناد مؤلف/ بوده که آن را در باب صدق و راستی، آورده است. آری! صدق و راستی، آرامش‌بخش است و کسی که صدق و راستی پیشه سازد، هیچ‌گاه پشیمان نمی‌شود و نمی‌گوید که ای کاش، چنین و ای کاش چنان می‌کردم! چون صدق و راستی، مایه‌ی نجات است و انسان راست‌گو را به سرمنزل مقصود می‌رساند؛ چنان‌که الله صادقان و راست‌گویان را نجات می‌بخشد و از این‌رو آدم‌های راست‌گو را همواره آرام و مطمئن می‌بینیم بر هیچ چیزی تأسف و افسوس نمی‌خورند: «ومَن صدق نجا»: «هرکس راست بگوید، نجات می‌یابد». بر عکسِ دروغ که به‌فرموده‌ی رسول‌الله، مایه‌ی شک و بی‌قراری‌ست. دروغ، اول از همه دروغ‌گو را دچار شک و اضطراب می‌کند؛ زیرا همواره بی‌قرار و مضطرب است که آیا مردم، حرفش را باور خواهند کرد یا نه؟‌ از این‌رو می‌بینیم که افراد دروغ‌گو، معمولاً برای اثبات حرف خود، قسم می‌خورند تا کسی در سخنشان، شک نکند. مثل منافقان که برای اثبات سخنانشان به نام الله، سوگند یاد می‌کنند؛ چون همواره نگرانند که شاید کسی حرفشان را باور نکند. الله می‌فرماید:

﴿يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدۡ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُواْۚ ﴾ [التوبة: ٧٤]

به نام الله سوگند می­خورند که (هیچ سخنی برضد پیامبر) نگفته­اند؛ در صورتی که سخن کفر­آمیز گفته­اند و پس از اسلام آوردن، کفر ورزیدند و تصمیمی گرفتند که به آن دست نیافتند.

لذا شکی نیست که دروغ، سبب تردید و بی‌قراری انسان می‌گردد و او را نگران می‌کند که مبادا مردم به دروغش پی ببرند و از این‌رو همواره مضطرب و نگران است. از این حدیث، درمی‌یابیم که انسان باید دروغ را ترک کند و به صدق و راستی روی بیاورد؛ زیرا دروغ، مایه‌ی شک و اضطراب است و راستی، مایه‌ی اطمینان و آرامش؛ و پیامبر فرموده است: «آن‌چه را که مایه‌ی شک توست، رها کن و به چیزی روی بیاور که تو را در شک نمی‌اندازد».

\*\*\*

57- الثَّالث: عنْ أبي سُفْيانَ صَخْرِ بْنِ حَربٍ في حديثِه الطَّويلِ في قِصَّةِ هِرقْل، قَالَ هِرقْل: فَماذَا يَأْمُرُكُمْ يعْني النَّبِيَّ قَالَ أَبُوسُفْيَانَ: قُلْت: يقول: «اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لا تُشرِكُوا بِهِ شَيْئا، واتْرُكُوا ما يَقُولُ آباؤُكُم، ويَأْمُرنَا بالصَّلاةِ والصِّدق، والْعفَاف، والصِّلَةِ». [متفق عليه]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:**‌ ابوسفیان، صَخر بن حرب در حدیث طولانی‌اش در داستان ملاقاتش با «هرقل» می‌گوید: هرقل پرسید: شما را به چه چیزی امر می‌کند؟ منظورش پیامبر بود. ابوسفیان پاسخ داد: می‌گوید: «الله یگانه را عبادت و پرستش نمایید و به او شرک نورزید و عقاید و اعمال (شرک‌آمیز) پدرانتان را ترک کنید؛ و ما را به نماز، راست‌گویی، پاک‌دامنی و صله‌ی رحم (رعایت پیوند خویشاوندی) امر می‌کند».

**شرح**

ابوسفیان، مشرک بود و در فاصله‌ی صلح حدیبیه و فتح مکه مسلمان شد. پیمان صلح حدیبیه در سال ششم هجری بسته شد و مکه در سال هشتم هجری فتح گردید.

ابوسفیان و تعدادی از قریشیان به شام رفتند. در آن زمان «هرقل»، پادشاه نصارا بود؛ او، تورات و انجیل را خوانده و پادشاهی زیرک بود و با کتاب‌های پیشین، آشنایی داشت. وقتی شنید که گروهی از اهل حجاز، یعنی ابوسفیان و همراهانش به شام آمده‌اند، آن‌ها را به حضور خواست و درباره‌ی پیامبر و نَسَب ایشان و هم‌چنین در مورد اصحاب آن بزرگوار و میزان احترامی که به ایشان می‌گذارند، سؤال کرد. هم‌چنین درباره‌ی وفاداری رسول‌خدا به عهد و پیمانش پرسید و سؤال‌های دیگری نیز مطرح کرد و بدین‌سان دریافت که به‌راستی، محمد، همان پیامبری‌ست که کتاب‌های پیشین، خبرِ آمدنش را داده‌اند؛ اما به‌خاطر حرص و محبت پادشاهی، و به‌حکمت الله مسلمان نشد. او، از ابوسفیان پرسید که محمد() شما را به چه امر می‌کند؟ ابوسفیان به او خبر داد که محمد (مصطفی) آن‌ها را به عبادت و پرستش الله یگانه فرمان می‌دهد و به آن‌ها دستور می‌دهد که چیزی را با الله، شریک نسازند؛ و جز الله، هیچ پادشاه و پیامبر یا سنگ و درختی را عبادت نکنند و ماه و خورشید و هیچ چیزی جز الله را نپرستند. چون عبادت، ویژه‌ی الله می‌باشد و این، همان دعوت یا پیامی‌ست که پیامبر و سایر پیامبران آورده‌اند. الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾

[الأنبياء: ٢٥]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این‌که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحقی جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٦]

در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

یعنی الله را عبادت کنید و از شرک دوری نمایید. این، دعوت همه‌ی پیامبران الهی بود و پیامبرمان محمد مصطفی نیز همین پیام را برای انسان‌ها آورده است؛ چنان‌که فرمود: «عقاید و اعمال شرک‌آمیز پدرانتان را ترک کنید». ببینید که چگونه حق را آشکارا بیان نمود! پیامبر امت را از عبادت بت‌ها منع کرد و فرمانشان داد که دیگر، مانند پدرانشان، جز الله را پرستش نکنند؛ البته در مواردی که پدرانشان، اخلاق و منش نیکی داشتند، آن‌ها را به ترک اخلاق و منش نیکی که از پدرانشان به جای مانده بود، دستور نداد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: ٢٨]

و چون کار زشتی انجام دهند، می­گویند: پدرانمان را بر این کار یافته­ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است.

اما الله متعال، تکذیبشان کرده و فرموده است:

﴿ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [الأعراف: ٢٨]

بگو: الله به کار زشت فرمان نمی­دهد.

آری! پیامبر همین‌که دعوتش را آغاز کرد، به امتش فرمان داد که دیگر، هم‌چون پدرانشان شرک نورزند و شرک به الله را ترک کنند.

ابوسفیان در پاسخ هرقل چنین گفت که: «ما را به اقامه‌ی نماز امر می‌کند». نماز، پیوند میان بنده با پروردگار اوست و پس از شهادتین، بزرگ‌ترین رکن اسلام به‌شمار می‌رود و مؤمن و کافر را از هم جدا می‌کند. به‌فرموده‌ی رسول‌الله نماز، پیمانی‌ست که فرق میان مسلمانان و غیرمسلمانان محسوب می‌شود و به‌واسطه‌ی این پیمان، خون مسلمانان، یعنی جانِ کسانی که نماز می‌خوانند، حکم جان همه‌ی مسلمانان را دارد و نباید مورد تعرض قرار گیرد؛ رسول‌الله فرمود: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»([[128]](#footnote-128)). یعنی: «فرقی که میان ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس نماز را ترک کند، کفر ورزیده است»؛ یعنی کافر شده و از دایره‌ی اسلام، بیرون رفته است. تلاش آن دسته از علما که ترک نماز را کفر اصغر دانسته‌اند، بیهوده و نادرست است؛ بلکه ترک نماز، کفر اکبر و سبب خروج از اسلام می‌باشد. اندکی تأمل و دقت نظر در حدیث نشان می‌دهد که چنین تأویلی، نادرست می‌باشد؛ زیرا همان‌طور که در حدیث آمده، نماز، فرق ایمان و کفر است و کفر و ایمان را از هم جدا می‌کند؛ اگر ترک نماز کفر نباشد، پس چه معنا دارد که نماز را فاصله یا فرق کفر و ایمان دانسته است؟ از این‌رو تلاش کسانی که ترک نماز را مانند «طعنه زدن به نسب‌ها یا نوحه‌خوانی بر میّت»،([[129]](#footnote-129)) کفر اصغر دانسته‌اند، تلاش بی‌جا و نادرستی‌ست. نماز، مثل مرز یا حدود دو زمین است که یکی از آنِ زید و دیگری، از آنِ عمرو می‌باشد؛ کسی که در زمین زید باشد، در زمین عمرو نیست و کسی که در زمین عمرو باشد، در زمین زید نیست؛ نماز نیز همین‌گونه است و مرز کفر و ایمان می‌باشد. لذا انسان با توجه به این مرز، یا در محدوده‌ی کفر است و یا در محدوده‌ی ایمان؛ و حالت سومی ندارد. نماز در میان اعمال، تنها عملی‌ست که ترکش، کفر می‌باشد؛ اما کسی که در ماه رمضان روزه نمی‌گیرد یا با وجود استطاعت و توانایی، حج نمی‌گزارد، کافر نیست؛ اما اگر نماز نخواند، می‌گوییم که کافر است؛ هم‌چنین کسی كه زکات نمی‌دهد، کافر نمی‌باشد؛ اما اگر نماز را ترک کند، از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود و کافر است. عبدالله بن شقیق/ که تابعیِ مشهوری‌ست، می‌گوید: «اصحاب پیامبر ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند». بنابراین اگر انسان نمازی را که رسول‌خدا به آن امر می کرد، ترک نماید، مثل این است که توحید را رها کند؛ یعنی انسان، با ترک نماز کافر و مشرک می‌شود. پناه بر خدا! حدیث جابر که امام مسلم/ روایتش کرده، این نکته را تأیید می‌کند؛ جابر می‌گوید: پیامبر فرمود: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ والشِّرْكِ تَرْكُ الصَّلاةِ»؛([[130]](#footnote-130)) آری! نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است.

ابوسفیان در پاسخ هرقل گفت: «ما را به صدق و راست‌گویی امر می‌کند». نکته‌ی مورد استناد، در همین‌ بخش حدیث است که مؤلف، آن را در باب صدق و راستی آورده است؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: ١١٩]

ای مومنان! تقوای الهی پیشه کنید و با راست‌گویان باشید.

صدق، بر دو نوع است: صدق و راستی با الله و صدق و راستی با بندگان او. متضاد صدق و راستی، کذب یا دروغ است که به معنای گفتن خبرِ خلاف واقعیت می‌باشد و یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌رود. چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است...». یکی از ویژگی‌ها یا نشانه‌های منافق، این است که: «هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید».([[131]](#footnote-131)) متأسفانه برخی از مردم به بیماری دروغ‌گویی مبتلا هستند و تا دروغ نگویند، راحت نمی‌شوند. هرگاه دهان به سخن می‌گشایند، حتماً باید دروغ بگویند یا وقتی در مجلسی می‌نشینند، کارهای مضحکی انجام می‌دهند تا دیگران را بخندانند.

ابوسفیان هم‌چنین در پاسخ هرقل به او خبر داد که محمد (مصطفی) به عفت و پاک‌دامنی، امر می‌کند. عفت، بر دو نوع است: عفت از شهوت‌های جنسی و عفت از شهوت شکم.

عفت از شهوت‌ جنسی، این است که انسان از زنا و زمینه‌های آن (مثل چشم‌چرانی) دوری کند؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: ٣٢]

و به زنا نزدیک نشوید؛ بی‌گمان زنا، کار بسیار زشت و راه بد و ناپسندی‌ست.

به کسی که مرتکب زنا شود، باید صد شلاق یا تازیانه بزنند و او را به مدت یک سال تبعید کنند؛ این در صورتی‌ست که پیش‌تر ازدواج نکرده باشد؛ اما اگر ازدواج نموده و با همسرش نزدیکی کرده باشد و سپس مرتکب زنا گردد، سنگ‌سار می‌شود تا آن‌که بمیرد. این، برای عبرت مردم است تا به چنین کار زشتی روی نیاورند؛ چراکه زنا و بدکاری، اخلاق و دین را از میان می‌برد و پی‌آمدهای فردی و اجتماعی ناگواری در زمینه‌ی نسب پدید می‌آورد و باعث پیدایش بیماری‌هایی می‌شود که امروزه به سبب گسترش بی‌بند و باری مشاهده می‌کنیم. الله از همه‌ی زمینه‌ها و عواملی که به بی‌بند و باری می‌انجامد، منع فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: ٣3]

و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید.

بهترین مکان برای زن، خانه‌ی اوست و باید در خانه‌اش بماند و بدون ضرورت بیرون نرود. و اگر ضرورتی برای بیرون رفتن پیش آمد، به‌فرموده‌ی رسول‌خدا بدون اظهار زینت و بدون استفاده از عطر و مواد خوش‌بوکننده بیرون برود. هم‌چنین باید هنگام بیرون رفتن از خانه، خودش را از همه‌ی نامحرمان بپوشاند؛ حجاب شرعی، این است که زن، همه‌ی اعضایی را كه سبب فتنه می‌شود، بپوشاند؛ به‌ویژه صورتش را. پوشاندن صورت از مردان نامحرم، واجب است و بیش از پوشاندن سر یا دست و پا، اهمیت دارد و دیدگاه کسانی که پوشاندن صورت را برای زن واجب نمی‌دانند، بی‌اعتبار است.([[132]](#footnote-132)) زیرا در گفتارشان، تناقض وجود دارد؛ از یک‌سو پوشاندن صورت را واجب نمی‌دانند و از سوی دیگر، معتقدند که پوشاندن پا، واجب است. حال آن‌که باید پرسید: کدام‌یک از این اندام، بیش‌تر مایه‌ی فتنه می‌باشد؟ صورت یا پا؟ هر انسان عاقلی می‌فهمد که چه می‌گوید؛ بدون شک اگر زن، صورتش را نپوشاند و به خود عطر بزند و از خانه‌اش بیرون برود، مردم را دچار فتنه می‌کند؛ همین‌طور اگر در حالی که عطر یا مواد خوش‌بوکننده استفاده کرده، به بازار برود و در بازار قدم بزند، باعث فتنه شده است؛ لذا برای هیچ مردی جایز نیست که نسبت به ناموس خود، همسر یا دختر و یا خواهر و مادر خویش سهل‌انگاری کند؛ بلکه باید همواره به نحوه‌ی پوشش و رفت و آن‌ها، توجه داشته باشد.

نوع دوم عفت، یعنی عفت از شهوت شکم؛ بدین معناست که انسان، مناعت طبع یا عزت نفس داشته باشد و به آن‌چه مردم دارند، چشم ندوزد. الله می‌فرماید:

﴿يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ﴾ [البقرة: ٢٧٣]

از بس مناعت دارند، افراد بی­خبر آنان را ثروتمند می­پندارند.

یعنی دست نیاز پیش مردم دراز نمی‌کنند و از کسی چیزی درخواست نمی‌نمایند؛ چون مناعت دارند؛ و خواستن از مردم، خفت و خواری‌است و دستی که به سوی مردم، دراز می‌شود، پایین است و دستِ دهنده، بالاست. لذا جایز نیست که از کسی چیزی درخواست کنیم، مگر زمانی که چاره‌ای نباشد و ضرورت و نیاز شدید، اقتضا کند؛ اما بدون ضرورت و نیاز شدید، حرام است که کسی پیش مردم، دست دراز کند و از آنان چیزی بخواهد؛ احادیثی وجود دارد که از چنین کاری، برحذر داشته است؛ چنان‌که رسول‌الله خبر داده که گدا یا کسی که پیش مردم دست دراز می‌کند، روز قیامت در حالی حشر می‌شود که چهره‌اش بدون گوشت می‌باشد و استخوانش نمایان شده است؛ در روزی که همه حضور دارند، سؤال‌کننده یا گدا، در انظار مردم، چنین وضعی خواهد داشت!

صحابه هنگام بیعت با رسول‌خدا قرار می‌گذاشتند که از مردم چیزی درخواست نکنند؛ حتی اگر یکی از آن‌ها سوار شتر یا اسب خود بود و شلاقش افتاد، باز هم از کسی نخواهد که شلاق را بردارد و به او بدهد؛ بلکه خود پیاده شود و شلاقش را بردارد. انسانی که خداوند او را از مردم بی‌نیاز کرده یا غنای دل به او بخشیده، از ذلت و خواریِ سؤال و درخواست از مردم، خبر ندارد و نمی‌داند که این‌کار، چقدر ذلت‌بار است! چرا و چگونه دست خود را پیش مخلوقی چون خود، دراز می‌کنی؟! «و هرگاه چیزی خواستی، از الله بخواه و اگر می‌خواستی کمک بگیری، از الله درخواست کمک کن».

بنا بر روایت ابوسفیان، پنجمین چیزی که پیامبر به آن امر می‌کرد، صله‌ی رحم یا رعایت پیوند خویشاوندی بود که در رأسش، ارتباط با پدر و مادر می‌باشد؛ چون ارتباط با والدین، هم نیکی به‌شمار می‌رود و هم صله‌ی رحم. بنابراین باید با خویشاوندان خود، متناسب با نسبتی که با ما دارند، رابطه داشته باشیم؛ با برادر، بیش از عمو و با عمو، بیش از عموی پدر و به همین ترتیب، خویشاوند هرچه به انسان نزدیک‌تر باشد، باید ارتباط بیش‌تری با او داشت. بحث ارتباط یا پیوند، در قرآن و سنت، بدون قید و به‌صورت مطلق آمده است؛ هرچه در کتاب و سنت بدون قید باشد، به عُرف برمی‌گردد. بنابراین باید تعریف یا چگونگی ارتباط و پیوند را در عُرف جستجو کنیم؛ از این‌رو نوع ارتباط‌ها به اشخاص، وضعیت آن‌ها و هم‌چنین زمان و مکان بستگی دارد. مثلاً خویشاوندی دارید که از شما بی‌نیاز است و از دور، احوال‌پرس او هستید و می‌دانید که نیازی به شما ندارد؛ همین مقدار که در ماه یا یک‌و نیم ماه یک‌بار از او سر بزنید، مطابق عُرف ما به عنوان صله‌ی رحم یا رعایت حق خویشاوندی‌اش، کافی‌ست؛ اما اگر این شخص خیلی به شما نزدیک باشد، مثل پدر و مادر یا برادر و عمو، باید خیلی بیش‌تر به او سر بزنید و ارتباط بیش‌تری با او داشته باشید؛ به‌ویژه اگر فقیر یا بیمار باشد. در این صورت به ارتباط بیش‌تری از سوی شما نیاز دارد. در قرآن و سنت، تأکید زیادی به صله‌ی رحم شده و برعکس، درباره‌ی کسانی که ارتباط خویشاوندی را رعایت نمی‌کنند، وعیدها یا هشدارهای شدیدی وجود دارد.

\*\*\*

58- الرَّابِع: عَنْ أبي ثَابِت، وقِيل: أبي سعيد، وقِيل: أبي الْولِيد، سَهْلِ بْنِ حُنيْف، وَهُوَ بدرِي أَن النبيَّ قال: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ تعالَى الشِّهَادَة بِصِدْقٍ بَلَّغهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهدَاء، وإِنْ مَاتَ عَلَى فِراشِهِ». [روایت مسلم]([[133]](#footnote-133))

**ترجمه:** سهل بن حُنَیف که از اصحاب بدر است و برخی، کنیه‌اش را ابوثابت گفته‌اند و عده‌ای، کنیه‌اش را ابوسعید دانسته‌اند و ابوولید نیز گفته شده، می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که صادقانه از الله متعال درخواست شهادت کند، الله، او را به درجه یا جایگاه شهدا می‌رساند؛ گرچه در رختخواب خود بمیرد».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را از آن جهت در باب صدق و راستی آورده که در آن آمده است: «کسی که **صادقانه** از الله متعال شهادت را بخواهد، الله او را به درجه‌‌ی شهدا می‌رساند». شهادت، یکی از رتبه‌ها و درجات والای صدیق بودن می‌باشد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

یکی از انواع شهادت، گواهیِ علماست که احکام الله را برای بندگانش بیان می‌کنند و این، نوعی شهادت یا گواهی دادن است؛ الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ﴾ الله گواهی می­دهد که هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ و فرشتگان و علما (نیز همینگونه گواهی می­دهند).

شهادت، انواع فراوانی دارد:

برخی از علما در تفسیر آیه‌ی پیشین، واژه‌ی ﴿وَٱلشُّهَدَآءِ﴾ را به مفهوم علما دانسته‌اند؛ شکی نیست که علما، شهدا یا گواهانی هستند که شهادت می‌دهند الله پیامبرش را با آیین راستین و هدایت فرستاده است و در برابر امت گواهند که شریعت الهی به آن‌ها رسیده است؛ بدین‌سان که حلال و حرام را در احکام الهی بیان می‌کنند و گواهی می‌دهند که این کار، واجب است یا مستحب و این حرام است یا مکروه؛ از آن‌جا که تنها اهل علم، به کنه احکام الهی پی می‌برند و آن را می‌شناسند، شهدا یا گواهان حق محسوب می‌شوند.

هم‌چنین کسانی که به سبب بیماری‌های همه‌گیر می‌میرند و یا می‌سوزند یا غرق می‌شوند و یا با علت‌هایی این‌چنین از دنیا می‌روند، شهید به‌شمار می‌روند.

کسانی که در راه الله کشته می‌شوند، شهیدند. و نیز آنان‌که در دفاع از جان یا مال خود به‌قتل می‌رسند، در جرگه‌ی شهدا قرار می‌گیرند. مردی از رسول‌خدا پرسید: شخصی می‌خواهد مالم را به‌ناحق تصاحب کند؛ چه کنم؟ فرمود: «مالَت را به او نده». سؤال کرد: «اگر با من جنگید، (یا با من درگیر شد) چه کنم؟» فرمود: «با او پیکار و مقابله کن». عرض کرد: «اگر او را کشتم، حکمش چیست؟» فرمود: «دوزخی‌ست»؛ چون او، ظلم و تجاوز نموده است. و فرمود: «اگر او، تو را به قتل برساند، بهشتی هستی». رسول‌الله هم‌چنین فرموده است: «کسی که در دفاع از مال و خانواده‌ی خویش کشته شود، شهید است».([[134]](#footnote-134))

کسی که به‌ناحق و مظلومانه کشته می‌شود، حکم شهید را دارد؛ مثل کسی که او را بدون هیچ دلیلی می‌‌کُشند.

اما واضح است که والاترین درجه‌ی شهادت را کسانی دارند که در راه الله کشته می‌شوند؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان   
  
روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

این‌ها، همان کسانی هستند که برای اعلای کلمۀ‌الله می‌جنگند، نه برای اهداف و منافع شخصی خود یا به‌خاطر اموالشان؛ بلکه برای سرافرازی دین الله، جهاد می‌کنند؛ چنان‌که از رسول‌الله درباره‌ی مردی پرسیدند که از روی شجاعت (برای اظهار شجاعت)، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی می‌جنگد. سؤال کردند: کدام‌یک در راه خداست؟ فرمود: «کسی که برای اعلای کلمۀ الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او مجاهد راه الله است».

این، معيار و ترازوی دقیقی‌ست که رسول‌خدا در اختیارمان قرار داده تا اعمال خود را با آن بسنجیم. اگر برای سرافرازی دین الله بجنگی و کشته شوی، شهید هستی و اگر به پیروزی برسی، به سعادت رسیده‌ای؛ یا شهادت و یا پیروزی. الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحۡدَى ٱلۡحُسۡنَيَيۡنِۖ وَنَحۡنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمۡ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٖ مِّنۡ عِندِهِۦٓ أَوۡ بِأَيۡدِينَا﴾ [التوبة: ٥٢]

بگو: آیا درباره­ی ما انتظاری جز یکی از دو نیکی (شهادت یا پیروزی) را دارید؟ حال آن‌که ما درباره­ی شما انتظار می­بریم که الله از سوی خویش یا به دست ما عذابی به شما برساند.

در هر دو صورت، به زیان دشمنان اسلام است؛ همان‌گونه که الله متعال، احزاب و گروه‌های کفر را از سوی خویش گرفتار عذاب کرد؛ آن‌ها مدینه را محاصره کرده بودند و می‌خواستند با رسول‌خدا بجنگند؛ اما الله باد و سپاهیانی به سویشان فرستاد و در دل‌هایشان ترس و وحشت انداخت.

﴿بِأَيۡدِينَا﴾ «یا به دست ما عذابی به شما برساند». همان‌طور که در غزوه‌ی «بدر» روی داد و الله متعال، عذاب سختی به دست پیامبر و صحابه به مشرکان رساند.

اگر انسان، **صادقانه** از خداوند درخواست شهادت کند و دعا نماید و بگوید: «یا الله! شهادت در راه خودت را نصیبم بگردان»، و در عین حال بداند که شهادت، فقط با پیکار و جهاد خالصانه در راه الله به‌دست می‌آید، خداوند او را به رتبه‌ی شهدا می‌رساند؛ هرچند در رختخواب خود بمیرد. شرطش این است که در نیت و خواسته‌اش، صادق باشد. شاید این سؤال مطرح شود که آیا کسی که در دفاع از کشور یا سرزمین خود کشته می‌شود، شهید است یا نه؟ می‌گوییم: اگر بدین‌خاطر از کشورش دفاع می‌کند که کشوری اسلامی‌ست، پیکارش در راه خداست؛ زیرا در حقیقت برای سرافرازی دین خدا جنگیده است؛ اما اگر فقط به‌خاطر کشورش می‌جنگد، نه برای دفاع از دین خدا، پیکارش در راه خدا نیست؛ زیرا طبق سنجه یا معیار رسول‌الله (برای سرافرازی دین) نجنگیده است.

\* \*\*

59- الخامِس: عَنْ أبي هُريْرة قال: قال رسولُ اللَّه : «غزا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِياءِ صلواتُ اللَّه وسلامُهُ علَيهِمْ فَقَالَ لقوْمِه: لايتْبعْني رَجُلٌ ملَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ. وَهُوَ يُرِيدُ أَن يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِها، ولا أَحدٌ بنَى بيُوتاً لَمْ يرفَع سُقوفَهَا، ولا أَحَدٌ اشْتَرى غَنَماً أَوْ خَلَفَاتٍ وهُو يَنْتَظرُ أوْلادَهَا. فَغزَا فَدنَا مِنَ الْقَرْيةِ صلاةَ الْعصْرِ أَوْ قَريباً مِنْ ذلك، فَقَال للشَّمس: إِنَّكِ مَأمُورةٌ وأَنا مأمُور، اللهمَّ احْبسْهَا علَينا، فَحُبستْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عليْه، فَجَمَعَ الْغَنَائِم، فَجاءَتْ يَعْنِي النَّارَ لتَأكُلهَا فَلَمْ تطْعمْهَا، فقال: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولاً، فليبايعنِي منْ كُلِّ قبِيلَةٍ رجُل، فلِزقتْ يدُ رَجُلٍ بِيدِهِ فَقال: فِيكُم الْغُلول، فليبايعنِي قبيلَتُك، فلزقَتْ يدُ رجُليْنِ أو ثلاثَةٍ بِيَدِهِ فقال: فِيكُمُ الْغُلُول، فَجاءوا برَأْسٍ مِثْلِ رَأْس بَقَرَةٍ مِنْ الذَّهب، فوضَعها فَجَاءَت النَّارُ فَأَكَلَتها، فلمْ تَحل الْغَنَائِمُ لأحدٍ قَبلَنَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنا الغَنَائِمَ لمَّا رأَى ضَعفَنَا وعجزنَا فأحلَّها لنَا». [متفق عليه]([[135]](#footnote-135))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یکی از پیامبران صلوات‌الله وسلامه علیهم می‌خواست به جنگ برود. به قومش گفت: كسي كه زني را نكاح كرده، ولي هنوز او را به خانه‌اش نبرده است و مي خواهد او را به خانه ببرد و نيز كسي كه خانه‌اي ساخته و هنوز سقفش را درست نکرده است؛ هم‌چنين كسي كه شترهاي آبستنی خريده و منتظر زاييدن آن‌هاست، با من نیاید. سپس عازم جنگ شد. هنگام نماز عصر يا نزدیک به عصر بود که به نزدیکی روستاي مورد نظر رسید. خطاب به خورشيد گفت: تو مأموري و من نيز مأمورم. خدايا! آن را براي ما متوقف کن؛ و خورشيد، متوقف شد تا آن‌كه خداوند، او را پيروز گردانيد؛ آن‌گاه به جمع‌آوری غنایم پرداخت. سپس آتشي آمد تا اموال غنیمت را بخورد و نابود كند؛ ولي به آن‌ها نزديك نشد. آن پيامبر گفت: حتماً در ميان شما خیانت یا سرقتي از مال غنيمت، صورت گرفته است. از هر قبيله يك نفر با من، بيعت كند. (هنگام بيعت) دست يك نفر از آنان به دست او چسبيد. گفت: سرقت در قبیله‌ی شما انجام شده است. همه‌ی افراد قبيله‌ات بايد با من بيعت كنند. آن‌گاه دست دو يا سه نفر از افراد آن قبيله، به دست پیامبر چسبيد. گفت: شما سرقت كرده‌ايد. آن‌ها (اعتراف کردند و) چيزي مانند سرِ گاو را كه از طلا ساخته شده بود، آوردند و پیامبر آن را (روی سایر غنایم) گذاشت . سپس آتش آمد و همه‌ی اموال را خورد و نابود کرد. پیش از ما، اموال غنیمت برای هیچ‌کس حلال نبوده است؛ اما خداوند كه ضعف و ناتواني ما را ديد، غنايم را براي ما حلال ساخت».

**شرح**

در این حدیث که مؤلف/ آورده است، نشانه‌های بزرگی وجود دارد؛ رسول‌الله داستان یکی از پیامبران علیهم‌الصلاة والسلام را بیان فرموده که می‌خواست به جهاد برود؛ ولی چند گروه را از همراهی با خود منع نمود: هر کسی که زنی نکاح کرده و هنوز او را به خانه نبرده بود؛ هرکس که خانه‌ای ساخته و سقفش را آماده نکرده بود و نیز هر کسی که شتران آبستنی خریده و منتظر زاییدن آن‌ها بود؛ چون این‌ها دغدغه‌ی فکری دیگری جز جهاد داشتند: کسی که زنی نکاح کرده و هنوز او را به خانه نبرده، اشتیاق زیادی دارد که هرچه زودتر همسرش را به خانه ببرد؛ همین‌طور کسی که خانه‌اش ناتمام است، مشتاق کامل شدن خانه‌اش می‌باشد تا با زن و بچه‌اش زیر سقفی برود که مال اوست. هم‌چنین کسی که دام‌های آبستنی دارد برای زاییدن دام‌هایش لحظه‌شماری می‌کند؛ حال آن‌که جهاد به‌‌گونه‌ای‌ست که انسان باید برای آن، فراغت داشته و یک‌سو باشد؛ یعنی به چیزی جز جهاد نیندیشد و فکر و خیالی جز جهاد نداشته باشد. الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧﴾ [الشرح: ٧]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (در عبادت و نیایش) بکوش.

یعنی هنگامی که از کارهای دنیا فراغت یافتی و دیگر مشغله‌ی ذهنی نداشتی، به عبادت و نیایش بپرداز. پیامبر فرموده است: «لا صَلاةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ وَلا وَهُوَ يُدَافِعُهُ الأَخْبَثَانِ»؛([[136]](#footnote-136)) یعنی: «هنگامی که غذا آماده و حاضر است یا وقتی که انسان تنگ‌وضوست، نماز درست نیست». [رأی جمهور علما، این است که نماز خواندن در چنین حالتی، مکروه می‌باشد]. به‌هر حال وقتی که انسان می‌خواهد به عبادت بپردازد، باید قلب و تمام وجودش را فارغ کند تا با اشتیاق و فراغت بال و یک‌سویی و نیز با آرامش و توجه کامل، به عبادت مشغول شود.

آن پیامبر، عازم جنگ شد و زمانی به منطقه‌ی دشمن رسید که مقداری از نماز عصر گذشته و چیزی به شب نمانده بود؛ و چون نگران بود که مبادا پیش از تمام شدن جنگ شب شود، رو به خورشید کرد و گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. مأموریت خورشید، مأموریتی تکوینی‌ست و مأموریت پیامبر، مأموریتی شرعی. پیامبر مأموریت داشت که جهاد نمايد و خورشید وظیفه دارد مطابق امر و فرمان الله به سوی قرارگاهش حرکت کند؛ چنان‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [يس: ٣٨]

و خورشید همواره به سوی قرار‌گاهش درحرکت است؛ این، تقدیر و اندازه‌گیری (پروردگار) توانا و داناست.

خورشید از زمانی که آفریده شده، در مسیرش درحرکت بوده و هیچ‌گاه از مسیرش منحرف نشده است؛ نه بالا رفته و نه پایین؛ نه کُند شده است و نه تند.

آن پیامبر، دعا کرد:«خدایا! خورشید را برای ما متوقف کن». و الله متعال دعایش را پذیرفت و بدین ترتیب خورشید غروب نکرد تا این‌که این پیامبر جنگید و غنایم زیادی به‌دست آورد. گفتنی‌ست: استفاده از غنایم برای رزمندگان امت‌های گذشته، حلال نبوده است؛ بلکه غنایم به‌طور خاص برای مجاهدان این امت، یعنی امت رسول‌الله حلال می‌باشد.

امت‌های گذشته، غنایم جنگی را در محلی جمع می‌کردند و آن‌گاه آتشی از آسمان، برای سوزاندن غنایم نازل می‌شد؛ اما چنان‌که از این حدیث برمی‌آید، آتش، غنایم به‌دست آمده از جهاد همرزمان آن پیامبر را نسوزاند؛ و این، نشانه‌ی خیانت در غنایم بود. پیامبر به همراهانش گفت: سرقت یا خیانتی در غنایم صورت گرفته است. و سپس دستور داد که از هر قبیله‌ای، یک نفر با او بر سر اين‌كه قبیله‌اش خیانت نکرده‌اند، بیعت کند. هنگام بیعت، دست یکی از بیعت‌کنندگان به دست پیامبرشان چسبید. معلوم شد که خیانت، در قبیله‌ی آن شخص بوده است. به دستور پیامبر همه‌ی افراد آن قبیله با او بیعت کردند؛ دست دو یا سه نفر از آن‌ها به دست پیامبرشان چسبید. پیامبر به آن‌ها گفت: شما خیانت کرده‌اید. خیانت در غنیمت، یعنی سرقت از غنایم یا پنهان کردن چیزی که به غنیمت گرفته‌اند. این‌ها نیز چیزی زرین، شبیه سرِ گاو را پنهان کرده بودند؛ وقتی آن را آوردند، پیامبر آن را روی سایر غنایم گذاشت و آن‌گاه آتش، غنایم را سوزاند. این هم از نشانه‌های الله بود.

نکاتی چند از این حدیث درمی‌یابیم؛ از جمله:

جهاد در میان امت‌های گذشته نیز مشروع بوده است؛ همان‌گونه که در این امت نیز مشروعیت دارد. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيّٖ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٞ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْۗ ﴾ [آل عمران: ١٤٦]

چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی، همراهشان نبرد کردند و در برابر سختی‌هایی که در راه الله به آنان رسید، سست نشدند و ضعیف نگشتند و زبونی نکردند.

داستان طالوت و جالوت و داود نیز که در آیات 246 تا 252 سوره‌ي بقره آمده، بیان‌گر مشروعیت جهاد در میان امت‌های گذشته است.

این حدیث هم‌چنین دلیلی بر عظمت الله می‌باشد؛ اوست که امور هستی را تدبیر می‌کند و اوست که جریان مسایل و رويدادها را بر خلاف طبیعت یا روال عادی آن‌ها برای تأیید و نصرت پیامبر و یا دور کردن شر و بدی از او، و به‌طور کلی برای مصلحت اسلام و به نفع آیین راستین، دگرگون می‌سازد.

نشانه‌ها یا معجزه‌های پیامبران هر شکلی که داشته‌اند، برای تأیید پیامبران بوده‌اند. خورشید، مطابق آفرینش و روال عادی خود، به‌امر الله در مسیر مشخّصی حرکت می‌کند و از مسیرش منحرف نمی‌شود؛ اما در این‌جا الله آن را متوقف کرد و بدین ترتیب فاصله‌ی میان عصر تا مغرب طولانی شد تا آن‌که پیامبرش را به پیروزی رساند. این، ردّی بر کسانی‌ست که می‌گویند: افلاک و گردش ستارگان، ثابت و تغییرناپذیر است. چه کسی، افلاک را آفریده است؟ الله. ذاتی که آن را آفریده، خود می‌تواند دگرگونش کند؛ اما بسیاری از اخترشناسان حرکت افلاک و گردش ستارگان را بر طبق طبیعت می‌پندارند و گمان می‌کنند که هیچ‌کس نمی‌تواند تغییری در آن ایجاد نماید. آن‌ها از آن جهت چنین پنداری دارند که منکر خالق و آفریدگار هستی هستند و دلیل و علت هر چیزی را طبیعت می‌دانند!

دلایلی از کتاب و سنت وجود دارد که افلاک و به‌طور کلی هستی، به‌امر الله، تغییر می‌کند. چنان که این پیامبر، دعا کرد و به‌امر الله، خورشید متوقف شد.

مشرکان از رسول‌خدا، محمد مصطفی خواستند که برای اثبات صداقتش، نشانه‌ای به آن‌ها نشان دهد؛ پیامبر به سوی ماه اشاره فرمود و آن‌گاه ماه، دو نیمه شد و آن‌ها دیدند که یک نیمه‌ی ماه بالای «صفا» قرار گرفت و نیمه‌ی دیگر بر بالای «مروه» نمایان شد. همان‌گونه که الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ١ وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ ٢﴾ [القمر: ١، ٢]

قیامت نزدیک شد و ماه شکافت. و اگر نشانه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: جادوی باطلی‌ست.

مشرکان با دیدن این معجزه گفتند: محمد، ما را جادو کرده و ماه، نشکافته است؛ بلکه محمد، ما را چشم‌بندی نموده است. کافر با لجاجتی که دارد، حتی هنگامی که حق و حقیقت برایش ثابت شود، باز هم ایمان نمی‌آورد؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتۡ عَلَيۡهِمۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٩٦ وَلَوۡ جَآءَتۡهُمۡ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٩٧﴾ [يونس : ٩٦، ٩٧]

بی‌گمان کسانی که فرمان پروردگارت بر آنان تحقق یافت، ایمان نمی‌آورند؛ اگرچه همه‌ی نشانه‌ها برایشان بیاید، تا آن‌که عذاب دردناک را مشاهده کنند.

دل‌ها در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و الله، دل‌ها را هر گونه که بخواهد، می‌گرداند؛ لذا کسی که سزاوار عذاب الهی گردد، هرگز ایمان نمی‌آورد. هرچند همه‌ی نشانه‌ها را به او نشان دهید. از این‌رو مشرکان، از رسول‌الله خواستند که نشانه‌ای به آن‌ها نشان دهد و پیامبر نیز این نشانه‌ی شگفت‌انگیز را به آنان نشان داد؛ نشانه‌ای که از توان همه خارج است؛ اما چه گفتند؟ ببینیم الله متعال، در این‌باره چه می‌فرماید؟

﴿وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ ٢ وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَكُلُّ أَمۡرٖ مُّسۡتَقِرّٞ ٣﴾ [القمر: ٢، ٣]

و اگر نشانه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: جادوی باطلی‌ست. و (پیامبر و رسالتش را) دروغ شمردند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی کردند. و هر امری، سرانجام (در محل خود) قرار می‌گیرد.

از حدیث ابوهریره بدین نکته پی می‌بریم که الله متعال، لطف زیادی به این امت فرموده که غنایم جنگی را برایشان حلال نموده است؛ حال آن‌که غنایم جنگی بر امت‌های گذشته حرام بود. در غنایمی که مسلمانان از کافران به دست می‌آورند، خیر فراوانی وجود دارد و در زمینه‌ی جهاد، به‌کارِ مسلمانان می‌آید و در این عرصه کمک زیادی به آن‌ها می‌کند. مثلاً با اموالی که در جهاد از کفار به‌غنیمت می‌گیرند، برای جهاد و پیکار دوباره با آن‌ها، آماده می‌شوند و می‌توانند باری دیگر، با آنان بجنگند. این، از فضل و لطف الله می‌باشد؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «أُعْطِيتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي»؛ یعنی: «پنج چیز به من عطا شده است که به هیچ پیامبری عطا نشد». سپس یکی از موارد پنج‌گانه‌ای که برشمرد، این بود که فرمود: «وَأُحِلَّتْ لِيَ الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي»؛([[137]](#footnote-137)) یعنی: «اموال غنیمت برایم حلال شد؛ حال آن‌که پیش از من برای هیچ پیامبری حلال نشده بود».

از دیگر نشانه‌هایی که در این حدیث آمده، این است که دست خیانت‌کاران به دست پیامبرشان چسبید؛ و این، امری غیرعادی‌ست؛ اما الله متعال بر هر کاری تواناست.

هم‌چنین درمی‌یابیم که پیامبران الهی غیب نمی‌دانستند؛ مگر آن‌که خداوند آن‌ها را از یک مسأله‌ی غیبی آگاه می‌ساخت. واضح است که پیامبران، غیب نمی‌دانستند. گذشته از این حدیث، دلایل زیادی وجود دارد که پیامبران از غیب، بی‌اطلاع بوده‌اند و غیب نمی‌دانسته‌اند؛ چنان‌که اسرار و مسایل زیادی بر پیامبرمان مخفی و پوشیده می‌ماند؛ نمونه‌اش را می‌توانیم درسومین آیه‌ از سوره‌ی «تحریم» ببینیم که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِۦ وَأَظۡهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَأَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَاۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ٣﴾ [التحريم: ٣]

و هنگامی که پیامبر، رازی را به یکی از همسرانش گفت و او، آن راز را (نزدِ یکی دیگر از همسران پیامبر) فاش کرد. و الله، پیامبر را از آن آگاه ساخت؛ (پیامبر) بخشی از آن را برای او بازگو کرد و از (بازگو کردن) بخش دیگرش خودداری نمود و چون پیامبر، آن زن را از این موضوع باخبر ساخت، آن زن گفت: «چه کسی تو را از این موضوع باخبر ساخته است؟» (پیامبر) گفت: «(پروردگار) دانا و آگاه به من خبر داده است».

به هر حال پیامبر غیب نمی‌دانست؛ حتی وقتی یارانش در سفری با او بودند و به جایی می‌رفتند، نمی‌دانست که کجا رفته‌اند؛ مگر آن‌که از آن‌ها سؤال می‌کرد. چنان‌که ابوهریره در سفری هم‌راه پیامبر بود؛ در بین راه مدتی برای غسل جنابت، غیبت کرد. وقتی نزد پیامبر رفت، از او پرسیدند: «کجا بودی؟» بنابراین پیامبر غیب نمی‌دانست و هیچ‌یک از آفریده‌های الاهی، غیب نمی‌داند. الله می‌فرماید:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧﴾ [الجن: ٢٦، ٢٧]

دانای نهان است و هیچ‌کس را برغیب خود آگاه نمی‌کند. مگر کسی را که به پیامبری برگزیند (آن‌هم به عنوان معجزه) و نگه‌بانانی پیش رو و پشت سرش گسیل می‌دارد.

این حدیث، از سوی دیگر نیز دلیلی بر قدرت خداست؛ چون آتشی که برای سوزاندن غنایم آمد، از درختان یا هیزم‌های زمین، درست نشده بود؛ بلکه به‌امر الله، از آسمان نازل شد تا غنیمت‌هایی را که گرد آورده بودند، بسوزاند.

\*\*\*

60- السادِس: عن أبي خالدٍ حكيمِ بنِ حزَام قال: قال رسولُ‌اللَّه : «الْبيِّعَان بالخِيارِ ما لم يَتفرَّقا، فإِن صدقَا وبيَّنا بوُرِك لهُما في بَيعْهِما، وإِن كَتَما وكذَبَا مُحِقَتْ بركةُ بيْعِهِما». [متفق عليه]([[138]](#footnote-138))

**ترجمه:** ابوخالد، حکیم حزام می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فروشنده و خريدار تا زماني كه از هم جدا نشده‏اند، اختيار فسخ معامله را دارند؛ اگر راست بگويند و عيب كالا را بيان كنند، در معامله‌ی آن‌ها خير و بركت خواهد بود؛ و اگر عيب كالا را پنهان كنند و دروغ بگويند، معامله‌ی آن‌ها بي بركت خواهد شد».

**شرح**

در حدیث، واژه‌ی «الْبيِّعَان» آمده که به معنای فروشنده و خریدار است؛ همان‌طور که در زبان عربی می‌گویند: «قمران» یعنی «دو ماه» که منظور خورشید و ماه است؛ یا گفته می‌شود: «عُمَرانِ»، یعنی دو عمر که منظور ابوبکر و عمر هستند.

فرمود: «بالخِيارِ»؛ یعنی: هر دو اختیار فسخ معامله را دارند؛ البته تا زمانی که محل معامله را ترک نکرده و از هم جدا نشده باشند؛ چون فرمود: «ما لم يَتفرَّقا». به عنوان مثال: شخصی، خودروی خود را به پنج میلیون تومان می‌فروشد؛ تا زمانی که فروشنده و خریدار، در محل معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، هر یک از آن دو، حق فسخ معامله را دارد. این، لطف خداست که بر بندگانش آسان گرفته است؛ زیرا کالا تا زمانی که در دست دیگران است، برای انسان ارزشمند می‌باشد و دوست دارد که هرطور شده، به آن دست یابد؛ ولی وقتی به آن دست می‌یابد، علاقه‌اش به آن کمتر می‌شود؛ از این‌رو شارع، این امکان را برای انسان فراهم کرده که با تأنی و دقت نظر، معامله‌اش را انجام دهد و عجله نکند. لذا تا زمانی که فروشنده و خریدار، از هم جدا نشده‌اند، هر چقدر هم که طول بکشد، حق فسخ معامله را دارند؛ چون فرمود: «ما لم يَتفرَّقا». در حدیث ابن‌عمر$ آمده است: «أو یخَیِّر أحدُهُما الآخر»؛ یعنی: «یا این‌که یکی از آن دو (فروشنده یا خریدار)، حق فسخ معامله را به دیگری بدهد». به عبارت دیگر، به طرف معامله‌اش بگوید: حق فسخ معامله فقط با توست. بدین ترتیب این حق، از او سلب می‌شود و به طرف مقابلش می‌رسد. یا حتی می‌توانند با موافقت یکدیگر، حق فسخ معامله را از هر دوی خود سلب کنند. لذا این مسأله، چهار صورت دارد:

هر دو، حق فسخ معامله را برای خود محفوظ نگه دارند؛ این، در زمانی‌ست که بدون قید و شرط خاصی در این زمینه، با هم معامله می‌کنند.

معامله، با این شرط انجام می‌شود که هیچ‌یک از آن دو حق فسخ معامله را نداشته باشد. در این صورت، بلافاصله پس از عقد قرارداد، معامله تمام است و هیچ‌یک حق به هم‌زدن معامله را ندارد.

هنگام معامله، توافق کنند که حق فسخ، فقط با فروشنده است؛ بنابراین خریدار، دیگر حق فسخ معامله را ندارد.

توافق می‌کنند که حق فسخ معامله با خریدار باشد، نه با فروشنده؛ لذا فروشنده، دیگر، حق فسخ معامله را ندارد.

به‌هر حال خریدار و فروشنده، هر دو حق فسخ معامله را دارند و از این‌رو می‌توانند این حق را برای خود محفوظ نگه دارند یا آن را از خود سلب کنند؛ به توافقشان بستگی دارد که در این‌باره چه تصمیمی بگیرند و چگونه با هم به توافق برسند؛ چون رسول‌الله فرموده است: «المُسلمونَ عَلَی شروطِهم إلا شرطًا أحلَّ حرامًا أَو حرَّمَ حلالاً»؛([[139]](#footnote-139)) این حدیث، بیان‌گر این است که شرایط مورد توافق مسلمانان در معامله‌هایشان اعتبار دارد، مگر شرایطی که حلالی را حرام، یا حرامی را حلال کند.

پیامبر فرمود: «تا زمانی که جدا نشده‌اند»؛ و نوع یا چگونگی جدایی را بیان نکرد؛ اما منظور، جدا شدن از یکدیگر و ترک محل معامله می‌باشد. و اما نکته‌ی مورد توجه مؤلف از این حدیث که در باب صدق و راستی ذکرش کرده، این است که رسول‌الله فرمود: «اگر راست بگويند و عيب كالا را بيان كنند، در معامله‌ی آن‌ها، خير و بركت خواهد بود». اگر راست بگویند و در تعریف از کالای مورد معامله، صادق باشند و عیب‌هایش را بیان کنند، معامله‌ی آن‌ها مبارک خواهد بود؛ به عنوان مثال: شخصی می‌خواهد ماشین خود را بفروشد؛ می‌گوید: ماشین جدیدی‌ست؛ چنین امکاناتی دارد و چنین و چنان است؛ خلاصه این‌که تا می‌تواند از آن تعریف می‌کند؛ ولی واقعاً طوری که او می‌گوید، نیست. لذا دروغ گفته است. هم‌چنین اگر هنگام فروختن ماشین، عیب‌هایش را نگوید، در واقع عیب‌های ماشین را کتمان کرده است؛ حال آن‌که برکت معامله، در صداقت و بیان عیب‌های کالای مورد معامله می‌باشد. صداقت و راست‌گویی با بیان عیب‌های کالا، تفاوت دارد؛ صداقت در تعریف از کالا و بیان کیفیت آن است؛ و بیان، در رابطه با عیب‌های کالای مورد معامله می‌باشد. در معامله، کتمان عیب یا مخفی کردن آن، متضاد بیان است و تعریف نابه‌جا و بی‌اساس از کالا، متضاد راست‌گویی.

مثال دیگری می‌زنم: شخصی، گوسفندی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد. گوسفندش، بیمار است؛ اما بیماری‌اش نمایان نیست. یعنی کسی با نگاه کردن به گوسفند، متوجه بیماری‌اش نمی‌شود. فروشنده هم نمی‌گوید که این گوسفند، بیمار است. یعنی عیبش را بیان نمی‌کند؛ حتی طوری از گوسفندش تعریف می‌کند که واقعیت ندارد؛ به عبارتی، دروغ می‌گوید. بدین‌سان، نه راست گفته و نه عیب گوسفندش را بیان کرده است.

متأسفانه امروزه نمونه‌ی این تقلب را زیاد می‌بینیم؛ آقای فروشنده، خرمای خوب و مرغوب را روی جعبه می‌چیند و خرمای نامرغوب را پایین‌تر؛ یعنی صادقانه معامله نمی‌کند و عیب کالایش را مخفی نگه می‌دارد. خدا به ما رحم کند.

\*\*\*

5- باب: مراقبت (توجه به خداوند و رسيدگي به اعمال خويش)

الله متعال، می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩﴾ [الشعراء : ٢١٨، ٢١٩]

ذاتی كه چون (به عبادت)‏ مى‏ايستى، تو را مى‏بيند. و گردش و حركت تو را در ميان سجده‏كنندگان (مشاهده مى‏كند).

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحديد: ٤]

و او، با شماست؛ هرجا که باشید.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥ ﴾ [آل عمران: ٥]

بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی­ماند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: ١٤]

بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: ١٩]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

آیات فراوانی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/ پس از باب صدق و راستی و ذکر آیات و احادیثی در این‌باره، بابی تحت عنوان «مراقبت» گشوده است؛ مراقبت، دو وجه دارد:

وجه اول: این است که همواره به الله توجه داشته باشیم.

وجه دوم: این است که الله متعال، همواره شاهد و نگهبان اعمال ماست. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا ٥٢﴾ [الأحزاب: ٥٢]

و الله بر همه چیز شاهد و نگهبان است.

توجه به خداوند، این است که بدانیم و یقین داشته باشیم که الله متعال از گفتار، کردار و باورمان آگاه است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ٢١٧ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩﴾ [الشعراء : ٢١٧، ٢١٩]

و بر پروردگار توانا و مهرورز توكل كن؛ ذاتی كه چون (به عبادت)‏ مى‏ايستى، تو را مى‏بيند. و گردش و حركت تو را در ميان سجده‏كنندگان (مشاهده مى‏كند).

یعنی وقتی که در تاریکی شب، در خلوت و تنهایی خود به نماز می‌ایستی و هیچ‌کس تو را نمی‌بیند، الله از عبادت و نماز شب تو آگاه است و تو را می‌بیند و تاریکی و ظلمت شب، مانع از این نمی‌شود که خداوند، تو را نبیند. ﴿وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩﴾ یعنی: تو را می‌بیند که در این ساعت با سجده‌کنندگان، سجده می‌کنی؛ آری! الله قیام و سجده‌ی انسان را مشاهده می‌کند. ذکر قیام، از از ذکر سجده برتر است؛ چراکه در حالت قیام، قرآن می‌خوانیم و قرآن، کلام خدا و برترین کلام است؛ اما حالت سجده، از حالت قیام، برتر می‌باشد؛ زیرا سجده، نزدیک‌ترین حالتِ بنده به پروردگارش می‌باشد. چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ».([[140]](#footnote-140)) یعنی: «بنده زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد». از این‌رو فرمان یافته‌ایم که در سجده، زیاد دعا کنیم. هم‌چنین برای توجه به خداوند باید بدانیم که او، از همه‌ی سخنان ما آگاه است و همه را می‌‌شنود. الله می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيۡهِمۡ يَكۡتُبُونَ ٨٠﴾

[الزخرف: ٨٠]

یا گمان می‌کنند كه ما، رازشان و سخنانِ درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

هر سخنی که بگوییم، خوب باشد یا بد، آشکار باشد یا پنهان، به نفع ما یا به زیان ما، ثبت و نوشته می‌شود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

بنابراین هر سخنی که بگویی، روز قیامت درباره‌اش بازخواست خواهی شد؛ پس بگذار زبانت فقط سخن نیک بگوید یا سکوت کند. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[141]](#footnote-141)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». در نهان و در قلب خود، متوجه الله باش. بنگر چه در قلبت می‌گذرد؟ مبادا در دلت شرک به الله، ریا، انحراف، کینه‌ی مؤمنان یا محبت کافران یا چیزهای دیگری باشد که الله نمی‌پسندد. مواظب قلب خود باش؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦﴾ [ق: ١٦]

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم؛ و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

درباره‌ی گفتار، کردار و قلب خویش مواظب باش و خدا را از یاد مبر؛ زیرا وقتی از رسول‌خدا سؤال شد که «احسان» چیست، فرمود: «أن تَعبُدَ اللهَ کأنَّكَ تراهُ فإن لم تَکُن تراه فإنَّهُ یراكَ»؛([[142]](#footnote-142)) یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این‌چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این‌که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما». بنابراین از این حدیث، چنین بر می‌آید که: عبادت، دو درجه دارد؛ درجه‌ی اول، عبادت رغبت و امید است؛ و درجه‌ی دوم، عبادت ترس و هراس. پس انسان همواره باید متوجه پروردگارش باشد و بداند که الله شاهد و نگهبان اوست. لذا هر چه بگوییم، یا هر کاری که انجام دهیم و یا هر رازی را که مخفی کنیم، او، همه را می‌داند.

مؤلف- نووی/- چند آیه در این باب ذکر کرده است که بیان‌گر همین نکته‌اند. نخست آیه‌ای را آورده که الله به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ٢١٧ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٢٢٠﴾ [الشعراء : ٢١٧، ٢٢٠]

و بر پروردگار توانا و مهرورز توكل كن؛ ذاتی كه چون (به عبادت)‏ مى‏ايستى، تو را مى‏بيند. و حركت تو را در ميان سجده‏كنندگان (مشاهده مى‏كند). همانا او، شنوا و داناست.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥﴾ [آل عمران: ٥]

بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی­ماند.

واژه‌ی ﴿ شَيۡءٞ ﴾ را به صورت نکره، ذکر کرد؛ و این، همه چیز را دربرمی‌گیرد. یعنی هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله مخفی و پوشیده نیست. الله متعال، در سوره‌ی انعام این نکته را با شرح و تفصیل بیش‌تری بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: ٥٩]

و کلید­های غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست. به آن‌چه در خشکی و دریاست، آگاه است. و هیچ برگی نمی­افتد مگر آن‌که آن را می­داند و هیچ دانه­ای در تاریکی­های زمین، و هیچ تَر و خشکی نیست مگر آن‌که در کتابی روشن ثبت شده است.

علما می‌گویند: وقتی از برگ‌هایی که به زمین می‌افتند، آگاه است، پس به‌یقین از برگ‌هایی که در حال رشد هستند، غافل نمی‌باشد و به آن‌ها نیز آگاهی کامل دارد. در این آیه واژه‌های ﴿وَرَقَة﴾ و ﴿حَبَّة﴾ به صورت نکره ذکر شده‌اند؛ و این، همه‌ی برگ‌ها و دانه‌ها را دربرمی‌گیرد و بدین معناست که او از همه‌ی دانه‌ها و برگ‌های کوچک و بزرگ آگاه است. حال فرض کنیم دانه‌ی کوچکی‌ست که در زیر دریا در تاریکی‌های زمین قرار دارد؛ لذا این دانه‌ی کوچک، در تاریکی‌های پنج‌گانه‌ای قرار گرفته است و با این حال، از الله مخفی و پوشیده نیست. آری! پنج تاریکی:

تاریکی اول: تاریکی خاک یا گِلی که دانه در آن فرو رفته است.

تاریکی دوم: تاریکی آب دریا.

تاریکی سوم: ظلمت و تاریکی شب.

تاریکی چهارم: سیاهی و تاریکی ابرهای متراکمی که روی هم قرار گرفته‌اند.

و تاریکی پنجم: تاریکی بارانی‌ست که نازل می‌شود.

پنج تاریکی، روی این دانه‌ی کوچک است؛ با این حال الله به این دانه، آگاهی کامل دارد. فرمود: ﴿وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ یعنی: «هیچ تَر و خشکی نیست، مگر این‌که در کتابی روشن، ثبت شده» و نزد الله، پروردگار جهانیان واضح و معلوم است. لذا با توجه به علم گسترده‌ و فراگیر الهی، مؤمن باید همواره متوجه خداوند باشد و همان‌گونه که آشکارا و در میان جمع از او می‌ترسد، در نهان نیز از او بترسد؛ بلکه توفیق واقعی از آنِ کسی‌ست که خوف و خشیتش در نهان، بیش‌تر است؛ زیرا خشیت الهی در نهان، خالصانه‌تر می‌باشد و کسی آن‌جا نیست که شبهه‌ی ریا و خودنمایی پیش آید. ای برادرمسلمان!([[143]](#footnote-143)) از یاد مبر که الله همواره تو را می‌بیند؛ پس مواظب باش که از او فرمان‌برداری کنی و از آن‌چه نهی فرموده، خودداری نمایی. شایسته است که از الله کمک و توفیق بخواهیم؛ زیرا اگر او، ما را یاری نکند و به ما توفیق نبخشد، ما خیلی ضعیف و ناتوانیم. او، خود به ما یاد داده که تنها او را بپرستیم و تنها از او یاری بجوییم. هدایت یافتن و کمک گرفتن یا استعانت در چارچوب شریعت، توفیق و دهشی الهی‌ست:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 5، 6]

(پروردگارا!) تنها تو را می­پرستیم و تنها از تو یاری می­جوییم. ما را به راه راست، هدایت فرما.

عبادت باید در راستا و در جهتِ راه مستقیم باشد و گرنه نتیجه‌ای جز زیان ندارد. بنابراین به سه نکته‌ی مهم راه‌نمایی فرمود: عبادت؛ استعانت یا کمک خواستن از الله؛ و طلب هدایت. این، راه کسانی‌ست که الله به آنان نعمت داده است.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحديد: ٤]

و او با شماست، هرجا که باشید.

آری! الله با بندگان خود می‌باشد، هرجا که باشند؛ در دریا باشند یا در خشکی و یا در فضا؛ در جای تاریکی باشند یا در مکان روشنی؛ هرجا و در هر حالتی که باشند، او، با آن‌هاست. فرمود: با بندگان خود می‌باشد، نه در مکانی که بندگانش، آن‌جا هستند. لذا الله با علم، قدرت، تدبیر، شنوایی، بینایی و سیطره‌ی خود و دیگر صفات کاملش، بر ما به‌طور کامل احاطه دارد. این، بدین معنا نیست که ما هرجا که باشیم، الله متعال نیز همان‌جاست؛ خیر. بلکه الله فراتر از هر چیزی‌ست. خود، می‌فرماید:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: ٥]

(او) پروردگار گسترده­مهر و رحمان (است) که بر عرش قرار گرفت.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ﴾ [الأنعام: ١٨]

اوست كه بر بندگانش، چیره است.

این آیه، بیان‌گر صفت علو و برتری الله می‌باشد. و نیز می‌فرماید:

﴿ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ [الملك: ١٦]

آیا از پروردگاری که در آسمان است، ایمن شده‌اید...؟

و می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: ٢٥٥]

و او بلندمرتبه و بزرگ است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلى: ١]

نام پرورگار برتر و بلندمرتبه‌ات را به‌پاکی یاد کن.

آیات فراواني وجود دارد که نشان می‌دهد الله فراتر از هر چیزی‌ست؛ اما هیچ چیزی در هیچ‌یک از صفات الهی، شبیه و همانند او نیست. الله، ضمن نزدیک بودن به بندگانش، بالاتر و فراتر از آن‌هاست و ضمن این‌که دارای صفت علو و برتری‌ست یا بالاتر و فراتر از آن‌هاست، به آنان نزدیک مي‌باشد. خود، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ﴾

[البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدان‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

نباید چنین بپنداریم که خداوند در زمین است؛ زیرا در صورتی که دچار چنین توهمی شویم، در حقیقت صفت علو و برتری الله متعال را انکار کرده‌ایم. ضمن این‌که هیچ‌یک از مخلوقات و آفریده‌های الهی، گنجایش او را ندارد:

﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

کُرسی پروردگار، آسمان­ها و زمین را در برگرفته است.

«کرسی»، به همه‌ی آسمان‌ها و زمین احاطه دارد و قدمین (دو پای) پروردگار رحمان بر آن قرار دارد. گفتنی‌ست: «عرش» از کرسی خیلی بزرگ‌تر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إن السَّمَوات السبع والأرضین السبع بالنِّسبة للکرسی كَحَلقة أُلقِیَت فی فلاة من الأرضِ»؛([[144]](#footnote-144)) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست. فرمود: «وإنَّ فضلَ العرش علی الکرسی کفَضلِ الفلاةِ علی هذه الحَلَقةِ»؛ یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور نسبت به این حلقه می‌باشد». پس خالقش چه‌قدر عظیم است! امکان ندارد که خالق، در زمین باشد؛ زیرا پروردگار سبحان، بزرگ‌تر از این است که در احاطه‌ی چیزی از مخلوق‌ها یا آفریده‌هایش باشد. باید بدانیم که منظور از همراهی يا «معیتي» که پروردگار متعال، در پاره‌ای از موارد به خود نسبت داده، بر طبق سیاق و قراین، گوناگون است؛ گاه منظور از معیت و همراهی، این است که با علم، قدرت، چیرگی، برتری، تدبیر، شنوایی و بینایی خود و دیگر صفاتش، به مخلوق‌ها احاطه‌ی کامل دارد. مثل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحديد: ٤]

و او، با شماست؛ هرجا که باشید.

و نیز مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْۖ ﴾ [المجادلة: ٧]

هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه نفر نیست، مگر این‌که او چهارمینشان است و نیز پنج نفر با هم محرمانه سخن نمی‌گویند مگر آن‌که او ششمین آن‌هاست و نه تعدادی کم‌تر از آن و نه بیش‌تر، مگر آن‌که او، با ایشان است؛

گاه منظور از معیت و همراهی، تهدید و هشدار می‌باشد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ١٠٨﴾ [النساء : ١٠٨]

آنان اعمال زشتشان را از مردم پنهان می‌کنند؛ ولی نمی‌توانند اعمال ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن‌گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد، الله با آ‌ن‌هاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

پروردگار متعال در این آیه آنان را تهدید می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که از سخنان و دسیسه‌گری‌های شبانه‌ی آنان، آگاه است؛ سخنان و تدابیری که الله نمی‌پسندد و آن‌ها، آن را از مردم پنهان می‌‌کنند و تصورشان، این است که خداوند متعال از تدابیر و سخنان شبانه‌ی آنان، بی‌اطلاع می‌باشد! حال آن‌که الله متعال از همه چیز آگاه است.

و گاه منظور از معیت و همراهی، نصرت و یاری یا تأیید و تقویت می‌باشد؛ مانند این آیه که فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: ١٢٨]

همانا الله با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

و مثل این آیه که می‌فرماید:

﴿فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمۡ وَلَن يَتِرَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٥﴾ [محمد : ٣٥]

ضعف و سستی نورزید و به صلح و سازش فرا نخوانید که شما برترید و الله با شماست و هرگز از پاداش اعمالتان نمی‌کاهد.

آیه‌های زیادی در این‌باره وجود دارد. البته این نوع سوم از معیت و همراهی پروردگار، دو گونه است: گاه به کسانی نسبت داده می‌شود که ویژگی‌های مشخصی از آن‌ها، ذکر می‌گردد. و گاه به‌طور مشخّص از معیت و همراهی پروردگار با افراد معینی، سخن به میان می‌آید. آیه‌ی 128 سوره‌ی نحل به معیت و همراهی پروردگار با کسانی اشاره دارد که پرهیزکار و نیکوکار باشند؛ یعنی دو ویژگی داشته باشند: تقوا و احسان یا نیکوکاری؛ اما الله متعال در پاره‌ای از موارد، به‌طور مشخّص بیان فرموده که معیت و همراهی‌اش با فلان‌شخص می‌باشد؛ همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، این نوع معیت نیز به مفهوم تأیید و یاری کردن بنده است. مثل این آیه که الله می‌‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: ٤٠]

اگر پیامبر را یاری نکنید، به‌راستی الله یاری­اش نمود؛ آن­گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می­گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست.

پیامبر و ابوبکر صدیق در غار بودند؛ ابوبکر به پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند». زیرا قریشی‌ها با جدیت تمام در جستجو و تعقیب پیامبر بودند. همه‌ی کوه‌ها، دره‌ها و زمین‌های هموار را گشته و برای کسی که پیامبر و ابوبکر را دست‌گیر می‌‌کرد، دویست شتر، جایزه گذاشته بودند؛ صد شتر برای دست‌گیری پیامبر و صد شتر برای دست‌گیری ابوبکر. مردم به طمع دست‌یابی به این جایزه به جستجو پرداختند؛ اما الله با پیامبر و ابوبکر بود. مشرکان به دهانه‌ی غار رسیدند. ابوبکر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند». رسول‌الله به او فرمود: «غم مخور که الله با ماست؛ گمانت درباره‌ی دو نفر که سومینشان خداست، چه می‌باشد؟» بر خلاف چیزی که مردم می‌گویند، هیچ مانعی مثل کبوتر یا تار عنکبوت و یا درختی بر دهانه‌ی غار نبود؛ بلکه فقط عنایت الله بود که مشرکان آن دو را ندیدند. چون از معیت و همراهی الله برخوردار بودند.

نمونه‌ی دیگری از این نوع معیت و همراهی را درباره‌ی موسی و هارون علیهماالسلام مشاهده می‌کنیم؛ آن‌گاه که خداوند آن دو را به سوی فرعون فرستاد. ببینیم خداوند متعال، چه می‌فرماید:

﴿قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ٤٥ قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦﴾ [طه: ٤٥، ٤٦]

گفتند: ای پروردگارمان! ما از این می‌ترسیم که به شکنجه و آزارمان بپردازد یا سرکشی نماید. فرمود: نترسید. من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم.

الله اکبر! فرمود: «من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم». وقتی الله با آن دو بود، آیا امکان داشت که فرعون و سپاهیانش بتوانند آسیبی به آن‌ها برسانند؟ هرگز. می‌بینیم که الله متعال، در این‌جا از معیت و همراهش‌ به‌طور خاص با افراد معینی یعنی موسی و هارون علیهما السلام سخن گفته است. به‌هر حال باید به معیت و همراهی الله با آفریده‌هایش ایمان داشته باشیم؛ البته با این باور و آگاهی که الله از بالای عرش خود با بندگانش می‌باشد و هیچ‌کس در هیچ‌یک از صفاتش، شبیه و همانند او نیست و از این‌رو نباید چنین تصور نمود که مگر می‌شود خداوند که در آسمان است، با ما باشد؟ می‌گوییم: نشاید و نباید که خداوند را با مخلوقات و آفریده‌هایش مقایسه کنیم؛ علاوه بر این، حتی در مخلوقات نیز می‌بینیم که علو و برتری، یعنی بالا بودن، هیچ تعارض و منافاتی با معیت و همر‌اهی ندارد. همه می‌دانند که ماه، در آسمان است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ ٱلۡقَمَرَ فِيهِنَّ نُورٗا﴾ [نوح: ١٦]

و ماه را در میان آسمان‌ها روشنی‌بخش، قرار داده است.

هم‌چنین همه می‌دانند که ستاره‌ها در آسمان هستند. با این حال، می‌گوییم: «به مسیرمان ادامه می‌دهیم و ماه با ماست» یا می‌گوییم: «به راهمان ادامه می‌دهیم و ستارگان با ما هستند». در صورتی که ماه و ستارگان در آسمان هستند؟ آری؛ چون از دیدِ ما، ناپدید نیستند. الله بر بالای عرش خود با ماست و بر همه‌ی آفریده‌هایش احاطه دارد.

مقتضا یا تأثیر این آیه بر رفتار و سلوک انسان چیست؟

وقتی می‌خوانیم که «الله، با شماست؛ هرجا که باشید» و هنگامی که باور می‌کنیم كه الله متعال با ماست، بیش‌تر مواظب خواهیم بود و توجه بیش‌تری به الله خواهیم داشت؛ چون می‌دانیم که هرجا که باشیم، از حال و وضع ما آگاه است؛ حتی اگر در خانه‌ی تاریکی باشیم که هیچ‌کس در آن‌جا با ما نباشد، به‌یقین الله متعال، با ماست. البته این، بدین معنا نیست که خداوند متعال، در همان مکانی‌ست که ما هستیم؛ خیر. بلکه منظور، این است که الله به ما احاطه دارد و هیچ چیزی از ما بر او پوشیده و مخفی نمی‌باشد. بدین ترتیب بیش‌تر مواظبیم و از خدا می‌ترسیم و گناه نمی‌کنیم و از او فرمان می‌بریم.

فرمود: ﴿ إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤ ﴾. الله متعال، این آیه را پس از ذکر سرانجام قوم «عاد» آورده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِرَمَ ذَاتِ ٱلۡعِمَادِ ٧ ٱلَّتِي لَمۡ يُخۡلَقۡ مِثۡلُهَا فِي ٱلۡبِلَٰدِ ٨ وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُواْ ٱلصَّخۡرَ بِٱلۡوَادِ ٩ وَفِرۡعَوۡنَ ذِي ٱلۡأَوۡتَادِ ١٠ ٱلَّذِينَ طَغَوۡاْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ١١ فَأَكۡثَرُواْ فِيهَا ٱلۡفَسَادَ ١٢ فَصَبَّ عَلَيۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ ١٣ إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾

[الفجر: ٧، ١٤]

همان قوم «ارم» (عاد نخستین که) بلندقامت (و دارای خانه‌های بزرگ با ستون‌های عظیم) بودند. همان قبیله‌ای که همانندش در هیچ یک از شهرها آفریده نشده بود. و نیز با قوم ثمود که صخره‌ها را در «وادی القری» تراشیده بودند، چه کرد؟و هم‌چنین با فرعون که دارای سپاه و میخ‌های شکنجه بود. همان کسانی که در شهرها سرکشی کردند. و فساد فراوانی در آن‌ها ایجاد نمودند. پس پروردگارت، تازیانه‌ی عذاب را بر سرشان فرود آورد. بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

الله بیان فرمود که همواره در کمین سرکشان است و کمر هر سرکشی را می‌شکند و او را به نابودی می‌کشاند و هیچ اثری از او باقی نمی‌گذارد. قوم عاد، دارای خانه‌های بزرگی بودند که ستون‌های قوی و بزرگی داشت؛ الله متعال به آنان قدرت و نیرو بخشید، ولی آن‌ها در زمین سرکشی کردند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» الله می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۖ﴾ [فصلت: ١٥]

آیا توجه نکردند و نیندیشیدند که الله، ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر است؟

الله متعال، با این دلیل عقلی که آن‌ها را آفریده است، برایشان بیان فرمود که از آنان قوی‌تر و نیرومندتر است. از این‌رو فرمود: ﴿وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ﴾ یعنی: «آنان همواره آیات ما را انکار می‌کردند». نفرمود که آیا توجه نکردند که الله از آنان نیرومندتر است؛ بلکه این را با دلیل عقلی برایشان ثابت کرد؛ زیرا هر عقلی، چنین قضاوت می‌کند که خالق (آفریننده) از مخلوق یا آفریده‌اش قوی‌تر است. لذا ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر می‌باشد. اما آن‌ها همواره آیات الهی را انکار می‌کردند تا این‌که خداوند ایشان را گرفتار خشکسالی نمود؛ به‌گونه‌ای كه به آسمان چشم می‌دوختند و منتظر باران بودند. سرانجام، خدای متعال، صبحِ یکی از روزها بادِ بی‌خیری به سویشان فرستاد که گرد و غبار زیادی به‌پا کرده بود و مانند ابرِ پرباری به‌نظر می‌رسید.

﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِضٞ مُّمۡطِرُنَا﴾ [الاحقاف: ٢٤]

پس هنگامی که عذاب را به صورت ابر گسترده‌ای مشاهده کردند که رو به دشت‌ها و آبگیرهایشان نهاده بود، گفتند: «این، ابری‌ست که بر ما خواهد بارید».

خداوند می‌توانست با فرستادن باد، عذابشان کند؛ اما به‌حکمتش، بادِ عذاب، به‌گونه‌ای به سراغشان آمد که گمان کردند ابر باران‌زایی‌ست تا بدین‌سان عذاب، بر آن‌ها شدیدتر و ناگوارتر باشد. چون عذابی که انسان، ابتدا آن را رحمت یا مایه‌ی دفع ضرر می‌داند، به مراتب سخت‌تر و شدیدتر است؛ مثل این‌که پول هنگفتی به کسی بدهید و بلافاصله از او پس بگیرید.

﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِضٞ مُّمۡطِرُنَاۚ بَلۡ هُوَ مَا ٱسۡتَعۡجَلۡتُم بِهِۦۖ﴾

پس هنگامی که عذاب را به صورت ابر گسترده‌ای مشاهده کردند که رو به دشت‌ها و آبگیرهایشان نهاده بود، گفتند: «این، ابری‌ست که بر ما خواهد بارید». بلکه این، همان عذابی‌ست که برای آمدنش شتاب داشتید.

زیرا آن‌ها قُلدری می‌کردند و به پیامبرشان می‌گفتند: اگر راست می‌گویی و عذابی با خود داری، بیاور تا ببینیم.

﴿رِيحٞ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٤ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيۡءِۢ بِأَمۡرِ رَبِّهَا فَأَصۡبَحُواْ لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمۡۚ﴾ [الاحقاف: ٢٤، ٢٥]

بادی که عذاب دردناکی در آن است. به فرمان پروردگارش همه چیز را نابود می‌کند. پس آن‌چنان عذاب شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد.

پناه بر خدا! این تندباد سرد و سرکش، هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان وزید؛ زیرا صبح شروع شد و مغرب به پایان رسید. الله متعال، این تندباد را در هفت شب و هشت روز پیاپی و شوم بر آن‌ها مسلط کرد؛ به‌گونه‌ای که هر یک از آن‌ها را به آسمان بالا می‌برد و سپس به زمین می‌انداخت و بدین‌سان مانند تنه‌های پوسیده و توخالیِ خرما به زمین می‌افتادند تا این‌که ریشه‌کن شدند. آن‌ها از ترس و برای نجات خود، سر به زیر می‌بردند؛ مثلِ حالتِ سجده؛ ولی نجات نیافتند. الله می‌فرماید:

﴿فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِيٓ أَيَّامٖ نَّحِسَاتٖ لِّنُذِيقَهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ١٦﴾ [فصلت: ١٦]

پس تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا عذاب خفت‌بار را در زندگی دنیا به آنان بچشانیم. و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

پناه بر خدا! قوم «ثمود» نیز که در «وادی‌القری» صخره‌ها را تراشیده بودند، چنین وضعی داشتند؛ آن‌ها هم سرکش بودند و هم با پیامبرشان برخورد بدی کردند؛ حتی به او گفتند: «ای صالح! پیش از این در میان ما مایه‌ی امید بودی»([[145]](#footnote-145)) و ما، تو را عاقل می‌پنداشتیم؛ اما حالا سفیه و بی‌خرد شده‌ای! هر پیامبری که پیام الهی را به قومش می‌رساند، او را به جنون یا جادوگری متهم می‌کردند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٌ ٥٢﴾

[الذاريات: ٥٢]

هم‌چنین هیچ پیامبری نزد پیشینیانشان نیامد مگر این‌که گفتند: جادوگر یا دیوانه است.

الله متعال، پس از آن‌که ماده‌شتر را پی کردند، سه شبانه روز به قوم ثمود مهلت داد و سپس هلاکشان کرد:

﴿فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ ٦٥ ﴾ [هود: ٦٥]

(صالح به آنان) گفت: سه روز (فرصت دارید که) در خانه‌هایتان (از زندگی) برخوردار باشید. این وعده‌ی راستینی است.

سه روز که گذشت، زمین به‌شدت لرزید و بانگی شدید و مرگبار آن‌ها را فراگرفت و ازپا درآمدند و مانند تنه‌های خرما که در برابر هوا و نور خورشید، تیره و سیاه می‌شوند، به زمین افتادند و مردند.

اما فرعون، آن سرکش ستمگری که الله را انکار کرد و به موسی گفت: پروردگار جهانیان، دیگر، چه صیغه‌ای‌است؟ و به قومش گفت: شما خدایی جز من ندارید! پناه بر خدا! حتی به وزیرش هامان گفت:

﴿ٱبۡنِ لِي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَبۡلُغُ ٱلۡأَسۡبَٰبَ ٣٦ أَسۡبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ﴾

[غافر: ٣٦، ٣٧]

بُرجی برایم بساز تا به دروازه‌های آسمان برسم؛ به دروازه‌ها و راه‌های آسمان دست یابم و به خدای موسی بنگرم...

فرعون، این را از روی انکار و تکبر گفت؛ چون موسی را دروغ‌گو می‌پنداشت: ﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبٗاۚ﴾ یعنی: «(فرعون گفت:) من، موسی را دروغ‌گو می‌پندارم». فرعون دروغ می گفت؛ چون در صداقت موسی شک نداشت و خود، می‌دانست که موسی راست‌گوست. چنان‌که در قرآن می‌خوانیم، زمانی که موسی با فرعون مناظره می‌کرد، به او گفت:

﴿قَالَ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰفِرۡعَوۡنُ مَثۡبُورٗا ١٠٢﴾ [الإسراء: ١٠٢]

موسی گفت: تو می‌دانی که این نشانه‌های آشکار را تنها پروردگار آسمان‌ها و زمین فرو فرستاده است. و ای فرعون! من تو را هلاک‌شده می‌دانم.

می‌بینیم که موسی فرعون را مخاطب قرار داد و به او گفت: «تو می‌دانی». و دیگر، سخنی از پاسخ فرعون در این آیه نیامده که گفته باشد: «من نمی‌دانم». این، نشان می‌دهد که فرعون، حقیقت را می‌دانسته، اما از پذیرش آن سر باز زده و سرکشی نموده است. چنان‌که الله درباره‌ی فرعون و فرعونیان می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ﴾ [النمل : ١٤]

و نشانه‏های آشکار را از روى ستم و سركشى انكار كردند.

فرعون و فرعونیان می دانستند که موسی راست‌گوست، اما با این حال، راه انکار و سرکشی را در پیش گرفتند. نتیجه‌اش چه شد؟ آری! پیاپی شکست خوردند که بزرگ‌ترینش، شکست ساحران فرعون در برابر موسی بود. فرعون، با موافقت موسی همه‌ی جادوگران قلمروش را جمع کرد؛ این موسی بود که زمان گردهمایی و مبارزه را تعیین کرد؛ اگر نصرت و یاری الهی با موسی نبود، او در برابر فرعون، ضعیف و ناتوان بود. اما خداوند یاری‌اش کرد و او موعد مبارزه را تعیین نمود. موسی به آنان فرمود:

﴿مَوۡعِدُكُمۡ يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى ٥٩﴾ [طه: ٥٩]

میعادگاهتان روز زینت (روز عید) باشد و (قرار، این)که مردم، هنگام چاشت جمع شوند.

روز عید را بدان سبب، روز زینت می‌نامند که مردم در روز عید لباس نو می پوشند و به خود می‌رسند. موسی قرار گذاشت که موعدشان، روز عید و هنگام چاشت باشد؛ نه شب و در خفا. فرعون، همه‌ی جادوگران توانا و مشهور و برجسته را جمع کرد. آن‌ها ریسمان‌ها و عصاهایشان روی زمین انداختند و ناگهان مارهای بزرگی که حرکت می‌کردند، همه جا را گرفتند و مردم به وحشت افتادند. حتی موسی نیز در درونش احساس ترس کرد؛ اما الله متعال، یاری‌اش نمود:

﴿قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ ...﴾ [طه: ٦٨، ٦٩]

گفتیم: نترس؛ به‌راستی تو، چیره و برتری. آن‌چه را که در دست راست توست، بینداز.

موسی عصایش را که در داست راستش داشت، انداخت؛ و عصایش آن‌چه را که ساخته و پرداخته بودند، بلعید. سبحان الله العظیم! حتماً تعجب می‌کنید و می‌گویید: پس عصا چه شد؟ عصا آن‌قدر بزرگ نبود که آن‌همه ریسمان و عصا را ببلعد؛ اما الله بر هر کاری تواناست. واضح است که جادوگران، خیلی خوب به جادوگری و اسرار آن آشنا هستند. لذا دریافتند که کار موسی و تغییر حالت عصایش، سحر و جادو نیست و فهمیدند که نشانه‌ای از نشانه‌های الله می‌باشد:

﴿فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ٤٦﴾ [الشعراء : ٤٦]

پس جادوگران به سجده افتادند.

فرمود: «به سجده افتادند»؛ نفرمود: سجده کردند. به سجده افتادن با سجده کردن، تفاوت دارد. به سجده افتادند، یعنی این‌که ناخواسته و بدون اختیار از مشاهده‌ی معجزه‌ی موسی به سجده افتادند و به الله و پیامبرش ایمان آوردند:

﴿فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ٤٦ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٤٨﴾

[الشعراء : ٤٦، ٤٨]

پس جادوگران به سجده افتادند. گفتند: ما به پروردگار جهانيان، پروردگار موسى و هارون ايمان آورديم.

فرعون جادوگرانش را که ایمان آوردند، تهدید کرد و آنان را به تبانی با موسی متهم نمود و گفت:

﴿إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَۖ﴾ [طه: ٧١]

حتماً او، بزرگ شماست که به شما سحر و جادو آموخته است.

سبحان‌الله! غرور و کله‌شقی، باعث می‌شود که آدم، بدون منطق و به‌دور از عقل و خرد سخن بگوید. فرعون ادامه داد:

﴿فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ وَلَتَعۡلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا وَأَبۡقَىٰ ٧١ ﴾ [طه: ٧١]

دست‌ها و پاهایتان را بر خلاف یکدیگر قطع می‌کنم و شما را به تنه‌های خرما به دار می‌کشم تا بدانید که عذاب کدامیک از ما سخت‌تر و ماندگارتر است.

فکر می‌کنید چه پاسخ دادند؟ گفتند:

﴿لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ [طه: ٧٢]

ما هرگز تو را بر دلایل و نشانه‌های روشنی که به ما رسیده است، ترجیح نمی‌دهیم.

گفتند: امکان ندارد تو را بر این دلایل و نشانه‌های آشکار ترجیح دهیم. تو، دروغ‌گویی؛ تو، پروردگار ما نیستی. پروردگار ما، همان پروردگار موسی و هارون است.

﴿قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ﴾

[طه: ٧٢]

ما هرگز تو را بر دلایل و نشانه‌های روشنی که به ما رسیده و بر ذاتی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم؛ هر حکمی که می‌خواهی صادر کن.

آری! هر کاری که می‌خواهی، بکن. تو تنها می‌توانی در زندگی دنیا حکم برانی و بیش‌ترین کاری که می‌توانی انجام دهی، این است که ما را می‌کُشی و به زندگی دنیوی ما پایان می‌دهی. اما بدان که:

﴿إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ٧٣﴾ [طه: ٧٣]

به‌راستی ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و جادویی را که ما را به انجامش مجبور نمودی، ببخشد. و الله بهتر و پایدارتر است.

فرعون، جادوگرانش را مجبور کرده بود که به مقابله‌ی موسی برخیزند. دعا کنیم که الله متعال، ما را جزو مؤمنان راستین و اهل یقین بگرداند. هنگامی که ایمان و یقین، در قلب انسان جای بگیرد، هیچ چیزی نمی‌تواند در آن خللی ایجاد کند، وگرنه جادوگران، مأموران و سپاهیان فرعون بود. در ابتدای روز، به سحر و جادوی خود افتخار می‌کردند و کافر بودند؛ اما در پایان روز ايمان آوردند و با ایمانی که در دل‌هایشان جای گرفت، رو در روی فرعون ایستادند؛ این، شکست تلخ و بزرگی برای فرعون به‌شمار می‌رفت؛ اما با این حال، دست از طغیان و سرکشی برنداشت تا این‌که سرانجام، تصمیم گرفت موسی را به‌قتل برساند. موسی و قومش به سوی «دریای سرخ» گریختند و مصر را پشت سرشان، در غرب رها کردند؛ چون به سمت شرق فرار نمودند تا این‌که به دریا رسیدند؛ فرعون و سپاهیانش در تعقیبشان بودند. دشمن، پشت سرشان بود و دریا، پیش رویشان:

﴿قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ٦١﴾ [الشعراء : ٦١]

اصحاب موسى گفتند: حتماً به چنگشان خواهيم افتاد.

گفتند: حالا که دریا، پیشِ روی ماست و فرعون و سپاهیانش پشت سر ما هستند، به کجا فرار کنیم؟

﴿قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ٦٢﴾ [الشعراء : ٦٢]

(موسى) گفت: چنين نيست؛ بى‏گمان پروردگارم با من است و راه نجاتمان را به من نشان خواهد داد.

آری! یقین پیامبران علیهم‌الصلاۀ والسلام، این‌چنین است که سخت‌ترین شرایط را برایشان آسان می‌گرداند. الله به موسی وحی نمود که عصایش را به دریا بزند و موسی به فرمان پروردگار، عصایش را به دریای سرخ زد و دوازده راه در دریا باز شد؛ زیرا بنی‌اسرائیل دوازده طایفه بودند. لااله‌الاالله؛ دوازده راه در دریا باز شد؛ حال چقدر باید طول بکشد که این دوازده راه، خشک شود؟ هیچ طول نمی‌کشد؛ زیرا الله به موسی وحی کرد:

﴿فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ ٧٧ ﴾ [طه: ٧٧]

... راهی خشک در دریا برایشان باز کن و از رسیدن دشمن نگران مباش و نترس.

بدین ترتیب موسی و قومش، در امنیت کامل از دریا گذشتند؛ دریا در میان این راه‌ها به‌سان کوهی ثابت به نظر می‌رسید؛ حال آن‌که آب، سیال است؛ اما به‌امر الله مانند کوهی ثابت گردید. برخی از علما گفته‌اند: الله متعال، در میان لایه‌های آب که مانند کوه به‌نظر می‌رسیدند، روزنه‌هایی باز گذاشته بود که بنی‌اسرائیل یک‌دیگر را از لابه‌لای آن می‌دیدند تا گمان نکنند که سایر همراهانشان، غرق شده‌اند. وقتی موسی و همراهانشان از دریا بیرون آمدند، فرعون و فرعونیان وارد دریا شدند؛ دریا به‌امر الله به حالت اولش درآمد و همه‌ی فرعونیان به هلاکت رسیدند. بنی‌اسرائیل به‌اندازه‌ای از فرعون می‌ترسیدند که فکر کردند فرعون، غرق نشده است؛ از این‌رو الله متعال، پیکر بی‌جانِ فرعون را روی سطح آب به آن‌ها نشان داد تا مطمئن شوند که فرعون به هلاکت رسیده است. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ﴾ [يونس : ٩٢]

پس امروز جسدت را سالم نگاه می‌داریم تا عبرتی برای آیندگان باشی.

آری؛ جسدش را دیدند و مطمئن شدند که هلاک شده است. برادرم! در این سه امت بنگر که در اوج طغیان و سرکشی بودند؛ اما الله متعال، چگونه آن‌ها را گرفتار عذاب کرد و در کمینشان بود! بنگر که چگونه متناسب با چیزی که به آن می‌بالیدند، به هلاکت رسیدند! قوم عاد می‌گفتند: ما از همه نیرومندتریم؛ پس با چیزی مثل باد هلاک شدند که در اصل، لطیف است! قوم صالح، به‌وسیله‌ی زمین‌لرزه و فریادی مرگبار هلاک شدند و فرعون و فرعونیان، در آب غرق گشتند و از میان رفتند. فرعون، به پادشاهی‌اش و آب‌هایی که در قلمروش جاری بود، افتخار می‌کرد:

﴿وَنَادَىٰ فِرۡعَوۡنُ فِي قَوۡمِهِۦ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي مِن تَحۡتِيٓۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٥١ أَمۡ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٞ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ٥٢ فَلَوۡلَآ أُلۡقِيَ عَلَيۡهِ أَسۡوِرَةٞ مِّن ذَهَبٍ أَوۡ جَآءَ مَعَهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مُقۡتَرِنِينَ ٥٣﴾

[الزخرف: ٥١، ٥٣]

و فرعون در میان قومش بانگ بر‌آورد: آیا پادشاهی مصر از آنِ من نیست؟ و این جویبارها از فرودست کاخم روان است؛ آیا نمی‌بینید؟ مگر نه این است که من از این شخص فرومایه که نمی‌تواند خوب سخن بگوید، بهترم؟ چرا دست‌بند‌های زرین به او آویخته نشده یا چرا فرشتگانی همراهش نیامده‌اند؟

الله متعال، فرعون را در آب غرق نمود؛ یعنی با همان چیزی که بدان افتخار می‌کرد.

مؤلف/ به این آیه اشاره کرده است که الله درباره‌ی خود می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: ١٩]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

آری! چشم‌ها نیز مرتکب خیانت می‌شوند. بدین‌سان که انسان دور از چشم دیگران، مرتکب نگاه حرام می‌شود؛ گرچه دیگران، بی‌اطلاع اند؛ اما الله می‌داند که انسان مرتکب نگاه حرام شده است. هم‌چنین نظر سوء به دیگران، در مفهوم خیانت چشم‌ها می‌گنجد. گرچه شخصی که به او نگاه سوء دارند، خود، درنمی‌یابد که نظر بدی به او کرده‌اند؛ اما الله از نگاه بد، آگاه است. و نیز هنگامی که انسان به چیز حرامی نگاه می‌کند؛ کسی که نگاه‌کننده را می‌بیند، متوجه نمی‌شود که نگاه او به آن چیز حرام، از روی انکار است یا از روی رضا؛ اما به‌یقین الله می‌داند که این نگاه، از روی انکار است یا از روی رضایت؛ زیرا ذاتی‌ست که از خیانت چشم‌ها آگاه می‌باشد؛ همان‌گونه که راز سینه‌ها را می‌داند. یعنی از آن‌چه که در دل انسان می‌گذرد، آگاه است. دل‌ها در سینه‌ها جای دارند و این، دل‌ها هستند که جای اندیشیدن و درک و فهم می‌باشند؛ یعنی دل‌ها، جایگاه عقل و تدبیر به‌شمار می‌روند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ﴾

آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند؟

سپس در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج : ٤٦]

به‌راستی چشم‌‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

سبحان‌الله! گویا این آیه، درباره‌ی وضعیت کنونی مردم نازل شده است! همان‌گونه که به وضعیت مردم گذشته اشاره دارد؛ چون در گذشته و حال، این پرسش وجود داشته که محل عقل، در قلب است یا در مغز؟

کسانی که نگاهی کاملاً مادّی به مسایل و قضایا دارند، درباره‌ی این مسأله دچار اشتباه شده‌اند و به رهنمود الله و پیامبرش مراجعه نمی‌کنند؛ وگرنه، واضح و روشن است که جای عقل، در قلب می‌باشد و جای قلب، در سینه است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج : ٤٦]

آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ به‌راستی چشم‌‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

قضیه کاملاً روشن است که جای عقل در قلب می‌‌باشد؛ گفتار رسول‌خدا نیز همین را تأیید می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسدَ الجَسَدُ كُلُّه: أَلاَ وَهِي القَلْبُ»؛ یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». لذا درباره‌ی قضیه‌ای که کتاب الله، به‌وضوح درباره‌اش سخن گفته است، چه فکر و گمانی دارید؟ حال آن‌که الله، آفریننده‌ی هر چیزی‌ست و از آن آگاه می‌باشد. سنت و گفتار پیامبر نیز در این‌باره کاملاً روشن است! پس باید هر دیدگاه یا سخنی را که بر خلاف کلام خدا یا سنت پیامبرش می‌باشد، دور بیندازیم یا آن را زیرِ پاهایمان لگدمال نماییم و هیچ توجهی به آن نکنیم. بنابراین قلب، جایگاه عقل می‌باشد و مغز، جایِ تصورها و خیال‌هایی‌ست که به ذهن ما می‌رسد و مغز، آن‌ها را به سوی قلب می‌فرستد و آن‌گاه قلب، امر و نهی می‌کند. مغز، حکم منشی را برای قلب دارد و این، بعید نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١﴾ [الذاريات: ٢١]

و در وجود خودتان (نیز نشانه‌هایی‌ست)؛ پس آیا نمی‌بینید؟

در حدیث رسول الله بدین نکته اشاره شد که صلاح و فساد همه‌ی بدن، به قلب بستگی دارد. لذا اگر قلب، جای امر و نهی نبود، دیگر معنا نداشت که صلاح و فساد بدن به صلاح و فساد قلب وابسته باشد. از این‌رو دل‌، جای عقل و تدبیر است و با مغز یا ذهن نیز بی‌ارتباط نیست؛ زیرا اگر مغز مختل شود، عقل و قدرت تفکر نیز تباه می‌گردد. با این حال، توجه داشته باشیم که عقل یا قدرت تدبیر، در دل می‌باشد؛ یعنی همان قلبی که در سینه است. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج : ٤٦]

بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

فرمود: «دل‌هایی که درون سینه‌هاست».

مؤلف/ پس از ذکر آیاتی در این باب، حدیث عمر بن خطاب را آورده است که اساسی‌ترین مسایل دین ما، یعنی اسلام و ایمان و احسان در آن تعریف می‌شود.

\*\*\*

مؤلف/ می‌گوید: وأَمَّا الأحاديث:

61- فالأَوَّل: عَنْ عُمرَ بنِ الخطاب قال: بَيْنما نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْد رسولِ اللَّه ذَات يَوْمٍ إِذْ طَلع عَلَيْنَا رجُلٌ شَديدُ بياضِ الثِّياب، شديدُ سوادِ الشَّعْر، لا يُرَى عليْهِ أَثَر السَّفَر، ولا يَعْرِفُهُ منَّا أَحد، حتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ فَأَسْنَدَ رَكْبَتَيْهِ إِلَى رُكبَتيْه، وَوَضع كفَّيْه عَلَى فخِذيهِ وقال: يا محمَّدُ أَخبِرْنِي عن الإسلام فقالَ رسولُ اللَّه : «الإِسلامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّه، وأَنَّ مُحَمَّداً رسولُ اللَّهِ وَتُقِيمَ الصَّلاَةَ وَتُؤتِيَ الزَّكاةَ وتصُومَ رَمضَان، وتحُجَّ الْبيْتَ إِنِ استَطَعتَ إِلَيْهِ سَبيلاً». قال: صدَقت. فَعجِبْنا لَهُ يسْأَلُهُ ويصدِّقُه، قال: فَأَخْبِرْنِي عن الإِيمان. قَالَ: «أَنْ تُؤْمِن بِاللَّهِ وملائِكَتِه وكُتُبِهِ ورُسُلِه والْيومِ الآخِر، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه». قال: صدقْتَ قال: فأَخْبِرْنِي عن الإِحْسان. قال: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّه كَأَنَّكَ تَراه. فإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فإِنَّهُ يَراكَ». قال: فَأَخْبِرْنِي عن السَّاعةِ. قال: «مَا المسْؤُولُ عَنْهَا بأَعْلَمَ مِن السَّائِل». قال: فَأَخْبرْنِي عَنْ أَمَاراتِهَا. قَالَ: «أَنْ تلدَ الأَمَةُ ربَّتَها، وَأَنْ تَرى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ يتَطاولُون في الْبُنيانِ». ثُمَّ انْطلَق، فلبثْتُ ملِيًّا، ثُمَّ قال: «يا عُمر! أَتَدرِي منِ السَّائِلُ؟» قلت: اللَّهُ ورسُولُهُ أَعْلمُ قال: «فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعلِّمُكم دِينَكُمْ». [روایت مسلم] ([[146]](#footnote-146))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: نزد رسول‌الله نشسته بودیم؛ ناگهان مردی که لباس بسیار سفیدی پوشیده بود و موهای بسیار سیاهی داشت، وارد مجلس شد؛ آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌یک از ما، او را نمی‌شناخت. نزد پیامبر به‌گونه‌ای نشست که زانوهایش را به زانوهای پیامبر چسباند و دو دستش را روی پاهای خویش گذاشت و گفت: «ای محمد! به من درباره‌ی اسلام بگو که چیست؟» (پیامبر) فرمود: «اسلام، این است که گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه‌ی خدا بروی». (سؤال‌کننده) گفت: «درست گفتی». ما تعجب کردیم که خود، سؤال می‌کند و خود، تصدیقش می‌نماید. پرسید: «به من بگو که ایمان چیست؟» فرمود: «ایمان، این است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». سؤال کرد: «احسان چیست؟» فرمود: «احسان، این است ‌که الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این‌چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقینِ به این‌که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما». گفت: «به من درباره‌ی (زمانِ) قیامت خبر بده». فرمود: «کسی که از او می‌پرسی (یعنی خود رسول‌خدا) از سؤال‌کننده، داناتر نیست». گفت: «پس به من از نشانه‌هایش بگو». فرمود: «(از نشانه‌های قیامت است) که کنیز، آقایش را بزاید([[147]](#footnote-147)) و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند». پس از آن، سؤال‌کننده رفت. مدت زیادی درنگ کردم؛ پیامبر فرمود: «ای عمر! آیا می‌دانی که سؤال‌کننده چه کسی بود؟» گفتم: الله و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «او جبرئیل بود؛ نزدتان آمد تا دینتان را به شما آموزش دهد».

**شرح**

واژه‌ی «بینما» که در حدیث آمده، ظرف است و بر «مفاجئه» یا پیش آمدن ناگهانی مسأله‌ای دلالت می‌کند؛ از این‌رو پس از آن، «حرف مفاجئه» آمده است. [همان‌طور که در ترجمه‌ی حدیث مشاهده می‌کنید، راوی می‌گوید: نزد رسول‌خدا نشسته بودیم که ناگهان مردی سفیدپوش وارد مجلس شد.] به‌هر حال، صحابه نزد رسول‌خدا زیاد می‌نشستند؛ زیرا رسول‌الله همواره در میان اصحاب و خانواده‌ی خود حضور داشت. در خانه، از هیچ خدمتی به خانواده دریغ نمی‌کرد؛ حتی گوسفندها را می‌دوشید، لباس‌ وصله می‌زد و کفش تعمیر می‌نمود. و در مسجد نیز با صحابه بود؛ به عیادت بیمار یا دیدن نزدیکان می‌رفت و نمی‌گذاشت که یک لحظه هم از وقتش ضایع شود؛ بلکه همواره مشغول اطاعت و بندگی الله بود. مثل ما نبود که ارزشی برای وقت خود قایل نیستیم و به‌سادگی، اوقاتمان را ضایع می‌کنیم! واقعاً عجیب است که وقت، گران‌بهاترین چیز برای انسان است، اما کمترین ارزش را برایش دارد و بهای اندکی به آن می‌دهد! الله می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردان تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم.

انسان پس از مرگش آرزو می‌کند که به دنیا بازگردد و دیگر، وقتش را ضایع نکند. نمی‌گوید: مرا به دنیا بازگردان تا از مال و همسر و سواری و خانه‌ام، بهره ببرم؛ بلکه می‌گوید: مرا به دنیا بازگردان تا به انجام کارهای نیکی بپردازم که نسبت به آن‌ها کوتاهی کرده‌ام. فرصتی که داشتم، گذشت و از آن، استفاده نکردم. متأسفانه ما به وقتمان بهای زیادی نمی‌دهیم و آن را بیهوده می‌گذرانیم؛ بلکه گاه وقتمان را در کارهای زیان‌بار سپری می‌کنیم. منظورم، شخصِ خاصی نیست؛ بلکه به‌طور عموم بیش‌تر مسلمانان، اوقاتشان را در غفلت و فراموشی یا بازی و سرگرمی، تلف می‌کنند و نسبت به مسایل دینی خود، جدی نیستند. متأسفانه مسلمان‌ها به خوش‌گذرانی و تن‌پروری روی آورده‌اند و بدون هیچ توجهی، به دینشان لطمه می‌زنند؛ حال آن‌که پیامبر همواره به کارهای مفید می‌پرداخت.

صحابه نزدش نشسته بودند که ناگهان مردی سفیدپوش که موهای بسیار سیاهی داشت و آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، وارد مجلس شد. مسافر نبود که صحابه بگویند که از فلان‌جا آمده یا اهل فلان‌جاست؛ لذا تعجب کردند؛ زیرا پاکیزه بود و هیچ اثری از سفر، بر رویش دیده نمی‌شد. سفرهای آن زمان با شتر یا با پای پیاده انجام می‌شد و از این‌رو گرد و غبار زیادی بر روی مسافر می‌نشست؛ اما غریبه‌ای که وارد مجلس پیامبر و صحابه شد، مسافر نبود؛ چون آثار سفر و گرد و غباری بر رویش دیده نمی‌شد. البته هیچ‌یک از صحابه، او را نمی‌شناخت. جلو رفت و مقابل پیامبر نشست؛ او جبرئیل امین بود؛ یکی از بزرگ‌ترین فرشتگان الهی، بلکه برترین فرشتگان؛ زیرا حامل وحی از سوی الله به پیامبران بوده است. جبرئیل، فرشته‌ی بزرگی‌ست که پیامبر دو بار، او را به شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دیده است: یک بار در زمین و یک بار هم در آسمان. باری در زمین در غار «حراء» او را دید که ششصد بال داشت و افق آسمان را گرفته بود. این فرشته‌ی بزرگ، همه‌ی کرانه‌ی آسمان را به روی پیامبر بسته بود و رسول‌خدا نمی‌توانست آسمان را ببیند. سبحان‌الله! ششصد بال دارد؛ الله می‌فرماید:

﴿جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ﴾ [فاطر: ١]

ذاتی که فرشتگان را پیام‌آور و دارای بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه قرار داده است.

آری! فرشتگان بال‌هایی دارند که با آن، به‌سرعت پرواز می‌کنند.

پیامبر دومین بار، جبرئیل را در «سدرة المنتهی» مشاهده کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤ عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ٨ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ ٩﴾ [النجم: ٤، ٩]

سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می‌شود.(فرشته‌ی) خیلی توانمند، به او آموزش داده است.(فرشته‌ای) نیرومند که (فراروی پیامبر) راست ایستاد. و او در کرانه‌ی بلند (آسمان) بود.آن‌گاه نزدیک شد و فرود آمد. و به اندازه‌ی فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر رسید.

این دیدار در زمین بوده است؛ جبرئیل از بالا فرودآمد و به محمد مصطفی نزدیک شد و وحی الهی را به ایشان ابلاغ کرد. الله در ادامه‌ی این سوره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ ١٣ عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ ١٤﴾ [النجم : ١٣، ١٤]

و به‌راستی یک بار دیگر نیز او را دیده است؛ نزد «سدرۀ‌المنتهی».

به هر حال، رسول‌الله دو بار جبرئیل را به شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دیده است. البته الله متعال، این توانایی را به فرشتگان داده است که می‌توانند خود را به شکل‌هایی غیر از شکل اصلی خود درآورند. جبرئیل به شکل یک مرد، وارد مجلس پیامبر و صحابه شد و مقابل پیامبر به‌گونه‌ای نشست که زانوهایش را به زانوی ایشان چسباند و دستانش را روی پاهای خویش گذاشت. بنا بر الفاظی که در این روایت آمده است، علما گفته‌اند: جبرئیل دستانش را روی پاهای خود گذاشت، نه روی پاهای پیامبر. این، از کمال ادب است که انسان در برابر معلمش مؤدبانه و با آمادگی کامل بنشیند و به درس استاد و سخنانش گوش بسپارد. جبرئیل وارد این جلسه شد و گفت: «به من درباره‌ی اسلام بگو که چیست؟» با عبارت «ای رسول‌خدا!» ایشان را مخاطب قرار نداد و مانند بادیه‌نشینان، رسول‌خدا را با نام ایشان، مورد خطاب قرار نداد؛ زیرا اعراب، رسول‌الله را با عبارت «ای محمد!» صدا می‌زدند؛ البته کسانی که رهنمود الله را در این‌باره شنیده بودند، با چنین عبارتی، رسول‌خدا را صدا نمی‌زدند؛ بلکه می‌گفتند: ای رسول خدا! زیرا الله متعال در کتابش فرموده است:

﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ﴾ [النور : ٦٣]

صدا زدن پیامبر را همانند صدا زدن یک‌دیگر قرار ندهید.

این آیه، بدین معناست که پیامبر را آن گونه صدا نزنید که یكدیگر را صدا می‌زنید؛ بلکه ادب را رعایت کنید. از این آیه این مفهوم نیز برداشت می‌شود که صدا زدن یا فراخوان پیامبر یا به عبارت دیگر امر و نهی او را مانند فرمان سایر مردم قرار ندهید که به دلخواه خود، اگر خواسته باشید، از آن اطاعت کنید و اگر میلتان نباشد، ترکش نمایید؛ خیر، بلکه همواره از امر و نهی پیامبر اطاعت نمایید. لذا این آیه، هر دو مفهوم را دربرمی‌گیرد. البته بادیه‌نشین‌ها، به‌خاطر دوری از علم و دانش و به سبب جهل و ناآگاهی، هنگامی که نزد پیامبر می‌آمدند و می‌خواستند او را صدا بزنند، می‌گفتند: «ای محمد!».

جبرئیل به پیامبر گفت که من بگو: اسلام چیست؟ پیامبر فرمود: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّه، وأَنَّ مُحَمَّداً رسولُ اللَّهِ...»؛ یعنی: اسلام، این است که گواهی دهی معبود برحقی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی خداست». این، نخستین رکن یا پایه‌ی اسلام می‌باشد؛ یعنی اولین رکن اسلام، این است که با زبان، شهادتین را بگویی و به‌قلب اعتراف کنی که معبود راستینی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست. الوهیت الله، فرع یا شاخه‌ی ربوبیت اوست؛ چون کسی که به سوی الله روی می‌آورد و یا او را عبادت می‌کند یا او را به‌فریاد می‌خواند، در حقیقت به ربوبیت او اقرار و اذعان نموده است؛ چون معبود، باید «رب» باشد؛ یعنی در مقام و جایگاه پروردگار که صفات کاملی دارد؛ از این‌رو کسانی که منکِر صفات الله هستند، نقص بزرگی در عبودیت دارند؛ زیرا با انکار صفات الهی، «هیچ» را می‌پرستند؛ زیرا رب یا پروردگار باید دارای صفات کامل باشد و معبودی که از صفات کمال برخوردار نیست، در حقیقت، هیچ است. معبود، باید دارای صفات کامل باشد تا به‌مقتضای صفات کمالش، عبادت و پرستش شود؛ از این‌رو الله متعال، فرموده است:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: ١٨٠]

و بهترین نام­ها از آنِ الله است. پس او را با این نام­ها بخوانید.

یعنی: او را با توسل به این نام‌ها عبادت کنید و با توسل به نام‌های نیک الله، خواسته‌های خود را از او درخواست نمایید. دعا، در این‌جا، هم دعای عبادت را شامل می‌شود و هم دعای مسألت یا درخواست را. [دعا، دو معنا دارد: یکی، عبادت؛ و دیگری، درخواست.]

لاإله‌إلاالله، یعنی هیچ معبود برحقی جز الله وجود ندارد؛ نه فرشته‌ی مقرّب و نه پیامبری مرسَل؛ نه خورشید و ماه، و نه سنگ و درختی؛ و نه هیچ ولی، صدّیق و شهیدی. لاإله‌إلاالله؛ هیچ معبود برحقی جز الله یگانه وجود ندارد. همه‌ی پیامبران، این کلمه‌ یا پیام توحیدی را آورده و با همین کلمه، برانگیخته شده‌اند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾

[الأنبياء: ٢٥]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این‌که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحقی جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٦]

در هر امتی، پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

کسی که این کلمه را تصدیق کند و با اذعان و اعتراف قلبی، بر زبان بیاورد و به مقتضای ایمانش، کار نیک و شایسته انجام دهد، وارد بهشت خواهد شد؛ یعنی این کلمه، او را به بهشت می‌رساند. پیامبر فرموده است: «مَن كانَ آخِرُ كلامِهِ مِنَ الدُّنيا لا إله إلا الله دَخَلَ الجَنَّةَ»؛ یعنی: «کسی که آخرین سخنش در دنیا لااله‌الاالله باشد، وارد بهشت می‌شود». الله متعال، همه‌ی ما را جزو چنین کسانی بگرداند.

فرمود: «و گواهی دهی که محمد، فرستاده‌ی خداست». آری؛ گواهی به این‌که محمد بن عبدالله هاشمی قریشی عربی، فرستاده‌ی الله متعال است، بخش دوم شهادتین به عنوان نخستین رکن اسلام به‌شمار می‌رود؛ از آن جهت از میان پیامبران، تنها محمد رسول‌الله را ذکر کرد که با بعثت ایشان، سایر ادیان، منسوخ شد؛ یعنی با بعثت رسول الله دین یهود و نصارا باطل گردید و دیگر، دینی جز اسلام، پذیرفته نخواهد شد؛ الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾

[آل عمران: ٨٥]

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی­­شود و در آخرت از زیان­­کاران خواهد بود.

برای عبادت‌های خودساخته‌ی خود، رنج زیادی متحمل می‌شوند؛ ولی همه‌اش بیهوده است و هیچ سودی به آنان نمی‌بخشد و از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. فرمود: ﴿وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾: «و در آخرت، جزو زیان‌کاران خواهد بود»؛ یعنی چنین کسانی حتی اگر به‌ظاهر در دنیا سودی ببرند، ولی در آخرت فقط زیان می‌بینند؛ زیرا دینشان، باطل است. لذا نصارا که امروزه خود را پیرو عیسی بن مریم می‌دانند، دروغ‌گو هستند و عیسی مسیح از آنان بیزار است و آن‌گاه که بیاید، با آن‌ها پیکار خواهد کرد؛ همان‌گونه که در آخر زمان می‌آید و دینی جز اسلام را نمی‌پذیرد؛ صلیب، یعنی نماد آیین نصارا را می‌شکند و خوک (غذای مورد علاقه‌ی نصرانی‌‌ها) را از میان می‌برد و چنین مدعیان دروغینی را به پرداخت جزیه یا مالیات وامی‌دارد و فقط آیین اسلام، مورد قبول اوست.

محمد، رسول خداست؛ به سوی چه کسانی؟

به سوی همه‌ی مردم. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: ١]

بس والا و بابركت است ذاتی كه قرآن را بر بنده‏اش نازل كرد تا بيم‏دهنده‏ی جهانيان باشد.

یعنی پیامبر برای همه‌ی جهانیان برانگیخته شده است. الله متعال هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [الأعراف: ١٥٨]

بگو: ای مردم! به‌راستی که من فرستاده­ی الله به سوی همه­ی شما هستم؛ فرستاده­ی پروردگاری که فرمانروایی آسمان­ها و زمین از آنِ اوست؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ زنده می­کند و می­میراند؛ پس به الله و فرستاده­اش ایمان بیاورید؛ همان پیامبر درس‌نخوانده­ای که به الله و سخنانش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

رسول‌الله سوگند خورد و فرمود: «هر یهودی و نصرانی‌ای که پیام مرا بشنود و به آن‌چه که آورده‌ام، ایمان نیاورد، دوزخی خواهد بود».([[148]](#footnote-148))

از این‌رو ما گواهی می‌دهیم که همه‌ی یهودی‌ها و نصرانی‌ها و سایر کفار، دوزخی‌اند؛ زیرا این، گواهی و شهادت پیامبر است. بهشت، بر این‌ها حرام است؛ چون دشمنان الله و پیامبرانش هستند؛ دشمن ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و دشمن همه‌ی پیامبران؛ و در مسیر هدایت قرار ندارند.

نخستین رکن اسلام (شهادتین) دو بخش دارد: اقرار به وحدانیت الله به عنوان یگانه معبود برحق؛ و اقرار به رسالت محمد مصطفی. این دو بخش، دو شرط اساسی عبادت را گرد آورده‌اند؛ یعنی اخلاص برای الله و پیروی از رسول‌خدا؛ زیرا کسی که به وحدانیت الله اقرار می‌کند، در حقیقت دین و عبادتش را برای الله خالص می‌گرداند و با اذعان به رسالت محمد مصطفی، از او پیروی می‌نماید و از هیچ‌کس جز او پیروی نمی‌کند. لذا عبادت، دو شرط دارد: یکی اخلاص برای الله؛ و دیگری، اتباع یا پیروی از رسول‌الله. و این دو با هم، یکی از ارکان و پایه‌های اسلام به‌شمار می‌روند؛ زیرا به یک چیز برمی‌گردند: تصحیح عبادت. به عبارت دیگر، عبادت در صورتی صحیح و قابل قبول خواهد بود که به مقتضای شهادتین، خالص برای الله و مطابق رهنمود و سنت رسول‌خدا باشد.

پیامبر فرمود: «و گواهی دهی که محمد، فرستاده‌ی خداست». لذا بر ما واجب است که با ایمان قلبی، به‌زبان شهادت دهیم که محمد، فرستاده‌ی الله می‌باشد و پروردگار جهانیان، او را به عنوان رحمتی به سوی همه‌ی جهانیان فرستاده است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: ١٠٧]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

هم‌چنین باید ایمان و باور داشته باشیم که محمد مصطفی، آخرین پیامبر است. الله می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾

[الأحزاب: ٤٠]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

لذا هیچ پیامبری، پس از او نمی‌آید و هرکس پس از او، ادعای پیغمبری کند، کافر و دروغ‌گوست و هرکس، پیامبر دروغین را تصدیق نماید، او نیز کافر است.

اقرار به رسالت محمد مصطفی، چنین ایجاب می‌کند که از شریعت و سنتش پیروی نماییم و در دینش نوآوری نکنیم و چیزهایی را که جزو دینش نیست، به آن نیفزاییم؛ از این‌رو اهل بدعت یا کسانی که در دین پیامبر نوآوری می‌کنند، در حقیقت رسالت ایشان را تأیید و تصدیق نکرده‌اند؛ اگرچه ادعا کنند و بگویند که ما، رسول‌الله را دوست داریم و او را گرامی می‌داریم؛ زیرا اگر آن‌ها، او را به تمام معنا دوست و گرامی می‌داشتند، هیچ‌گاه و در هیچ کاری، فراروی پیامبر پیش‌دستی نمی‌کردند و چیزی را که جزو دینش نیست، وارد دینش نمی‌گرداندند. بدعت در واقع، خرده‌گیری و عیب‌جویی بر رسول‌خدا است؛ گویا بدعت‌گذار رسول‌الله را به کوتاهی در تکمیل دین و شریعت، متهم می‌کند؛ زیرا بدعت‌گذار، دین و شریعت یا آیینی پدید می‌آورد که رسول‌خدا نیاورده است! پناه بر الله! بدعت و نوآوری در دین، یک اشکال بزرگ دیگر نیز دارد؛ بدعت و نوآوری در دین، تکذیب عملیِ این فرموده‌ی الهی است که:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز دینتان را برای شما کامل نمودم.

این‌که الله دین را کامل کرده، بدین معناست که پس از دین پیامبر، دیگر، هیچ دینی درست نیست. حرکت‌ها و بدعت‌هایی که اهل بدعت در نحوه‌ی ذکر پدید آورده و به دین خدا نسبت داده‌ یا افزوده‌اند، بیان‌گر این حقیقت است که آنان در واقع، با مفهوم این آیه مخالفت نموده و آن را تکذیب کرده‌اند. هم‌چنین رسول‌الله را متهم نموده‌اند که دین را تکمیل نکرده است؛ حال آن‌که رسول‌الله از چنین اتهامی، مبرّاست.

مقتضای شهادت و گواهی به رسالت رسول‌الله این است که فرموده‌های آن بزرگوار را که از طرق صحیح به ما می‌رسد، تصدیق نماییم و بر اساس عقل و تصورات و برداشت‌های شخصی، با سنت پیامبر مخالفت نکنیم؛ زیرا اگر فقط بر پایه‌ی عقل خود، فرموده‌ها و به‌طور کلی سنت او را تأیید کنیم، در حقیقت از هوا و خواسته‌ی نفسانی خویش پیروی نموده‌ایم و راه هدایت را در پیش نگرفته‌ایم. کسی که به معنای واقعی به رسول‌خدا ایمان دارد، در برابر سنتش که صحت آن به ثبوت رسیده، می‌گوید: شنیدم و ایمان آوردم و تصدیق کردم؛ دیگر، چون و چرا نمی‌کند و چنین و چنان نمی‌گوید. کسی که در برابر سنت پیامبر چون و چرا می‌کند، مؤمن راستین و حقیقی نیست؛ از این‌رو برای کسانی که چنین رویکردی در تعامل با سنت پیامبر دارند، نگرانیم؛ زیرا عقل قاصر خود را در تعامل با سنت، ملاک قرار می‌دهند. این نگرانی برای این‌ها وجود دارد که به صورت حقیقی، به رسالت رسول‌الله ایمان نیاورده‌اند؛ یعنی در گواهی و ایمانشان، متناسب با شک و تردیدی که نسبت به سنت دارند، ضعف و کاستی وجود دارد.

مقتضای ایمان به رسالت رسول‌خدا این است که درباره‌اش غلو نکنیم و او را فراتر از جایگاهی قرار ندهیم که الله متعال، به او داده است؛ مانند کسانی که گمان می‌کنند رسول‌خدا توانایی رفع مشکلاتشان را دارد! حتی سرِ قبر پیامبر دعا می‌کنند و از او، حلّ مشکلاتشان را درخواست می‌نمایند. این، غلو و زیاده‌روی در شأن رسول‌خدا می‌باشد و شرک به الله، به‌شمار می‌رود. سبحان‌الله! رسول‌خدا را به‌فریاد می‌خوانند، حال آن‌که آن بزرگوار پس از مرگش برای خود نیز نمی‌تواند کاری بکند. مردم در زمان خلافت امیر مؤمنان، عمر بن خطاب گرفتار قحط و خشکسالی شدند؛ صحابه در مسجدالنبی طلب باران کردند؛ سرِ قبر پیامبر نرفتند و نگفتند که ای رسول‌خدا! برای ما دعا کن یا نزد الله، شفاعت و سفارش نما که برایمان باران نازل کند.! بلکه عمر فاروق دعا کرد و گفت: «یا الله! ما قبلاً به‌وسیله‌ی پیامبرت، درخواست باران می‌کردیم و برای ما باران نازل می‌فرمودی؛ حال به وسیله‌ی عموی پیامبرمان، (عباس) درخواست باران می‌کنیم». آن‌گاه به عباس دستور داد که برخیزد و برای نزول باران دعا کند؛([[149]](#footnote-149)) چراکه رسول‌الله وفات نموده و دیگر، هیچ کاری از او ساخته نیست. خود، فرموده است: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاثةٍ: إِلاَّ مِن صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أو عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أو وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»؛([[150]](#footnote-150)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری؛ یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند؛ یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند». از پیامبر هیچ کاری ساخته نیست و امکان ندارد که در قبرش، بتواند برای تو کاری بکند. لذا کسی که پیامبر را فراتر از منزلت و جایگاهی قرار دهد که الله متعال به او داده، مفهوم و حقیقت «محمد رسول‌الله» را تصدیق نکرده است؛ بلکه گواهی داده که محمد، خدایی‌ست که شریک الله می‌باشد! زیرا معنای پیامبر، این است که بنده‌ یا انسانی همانند سایر انسان‌هاست و نه دروغ می‌گوید و نه پرستش می‌شود. هر یک از ما هر روز در نمازش می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنَّ محمّدًا عبدُه ورسوله». بدین‌سان گواهی می‌دهیم که محمد، بنده و فرستاده‌ی خداست و بنده‌ای هم‌چون سایر بندگان می‌باشد که پرورده‌ی پروردگار جهانیان و فرستاده‌ی اوست، و الله متعال، پروردگار و معبود برحق است. به کسانی که درباره‌ی پیامبر غلو می‌کنند، می‌گوییم که شما حقیقت لاإله‌إلاالله و هم‌چنین حقیقت محمد رسول‌الله را تصدیق نکرده‌اید. خلاصه این‌که شهادتین، اساس و پایه‌ی اسلام است و همه‌ی اسلام بر این دو عبارت، استوار می‌باشد. اگر خواسته باشیم درباره‌ی مفهوم و شروط این دو اصل مهم سخن بگوییم، روزها طول می‌کشد و زمان زیادی می‌طلبد. از این‌رو نگاهی کلی و اجمالی به شروط شهادتین انداختیم و از الله متعال، درخواست می‌کنیم که ما را جزو کسانی قرار دهد که عقیده ، گفتار و کردارشان، مطابق شروط شهادتین می‌باشد.

و اما دومین رکن اسلام:

دومین رکن اسلام، نماز است؛ در زبان عربی از آن جهت به نماز، «صلاة» گفته می‌شود که پیوند یا ارتباط بنده با پروردگارش می‌باشد. چون هم‌ریشه‌ی واژه‌ی «صله» است و «صله»، یعنی پیوند و ارتباط. هنگامی که انسان به نماز می‌ایستد، با پروردگارش سخن می‌گوید و با او راز و نیاز می‌کند و در واقع، نماز بده‌بستانی میان بنده و پروردگارش به‌شمار می‌رود. در حدیث صحیح آمده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله به‌نقل از الله متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ قَالَ: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نصفَینِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ إلی آخِرِه قَالَ اللهُ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ»؛([[151]](#footnote-151)) یعنی: «من نماز را ميان خود و بنده‌ام دو قسمت کرده‌ام. هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستايش كرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت. و زماني كه بنده می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ خداوند مي‌فرماید: بنده‌ام مرا به‌بزرگی یاد کرد. و چون بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ خداوند() مي‌فرماید: اين، ارتباط دوطرفه‌ی من و بنده‌ام می‌باشد. و وقتی بنده، ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ را تا پایانش می‌خواند، الله می‌فرماید: این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

دقت کنید؛ بده‌بستان و گفتگو و راز و نیازی، میان انسان و پروردگارش می‌باشد؛ با این حال، بسیاری از ما در نماز حضور دل نداریم و با این‌که با ذاتی راز و نیاز می‌کنیم که از راز سینه‌ها آگاه است، حواسمان به این سو و آن‌سو می‌رود. این، نشانه‌ی بی‌اطلاعی و غفلت ماست. لذا باید با حضور دل نماز بخوانیم تا نمازمان، به درد بخورد و از آن نفعی ببریم؛ زیرا نفع نماز در این است که به‌طور کامل ادا شود. همه‌ی ما، این فرموده‌ی الله را می‌خوانیم که:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنكبوت: ٤٥]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

چه بسا انسان، نماز می‌خواند و در دلش، بدی را بد و خوبی را خوب نمی‌داند! ضمن این‌که در نمازش حضور دل ندارد. نماز می‌خواند، ولی قلبش هیچ تکانی نمی‌خورد و بی‌فایده است؛ چون نمازش، ناقص می‌باشد. نماز، بزرگ‌ترین رکن و پایه‌ی اسلام پس از شهادتین به‌شمار می‌رود؛ پایه‌ یا رکن مهمی که پروردگار متعال، آن را بدون واسطه و به‌طور مستقیم، در والاترین مکانی که بشر به آن‌جا رفته و در بهترین شب، یعنی در شب معراج پیامر بر آن بزرگوار و بر امتش فرض نمود؛ پنجاه نماز در شبانه‌روز كه همان شب به پنج نماز کاهش یافت. لذا چهار نکته در‌باره‌ی نماز، درخورِ توجه می‌باشد:

اول: حکم نماز، مانند حج و روزه، از طریق فرشته و با واسطه به پیامبر ابلاغ نشد؛ بلکه الله متعال، خود حکم نماز را به‌طور مستقیم و بدون واسطه، به پیامبر ابلاغ فرمود.

دوم: حکم نماز در بهترین مکانی که بشر به آن‌جا رسیده، یعنی زمانی که پیامبر در زمین نبود، به ایشان ابلاغ شد.

سوم: از لحاظ زمان نیز، نماز در بهترین وقت و بهترین شب پیامبر، یعنی در شب معراج فرض گردید؛ نه در وقت دیگریإ زیرا شب معراج، بهترین شب برای پیامبر بود.

چهارم: از لحاظ کمیت یا مقدار نیز فقط یک نماز فرض نشد؛ بلکه پنجاه نماز، فرض گردید. و این، دلیلی‌ست بر این‌که الله متعال، نماز بنده‌اش را می‌پسندد و دوست دارد که بنده‌اش همواره در نماز و عبادت باشد. البته الله متعال، برای هر چیزی سببی قرار داده است؛ رسول‌الله که تسلیم فرمان الله شده و پنجاه وعده نماز را پذیرفته بود و به زمین بازمی‌گشت، موسی را دید. موسی از رسول‌الله پرسید: خداوند، چه چیزی بر امت تو فرض نمود؟ پیامبر پاسخ داد: «پنجاه نماز در شبانه‌روز».([[152]](#footnote-152)) موسی گفت: امتت، توانایی این را ندارند؛ من، پیش از تو مردم را آزموده و تجربه‌ کرده‌ام. نزد پروردگارت برو و از او بخواه که مقداری از این نمازها برای امتت بکاهد. رسول‌الله نزد الله متعال بازگشت و الله متعال، بخشی از نمازها را کم کرد؛ اما موسی باز هم مقدار باقی‌مانده را بیرون از توانایی این امت دانست و به رسول‌خدا پیشنهاد کرد که دوباره نزد الله بازگردد و تخفیف و کاهش بیش‌تری بخواهد. رسول‌الله چندین بار میان موسی و الله رفت و آمد کرد و هربار، بخشی از نمازها کم شد تا این‌که به پنج نماز در شبانه‌روز رسید. الله متعال به لطف خویش، مقدار نمازها را به پنج وعده کاهش داد؛ اما ثواب پنجاه نماز را به این امت نوید داد. این، با ده برابر شدن پاداش نیکی‌ها، فرق دارد و بر این امت منت نهاد که پنج نماز را در عمل، برای آن‌ها به‌مثابه پنجاه نماز قرار داد. لذا ادای پنج نماز به معنای اقامه‌ی پنجاه نماز می‌باشد و هر نمازی، یک نیکی‌ست که ده برابر می‌شود. این، لطف خاص و ویژه‌ای بود که درباره‌ی نماز به این امت عنایت شد و جدا از لطف الاهی در زمینه‌ی چندین برابر شدن نیکی‌هاست و بیان‌گر اهمیت نماز می‌باشد؛ وگرنه دیگر، فرقی بین نماز و سایر اعمال نیک وجود نداشت. به‌هر حال الله پنج نماز را در شبانه‌روز بر بندگانش فرض نمود که حتماً باید انجامش دهند؛ آری! باید در شبانه‌روز، پنج بار با الله باشیم و با او راز و نیاز کنیم. اگر شخصی، موفق شود که در یک روز پنج بار به ملاقات پادشاه برود، خوشحال می‌شود و آن را برای خود یک افتخار می‌داند. این امکان برای هریک از ما وجود دارد که روزانه پنج بار با شاهِ شاهان، راز و نیاز کنیم؛ پس چرا خوشحال نباشیم؟! لذا خدا را بر این نعمت سپاس بگزاریم و به نمازمان پای‌بند باشیم.

رسول‌الله فرمود: «و نماز را برپا داری». یعنی نماز را با رعایت همه‌ی شروط، ارکان و واجبات آن، به‌درستی ادا کنی. یکی از مهم‌ترین شرط‌های صحت نماز، وقت نماز است؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: ١٠٣]

بی‌گمان نماز در اوقات مشخص و معینی، بر مؤمنان فرض است.

نمازهای پنج‌گانه در پنج یا سه وقت ادا می‌شود؛ پنج وقت برای کسانی که هیچ عذری ندارند و سه وقت برای کسانی که معذورند. هم‌چنین سه وقت برای کسانی که معذور نیستند؛ اما جمع کردن، برای آن‌ها جایز است. وقت نماز ظهر و عصر در شرایطی که جمع کردن جایز است، یکی‌ست و وقت نماز مغرب و عشاء نیز یکی‌ست؛ و وقت نماز صبح جداست. یعنی در حالت عذر یا در حالت جایز بودن جمع، سه وقت می‌باشد. الله در کتابش می‌فرماید:

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ٧٨﴾ [الإسراء: ٧٨]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

نفرمود: «از زوال خورشید تا طلوع آن»؛ بلکه فرمود: ﴿إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ که تاریکی شب یا نیمه‌شب می‌باشد. زیرا در نیمه‌ی شب، خورشید بیش‌ترین فاصله را از نقطه‌ای دارد که در آن‌جا نیمه‌شب است و از این‌رو نیمه‌شب، تاریک‌ترین زمان شب می‌باشد؛ بنابراین دیدگاه راجح درباره‌ی اوقات پنج‌گانه‌ی نماز این قرار است:

نماز صبح از طلوع صبح صادق تا طلوع خورشید.

نماز ظهر از زوال خورشید تا زمانی که سایه‌ی هر چیزی به‌اندازه‌ی خودش شود؛ البته پس از کم کردن سایه‌ی زمان زوال؛ زیرا خورشید، به‌ویژه در زمستان سایه‌ای به سمت شمال ایجاد می‌کند که این سایه در محاسبه‌ی وقت نماز ظهر، اعتبار ندارد و محاسبه نمی‌شود؛ بلکه باید به سایه نگاه کنیم؛ سایه تا زمانی که کوتاه می‌شود، هنوز زوال خورشید نیست و بلافاصله پس از این‌که سایه، شروع به بزرگ شدن کرد، زوال خورشید، آغاز می‌گردد. برای محاسبه‌ی وقت ظهر، ابتدای بزرگ شدن سایه را علامت‌گذاری کنید؛ زمانی که سایه‌‌ی آن چیز، به‌اندازه‌ی طول آن شد، وقت نماز ظهر پایان می‌یابد و وقت نماز عصر، شروع می‌شود.

وقت عصر نیز تا زمان زرد شدن خورشید و به هنگام ضرورت، تا غروب خورشید می‌باشد.

وقتِ مغرب، از غروب خورشید شروع می‌شود و تا زمان ناپدیدن شدن شَفَق قرمز، ادامه دارد؛ فاصله‌ی غروب خورشید تا ناپدیدن شدن سرخیِ مغرب، گاه، یک ساعت و ربع می‌باشد و گاه، یک ساعت و سی و دو دقیقه.

وقت نماز عشاء، از پایان وقت مغرب تا نیمه‌شب می‌باشد. برای محاسبه‌ی نیمه‌شب بدین شکل عمل کنید که وقت غروب خورشید و وقت طلوع اش را بسنجید و سپس نصف، یعنی تقسیم بر دو کنید. بدین ترتیب می‌توانید پایان وقت عشاء را محاسبه نمایید. بر این اساس، اگر خانمی در ثلث يا یک‌سومِ پایانیِ شب از عادت ماهیانه‌اش پاک شود، دیگر، نماز عشاء و مغرب بر او فرض نیست. چون پس از پایان وقت، پاک شده است.

در صحیح امام مسلم/ حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص$ آمده که رسول‌الله فرموده است: «وقتُ العِشاءِ إلی نِصفِ اللّیل»؛([[153]](#footnote-153)) یعنی: «وقت نماز عشاء، تا نیمه‌شب است». هیچ حدیثی از رسول‌خدا وجود ندارد که بیان‌گر وقت عشاء تا سپیده‌دم باشد؛ از این‌رو قول راجح، این است که وقت عشاء، تا نیمه‌شب می‌باشد و آیه‌ی قرآن نیز همین را می‌رساند؛ زیرا خواندن نماز صبح را از چهار وقت دیگر، جدا نموده و فرموده است:

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ٧٨﴾ [الإسراء: ٧٨]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

چهار نماز (ظهر، عصر، مغرب و عشاء) را که به هم پیوسته‌اند و در میانشان فاصله‌ای وجود ندارد، با هم ذکر کرد و نماز صبح را جداگانه؛ زیرا قبل و بعد آن، وقتِ هیچ نمازی، متصل به وقت نماز صبح نیست؛ چنان‌که از نماز ظهر، نصف روز فاصله دارد و میان نماز عشاء و صبح، به‌اندازه‌ی نیمه‌ی دوم شب، فاصله است.

باید دانست که نمازِ پیش از وقت، پذیرفته نمی‌گردد؛ اگرچه فقط تکبیرة‌الاحرام، یعنی نخستین تکبیر نماز، قبل از وقت، گفته شود؛ زیرا عبادتی که زمان یا وقت مشخصی دارد، فقط در زمان یا وقت مشخص آن، درست است؛ مثل این‌که کسی بخواهد به جای رمضان، روزِ دیگری، حتی یک روز قبل از رمضان، روزه بگیرد؛ واضح است که روزه‌ی رمضان، هم‌چنان بر عهده‌ی اوست. نماز نیز این‌چنین است؛ البته اگر وقت نماز را نداند و به‌خاطر عدم آگاهی از وقت، نمازش را قبل از وقت بخواند، نماز نفل محسوب می‌شود و باید نماز فرض خود را دوباره بخواند. اگر بعد از وقت، نماز بخواند، دو حالت دارد:

حالت اول: از وقت نماز بی‌اطلاع باشد که از آن به عنوان «عذر به جهل» یاد می‌کنیم؛ یا فراموش کند و یا خواب بماند. در این حالت، یعنی در صورت عذر به جهل یا نسیان و یا خواب، نمازی که پس از وقتش خوانده می‌شود، قابل قبول خواهد بود. جهل، این است که انسان از فرارسیدن وقت نماز، بی‌اطلاع باشد تا این‌که وقت نماز پایان یابد. چنین شخصی، همین‌که متوجه شد، نمازش را بخواند و از آن‌جا که به سبب بی‌اطلاعی معذور بوده، نمازش درست است. نسیان یا فراموشی، این است که انسان مشغول کاری باشد و بی‌آن‌که متوجه شود، وقت نماز پایان یابد. چنین کسی، پس از پایان وقت نیز باید نمازش را بخواند. خواب نیز همین‌گونه است؛ مثلاً شخصی می‌خوابد و قصد دارد هنگام اذان برخیزد؛ اما خوابش سنگین است و با صدای اذان یا صدای زنگ ساعت بیدار نمی‌شود تا این‌که وقت نماز پایان می‌یابد. لذا پس از آن‌که بیدار شد، نمازش را بخواند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ نَامَ عَن صَلاةٍ أو نَسِيَها فَلْيُصَلِّها إِذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ»؛([[154]](#footnote-154)) یعنی: «کسی که از نماز، خواب بماند یا آن را فراموش کند، وقتی به یادش آمد، نمازش را بخواند و ترک نماز، کفاره‌ی دیگری ندارد».

حالت دوم: اگر نماز را به‌عمد به تأخیر بیندازد تا این‌که وقتش پایان یابد، به‌اتفاق علما، گنه‌کار می‌باشد و از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است.

برخی از علما گفته‌اند: کسی که نماز را به‌عمد به تأخیر بیندازد، از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ اما قول صحیح که دیدگاه جمهور علماست، این است که کافر نیست؛ البته علما اختلاف نظر دارند که آیا اگر کسی، نماز را ترک کند و سپس بعد از پایان وقت، نمازش را بخواند، نمازش درست یا نه؟ برخی، آن را درست دانسته‌اند؛ چون به راه درست، باز آمده است. این دسته از علما، چنین حالتی را مانند حالت کسی قلمداد کرده‌اند که از روی فراموشی، نمازش را پس از وقتِ آن می‌خواند؛ اما دیدگاه درست بر طبق دلایل، این است که اگر کسی نماز را به‌عمد، خارج از وقتش بخواند، نمازش درست نیست.؛ اگرچه هزار بار هم نماز بخواند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُو ردٌّ»؛([[155]](#footnote-155)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». به عبارت دیگر، عملش باطل و غیر قابل قبول می‌باشد. واضح است که عمل باطل، پذیرفته نمی‌شود و اگر کسی نمازی را که به‌عمد ترک کرده، خارج از وقتش بخواند، در حقیقت مطابق فرمان الله و پیامبر عمل نکرده است.([[156]](#footnote-156))

اما کسی که عذر دارد، معذور به‌شمار می‌رود و وقتی عذرش برطرف شد، باید نمازش را بخواند. کسی که معذور نیست یا عذری ندارد، اگر همه‌ی عمرش را نماز بخواند، باز هم نمی‌تواند یک نمازی را که به‌عمد ترک کرده، جبران نماید. لذا راهش، این است که به سوی الله توبه کند و راه راست در پیش بگیرد و کارهای نیک فراوانی انجام دهد و استغفار و طلب آمرزش کند. «هر کس به سوی الله توبه کند، الله متعال نیز توبه‌اش را می‌پذیرد».

دومین شرط نماز، طهارت و پاکیزگی‌ست. هیچ نمازی بدون طهارت، پذیرفته نمی‌شود. پیامبر فرموده است: «لا یَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ أحَدِکُم إذا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»؛([[157]](#footnote-157)) یعنی: «هرگاه یکی از شما بی‌وضو شود، الله متعال، هیچ نمازی را از او نمی‌پذیرد تا آن‌که دوباره وضو بگیرد». لذا باید به همان شکلی که فرمان یافته‌ایم، وضو بگیریم. اگر کسی با یکی از عوامل شکننده‌ی وضو مثل: ادرار یا مدفوع، خروج باد از شکم، خواب و یا خوردن گوشت شتر، بی‌وضو گردد، باید وضو بگیرد. فرایض وضو عبارتند از:

شستن صورت، شستن دست‌ها تا آرنج، مسح سَر، و شستن پاها تا دو قوزَک پا. همان‌گونه که الله فرمان داده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائ‍دة: ٦]

ای مؤمنان! هنگامی که (قصد نماز می‌کنید و) به نماز می­ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرِتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

لذا یکی از اندام، یعنی سر، مسح می‌شود و سه عضو دیگر را باید شست؛ گفتنی‌ست: گوش‌ها، جزو سَر هستند و مسح می‌شوند و دهان و بینی نیز جزو صورتند و آن‌ها را مانند صورت می‌شوییم؛ به شستن دهان، «مضمضه» و به شستن بینی، «استنشاق» می‌گویند.

طهارتِ پس از قضای حاجت با آب یا سنگ که به آن، استنجا و استجمار می‌گویند، ربطی به وضو ندارد؛ اگر انسان قضای حاجت کند و استنجا نماید و سپس مشغول کاری شود و آن‌گاه وقت نماز فرارسد، فقط باید وضو بگیرد و دیگر، نیازی به استنجا نیست؛ زیرا استنجا را برای پاک کردن نجاست، انجام می‌دهند و هر زمان که نجاست، برطرف شود، نیازی به طهارت یا شستشوی دوباره نیست، مگر آن‌که دوباره قضای حاجت کند.

شاید این پرسش مطرح شود که کسی، پس از قضای حاجت فراموش کرده که خودش را خوب و به صورت شرعی، پاک نماید و وضو گرفته است؛ حکمش چیست؟ دیدگاه صحیح، این است که وضویش، درست می‌باشد. زیرا همان‌طور که گفتم، استنجا، ربطی به وضو ندارد.

اما در حالت ناپاکیِ بزرگ‌تر، مثل حالتِ جنابت باید غسل کند و همه‌ی بدنش را با آب پاک بشوید؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ﴾ [المائ‍دة: ٦]

و اگر جُنُب بودید، غسل نمایید.

مضمضه (شستن دهان) و استنشاق (شستن بینی) در غُسل، واجب می‌باشد؛ زیرا دهان و بینی، جزو صورت‌اند و باید شسته شوند؛ همان‌گونه که شستن و پاک کردن پیشانی، گونه و ریش واجب می‌باشد.

برای انجام غسل، کافی‌ست همه‌ی بدنتان را با آب بشویید؛ فرقی نمی‌کند که شستن بدن را از سر آغاز کنید یا از سینه و یا از پشت یا از پایین بدن. هم‌چنین کافی‌ست که به نیت غسل در آب استخر یا هرجای دیگر، غوطه بزنید و سپس بیرون بیایید.

وضوی پیش از غسل، سنت است، نه واجب؛ البته پیش از غسل وضو بگیرد و نیازی به وضوی پس از غسل نیست؛ زیرا از رسول‌الله ثابت نشده که پس از غسل، وضو گرفته باشد.

در شرایطی که به آب دسترسی ندارد یا هوا سرد است و امکان گرم کردن آب برایش فراهم نیست یا بیمار می‌باشد، باید تیمم کند؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ﴾ [المائ‍دة: ٦]

و چنان‌که بیمار یا مسافر بودید یا قضای حاجت کردید یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید؛ بدین ترتیب که صورت و دستانتان را مسح نمایید.

همان‌گونه که در این آیه آمده است، در حالت بیماری یا در سفر، می‌توان به جای وضو یا غسل، تیمم نمود؛ البته تیمم در سفر، زمانی درست است که آب در دسترس نباشد.

اما ترس از سرما؛ دلیلش داستان عمرو بن عاص می‌باشد که: پیامبر او را به عنوان فرمانده با تنی چند از اصحاب به «سریه‌ای»([[158]](#footnote-158)) فرستاد. وی، در این سریه جُنُب شد و پس از آن‌که تیمم کرد، برای همراهانش پیش‌نماز گردید. وقتی (به مدینه) نزد رسول خدا برگشتند، به او فرمود: «آیا در حالی که جنب بودی، برای یارانت پیش‌نماز شدی؟» عرض کرد: بله ای رسول خدا! فرموده‌ی الله را به‌یاد آوردم که فرموده است:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

سپس ادامه داد: من از سرما ترسیدم؛ لذا با خاک پاک تیمم کردم و نماز خواندم.([[159]](#footnote-159)) پیامبر کارِ عمرو را تأیید کرد و به او نفرمود که نمازش را دوباره بخواند؛ زیرا کسی که نگران بیماری یا ضرر است، حکم کسی را دارد که دچار بیماری شده و معذور است؛ البته بدین شرط که ترس یا نگرانی، قطعی یا غالب باشد و به‌صرف تصور یا بدین گمان که آب، ضرر خواهد داشت، نباید تیمم کند؛ بلکه باید غسل نماید. طهارتِ تیمم، جایگزین طهارتِ آب است و با همان عواملی باطل می‌شود که طهارتِ با آب باطل می‌گردد؛ و نیز هنگامی که عذر برطرف شود. لذا اگر کسی بدین عذر که آبی نیافته، تیمم کرده است و سپس این عذر برطرف شود، یعنی به آب دسترسی پیدا کند، باید خودش را با آب پاک نماید؛ زیرا الله متعال، تیمم با خاک را در نبودِ آب، جایگزین طهارت کرده است. در حدیثی که اصحاب سنن از ابوهریره روایت کرده‌اند، آمده که پیامبر فرموده است: «خاک پاک (برای) وضو (یا فرمود: برای) طهارت مسلمان است؛ اگرچه ده سال، آب نیابد؛ و اگر به آب دسترسی پیدا کند، از خدا بترسد و برای طهارت (وضو یا غسل)، از آب استفاده نماید».([[160]](#footnote-160))

در صحیح بخاری در حدیثی طولانی به‌نقل از عمران بن حصین آمده که رسول‌الله پس از پایان نماز، مردی را دید که در گوشه‌ای نشسته و با ایشان نماز نخوانده است؛ رسول‌الله علتش را جویا شد و فرمود: «چرا با ما نماز نخواندی؟» پاسخ داد: «جنب شده‌ام و آب نیست». فرمود: «با خاک، تیمم کن؛ همین برایت کافی‌ست». وقتی به آب دست یافتند، پیامبر به آن شخص، آب داد تا غسل کند و فرمود: «روی خودت، آب بریز»؛([[161]](#footnote-161)) یعنی: غسل کن. این حدیث بیان‌گر این است که وقتی آب یافت شود، تیمم باطل می‌گردد و این، یک قاعده در نزد مردم شده است که می‌گویند: «وقتی آب باشد، تیمم درست نیست»؛ اما اگر آب نباشد و عذر برطرف نگردد، تیمم جایگزین طهارتِ آب است و با خروج یا پایان وقت، باطل نمی‌شود. لذا اگر مسافری آب نیابد و برای نماز ظهر تیمم کند، تا زمانی که تیممش را نشکند، یعنی هیچ‌یک از عوامل شکننده‌ی وضو برایش پیش نیاید، وضویش درست است؛ اگرچه تا نماز عشاء هم طول بکشد و نیازی نیست که برای هر نمازی تیمم کند؛ زیرا تیمم با پایان وقت، باطل نمی‌شود و نوعی طهارت شرعی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٦]

پس صورت و دستانتان را مسح نمایید. پروردگار نمی­خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می­خواهد شما را پاک بدارد.

آری؛ الله بیان فرمود که طهارت تیمم، طهارت به‌شمار می‌رود و رسول‌الله نیز فرموده است: «وَجُعِلَتْ لِيَ الأرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ فَلْيُصَلِّ»؛([[162]](#footnote-162)) یعنی: «زمين براي من مسجد و پاك گردیده است. بنابراين هر جا وقت نماز فرارسيد، افراد امتم مي‌توانند هما‌‌‌ن‌جا (اگر آب نبود، تيمم کنند) و ‏نماز بخوانند». در حدیث دیگری آمده است: «فَعِندَهُ مسجِدُهُ وطَهُوره»؛([[163]](#footnote-163)) که به همان معناست.

طهارت، یکی از شرایط مهم و اساسی نماز می‌باشد؛ طهارت بدین معناست که ناپاکی را از لباس، بدن و جای نماز خود رفع کنید. لذا هنگام نماز باید بدن و لباس نمازگزار و هم‌چنین جای نمازش پاک باشد. بدین دلیل که:

1- رسول‌الله به زنانی که از عادت ماهیانه‌ی خود پاک شدند، فرمان داد که هر یک از آن‌ها برای خواندن نماز، ابتدا خون را از لباسش پاک کند؛ بدین‌سان که آن را با ناخن‌های خود بتراشد و سپس لباسش را با دستش بساید و آن‌گاه آن را بشوید.([[164]](#footnote-164)) باری رسول‌الله در حالی که کفش‌‌هایش در پایش بود، برای یارانش امامت داد؛ در اثنای نماز، کفش‌هایش را درآورد. صحابه نیز کفش‌هایشان را درآوردند. وقتی سلام داد، از آن‌ها پرسید: چرا کفش‌هایتان را درآوردید؟ گفتند: دیدیم شما کفش‌هایتان را درآوردید؛ از این‌رو ما نیز کفش‌هایمان را درآوردیم. فرمود: «جبرئیل نزدم آمد و به من خبر داد که کفش‌هایم پاک نیست».([[165]](#footnote-165)) این حدیث نیز نشان می‌دهد که لباس یا هر پوشیدنی دیگری باید از هرگونه نجاستی پاک باشد.

2- درباره‌ی پاکی جای نماز نیز دلایلی وجود دارد؛ از جمله این‌که بادیه‌نشینی وارد مسجد پیامبر شد و با وجودی که چند نفر آن‌جا بودند، در گوشه‌ای از مسجد ادرار کرد. بیش‌تر بادیه‌نشین‌ها، از رفتار و سلوک درست و شهری بی‌اطلاع بودند؛ به‌هر حال، مردم بر سرش فریاد زدند تا او را از این کار باز دارند. رسول‌الله فرمود: «رهایش کنید». یعنی کاری به او نداشته باشید. وقتی کارش را تمام کرد، پیامبر صدایش زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لاتَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛([[166]](#footnote-166)) یعنی: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». آن صحرانشین گفت: «خدایا! من و محمد را مشمول رحمت خویش بگردان و کسی را با ما مشمول این رحمت مگردان»؛ زیرا صحابه او را سرزنش کردند؛ اما رسول‌خدا با مهربانی و به‌نرمی با او سخن گفت. صحرانشین گمان می‌کرد که رحمت، گنجایش همه را نخواهد داشت؛ از این‌‌رو رسول‌الله فرمود: «لقد تحجّرتَ واسعًا»؛([[167]](#footnote-167)) یعنی: «رحمت گسترده‌ی الهی را تنگ و محدود پنداشتی». به‌هر حال، رسول‌الله دستور داد که سطل آبی بیاورند و روی مکانی که صحرانشین ادرار کرده بود، بریزند تا زمین، پاک شود.

3- در رابطه با پاکی بدن، روایتی در «صحیحین» آمده که عبدالله بن عباس$ روایت می‌کند: رسول‌الله از کنار دو قبر عبور کرد؛ فرمود: «إنَّهما لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أمّا أَحَدُهُمَا فکان لا يَسْتَبرئ مِنْ البَوْلِ، وأمَّا الآخَرُ فکان يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ بَینَ النَّاسِ»؛([[168]](#footnote-168)) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهي كه آن را بزرگ نمي‌دانستند؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود». پناه بر خدا! این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که انسان باید دقت کند که به ادرارش و نیز سایر نجاست‌ها آلوده نشود. فرض کنیم کسی در بیابان است و لباسش نجس می‌شود و چیزی با خود ندارد که آن را بشوید؛ آیا باید برای نماز به‌خاطر نجس بودن لباسش تیمم کند؟

پاسخ: خیر؛ نباید تیمم کند. هم‌چنین اگر بدنش، مثلاً دست یا پایش یا هر عضو دیگری، نجس شود و چیزی برای شستن آن نداشته باشد، نیازی به تیمم نیست؛ زیرا برای رفع نجاست باید آن را از بین برد و اگر امکانش نباشد، باید صبر کرد و نیازی به تیمم نیست تا آن‌که امکان برطرف کردن نجاست فراهم شود. والله اعلم. (الله، بهتر می‌داند).

احکام مسح بر موزه (جوراب) و پانسمان:

پیش‌تر گفتیم که وضو، چهار رکن دارد: در دو مورد، مسح؛ و در یک مورد، شستن است و در یک مورد دیگر، هم می‌توان مسح نمود و هم می‌توان شست:

صورت، شسته می‌شود و فقط زمانی صورت را مسح می‌کنند که پانسمان شده باشد. لذا اگر کسی، صورتش را برای حفاظت از نور خورشید، با پوشش یا هر چیزی بپوشاند، درست نیست که صورتش را مسح کند؛ بلکه ابتدا باید آن پوشش را بردارد و سپس صورتش را بشوید؛ مگر زمانی که ضرورت، ایجاب کند. در این حالت به جای شستن صورت، روی پوشش صورتش مسح می‌کند.

دو دست نیز فقط شسته می‌شوند؛ مگر آن‌که ضرورت، ایجاب کند. مثل وجود حساسیت در دست، به‌صورتی که آب برایش زیان‌آور باشد یا دستانش را پانسمان کرده و یا دست‌کش پوشیده باشد تا آب به آن‌ها نرسد؛ در این حالت اشکالی ندارد که بر روی پانسمان یا دست‌کش، مسح کند.

اما سر را مسح می‌کنیم و طهارتش آسان‌تر از سایر اندام است. اگر زنی، سرش را حنا کرده باشد، نیازی نیست که برای مسح، حنا را پاک کند یا از روی سرش بردارد؛ مثل مُحرِم که در حالت احرام، صمغ یا ماده‌ی چسبنده‌ی دیگری به سرش می‌زند تا موهایش پراکنده نشود. او نیز نباید برای مسح، صمغ یا ماده‌ی چسبنده را از روی سرش پاک کند.

در رابطه با پا، با توجه به شرایط، هم حکم مسح وجود دارد و هم حکم شستن؛ از این‌رو در قرآن کریم حکم با دو قرائت آمده که هم بر حکمِ مسح و هم بر حکم شستن دلالت می‌کند؛ چنان‌که ﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ﴾ با دو قرائت «فتحه» و «کسره» ثابت است. در قرائت کسر، عطف به این فرموده‌ی الله است که: ﴿وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ﴾ و بدین مفهوم می‌شود که «پاهایتان را مسح کنید». در قرائت نصب (فتحه) عطف به این بخش آیه است‌ که: ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾. در این قرائت، مفهوم آیه این است که «پاهایتان را بشویید». حال، این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی می‌توانیم پاهایمان را مسح کنیم؟

پاسخ: زمانی که انسان، جوراب یا موزه بپوشد. جوراب‌ها، معمولاً از جنس پنبه یا پشم و امثال آن هستند. و موزه‌ها، از جنس چرم‌اند. به هر حال مسح بر جوراب و موزه، جایز است، به چهار شرط:

اول: این‌که جوراب‌ها یا موزه‌ها، پاک باشند؛ لذا اگر از چرم نجسی ساخته شده باشند، مسح بر آن‌ها، درست نیست؛ زیرا چیزی که در اصلش نجس باشد، نه با مسح، پاک می‌شود و نه با شستن؛ اما اگر از جنس پاکی باشند، اما با نجاستی خارجی نجس شوند، روشن است که انسان، با چنین وضعیتی نماز نمی‌خواند و بر جوراب یا موزه‌ای که نجس شده است، مسح نمی‌کشد.

دوم: باید جوراب یا موزه را در حالت طهارت با آب پوشیده باشد؛ لذا اگر تیمم کند و سپس موزه یا جوراب بپوشد، درست نیست که روی آن‌ها مسح بکشد؛ زیرا در حالت طهارت تیمم، آن‌ها را پوشیده و تیمم به صورت و دو کف دست مربوط می‌شود و هیچ ربطی به پاها ندارد.

این شرط، برگرفته از فرموده‌ی رسول‌الله به مغیره شعبه می‌باشد که: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»؛ یعنی: «آن‌ها را بيرون نياور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشيده‌ام».

سوم: این‌که فقط در هنگام وضو می‌توان بر جوراب یا موزه، مسح نمود؛ نه در غسل؛ بلکه هنگام غسل باید جواب‌ها یا موزه‌ها را بیرون آورد و پاها را شست. لذا انسان در حالت جنابت نمی‌تواند بر جوراب‌ها یا موزه‌هایش مسح کند.

چهارم: باید در محدوده‌ی زمانی مشخصی باشد که شریعت تعیین کرده است؛ یعنی یک شبانه‌روز برای مقیم و سه‌شبانه‌روز برای مسافر؛ اما سؤال این است که زمانِ مسح، از چه وقت شروع می‌شود؟

پاسخ: از نخستین باری که انسان پس از بی‌ضو شدن، وضو می‌گیرد و مسح می‌کند؛ لذا پیش از نخستین مسح، جزو زمان مسح حساب نمی‌شود. به‌طور مثال: اگر شخصی صبح روز سه‌شنبه ابتدا وضو بگیرد و سپس موزه یا جوراب بپوشد و تا نماز عشاء، بی‌وضو نشود، روز سه‌شنبه، جزو زمان مسح برای او به حساب نمی‌آید؛ زیرا قبل از مسح بوده و هنوز مسح نکرده است؛ آن‌گاه صبح چهارشنبه وضو می‌گیرد و بر روی جوراب‌ها یا موزه‌هایش مسح می‌کند؛ زمان مسح، برای او از صبح چهارشنبه آغاز می‌گردد. زیرا علی بن ابی‌طالب نقل کرده که: «پیامبر برای مقیم، یک شبانه‌روز و برای مسافر، سه شبانه‌روز، تعیین کرد».([[169]](#footnote-169)) یعنی: برای مسح بر موزه (جوراب).

صفوان بن عسال می‌گوید: «پیامبر به ما دستور می‌داد که در مسافرت، سه شبانه‌روز موزه‌هایمان را درنیاوریم». بنابراین نخستین مسح، اعتبار دارد؛ نه زمان پوشیدن جوراب (موزه) یا زمانی که انسان، پس از پوشیدن جوراب (موزه) بی‌وضو می‌شود. مقیم پس از نخستین مسح، یک شبانه‌روز، یعنی 24 ساعت حساب می‌کند و مسافر، سه ‌شبانه‌روز یا 72 ساعت. اگر انسان هنگامی که مقیم است، مسح کند و پیش از پایان مدت مسح به سفر برود، مدت مسح مسافر را محاسبه می‌کند. به عنوان مثال: اگر پس از وضوی صبحِ امروز، جوراب (موزه) بپوشد و برای نماز ظهر مسح کند، آن‌گاه بعد از ظهر عازم سفر شود، سه شبانه‌روز را حساب کند. و بر عکس، اگر در سفر بود و مسح نمود، سپس مقیم شد، مسح مقیم را حساب نماید؛ زیرا پایان مدت مسح، اعتبار دارد، نه آغاز آن. امام احمد/ ابتدا بر این باور بود که آغاز مدت مسح، اعتبار دارد؛ اما از این دیدگاه برگشت و مبنای محاسبه را پایان مدت مسح دانست. تعجبی ندارد که یک عالم، از قول یا دیدگاه قبلی‌اش برگردد؛ زیرا به دنبال حق است و باید از حق و حقیقت، پیروی نمود؛ از این‌رو هر زمان که انسان به حقیقتی پی ببرد، باید از آن پیروی کند. گاه از امام احمد/ درباره‌ی یک مسأله، چهار یا پنج تا هفت دیدگاه روایت می‌شود. او، به عنوان یک عالم و امام، در پاره‌ای از موارد به رجوع خود از مسأله‌ای تصریح می‌کند و گاه تصریح نمی‌کند. در مواردی که به رجوع خود از یک نظریه یا دیدگاه تصریح نموده، دیگر جایز نیست که آن دیدگاه را به او نسبت دهیم، مگر با این قید که ابتدا چنین دیدگاهی داشته و سپس از آن برگشته است. در مواردی که خود، به رجوع از آن‌ها تصریح نکرده، می‌توانیم هر دو دیدگاه را به او نسبت دهیم. روایات و دیدگاه‌های زیادی از امام احمد/ نقل شده است؛ چون او، اهل نقل و روایت بود و توجه ویژه‌ای به آثار و روایات داشت. روشن است که آثار و روایات، به‌یک‌باره به اهل روایت نمی‌رسد که در یک زمان، به همه‌اش احاطه و آگاهی داشته باشند تا به یک دیدگاه ثابت برسند. امام احمد نیز همین‌گونه بود و آثار و روایات، به‌تدریج به او می‌رسید. یک روز، این حدیث، و روزی دیگر، حدیثی دیگر دریافت می‌کرد.

به‌هر حال، باید بدانیم که هرگاه انسان، مدت مسح را تمام کند و هم‌چنان بر طهارت باشد، یعنی بی‌وضو نشود، وضویش درست است و همین که بی‌وضو شد، برای وضوی مجدد، باید جوراب یا موزه‌اش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید؛ ولی صرفاً پایان مدت مسح، باطل‌کننده‌ی وضو نیست. هم‌چنین اگر در حالی که وضو دارد، جوراب‌ها یا موزه‌هایش را بیرون بیاورد، وضویش باطل نمی‌شود؛ البته در چنین حالتی، برای وضوی مجدد، باید پاهایش را بشوید.

سومین شرط نماز، استقبال قبله است؛ یعنی نمازگزار باید رو به سوی قبله نماید و اگر رو به سوی قبله نکند، نمازش، درست نیست؛ زیرا الله متعال، در ابتدای جزء دوم قرآن کریم، چند بار بدین کار، دستور داده است؛ می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ﴾ [البقرة: ١٥٠]

و هر جا که رفتی، رویَت را به سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، رو به سوی مسجدالحرام نمایید.

پیامبر ابتدا که به مدینه رفته بود، به سوی «بیت‌المَقدِس» نماز می‌خواند؛ لذا کعبه پشت سرش قرار می‌گرفت و شام، پیش رویش. او همواره چشم به آسمان می‌دوخت و منتظر بود که خداوند، جبرئیل را با حکم تغییر قبله بفرستد و حکم کند که به سوی «مسجدالحرام» که قبله‌ی مورد پسندش بود، روی بگرداند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ﴾ [البقرة: ١٤٤]

ما، نگاه­هایت را به سوی آسمان می­بینیم (که در انتظار تغییر قبله­ هستی). بنابراین تو را به سوی قبله­ای متوجه می­کنیم که مورد پسند توست. پس رویَت را به سوی مسجدالحرام کن.

بدین ترتیب الله خواسته‌ی پیامبرش را پذیرفت و حکم نمود که مسلمانان، روی خود را به‌سوی مسجد‌الحرام بگردانند. البته در سه مورد، حکم استقبال قبله مستثناست:

مورد نخست: زمانی که انسان نتواند به سببی مانند بیماری، رویش را به سوی قبله بگرداند؛ در این حالت، حکم روی آوردن به قبله از او برداشته می‌شود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد.

پیامبر نیز فرموده است: «إذا أمَرتُکُم بِأمرٍ فأتُوا مِنهُ مَا استَطَعتم»؛ یعنی: «وقتی به شما دستوری دادم، تا می‌توانید به آن عمل کنید».

مسأله‌ی ‌دوم: هرگاه انسان در حالتِ ترس باشد، مثل وقتی که از دشمن یا از درنده‌ای فرار می‌کند و یا از ترس جانش از آتش یا درنده‌ای می‌گریزد، در چنین حالتی استقبال قبله، شرط صحت نمازش نیست و به هر سو که بتواند، نماز می‌خواند؛ دلیلش، این است که الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗاۖ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ٢٣٩﴾ [البقرة: ٢٣٩]

پس اگر می­ترسیدید، (باز هم نماز را ترک نکنید) و پیاده یا سواره، نمازها را به‌جای آورید. و چون احساس امنیت کردید، پس الله را یاد کنید؛ چنان‌که الله چیزهایی به شما آموخت که نمی­دانستید.

بخش پایانی این آیه، ﴿فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم﴾ تا آخِر، بیان‌گر این است که انسان هر حکمی را به‌خاطر ترس ترک کند، گناهی بر او نیست که شامل استقبال قبله نیز می‌شود. هم‌چنین دو آیه‌ای که پیش‌تر گذشت (آیه‌ی 16 سوره‌ی تغابن و آیه‌ی 286 سوره‌ی بقره) و نیز حدیث پیامبر که بیانش کردم، دلیلی‌ست بر این‌که وجوب هر عملی، به میزان توانایی انسان بستگی دارد.

مسأله‌ی سوم: استقبال قبله در نمازهای نافله‌ای که انسان در سفر می‌خواند، واجب نیست؛ فرقی نمی‌کند که با کشتی سفر کند یا با هواپیما و یا با قطار یا هر وسیله‌ی دیگری. انسان در حال سفر نمازهای وتر، تهجد (نماز شب) و ضحی و امثال آن را به هر سو که بخواند، درست است. چه خوب است که مسافر نیز مانند مقیم، نماز‌های نافله‌ بخواند؛ البته به‌استثنای سنت‌های مؤکده‌ی روزانه مثل سنت ظهر، مغرب و عشاء؛ چون سنت، این است که در مسافرت، ترک شوند. [یعنی چیزی به نام سنت یومیه در مسافرت معنا ندارد.]

اما اگر کسی می‌خواست در مسافرت نماز نفل بخواند، به همان جهتی نماز بخواند که صورتش به آن‌سو می‌باشد. زیرا این کار در «صحیحین» از رسول‌خدا ثابت شده است. گفتنی‌ست که استقبال قبله، بر کسی که جهت قبله را نمی‌داند، واجب است؛ اما اگر تا آن‌جا که برایش امکان داشت سعی خود را برای یافتن جهت قبله به‌کار بست و پس از آن‌که نماز خواند، دریافت که به سمتی غیر از قبله نماز خوانده است، دیگر نباید نمازش را تکرار کند. بدین دلیل که وقتی قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، صحابه در مسجد «قباء» به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند که شخصی آمد و به آن‌ها خبر داد که الله متعال، فرمان تغییر قبله را به سوی کعبه نازل فرموده است؛ صحابه چرخیدند و رو به سوی کعبه نمودند؛ یعنی پیش‌تر کعبه، پشت سرشان قرار داشت و با شنیدن این حکم، رو به سوی کعبه کردند و نمازشان را ادامه دادند. این اتفاق در زمان پیامبر افتاد و چون انکارش نکرد و به آن‌ها دستور نداد که نمازشان را دوباره بخوانند، خود، دلیلی‌ست بر این‌که کارشان، مشروع و مورد تأیید بوده است. بنابراین اگر انسان در رابطه با جهت قبله اشتباه کند، واجب نیست که نماز را اعاده یا تکرار نماید. البته اگر در اثنای نماز، متوجه اشتباهش شد، باید بلافاصله با این که در حالِ نماز است، روی خود را به سوی قبله بگرداند. خلاصه این‌که استقبال قبله، جز در سه موردی که ذکر شد، جزو شرایط صحت نماز است؛ مگر آن که انسان با وجود سعی و تلاش برای شناخت قبله دچار اشتباه شود که در این حالت نیز اشکالی در نمازش وارد نمی‌گردد.

البته این‌جا به یک نکته‌ی مهم اشاره می‌کنم؛ وقتی انسان به مسافرت می‌رود و میهمان کسی می‌شود و می‌خواهد نماز نفل بخواند، باید از میزبان جهت قبله را بپرسد و به سوی قبله نماز بخواند؛ زیرا غرور و تکبر، برخی از مردم را به گناه وامی‌دارد و باعث می‌شود که شرم کنند و جهت قبله را نپرسند! روشن است که چنین شرم و حیایی، نابه‌جاست. برخی از مردم، خجالت می‌کشند که سؤال کنند تا دیگران نگویند که نمی‌دانست! چه ضرری دارد؟ بگذار هرچه می‌خواهند، بگویند؛ بلکه جهت قبله را از صاحب‌خانه یا میزبان بپرس. برخی به خاطر همین غرور نابه‌جا، مرتکب گناه می‌شوند و بنا بر خیال و تصور خویش، به سمتی غیر از قبله نماز می‌خوانند! در چنین حالتی باید نمازشان را تکرار کنند؛ یعنی دوباره بخوانند؛ زیرا بر مبنایی عمل کرده‌اند که شرعی نیست و هر عبادتی که با تکیه بر مبانی شرعی انجام نشود، باطل و مردود می‌باشد. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُو ردٌّ»؛([[170]](#footnote-170)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

باید بدانیم که هیچ نمازی بدون نیت، درست نیست؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...»؛ یعنی: «اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند». آیات قرآن کریم نیز نشان می‌دهد که نیت، یکی از شرایط اساسی پذیرش اعمال است؛ همان‌طور که الله متعال در وصف یاران پیامبرش می‌فرماید:

﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ [الفتح: ٢٩]

آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ در حالی که فضل و خشنودی الله را می‌جویند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: ٢٧٢]

و فقط به رضای الله انفاق نمایید.

و می‌فرماید:

﴿۞وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۗ﴾

[النساء : ١٠٠]

کسی که در راه الله مهاجرت نماید، در زمین پناهگاه‌های بسیار و گشایش در زندگی خواهد یافت. و کسی که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون رود و آن‌گاه مرگش فرا رسد، پاداش او با الله است.

می‌بینیم که نیت، در هر عملی شرط است؛ از این‌رو یکی از شرایط صحت نماز، نیت است و بدون نیت، نماز درست نیست. نیت، در حقیقت کار دشواری نیست؛ زیرا هر انسان عاقلی که کاری انجام می‌دهد، ابتدا قصد و نیت انجام آن را می‌کند و سپس به انجام آن می‌پردازد؛ لذا نه کارِ دشواری‌ست و نه نیازی به این است که نیت و قصد خویش را بر زبان بیاورد. چون محل یا جای نیت، قلب است. نیت، همان قصد و اراده‌ی درونی یا قلبی‌ست و رسول‌الله به‌زبان نیت نمی‌کرد و به امتش نیز دستور نمی‌داد که به‌زبان نیت کنند و ثابت نیست که هیچ‌یک از صحابه به‌زبان نیت کرده باشد. لذا بنا بر قول راجح، بر زبان آوردن نیت، بدعت است؛ چون همان‌طور که گفتم، ثابت نشده که پیامبر یا هیچ‌یک صحابه به‌زبان نیت کند یا بگوید: نیت کردم که نماز بخوانم....

یکی از دوستان که خدا رحمتش کند، قصه‌ی جالبی تعریف می‌کرد؛ می‌گفت: چندین سال قبل، شخصی را در مسجدالحرام دیدم که هنگام اقامه‌ی نماز به‌زبان نیت کرد و گفت: «نیت می‌کنم که ادا گردانم چهار رکعت نماز ظهر را پشت سر امام مسجد الحرام، خالصًا لله تعالی...»! همین‌که می‌خواست تکبیر بگوید، به او گفتم: «صبر کن، هنوز مانده»! پرسید: «چه مانده»؟ گفتم: «بگو: در فلان روز و فلان تاریخ از ماه و سال تا سندش محکم‌تر باشد»! آن شخص تعجب کرد. جای تعجب هم دارد.

کسی که به‌زبان نیت می‌کند، انگار می‌خواهد خدا را از قصد و اراده‌‌ی خود باخبر سازد! حال آن‌که الله متعال از راز سینه‌ها و کوچک‌ترین چیزی که به دل انسان خطور می‌کند، آگاه است. آیا می‌خواهید خداوند را از تعداد رکعت‌ها یا از اوقات نماز آگاه کنید که نیت را بر زبان می‌آورید؟! نیازی نیست؛ الله خود می‌داند. بنابراین جای نیت، قلب است؛ نه زبان.

همان‌طور که می‌دانید، نماز بر چند گونه است: نفل مطلق، نفل معیّن، و نماز فرض.

نمازهای فرض، عبارتند از: صبح، ظهر، عصر، مغرب، و عشاء. هرگاه که در وقت نماز صبح به مسجد می‌روید، روشن است که قصد نماز مغرب را ندارید؛ بلکه به نیت ادای نماز صبح رفته‌اید. این‌جا پرسشی پیش می‌آید؛ به مسجد می‌روید و تکبیر می‌گویید؛ یعنی وارد نماز می‌شوید. آن‌گاه از ذهن شما می‌رود که مشغول خواندن چه نمازی هستید. چنین مواردی، زیاد اتفاق می‌افتد؛ به‌ویژه وقتی که انسان برای رسیدن به نماز و از دست ندادن رکعت‌ها، عجله می‌کند.

اشکالی ندارد؛ همین‌که در چنین وقتی در مسجد حاضر شده‌اید، بدین معناست که قصد یا نیت ادای نماز وقت را داشته‌اید. چون اگر کسی از شما بپرسد که آیا قصد ادای نماز ظهر، یا عصر، یا مغرب و یا عشاء را داشتی، می‌گویید: نه؛ فقط به‌قصد نماز صبح آمده‌ام.

لذا نیازی نیست که نیت صبح را کرده باشید؛ درست است که اگر نیت صبح را بکنید، بهتر و کامل‌تر می‌باشد؛ اما در پاره‌ای از موارد، انسان فراموش می‌کند که نماز را تعیین کند؛ یعنی در دل، نمازِ معینی را نیت نماید؛ در چنین حالتی وقت نماز، خود گویای این است که انسان، قصد ادای نماز آن وقت را داشته است. بنابراین، تعیین نماز فرض دو حالت دارد:

حالت اول، این است که انسان به‌طور مشخص، نماز معینی را نیت می‌کند؛ مثلاً در دل می‌گوید که نیت نماز ظهر را دارد.

حالت دوم، این است که وقت، تعیین‌کننده‌ی نمازی‌ست که انسان ادا می‌کند.

حالت دوم، در رابطه با نمازی‌ست که در وقتش ادا می‌شود. لذا اگر کسی نماز قضایی (از دست‌رفته) داشته باشد، مثلا از نمازهای ظهر و عصر و مغرب، خواب مانده است؛ در این صورت باید برای ادای این نمازهای قضایی، هر یک را به‌طور مشخص در دل نیت کند؛ زیرا از وقتش گذشته است.

اما در رابطه با نفل‌های معیّن، مثل نماز وتر یا سنت صبح یا سنت‌های مؤکّده، باید نیت با تعیین اسم هریک باشد؛ البته در دل، نه با زبان. به عنوان مثال: اگر می‌خواستید نماز وتر را بخوانید، اما نیت وتر نکردید و در اثنای نماز، نیت وتر نمودید، این، درست نیست؛ زیرا وتر، جزو نفل‌های معین است و نفل‌های معین باید نیت معین داشته باشند؛ یعنی برای ادای نفل‌های معین، در نیت قلبی خود، نامشان را تعیین می‌کنیم.

برای نوافل مطلق، فقط نیت نماز کافی‌ست و نیت نماز هم به‌طور طبیعی انجام می‌شود و گریزناپذیر است. مثلاً شخصی به هنگام چاشت وضو می‌گیرد و نیت می‌کند هر چه خدا توفیق دهد، نماز بخواند؛ همین کافی‌ست؛ زیرا این نماز، جزو نفل‌های مطلق یا نامعین است.

حال، اگر کسی خواسته باشد در اثنای نماز نیتش را جابه‌جا کند، چه حکمی دارد؟ آیا چنین کاری ممکن است؟

پاسخ: باید بدانیم که جابه‌جایی نیت یا به عبارت دیگر انتقال نیت از معین به معین یا از مطلق به معین، درست نیست. به عنوان مثال: شخصی مشغول نماز نافله‌ی مطلقی می‌شود؛ در بین نماز به‌یادش می‌آید که سنت صبح را نخوانده است. لذا سنت صبح را نیت می‌کند. می‌گوییم: در این صورت، سنت صبح درست نیست؛ زیرا نیت را از مطلق به معین تغییر داده است؛ حال آن‌که برای ادای نماز معین، از همان ابتدا باید نیت نمود؛ یعنی قبل از تکبیر. در رابطه با انتقال نیت از معین به معین نیز مثالی می‌زنم: شخصی به نماز عصر می‌ایستد؛ در بین نماز به یادش می‌آید که نماز ظهر را نخوانده یا آن را بدون وضو خوانده است؛ از همان‌جا نماز ظهر را نیت می‌کند. این هم درست نیست؛ زیرا نیتش را از معین به معین تغییر داده است. نماز عصری که شروع کرده نیز درست نمی‌باشد؛ چراکه با انتقال یا جابه‌جایی نیتش به ظهر، آن را قطع کرده است.

اما انتقال نیت از معین به مطلق، درست است؛ مثلاً شخصی، نماز فرض را شروع می‌کند و سپس به‌یاد می‌آورد که قراری دارد و باید سرِ قرارش حاضر شود؛ لذا نیت نفل می‌کند. درست است؛ اما بدین شرط که وقت نماز فرض، تنگ نباشد و نماز جماعت را نیز از دست ندهد. یعنی دو شرط دارد: یکی، گنجایش وقت و دیگری، از دست ندادن جماعت. لذا شخصی که در نماز جماعت حاضر شده، نمی‌تواند نیتش را به نفل مطلق، تغییر دهد؛ زیرا لازمه‌‌اش، ترک جماعت است. هم‌چنین اگر وقت تنگ باشد، باز هم انتقال نیت به نفل مطلق درست نیست؛ زیرا هرگاه وقت نماز فرض تنگ شود، وقت دیگری جای‌گزینش نمی‌گردد. بنابراین انتقال یا جابه‌جایی نیت، سه حالت دارد:

از مطلق به معین: در این حالت نماز معین، درست نیست و مطلق می‌ماند.

از معین به معین: اولی باطل است و دومی، منعقد نمی‌شود.

از معین به مطلق: درست است و نماز معین، بر عهده‌اش باقی می‌ماند.

نیت امامت و نیت اقتدا:

جماعت، از امام (پیش‌نماز) و مقتدی تشکیل می‌شود که حداقل، یک نفر به عنوان پیش‌نماز و یک نفر به عنوان مقتدی‌ست. هرچه جمعیت حاضر در جماعت بیش‌تر باشد، نزد پروردگار متعال، بهتر و محبوب‌تر است. همه در رابطه با نیت اقتدا، اتفاق نظر دارند؛ یعنی وقتی در نماز جماعت شرکت می‌کنید، باید نیت اقتدا به پیش‌نمازی را بکنید که به او اقتدا نموده‌اید. نیت اقتدا، کارِ زیادی ندارد؛ زیرا کسی که به مسجد می‌رود، در عمل نیت اقتدا دارد. هم‌چنین وقتی به کسی می‌گوییم: برو جلو یا پیش‌نماز شو، در حقیقت نیت کرده‌ایم که به او اقتدا کنیم.

اما علما در رابطه با امام (پیش‌نماز) اختلاف نظر دارند که آیا نیت امامت بر او واجب است یا خیر؟ برخی گفته‌اند: امام باید برای امامت نماز نیت کند؛ اگر دو نفر شخصی را ببینند که نماز می‌خواند، آن‌گاه پشت سرش بایستند و او از اقتدای این دو بی‌اطلاع باشد، بنا بر دیدگاه کسانی که نیت امامت را برای امام واجب می‌دانند، نماز این دو نفر باطل می‌باشد؛ چون پیش‌نمازشان نیت امامت نکرده است؛ اما بنا بر دیدگاه کسانی که نیت امامت را برای امام واجب نمی‌دانند، نماز این دو نفر درست است. اولی، دیدگاه مشهورِ در مذهبِ امام احمد می‌باشد و دومی، مذهبِ امام مالک است. دلیل امام مالک/ این است که رسول‌الله در یکی از شب‌های رمضان، به‌تنهایی نماز می‌خواند؛ مردم آمدند و پشت سرِ رسول‌خدا به نماز ایستادند؛ در حالی که پیامبر نمازش را به‌تنهایی و بدون نیت امامت، آغاز کرده بود. مالکی‌ها هم‌چنین به روایت دیگری استناد کرده‌اند که ابن‌عباس$ شبی نزد رسول‌خدا خوابید؛ پیامبر برای نماز شب برخاست و به‌تنهایی به نماز ایستاد. ابن‌عباس$ نیز برخاست و وضو گرفت و سپس به رسول‌الله اقتدا کرد.

در مورد روایت دوم، شکی نیست که رسول‌الله در اثنای نماز، نیت امامت کرد و در این‌که در اثنای نماز می‌توان نیت امامت نمود، بحثی نیست. به‌هر حال، احتیاط در چنین مسأله‌ای، این است که وقتی دو نفر می‌آیند و می‌خواهند به کسی اقتدا کنند، ابتدا به او خبر دهند؛ اگر سکوت کرد، یعنی پذیرفته که پیش‌نمازشان باشد و اگر با دستش اشاره نمود که پشت سرم نماز نخوانید، پس بهتر است به او اقتدا نکنند و این، به احتیاط نزدیک‌تر می‌باشد.

سؤال دیگری نیز مطرح می‌شود؛ آیا حتماً نماز امام و مقتدی باید از یک جنس باشد؟ یعنی آیا می‌توان برای نماز فرض، به کسی اقتدا نمود که در حال خواندن نفل است و بر عکس؟

پاسخ: اگر انسان برای نماز نفل به کسی اقتدا کند که در حال ادای نماز فرض می‌باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا یک بار رسول‌الله در مسجد «خیف» در «منا» پس از نماز صبح دید که دو نفر نماز نخوانده‌اند. از آنان پرسید: «چرا با جماعت نماز نخواندید؟» گفتند: «ای رسول‌خدا! ما در محل بارانداز خود نماز خوانده‌ایم». احتمال دارد بدین گمان در کنار بارهایشان نماز خوانده‌ بودند که گمان می‌کردند به نماز جماعت نمی‌رسند یا دلیل دیگری داشته‌اند. خدا می‌داند، اما رسول‌الله به آن دو فرمود: «إذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا جَمَاعَة فَصَلِّيَا فَإِنَّهَا لَكُمَا نَافِلَةٌ»؛([[171]](#footnote-171)) یعنی: «وقتی در محل اقامت خود، نماز خواندید و سپس به جماعت آمدید، با جماعت نماز بخوانید که برای شما نافله خواهد بود». به عبارت دیگر، نمازی که با جماعت می‌خوانید، برای شما حکم نماز نفل را دارد؛ چراکه نماز فرض را خوانده‌اید و تمام شده است. بنابراین، خواندن نماز نفل پشت سرِ امامی که در حال خواندن نماز فرض است، اشکالی ندارد.

بر عکس؛ اگر امام مشغول خواندن نماز نفل باشد، آیا می‌توان برای نماز فرض به او اقتدا کرد؟ مثل رمضان؛ انسان به مسجد می‌رود و هنوز نماز عشایش را نخوانده است؛ مردم را می‌بیند که نماز تراویح را شروع کرده‌اند. آیا می‌تواند به نیت نماز عشاء، به امامِ نماز تراویح اقتدا کند یا ابتدا نماز عشاء را بخواند و سپس با جماعت، تراویح بخواند؟

پاسخ: علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی بر این باورند که خواندن نماز فرض با جماعتی که نفل می‌خوانند، درست نیست؛ زیرا نماز فرض، از نماز نفل برتر است و نباید نماز مقتدی از نماز امام، برتر باشد؛ اما عده‌ی دیگری از علما گفته‌اند: خواندن نماز فرض پشت سرِ پیش‌نمازِ نفل، درست است؛ این‌ها به روایتی استناد کرده‌اند که در آن آمده است: معاذ بن جبل نماز عشاء را پشت سرِ رسول‌خدا می‌خواند و سپس نزد قوم خویش می‌رفت و همان نماز را برایشان امامت می‌داد؛ یعنی خود نفل می‌خواند و قومش برای نماز عشاء به او اقتدا می‌کردند. پیامبر نیز او را از این کار منع نکرد. اگر کسی بگوید: شاید پیامبر از این ماجرا بی‌خبر بوده است، می‌گوییم: اگر خبر داشته که هیچ بحثی در آن نیست؛ چون باید بدانیم که شکایت معاذ بن جبل را نزد پیامبر بردند که نماز عشاء را طولانی می‌کند. بنابراین، چنین به‌نظر می‌رسد که پیامبر از تمام ماجرا اطلاع داشته است. اگر فرض کنیم که پیامبر هیچ اطلاعی از این ماجرا نداشته است، باز هم هیچ اشکالی وارد نمی‌شود؛ زیرا پروردگار متعال که خبر داشت معاذ با پیامبر نماز عشاء را می‌خوانَد و سپس نزد قومش می‌رود و همان نماز را برایشان امامت می‌دهد؛ بی‌گمان هیچ چیزی در آسمان و زمین، بر الله متعال مخفی و پوشیده نیست. از آن‌جا که الله متعال از طریق وحی از چنین کاری منع نفرمود، خود، بیان‌گر این است که اشکالی در کارِ معاذ وجود نداشته است؛ چراکه الله هیچ‌گاه بندگانش را در زمینه‌های دینی، بدون راهنمایی رها نکرده است و اگر اشکالی در این کار بود، به‌طور قطع به‌صراحت ممنوع می‌شد. نتیجه این‌که انسان می‌تواند نماز فرض را پشت سرِ کسی که مشغول خواندن نماز نفل است، بخواند و هرگونه قیاسی در برابر نص، بی‌اعتبار می‌باشد. بنابراین اگر در ماه رمضان به نماز عشاء نرسیدید و وقتی به مسجد آمدید، مردم تراویح می‌خواندند؛ در چنین حالتی به نیت نماز عشاء به جماعت تراویح ملحق شوید و بدین‌سان نماز عشای خود را با آن‌ها بخوانید. اگر از ابتدای دو رکعت تراویح، به جماعت رسیدید، پس از این‌که امام سلام داد، دو رکعت بخوانید و بدین‌سان چهار رکعت عشاء را کامل کنید. اگر به رکعت دوم تراویح رسیدید، پس از آن‌که امام سلام داد، سه رکعت بخوانید؛ چون با امام، یک رکعت خوانده‌اید و سه رکعت دیگر از نماز عشای شما مانده است. امام احمد/، خود به جواز این کار تصریح کرده است؛ اگرچه فتوای مذهبش، بر خلاف این است.

خلاصه این‌که:

ادای نماز فرض، پشت سر شخصی که در حال خواندن نماز فرض است، جایز می‌باشد.

درباره‌ی خواندن نماز فرض پشت سر پیش‌نمازی که مشغول نفل است، اختلاف نظر وجود دارد.

به‌اتفاق علما خواندن نماز نفل با جماعت فرض، جایز است.

مسأله‌ی سوم درباره‌ی جنس نماز می‌باشد؛ سؤال این است که آیا حتماً باید نوبت یا وقت نماز امام و مقتدی، یک‌گونه باشد؟ یعنی نماز ظهر با جماعت ظهر و نماز عصر با جماعت عصر، یا نه؟

پاسخ: در این‌باره نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: نماز مقتدی و امام باید از لحاظ نوبت یا وقت، یک‌سان باشد؛ یعنی نماز ظهر را فقط باید پشت سر پیش‌نمازی خواند که نماز ظهر را می‌خواند و همین‌طور سایر نمازهای پنج‌گانه؛ دلیلشان این است که پیامبر فرموده است: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ»؛([[172]](#footnote-172)) یعنی: «امام برای این تعیین شده که به او اقتدا کنند».

برخی از علما دیدگاه دیگری دارند و یکی بودن نماز امام و مقتدی را از لحاظ نوبت یا وقتش، شرط نمی‌دانند؛ این دسته از علما گفته‌اند: خواندن نماز عصر، پشت سر کسی که نماز ظهر را می‌خواند، جایز است و همین‌طور خواندن نماز ظهر پشتِ سرِ پیش‌نماز عصر و نیز سایر نمازهای پنج‌گانه؛ زیرا این کار، تأثیری بر امامت یا پیش‌نمازی ندارد. وقتی خواندن نماز فرض با جماعت نفل یا امامی که در حال خواندن نفل است، جایز می‌باشد، پس اختلاف اسم نماز تأثیری بر صحت نماز ندارد؛ و این دیدگاه، صحیح‌تر است. شاید این پرسش پیش آید که مگر می‌شود نماز ظهر را پشت سر کسی خواند که نماز عشاء را می‌خواند؟ چطور ممکن است؟

پاسخ: بله؛ برای نماز عشاء به مسجد می‌روی؛ وقتی نماز عشاء اقامه می‌شود، به‌یادت می‌آید که نماز ظهر را بدون وضو خوانده‌ای. لذا به نیت ظهر، با جماعت عشاء نماز بخوان؛ بدین‌سان، نیت تو، نماز ظهر است و نیت امام، نماز عشاء. اشکالی هم ندارد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛([[173]](#footnote-173)) یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است». اما حدیث مورد استناد مخالفان این دیدگاه را نیز بررسی می‌کنیم؛ حدیث، این است: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فلا تَختَلِفُوا عَلَيهِ»؛([[174]](#footnote-174)) یعنی: «امام برای این تعیین شده که به او اقتدا شود؛ پس با او اختلاف نکنید». این حدیث، بدین معنا نیست که در نیت با او اختلاف نکنید. یعنی بدین مفهوم نمی‌باشد که نباید نیت شما با نیت پیش‌نمازتان متفاوت باشد؛ زیرا پیامبر،خود شرح و تفسیر این فرموده‌اش را بیان نموده است؛ چنان‌که در ادامه می‌فرماید: «فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا»؛ یعنی: «هنگامی که امام تکبیر گفت، شما نیز تکبیر بگویید؛ و آن‌گاه که سجده کرد، شما نیز به سجده بروید و هنگامی که سر از سجده برداشت، شما نیز سر از سجده بردارید». لذا مفهوم حدیث، این است که هر یک از اعمال نماز را پس از امام انجام دهید و بر او پیشی نگیرید. بخشی از احادیث و سخنان پیامبر، تفسیر و شرحی بر بخشی دیگر از سخنان اوست.

از این بحث، موضوع دیگری نیز بیرون می‌آید؛ این‌که: اگر شکل و تعداد رکعت‌های نماز امام و مقتدی یکی باشد، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید؛ مانند خواندن نماز ظهر با جماعت عصر که تعداد رکعت‌ها و شکلِ نماز، یک‌سان است. در این حالت، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید؛ اما اگر نماز امام و مقتدی، با هم متفاوت باشد؛ مثلاً نماز مقتدی، دو رکعت باشد و نماز امام، چهار رکعت یا بر عکس؛ و یا نماز مقتدی، سه رکعتی باشد و نماز امام، چهار رکعتی یا بر عکس؛ در چنین حالتی چه باید کرد؟

پاسخ: اگر تعداد رکعت‌های مقتدی، بیش از تعداد رکعت‌های امام باشد، اشکالی پیش نمی‌آید؛ مثلاً شخصی برای نماز مغرب وارد مسجد می‌شود؛ همین‌که نماز مغرب برپا می‌گردد، به یادش می‌آید که نماز عصر را بدون وضو خوانده است. حال باید ابتدا نماز عصرش را بخواند. می‌گوییم: به نیت عصر به پیش‌نماز مغرب، اقتدا کن و وقتی امام، سلام داد، برخیز و یک رکعت دیگر بخوان؛ بدین‌سان چهار رکعت خوانده‌ای و اشکالی هم پیش نیامد.

اگر تعداد رکعت‌های امام، بیش از تعداد رکعت‌های مقتدی باشد، در این صورت، اگر مقتدی در رکعت دوم یا پس از آن به جماعت برسد، باز هم اشکالی پیش نمی‌آید؛ اما اگر از اولین رکعت جماعت وارد نماز شود، در این صورت، اشکال پیش می‌آید. فرض کنید به مسجد می‌روید و امام، نماز عشاء را می‌خواند. در شرایطی که انسان، بین نمازها جمع می‌کند، چنین حالتی زیاد پیش می‌آید؛ یعنی شما می‌خواهید نماز مغرب را بخوانید. اگر مردم در دو رکعت پایانی نماز عشاء باشند، به نیت مغرب به پیش‌نماز اقتدا کنید؛ بدین‌سان دو رکعت با امام می‌خوانید و وقتی امام سلام داد، برخیزید و یک رکعت دیگر بخوانید. جمعاً سه رکعت شد و اشکالی هم پیش نیامد.

اما اگر در رکعت دوم عشاء بودند، به نیت مغرب به امام اقتدا کن و با امام نیز سلام بده؛ هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا بدین‌سان سه رکعت مغرب را خوانده‌ای.

البته برخی معتقدند که ایراد دارد؛ می‌گویند: ایرادش در این است که وقتی در رکعت دوم امام به او اقتدا می‌کنی، در رکعت دوم که امام می‌نشیند، شما نیز ناگزیر می‌نشینید؛ حال آن‌که رکعت نخست شماست. و بدین‌سان ایراد را در این می‌بینند که شما در رکعت اول، برای تشهد نشسته‌اید. در پاسخ می‌گوییم: هیچ ایرادی ندارد؛ آیا مگر زمانی که در نماز ظهر، از رکعت اول عقب می‌مانید و در رکعت دوم به جماعت ملحق می‌شوید و امام برای تشهد می‌نشیند و شما هم می‌نشینید، اشکالی پیش می‌آید، در صورتی که رکعت اول شماست؟ این دو مسأله، یک‌سان هستند و هیچ اشکالی در آن‌ها وجود ندارد.

زمانی اشکال پیش می‌آید که به مسجد می‌روید و می‌خواهید نماز مغرب را بخوانید؛ می‌بینید که مردم، نماز عشاء را می‌خوانند و در رکعت اول هستند. شما باید سه رکعت بخوانید و آن‌ها چهار رکعت می‌خوانند؛ یعنی تعداد رکعت‌های امام از تعداد رکعت‌های شما، بیش‌تر است؛ اگر پس از سجده‌ی رکعت سوم، با امام بلند شوید که مغرب، سه رکعت است، نه چهار رکعت؛ و اگر بنشینید، با امام مخالفت کرده‌اید. اشکال، همین‌جاست.

می‌گوییم: رکعت سوم بنشینید و اگر قصد جمع دارید، بدین‌شکل عمل نمایید که وقتی نشستید، نیت جدا شدن کنید و التحیات را بخوانید و سلام دهید؛ آن‌گاه دوباره برخیزید و باقی‌مانده‌ی نماز عشاء را با امام شریک شوید.

اما اگر قصد جمع ندارید یا از شرایط جمع برخوردار نیستید، در این حالت در رکعت سوم، برای تشهد بنشینید و منتظر بمانید که امام، چهار رکعت را تمام کند و برای تشهد بنشیند؛ آن‌گاه با او سلام دهید. هم‌چنین می‌توانید نیت جدایی یا فرادی کنید و سلام دهید. قول راجح، همین است که بیان کردم و شیخ‌الاسلام ابوالعباس حرانی/ نیز همین دیدگاه را دارد. نیت انفراد (جدا شدن و به‌تنهایی نماز را تمام کردن) در این‌جا از روی ضرورت است؛ زیرا انسان نمی‌تواند در نماز مغرب بیش از سه رکعت بخواند و نشستن در چنین حالتی ضرورتی شرعی و گریزناپذیر است و ایرادی ندارد.

رسول‌الله نماز را دومین رکن اسلام معرفی کرد. حال باید بدانیم که ارکان و پایه‌های نماز چیست؟

ارکان نماز بر دو گونه است: قولی (گفتاری) و عملی. از آن‌جمله می‌توان به تکبیرة الاحرام اشاره کرد؛ یعنی انسان برای ورود به نماز، الله اکبر بگوید و گرنه، نماز بدون تکبیر آغازین منعقد نمی‌گردد. لذا اگر انسان، تکبیرةالاحرام را فراموش کند، نمازش درست نیست و مطلقاً منعقد نشده است؛ زیرا همان‌طور که گفتم، نماز جز با تکبیرة الاحرام منعقد نمی‌شود. پیامبر ضمن این‌که نماز را به یک نفر آموزش می‌داد، به او فرمود: «إذا قمتَ إلی الصَّلاةِ فأسبِغ الوضوء ثمّ استَقبِل القَبلَةَ فَكَبِّر»؛ یعنی: «هنگامی که می‌خواستی نماز بخوانی، وضوی کاملی بگیر و سپس رو به سوی قبله کن و آن‌گاه تکبیر (الله اکبر) بگو». لذا باید تکبیر گفت؛ هم‌چنان‌که پیامبر همواره نماز را با «الله اکبر» آغاز می‌کرد.

قرائت سوره‌ی فاتحه نیز از ارکان نماز است و بدون قرائت فاتحه، نماز درست نیست؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ [المزمل: ٢٠]

پس آن‌چه از قرآن میسر باشد، بخوانید.

این، امر است؛ پیامبر ابهامی را که در ﴿مَا تَيَسَّرَ﴾ وجود دارد، بیان نموده که سوره‌ی «فاتحه» می‌باشد؛ چنان‌که فرموده است: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»؛([[175]](#footnote-175)) یعنی: «نماز هیچ‌کس، بدون خواندن سوره‌ی فاتحه درست نیست». هم‌چنین فرموده است: «کُلُّ صَلاةٍ لا يُقْرَأُ فِيهَا بِأُمِّ الکتابَ أو بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ»؛([[176]](#footnote-176)) یعنی: «هر نمازی که در آن سوره‌ی فاتحه خوانده نشود، ناقص است». به عبارت دیگر، باطل و نادرست می‌باشد. بنابراین، خواندن سوره‌ی فاتحه یکی از ارکان نماز برای هر نمازگزاری‌ست؛ فرقی نمی‌کند که امام باشد یا مقتدی و یا نمازش را به‌تنهایی (فرادی) می‌خوانده باشد؛ زیرا نصوص و دلایل شرعی در این‌باره، عام می‌باشد و هیچ موردی را مستثنا نکرده است. وقتی خداوند و پیامبرش چیزی را مستثنا نکنند، حکمش عمومیت دارد؛ زیرا اگر مستثنایی وجود داشت، به‌طور قطع الله و پیامبرش آن را بیان می‌کردند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [النحل: ٨٩]

و کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز است.

هیچ حدیثِ صحیح و صریحی از پیامبر ثابت نشده که وجوب قرائت سوره‌ی «فاتحه» را از مقتدی، برداشته باشد؛ نه در نمازهای سرّی و نه در نمازهای جهری. البته فرق نمازهای سری و جهری در این است که در نمازهای جهری، فقط سوره‌ی فاتحه را می‌خوانیم و سپس ساکت شده، به قرائت امام گوش می‌دهیم؛ اما در نمازهای سری، علاوه بر سوره‌ی فاتحه، از قسمت‌های دیگر قرآن نیز می‌خوانیم تا آن‌که امام، تکبیر بگوید و به رکوع برود؛ البته در این‌باره، یک مورد مستثنا در سنت وجود دارد؛ و آن، زمانی‌ست که وقتی انسان به جماعت می‌پیوندد، امام در رکوع است؛ در این حالت، دیگر، قرائت سوره‌ی فاتحه بر مقتدی واجب نیست. دلیلش، روایتی‌ست که امام بخاری/ از ابوبکره روایت کرده که این صحابی بزرگوار، وقتی به مسجد رسید که پیامبر در رکوع بود. لذا به‌سرعت و قبل از این‌که به صف برسد، رکوع کرد و آن‌گاه وارد صف شد. پیامبر پس از آن که سلام داد، پرسید؟ «کدام‌یک از شما چنین کاری کرد؟» ابوبکره عرض کرد: ای رسول‌خدا! من بودم. فرمود: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلا تَعُدْ»؛([[177]](#footnote-177)) یعنی: «خداوند، علاقه‌ات را به نماز، بیش‌تر بگرداند؛ اما دوباره چنین کاری مکن».

پیامبر دریافت که اشتیاق و علاقه‌ی وافرِ ابوبکره به نماز، او را بر آن داشت که با سرعت، حرکت کند و پیش از رسیدن به صف، رکوع نماید تا به آن رکعت برسد. لذا به او فرمود: «خداوند، علاقه‌ات را به نماز، بیش‌تر بگرداند؛ اما دوباره چنین کاری مکن». رسول‌الله فرموده است: «إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَامشُوا إلی الصَّلاةِ وَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالوَقَارِ»؛([[178]](#footnote-178)) یعنی: «وقتی به نماز می‌آیید، به‌آرامی (با حالت راه رفتن) و با سکون و آرامش به نماز بیایید».

به‌هر حال، رسول‌الله به ابوبکره دستور نداد که رکعتی را که برای رسیدن به آن با سرعت حرکت کرده بود، بخواند؛ اگر ابوبکره به آن رکعت نمی‌رسید، به‌طور قطع، پیامبر به او دستور می‌داد که آن رکعت را بخواند؛ زیرا امکان نداشت که رسول‌خدا بیان یک مسأله را که نیاز آن وقت بود، به تأخیر بیندازد و آن را بیان نکند؛ او به عنوان مبلّغ، مطابق نیاز وقت، کارش را انجام می‌داد و در تبلیغ حقایق یا بیان آن‌ها کوتاهی نمی‌‌کرد. لذا همین‌که پیامبر به ابوبکره نگفت که از یک رکعت بازمانده‌ای، خود دلیلی بر رسیدنِ ابوبکره به آن رکعت است؛ اگرچه به قرائت فاتحه در قیام نرسید. بنابراین در چنین حالتی، وجوب قرائت فاتحه برداشته می‌شود. و این، علّت موجّهی نیز دارد؛ چون قرائت فاتحه در قیام، واجب است و وقتی چنین حالتی پیش می‌آید، به‌خاطر پیروی از امام، حکم قیام برداشته می‌شود و بدین‌سان ذکر واجبِ قیام، یعنی قرائت فاتحه نیز ساقط می‌گردد. لذا دلیل و علت، هر دو، نشان می‌دهند که وقتی کسی به نماز بیاید و امام در حال رکوع باشد، باید ایستاده، تکبیر احرام را بگوید و بدون قرائت به رکوع برود. البته اگر برای رفتن به رکوع دوباره تکبیر بگوید، بهتر است و اگر تکبیر نگفت، اشکالی ندارد و اولین تکبیر، کافی‌ست.

خواندن سوره‌ی فاتحه در قیام، واجب است؛ متأسفانه برخی از مردم، پس از آن‌که امام برای رکعت دوم برمی‌خیزد، می‌نشینند و با امام بلند نمی‌شوند و در همان حال سوره‌ی فاتحه را می‌خوانند؛ بدین‌سان زمانی برمی‌خیزند که نصف سوره‌ی فاتحه را در حالت نشسته خوانده‌اند؛ حال آن‌که توانایی قیام یا ایستادن را داشته‌اند. این‌ها باید بدانند که قرائت سوره‌ی فاتحه، بدین‌شکل درست نیست؛ زیرا خواندن سوره‌ی فاتحه در حالت قیام، واجب است و این‌ها توانایی ایستادن را دارند؛ از این‌رو قرائت بخشی از فاتحه در حالت نشسته، درست نیست.

در رکعت اول و دوم، علاوه بر قرائت واجب، یعنی قرائت سوره‌ی فاتحه، خواندن سوره‌ها یا آیه‌های دیگر، سنت است و اگر هر از چند گاهی، در نماز عصر و ظهر، علاوه بر سوره‌ی فاتحه، سوره‌ها یا آیه‌های دیگری نیز بخوانند، اشکالی ندارد. البته اصل، بر این است که در رکعت‌های پس از تشهد اول، فقط سوره‌ی فاتحه را بخوانند.

رکوع، یکی دیگر از ارکان نماز است. رکوع، یعنی خم شدن و کُرنش به‌قصد تعظیم الله؛ یعنی با این استحضار که در برابر الله ایستاده‌ایم، سر فرو می‌بریم و در برابرش خم می‌شویم تا او را تعظیم نماییم. از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ»؛([[179]](#footnote-179)) یعنی: «در رکوع، عظمت و بزرگی پروردگار را بیان کنید». به‌عبارت دیگر، در رکوع بگویید: «سُبحانَ رَبِّي العظیم»؛ زیرا رکوع، تعظیمِ عملی پروردگار است و گفتن «سُبحانَ رَبِّي العظیم»، تعظیم زبانی یا گفتاری الله متعال می‌باشد. بدین ترتیب هر دو تعظیم، در رکوع با هم جمع می‌شوند و در کنار تعظیم اصلی، یعنی تعظیم با قلب قرار می‌گیرند؛ زیرا فقط برای الله متعال، تعظیم و کرنش می‌کنیم و این، همان تعظیم قلبی‌ست. بنابراین، در رکوع هر سه تعظیم، با هم جمع می‌شوند:

1. تعظیم قلبی.
2. تعظیم با جوارح.
3. تعظیم زبانی.

واجب است که در رکوع، به‌اندازه‌ای خَم شویم که دستانمان به زانوهایمان برسد و کمی خم شدن، فایده‌ای ندارد. لذا باید پُشت خود را به سمت زمین، آن‌قدر خَم کنیم که دستانمان به زانوهایمان برسد. وضعیت پُشت در رکوع، باید به‌گونه‌ای هموار باشد که در راستای سر قرار گیرد و نباید پُشتمان را کوژ نماییم.

هم‌چنین در حال رکوع، بازوها را از پلوها دور می‌کنیم و انگشتان خود را باز نموده، روی زانوها قرار می‌دهیم و عبارت «سُبحانَ رَبِّي العظیم» را تکرار می‌نماییم و یا می‌گوییم: «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللَّهمَّ اغفِر لِي» یا می‌گوییم: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الملائكَةِ والرُّوح».

سجده، یکی دیگر از ارکان نماز است؛ الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ﴾ [الحج : ٧٧]

ای مؤمنان! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت و پرستش نمایید.

پیامبر فرموده است: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ- وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ- وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ»؛([[180]](#footnote-180)) یعنی: «به من دستور داده شده است كه با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمايم: پيشاني- و با دستش به بيني خود اشاره كرد (يعني پيشاني و بيني با هم)- دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا».

نماز بدون سجده، درست نیست؛ زیرا سجده، یکی از ارکان نماز است. نمازگزار، در سجده این عبارت را می‌گوید: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی». در رکوع می‌گوییم: «سُبحانَ رَبِّي العظیم»؛ زیرا رکوع، حالت تعظیم را دارد. در سجده می‌گوییم: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی»؛ چراکه سجده، حالتِ نزول و فرود آمدن از بالا به پایین را دارد. انسان، بالاترین عضو بدنش، یعنی صورتش را به سمت پایین‌ترین عضو بدن خود، یعنی پاهایش پایین می‌آورد و بدین‌سان صورت و پاهایش را در یک‌جا قرار می‌دهد و این، کمال خاکساری در برابر الله و تنزیه و ستایش اوست؛ بنده، با گفتنِ «سُبحانَ رَبِّي الأعلی»، در حقیقت پروردگار والا و بلندمرتبه‌ی خود را که فراتر و والاتر از هر چیزی‌ست، به‌پاکی یاد می‌کند و می‌گوید: من، سرم را، گرامی‌ترین عضو بدنم را به سمت پاهایم پایین می‌برم و به خاک می‌سایم.

«سُبحانَ رَبِّي الأعلی» را سه بار یا بیش‌تر، تکرار کنید و بگویید: «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللَّهمَّ اغفِر لِي» یا بگویید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الملائكَةِ والرُّوح» و هر چه می‌خواهید، در سجده طلب کنید و دعا نمایید؛ چه دینی باشد و چه دنیوی؛ زیرا پیامبر فرموده است: «فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ وَأَمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ فَقَمِنٌ أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ»؛([[181]](#footnote-181)) یعنی: «در ركوع عظمت و بزرگي پروردگار را بيان كنيد؛ اما در سجده در دعا كردن بکوشید (و زياد دعا نمایید)؛ زيرا شايسته است که دعایتان پذيرفته شود». هم‌چنین فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ»؛([[182]](#footnote-182)) یعنی: «بنده، زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد». پس تا می‌توانید و هر چه می‌خواهید، در سجده دعا کنید؛ بهشت را درخواست نمایید؛ از دوزخ پناه بخواهید؛ علم و دانش سودمند، عمل نیک و ایمان راسخ و استوار و... را طلب کنید. حتی می‌توانید خانه‌ی خوب، همسر نیک، فرزند شایسته، ماشین و خیرِ دنیا و آخرت، هرچه که می‌خواهید، درخواست نمایید؛ زیرا دعا، عبادت است؛ گرچه در رابطه با امور دنیوی باشد. الله می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ﴾

[البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدانگاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

در این ایام و روزهای دشوار، چه خوبست که سجده‌های طولانی کنیم و زیاد دعا نماییم و با لابه و زاری از الله متعال بخواهیم که ستمگران تجاوزگر را از ظلمشان بازدارد و از اجابت دعاهایمان، ناامید نباشیم؛ زیرا الله متعال، حکیم است و چه‌بسا به‌حکمت خویش، بار اول یا دوم و یا سوم، دعای بندگانش را اجابت نمی‌کند تا بیش‌تر به نیازشان به الله پی ببرند و بیش‌تر، دعا و زاری کنند. الله، احکم‌الحاکمین و بهترین حکمران است و ما، نمی‌توانیم به حکمتش پی ببریم؛ بلکه باید همان‌طور که فرمان یافته‌ایم، زیاد دعا کنیم.

پس از آن‌که سر از رکوع برداشتیم، به سجده می‌رویم؛ بدین ترتیب که ابتدا، زانوها و سپس دو دست و آن‌گاه پیشانی و بینی را بر زمین می‌گذاریم. نباید روی دست‌های خود به سجده برویم؛ زیرا رسول‌الله از این کار نهی فرموده است: «إذا سجد أَحَدُکُم فلا یَبرُك بُرُوكَ البَعیر»؛([[183]](#footnote-183)) یعنی: «هر یک از شما هنگامی که می‌خواهد سجده کند، مانند شتر، ابتدا دستانش را روی زمین قرار ندهد».

حتماً دیده‌اید که شتر، وقتی که می‌خواهد روی زمین بنشیند، ابتدا دستانش را پایین می‌آورد. رسول‌الله از آن جهت از این کار منع فرمود که تشبه به حیوانات، به‌ویژه در نماز، کار پسندیده‌ای نیست. هر جای قرآن که انسان به حیوان تشبیه شده است، در مقام ذم و نکوهش می‌باشد؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ١٧٥ وَلَوۡ شِئۡنَالَرَفَعۡنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِ إِن تَحۡمِلۡ عَلَيۡهِ يَلۡهَثۡ أَوۡ تَتۡرُكۡهُ يَلۡهَثۚ ذَّٰلِكَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا﴾ [الأعراف: ١٧٥، ١٧٦]

برایشان سرگذشت کسی را بازگو کن که آیاتمان را به او دادیم؛ ولی او از آن جدا شد و شیطان بر او دست یافت و بدین­ترتیب در شمار گمراهان قرار گرفت. اگر می­خواستیم مقامش را به وسیله­ی این آیات بالا می­بردیم؛ ولی او به پستی گرایید و از خواهش نفسِ خویش پیروی کرد. مثالش همانند سگی‌ست که اگر به آن حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون می­آورد و اگر او را به حالش واگذاری، بازهم زبانش را بیرون می­آورد. این، مثالِ کسانی‌ست که آیاتمان را تکذیب و انکار نمودند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۚ﴾ [الجمعة: ٥]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلّف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند. مثال مردمانی که آیات الله را تکذیب کردند، چه مثال بدی است!

رسول‌الله نیز فرموده است: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»؛([[184]](#footnote-184)) یعنی: «کسی که هدیه‌اش را پس می‌گیرد، مانند سگی‌ست که استفراغ می‌کند و سپس آن را می‌خورد». هم‌چنین از رسول‌خدا روایت شده است که: «الَّذی یَتَكَلَّمُ یَوم الجُمُعةِ وَالإمامُ یَخطُبُ كَمَثَلِ الحِمَارِ یَحمِلُ أسفَارًا»؛([[185]](#footnote-185)) یعنی: «کسی که در روز جمعه، به‌هنگام سخنرانی امام صحبت می‌کند، مانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی را حمل می‌کند».

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، تشبیه انسان به حیوان فقط در مقام ذم و نکوهش می‌باشد. از این‌رو رسول‌الله نمازگزار را از این‌که هنگام سجده کردن، مانند شتر عمل کند و ابتدا دستانش را به سمت زمین ببرد، منع فرموده است؛ بلکه باید ابتدا زانوها را پایین ببریم، مگر آن‌که عذری داشته باشیم؛ مثل افراد سال‌خورده که برایشان دشوار است که ابتدا زانوانشان را به سمت زمین، پایین ببرند. لذا اشکالی ندارد که ابتدا دست‌ها را روی زمین بگذارند. هم‌چنین کسی که بیمار است یا در ناحیه‌ی زانوهایش، دردی دارد و دیگر کسانی که معذورند.

سجده، حتماً باید مطابق حکم الله و فرموده‌ی رسول‌الله بر اعضای هفت‌گانه باشد: پیشانی و به تبع آن، بینی؛ و نیز دو کف دست. تا این‌جا سه عضو شد. هم‌چنین دو زانو که جمعاً می‌شود پنج عضو، به‌علاوه‌ی نوک انگشتان دو پا؛ که در مجموع هفت عضو می‌گردد. ما نیز فرمان می‌بریم و بر اعضای هفت‌گانه، سجده می‌کنیم. لذا تا وقتی که در سجد هستیم، جایز نیست که هیچ‌یک از این اندام را بالا بیاوریم. در حالت سجده، باید دو پا را به هم بچسبانیم، نه این‌که آن‌ها را دور از هم و با فاصله نگه داریم. در رابطه با زانوها، حکم خاصی ثابت نشده و به همان شکل عادی، روی زمین می‌گذاریم؛ اما دست‌ها را باید روبه‌روی گوش‌ها یا شانه‌ها روی زمین قرار دهیم و سرِ خود را در میان دو دست، روی زمین بگذاریم؛ درباره‌ی قرار دادن دست‌ها، هم تا مقابل گوش‌ها در حدیث آمده و هم تا برابر شانه‌ها ثابت شده است. دست‌ها را از دو پهلو فاصله می‌دهیم و پشت خود را بالا نگه می‌داریم، مگر آن‌که در صفِ جماعت باشیم و بترسیم که باعث اذیت فردی شویم که در کنار ماست. لذا در این صورت نیازی نیست که دست‌ها یا بازوهای خود را از پهلوها فاصله دهیم؛ چون نباید به‌خاطر یک سنت، برادر مسلمان خود را اذیت کنیم. گاه برخی از برادران را دیده‌ام که می‌خواهند به سنت عمل کنند و از این‌رو در حال سجده، پشتشان را خیلی می‌کشند؛ طوری که انگار چیزی نمانده دراز بکشند. این، خلاف سنت، و بلکه بدعت است. سنت، این است که پشتشان را بالا نگه دارند. کاری که آن‌ها می‌کنند، علاوه بر این‌که خلاف سنت است، ضرر هم دارد و تمام وزن بدن را روی پیشانی و بینی قرار می‌دهد و اگر سجده کمی طولانی‌تر شود، خسته‌کننده و آزاردهنده خواهد بود. بنابراین چنین کاری، خلاف سنت است و جسم انسان را اذیت می‌کند؛ از این‌رو اگر کسی را دیدید که بدین‌شکل سجده می‌کند، به او تذکر دهید که این کار، سنت نیست و روش درست را به او یاد دهید.

انسان باید در حالت سجده، خشوع داشته باشد و علو و برتری الله را به‌یاد بیاورد؛ زیرا وقتی می‌گویید: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی»، در حقیقت، الله را با صفت علو و برتری‌اش به‌پاکی یاد می‌کنید و او را از هرگونه پستی و نزولی پاک می‌دانید؛ ما معتقدیم که الله، با ذات خود، برتر و فراتر از همه‌ی مخلوقات و آفریده‌های خویش است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلى: ١]

نام پرورگار برتر و بلندمرتبه‌ات را به‌پاکی یاد کن.

صفت علو یا برتری یا بالا بودن برای الله در قرآن و سنت، بیش از آن ثابت شده که محدود و محصور باشد. انسان به هنگام دعا، دست‌هایش را بالاتر از هر چیزی به سوی آسمان بالا می‌برد. الله متعال در هفت جای قرآن ذکر کرده که بر عرش قرار گرفته و عرش، والاترین مخلوق پروردگار است و الله بالای عرش خویش می‌باشد.

یکی دیگر از ارکان نماز، سکون و آرامش در انجام ارکان نماز است. یعنی انسان، با سکون و آرامش به رکوع و سجده برود و در قیام پس از رکوع و نیز در فاصله‌ای که میان دو سجده می‌نشیند و در همه‌ی نماز، سکون و آرامش داشته باشد. دو استاد بزرگِ حدیث، یعنی امام بخاری و امام مسلم رحمهماالله حدیثی از ابوهریره روایت کرده‌اند که: شخصی وارد مسجد شد و نماز خواند و آن‌گاه به پیامبر سلام کرد؛ رسول‌الله جواب سلامش را داد و به او فرمود: «برو و دوباره نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخواندی». یعنی درست نماز نخواندی. آن مرد رفت و دوباره نماز خواند؛ آن‌گاه نزد پیامبر آمد و سلام کرد. رسول‌الله جواب سلامش را داد و باز فرمود: «برو و دوباره نماز بخوان؛ تو نماز نخواندی». لذا رفت و مثل اول، نماز خواند و سپس نزد پیامبر آمد و سلام کرد؛ پیامبر به او فرمود: «برو و نماز بخوان؛ تو نماز نخواندی». آن مرد عرض کرد: سوگند به ذاتی که تو را به‌حق فرستاده است، بهتر از این یاد ندارم. به من یاد دهید.([[186]](#footnote-186))

رسول‌الله همان ابتدا، کیفیت نماز را به او آموزش نداد؛ بلکه سه بار به او فرمود که برود و نماز بخواند تا بیش‌تر، مشتاق علم شود و مثل زمین خشک که پذیرای باران است، به استقبال علم برود؛ چنان‌که آن شخص، سوگند یاد کرد که بهتر از این نمی‌داند؛ آن‌گاه از رسول‌خدا درخواست کرد که به او آموزش دهند. و پیامبر نیز نماز را به او آموزش دادند. این‌جا باید به تفاوتی که در نحوه‌ی فراگیری علم وجود دارد، توجه کنیم؛ کسی که خود طلب دارد و می‌خواهد چیزی یاد بگیرد، خیلی بیش‌تر به درس و مواد آموزشی توجه می‌کند و آن‌ها را بهتر حفظ می‌نماید. نحوه‌ی سوگند خوردن این مرد نیز، درخورِ تأمل است؛ او قسم یاد کرد و گفت: «سوگند به ذاتی که تو را به‌حق فرستاده است...». نگفت به‌خدا سوگند...؛ چرا؟

پاسخ: برای این‌که به‌طور کامل، اعتراف کند که همه‌ی سخنان رسول‌خدا حق و حقیقت است. به‌هر حال پیامبر به او فرمود: «إذا قمتَ إلی الصَّلاةِ فأسبِغ الوضوء»؛ یعنی: «هنگامی که می‌خواستی نماز بخوانی، وضوی کاملی بگیر». و افزود: «ثُمّ استَقْبِلْ القَبلَةَ فَكَبِّر»؛ یعنی: «و سپس رو به سوی قبله کن و آن‌گاه تکبیر (الله اکبر) بگو». منظور، همان تکبیرةالاحرام است. «ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ یعنی: «آن‌چه از قرآن یاد داری و برایت میسر است، بخوان». البته در سنت رسول‌الله به‌وضوح بیان شده که خواندن سوره‌ی فاتحه واجب است. «ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا»؛ یعنی: «سپس با آرامش کامل، رکوع کن». به عبارت دیگر در رکوع، عجله نکن و بی‌قرار نباش؛ بلکه رکوعت را با آرامش کامل انجام بده. «ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ قَائِمًا»؛ یعنی: «سپس سر از رکوع بردار و با آرامش کامل، بایست»؛ همان‌گونه که در رکوع عجله نکردی و آرام و قرار داشتی. از این‌رو سنت است که قیامِ پس از رکوع، به‌اندازه‌ی رکوع یا نزدیک به آن، طول بکشد. «ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا»: «آن‌گاه با آرامش کامل، سجده کن»؛ یعنی در سجده، عجله نکن و سجده‌ات را با آرامش انجام بده. «ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا»؛ یعنی: «سپس سر از سجده بردار و با آرامش کامل بنشین». منظور، نشستن میان دو سجده است. پس از آن، سجده‌ی دوم را مانند سجده‌ی اول با آرامش کامل انجام بده. «ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا»؛ یعنی: «و این را در همه‌ی نمازت انجام بده». به عبارت دیگر: قیام، رکوع، قیام پس از رکوع، سجده، نشستن در میان دو سجده و سجده‌ی دوم را در همه‌ی نمازت، با آرامش کامل به‌انجام برسان.

شاهد و دلیل ما از این حدیث درباره‌ی موضوع مورد بحثمان، این‌جاست که فرمود: «حَتَّى تَطْمَئِنَّ»؛ یعنی «با آرامش کامل...» یا پیش از این به آن شخص فرمود که: «تو، نماز نخواندی». بنابراین، نتیجه می‌گیریم که نماز بدون آرامش یا نمازی که با عجله خوانده شود، نماز نیست. این آرامش باید در همه‌ی نماز رعایت شود؛ فرقی نمی‌کند که در رکوع باشد یا در قیامِ پس از رکوع؛ در سجده باشد یا در نشستن میان دو سجده. نمازگزار باید هر یک از ارکان نماز را با آرامش انجام دهد. علما آرامش نماز را به‌اندازه‌‌ی گفتن ذکرِ واجب هر رکن، دانسته‌اند؛ یعنی رکوع باید حداقل به‌اندازه‌ی گفتن «سُبحانَ رَبِّي العظیم» باشد و سجده، به‌اندازه‌ی گفتن «سُبحانَ رَبِّي الأعلی». نشستن میان دو سجده نیز حداقل باید به‌اندازه‌ی گفتنِ «ربِّ اغفِر لي» طول بکشد؛ قیام پس از رکوع نیز به‌اندزه‌ی گفتن «ربَّنا ولكَ الحمد».

آن‌چه از سنت برمی‌آید، این است که آرامش و سکون، فراتر از این است؛ زیرا اگر به‌اندازه‌ی گفتن «سُبحانَ رَبِّي العظیم» در رکوع بمانیم، اثری از آرامش در آن دیده نمی‌شود. این، چگونه آرامشی‌ست که بگوییم: الله اکبر، سُبحانَ رَبِّي العظیم، و آن‌گاه سر از رکوع برداریم! آرامش و سکون، به‌گونه‌ای‌ست که گفته شود: این شخص، آرام و قرار دارد. عجیب است که شیطان، چگونه با آدم، بازی می‌کند؟! انسان در برابر الله می‌ایستد و با دعا و ثنا به او تقرب و نزدیکی می‌جوید؛ اما به‌گونه‌ای نماز می‌خواند که انگار دشمن، در تعقیب اوست و دارد از دشمن، فرار می‌کند! اگر در برابر یکی از پادشاهان دنیا بایستیم و دو یا چند ساعت با او گفتگو کنیم، برای ما خیلی آسان است؛ حتی ممکن است روی پا بایستیم و هیچ حرکت دیگری نکنیم؛ تازه، خوشحال هم باشیم که با آقای پادشاه، همنشین شده‌ایم یا افتخار کنیم که پادشاه با ما سخن می‌گوید! پس چرا در برابر پادشاه راستین که ما را آفریده است، به ما روزی می‌دهد و کمکمان می‌کند، طوری می‌ایستیم که انگار در حال فرار هستیم؟! بدون شک شیطان، دشمن انسان است و مؤمن خردمند و پخته، کسی‌ست که شیطان را دشمن خویش می‌داند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦﴾ [فاطر: ٦]

به‌راستی شیطان، دشمن شماست؛ پس او را دشمن بگیرید. جز این نیست که پیروانش را فرامی‌خواند تا از دوزخیان باشند.

بر انسان واجب است که در همه‌ی اعمال و اقوال نمازش، سکون و آرامش داشته باشد.

پرسش: حکم کسی که نماز نمی‌خواند، چیست؟

**پاسخ:** کسی که نمازش را درست و کامل نمی‌خواند؛ یعنی برخی از مواردِ مؤثر در کامل بودن نماز را رعایت نمی‌کند، از پاداشی که به نماز کامل تعلق می‌گیرد، محروم خواهد بود، اما گنه‌کار نیست. مثلاً در رکوع با حفظ سکون و آرامش، به گفتن «سُبحانَ رَبِّي العظیم»، بسنده می‌کند؛ این، کافی‌ست؛ اما از آن‌جا که بیشتر تسبیح نکرده، پاداش کمتری می‌یابد. البته کسی که به‌کلی نماز را ترک کرده است، کافر و مرتد می‌باشد؛ آن‌هم کفری که انسان را از اسلام و از جرگه‌ی مسلمانان خارج می‌کند و در آخرت نیز در شمارِ مسلمانان نخواهد بود. رسول‌الله خبر داده که چنین شخصی، با فرعون، هامان، قارون و ابی بن خَلَف که سران کفر بودند، برانگیخته خواهد شد.

اما در دنیا کافر و مرتد به‌شمار می‌رود و ولی امر یا زمام‌دار مسلمانان، وظیفه دارد او را به خواندن نماز فرابخواند؛ و اگر نماز نخواند، حکم از دین‌برگشته‌ها یا مرتدها را بر او اجرا کند و او را بکُشد. لذا همانند مرتد، جنازه‌اش را سوارِ ماشینی کنند و به مکانی دور از مناطق مسکونی ببرند و چاله‌ای حفر نمایند و او را زیر خاک کنند تا بوی تعفنش، دیگران را نیازارد و خانواده و دوستانش نیز از دیدنش رنج نبینند؛ چون چنین آدمی، هیچ حرمت و احترامی ندارد و دفنش، فقط به‌خاطر این است که بویش، دیگران را نیازارد؛ نه او را غسل می‌دهیم و نه کفن می‌کنیم و نه بر جنازه‌اش نماز می‌خوانیم و حتی جنازه‌اش را برای نماز خواندن نزدیک مساجد مسلمانان نمی‌بریم؛ زیرا کافر و مرتد بوده است. شاید کسی بگوید: این، چه حرفی‌ست؟ این، دیگر چه گزافه‌گویی و جفایی‌ست؟ این، غیرمنطقی‌ست.

می‌گوییم: نه گزافه‌گویی‌ست و نه بی‌مهری و جفا؛ بلکه همان چیزی را می‌گوییم که از کلام خدا و رسولش و از سخنان یاران پیامبرش، برداشت می‌شود.

اما کلام خدا؛ الله متعال، در سوره‌ی «توبه» درباره‌ی مشرکان فرموده است:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ﴾ [التوبة: ١١]

پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، برادران دینی شما هستند.

و اگر غیر از این بودند، کافرند و برادران دینی ما نیستند؛ زیرا هر مؤمنی، به‌هر اندازه که گنه‌کار باشد، از دایره‌ی اسلام، خارج نیست و برادر دینی ماست. با این‌که جنگیدن با مسلمان کفر است؛ اما اگر دو گروه از مسلمانان، با هم بجنگند، از جرگه‌ی مسلمانان خارج نمی‌شوند؛ رسول‌الله فرموده است: «سبابُ المسلم فسوق وقتالُهُ کفر»؛([[187]](#footnote-187)) یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». با این حال مسلمانی که با برادر مسلمانش می‌جنگد، کافر نیست و برادر دینی ماست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ٩، ١٠]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

می‌بینیم که هر دو گروه، مسلمان‌اند و از این‌رو برادران ما هستند؛ اگرچه جنگیدن با مسلمان، گناه بزرگی‌ست.

آیه‌ی11 سوره‌ی «توبه» بیان‌گر این است که اگر مشرکان توبه نکنند و اعمالی را که در این آیه آمده، انجام ندهند، برادران ما نیستند.

اما دلیل سنت؛ امام مسلم/ در صحیح خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که رسول‌الله فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ والشِّركِ تَرْكُ الصَّلاةِ»؛([[188]](#footnote-188)) این حدیث، بدین معناست که: نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است. واژه‌ی «بین» که در حدیث تکرار شده است، فاصله را می‌رساند و بیان‌گر مرز بین ایمان با کفر و شرک می‌باشد؛ بنابراین انسان در رابطه با نماز، یا در محدوده‌ی ایمان قرار می‌گیرد و یا در محدوده‌ی کفر و شرک.

اصحاب «سنن» از بریدة بن حُصَیب روایت کرده‌اند که رسول‌الله فرموده است: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»؛([[189]](#footnote-189)) یعنی: «فرقی که میان ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس نماز را ترک کند، کفر ورزیده است». به عبارت دیگر، فاصله و مرزِ میان ما و میان مشرکان و کافران، نماز است و هرکس نماز را ترک کند، در جرگه‌ی مشرکان و کافران قرار می‌گیرد و جزو مسلمانان نیست.

این، نص صریح قرآن و سنت درباره‌ی ترک نماز و حکم آن می‌باشد؛ اما دیدگاه صحابه درباره‌ی ترک نماز:

عبدالله بن شقیق/ که تابعیِ مشهوری‌ست، می‌گوید: «اصحاب پیامبر ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند».([[190]](#footnote-190))

امام مشهور، اسحاق بن راهَوَیه/ و برخی دیگر از اهل علم، اجماع و اتفاق نظر صحابه را درباره‌ی کافر بودن آدمِ بی‌نماز (تارک‌الصلاة) نقل کرده‌اند. حتی اگر فرض کنیم که برخی از صحابه ترک نماز را کفر نداسته‌اند، اما جمهور صحابه، آن‌هم آن دسته از ایشان که اهل فتوا بوده‌اند، تارِک نماز را کافر دانسته‌اند.

این، دلایلی از کلام خدا و رسولش و سخن صحابه بود که بیان کردیم؛ حال همین بس که عمر بن خطاب فرموده است: «لا حظَّ فی الإسلامِ لِمَن تَرَكَ الصَّلاة»؛([[191]](#footnote-191)) «کسی که نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای از اسلام ندارد». حرفِ «لا» در این عبارت، حرف نفی جنس است و کم و زیاد را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین مفهوم سخن عمر، این می‌شود که هرکس نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای از اسلام ندارد؛ نه کم و نه زیاد؛ بلکه کافر است.

ترک نماز، مسایل و پی‌آمدهایی در دنیا و آخرت در پی دارد؛ مسایل دنیوی ترک نماز، عبارتند از:

اول: ابتدا بی‌نماز را به خواندن نماز، فرامی‌خوانند؛ اگر قبول نکرد و نماز نخواند، کشتنش بر ولی امر یا زمام‌دار مسلمانان، واجب است و اگر در این زمینه کوتاهی کنند، در پیشگاه الله از آن‌ها سؤال خواهد شد؛ زیرا هرکس که از اسلام برگردد و مرتد شود، ابتدا از او می‌خواهند که دوباره مسلمان شود و اگر قبول نکرد، باید او را بکشند. پیامبر فرموده است: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»؛([[192]](#footnote-192)) یعنی: «هر کس دینش را تغییر داد (و از اسلام برگشت)، او را بکشید».

دوم: نباید به آدمِ بی‌نماز زن بدهند و اگر به او زن دادند، عقد، باطل است و آن زن، برایش حلال نیست و ارتباطشان با هم نامشروع می‌باشد. پناه بر خدا! زیرا نکاح یا ازدواجشان، از اساس نادرست است؛ چراکه الله متعال فرموده است:

﴿فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة : ١٠]

پس اگر آن‌ها را باایمان یافتید، آنان را به سوی کافران (و شوهران کافرشان) بازنگردانید؛ نه این زنان بر کافران، حلالند و نه آن کافران بر این زنان حلال هستند.

سوم: آدمِ بی‌نماز هیچ ولایت یا اختیاری بر فرزندان و خواهرانش و بر هیچ‌کس دیگری ندارد؛ زیرا کافر است و کافر نمی‌تواند سرپرست یا ولی مسلمان باشد؛ حتی نمی‌تواند دخترش را به‌ازدواج کسی درآورد. اگر فرض کنیم که کسی ازدواج کند و صاحب دختر شود و سال‌ها بگذرد و آن شخص هم‌چنان بی‌نماز باشد، نمی‌تواند دخترش را به ازدواج کسی درآورد. چون هیچ ولایتی بر دخترش ندارد. شاید کسی بگوید: این‌طور که مشکلات زیادی پیش می‌آید؛ خیلی‌ها هستند که بی‌نمازند و دختر دارند! چه‌کار کنیم؟

پاسخ: در چنین حالتی خواستگار، از طریق برادر آن دختر اقدام به ازدواج کند یا از طریق عموی دختر و یا از طریق محارم نزدیک وی که بر او دارای حق ولایت و سرپرستی هستند تا شرط رضایت ولی دختر در ازدواج رعایت گردد. به‌هر حال پدرِ بی‌نماز، هیچ‌گونه ولایتی بر دخترش ندارد و اگر هزار بار هم دخترش را به عقد کسی درآورد، عقدش باطل است.

برخی از علما ترک نماز را کفری نمی‌دانند که انسان را از دایره‌ی اسلام خارج کند؛ از این‌رو معتقدند که بی‌نماز، کافر نیست. این‌ها به پاره‌ای از نصوص و داده‌هایی از قرآن و سنت، استناد کرده‌اند که از پنج حال، خارج نیست:

1- پاره‌ای از این نصوص، ربطی به ادعایشان مبنی بر عدم کافر بودن بی‌نماز ندارد؛ مثلاً می‌گویند: تکفیر بی‌نماز با آیه‌ی 48 سوره‌ی نساء منافات دارد. الله در این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء : ٤٨]

همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد.

این‌ها می‌گویند: بنابر این آیه، الله متعال، جز شرک، هر گناه دیگری از جمله ترک نماز را می‌بخشد.

می‌گوییم: بی‌نماز، بنا بر حدیث جابر که مسلم/ روایت کرده، مشرک است؛ اگرچه برای بت سجده نمی‌کند،([[193]](#footnote-193)) اما تابع هوا و خواسته‌های نفسانی خویش می‌باشد و الله فرموده است:

﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ﴾ [الجاثية: ٢٣]

آیا به آن‌کس توجه کرده‌ای که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داد و الله، از روی دانش خود (که او هدایت نمی‌یابد)، گم‌راهش کرد.

تازه اگر دیدگاه یا استناد آقایان به آیه‌ی 48 سوره‌ی «نساء» را بپذیریم، باز هم باید توجه داشته باشیم که مفهوم این آیه، با احادیثی که بیان‌گر کافر بودن بی‌نماز می‌باشد، تخصیص یافته است؛ به‌ویژه که این احادیث، صریح است و فقط از مفهوم آن‌ها، کافر بودن بی‌نماز برداشت نمی‌شود و بر کسی پوشیده نیست که دلالت تصریح از دلالت مفهوم، قویتر می‌باشد.

2- هم‌چنین به احادیث مقیّدی استناد کرده‌اند که امکان ندارد در توصیف کسانی باشد که نماز نمی‌خوانند؛ مثلاً به این حدیث استناد می‌کنند که رسول‌الله فرموده است: «إنَّ اللهَ حرَّم عَلَی النَّارِ مَن قَالَ لا إله إلا الله یَبتَغِی بِذلكَ وَجهَ اللهِ»؛([[194]](#footnote-194)) یعنی: «خداوند، کسی را که به‌رضای او لاإله‌إلاالله بگوید، بر دوزخ حرام کرده است». بخش پایانی این روایت، آن‌جا که می‌گوید: «یَبتَغِی بِذلكَ وَجهَ اللهِ»، خود، بازدارنده‌ی مهمی‌ست که انسان را از ترک نماز بازمی‌دارد. زیرا کسی که مخلصانه لاإله‌إلاالله می‌گوید، ناگزیر باید در جهت اخلاصش، عملی انجام دهد که به رضایت و خشنودی الله برسد. روشن است که نماز، بزرگ‌ترین عملی‌ست که با آن، رضایت و خشنودی الله به‌دست می‌آید. این حدیث، به هیچ عنوان بیان‌گر این نکته نیست که آدمِ بی‌نماز، کافر نمی‌باشد؛ زیرا در آن، قیدی مانند کسب رضایت الله آمده که انسان را از ترک نماز بازمی‌دارد.

3- برخی از احادیث مورد استناد آقایان، مقیَّد به حالت عذر برای ترک نماز است؛ یعنی گاه به احادیثی استناد می‌کنند که در آن‌ها ترک نماز، بنا بر عذری مانند عدم شناخت اسلام بوده است. مانند حدیث حذیفه([[195]](#footnote-195)) که برخی از اصحاب سنن درباره‌ی کسانی روایت کرده‌اند که شناختشان از اسلام، فقط به گفتن لاإله‌إلاالله منحصر می‌شود و درباره‌ی اسلام، فقط همین را می‌دانند که لاإله‌إلاالله بگویند و چیز دیگری از اسلام نمی‌دانند؛ آری، چنین کسانی از دوزخ نجات می‌یابند؛ زیرا معذورند و از فرایض اسلام، بی‌اطلاع می‌باشند. ما نیز همین اعتقاد را داریم که اگر کسی دور از شهرها و در جنگل و صحرا زندگی کرده و تنها چیزی که از اسلام به او رسیده است، لاإله‌إلاالله بوده و بر همین حال بمیرد، کافر نیست.

4- هم‌چنین به احادیثی استناد کرده‌اند که «عام» است؛ بنا بر قواعد موجود در اصول فقه، «عام» به‌وسیله‌ی «خاص» تخصیص می‌یابد. لذا احادیث عام درباره‌ی بهشتی بودن گوینده‌ی لاإله‌إلاالله و دیگر احادیث عام، با احادیث دیگری هم‌چون کافر بودن بی‌نماز، تخصیص می‌یابند.

5- و نیز به احادیث ضعیفی استناد نموده‌اند که در برابر احادیث صحیح مبنی بر کافر بودن بی‌نماز، هیچ اعتباری ندارند.

آن‌گاه که از اقامه‌ی دلیل بازماندند و نتوانستند دلیل قانع‌کننده‌ای برای ادعایشان بیاورند که «بی‌نماز، کافر نیست»، شرک یا کفری را که در احادیث صحیح به بی‌نماز نسبت داده شده، چنین تأویل کردند که منظور از آن، «کفر و شرک اصغر یا کوچک» است! رسول‌الله فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ والشِّركِ تَرْكُ الصَّلاةِ»؛([[196]](#footnote-196)) این حدیث، بدین معناست که: نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد؛ یعنی کافر و مشرک شده است. اما مخالفان این باور که «بی‌نماز، کافر است»، کفر و شرک مورد اشاره در این حدیث را کفر و شرکِ کوچک دانسته و آن را نمونه‌ای از کفری دانسته‌اند که ابن‌عباس$ بدان اشاره نموده و درجات مختلفی برای کفر، قایل شده است. حال باید بپرسیم: چرا باید شرک و کفر مورد اشاره در این حدیث را بر نوع اصغر یا کوچکِ آن حمل کنیم؛ حال آن‌که هیچ دلیلی وجود ندارد؟ پس منظور، شرک و کفر حقیقی یا بزرگ است. واژه‌ی «بین» که در حدیث تکرار شده است، فاصله را می‌رساند و بیان‌گر مرز میانِ ایمان، با کفر و شرک می‌باشد؛ بنابراین، انسان در رابطه با نماز، یا در محدوده‌ی ایمان قرار می‌گیرد و یا در محدوده‌ی کفر و شرک.

در نتیجه، دلایل شرعی، حاکی از آن است که تارِک نماز، کافر می‌باشد و دلیلی برای ردّ این دیدگاه وجود ندارد. وقتی حکمی از کتاب خدا و سنت رسول‌الله ثابت شد، بنده‌ی مؤمن باید آن را بپذیرد؛ زیرا ما، شارع نیستیم که از پیش خود شریعت بسازیم؛ بلکه شارع، الله می‌باشد و شریعت، همان چیزی‌ست که در کلام خدا و رسولش آمده و ما دینمان را از کلام خدا و رسولش فرامی‌گیریم و به آن باور داریم و بدان عمل می‌کنیم؛ چه مطابق میلِ ما باشد و چه نباشد؛ به‌هر حال باید به احکام شرعی عمل نماییم.

گفتنی‌ست: در رابطه با اختلافاتی که در میان امت پیش می‌آید، اگر با حسن نیت و تلاش خالصانه برای رسیدن به حقیقت باشد، دیگر نباید کسی را که دیدگاهش با دیدگاه ما متفاوت است، سرزنش کنیم یا او را گمراه بپنداریم؛ خیر، بلکه اجتهاد کرده و پیامبر نیز فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ وَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَإنِ اجْتَهَدَ وَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ»؛([[197]](#footnote-197)) یعنی: «اگر حاکم اجتهاد کند، اما در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد و اگر اجتهاد کند و حکمِ درستی صادر نماید، دو پاداش به او مي رسد». بنابراین، انسان حق ندارد که برادر مسلمانش را به‌صرف این‌که فکر و دیدگاه دیگری دارد، سرزنش کند یا بر او عیب بگیرد؛ کسی سزاوار سرزش است که با وجود اقامه‌ی دلیل، لجاجت می‌‌ورزد و هم‌چنان بر دیدگاه نادرستش پافشاری می‌کند.

پیش‌تر پیرامون پاره‌ای از احکام مربوط به ترک نماز، سخن گفتیم و بدین نتیجه رسیدیم که بی‌نماز، کافر و مرتد است؛ از این‌رو اگر کسی که نمازخوان است، همسر نمازخوانی بگیرد و سپس بی‌نماز شود، واجب است که آن دو را از هم جدا کنند تا آن‌که نماز بخواند. وقتی از هم جدا شدند، پس از آن‌که عده‌ی زن پایان یافت، دیگر، امکان رجوع برای مرد وجود ندارد؛ اما اگر پیش از پایان عده‌ی زن، آن مرد دوباره مسلمان شد و نماز خواند، می‌تواند رجوع کند؛ ولی اگر عده‌ی زن تمام شده بود، بنا بر قول جمهور علما، آن زن فقط با عقد جدید برایش حلال می‌شود. برخی از علما گفته‌اند: پس از پایان عده‌ی زن، اختیار زن با خود اوست و اگر آن مرد، دوباره نمازخوان و مسلمان شد، تصمیم با خودِ زن است؛ اگر بخواهد، می‌تواند بدون عقد جدیدی به زندگی آن مرد بازگردد. و بنا بر آن‌چه که در سنت آمده، قول راجح، همین است. فایده‌ی عده، در این است که اگر مرد پیش از پایان عده‌ی زن، دوباره مسلمان و نمازخوان شود، در این صورت، اختیار زن با خودش نیست و مرد می‌تواند رجوع کند؛ اما اگر عده‌ی زن تمام شد و آن‌گاه مرد، به اسلام بازگشت و نماز خواند، اختیار با خود زن می‌باشد که رجوع کند یا خیر.

برای هیچ‌کس جایز نیست که بر جنازه‌ی آدمِ بی‌نماز، نماز بخواند. اگر کسی بمیرد و بدانیم که بی‌نماز بوده است، برای ما جایز نیست که او را غسل دهیم یا کفنش کنیم و یا او را نزد سایر مسلمانان ببریم تا بر او نماز بخوانند؛ این کار، فریفتن مسلمانان است و جایز نمی‌باشد. زیرا الله به پیامبرش فرموده است:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ﴾

[التوبة: ٨٤]

و بر جنازه­ی هیچ‌یک از آنان نماز مخوان و بر قبرشان نایست. همانا آنان به الله کفر ورزیدند.

بدین‌سان الله متعال، پیامبرش را از نماز خواندن بر منافقان که در حقیقت کافرند و اظهار اسلام می‌کنند، منع فرموده است؛ از این‌رو کفر، مانع نماز خواندن مسلمانان بر کافران یا ایستادن بر سرِ قبرهایشان می‌باشد. الله متعال، هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: ١١٣]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

گاه پیش می‌آید که جنازه‌ی کسی را برای نماز خواندن می‌آورند که درباره‌اش شک داریم که آیا نمازخوان بوده است یا خیر؟ حال، چه کنیم؟ آیا بر او نماز بخوانیم؟

پاسخ: اگر این شک پایه و اساسی دارد، در نماز جنازه‌اش بدین‌سان دعا کنید که: «اللَّهم إن کان مؤمنًا فاغفِر له و ارحمه». یعنی: «خدایا! اگر این شخص مؤمن بوده است، او را بیامرز و او را مشمول رحمت خویش بگردان». بدین ترتیب شما با این قید یا شرط که مؤمن بوده است، برایش درخواست آمرزش کرده‌اید و این‌چنین از شرّش درامان خواهید بود و اگر هم بی‌نماز بوده، دیگر شما گنه‌کار نیستید.

به‌هر حال باید به‌طور جدی از نماز خواندن بر آدم‌ِ بی‌نماز بپرهیزیم و اگر کسی را دیدیم که در این زمینه سهل‌انگاری می‌کند و یا بی‌توجه به حکم شریعت بر جنازه‌ی آدم‌های بی‌نماز، نماز می‌خواند، به‌طور جدی به او تذکر دهیم. امید است که الله شما را وسیله‌ی هدایت او قرار دهد و بدین‌‌سان به خیر و پاداش فراوانی دست یابید.

رسول‌الله دادن زکات را یکی دیگر از ارکان اسلام برشمرد و فرمود: «...و زکات دهی...». یعنی زکات اموالت را به کسانی بدهی که پروردگار متعال، تعیین فرموده است. واژه‌ی «زکات» برگرفته از «زکاء» می‌باشد که به معنای «پاکیزگی» و «رشد و نمو» است؛ زیرا زکات‌دهنده، خودش را از بُخل پاک می‌کند و مالش را نیز به‌وسیله‌ی زکات رشد می‌دهد؛ یعنی در مالش برکت می‌آید. الله به پیامبرش فرموده است:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی.

زکات، سهمِ شرعیِ مشخّصی در اموال مسلمانان است که به افراد و گروه‌های مشخّصی می‌رسد؛ البته این سهم، در همه‌ی اموال وجود ندارد؛ بلکه در اموال مشخصی‌ست که رسول‌الله آن را بیان کرده و بخشی از آن در قرآن کریم نیز بیان شده است. در رابطه با همه‌ی اموال، زکات واجب نیست؛ بلکه شروطی دارد. زکات، بخش اندکی از اموال مسلمان است که آن را ادا می‌کند و رکنی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود که زکات‌دهنده به‌وسیله‌ی آن خودش را از بخل و فرومایگی پاک می‌سازد و نامه‌ی اعمالش را از گناهان و بدی‌ها پاک می‌گرداند؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «الصَّدَقةُ تُطفِئُ الخطیئةَ كَما یُطفِئُ الماءُ النَّارَ»؛([[198]](#footnote-198)) یعنی: «صدقه، گناهان را آن‌گونه از بین می‌برد که آب، آتش را خاموش می‌کند». زکات، بهترین و برترین نوع صدقه می‌باشد. یک تومان زکاتی که می‌دهید از یک تومان صدقه‌ای که از مالتان پرداخت می‌کنید، بهتر است؛ زیرا الله متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ»؛([[199]](#footnote-199)) یعنی: «بنده‌ام با هیچ چیزی بهتر و محبوب‌تر از آن‌چه که بر او فرض کرده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود». لذا یک رکعت نماز فرض، از یک رکعت نماز نفل برتر است.

دادن زکات، سبب بخشش گناهان انسان می‌گردد. هم‌چنین مایه‌ی فایده رساندن به دیگران است؛ زیرا زکات‌دهنده با ادای زکاتش به دیگران، به آن‌ها نیکی می‌کند و بدین‌سان در جرگه‌ی نیکوکارانی قرار می‌گیرد که الله متعال، آن‌ها را دوست دارد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٩٥﴾ [البقرة: ١٩٥]

و نیکی نمایید؛ بی­گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

زکات، باعث ایجاد الفت و همدلی می‌گردد؛ زیرا وقتی ثروتمندان زکات اموالشان را به فقیران و نیازمندان بدهند، دیگر، کینه‌ و حسادتی در دل فقرا نسبت به ثروتمندان باقی نمی‌ماند؛ اما اگر ثروتمندان اموالشان‌ را از نیازمندان دریغ کنند و چیزی به آن‌ها ندهند، فقرا نسبت به ثروتمندان کینه پیدا می‌کنند.

زکات هم‌چنین فقرا را از چپاول و دست‌درازی به اموال ثروتمندان بازمی‌دارد؛ زیرا وقتی آدمِ فقیر و نیازمند هیچ خیری از ثروتمند نبیند، امکان دارد که ارزش‌ها را بشکَند و به دست‌درازی و غارت اموال دیگران بپردازد و برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش دست به دزدی یا هر کار دیگری بزند.

دادن زکات، دروازه‌ی برکت آسمان و زمین را به سوی انسان‌ باز می‌کند؛ همان‌طور که در حدیث آمده است: «مَا منَعَ قومٌ زکاةَ أموالِهِم إلا مُنِعُوا القَطرَ مِنَ السَّماءِ»؛([[200]](#footnote-200)) یعنی: «هیچ قومی، از دادن زکات اموالشان خودداری نمی‌کنند، مگر آن‌که از باران آسمان محروم می‌شوند». بنابراین اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، الله متعال برکت‌های آسمان و زمین را به سویشان نازل می‌فرماید؛ و این با نزول باران و رویش گیاهان و پروارشدن دام‌ها به‌انجام می‌رسد و بدین‌سان مردم از برکت باران و دیگر منافع آن بهره‌مند می‌گردند.

به‌وسیله‌ی زکات به مجاهدان راه الله کمک می‌شود؛ زیرا یکی از موارد مصرف زکات، جهاد در راه خداست؛ همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ی60 سوره‌ی «توبه» بدین نکته تصریح فرموده است: ﴿وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾.

هم‌چنین زکات، وسیله‌ای برای آزاد کردن بردگان است؛ انسان می‌تواند با پولش برده‌ای را خریداری و آزاد کند؛ زیرا الله متعال فرموده است: ﴿وَفِي ٱلرِّقَابِ﴾.

به‌وسیله‌ی زکات می‌توان خیلی‌ها را از زیر بار قرض‌ها و بدهی‌هایشان نجات داد. آدم‌های محترمی که زیر بارِ قرض رفته‌اند، بسیارند. لذا این امکان برای شما وجود دارد که با زکات اموال خود، از یک‌سو آدمِ بدهکاری را از این حالت نجات دهید و از سوی دیگر، صاحب حق را به حقش برسانید؛ روشن است که در چنین کاری، خیر فراوانی وجود دارد.

از دیگر فواید زکات، این است که می‌توان به مسافران درراه‌مانده‌ای که به‌نحوی اموال خود را در سفر از دست داده‌اند و پولی ندارند که با آن، به شهر و منطقه‌ی خود بازگردند، کمک کرد؛ اگرچه در شهر خود، ثروتمند باشند.

خلاصه این‌که زکات، فواید زیادی دارد و از این‌رو یکی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود. علما درباره‌ی کسی که زکات اموالش را نمی‌دهد، اختلاف نظر دارند که آیا مانندِ آدمِ بی‌نماز، کافر است یا خیر؟

دیدگاه صحیح، این است که کافر نمی‌باشد؛ به دلیل روایتی که امام مسلم/ از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «مَا مِنْ صَاحِبِ ذَهَبٍ وَلا فِضَّةٍ لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا إِلاَّ إِذَا كَانَ يَوْم الْقِيَامَةِ صُفِّحَتْ لَهُ صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ وَجَبِينُهُ وَظَهْرُهُ كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ فَيَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ»؛([[201]](#footnote-201)) یعنی: «هر صاحب طلا و نقره‌ای که زکات آ‌ن‌ها را ندهد، طلا و نقره‌اش در روزقیامت به ورق‌های آتشین تبدیل می‌شود و با آتش دوزخ، گرم و گداخته می‌گردد و آن‌گاه به‌وسیله‌ی آن پشت، پهلو و پیشانی‌اش را داغ می‌کنند. و هرگاه سرد شود، دوباره داغ می‌گردد و این کار در روزی که به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال است، تکرار می‌شود تا این‌که میان بندگان، قضاوت گردد و راهش را به‌سوی بهشت یا به‌سوی جهنم، مشاهده کند». از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که مانع زکات، یعنی کسی که زکات اموالش را نمی‌دهد، کافر نیست؛ زیرا اگر کافر باشد، هیچ راهی برایش به‌سوی بهشت باز نمی‌گردد؛ حال آن‌که در این حدیث آمده است: «و آن‌گاه راهش را به سوی بهشت یا به سوی دوزخ، مشاهده می‌کند».

روایتی از امام احمد نقل شده که مانع زکات، يعني كسي كه زکات نمی‌دهد، کافر است؛ زیرا زکات یکی از ارکان و پایه‌های اسلام به‌شمار می‌رود و وقتی یکی از پایه‌های خانه‌ای خراب شود، آن خانه فرو می‌ریزد. البته قول صحیح، این است که هرکس زکات مالش را ندهد، کافر نیست؛ اما در معرض خطر بزرگی‌ست و با کفر، فاصله‌ی زیادی ندارد.([[202]](#footnote-202)) و این، هشدار بسیار شدیدی‌ست.

اینک به یکی از مسایل زکات می‌پردازیم؛ باید دانست که همه‌ی اموال، مشمول حکم زکات نیستند؛ در برخی از اموال، زکات واجب است و در برخی، زکات نیست. اموالی که زکات دارند:

اول: طلا و نقره، چه به‌صورت سکه یا پول باشند و چه به حالت شِمش یا قطعه‌هایی از طلا و نقره، و چه به‌صورت زیورآلات یا هر شکل دیگر. مهم، این است که طلا و نقره به هر شکلی که باشند، زکات دارند؛ البته وقتی به نصاب زکات برسند ویک سال کامل هم بگذرد.

نصاب طلا، هشتاد و پنج گَرَم است، و نصاب نقره، پانصد و نود و پنج گرم. کسی که این مقدار، طلا یا نقره داشته باشد، صاحب نصاب زکات است و با گذشت یک سال کامل بر این مقدار از دارایی‌اش باید زکاتش را بدهد و اگر کمتر از این باشد، زکات ندارد. مثلاً اگر هشتاد گرم طلا یا پانصد و پنجاه گرم نقره داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

علما اختلاف نظر دارند که آیا نصاب طلا با نقره، کامل می‌شود یا خیر؟ یعنی اگر کسی، نیمی از نصاب طلا داشته باشد و نیمی از نصاب نقره، آیا در مجموعِ این دو، زکات بر او واجب است یا نه؟

پاسخ: قول صحیح این است که مجموع طلا و نقره با هم سنجیده نمی‌شود؛ یعنی هرکدام، جنس مستقلی‌ست که نصاب مشخصی دارد؛ همان‌طور که در نصاب گندم، جو محاسبه نمی‌شود و نصاب جو نیز با گندم تکمیل نمی‌گردد.

اگر پول‌های رایج که جایگزین طلا و نقره شده‌ است، مطابق ارزش طلا و نقره به نصاب زکات برسد، زکات دارد و گرنه، زکات ندارد. مثلاً اگر کسی هفتاد و پنج هزار تومان داشته باشد، چون به نصاب نقره نمی‌رسد، بر او زکات واجب نیست؛ زیرا مطابق ارزش نقره، محاسبه می‌شود.

اما جواهر گرانبها مثل الماس، یاقوت و انواع مروارید و امثال آن، به هر اندازه که باشند، زکات ندارند؛ مگر آن‌چه که کاربرد تجاری داشته و در داد و ستد و فعالیت‌های بازرگانی انسان، مورد استفاده قرار بگیرد. در این صورت، زکات دارد؛ از هر جنسی که باشد.

دوم: دام‌ها، یعنی شتر و گاو و گوسفند، زکات دارند؛ البته به‌شرطی که به حد نصاب برسند. کمترین حد نصاب در شتر، پنج نفر؛ در گاو، سی رأس و در گوسفند، چهل رأس می‌باشد. نصاب دام مانند سایر اموال نیست و هرچه بیشتر شود، بر طبق یک ترتیب مشخص، نصابش محاسبه می‌گردد. زکات چهل گوسفند و نیز زکات صد گوسفند، یک رأس می‌باشد تا آن‌که تعدادشان به یکصد و بیست و یک رأس برسد. زکات صد و بیست و یک گوسفند، دو گوسفند است. در تعداد زیاده بر نصاب، زکات نیست؛ یعنی از چهل رأس تا یکصد و بیست رأس، زکاتش، فقط یک گوسفند است. و از یک‌صد و بیست و یک تا دویست رأس، دو گوسفند؛ و زکات دویست و یک رأس تا سیصد و نود و نه رأس، سه گوسفند می‌باشد و زکات چهارصد گوسفند، چهار رأس می‌باشد. یعنی ترتیب مشخّصی دارد.

وقتی تعداد شترها کم‌تر از بیست و چهار نفر باشد، زکاتش از جنس گوسفند است؛ یعنی پنج گوسفند. و وقتی تعداد شترها بیست و پنج نفر یا بیش‌تر باشد، زکاتش از جنس شتر خواهد بود؛ البته متناسب با تعداد شترها، سنّ شتر زکات، متفاوت خواهد بود. شرط وجوب زکات در دام‌ها، این است که به حدّ نصاب برسند و همه‌ی سال یا بیش‌تر آن از چراگاه‌های طبیعی استفاده کنند، نه این‌که به آن‌ها علوفه بدهند. لذا اگر کسی چهل گوسفند داشته باشد که تمام سال را به‌چرا بگذرانند، زکات دارند؛ یا اگر هشت ماه از سال و یا هفت ماه را در چرا سپری کنند، باز هم زکات دارند. اما اگر یک سال را به‌چرا بگذرانند و سالی دیگر علوفه بخورند، زکات ندارند. هم‌چنین اگر تعداد ماه‌هایی که در چرا هستند، کمتر باشد، باز هم زکات ندارند.

گفتنی‌ست: اگر کسی گوسفند را به عنوان مال‌التجاره‌ و با هدف تجارت نگه‌ دارد و قصد پرواربندی یا زیاد شدن تعدادشان را نداشته باشد، در صورتی که به نصاب نقره برسد، زکات دارد؛ اگرچه یک گوسفند باشد؛ زیرا اموال تجارتی، در هر حال، زکات دارند و نصاب چنین اموالی، مطابق نصاب طلا و نقره، محاسبه می‌شود. البته بیش‌تر، بر طبق نصاب نقره که ارزان‌تر می‌باشد؛ چون طلا، گران است.

سومین نوع اموال زکات، محصول‌های کشاورزی مانند خرما، گندم، برنج، جو و امثال آن است که از زمین به‌ثمر می‌رسد؛ البته باید به حد نصاب برسند؛ یعنی سیصد صاع، مطابق صاعی که رسول‌خدا تعیین کرده و مأموران جمع‌آوری زکات ، مقدارش را می‌دانند.

اگر انسان درخت خرمایی داشته باشد که محصولش به حد نصاب برسد، زکاتش واجب است و بر صاحبش واجب می‌باشد که زکات آن را از محصول نوع متوسط ادا کند؛ واجب نیست که از مرغوب‌ترین نوع محصول باشد و نیز نباید از نوع نامرغوب محصول، زکات آن را جدا کند.

اگر محصولش را فروخت، زکاتش را از پول حاصل از فروش محصول بپردازد؛ مقدار زکات در رابطه با چنین اموالی، عُشر یا نصف عُشر می‌باشد. اگر محصولش را بدون استفاده از موتور یا ماشین‌آلات مخصوص آبیاری می‌کند، باید عُشر، یعنی یک‌دهم محصولش را به عنوان زکات بدهد؛ یعنی اگر محصولش، ده‌هزار کیلوست، باید هزار کیلو به‌عنوان زکات جدا کند و بدهد؛ اما اگر آب کشاورزی را به‌وسیله‌ی ماشین‌آلات یا موتور از زمین بیرون می‌کشد، نصفِ عُشر، یعنی یک‌بیستم بر او واجب است. لذا در ده‌هزار کیلو، فقط پانصد کیلو، زکات است؛ زیرا در این حالت، کشاورز هزینه‌ی بیش‌تری برای آبیاری محصولاتش متحمل می‌شود. لذا به‌لطف و حکمت پروردگار متعال مقدارِ کم‌تری زکات می‌دهد.

چهارمین نوع اموال زکات، کالاهای تجارتی‌ست؛ کالای تجاری به هر جنسی گفته می‌شود که انسان، با آن تجارت می‌کند؛ مانند انواعِ ملک و زمین، پارچه، ظرف و ظروف، ماشین و سایر کالاها. مقدار زکات در کالاهای تجاری مانند طلا و نقره ربع‌عُشر، یعنی یک‌چهلم یا 5/2% می‌باشد. اگر خواسته باشید مقدار زکات مال خود را بسنجید، خیلی آسان است؛ آن را تقسیم بر چهل کنید، خارج قسمت، مقدار زکات اموال شماست. اگر کسی صد میلیون تومان داشته باشد، زکاتش دو و نیم میلیون تومان است.

در زبان عربی به کالاهای تجاری «عروض» گفته می‌شود؛ چون همواره در معرض نابودی است؛ می‌بینید که واژه‌های عروض و معرض، هم‌ریشه یا به عبارت دیگر، هم‌خانواده هستند. در زبان عربی به هر چیزی که در معرض زوال و نابودی باشد، «عرض» می‌گویند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [النساء : ٩٤]

...کالای زوال‌پذیر زندگی دنیا را....

کالاهای تجاری، نزد تجار و بازرگانان بدین‌گونه است که صبح کالایی می‌خرند و بعد از ظهر می‌فروشند و قصدشان استفاده از خودِ کالا نیست؛ بلکه با این خرید و فروش، در پی کسبِ درآمد هستند.

کیفیت ادای زکات کالاهای تجاری، بدین‌شکل است که وقتی زمان زکات فرارسید، ارزش همه‌ی کالاهای تجاری خود را می‌سنجید و یک‌چهلم قیمت آن را می‌پردازید؛ قیمت کالاهایی که به‌تازگی خریده‌اید نیز باید محاسبه شود؛ مثلاً سررسید زکات شخصی، ماه «رجب» می‌باشد و در ماه «ربیع» کالایی خریده است؛ باید قیمت این کالا را نیز با سایر کالاهای تجاری خود در سررسید زکاتش بسنجد و زکاتش را جدا کند. شاید کسی بگوید که یک سال نگذشته است؛ می‌گوییم: در رابطه با کالاهای تجاری، گذشتِ سال مطرح نیست؛ مبنای کالاهای تجاری در زمینه‌ی زکات، محاسبه‌ی قیمت و ارزش آن‌ها در سررسید یا زمان ادای زکات است. مثلاً کالایی به دو میلیون و پانصد هزار تومان خریده‌اید و هنگام سررسید زکات اموال تجاری شما، قیمتش دو میلیون تومان می‌باشد. حال، شما باید این قیمت، یعنی دو میلیون تومان را مبنای ادای زکات این کالا قرار دهید و اگر به سودِ حاصل از کالاهای تجاری یا ارزش افزوده‌ی آن مطمئن نبودید، قیمت سرمایه، معتبر می‌باشد.

موارد مصرف زکات:

پاسخ: الله متعال به‌حکمت خویش موارد مصرف زکات را تعیین فرموده است:

﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠]

زکات، ویژه­ی نیازمندان(فقرا)، و مستمندان (مساکین)، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدانِ راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه­ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

نیازمندان (فقرا) و مستمندان (مساکین)، افرادِ نابرخورداری هستند که از تأمین نیازهای یک سال خود و زیردستانشان، عاجزند. مثلاً شخصی در ماه سیصد هزار تومان درآمد دارد، اما مخارج خانواده‌اش پانصد هزار تومان می‌باشد؛ این شخص، فقیر است. بنابراین دویست هزار تومان در ماه، کم دارد که در سال دو میلیون و چهارصد هزار تومان می‌شود؛ از این‌رو دو میلیون و چهار صد هزار تومان برای تأمین نیازهای یک سالش به او می‌دهیم. شخص دیگری، ماهیانه پانصد هزار تومان درآمد دارد، اما تعداد افراد خانواده‌اش، زیاد است و ماهیانه یک میلیون تومان هزینه دارند؛ لذا شش میلیون تومان در سال کم می‌آورد که از مال زکات به او می‌دهیم.

نباید از مال زکات، بیش از نیاز سالیانه‌اش به او بدهیم؛ زیرا سررسید زکات، سالیانه است. حال، این پرسش مطرح می‌شود که فقیر، نیازمندتر است یا مسکین (مستمند)؟

پاسخ: علما گفته‌اند: با در نظر گرفتن اصل اولویت‌بندی، از آن‌جا که الله متعال، ابتدا فقیران را ذکر کرده است، لذا فقرا از مساکین، نیازمندترند.

و اما سومین مورد مصرف زکات، این است که به کارگزاران زکات تعلق می‌گیرد؛ منظور از کارگزاران زکات، مأموران جمع‌آوری زکات هستند که از اهل زکات، زکاتِ اموالشان را می‌گیرند و به مستحقان زکات می‌دهند. رییس حکومت که آنان را بدین کار گماشته، مزدشان را می‌دهد؛ اگرچه ثروتمند باشند؛ زیرا مستحق زکات‌اند؛ نه از روی نیاز، بلکه به عنوان مزد کارشان. ولی امر یا کاردار مسلمانان، مطابق درآمد ماهیانه‌ی هر یک از کارگزاران زکات، مزدش را می‌دهد؛ یعنی اگر یکی از آن‌ها کار کند و حقوق ماهیانه‌اش، دویست و پنجاه هزار تومان باشد، ولی امر یا رییس حکومت، از اموال زکات، دویست و پنجاه هزار تومان به او می‌دهند و اگر زمام‌دار یا حکومت بخواهد از بیت‌المال یا بودجه‌ی حکومتی، حقوق یا مزد کارگزاران زکات را بپردازد، اشکالی ندارد.

کسانی که باید از آنان دلجویی شود، یکی دیگر از گزینه‌های مصرف زکات‌اند؛ منظور، تازه‌مسلمانانی هستند که برای به دست آوردن دلشان و ایجاد رغبت بیش‌تر در آن‌ها به اسلام و مسلمانان، حمایت مالی می‌شوند تا بدین‌سان دریابند که اسلام، دین دوست و، صمیمیت و ارتباط با یکدیگر است.

در این میان می‌توانیم بخشی از اموال زکات را به کسی بدهیم تا مسلمانان را از شر و شرارتش نجات دهیم؛ یعنی به کسی که نسبت به مسلمانان، کینه و دشمنی دارد. البته علما اختلاف نظر دارند که آیا کسانی که از آن‌ها دلجویی می‌شود، باید دارای سیادت یا مقامی در میان اقوام خود باشند یا خیر؟

پاسخ: دیدگاه صحیح، این است که برخورداری چنین افرادی از سیادت یا جایگاه والا، شرط نیست و می‌توانیم به یک فرد عادی نیز از اموال زکات بدهیم تا او را به اسلام علاقه‌مند کنیم؛ اما برای دفع شرارت چنین افرادی، نمی‌توانیم از اموال زکات هزینه کنیم؛ چون پی‌گیری قضایی و کیفری چنین افرادی، امکان‌پذیر است و می‌توانیم از طریق دادگاه‌ها به حقوق خود برسیم، بی‌آن‌که از اموال زکات هزینه نماییم.

الله متعال، در رابطه با پنجمین مورد مصرف زکات، فرمود: ﴿وَفِي ٱلرِّقَابِ﴾ یعنی: «و در راه آزاد کردن بردگان...».

علما در این مورد، سه نوع یا گزینه را ذکر کرده‌اند:

1. این‌که برده‌ای خریداری و آزاد كنيد.
2. به برده‌ای که می‌خواهد خودش را از آقایش خریداری کند، کمک نمایید.
3. مسلمانی را که در اسارت کافران است، آزاد کنید؛ حتی مسلمانی که برای فرار از ستمگران، نزد عده‌ای از مسلمانان پنهان شده، همین حکم را دارد و اگر امکان نجات او از طریق پرداخت پول به ستمگران وجود داشته باشد، می‌توان از اموال زکات هزینه کرد.

ششم: الله متعال فرموده است: ﴿ وَٱلۡغَٰرِمِينَ﴾ یعنی: «و برای کمک به بدهکاران...».

بدهکار به کسی می‌گویند که زیر بار قرض رفته و از پرداخت بدهی‌هایش ناتوان است. هم‌چنین کسی که به‌خاطر مصلحتی عمومی بدهکار شده، در این مفهوم می‌گنجد؛ اگرچه خود، ثروتمند بوده و توانایی پرداخت چنین بدهی‌هایی را داشته باشد. از این‌رو علما، بدهکار را بر دو گونه دانسته‌اند:

1. کسی که به‌خاطر دیگران، بدهکار است.
2. کسی که بدهی شخصی دارد.

در رابطه با نوع اول، می‌توان شخصی را مثال زد که برای آشتی دادن دو قبیله، تعهدی مالی می‌پذیرد؛ یعنی دو قبیله با هم درگیری و نزاع و کشمکش دارند. شخصِ نیکوکاری می‌خواهد میان این دو قبیله، آشتی برقرار کند و از این‌رو به پرداخت مبلغی پول متعهد می‌گردد تا غایله خاتمه پیدا کند. روشن است که اين فرد به‌خاطر مسایل شخصی، زیر بار قرض نرفته؛ بلکه مصلحتی عمومی درکار بوده است؛ یعنی ایجاد صلح و آشتی در میان دو قبیله.

علما گفته‌اند: بدهی این شخص، از مال زکات پرداخت می‌شود؛ اگرچه خود، ثروتمند باشد؛ زیرا به‌خاطر دیگران، بدهکار شده است.

به‌عنوان مثال: شخصی، بیست و پنج میلیون تومان پول دارد؛ سپس در ازای ده میلیون تومان، میان دو قبیله آشتی برقرار می‌کند. گرچه خود، توانایی پرداخت این مبلغ را دارد، اما می‌گوییم: لازم نیست که از پول شخصی خود، هزینه کند؛ بلکه این مبلغ را از مال زکات به او می‌دهیم. چون به‌خاطر کاری بزرگ، یعنی ایجاد صلح و آشتی به پرداخت این مبلغ متعهد شده است و اگر به چنین افرادی کمک نکنیم، چه‌بسا دیگر، کسی حاضر نشود که چنین کارهای بزرگ و ارزشمندی انجام دهد.

اما کسی که بدهی شخصی دارد؛ مثلاً خانه‌ای به مبلغ یک و نیم میلیون تومان در سال اجاره کرده است و توانِ پرداخت این مبلغ را ندارد. اگرچه از عهده‌ی سایر مخارجش برمی‌آید، اما از پرداخت این مبلغ، عاجز است؛ لذا این مبلغ را از مال زکات به او می‌دهیم تا بدهی‌اش را ادا کند؛ چون بدهکار به‌شمار می‌رود.

هم‌چنین اموال کسی به هر دلیلی مثل آتش‌سوزی نابود می‌شود و آن شخص، زیرِ بار قرض می‌رود و از پرداخت بدهی‌اش ناتوان است؛ به چنین شخصی نیز به‌اندازه‌ی بدهی یا قرضی که دارد، از مال زکات می‌دهیم. چون نمی‌تواند بدهی‌اش را پرداخت کند.

گفتنی‌ست: کسی که بدهی شخصی دارد، زمانی مستحق زکات است که از پرداخت آن، عاجز باشد و اگر توانایی پرداخت بدهی‌اش را داشت، مستحق زکات نیست؛ ولی آیا جایز است که خودمان نزد بستانکار برویم و به او بگوییم: بفرما؛ این، بدهیِ فلانی‌ست، و نیت زکات کنیم؟

پاسخ: بله؛ جایز است و حتماً نباید عینِ مبلغ را به بدهکار بدهید تا خود، بدهی‌اش را پبردازد؛ زیرا هدف، رفعِ ذمه و بدهی‌ست و فرقی نمی‌کند که به بدهکار بگوییم یا نگوییم. خوب است آیه‌ی موارد مصرف زکات را با تأمل و دقت بیش‌تر، بازخوانی نماییم:

﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠]

زکات، ویژه‌ی نیازمندان، و مستمندان، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدانِ راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه­ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

می‌بینیم که ابتدا فرمود: ﴿ لِلۡفُقَرَآءِ﴾؛ یعنی: زکات، از آن نیازمندان است؛ سه مورد بعدی، به واژه‌ی ﴿ فُقَرَآءِ﴾ که با حرف «لام» آمده است، معطوف می‌باشد. و آن‌گاه فرمود: ﴿وَفِي ٱلرِّقَابِ﴾ ، نفرمود: «للرقاب». حرف «فی»، در زبان عربی ظرف است و مفهوم آیه، این می‌شود که زکات برای نیازمندان، مستمندان، کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دلجویی شود؛ اما در موارد بعدی که با حرف «فی» آمده، مفهوم آیه این است که زکات، در جهت کمک به بردگان، بدهکاران، مجاهدانِ راه الله و درراه‌ماندگان، مصرف می‌شود؛ اگرچه زکات را به‌طور مستقیم به این چهار گروه، از جمله بدهکاران ندهیم؛ مهم، این است که در این راه‌ها هزینه شود. به‌طور مثال: چه مال زکات را به‌طور مستقیم، به بدهکار بدهیم تا خودش، بدهی خود را بپردازد و چه خودمان، نسبت به پرداخت بدهی‌هایش اقدام کنیم، فرقی نمی‌کند. اما پرسش، این است که کدام گزینه برای پرداخت بدهی بدهکار از اموال زکات، بهتر است؟ خودمان بدهی‌اش را بدهیم یا مبلغ بدهی را به شخص بدهکار بدهیم تا شخصاً نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نماید؟

پاسخ این مسأله، به توضیح بیش‌تری نیاز دارد؛ اگر نگران بودید که بدهکار پس از دریافت مبلغ، نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نکند و پولی را که به او می‌دهید، بخورد، در این صورت پول زکات را به او ندهید؛ بلکه خود نسبت به تسویه حساب بدهی‌اش اقدام نمایید و آن را به بستانکار تحویل دهید. اما اگر بدهکار، آدمِ خردمند و دینداری‌ست و برای خود نمی‌پسندد که هم‌چنان زیر بار قرض باشد و گمانِ غالب شما، این بود که اگر پول زکات را به او بدهید، بلافاصله نزد بستانکارش می‌رود و بدهی‌اش را پرداخت می‌کند، پس در این صورت، معادل مبلغ بدهی‌اش به عنوان زکات به او بدهید و بگویید: این پول را بگیر و بدهی‌هایت را تسویه کن. و این، برای حفظ آبرویش، بهتر است. البته به‌هنگام تقسیم اموال زکات، باید به‌هوش باشیم که فریب برخی از فریب‌کاران را نخوریم! گاه پیش می‌آید که برخی، صورت‌حساب بدهی خود را می‌آورند و شما هم از مال زکات به آن‌ها می‌دهید تا نسبت به پرداخت بدی‌های خود اقدام کنند. یک سال می‌گذرد و باز، با همان صورت‌حساب نزدتان می‌آیند و از بدهی‌های آن‌ها، هیچ کم نشده است! چرا؟ چون این‌جور آدم‌ها فقط به خالی کردن کیسه‌ی دیگران و پُر کردن کیسه‌ی خود فکر می‌کنند و حلال و حرام، برایشان مهم نیست. چنین مواردی برای ما زیاد پیش آمده و وقتی برای پرداخت بدهی‌هایشان نزد بستانکاران رفته‌ایم، گفته‌اند: فلانی که به ما بدهی ندارد یا بدهی‌اش را داده است! لذا باید دقت کنیم و به‌هوش باشیم که زکات مالمان را به چه کسی می‌دهیم؛ البته اگر کسی دقت کرد و با این حال، فریب خورد و بعدها برایش روشن شد که زکاتش را به کسی داده که مستحقش نبوده، از آن‌جا که سعی کرده با تقوای الهی و آگاهی و روشن‌بینی زکاتش را بدهد، تکلیف از گردنش برداشته شده و این، از لطف خدای متعال است.

الله متعال، هفتمین موردِ مصرف را زکات را نیز تعیین نموده و فرموده است: ﴿وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾؛ بنابراین یکی از موارد مصرف زکات، در راه الله، یعنی در جهت جهاد و کمک به مجاهدان راه الله می‌باشد. جهاد، به پیکاری گفته می‌شود که برای اعلای کلمه‌ی الله و سرافرازی دین انجام می‌گردد. این، همان تعریفی‌ست که رسول‌الله درباره‌ی جهاد بیان فرموده است؛ زیرا از رسول‌خدا درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حسّ قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول‌الله فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّه»؛([[203]](#footnote-203)) یعنی: «کسی که برای اعلای کلمه ی الله بجنگد، او، مجاهد است و در راه الله جنگیده است». این، سخن جامع و کاملی‌ست که پیش‌تر به‌طور مفصل درباره‌اش سخن گفتیم.

**نکته:** کشتن مسلمان ظالم در جنگ، جایز است. حال این پرسش مطرح می‌شود که: حتی اگر او را به‌زور یا به‌اجبار به جنگ آورده باشند؟

**پاسخ**: شیخ‌الاسلام ابوالعباس حراني/ گفته است: اگر مسلمانان در کنار قوم «تاتار» جنگیدند، باید با آنان مقابله و پیکار کرد؛ هرچند مسلمان و مجبور باشند.

اگر واقعاً همان‌طور که می‌گویند، مجبور باشند، اگر کشته شوند، شهید خواهند بود؛ زیرا کسی مسؤول کشته شدن آن‌هاست که آن‌ها را مجبور کرده‌ و گناه ظلم، با کسی‌ست که آنان را به جنگیدن، مجبور نموده است. اگر هم راست‌گو نباشند و دروغ بگویند و به‌اختیار خود در کنار قوم تاتار بجنگند، نه‌به‌اجبار، پس نتیجه‌ی کارشان را دیده و خودشان، این بلا را بر سر خویش آورده‌اند. امام ابوالعباس حراني/ در بیان علت جواز جنگیدن با چنین کسانی می‌فرماید: امکان تشخیص مسلمانانی که به‌اجبار به جنگ آمده‌اند و آنان که به‌اختیار خود در کنار قوم تاتار قرار گرفته‌اند، وجود ندارد؛ زیرا جای تصمیم‌گیری یا اجبار و اختیار، قلب است و از این‌رو تشخیص این‌که فرد، مجبور بوده یا به‌اختیار خود آمده، ممکن نیست. لذا در هر صورت، باید به‌خاطر دفاع از حق، با او بجنگیم و حسابش با خداوند خواهد بود.

آری! به‌فرض این‌که اسیر شود، از آن‌جا که مسلمان است، کُشتنش جایز نمی‌باشد؛ اما در میدان نبرد، کشتنش جایز است.

شیخ‌الاسلام/ این را در «الفتاوی»، (کتاب: جهاد، جلد: 28 صص: 544-553) ذکر کرده و در ‌هر حال دیدگاه ما، این است که هرکس برای حفظ مال، خانه (ناموس) یا سرزمینش کشته می‌شود، از دو حال خارج نیست:

اگر بدین‌خاطر می‌جنگد و کشته می‌شود که کشورش، کشوری اسلامی‌ست، پس پیکارش در راه خدا و به‌خاطر اسلام می‌باشد و اگر بدین‌خاطر که کشور اوست و می‌خواهد همان‌گونه که از مالش دفاع می‌کند، از کشورش نیز دفاع نماید، اگر کشته شود، شهید است؛ زیرا در حدیث رسول‌الله به‌روشنی آمده است: با کسی که می‌خواهد اموالت را غصب کند، پیکار کن و اگر او را بکشی، دوزخی خواهد بود.

این‌که الله فرموده است: ﴿وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ هم دادن زکات به خودِ مجاهدان را دربرمی‌گیرد و هم شامل خریداری اسلحه برای آن‌ها می‌شود. لذا خریداری سلاح برای مجاهدان از پول زکات، جایز است. علما هم‌چنین تأمین هزینه‌های طلاب را از محل اموال زکات جایز دانسته‌اند؛ اگرچه طالب علم، خود توانایی کسب درآمد داشته باشد؛ اما از آن‌جا که وقتش را در کسب علم صرف می‌کند، لذا می‌توان از مال زکات به‌اندازه‌ی نیازش به او داد؛ زیرا کسب علم، نوعی جهاد در راه خداست. گفتنی‌ست دادن مال زکات به کسی که برای عبادت یک‌سو می‌شود یا وقتش را فقط در عبادت سپری می‌کند، جایز نیست؛ بلکه خود باید با کار و تلاش، به تأمین هزینه‌های خویش بپردازد. از این‌رو به فضیلت و برتری علم بر عبادت پی می‌بریم. بنابراین اگر دو نفر نزدمان آمدند و یکی از آن‌ها گفت: من توانایی کسب و کار دارم، اما می‌خواهم وقتم را فقط برای عبادت و انجام اعمالی مثل: نماز، روزه، ذکر و تلاوت قرآن بگذارم، و درخواست زکات کند، چیزی به نمی‌دهیم و او را به کسب و کار تشویق می‌کنیم.

دیگری می‌گوید: من اگرچه توانایی کسب وکار دارم، اما می‌خواهم به کسب علم و دانش بپردازم؛ و درخواست کمک یا پشتیبانی مالی کند، از مال زکات می‌توانیم به او بدهیم. بلکه با روی باز کمکش می‌کنیم تا در راه تحصیل علم، موفق شود.

و اما هشتمین، مورد مصرف زکات؛ الله می‌فرماید: ﴿وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾؛ منظور از «ابن‌سبیل»، مسافر درراه‌مانده‌ای‌ست که پولش تمام شده و چیزی ندارد که خود را به شهرش برساند. مسافرِ درراه‌مانده، جزو فقرا و مستمندان نیست و ممکن است در شهر خود، ثروتمند باشد و فقط در اثنای سفرش بی‌پول شده است. لذا از مال زکات، به‌اندازه‌ای که خود را به شهرش برساند، به او می‌دهیم.

بدین ترتیب به موارد هشت‌گانه‌ی مصرف زکات پی بردیم. باید بدانیم که مصرف زکات، جز در این موارد هشت‌گانه جایز نیست. بنابراین، مصرف زکات برای ساخت مسجد، تعمیر و به‌سازی راه، و نیز بنای مدرسه و دیگر کارهای خیر، درست و جایز نمی‌باشد؛ زیرا الله این موارد هشت‌گانه را با صیغه‌ی «حصر» ذکر فرموده است. در زبان عربی به حرف ﴿إِنَّمَا﴾، حرف حصر می‌گویند.([[204]](#footnote-204)) یعنی موارد مصرف زکات در همین هشت مورد خلاصه می‌شود و اگر مصرف زکات در سایر کارهای خیر جایز بود، این هشت مورد، به‌صورت انحصاری و با حرف حصر، ذکر نمی‌گردید. برای ساخت مساجد، به‌سازی راه‌ها و بنای مدارس، باید از محل کمک‌های خیّرین و سایر کارهای خیر، هزینه نمود.

رسول‌الله در پاسخ جبرئیل زکات را سومین رکن اسلام برشمرد و چهارمین رکن اسلام را «روزه‌ی ماه رمضان» ذکر فرمود.

ماه رمضان، پس از شعبان و پیش از شوال قرار دارد. گفته شده که نام‌گذاری ماه‌های قمری، مصادف با ماه رمضان و در شدت گرما بوده است. لذا این ماه، «رمضان» نامیده شد که برگرفته از «رمضاء» می‌باشد؛ رمضاء، یعنی گرمای شدید.

هم‌چنین علت دیگری برای نام‌گذاری این ماه، بیان کرده‌ و گفته‌اند: گناهان، حرارت سوزناکی دارند و چون این ماه، حرارت گناهان را از میان می‌برد، بدین اسم نامیده شده است؛ رسول‌الله فرموده است: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»؛ یعنی: «هرکس ماه رمضان را از روی ایمان و برای کسب اجر و ثواب روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود». به‌هر حال ماه رمضان، برای مسلمانان ماه مشخص و نام‌آشنایی‌ست که الله متعال آن را در کتابش ذکر فرموده است:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: ١٨٥]

ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شده است.

رمضان، تنها ماهی‌ست که الله متعال، نامش را در کتاب خود ذکر فرموده است. روزه‌ی رمضان، یکی از ارکان اسلام به‌شمار می‌رود که اسلامِ هیچ مسلمانی، بدون آن کامل نیست. البته برای وجوب روزه بر هر شخصی، شرایطی وجود دارد:

مسلمان، بالغ، عاقل، توانا و مقیم باشدو هیچ‌یک از موانع وجوب روزه در او یافت نشود؛ لذا شش شرط دارد. از این‌رو بر بچه یا نابالغ، مجنون (دیوانه) و بر کافر، روزه واجب نیست. کسی که توانایی روزه ندارد، از دو حال خارج نیست:

الف: اگر امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود دارد، مثلاً بیماری قابل درمانی دارد، در مدت بیماری‌اش روزه نگیرد و پس از آن‌که بهبود یافت، به تعداد روزهایی که روزه نگرفته است، روزه بدارد.

ب: اگر امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود ندارد، مثلاً پیر و سال‌خورده است یا بیماری‌ای دارد که امیدی به بهبودش نیست، باید به‌ازای هر روز که روزه نمی‌گیرد، به یک نیازمند غذا دهد.

یکی دیگر از شرایط وجوب روزه این بود که مقیم باشد، یعنی مسافر یا در سفر نباشد. روزه بر مسافر واجب نیست؛ اما باید به تعداد روزهایی که در سفر روزه نمی‌دارد، روزه بگیرد.

حیض و نفاس، مانع وجوب روزه‌اند. یعنی روزه بر زنان در حالت حیض (عادت ماهیانه) و نفاس (پس از زایمان) واجب نیست؛ بلکه ناجایز است؛ البته باید پس از پاکی، روزه‌های قضایی (ازدست‌رفته) را جبران کنند.

روزه‌ی رمضان به رؤیت هلال ماه بستگی دارد و بیست و نه یا سی روز می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأکمِلُوا العدَّةَ ثَلاثِینَ»؛([[205]](#footnote-205)) یعنی: «هرگاه هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید و هرگاه هلال شوال را دیدید، افطار کنید؛ و اگر آسمان ابری بود و ماه را ندیدید، سی روز را کامل نمایید». اگر در ابتدای ماه رمضان، به سبب ابری بودن آسمان، ماه را ندیدید، ماه شعبان را سی‌روز حساب کنید و اگر در پایان ماه، آسمان، ابری بود و هلال ماه رؤیت نشد، ماه رمضان را سی روز حساب نمایید.

پنجمین رکن اسلام، حج خانه‌ی خداست. یعنی به‌قصد انجام مناسکی که الله متعال از طریق کتابش یا از طریق پیامبرش بیان فرموده، رهسپار خانه‌ی خدا شوید.

حج خانه‌ی خدا یکی از ارکان اسلام است و «عمره» نیز جزو حج خانه‌ی خدا به‌شمار می‌رود و رسول‌الله عمره را حج اصغر نامیده است؛ البته حج، پنج شرط دارد: بالغ بودن، عاقل بودن، مسلمان بودن، آزاد بودن، و استطاعت و توانایی. اگر یکی از این شرایط ناقص باشد، حج، واجب نیست.

اگر کسی توانایی مالی نداشته باشد؛ یعنی عجزش، مالی باشد، حج نه بر خودش واجب است و نه بر نایبش؛ اما اگر توانایی جسمی نداشته باشد و امیدی به رفع ناتوانی وجود دارد، منتظر بماند تا توانایی‌اش را بازیابد و اگر پیر و سال‌خورده است و امیدی به برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود ندارد، باید نماینده یا نایبی برای خود بگیرد و او را از طرف خود به حج بفرستد؛ زیرا زنی از رسول‌خدا پرسید: پدرم شرایط حج را دارد، اما پیر و ناتوان است و نمی‌تواند خود را روی شتر نگه دارد؛ آیا می‌توانم به جای او حج کنم؟ رسول الله فرمود: «آری».([[206]](#footnote-206))

آن پیرمرد، توانایی مالی داشت؛ اما چون ضعیف بود و توانایی جسمی نداشت، رسول الله به آن زن فرمود: به جای او، حج کن.

رسول‌الله پنج رکن اسلام را برای جبرئیل برشمرد. جبرئیل تأیید کرد و گفت: «راست گفتی». عمر می‌گوید: «ما تعجب کردیم که خود، می‌پرسد و خود، تصدیقش می‌کند»! زیرا تأیید یا تصدیق شخص، به معنای آگاهی از سخنی‌ست که می‌گوید؛ و گرنه، سؤال‌کننده پس از دریافت پاسخش می‌گوید: فهمیدم؛ نمی‌گوید: درست گفتی. جبرئیل ارکان اسلام را می‌دانست؛ از این‌رو به رسول‌الله گفت: «درست گفتی». آن‌گاه پرسید: «به من بگو که ایمان چیست؟»

محل ایمان، قلب است و محل اسلام، اندام و جوارح؛ از این‌رو اسلام، عملی ظاهری و نمایان می‌باشد و ایمان، عملی باطنی که جایگاه آن، قلب است.

ایمان، یعنی باور کامل و قطعی انسان به یک چیز؛ به‌گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی به آن راه نیابد؛ بلکه به آن چیز آن‌گونه باور داشته باشد که به خورشیدِ وسط آسمان باور دارد و بدون هیچ شک و تردیدی می‌پذیرد و اذعان می‌کند که خورشید، در آسمان است؛ لذا ایمان، یعنی قبول و پذیرش آن‌چه که الله به عنوان شریعت، نازل فرموده و اذعان و اعتراف کامل و بی‌چون و چرا به شریعت الهی. رسول‌الله در پاسخ جبرئیل فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وملائِكَتِه وكُتُبِهِ ورُسُلِه والْيومِ الآخِر، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه»؛ یعنی: «ایمان، این است که به الله و فرشتگانش و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». بدین ترتیب، شش رکن ایمان را برشمرد. فرمود: «أَنْ تُؤْمِن بِاللَّهِ»؛ یعنی باور داشته که الله، وجود دارد و زنده، دانا و تواناست؛ پروردگار جهانیان است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد و فرمانروایی مطلق و حمد و ستایش مطلق از آنِ اوست و همه‌ی امور به او بازمی‌گردد و تنها او، شایسته‌ی عبادت می‌باشد و هیچ چیز و هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. او، ذاتی‌ست که باید بر او توکل و اعتماد نمود و یاری و توفیق، از سوی اوست؛ او به همه‌ی صفات کمال موصوف است؛ به‌گونه‌ای که هیچ شباهتی به هیچ‌یک از صفات مخلوقات ندارد؛ زیرا:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست.

لذا به وجود الله، به ربوبیت و الوهیت او و نیز به اسماء و صفاتش ایمان داریم؛ و هرکس وجود الله را انکار کند، کافر است و برای همیشه در دوزخ می‌ماند. هم‌چنین هرکس در وجود الله شک کند، کافر است؛ زیرا لازمه‌ی ایمان، این است که بدون هیچ شک و تردیدی باور داشته باشیم که الله زنده، دانا، توانا و موجود است و هرکس در ربوبیت الله شک کند، کافر می‌باشد و هرکس، کسی یا چیزی را در ربوبیت الله شریکش بسازد، کافر است؛ اگر کسی بگوید: اولیا در تدبیر هستی نقشی دارند و آن‌ها را به‌فریاد بخواند و از آنان مدد و کمک بخواهد، کافر است؛ زیرا در حقیقت، به الله، ایمان نیاورده است. هم‌چنین هرکس، یکی از انواع عبادت را برای غیر الله انجام دهد، کافر است؛ چون الله را در الوهیت یگانه ندانسته و عبادت را تنها برای الله، قرار نداده است. لذا هرکس، برای خورشید یا ماه یا درخت و یا کوه و یا برای فرشته یا برای یکی از پیامبران یا یکی از اولیای خدا سجده کند، کافر است و از دایره‌ی ایمان، خارج می‌باشد. چون به الله، شرک آورده است. هم‌چنین اگر کسی، از روی تکذیب و انکار و بدون هیچ تأویلی، یکی از صفات ثابت‌شده برای الله را انکار کند، کافر است؛ زیرا این کار، به معنای تکذیب و انکار الله و رسولش می‌باشد. مثلاً اگر کسی بگوید که الله بر عرش خود قرار ندارد و یا به آسمان دنیا نزول نمی‌کند، کافر است. البته اگر انکارش، برخاسته از تأویل باشد، باید نگریست که آیا تأویلش، هیچ محلی از اجتهاد دارد یا خیر؟ اگرتأویلش جای اجتهاد داشت، آن شخص کافر نیست؛ اما فاسق می‌باشد و از منهج اهل سنت و جماعت، خارج شده است. ولی اگر تأویلش جای اجتهاد نداشت، حکمِ انکار و تکذیب را دارد و کافر است. این، مفهوم ایمان به الله می‌باشد.

وقتی بدین‌سان به الله ایمان بیاورید، به اطاعت و بندگی او می‌پردازید و به دستورهایش عمل می‌کنید و از آن‌چه که نهی فرموده، پرهیز می‌نمایید؛ زیرا کسی که به‌درستی به الله ایمان بیاورد، به‌قطع عظمت و بزرگی الله در دلش می‌آید و نیز محبت الله در دلش قرار می‌گیرد و وقتی الله را بیش‌تر و فراتر از هر محبتی، دوست بدارد و به‌گونه‌ای تعظیمش کند که فراتر از هر تعظیمی باشد، نتیجه‌اش این است که به فرمان‌های الله عمل می‌کند و از آن‌چه که منع فرموده، دوری می‌نماید.

هم‌چنین در زمینه‌ی ایمان به الله، باید باور داشته باشیم که الله فراتر و برتر از هر چیزی، بر بالای عرش خویش است و عرش او، فراتر از همه‌ی مخلوقاتش می‌باشد و بلکه بزرگ‌ترین مخلوق و آفریده‌ای‌ست که ما سراغ داریم؛ زیرا در روایتی آمده است: «إن السَّمَوات السبع والأرضین السبع بالنِّسبة للکرسی كَحَلقة أُلقِیَت فی فلاة من الأرضِ»؛([[207]](#footnote-207)) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست. و فرمود: «وإنَّ فضلَ العرش علی الکرسي کفَضلِ الفلاة علی هذه الحَلَقَةِ». یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». ببین؛ عرش چه‌قدر بزرگ است! از این‌رو الله متعال، عرش خود را عظیم و بزرگ، توصیف کرده است:

﴿وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبة: ١٢٩]

و او، پروردگارِ عرشِ بزرگ است.

هم‌چنین می‌‌فرماید:

﴿ذُو ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡمَجِيدُ ١٥﴾ [البروج: ١٥]

صاحب عرش بزرگ است.([[208]](#footnote-208))

این، همان عرش است که الله، روی آن قرار گرفته؛ پس الله، فراتر از عرش است و عرش، فراتر از همه‌ی مخلوقات الله می‌باشد؛ اما کرسی که خیلی کوچک‌تر از عرش است، وسیع‌تر از آسمان‌ها و زمین می‌باشد:

﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

کُرسی پروردگار، آسمان­ها و زمین را در برگرفته است.

باید باور و ایمان داشته باشیم که الله، فراتر از هر چیزی است و همه‌ چیز، در برابر الله، ناچیز می‌باشد. لذا الله فراتر از و بزرگ‌تر از آن است که در عقل و فکر ما بگنجد؛ حتی چشم‌ها از درک الله، عاجزند. اگرچه مؤمنان در بهشت، الله را می‌بینند، اما امکان ندارد که حقیقت ذاتش را دریابند:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَ﴾ [الأنعام: ١٠٣]

هیچ چشمی او را در نمی­یابد (و هیچ­کس حقیقت ذاتش را درک نمی­کند) و او، همه را در می­یابد.

لذا شأن الله، فراتر از درک ماست؛ از این‌رو باید ایمانی درخورِ عظمت الله داشته باشیم تا آن‌گونه که حق عبادت اوست، عبادتش کنیم.

لازمه‌ی ایمان به الله، این است که باور داشته باشیم که علم و دانش الله به همه چیز احاطه دارد و او، خیانت چشم‌ها و راز سینه‌ها را می‌داند و از هر اندک و زیادی یا بزرگ و کوچکی که در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥﴾ [آل عمران: ٥]

بدون شک هیچ چیزی در آسمان و زمین بر الله پنهان نمی­ماند.

هم‌چنین باید باور داشته باشیم که الله، بر همه چیز تواناست و هرگاه اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی‌ست که بگوید: «پدید آی»، پس پدید می‌آید؛ هرچه که باشد. میلیون‌ها انسان در دنیا بوده و هستند و تنها الله تعدادشان را می‌داند. بنگر که الله متعال درباره‌ی آفرینش و برانگیختن انسان‌ها چه می‌فرماید:

﴿مَّا خَلۡقُكُمۡ وَلَا بَعۡثُكُمۡ إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍۚ﴾ [لقمان: ٢٨]

آفرینش و برانگیختن شما (برای الله) جز همانند آفرینش و برانگیختن یک تن نیست.

آری! آفرینش و برانگیختن همه‌ی مردم برای الله، تنها به اندازه‌ی آفرینش و برانگیختن یک تَن است. الله درباره‌ی برانگیختن می‌فرماید:

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ ١٣ فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ١٤﴾ [النازعات: ١٣، ١٤]

این بازگشت، تنها با یک بانگ بزرگ است و بس؛ و ناگهان همگی روی زمینِ هموار حاضر می‌شوند.

در زندگی روزمره‌ی خود نیز نمونه‌ای از این نشانه‌ها را مشاهده می‌کنیم؛ هنگامی که انسان می‌خوابد، پروردگار متعال، روح او را می‌گیرد یا به عبارتی، او را در خوابِ مرگ فرومی‌برد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ﴾ [الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد.

خواب مرگ، گرچه مرگ کاملی نیست و روح به‌کلی از جسد جدا نمی‌شود، اما هنگامی که انسان از خواب برمی‌خیزد، احساس می‌کند که زندگانی و حیات دوباره‌ای یافته است. پیش از پیدایش امکانات کنونی یا برقی که اکنون در اختیار ماست، این حس، بیش‌تر وجود داشت؛ چون وقتی تاریکی شب، همه جا را فرامی‌گرفت، مردم بیش‌تر احساس تاریکی، وحشت، و سکون و آرامش می‌کردند و وقتی صبح می‌شد، حسّ بهتری از تابش آفتاب و نمایان شدن روشنایی روز به آن‌ها دست می‌داد و از رفتنِ شب و آمدنِ روز لذت بیش‌تری می‌بردند؛ اما امروزه شب‌ها مانند روز، روشن است و آن لذت پیشین را حس نمی‌کنیم؛ با این حال هنگامی که انسان از خواب برمی‌خیزد، احساس می‌کند که دوباره زنده شده و این، از رحمت و حکمت الهی‌ست.

و نیز ایمان داریم که الله، شنوا و داناست؛ هرچه بگوییم، اگرچه پنهان باشد، آن را می‌شنود. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيۡهِمۡ يَكۡتُبُونَ ٨٠﴾

[الزخرف: ٨٠]

یا گمان می‌کنند که ما، رازشان و سخنانِ درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ٧﴾ [طه: ٧]

به‌راستی که او سخن نهان و پنهان‌تر (از آن) را می‌داند.

منظور از سخن پنهان‌تر، رازی‌ست که انسان در درونش پنهان می‌دارد؛ همان‌گونه الله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ﴾ [ق: ١٦]

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم.

یعنی الله از وسوسه‌های درونی انسان، آگاه است؛ اگرچه آن را برای بندگان اظهار نکند. الله بیناست و حرکت مورچه‌ی سیاه را بر روی سنگ سیاه در تاریکی شب می‌بیند. وقتی به علم، قدرت، شنوایی و بینایی الله ایمان آوردی، باید در همه حال مواظب باشی و سعی کنی تنها چیزی بگویی یا کاری انجام دهی که الله را راضی می‌کند؛ زیرا هرچه بگویی و هر کاری که انجام دهی، الله تو را می‌بیند. از این‌رو از پروردگارت می‌ترسی که تو را در کاری ناپسند ببیند یا می‌ترسی که تو را آن‌جا که دستور داده، نبیند؛ آری، می‌ترسی که سخن ناشایستی بگویی یا درباره‌ی آن‌چه که به تو دستور داده است، سکوت نمایی. بدین‌سان اگر به کمال قدرت الله ایمان بیاوری، هرچه بخواهی از او درخواست می‌کنی؛ البته با رعایت ادب و بدون این‌که از حد بگذری. دیگر، چیزی را غیرممکن و بعید نمی‌پنداری؛ زیرا هرچیزی به‌قدرت الله، ممکن است. موسی از فرعون و فرعونیان گریخته بود و هنگامی که به دریای سرخ رسید، الله متعال به او فرمان داد که عصایش را به دریا بزند؛ موسی عصایش را به دریا زد و در لحظه‌ای دریا خشکید و دوازده راه باز شد و دریا در این میان، مانند کوهی به‌نظر می‌رسید. موسی و همراهانش به قدرت الله متعال از دریا گذشتند؛ انگار از بیابانی عبور کردند که هیچ آبی به آن نرسیده بود.([[209]](#footnote-209)) گفته می‌شود: زمانی که سعد بن ابی‌وقاص در جریان فتح ایران به رود «دجله» رسید، ایرانی‌ها به کرانه‌ی شرقی این رود بزرگ گریخته و همه‌ی پل‌ها و قایق‌ها را از میان برده بودند تا مسلمانان به آن‌ها دست نیابند. سعد با صحابه مشورت کرد. سرانجام تصمیم گرفتند که به رود بزنند و از این رود بزرگ عبور کنند؛ آن‌ها با اسب‌ها، شترها و یا با پای پیاده، از رودخانه گذشتند و هیچ آسیبی به آنان نرسید!

چه کسی این رودخانه را به‌صورت سطحی هموار و سخت درآورد که سپاهیان اسلام توانستند از روی آن بگذرند و غرق نشدند؟ بی‌گمان الله که بر هر کاری تواناست. چنین ماجرایی برای علاء بن حضرمی و سپاهیانش که عازم «بحرین» بودند نیز پیش آمد. وقتی دریا پیش رویشان قرار گرفت، علاء دعا کرد و بدون این‌که آسیبی به آنان برسد، از روی آب گذشتند.([[210]](#footnote-210))

نشانه‌های الله، بی‌شمار است؛ از این‌رو باید مسایل خارق‌العاده‌ای را که الله در کتابش خبر داده یا پیامبرش بیان نموده و یا مردم مشاهده کرده‌اند، باور کنیم و آن را جزو ایمان به الله بدانیم؛ زیرا چنین باوری، در حقیقت، ایمان به قدرت الله متعال است.

لازمه‌ی ایمان به الله این است که بدانیم الله متعال، ما را می‌بیند و اگر نمی‌توانستیم الله را چنان عبادت کنیم که گویا او را می‌بینیم، پس یقین داشته باشیم که او، ما را می‌بیند. بسیاری از مردم از این مسأله‌ی مهم غافل‌اند و برخی را می‌بینیم که الله را از روی عادت عبادت می‌کنند، نه به‌گونه‌ای که گویا الله را می‌بینند. این، نقصی در ایمان و عمل به‌شمار می‌رود.

هم‌چنین لازمه‌ی ایمان به پروردگار، این است ‌که حکم و فرمانروایی را از آن الله دانا و بزرگ بدانیم. آری؛ فرمان، تکوینی باشد یا تشریعی، از آنِ الله متعال است و فرمانروایی جز الله، وجود ندارد و همه چیز به دست اوست؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦﴾ [آل عمران: ٢٦]

بگو: یا الله! ای مالکَ الملک! به هر که بخواهی، پادشاهی و حکومت می­بخشی و پادشاهی و حکومت را از هر که بخواهی، می­گیری و هر که را بخواهی، عزت می­دهی و هر که را   
  
بخواهی، خوار و زبون می­گردانی. خوبی به دست توست و تو، بر همه چیز توانایی.

چه بسیار پادشاهانی که به شبی از تخت شاهی به‌زیر آمده‌اند و چه بسیار انسان‌هایی که به‌روزی پادشاه شده‌اند! چه بسیار قدرتمندانی که خود را بر همه چیره می‌دیدند و به نیم‌روزی خوار و ذلیل گشتند! چرا؟ چون فرمانروایی به دست الله است. حکم شرعی نیز تنها از آنِ الله متعال می‌باشد و تنها اوست که حلال و حرام می‌کند و تعیین تکلیف می‌فرماید و هیچ‌یک از آفریدگانش، سزاوار چنین امتیازی نیست؛ از این‌رو الله متعال بندگانش را منع کرده که مبادا جز به‌فرمان او یا بدون دلیلی شرعی، چیزی را حلال یا حرام بنامند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١٧﴾ [النحل: ١١٦، ١١٧]

با دروغ‌هایی که بر زبانتان می‌آید، نگویید که این حلال و این حرام است تا بدین‌سان بر الله دروغ ببندید. بی‌گمان کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند. بهره‌ی اندکی (در دنیا نصیبشان می‌شود) و عذاب دردناکی در پیش دارند.

نتیجه این‌که بحث ایمان به الله، موضوع گسترده‌ای‌ست که سخن گفتن درباره‌ی آن روزها زمان می‌برد؛ اما همین اشاره‌ی کوتاه کافی‌ست.

رسول‌الله فرمود: «وملائِكَتِه»؛ یعنی: «و به فرشتگانش باور و ایمان داشته باشی».

فرشتگان، جزو جهان غیب‌اند و الله آن‌ها را از نور آفریده و آنان را بر کارهای ویژه‌ای گماشته است و هریک از آن‌ها مطابق فرمان الله متعال به وظیفه‌اش عمل می‌کند؛ همان‌گونه که الله درباره‌ی نگهبانان دوزخ می‌فرماید:

﴿عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦﴾ [التحريم: ٦]

فرشتگان خشن و سخت‌گیری بر آن گماشته شده‌اند که از آن‌چه الله به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و هر چه فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند.

آری! فرشتگان بر خلاف انسان‌ها، از هیچ فرمانی سرپیچی نمی‌کنند و از انجام هیچ فرمانی ناتوان نیستند و توانایی اجرای همه‌ی فرمان‌ها را دارند. انسان‌ها، گاه از اجرای فرمان‌ها سرپیچی می‌کنند یا از انجامش عاجزند؛ اما فرشتگان برای اجرای فرمان‌ها آفریده شده‌اند؛ حال، این فرمان‌ها در رابطه با عبادت‌های متعلق به آنان باشد یا در زمینه‌ی امور بندگان و آفریده‌های خدا.

مثلاً جبرئیل به‌عنوان برترین فرشته‌ی الله، کارگزار وحی می‌باشد و وحی الهی را از سوی الله به پیامبرانش می‌رساند؛ او به بزرگ‌ترین کار سودمند برای بندگان، گماشته شده و فرشته‌ی توانا و امانت‌داری‌ست که سایر فرشتگان از او فرمان می‌برند و از این‌رو برترین فرشته‌ی الله می‌باشد. همان‌گونه که محمد مصطفی برترین پیامبران است:

﴿عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧﴾

[النجم : ٥، ٧]

(فرشته‌ی) خیلی توانمند، به او آموزش داده است.(فرشته‌ای) نیرومند که (فراروی پیامبر) راست ایستاد. و او در کرانه‌ی بلند (آسمان) بود.

یعنی: جبرئیل، این فرشته‌ی توانا، قرآن را به پیامبر آموزش داد. الله هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ٢٠ مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ ٢١﴾ [التكوير: ١٩، ٢١]

به‌یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ی بزرگوار(ی به نام جبرئیل) است. (همان فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقامی والاست. آن‌جا (در ملکوت آسمان‌ها) مورد اطاعت (فرشتگان، و) امین است.

برخی از فرشتگان به انجام امور بندگان در رابطه با مسایل حیاتی آنان در دنیا گماشته شده‌اند؛ مثل میکائیل که مسؤول باران و گیاهان است. زندگی انسان‌ها، به این دو مایه‌ی حیات، یعنی وحی و آب بستگی دارد. جبرئیل، کارگزار حیات و زندگانی دل‌هاست و میکائیل، مسئول حیات زمین (آب و گیاهان) می‌باشد. اسرافیل که یکی از حاملان عرش است، مسئول دمیدن در «صور» می‌باشد. صور، شاخِ نیم‌دایره‌ و کمانی‌شکل بزرگی به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. وقتی اسرافیل در آن می‌دمَد، مردم صدای وحشتناکی می‌شنوند که پیش از آن، هرگز نشنیده‌اند و از شدت این صدا، به‌قدری می‌ترسند که می‌میرند. آن‌گاه دوباره در آن دمیده می‌شود و ناگهان همه‌ی مردم در حالی که نظاره‌گرند، به‌پا می‌خیزند و هر روحی به کالبد دنیوی خود بازمی‌گردد. لذا این سه فرشته، به کارهایی در رابطه با حیات و زندگانی گماشته شده‌اند؛ جبرئیل کارگزار حیات دل‌هاست؛ میکائیل مسؤول حیات گیاهان و زمین؛ و اسرافیل به دمیدن در «صور» گماشته شده که در پیِ آن، پیکرهای بی‌جان انسان‌ها دوباره جان می‌گیرند و زنده می‌شوند؛ از این‌رو رسول‌الله در ابتدای نمازهای شب، به جای «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ وَبحمدِكَ»([[211]](#footnote-211))، الله متعال را با ذکر ربوبیتش برای این سه فرشته ثنا و ستایش می‌کرد؛ چنان‌که در ابتدای نمازش می‌گفت: «اللَّهمَّ ربَّ جبرائیل ومیکائیل وإسرافیل فاطرَ السَّموات والأرض عالمَ الغیب والشّهادة أنت تحکم بین عبادكَ فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختُلِفَ فیه مِن الحقِّ بإذنک إنّك تهدي من تشاء إلی صراطٍ مستقیمٍ»؛([[212]](#footnote-212)) یعنی: «یا الله! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای دانای نهان و آشکار! تو در میان بندگانت درباره‌ی اختلافاتشان داوری می‌کنی؛ پس مرا به لطف و توفیق خود، به سوی حقیقت و راه راستی که در آن اختلاف کرده‌اند، هدایت نما؛ بی‌گمان تو هرکه را بخواهی، به راه راست هدایت می‌کنی».

برخی از فرشتگان بر گرفتن جان‌ها گماشته شده‌اند که در رأسشان، فرشته‌ی مرگ است و همکارانی نیز دارد؛ اگر خواسته باشند جانِ مؤمنی را بگیرند، با خود کفن و کافور بهشتی برای روح آن شخص می‌آورند و اگر آن شخص، دوزخی باشد، کفن و کافوری دوزخی و آتشین با خود می‌آورند و کنارش می‌نشینند و جانش را از کالبدش بیرون می‌‌کشند تا آن‌که جانش به گلو می‌رسد؛ آن‌گاه فرشته‌ی مرگ، جانش را می‌گیرد و به فرشتگان همراه خود تحویلش می‌دهد تا آن را در کفن و کافور بگذارند.

فرشتگان، روح انسان را در کفن و کافور می‌گذارند و انسان‌ها، جسدش را. خداوند به ما انسان‌ها چه همه لطف دارد! الله می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ٦١﴾ [الأنعام: ٦١]

و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می­گیرند و کوتاهی نمی­کنند.

یعنی در حفظ جان یا روح او، کوتاهی نمی‌کنند. الله متعال، آن‌چنان قدرتی به فرشته‌ی مرگ داده است که می‌تواند در یک زمان، جان‌های بسیاری را در شرق و غرب زمین و در گوشه و کنار دنیا بگیرد. تعجبی هم ندارد؛ چون فرشتگان با ما انسان‌ها قابل مقایسه نیستند و الله متعال توان و قدرتی به آن‌ها داده که از قدرت جن‌ها بیش‌تر است و جن‌ها از انسان‌ها، قوی‌ترند. داستان سلیمان را ببینید که الله متعال این‌چنین بیان فرموده است:

﴿قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ٣٨ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ٣٩﴾ [النمل:38-39]

(سليمان‏) گفت: اى سران و اشراف! كدام يك از شما تخت ملکه‌ی سبا را پيش از آن‌كه مطیع و فرمان‌بردار نزدم بیايند، برايم مى‏آورد؟ يكى از جن‏های قوی گفت: من آن را پيش از آن‌كه از جايت برخيزى، برايت مى‏آورم و من، بر انجام این کار، توانا و امینم.

این تخت در کجا بود؟ آری! این تخت، در یمن بود و سلیمان در شام؛ مسافتی به‌اندازه‌ی یک ماه؛ اما ببینیم که یکی دیگر از حاضران، از این جن قوی نیرومندتر است:

﴿قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ﴾ [النمل:40]

كسى كه دانشى از كتاب داشت، گفت: من آن را پيش از آن‌كه پلك ديده‏ات به هم بخورد، نزدت مى‏آورم.

و سلیمان بلافاصله آن تخت را نزد خویش حاضر دید. علما گفته‌اند: این شخص که دانشی از کتاب داشت، اسم اعظم را می‌دانست و با این اسم دعا کرد و فرشتگان تخت ملکه‌ی سبا را در یک لحظه، از یمن به شام بردند؛ لذا فرشتگان از جن‌ها قوی‌ترند. از این‌رو نباید تعجب کنیم که انسان‌های زیادی در گوشه و کنار دنیا، به‌طور هم‌زمان می‌میرند و یک فرشته جانشان را می‌گیرد؛ الله می‌فرماید:

﴿۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ١١﴾

[السجدة : ١١]

بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گماشته شده است، جانتان را می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.

آیا امکان دارد که الله به این فرشته دستور دهد که جان کسانی را که مرگشان فرارسیده، بگیر و او «نه» بگوید؟ به‌قطع امکان ندارد؛ چون فرشتگان هیچ‌گاه از فرمان الله سرپیچی نمی‌کنند. الله به «قلم» دستور داد که همه‌ی چیزهایی را که تا قیامت روی خواهد داد، بنویسد؛ چه شد؟ قلم به عنوان یک موجود بی‌جان، نوشت یا نه؟ آری؛ نوشت. امکان ندارد که کسی از حکم و فرمان الله متعال سرپیچی کند. فقط انسان‌ها و جن‌های سرکش، (آن‌هم به‌خاطر اختیاری که به آن‌ها داده شد و باید پاسخ‌گو باشند) سرکشی می‌نمایند و فرشتگان، هیچ‌گاه از الله نافرمانی نمی‌کنند.

پنجمین فرشته، کارگزار دوزخ یا نگهبان آتش جهنم است که «مالک» نام دارد. الله می‌فرماید:

﴿وَنَادَوۡاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقۡضِ عَلَيۡنَا رَبُّكَۖ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ٧٧﴾ [الزخرف: ٧٧]

و (دوزخیان) فریاد می‌زنند: ای مالک! (ای نگهبان دوزخ! کاش) پروردگارت ما را بکشد. (نگهبان دوزخ) می‌گوید: شما (در دوزخ) ماندگارید.

دوزخیان درخواست مرگ می‌کنند تا راحت شوند؛ اما نگهبان دوزخ به آنان می‌گوید که شما در دوزخ می‌مانید و عذاب می‌کشید.

ششمین فرشته‌ای که از او نام می‌بریم، کارگزار یا نگهبان بهشت می‌باشد که بنا بر برخی از روایت‌ها، نامش «رضوان» است.

به‌هر حال، فرشتگانی که نامشان برای ما ذکر شده، با همان نام، به آن‌ها ایمان داریم و فرشتگانی که نامشان ذکر نشده، به‌طور کلی به آن‌ها و عملی که انجام می‌دهند یا وصفی که در کتاب و سنت درباره‌ی آنان بیان شده است، ایمان داریم. آیا فرشتگان که جزو جهان غیب‌اند، دیده می‌شوند؟

پاسخ: آری؛ گاه به شکل و قیافه‌ی اصلی خود دیده می‌شوند و گاه به صورت‌ها و شکل‌هایی غیر از شکل اصلی خود. پیامبر جبرئیل را دو بار به شکلی اصلی‌اش مشاهده کرد؛ یک بار در زمین و یک بار در آسمان، در «سدرة‌المنتهی». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ ١٣ عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ ١٤﴾ [النجم : ١٣، ١٤]

و به‌راستی یک بار دیگر نیز او را دیده است؛ نزد «سدرۀ‌المنتهی».

آیا می‌دانید که پیامبر جبرئیل را چگونه دید؟ او را دید که شش‌صد بال داشت و افق آسمان را گرفته بود. اندازه‌ی بال‌هایش را فقط خدا می‌داند؛ اما وقتی می‌گویند همه‌ی افق را گرفته بود، بدین معناست که خیلی بزرگ و گسترده می‌باشد.

این فرشته که پیامبر او را دو بار در شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش دید، گاه، به صورت یک انسان نزد رسول‌الله می‌آمد؛ همان‌طور که در حدیث عمر آمده است: صحابه نزد رسول‌خدا نشسته بودند که ناگهان مردی سفیدپوش که موهای بسیار سیاهی داشت و آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، وارد مجلس شد. الله متعال بر هر کاری تواناست و این توانایی را به فرشتگان داده است که می‌توانند خود را به شکل‌ انسان درآورند.

این، وضعیت فرشتگان الهی‌ست که نکات مفصلی درباره‌ی آن‌ها در کتاب خدا و سنت رسولش آمده و ما باید به همه‌ی آن‌ها ایمان داشته باشیم و بدانیم که نیرومند و توانا هستند؛ همان‌گونه که الله در غزوه‌ی «بدر» به آنان فرمود:

﴿أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ ١٢﴾ [الأنفال: ١٢]

من با شما هستم. پس مؤمنان را استوار بگردانید. در دل کافران ترس می­اندازم. پس گردن‌هایشان را بزنید و دست­ها و پاهایشان را قطع کنید.

فرشتگان در جنگ بدر، در کنار صحابه می‌جنگیدند و گاه کافری به زمین می‌افتاد و آثار ضربه‌های شمشیر بر پیکرش نمایان بود؛ اما معلوم نمی‌شد که چه کسی، او را شمشیر زده است؛ آری؛ این، فرشتگان الهی بودند که در غزوه‌ی بدر، کافران را شمشیر می‌زدند و می‌کشتند؛ زیرا الله به آنان فرمود:

﴿فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ ١٢ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٣﴾

[الأنفال: ١٢، ١٣]

پس گردن­هایشان را بزنید و دست­ها و پاهایشان را قطع کنید. بدان سبب که آنان با الله و پیامبرش مخالفت و دشمنی نموده­اند؛ و هر کس با الله و فرستاده‌اش دشمنی نماید، بداند که مجازات الله، سخت و شدید است.

به‌هر حال، هم به فرشتگانی ایمان داریم که نامشان را می‌دانیم و هم به فرشتگانی که نامشان در کتاب و سنت ذکر نشده، اما به‌طور کلی از عبادت‌ها و اعمالشان ذکری به میان آمده است؛ ایمان به فرشتگان، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان به‌شمار می‌رود و هرکس فرشتگان را انکار کند یا منکِر وجودشان شود یا بگوید که فرشتگان، همان نیروهای خیر هستند و شیطان‌ها نیروهای شر می‌باشند، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد؛ زیرا الله و رسولش و اجماع مسلمانان را انکار کرده است. برخی از مردم، بی‌نهایت گمراه شده و وجود فرشتگان را انکار کرده‌اند. پناه بر خدا! گفته‌اند: چیزی به نام عالَم فرشتگان وجود ندارد و فرشتگان، همان نیروهای خیر هستند! اگر این‌ها این سخن را از روی تأویل و برداشت و فهم نادرست بگویند، باید نادرست بودن این تأویل و بلکه این تحریف دینی را برایشان بیان کنیم. و اگر چنین سخنی برآمده از تأویل نباشد، انکار فرشتگان به‌شمار می‌رود و کسانی که چنین سخنی می‌گویند، کافرند. زیرا داده‌های صریح کتاب و سنت و نیز اجماع مسلمانان را درباره‌ی وجود فرشتگان انکار کرده‌اند. بدون شک الله متعال، می‌تواند جهان کاملی بیافریند که انسان‌ نتواند با حواس پنج‌گانه‌ی خود آن را درک کند؛ مانند جن‌ها که وجود دارند و با این حال، به‌طور عادی نمی‌توانیم آن‌گونه که سایر اشیا را می‌بینیم، آن‌ها را درک کنیم. خلاصه این‌که الله متعال، مخلوقات گوناگونی دارد.

رسول‌الله فرمود: «وَکُتُبِهِ»؛ یعنی: «و به کتاب‌هایش باور و ایمان داشته باشی». این، سومین رکن ایمان است. منظور، همه‌ی کتاب‌هایی‌ست که الله متعال، بر پیامبرانش نازل فرموده و هر پیامبری، کتابی داشته است؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾ [الشورى: ١٧]

الله، ذاتی‌ست که قرآن را به‌حق و درستی نازل کرد و نیز میزان (معیار عدالت) را.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ﴾ [الحديد: ٢٥]

به‌راستی پیامبرانمان را با نشانه‌های آشکار فرستادیم و همراهشان کتاب و معیار عدل نازل کردیم تا مردم به عدالت رفتار کنند.

البته ما، برخی از این کتاب‌ها را می‌شناسیم و برخی را نمی‌شناسیم. «تورات» کتابی‌ست که الله متعال بر موسی نازل فرمود و «انجیل» کتابی‌ست که بر عیسی فرو فرستاد. در قرآن صحیفه‌های موسی نیز ذکر شده که گویا غیر از تورات است؛ صحیفه‌های ابراهیم و «زبور» داوود هم در قرآن کریم، ذکر گردیده است.

هر کتابی که در قرآن ذکر شده، باید به آن ایمان داشته باشیم و در رابطه با کتاب‌هایی که ذکر نشده، به‌طور کلی ایمان داریم که الله متعال، کتاب‌هایی بر پیامبرانش فرو فرستاده است. لذا ایمان داریم که الله تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی و زبور را بر داوود و چند صحیفه بر ابراهیم علیهم‌السلام نازل کرده است؛ البته نباید چنین برداشت کنیم که انجیلی که امروزه نصارا در دست دارند، همان کتابی‌ست که الله متعال بر عیسی نازل فرموده است؛ زیرا انجیل‌های کنونی که در دست نصاراست، تحریف شده و کشیش‌ها و رجال دینی کلیسا، در آن دست برده و آن را تحریف نموده‌اند؛ چیزهایی بدان افزوده و چیزهایی نیز از آن کم کرده‌اند؛ از این‌رو امروزه چهار یا پنج نوع انجیل وجود دارد؛ در صورتی که انجیل نازل‌شده بر عیسی یکی بوده است. اما الله متعال، خود حفظ و نگهداری کتابی را که بر محمد نازل کرده، بر عهده گرفته است؛ زیرا پس از رسول‌خدا هیچ پیامبری نمی‌آید که درست و نادرست را برای مردم بیان کند و به آن‌ها نشان دهد که چه تحریف‌هایی صورت گرفته است. کتاب‌های گذشته از آن جهت، از تحریف، محفوظ نماند که پیامبرانی برانگیخته می‌شدند و تحریف‌های انجام‌شده در کتاب‌های پیشین را بیان می‌کردند. این، همان رازی‌است که پروردگار متعال، خود عهده‌دار حفظ و نگهداری قرآن می‌باشد تا مردم بدانند که هرگاه تحریفی در کتاب‌های آسمانی صورت گرفته، نیازمند پیامبرانی بوده‌اند که حق را برایشان بیان کنند. مهم این است که به اصلِ کتابی که به هر پیامبری نازل شده، ایمان داشته باشیم و آن را از سوی الله بدانیم؛ نه این‌که کتابی را که در دست مدعیان پیروی از آن پیامبر می‌باشد، همان کتابی بدانیم که الله متعال بر آن پیامبر فرو فرستاده است؛ زیرا بدون شک، تحریف‌یافته است.

لازمه‌ی ایمان به کتاب‌های الهی، این است که معتقد باشیم هر خبری که در آن‌ها آمده، حق است؛ همان‌طور که همه‌ی گزارش‌های قرآنی، حق می‌باشد؛ زیرا آن‌چه در کتاب‌های پیامبران آمده، از سوی خداست و هر خبری که از سوی خدا باشد، حق است. هم‌چنین باید بر این باور باشیم که همه‌ی احکام این کتاب‌ها، حق است. البته این پرسش پیش می‌آید که آیا این کتاب‌ها و محتوای آن‌ها تا کنون بدون تحریف مانده است؟ پیش‌تر پاسخ این پرسش را دادیم؛ اما اینک بدین نکته می‌پردازیم که آیا عمل به احکام کتاب‌های پیشین بر ما واجب است؟

پاسخ: به مواردی که الله متعال، از این کتاب‌ها برای ما ذکر فرموده، عمل می‌کنیم؛ البته در صورتی که حکمی برخلاف آن در شریعت ما نیامده باشد. به عنوان مثال الله یکی از احکام تورات را در قرآن، این‌چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٥﴾ [المائ‍دة: ٤٥]

و در تورات برای بنی­اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش به جای گوش و دندان به جای دندان قصاص می­شود و زخم­ها نیز قصاص دارند. پس هرکس گذشت نماید، گذشتش کفاره­ی (گناهان) اوست. و کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، ستم‌کارند.

این حکم، در تورات آمده بود و الله آن را در قرآن نقل فرمود تا ما نیز به این حکم عمل نماییم؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ [الأنعام: ٩٠]

ایشان (پیامبران)، کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه­ی آنان پیروی کن.

الله چیزی را بیهوده ذکر نمی‌کند و آن‌چه از کتاب‌های گذشته نقل نموده، برای ما مشروع است؛ مگر آن‌که در شریعت ما به حکمی بر خلاف آن، تصریح شده باشد که در این صورت، ناسخ آن به‌شمار می‌رود. همان‌طور که در شریعت ما، برخی از احکام با برخی دیگر از آیات احکام، منسوخ شده است.

البته بدین نکته توجه داشته باشیم که در حال حاضر آن‌چه را در کتاب‌های غیرمسلمانان وجود دارد، نه تصدیق و نه تکذیب می‌کنیم؛ زیرا رسول‌الله چنین دستور داده است و امکان دارد ندانسته چیزی را که باطل می‌باشد، تصدیق کنیم یا چیزی را که درست و حق است، تکذیب نماییم؛ بلکه باید بگوییم: به الله و آن‌چه که به سوی ما و پیشینیان نازل کرده است، ایمان داریم. لذا چیزی را که شریعت ما درباره‌‌ی درستی یا نادرستی آن چیزی نگفته، نه تأیید و نه تکذیب می‌کنیم؛ اما اگر موردی وجود داشت که در شریعت ما به درستی یا نادرستی آن تصریح شده بود، پس حکمش روشن است و درباره‌ی آن، مطابق شریعت خود عمل می‌کنیم.

خوب است به نمونه‌ای از روایت‌های بی‌اساس بنی‌اسرائیل اشاره کنم؛ می‌گویند: داوود شیفته‌ی زنِ یکی از سپاهیانش شد؛ لذا آن سرباز را به جنگ فرستاد تا شاید کشته شود و بدین ترتیب داوود، به زن آن سرباز دست یابد! لذا خداوند، دو فرشته را نزد داوود فرستاد.

سپس روایانِ این روایت بی‌اساس، داستانی را ذکر کرده‌اند که در سوره‌ی «ص» آمده است:

«آن دو بی‌مقدمه نزد داوود رفتند؛ او از آنان ترسید. گفتند: نترس؛ ما دو مدعی (دادخواه) هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است؛ پس در میان ما به‌حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی نما. یکی از آن‌ها گفت: این، برادر من است که نود و نه میش دارد و من، یک میش دارم؛ می‌گوید: این یک میش را نیز به من بسپار؛ و در سخن گفتن بر من چیره شده است».([[213]](#footnote-213))

راویان این روایتِ بی‌پایه و دروغین گفته‌اند: خداوند، این مثال را برای داوود بیان کرد تا متوجه اشتباهش شود؛ چون داوود نود و نه زن داشت و به زن سربازش چشم دوخته بود تا به او دست یابد و صد زن داشته باشد!

کذب و بی‌اساس بودن این داستان، روشن است؛ زیرا داوود یکی از پیامبران الهی بود و امکان ندارد که از روی هوا و هوس، دست به چنین حیله‌ای بزند؛ هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند، چه رسد به پیامبری معصوم؟ این داستان، در روایت‌های بی‌اساس بنی‌اسرائیل آمده و از این‌رو می‌گوییم: هیچ پایه‌ای ندارد. چون شایسته‌ی پیامبر خدا و بلکه شایسته‌ی هیچ عاقلی نیست. خلاصه این‌که آن‌چه در کتاب‌های غیرمسلمانان آمده، بر دو گونه است:

اول: برخی از آن‌ها را الله متعال در قرآن کریم یا به زبان رسول‌الله بیان فرموده است؛ چنین مواردی قابل قبول و صحیح می‌باشد.

دوم: مواردی‌ست که بنی‌اسرائیل، خود روایت کرده‌اند که از سه حالت، خالی نیست:

حالت اول: شریعت ما به دروغ بودن آن، گواهی داده و ما نیز باید به بی‌اساس بودن آن، معتقد باشیم.

حالت دوم: شریعت ما به درست بودن آن، شهادت داده است؛ ما هم مطابق شریعت خود، آن را تصدیق می‌کنیم.

حالت سوم: در شریعت ما به درست بودن یا نادرست بودن آن، تصریح نشده است؛ در این صورت سکوت می‌کنیم؛ زیرا اهل کتاب، قابل اطمینان نیستند و در خبرهایشان کذب، تحریف، و کم و زیاد به‌هم آمیخته است.

رسول‌الله فرمود: «وَرُسُلِهِ»؛ یعنی: «و به پیامبرانش ایمان داشته باشی».

پیامبران، همان انسان‌هایی بودند که الله آن‌ها را به عنوان پیام‌رسان و مبلّغ فرمان‌ها و رهنمودهای خود به سوی بندگانش فرستاد. آری؛ آن‌ها مانند سایر انسان‌ها پدر و مادر داشتند، جز عیسی فرزند مریم که الله متعال، او را بدون پدر آفرید. به‌هر حال، خداوند پیامبرانش را رحمتی بر بندگانش قرار داد تا با بندگان خود اتمام حجت کند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾

[النساء : ١٦٣، ١٦٥]

ما، به تو وحی کردیم؛ همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی نمودیم. و به ابراهیم، و اسماعیل، و اسحاق، و یعقوب و نوادگانش و به عیسی، و ایوب، و یونس، و هارون و سلیمان نیز وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. و پیامبرانی (مبعوث کردیم) که پیش‌تر داستانشان را برایت گفته­ایم و هم‌چنین پیامبرانی که داستانشان را برایت نگفته­ایم. الله به‌طور ویژه و بی­واسطه با موسی سخن گفت. پیامبرانی مژده‌رسان و بیم‌دهنده (برانگیخیتم) تا مردم پس از ارسال پیامبران، عذر و بهانه­ای در برابر الله نداشته باشند. و الله، غالبِ باحکمت است.

پیامبران زیادی برانگیخته شدند که نخستین آن‌ها، نوح و آخرینشان، محمد بود. دلیلش این است که الله می‌فرماید:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ﴾ [النساء : ١٦٣]

ما، به تو وحی کردیم؛ همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی نمودیم.

هم‌چنین در «صحیحین» و دیگر کتاب‌های حدیث، در حدیث شفاعت، آمده است: «مردم روز قیامت نزد نوح() می‌روند و به او می‌گویند: تو، نخستین پیامبری هستی که الله به سوی اهل زمین فرستاد».

و اما دلیل این‌که محمد مصطفی واپسین پیامبر می‌باشد، این فرموده‌ی الهی‌ست که:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾

[الأحزاب: ٤٠]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

هم‌چنین رسول‌الله فرموده است: «أنا خاتم النَّبیین»؛([[214]](#footnote-214)) یعنی: «من، آخرین پیامبرم». ما باید ایمان داشته باشیم که همه‌ی پیامبران، در رسالتشان و در پیام‌هایی که از سوی الله ابلاغ کرده‌اند، صادق و راست‌گو بوده‌اند. بر این اساس، به پیامبرانی که با اسم و نام ذکر شده و نیز به پیامبرانی که نامشان ذکر نشده، ایمان داریم و معتقدیم که الله متعال برای هر یک از امت‌ها، پیامبری فرستاده است تا در برابر الله، عذر و بهانه‌ای نداشته باشند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٦]

در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ [فاطر: ٢٤]

و در میان همه‌ی امت‌ها هشداردهنده‌ای بوده است.

بر ما واجب است که به پیام‌های پیامبران ایمان داشته باشیم و اگر از راه درستی به ما رسیده باشد، آن را بپذیریم و درستیِ آن را باور کنیم. هم‌چنین باید از آخرین پیامبر، محمد مصطفی پیروی نماییم؛ زیرا الله متعال پیروی از او را بر ما فرض نموده است:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [الأعراف: ١٥٨]

بگو: ای مردم! به‌راستی که من فرستاده­ی الله به سوی همه­ی شما هستم؛ فرستاده­ی پروردگاری که فرمانروایی آسمان­ها و زمین از آنِ اوست؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ زنده می­کند و می­میراند؛ پس به الله و فرستاده­اش ایمان بیاورید؛ همان پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به الله و سخنانش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

هم‌چنین به ما دستور داده که از پیامبرش پیروی کنیم؛ می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

در رابطه با سایر پیامبران، زمانی از آن‌ها پیروی می‌کنیم که در شریعت ما به‌پیروی از عمل‌کرد خاصی از آن‌ها تصریح شده باشد؛ به عنوان مثال رسول‌الله فرموده است: «أَحَبُّ الصَّلاةِ صَلاةُ أخی دَاوُدَ، كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ؛ وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، کانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا»؛ یعنی: «بهترین نماز، نماز داوود است که تا نیمه‌شب می‌خوابید و یک‌سوم شب را به نماز می‌ایستاد و آن‌گاه یک‌ششم آن را می‌خوابید. و بهترین روزه، روزه‌ی داوود است که یک روز در میان، روزه می‌گرفت». این حدیث، از عبادت و شب‌زنده‌داری داوود و نیز نحوه‌ی روزه گرفتنش حکایت دارد تا ما نیز در این زمینه از او پیروی کنیم.

آیا اگر شریعت ما به‌پیروی از کار مشخصی از یکی از پیامبران دستور نداده باشد، انجام آن عمل برای ما مشروع است یا حتماً باید در شریعت ما به انجام آن عمل، تصریح شده باشد؟ علما در این‌باره اختلاف نظر دارند. دیدگاه صحیح، این است که شریعت پیامبران گذشته، برای ما نیز مشروع است؛ مگر آن‌که در شریعت ما به خلاف آن، حکم شده باشد؛ زیرا الله به پیامبرش دستور داده است:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ [الأنعام: ٩٠]

ایشان (پیامبران)، کسانی هستند که الله هدایتشان نموده است؛ پس، از شیوه­ی آنان پیروی کن.

بدین‌سان الله متعال، به پیامبرش دستور داده که از شیوه‌ی پیامبران پیشین پیروی کند. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

این آیه در پایان سوره‌ی یوسف آمده که خداوند در آن، داستانی طولانی برای ما بیان فرموده است تا از آن، درس بگیریم. از این‌رو علما رحمهم‌الله نکات زیادی در زمینه‌ی احکام شرعی از قبیل قضاوت و دادرسی، از این سوره برگرفته‌اند؛ مانند این اصل که: صدور حکم باید بر اساس شواهد و قراین موجود باشد؛ و این، برگرفته از این آیه است که:

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٢٦ وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٢٧﴾

[يوسف: ٢٦، ٢٧]

یکی از بستگان زن که حضور داشت، شهادت داد: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده است، زن راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست. و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، زن دروغ می‌گوید و یوسف راست‌گوست.

یعنی: چگونگی پاره شدن پیراهن یوسف، می‌تواند دلیل یا قرینه‌ای بر گنه‌کاری یا بی‌گناهی او باشد. علما با توجه به قراینی که پیرامون یک مسأله در سنت وجود دارد، حکمش را استنباط و بیان می‌کنند.

به‌هر حال دیدگاه راجح این است که شریعت امت‌های گذشته تا زمانی که در شریعت ما بر خلاف آن حکم نشده باشد، برای ما نیز جنبه‌ی شرعی دارد.

حق پیامبران الهی بر گردن ماست که آنان را آن‌گونه که شایسته‌ی آن‌هاست، دوست و گرامی بداریم و بر این باور باشیم که در میان نیکان، در بالاترین سطح قرار دارند؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

رسول‌الله پنجمین رکن ایمان را ایمان به «روز آخرت» برشمرد؛ یعنی ایمان به روز قیامت. روز قیامت از آن جهت «روز آخرت» یا روز واپسین نامیده می‌شود که آخرین روز حسابرسی به اعمال بندگان می‌باشد و پس از آن، روز دیگری (برای حسابرسی) وجود ندارد. هر انسانی چهار مرحله را سپری می‌کند:

یک مرحله در شکم مادرش، یک مرحله در دنیا، مرحله‌ای در عالَم بزرخ و یک مرحله نیز در روز قیامت که آخرین مرحله می‌باشد. از این‌رو به روز قیامت، «یوم‌الآخر» یا روز واپسین گفته می‌شود. در آن روز جای هر کسی مشخص می‌گردد که در بهشت است یا در دوزخ؛ الله متعال من و شما را جزو بهشتی‌ها بگرداند و ما را از دوزخ پناه دهد.

کتاب «العقیدة الواسطیة»، کتاب مختصری در زمینه‌ی عقاید اهل سنت و جماعت می‌باشد که از علامه ابوالعباس حراني/ به‌جای مانده است و جزو بهترین کتاب‌های شیخ به‌شمار می‌رود و از لحاظ محتوا، روشن بودن مطالب و پاسخ‌گویی به مسایل مختلف، کم‌نظیر است. شیخ‌الاسلام/ در این کتاب می‌گوید: «هر آن‌چه که پیامبر درباره‌ی مسایلِ پس از مرگ خبر داده است، در مفهوم ایمان به آخرت می‌گنجد». از جمله: آزمون قبر.

وقتی مرده را به خاک می‌سپارند، دو فرشته نزدش می‌آیند و او را می‌نشانند و از او سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ و دینت چيست؟و پیامبرت کیست؟ الله متعال، در آن هنگام مؤمنان را با سخن استوار توحیدی، ثابت و پایدار می‌گرداند. از الله درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو اهل ایمان قرار دهد. مؤمن در آن هنگام، می‌گوید: پروردگارم الله، و دینم اسلام، و پیامبرم، محمد است. آن‌گاه از آسمان ندا می‌رسد که بنده‌ام، راست گفت؛ پس فرشی از بهشت برایش پهن کنید و از لباس‌های بهشتی، بر او بپوشایند و دری به سوی بهشت برایش باز نمایید! سپس تا آن‌جا که چشمش کار می‌کند، قبرش گشاد و فراخ می‌شود و از نسیم خوش‌بوی بهشت به سویش می‌وزد و نعمت‌های بی‌نظیر بهشت را مشاهده می‌کند.

اما منافق یا کافر، می‌گوید: آها! چیزهایی از مردم ‌شنیدم و من هم تکرارش کردم. چیزی برای گفتن ندارد؛ زیرا ایمان به قلبش نرسیده و به‌زبان همان چیزی را گفته که به گوشش رسیده است! بی‌آن‌که معنایش را بداند. لذا قبرش بر او تنگ خواهد بود؛ این، عذاب و فتنه‌ی بزرگی‌ست که رسول‌الله به ما دستور داده است در هر نمازی، از آن به الله پناه ببریم و بگوییم: «أعوذُ باللهِ مِن عذَابِ جهنَّمَ ومِن عذابِ القبر»؛([[215]](#footnote-215)) یعنی: «از عذاب دوزخ و از عذاب قبر، به الله پناه می‌برم».

لذا ایمان به عذاب یا نعمت قبر، جزو ایمان به آخرت به‌شمار می‌رود. نعمت قبر از آنِ مؤمنانی‌ست که سزاوار برخورداری از این نعمت‌اند و عذابش از آنِ کسانی‌ست که سزاوار عذاب‌اند؛ چنان‌که این امر، در کتاب و سنت و اجماع اهل سنت و جماعت، آمده است. الله متعال، در کتابش می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣١ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٣٢﴾ [النحل: ٣١، ٣٢]

الله، این‌چنین به پرهیزکاران پاداش می‌دهد؛ پاکانی که چون فرشتگان، جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: سلام و درود بر شما؛ به پاداش کردارتان وارد بهشت شوید.

یعنی در هنگام مرگشان، به آنان گفته می‌شود که وارد بهشت شوید. الله در پایان سوره‌ی «واقعه» می‌فرماید:

﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ٨٩﴾

[الواقعة: ٨٨، ٨٩]

ولی اگر از مقربان باشد، پس آسایش و گیاهان خوش‌بو و باغ‌های پرنعمت (درانتظار اوست).

الله این نوید را درباره‌ی کسانی بیان می‌فرماید که مرگشان نزدیک شده است؛ یعنی در همان روزی که بمیرند، از این نعمت‌ها برخوردار می‌شوند.

اما ببینید که الله متعال درباره‌ی عذاب قبر می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٩٣﴾ [الأنعام: ٩٣]

و چون ستمكاران را در سختی­های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را (به سوی آنان) گشوده، (می­گویند:) جان بِکَنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می­گفتید و بدان سببب که از تصدیق آیاتش سرکشی می­کردید، با عذاب خوارکننده­ای مجازات می­شوید.

کافران هنگام مردن، جان نمی‌دهند؛ چون مژده‌ی خوبی به آن‌ها داده نمی‌شود. به آن‌ها نوید دوزخ را می‌دهند؛ از این‌رو حاضر نیستند که جان دهند؛ لذا فرشتگان مرگ به آنان می‌گویند: «جان بِکَنید». این عذاب خوارکننده، در زمان مرگشان و همین‌که می‌میرند، به آن‌ها می‌رسد.

الله درباره‌ی فرعونیان می‌فرماید:

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: ٤٦]

(عذابشان) آتش دوزخ است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا گردد، (فرمان می‌رسد:) فرعونیان را وارد سخت‌ترین عذاب بگردانید.

فرمود:«صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند». این، قبل از برپاشدن قیامت است؛ چراکه در ادامه می‌فرماید: «و روزی که قیامت برپا گردد، فرمان می‌رسد که فرعونیان را وارد سخت‌ترین عذاب بگردانید».

البته باید بدانیم که این نعمت و عذاب قبر، جزو عالَم غیب است و ما، در حیات خود آن را احساس نمی‌کنیم و اگر عذاب قبر را احساس می‌کردیم، دیگر، مردگان خود را به خاک نمی‌سپردیم؛ زیرا امکان ندارد كه انسان، مرده‌اش را به سمت عذاب وحشتناکی ببرد که آن را می‌شنود. هنگامی که کافران و منافقان، از پاسخ به سؤال قبر بازمی‌مانند و نمی‌توانند جواب دهند، با گُرزی آهنین، به آن‌ها می‌زنند و بدین‌سان فریادی سر می‌دهند که جز انسان، همه‌ی موجودات زمین، آن را می‌شنوند! رسول‌الله فرموده است: «لَو سَمعها الإنسانُ لَصعق»؛([[216]](#footnote-216)) یعنی: «اگر انسان آن را بشنود، بی‌هوش می‌شود». هم‌چنین فرموده است: «لَولا أن تَدَافَنُوا لدعوت اللهَ إن یُسمِعَکُم عذابَ القبرِ»؛([[217]](#footnote-217)) یعنی: «اگر بیمِ آن نبود که مردگان خود را دفن نکنید، از الله می‌خواستم که عذاب قبر را به گوش شما برساند». لذا این لطف خداست که ما، عذاب قبر را احساس نمی‌کنیم و به آن، به‌عنوان یک مسأله‌ی غیبی ایمان داریم. هم‌چنین اگر عذاب قبر، قابل دیدن یا حس کردن بود، مایه‌ی رسوایی می‌گشت. وقتی از کنار قبری عبور می‌کردیم و صدای ناله و فریاد به گوشمان می‌رسید، صاحب قبر پیش ما رسوا می‌شد. هم‌چنین مایه‌ی نگرانی و ناراحتی خانواده و فرزندانش بود و از غصه، نمی‌توانستند بخوابند؛ چون همواره صدای ناله و فریاد عزیزشان را می‌شنیدند! اما این، لطف خداست که عذاب قبر را یک مسأله‌ی غیبی و پنهان قرار داده است؛ لذا مبادا کسی بگوید: پس چرا پس از خاكسپاری مرده و گذشتِ دو یا سه روز، هیچ اثری از عذاب در کنار قبر مرده، دیده نمی‌شود؟ پاسخش روشن است؛ برای این‌که عذاب قبر، یک مسأله‌ی غیبی‌ست و الله متعال فقط در پاره‌ای از موارد، هرکه از بندگانش را بخواهد، از غیب مطلع می‌سازد؛ و گرنه، هیچ‌کس غیب نمی‌داند.

روایتی در «صحیحین» آمده است که عبدالله بن عباس$ می‌گوید: رسول‌الله از کنار دو قبر عبور نمود و فرمود: «إنَّهما لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أمّا أَحَدُهُمَا فکان لا يَسْتَنزِهُ مِنْ البَوْلِ، وأمَّا الآخَرُ فکان يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ»؛([[218]](#footnote-218)) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، نه به‌خاطر گناه بزرگی؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود». بدین‌سان الله، پیامبرش ر ا از عذاب شدن دو نفر در قبرهایشان مطلع ساخت.

خلاصه این‌که باید به فتنه و عذاب قبر، ایمان داشته باشیم و بدانیم که در قبر دو فرشته، سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست و پیامبرت کیست؟

ایمان به آن‌چه که در روز قیامت روی می‌دهد، جزو ایمان به آخرت و روز قیامت است؛ هنگامی که برای دومین بار در «صور» دمیده می‌شود، مردم از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و در برابر الله، پروردگار جهانیان در حالی می‌ایستند که لُخت و پابرهنه هستند و هیچ لباسی به تن ندارند و ختنه نشده‌اند و زبانشان، از وحشت روز قیامت بند آمده است! حتی پیامبران نیز همین‌گونه برانگیخته می‌گردند؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [الأنبياء: ١٠٤]

همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم.

یعنی همان‌گونه که انسان، از شکم مادرش برهنه و ختنه‌نشده به دنیا می‌آید و هیچ چیزی از دنیا با خود ندارد، روز قیامت نیز از درون زمین به همین شکل خارج خواهد شد؛ در آن هنگام انسان‌ها، مرد و زن، کوچک و بزرگ، و مسلمان و غیرمسلمان، همه در برابر الله در حالی می‌ایستند که لخت، پابرهنه و ختنه‌نشده‌اند! اما به یكدیگر نگاه نمی‌کنند؛ زیرا آن‌قدر از وحشت روز قیامت به خود مشغولند که دیگر به فکر نگاه کردن به یكدیگر نمی‌افتند؛ چه بسا زن و مردی در کنار هم باشند، اما به هم نگاه نمی‌کنند! همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٣، ٣٧]

پس هنگامی که آن بانگ مهیب و هولناک سر رسد، روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدر می‌گریزد؛ و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

بر اساس ایمان به آخرت، معتقدیم که خداوند در روز قیامت، زمین را مانند پوست دباغی‌شده، پهن و گسترده می‌سازد. زمین، اینک کروی شکل است؛ اما در روز قیامت، پهن و گسترده می‌شود؛ الله می‌فرماید:

﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣﴾

[الانشقاق: ١، ٣]

هنگامی که آسمان بشکافد و به فرمان پروردگارش گوش بسپارد و سزاوار (این فرمان‌برداری) است. و هنگامی که زمین، کشیده و گسترده شود.

یعنی زمین تنها در روز قیامت که آسمان می‌شکافد، پهن و گسترده می‌شود و مانند پوست دباغی‌شده، به‌گونه‌ای صاف و هموار می‌گردد که هیچ کوه و درخت یا دره و ساختمانی روی آن دیده نمی‌شود و الله متعال آن را به‌سان میدانی صاف قرار می‌دهد که هیچ‌گونه پستی و بلندی‌ای در آن به چشم نمی‌خورد.

مردم به همان شکلی که پیش‌تر بیان شد، برانگیخته می‌شوند و آسمان‌ها در هم‌می‌پیچد و الله آن را در دست راست خود می‌پیچاند و خورشید، بالای سرِمردم قرار می‌گیرد و به‌اندازه‌ی یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به‌اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به‌اندازه‌ی یک‌سوم فرسنگ. در هر حال، به مردم خیلی نزدیک می‌گردد؛ ولی ما بر این باوریم برخی از مردم، از گرمای آن روز درامان خواهند بود؛ همان کسانی که الله آن‌ها را در زیر سایه‌اش جای می‌دهد و آن روز جز سایه‌ی او، هیچ سایه‌ای وجود ندارد. آن‌ها، هفت گروهند که رسول‌الله آنان را نام برده و فرموده است: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاها حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»؛([[219]](#footnote-219)) یعنی: «الله در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود جاي مي‌دهد: فرمانرواي عادل؛ جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است؛ كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد؛ دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگردوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يك‌ديگر جدا مي‌شوند؛ كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم؛ كسي كه با دست راستش به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد؛ و كسي كه در تنهايي الله را یاد کند و از چشمانش اشک سرازیر شود».

لذا هفت گروه، از گرما و عذاب روز قیامت درامان خواهند بود:

اول: فرمانروای عادل؛ یعنی فرمانروایی که در میان شهروندانش به‌عدالت رفتار می‌کند. عدالت زمانی تحقق می‌یابد که مطابق شریعت الله، حکم شود و این، رأس عدالت به‌شمار می‌رود که محبوب الله می‌باشد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان، فرمان می‌دهد.

لذا هر فرمانروایی که در میان مردمش مطابق حکمِ الله عمل نکند، عدالت را رعایت نکرده است؛ بلکه کافر می‌باشد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائ‍دة: ٤٤]

کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده است، حکم نکنند، کافرند.

لذا اگر حاکمی قوانینی وضع کند که با شریعت الهی مخالف باشد و دانسته چنین کاری انجام دهد و از شریعت، روی بگرداند و بگوید که من از قانون نمی‌گذرم، کافر می‌باشد؛ اگرچه نماز بخواند، روزه بگیرد، حج بگزارد و الله را ذکر کند و به رسالت رسول‌الله گواهی دهد؛ با این حال، کافر است و برای همیشه در دوزخ خواهد ماند.

حکمرانی چنین شخصی بر ملت مسلمان در شرایطی که توانایی برکنار کردن او را دارند، جایز نیست. مهم‌ترین شاخص عدالت، این است که فرمانروا یا حاکم در میان مردم مطابق شریعت الله حکم کند. هم‌چنین باید فقیر و ثروتمند را برابر بداند و با دوست و دشمن، یک‌سان رفتار کند و فرقی میان نزدیکان خود و دیگران نگذارد؛ آری! حتی باید با دوست و دشمن، یک‌سان رفتار نماید. علما گفته‌اند: اگر دو نفر، یکی کافر و دیگری مسلمان، برای دادرسی نزد قاضی بروند، بر قاضی حرام است که به‌ناحق از مسلمان، جانب‌داری کند یا در قضاوتش، او را به‌نحوی بر غیرمسلمان ترجیح دهد و امتیاز خاصی برایش قایل شود. هر دو با هم وارد مجلس قضاوت می‌شوند و با هم می‌نشینند و قاضی با هر دو سخن می‌گوید؛ نه این‌که با مسلمان با چهره‌ی باز سخن بگوید و با کافر، سخن نگوید یا با اخم و ترشرویی با او حرف بزند! خیر؛ نباید چنین رفتاری داشته باشد. چون اینک مسلمان و غیرمسلمان، در مقام قضاوت قرار گرفته‌اند و باید در میانشان، برابر و به‌عدالت حکم شود؛ اگرچه کافر، به هیچ عنوان مانند مسلمان نیست:

﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٦﴾

[القلم: ٣٥، ٣٦]

پس آیا مسلمانان را مانند مجرمان قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟

یکی از شرایط عدالت، این است که حاکم یا فرمانروا قوانین کیفری یا مجازات‌هایی را که خداوند فرض نموده است، اجرا کند؛ حتی بر فرزندانش، و در این زمنیه رفتار تبعیض‌آمیزی نداشته باشد. رسول‌الله الگوی عدالت و عادل‌ترین فرمانروا بود؛ زنی از «بنی‌مخزوم» سرقت کرد؛ وقتی رسول‌خدا دستور داد که دستش را قطع کنند، اسامه به درخواست نزدیکان این زن، نزد رسول‌خدا رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فردِ ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛([[220]](#footnote-220)) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». درود و سلام الله بر رسولش باد! فاطمه، دختر رسول‌خدا، برترین زنان، سرور و بانوی زنان اهل بهشت، دختر برترین بنده‌ی خدا؛ اگر دزدی کند، پدرش رسول‌الله دستش را قطع می‌کند! ببینید، فرمود: «دستش را حتماً قطع می‌کنم». نگفت: دستور می‌دهم که دستش را قطع کنند! یعنی خودم این حکم را اجرا می‌کنم. این، همان عدالتی‌ست که نظام آسمان و زمین، بر پایه‌ی آن حفظ می‌شود. یکی از نشانه‌های عدالت فرمانروا یا حاکم، این است که کسانی را بر پست‌ها و مسؤولیت‌ها می‌گمارد که شایستگی دینی دارند و کارآمد هستند؛ یعنی هم امانت‌دارند و هم از عهده‌ی مسؤولیت و کاری که به آن‌ها داده می‌شود، برمی‌آیند. ارکان و پایه‌های مورد نیاز هر مسؤول، دو چیز است: تعهد، و تخصص. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَ‍ٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦﴾ [القصص: ٢٦]

بهترین کسی که استخدام می‌کنی، شخص توانا و امانت‌دار است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ٣٩﴾ [نمل:38-39]

يكى از جن‏های قوی گفت: من، تخت ملکه سبا را پيش از آن‌كه از جايت برخيزى، برايت مى‏آورم و من، بر انجام این کار، توانا و امینم.

عدالت چنین ایجاب می‌کند که حاکم یا فرمانروا، تنها افراد توانا و امانت‌دار را بر کارها و پست‌های عمومی بگمارد و اگر جز این باشد، دیگر، عادل نیست؛ یعنی اگر با وجود افراد شایسته پست‌ها و مسؤولیت‌ها را به کسانی واگذار کند که شایستگی ندارند، حاکم و فرمانروای عادلی به‌شمار نمی‌رود.

به هر حال، رسول‌الله فرمانروای عادل را در رأس کسانی برشمرد که الله متعال روز قیامت، آن‌ها را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد؛ زیرا رعایت عدالت در میان مردم، بسیار دشوار است و هرکس به‌توفیق خداوند به مقام فرمانروایی برسد و عدالت پیشه کند، هم خود به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد و هم مردم، در زمان حکومتش و حتی پس از آن، نفع زیادی می‌برند؛ زیرا الگو و سرمشق نیکی بوده است.

دوم: جوانی که جوانی‌اش در عبادت و بندگی الله، سپری شود؛ فاصله‌ی بین پانزده سالگی تا سی سالگی را دوران جوانی می‌نامند. جوان، اندیشه‌ها و گرایش‌های خاص خود را دارد و روی یک چیز ثابت نمی‌ماند؛ چون هنوز خام است و پخته نشده و با احساس و عاطفه، جذب هر چیزی می‌شود؛ از این‌رو رسول‌الله در جنگ، دستور می‌داد که جنگجویان سالخورده‌ی دشمن را بکشند و جوان‌ها را زنده بگذارند؛ زیرا چه بسا هنگامی که اسلام را به جوان‌ها عرضه می‌کردند، مسلمان می‌شدند. جوان به‌مقتضای جوانی خود علاقه‌ها، سلیقه‌ها، گرایش‌ها و رفتار و اخلاق خاص خودش را دارد و از این‌رو اگر جوانی‌اش را در عبادت و بندگی الله سپری کند، جزو کسانی خواهد بود که الله متعال در روز قیامت آن‌ها را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد. اطاعت خدا، یعنی اجرای دستورهایش و پرهیز از آن‌چه که ممنوع قرار داده است. لذا اوامر و نواهی الهی را باید شناخت و این، تنها با کسب علم میسر می‌شود. پس جوانی که در راه تحصیل علم گام برمی‌دارد، جوان شایسته‌ای‌ست که به فرمان الهی عمل می‌کند و از آن‌چه که نهی کرده، دوری می‌نماید.

سوم: شخصی که به مساجد دل‌بسته است؛ یعنی مساجد را دوست دارد. اما آیا منظور از مساجد در این حدیث، مکان‌های عبادت است یا خودِ عبادت و کثرت نماز و سجده؟

هر دو احتمال وجود دارد و فرقی نمی‌کند؛ شخصی به مساجد دل‌بسته است و همواره در مسجد و در حالِ نماز می‌باشد و پس از هر نمازی، منتظرِ نماز بعدی‌ست. لذا باید فرق این دو سخن را بدانیم: یکی می‌گوید: «خدایا! مرا با نماز راحت کن»؛ و دیگری می‌گوید: «خدایا! مرا از نماز، راحت کن»! اولی خوب است و انسان، از خداوند درخواست می‌کند که نماز را مایه‌ی آرامش قلبی او قرار دهد. اما دومی، نماز را سخت و دشوار می‌داند و از خدا می‌خواهد که او را از نماز، راحت کند!

چهارم: دو شخصی که به‌خاطر الله یکدیگر را دوست دارند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از یکدیگر جدا می‌شوند؛ یعنی دوستی آن‌ها با یکدیگر فقط به‌خاطر الله می‌باشد و دلیل دیگری ندارد؛ نه با هم قوم و خویشند و نه ارتباط مالی با یک‌دیگر دارند؛ بلکه فقط با هم دوستند و هریک، دیگری را بدان سبب دوست دارد که او را عبادت‌گزار و فرمان‌بردار الله می‌بیند و مشاهده می‌کند که آدمِ سر به راهی‌ست که در راه راست و مسیر شریعت، حرکت و زندگی می‌نماید؛ از این‌رو با او دوست می‌شود. البته اشکالی ندارد که دوست آدم، قوم و خویش هم باشد؛ یعنی هم نسبت خویشاوندی با هم داشته باشند و هم به‌خاطر ارزش‌های ایمانی، یکدیگر را دوست بدارند. این دو، به‌خاطر الله با هم دوست می‌شوند و به‌خاطر ارتباط و پیوند دینی با یک‌دیگر، مانند دو برادر هستند؛ این، خود عبادت است. تا زنده‌اند، به‌خاطر الله با هم ارتباط دوستانه‌ای دارند و چیزی جز مرگ، آنان را از هم جدا نمی‌کند؛ الله متعال، چنین افرادی را در روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد و این محبت و دوستی، در روز قیامت نیز درمیانشان پابرجا خواهد بود؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزکاران.

پنجم: مردی که زنی زیبا و صاحب‌مقام یا دارای جایگاه اجتماعی، او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من، از الله می‌ترسم.

زنی زیبا که از طبقات پایین نیست و نام و جایگاهی دارد، از مردی که دارای توانایی جسمی و جنسی‌ست، در جایی خالی که هیچ‌کس نیست و هیچ کس باخبر نمی‌شود، درخواست زنا و کار زشت می‌کند؛ شرایط، فراهم است و این مرد نیز آدم کم‌توان یا ضعیفی نیست که میل و شهوتی به زنان نداشته باشد؛ اما این مرد، می‌گوید: من از الله می‌ترسم. تنها چیزی که او را از این کار زشت باز می‌دارد، ترس خداست. ببینید؛ همه‌ی شرایط فراهم است؛ هم خود مرد، توانایی و میل جنسی دارد و هم زنی زیبا خودش را در اختیارش قرار داده است و جای خلوتی نیز دارند؛ اما یک مانع قوی و بزرگ‌تر از شرایط موجود برای آن مرد، او را از زنا کردن باز می‌دارد؛ یعنی ترس خدا. از این‌رو می‌گوید: «من، از خدا می‌ترسم». نگفت: من، میلی به زن‌ها ندارم؛ یا نگفت که تو، زشتی یا از طبقات پایین جامعه هستی. هم‌چنین نگفت که کسی، این‌جاست و ما را می‌بیند؛ خیر، بلکه از خدا ترسید و گفت: «من، از الله می‌ترسم». الله متعال روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، این شخص را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

نمونه‌ی این خداترسی را می‌توانیم در یوسف پیامبر ببینیم. یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق بن ابراهیم علیهم‌السلام. اسماعیل، عموی او محسوب می‌شود؛ زیرا اسحاق بن ابراهیم، جد (پدربزرگ) او بود و اسماعیل، ابوالعرب، یعنی پدرِ عرب‌ها به‌شمار می‌رود. زنِ عزیز مصر، عاشق و دلباخته‌ی یوسف شد. این زن گذشته از جایگاه والایی که داشت، زنی زیبا بود؛ دور از چشم مردم و درباریان، همه‌ی درها را به روی خود و یوسف بست و آن‌گاه یوسف را به سوی خود خواند و گفت: ﴿هَيۡتَ لَكَ﴾ ، یعنی: «پیش بیا». یوسف جوان بود و به‌اقتضای طبیعت بشری، قصد آن زن کرد؛ اما برهان پروردگارش را دید و ترس الله در دلش افتاد و خواسته‌ی زشت آن زن را نپذیرفت. لذا زنِ عزیز مصر، او را به زندان تهدید کرد؛ اما یوسف زندان را بر این کار زشت، ترجیح داد و گفت:

﴿قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٣ فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٤ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ ٣٥﴾ [يوسف: ٣٣، ٣٥]

(یوسف) گفت: ای پروردگارم! زندان برایم محبوب‌تر از چیزی‌ست که این زنان مرا به‌سوی آن فرامی‌خوانند و اگر مکرشان را از من دور نکنی، به آنان تمایل می‌یابم و بدین‌سان از جاهلان می‌شوم. پروردگارش، دعایش را پذیرفت و مکر زنان را از او دور کرد. همانا الله شنوای داناست. آن‌گاه پس از دیدن نشانه‌ها(ی پاکی یوسف) تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

بدین‌سان یوسف به‌خاطر الله و ترس از او، زندانی شد و با وجود فراهم بودن شرایط، برهان پروردگارش را دید و از خدا ترسید و از زنا خودداری کرد.

ششم: كسي كه با دست راستش به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. این، کمال اخلاص است که انسان سعی کند هیچ‌کس از اعمال نیکش باخبر نشود؛ بلکه خواهان این باشد که عملش، فقط بین او و خدایش بماند و بدین‌سان دور از چشم مردم صدقه می‌دهد تا با صدقه‌اش بر کسی که به او صدقه می‌دهد، منتی نگذارد؛ زیرا صدقه دادن در پیش چشم دیگران، خود منتی بر صدقه‌گیرنده به‌شمار می‌رود. لذا صدقه‌اش را پنهانی و مخفیانه می‌دهد، به‌گونه‌ای که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه صدقه داده است؛ یعنی اگر امکانش بود، طوری صدقه می‌داد که دست چپش نیز نفهمد که دست راستش صدقه می‌دهد. این‌چنین شخصی، بی‌نهایت مخلص است؛ الله متعال، چنین شخصی را در روز قیامت زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

بنابراین، شکی نیست که صدقه‌ی پنهانی، بهتر است؛ اما در شرایطی که آشکار کردن صدقه باعث تشویق دیگران شود، آشکار نمودن آن، افضل و بهتر می‌باشد. از این‌رو الله متعال کسانی را که در نهان و آشکار صدقه می‌دهند، ستوده است. برتری صدقه، به نفع یا مصلحتی بستگی دارد که در آن است و سه حالت دارد: اگر نفع اظهار آن بیش‌تر باشد، بهتر است که علنی و آشکارا صدقه دهیم و اگر نفع پنهان کردن صدقه بیش‌تر باشد، پس صدقه‌ی پنهانی افضل است و اگر نفع هر دو یک‌سان باشد، در این صورت نیز صدقه‌ی پنهانی، بهتر و افضل است.

هفتم: كسي كه در تنهايي الله را یاد کند و اشک از چشمانش سرازیر شود؛ یعنی با زبان و قلب خود، الله را ذکر کند و هیچ‌کس نزد نباشد که شائبه‌ی خودنمایی یا ریا پیش آید؛ بلکه به الله دل‌بستگی داشته و دلش از دنیا و وابستگی به آن، خالی و تهی باشد. لذا وقتی با دل و زبان ذکر خدا می‌کند و عظمت و بزرگی پروردگار را به‌یاد می‌آورد، مشتاق الله می‌گردد و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. چنین شخصی، جزو کسانی‌ست که روز قیامت در زیر سایه‌ی الله، جای می‌گیرند.

گاه انسان، توفیق یکی از این اعمال هفت‌گانه را پیدا می‌کند و گاه توفیق می‌یابد که دو یا سه یا چهار یا پنج و یا شش یا همه‌ی این اعمال را انجام دهد؛ امکانش وجود دارد و هیچ اشکالی هم پیش نمی‌آید که انسان، از این‌همه توفیق برخوردار شود؛ همان‌طور که در حدیث رسول‌الله آمده است: بهشت، چندین دروازه دارد؛ «فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ»؛([[221]](#footnote-221)) یعنی: «هرکس اهل نماز باشد، از دروازه‌ی نماز؛ و هرکس اهل صدقه باشد، از دروازه‌ی صدقه و هرکس اهل جهاد باشد، از دروازه‌ی جهاد و هرکس، اهل روزه باشد، او را از دروازه‌ی «ریان» (به سوی بهشت) صدا می‌زنند». ابوبکر پرسید: «ای رسول‌خدا! این‌که کسی را از یک دروازه صدا بزنند، سخت نیست؛ اما آیا کسی هست که او را از همه‌ی دروازه‌ها صدا بزنند؟» رسول‌الله فرمود: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «آری، و امیدوارم که تو، یکی از آن‌ها باشی»؛ زیرا ابوبکر اهل نماز، صدقه، جهاد و روزه بود و از همه‌ی این کارهای نیک سهمی می‌گرفت. الله از او راضی باد و ما را در بهشت، در کنار او جای دهد.

یکی از نشانه‌های رستاخیز، این است که خورشید به‌اندازه‌ی یک «میل» به مردم نزدیک می‌شود؛ حدیث هفت گروهی را که روز قیامت، در زیر سایه‌ی الله جای می‌گیرند، توضیح دادم. اینک دوست دارم نکته‌ای را یادآوری کنم. برخی از مردم گمان می‌کنند که منظور از این سایه، سایه‌ی الله می‌باشد؛ این، گمان نادرستی‌ست که فقط افراد ناآگاه چنین پنداری دارند؛ زیرا مردم، روی زمین هستند و سایه، نتیجه‌ی تابش خورشید بالای سرشان می‌باشد. اگر چنین فرض کنیم که منظور، سایه‌ی پروردگار متعال می‌باشد، لزوماً خورشید، باید بالاتر از الله باشد و این، محال و غیرممکن است؛ زیرا الله از همه‌ی جهت‌ها، به‌طور مطلق والاتر و فراتر است. پس منظور از سایه‌ی الله که در این حدیث آمده، چیست؟

پاسخ: منظور، سایه‌ای‌ست که الله آن را روز قیامت می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیرِ این سایه جای بگیرند و بدان سبب در حدیث، از این سایه، به عنوان «سایه‌ی الله» یاد شده که پدیدآوردن چنین سایه‌ای در آن روز، فقط از خدای متعال، ساخته است؛ زیرا در آن روز هیچ پستی و بلندی و ساختمانی وجود ندارد و هیچ سایه‌بانی پیدا نمی‌شود و هیچ چتری نیست که مردم زیر سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که روز قیامت الله، آن را برای برخی از بندگانش می‌آفریند.

نامه‌های اعمال در روز قیامت، توزیع می‌شود و هرکس کارنامه‌ی اعمالی را که در دنیا انجام داده است، دریافت می‌کند؛ زیرا دو فرشته بر هر انسانی گماشته شده‌اند؛ یکی در سمت راستش و دیگری، در سمت چپش. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦ إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ ١٧ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٦، ١٨]

و ما از رگ گردن به انسان، نزدیک‌تریم. آن‌گاه که دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند. انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

این دو فرشته‌ی بزرگوار، هر عملی را که انسان انجام می‌دهد یا هر سخنی را که می‌گوید، ثبت می‌کنند؛ اما آن‌چه را که در دل انسان می‌گذرد، نمی‌نویسند؛ رسول‌الله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَن أُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ»؛([[222]](#footnote-222)) یعنی: «الله از وسوسه‌هایی که در دل‌های امت من می‌گذرد، تا زمانی که آن را عملی نکرده یا بر زبان نیاورده‌اند، درگذشته است».

فرشته‌ای که در سمت راست انسان نشسته است، گفتار و کردار نیک او را ثبت می‌کند و فرشته‌ی سمت چپ، گفتار و کردار بدِ او را می‌نویسد. این دو فرشته همه‌ی اعمالی را که به نوشتن آن مأمور شده‌اند، می‌نویسند و نامه‌ی اعمال هر کسی در روز رستاخیز بر گردنش آویخته می‌شود؛ همان طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ﴾ [الإسراء: ١٣]

و کردار هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم.

روز قیامت، نامه‌ی اعمال هر انسانی را بیرون می‌آورند؛ آن‌گاه به او می‌گویند:

﴿ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: ١٤]

کارنامه‌ات را بخوان؛ امروز خودت بر خویشتن به عنوان حساب‌رس کافی هستی.

سپس نامه‌ی اعمالش را می‌خواند و هرچه دارد، برایش روشن می‌گردد. برخی از مردم، کارنامه‌ی خود را به دست راست خویش دریافت می‌کنند و برخی دیگر، به دست چپ و از پشت سرشان. از الله عاجزانه می‌خواهم که همه‌ی ما را جزو کسانی قرار دهد که نامه‌ی اعماشان را به دست راست خود دریافت می‌نمایند. کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دریافت می‌کند، به مردم می‌گوید: «بیایید و نامه‌ی اعمالم را بخوانید». بدین ترتیب به سبب لطفی که خدا در حقش کرده است، به‌قدری شادمان می‌شود که نامه‌ی اعماش را به مردم نشان می‌دهد؛ اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت می‌کند، از شدت غم و اندوه می‌گوید:

﴿يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ ٢٥﴾ [الحاقة: ٢٥]

ای کاش نامه‌ی اعمالم را به من نمی‌دادند!

بر اساس ایمان به آخرت و روز رستاخیز، باید باور داشته باشیم که الله به حساب مردم رسیدگی می‌کند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: ٤٧]

و اگر عملی هم‌سنگِ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حساب‌رسیم.

الله هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ٧ فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾

[الانشقاق: ٧، ٨]

اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، به حسابی آسان (آن هم فقط با عرضه‌ی اعمالش به او) محاسبه می‌شود.

همان‌گونه که در این آیه تصریح شده است، حساب مؤمن، حساب آسانی خواهد بود؛ بدین‌سان که الله متعال، بنده‌اش را نزد خویش می‌خواند و او را می‌پوشاند و دور از چشم مردم، از او اقرار می‌گیرد که آیا فلان گناه و فلان گناهت را به‌یاد داری؟ و بنده به یکایک گناهانش اعتراف می‌کند. آن‌گاه الله به او می‌فرماید: «إنِّی قد سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ»؛ یعنی: «در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز گناهانت را برایت می‌آمرزم». چه همه گناه کرده‌ایم و الله متعال، همه را پوشانیده است! این لطف خدا نسبت به مؤمنان خواهد بود؛ اما خداوند کافران را رسوا و خوار می‌گرداند؛ چنان‌که شاهدان در انظار عمومی برضد این‌ها گواهی می‌دهند و می‌گویند:

﴿هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ [هود: ١٨]

این‌ها همان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند. آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم‌کاران است.

در بحث ایمان به آخرت، بر ما واجب است که به حوض پیامبرمان، محمد مصطفی ایمان داشته باشیم؛ همان حوضی که روز قیامت، مؤمنان کنارش می‌روند و از آبِ آن می‌نوشند. منبع آب یا سرچشمه‌ی این حوض، نهر «کوثر» است که آبش از طریق دو ناودان به این حوض می‌ریزد. «کوثر»، نام نهری در بهشت می‌باشد که به رسول‌الله اختصاص دارد؛ همان‌طور که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ١﴾ [الكوثر: ١] یعنی: «ما به تو کوثر را عطا کردیم».

پیامبر در توصیف آبِ کوثر فرموده که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، و خوش‌بوتر از مشک است و به‌اندازه‌ی مسافت یک ماه، طول و عرض دارد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نمی‌شود.([[223]](#footnote-223)) مؤمنان این امت، روز قیامت از آبِ این حوض می‌نوشند. خدایا! ما را جزو کسانی بگردان که از آب کوثر می‌نوشند. البته کسانی که به پیامبر ایمان نیاورند، از این حوض رانده می‌شوند و نمی‌توانند از آبِ آن بنوشند. این حوض که خداوند آن را مخصوص رسول‌الله قرار داده، در میان حوض‌هایی که به پیامبران داده می‌شود، بزرگ‌ترین حوض است؛ هر پیامبری، حوضی خواهد داشت که مؤمنان امتش از آن می‌نوشند؛ اما حوض هیچ پیامبری به حوض پیامبر اسلام نمی‌رسد؛ زیرا این امت، دوسوم جمعیت بهشت را تشکیل می‌دهند و از این‌رو حوض پیامبر باید از همه‌ی حوض‌ها، بزرگ‌تر و گسترده‌تر باشد.

از دیگر مواردی که در بحث آخرت، باید به آن ایمان داشته باشیم، ایمان به «صراط» است. «صراط»، نام پلی‌ست که در میانه‌ی راه بهشت، بر روی دوزخ نصب شده است و از مو، باریک‌تر و از شمشیر، تیزتر می‌باشد و سرعت عبور مردم از روی آن، به اعمالشان بستگی دارد؛ هرکس به سوی اعمال نیک بشتابد، از روی «پل صراط» به‌سرعت عبور می‌کند و هرکس در انجام اعمال نیک درنگ نماید، آهسته از روی پل خواهد گذشت؛ هرکس که نیک و بد را در هم بیامیزد و خداوند متعال او را نبخشد، در آتش دوزخ خواهد افتاد. پناه بر الله!

به‌هر حال، سرعت عبور مردم متفاوت است؛ برخی به یک چشم به‌هم زدن، از روی پل می‌گذرند و برخی مانند برق عبور می‌کنند؛ عده‌ای، مثل باد و بعضی، مانند اسب تیزپا؛ برخی نیز همانند شتر عبور می‌کنند. عده‌ای، آهسته و آرام بر روی پاهایشان از روی پل صراط می‌گذرند و برخی دیگر، چهار دست و پا و افتان و خیزان عبور می‌کنند. بعضی نیز در دوزخ می‌افتند.

گفتنی‌ست: فقط مؤمنان از روی این پل عبور می‌کنند و کافران از روی این پل نمی‌گذرند؛ زیرا در صحرای محشر، آنان را به‌سوی دوزخ می‌رانند. والله اعلم. خداوند، همه‌ی ما را از آتش دوزخ مصون بدارد. هنگامی که می‌خواهند از روی پل صراط عبور می‌کنند، آن‌ها را در میان بهشت و دوزخ نگه می‌دارند تا تقاص یکدیگر را پس دهند؛ این غیر از قصاصی‌ست که در میدان حشر انجام می‌شود. این قصاص یا تقاص پس دادن، برای این است که دل‌هایشان از کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر پاک گردد تا در بهترین حالت و بدون کینه، وارد بهشت شوند. لذا وقتی به‌طور کامل پاک شدند، اجازه می‌یابند که وارد بهشت گردند. پیش از ورد رسول‌خدا به بهشت، دروازه‌اش برای هیچ‌کس باز نمی‌شود؛ از این‌رو رسول‌الله، خود برای بهشتیان سفارش می‌کند که هرچه زودتر وارد بهشت شوند؛ همان‌طور که رسول‌الله در میدان حشر برای مردم شفاعت می‌کند که زودتر حساب‌رسی به اعمالشان شروع گردد تا زودتر، از سختی‌ها و غم و اندوه رستاخیز رهایی یابند. این دو شفاعت، ویژه‌ی رسول‌خدا است. بنابراین نخستین کسی که وارد بهشت می‌گردد، رسول‌الله است و امت رسول‌الله نیز اولین امتی هستند که وارد بهشت می‌شوند؛ اما دوزخی‌ها را گروه‌گروه به سوی دوزخ می‌رانند و هر ملت و گروهی که وارد دوزخ می‌گردند، همنوعان دوزخی خود را لعنت و نفرین می‌کنند و از یک‌دیگر بیزاری می‌جویند. پناه بر خدا! هنگامی که به دوزخ می‌رسند، می‌بینند که دروازه‌های دوزخ باز است تا به‌نوبت وارد دوزخ شوند. پس از آن‌که وارد دوزخ شدند، برای همیشه در آن می‌مانند؛ ماندنی که هیچ پایانی ندارد؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمۡ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغۡفِرَ لَهُمۡ وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ طَرِيقًا ١٦٨ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ١٦٩﴾

[النساء : ١٦٨، ١٦٩]

همانا الله، بر آن نیست که کافران و ظالمان را بیامرزد و آنان را به راه راست هدایت کند. (آنان را) تنها به راه دوزخ می­کشاند که جاودانه در آن خواهند ماند. و این کار، بر الله آسان است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمۡ سَعِيرًا ٦٤ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ٦٥ يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [الأحزاب: ٦٤، ٦٨]

بی‌گمان الله، کافران را لعنت کرده و برایشان آتش سوزانی آماده نموده است. برای همیشه در آن می‌مانند؛ هیچ دوست و یاوری نمی‌یابند. روزی که چهره‌هایشان در آتش گردانیده می‌شود، می‌گویند: ای کاش از الله و پیامبر اطاعت می‌کردیم! و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگانمان اطاعت کردیم؛ پس ما را گمراه کردند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب بده و آنان را سخت لعنت کن.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ٢٣﴾ [الجن: ٢٣]

و هرکس از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کند، پس بی‌گمان آتش دوزخ در انتظار اوست و چنین کسانی جاودانه و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

این سه آیه، بیان‌گر این است که دوزخیان برای همیشه در دوزخ می‌مانند و دیگر، سخن هیچ‌کس در این‌باره اعتبار ندارد. همان‌طور که بهشتیان نیز در بهشت جاودانه‌اند. شاید کسی اعتراض کند که الله در سوره‌ی «هود» فرموده است:

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ ١٠٦ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٠٧ ۞وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ١٠٨﴾ [هود: ١٠٦، ١٠٨]

افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند. تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در دوزخ می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد؛ ولی افراد خوشبخت و سعادتمند، تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در بهشت می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. و این، عطا و بخششی ناگسستنی‌ست.

آری! شاید کسی اعتراض کند که فرمود: «اهل بهشت، از عطا و بخششی ناگسستنی و پایان‌ناپذیر برخوردار خواهند شد»؛ اما درباره‌ی دوزخیان بیان نمود که: «پروردگارت هرچه بخواهد، انجام می‌دهد». لذا شاید این فرموده‌ی الله بدین معنا باشد که عذاب دوزخیان، سرانجام پایان می‌یابد؟

پاسخ: می‌گوییم: این‌طور نیست؛ بلکه الله متعال بیان فرموده که وقتی بهشتیان از نعمت‌های الهی برخوردار می‌شوند، دیگر، این نعمت‌ها پایان نمی‌یابد. سپس این نکته را بیان نموده که الله درباره‌ی دوزخیان، به‌عدالت حکم می‌کند و الله هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ چیز نمی‌تواند حکمش را تغییر دهد یا به‌تأخیر بیندازد و وقتی الله متعال درباره‌ی دوزخیان حکم کند که وارد دوزخ شوند، حکمش قطعی‌ست.

درباره‌ی ایمان به آخرت، سخن گفتیم و اینک به ششمین رکن ایمان می‌پردازیم؛ رسول‌الله فرمود: «وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه»؛ یعنی: «و به تقدیر نیک و بد از سوی الله، ایمان داشته باشی».

منظور از تقدیر، هر آن چیزی‌ست که الله تا روز قیامت رقم می‌زند یا مقدَّر می‌فرماید. الله متعال، «قلم» را آفرید و به او دستور داد: «بنویس». پرسید: پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود: «هرآن‌چه را روی خواهد داد». بدین ترتیب به امر الله، هرچه تا روز قیامت روی خواهد داد، ثبت و مقدّر گردید؛ از این‌رو آن‌چه نصیب انسان باشد، به او می‌رسد و آن‌چه نصیب یا قسمتش نباشد، به او نمی‌رسد. الله این را به صورتی کلی و بدون شرح و تفصیل در کتابش بیان نموده و فرموده است:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠﴾ [الحج : ٧٠]

آیا نمی‌دانی که الله همه‌ی چیزهایی را که در آسمان‌ و زمین است، می‌داند؟ همه در کتابی (ثبت و محفوظ) است. بی‌گمان این امر بر الله آسان می‌باشد.

و می‌فرماید:

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحديد: ٢٢]

هیچ مصیبتی در زمین و جان‌هایتان (به شما) نمی‌رسد، مگر پیش از آن‌که پدیدش بیاوریم، در کتابی ثبت شده است. بی‌گمان این امر، بر الله آسان است.

آری! الله متعال، هر مصیبتی را پیش از آفرینش زمین و قبل از آفرینش انسان‌ها و حتی پیش از آفرینش خودِ آن مصیبت، پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، ثبت و مقدَّر کرده است. ایمان به تقدیر الهی، چهار مرحله دارد که باید به همه‌ی این مراحل ایمان بیاوریم:

مرحله‌ی اول: باید ایمان و باور داشته باشیم که الله به همه چیز داناست و الله متعال، این نکته را در بسیاری از آیات قرآن بیان نموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾

[الطلاق : ١٢]

تا بدانید که الله بر همه چیز تواناست و (بدانید) که به‌راستی علم الله، همه چیز را در برگرفته است.

و می‌فرماید:

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: ٥٩]

و کلید­های غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست. به آن‌چه در خشکی و دریاست، آگاه است. و هیچ برگی نمی­افتد مگر آن‌که آن را می­داند و هیچ دانه­ای در تاریکی­های زمین، و هیچ تَر و خشکی نیست مگر آن‌که در کتابی روشن ثبت شده است.

مرحله‌ی دوم: این است که ایمان داشته باشیم که الله متعال، اندازه و مقدار هر   
  
چیزی را تا برپاشدن قیامت تعیین کرده و آن را پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین ثبت نموده است. هر چیزی که تا روز قیامت پدید آید، نوشته و ثبت شده و پیدایش آن، قلم خورده و دواتش خشکیده و پرونده‌های تقدیر، بسته شده است؛ لذا هرچه نصیب باشد، می‌رسد و آن‌چه قسمت نباشد، نمی‌رسد. لذا اگر چیزی به تو رسید که انتظارش را نداشتی، نگو اگر چنین و چنان می‌کردم، نتیجه‌اش چنین و چنان می‌شد؛ زیرا آن‌چه به تو رسیده، قسمت و مقدّر بوده و باید همان‌گونه که الله برایت رقم زده است، به تو برسد و هر کاری که انجام دهی، نمی‌توانی از آن فرار کنی و تقدیر الهی همان‌گونه که او تعیین کرده، روی می‌دهد و هیچ دگرگونی و تغییری در آن نخواهد بود؛ زیرا امری قطعی‌ست که الله، مقدّر فرموده است. شاید کسی بگوید: مگر در حدیث نیامده است که: «مَنْ أحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»؛([[224]](#footnote-224)) یعنی: «کسی که می‌خواهد روزی‌اش، زیاد و عمرش طولانی شود، پس صله‌ی رحم یا ارتباطش با خویشانش را رعایت کند»؟

پاسخ: آری؛ در حدیث همین‌طور آمده است؛ اما باید توجه داشت که برای چنین کسی، رقم خورده و مقدر شده است که پیوند خویشاوندی‌اش را برقرار ‌کند؛ در نتیجه روزی و عمرش برکت می‌یابد و از این‌رو این شخص، به‌تقدیر الله ارتباطش را با خویشاونش حفظ می‌کند و روزی‌اش زیاد و عمرش، طولانی می‌شود و این اتفاق، به‌طور قطعی مطابق تقدیر الاهی روی می‌دهد؛ اما رسول‌الله از آن جهت، با عبارت: «هرکس دوست دارد...»، این نکته را بیان فرمود که تشویقی برای ما باشد تا به صله‌ی رحم و پیوند خویشاوندی بیش‌تر توجه کنیم.

گفتنی‌ست: علاوه بر آن‌چه که در «لوح محفوظ» ثبت شده است، سرنوشت انسان و امور مختلف، در مراحل دیگری نیز ثبت و ضبط و فیصله می‌گردد:

زمانی که جنین در شکم مادر خویش است و چهار ماه می‌گذرد، فرشته‌ای که بر رحم‌ها گماشته شده، به سویش فرستاده می‌شود و روح را در او می‌دمد و فرمان می‌یابد که رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوتی را که برای این جنین رقم خورده است، ثبت کند. این ثبت و ضبط، غیر از ثبت و ضبطی‌ست که در «لوح محفوظ» انجام شده است و در رابطه با سرنوشت انسان در طول عمر اوست؛ لذا علما، آن را سرنوشت زندگانی نامیده‌‌اند که در رابطه با وضعیت و سرنوشت انسان در طول زندگی‌اش ثبت می‌شود. پس از گذشت چهار ماه یا صد و بیست روز، مادر حرکت جنین را حس می‌کند؛ زیرا روح یا جان، وارد پیکر جنین شده است؛ حال آن‌که پیش‌تر فقط یک پاره‌گوشت بی‌جان بود.

کتابت دیگری نیز انجام می‌شود؛ یعنی هر سال یک‌بار. و این، فیصله و ثبت امور سالیانه‌ در شب «قدر» می‌باشد. الله متعال در شب قدر همه‌ی رویدادها و پدیده‌هایی را که در آن سال اتفاق می‌افتد یا پدید می‌آید، رقم می‌زند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ٣ فِيهَا يُفۡرَقُ كُلُّ أَمۡرٍ حَكِيمٍ ٤﴾

[الدخان: ٣، ٤]

... به‌راستی ما، آن را در شبی پربرکت و خجسته نازل کرده‌ایم؛ همانا ما، هشداردهنده بوده‌ایم. در آن شب هر کار استواری فیصله و مقرّر می‌گردد.

علت نام‌گذاری شب «قدر» نیز همین است که امور مختلف در آن شب، مقدّر می‌گردد.

سومین مرحله‌ی ‌ایمانِ به تقدیر: این است که باور و ایمان داشته باشیم که همه چیز به اراده و مشیت الله متعال است و هیچ چیز، خارج از اراده و خواستِ او نیست. فرقی نمی‌کند که این امر در رابطه با مسایلی باشد که به الله اختصاص دارد، مثل: نازل کردن باران، زنده کردن مردگان و امثال آن؛ یا در رابطه با مسایلی هم‌چون نماز و روزه و امثال آن باشد که مردم می‌دانند؛ همه‌ی این‌ها، به حکم و اراده‌ی الله متعال است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ ٢٨ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التكوير: ٢٨، ٢٩]

(قرآن، پندی‌ست) برای آن‌کس از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد. و شما (پیمودن راه مستقیم را) نمی‌خواهید مگر آن‌که الله، پروردگار جهانیان بخواهد و اراده کند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ٢٥٣﴾ [البقرة: ٢٥٣]

و اگر الله می­خواست، کسانی که پس از پیامبران آمدند، با وجودِ دلایل روشنی که برایشان آمده بود، با هم نمی­جنگیدند؛ اما برخی از آنان، ایمان آوردند و برخی، کفر ورزیدند. و اگر الله می‌خواست، با هم نمی‌جنگیدند؛ اما الله هر چه بخواهد، به انجام می­رساند.

بدین‌سان الله متعال، بیان فرمود که همه‌ی اعمال ما، به‌اراده‌ی او انجام می‌شود و خواست و اراده‌ی ما، تنها به خواتست و اراده‌ی الله تحقق می‌یابد. آری، هر چیزی به اراده‌ی الله روی می‌دهد و آن‌چه که او نخواهد، در قلمرو پادشاهی و فرمانروایی‌اش پدید نمی‌آید؛ از این‌رو مسلمانان اجماع و اتفاق نظر دارند که: «هرچه خدا بخواهد، همان می‌شود و آن‌چه او نخواهد، نمی‌شود».

و اما چهارمین مرحله: باور و اعتقاد به این است که همه چیز، مخلوق و آفریده‌ی الله متعال می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢﴾ [الزمر: ٦٢]

الله، آفریدگار همه چیز هست و او نگهبان و ناظر بر همه چیز می‌باشد.

و می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان: ٢]

و هر چيزى را آفريده و اندازه و تناسب شایسته و دقیق آن را (به‏حکمت خویش) رعایت نموده است.

بنابراین هر اتفاقی که روی می‌دهد، مخلوق خداست. انسان، آفریده‌ی خداست و عمل او نیز مخلوق خدا می‌باشد. چنان‌که الله سخن ابراهیم را خطاب به قومش، چنین بیان فرموده است که:

﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات : ٩٦]

الله، شما و کردارتان را آفریده است.

لذا کردار بنده، مخلوق الله به‌شمار می‌رود؛ اگرچه بنده آن عمل را انجام می‌دهد، نه الله؛ خداوند این اعمال را می‌آفریند و بنده، مرتکبش می‌گردد؛ یعنی خلقت عمل به الله نسبت داده می‌شود و ارتکاب یا انجام دادنش به بنده.

هرچه اتفاق می‌افتد، مخلوق و آفریده‌ی الله می‌باشد؛ البته آن‌چه که جزو صفات خداست، مخلوق نیست؛ مثلاً قرآن که الله متعال، آن را بر بنده‌ و فرستاده‌اش محمد نازل کرده است، مخلوق نیست؛ زیرا کلام خداست و کلام خدا، یکی از صفات الهی‌ست و هیچ‌یک از صفات الله، مخلوق نیست.

این‌ها مراحل چهارگانه‌ی ایمان به تقدیر بود که باید به آن‌ها ایمان داشته باشیم و گرنه، به تقدیر الهی ایمان نیاورده‌ایم.

ایمان به تقدیر و سرنوشت، فواید زیادی دارد؛ زیرا وقتی انسان بر این باور باشد که همه چیز به اراده‌ی الله روی می‌دهد، آرامش می‌یابد؛ لذا اگر مصیبتی به او برسد، صبر می‌کند و آن را از سوی خدا می‌داند. و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکر خدا می‌کند و می‌گوید: این، از سوی خداست. چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «عَجَباً لأمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْر، وَلَيْسَ ذَلِكَ لأِحَدٍ إِلاَّ للْمُؤْمِن: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْراً لَه، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خيْراً لَهُ»؛([[225]](#footnote-225)) یعنی: «شگفتا از حال مؤمن که همه‌ی اوضاع و احوالش، برای او خیر است و کسی جز مؤمن چنین وضعی ندارد: اگر مسأله‌ی خوشایندی به او برسد، شکر می‌کند و اگر زیان و مسأله‌ی ناگواری به او برسد، صبر می‌نماید؛ و این، به خیرِ اوست».

زیرا مؤمن، ایمان دارد که همه چیز به قضا و اراده‌ی الله می‌باشد و از این‌رو همواره راحت و آسوده‌خاطر است. چون می‌داند که آن‌چه به او رسیده، از سوی خداست؛ اگر مصیبت یا زیانی باشد، صبر می‌کند و منتظر گشایشی از سوی الله متعال می‌ماند و به الله پناه می‌برد و به سوی او زاری می‌کند تا مشکلش را برطرف نماید. و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکر خدا می‌کند و می‌داند که آن‌چه به او رسیده، با توان و تدبیر خودش نبوده؛ بلکه از سوی الله بوده است.

رسول‌الله فرمود: «وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه»؛ یعنی: «و به تقدیر نیک و بد از سوی الله، ایمان داشته باشی». منظور از تقدیر نیک، هر آن چیزی‌ست که انسان از آن سود می‌برد؛ مثل دانش سودمند، مال فراوان و پاک، سلامتی، داشتن همسر و فرزندان نیک و.... منظور از شر یا تقدیر بد، چیزهایی مثل جهل، فقر، بیماری، و نداشتن همسر و فرزند و چنین مواردی‌ست که برای انسان، ناگوار می‌باشد. به‌هر حال، همه‌ی این‌ها از سوی الله متعال است؛ چه نیک و چه بد و الله متعال، نیک و بد را به‌حکمت خویش رقم می‌زند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗۖ وَإِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ٣٥﴾ [الأنبياء: ٣٥]

و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می‌آزماییم و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

اگر الله متعال، حکمت و مصلحت را در امر ناگوار و بدی بداند، تقدیر بد را رقم می‌زند؛ چون به‌طور قطع منافع و مصلحت‌های زیادی در آن وجود دارد؛ زیرا می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٤١﴾ [الروم: ٤١]

به سبب کارهایی که مردم انجام داده‌اند، در دریا و خشکی، فساد و تباهی پدیدار گشته است تا (پروردگار) سزای بخشی از اعمالشان را به آنان بچشاند؛ باشد که (به سوی حق) باز‌گردند.

شاید کسی بگوید: آیا این فرموده‌ی پیامبر که باید به تقدیر نیک و بد از سوی الله ایمان داشت، با این فرموده‌اش در تعارض نیست که: «الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»؛([[226]](#footnote-226)) یعنی: «شر و بدی، به تو نسبت داده نمی‌شود».

پاسخ: به‌طور قطع شرّ محض، به هیچ عنوان در افعال خدواند وجود ندارد. منظور از شرّ محض، بدی و شرّی‌ست که هیچ خیری در آن نیست؛ نه در حال حاضر و نه در آینده. محال است که چنین شری در افعال خداوند متعال وجود داشته باشد؛ زیرا بدی یا شری که الله متعال مقدّر می‌کند، حتماً پایان نیکی دارد و یا اگر برای عده‌ای بد و ناگوار است، برای برخی دیگر سودمند می‌باشد یا خیری در آن است؛ مثلاً الله متعال باران فراوانی نازل می‌کند که در نتیجه‌ی آن، بسیاری از کشتزارها از میان می‌رود؛ اما به‌طور کلی برای ذخیره‌ی آب‌های زیرزمینی مفید است و بسیاری از مردم از آن نفع می‌برند. لذا اگرچه برای عده‌ای، بد بوده یا زیان داشته؛ اما برای برخی دیگر، خوب و مفید بوده است؛ یعنی از یک‌سو، خوب می‌باشد و از سوی دیگر، بد.

علاوه بر این، باید بدانیم که تقدیر بدی که از سوی الله برای انسان رقم می‌خورد، در حقیقت خیر است؛ زیرا اگر انسان به نیت اجر و پاداش صبر کند، به اجر و پاداشی دست می‌یابد که به‌مراتب از ضرر و زیانی که به او رسیده، بیش‌تر است.

گفته می‌شود: انگشت یا دست بانویی عبادت‌گزار قطع شد؛ ولی او صبر کرد و شکر خدا گفت. به او گفتند: انگشتت این‌طور شده و تو الحمدلله می‌گویی؟! پاسخ داد: «حلاوت و شیرینیِ اجرش، تلخی صبر را از یادم برد».

هم‌چنین باید توجه داشته باشیم که شر یا بدی، حقیقتی‌ست که در افعالِ الله، هیچ جایی ندارد و فقط در مفعول اوست.([[227]](#footnote-227)) الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢﴾ [الفلق: ١، ٢]

بگو: به پروردگار سپيده‌دم پناه مى‌برم، از شرّ آن‌چه آفریده است.

به عبارت دیگر، از شرّی که الله متعال آفریده است، به او پناه می‌برم.

فرض کنید یکی از نزدیکان شما بیمار است و شما را راهنمایی می‌کنند که باید او را داغ کنید تا خوب شود؛ شما نیز برای بهبود او، داغش می‌کنید. بدون شک داغ کردن، دردناک است؛ اما این کار شما، بد نیست؛ بلکه برای بیمار، خوب است. چون شما به امید خوب شدن او، داغش می‌کنید. همین‌طور این فعل الله که امور ناخوشایندی پدید می‌آورد، بد نیست؛ گرچه این امور پدیدآمده، به‌ظاهر بد و ناگوار به‌نظر می‌رسند؛ چراکه خیر فراوانی در پی دارند. شاید کسی بپرسد: پس چرا الله فرموده است:

﴿مَّآ أَصَابَكَ مِنۡ حَسَنَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٖ فَمِن نَّفۡسِكَۚ﴾

[النساء : ٧٩]

آن‌چه از نعمت و خوبی به تو می‌رسد، از سوی الله (و به‌فضل او) است و هر چه بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست.

پاسخ: مفهوم این آیه، این است که خوبی یا نعمتی که به انسان می‌رسد، لطف و منت الله نسبت به بنده‌اش می‌باشد و بدی‌هایی که به انسان می‌رسد، گرچه از سوی خدا مقدر شده است، اما خودِ انسان، بانی و سبب آن می‌باشد. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠﴾

[الشورى: ٣٠]

هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهانی‌ست که دست‌آورد خود شماست. و الله از بسیاری (از گناهان) در می‌گذرد.

خلاصه این‌که هرچه روی می‌دهد، به اراده‌ی الله متعال است؛ چه نیک باشد و چه بد.

روشن است که خیر و نیکی، از سوی الله متعال می‌باشد؛ اما درباره‌ی شر، می‌گوییم: شر و بدی، هیچ جایی در فعل خداوند ندارد و فقط در مفعول اوست؛ و فعل با مفعول، فرق دارد. هم‌چنین باید این نکته را هم به‌خاطر داشته باشیم که چه بسا در امور بد یا ناخوشایندی که به‌اراده‌ی الله به انجام می‌رسد، خیر فراوانی وجود دارد؛ چه در رابطه با شخصِ مصیبت‌زده و چه در رابطه با دیگران. مثلاً نزول بارانِ زیاد، گرچه ممکن است زراعت زیادی را از میان ببرد و برای کشاورزان، به‌طور مقطعی زیان‌ داشته باشد، اما به‌طور عمومی نفع زیادی برای انسان‌ها دارد؛ از این‌رو برای عده‌ای، بد است و برای برخی دیگر، خوب.

یا می‌گوییم: برای یک نفر، از یک جهت بد است و از سوی دیگر، خوب؛ زیرا بدی یا مصیبتی که به انسان می‌رسد، می‌تواند زمینه‌ای برای پایداری‌اش و شناخت نعمت‌های الهی باشد تا بیش از پیش، قدر نعمت بداند و بدین‌سان برای او خوب است و پایان نیکی دارد.

عمر می‌گوید: جبرئیل از رسول‌خدا پرسید که «احسان» چیست؟ رسول‌الله فرمود: «أن تَعبُدَ اللهَ کأنَّكَ تراهُ فإن لم تَکُن تراه فإنَّهُ یراكَ»؛ یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این‌چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این‌که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما».

احسان، یعنی نیکی کردن؛ و متضاد واژه‌ی «اسائه» (بدی کردن) می‌باشد. البته در این‌جا بدین معناست که انسان، عملش را به کامل‌ترین یا بهترین شکل انجام دهد. رسول‌الله، خود مفهوم احسان را بیان کرد و فرمود: «احسان، این است که الله را چنان عبادت نمایی که انگار او را می‌بینی و اگر این برایت ممکن بود، با یقین به این‌که او، تو را می‌بیند، عبادتش کن». یعنی الله را با بیم و امید عبادت کند. به‌طور قطع، عبادتی که از روی امید و رغبت است، از عبادتی که از روی ترس و هراس می‌باشد، بهتر و کامل‌تر است. بنابراین عبادت، دو درجه دارد؛ درجه‌ی اول، عبادت رغبت و امید است؛ و درجه‌ی دوم، عبادت ترس و هراس؛ البته این دو درجه، هر دو بزرگ و باارزش است؛ گرچه درجه‌ی اول، کامل‌تر و بهتر می‌باشد.

سپس جبرئیل گفت: «به من درباره‌ی زمان قیامت خبر بده». رسول‌الله فرمود: «کسی که از او می‌پرسی، از سؤال‌کننده داناتر نیست»؛ یعنی من در این‌باره بیش از تو نمی‌دانم. همان‌طور که تو ای جبرئیل! زمان برپا شدن قیامت را نمی‌دانی، من نیز از آن بی‌اطلاع ام. جبرئیل و محمد مصطفی، هر دو فرستادگان و پیام‌آوران بزرگوار الله متعال هستند؛ یکی پیام‌آوری از جنس فرشتگان و دیگری، پیام‌آوری از جنس بشر و البته برگزیده‌ترین پیام‌آوران خداوند متعال به‌شمار می‌روند. جبرئیل، در میان فرشتگان؛ و محمد در میان پیامبران بشری. با این حال، هر دو از زمان وقوع قیامت، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند؛ زیرا دانش زمان قیامت، فقط نزد ذاتی‌ست که برپا کردن قیامت به دست اوست و او، الله متعال می‌باشد. همان‌گونه که الله این نکته را در چندین آیه بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَا﴾ [الأعراف: ١٨٧]

از تو درباره­ی قیامت می­پرسند که چه زمانی روی می­دهد؟ بگو: علمش تنها نزد پروردگار من است.

و می‌فرماید:

﴿يَسۡ‍َٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [الأحزاب: ٦٣]

مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است.

لذا هرکس ادعا کند که زمان برپاشدن قیامت را می‌داند، دروغ‌گوست؛ زمان قیامت را از کجا می‌داند، حال آن‌که رسول‌الله و جبرئیل که برترین پیام‌آوران الهی هستند، از زمان وقوع قیامت بی‌خبر بودند؟ البته قیامت نشانه‌هایی دارد؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَاۚ﴾ [محمد : ١٨]

گویا تنها منتظر این هستند که رستاخیز، ناگهان به سراغشان بیاید؛ همانا نشانه‌هایش فرا رسیده است.

از این‌رو وقتی رسول‌خدا به جبرئیل خبر داد که زمان قیامت را نمی‌داند، جبرئیل درباره‌ی نشانه‌های قیامت، سؤال کرد؛ یعنی از رسول‌خدا خواست نشانه‌هایی را که بیان‌گر نزدیک شدن قیامت است، بیان کند. رسول‌الله فرمود: «أَنْ تلدَ الأَمَةُ ربَّتَها، وَأَنْ تَرى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ يتَطاولُون في الْبُنيانِ»؛ یعنی: «(از نشانه‌های قیامت است) که کنیز، سرورش را بزاید و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند».

«کنیز، سرورش را بزاید»، بدین معناست که کنیزانِ زیردستی، به جایی می‌رسند که ریاست می‌یابند و بر دیگران، حکم می‌رانند؛ و این، کنایه از کثرت اموال و دارایی‌هاست.([[228]](#footnote-228))

و اما دومین نشانه‌ی قیامت از زبان رسول‌خدا: «وَأَنْ تَرى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ يتَطاولُون في الْبُنيانِ»؛ یعنی: «و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند». به عبارت دیگر: چنین کسانی آن‌قدر ثروتمند می‌شوند که به داشتن ساختمان و تجملات دنیوی، افتخار می‌کنند. لذا این‌که در ساختمان‌سازی بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند، دو جنبه دارد: یکی، حسی؛ و دیگری معنایی است؛ منظور از حسی، این است که ساختمان‌های بزرگ و بلندی می‌سازند و منظور از جنبه‌ی معنایی آن، این است که به‌خاطر ثروت زیادشان، خانه‌هایشان را با انواع تجملات آراسته می‌کنند.

البته قیامت، نشانه‌های دیگری نیز دارد که علما آن‌ها را ذکر کرده‌اند. سپس جبرئیل رفت و صحابه مدت زیادی آن‌جا ماندند؛ آن‌گاه رسول‌خدا از عمر پرسید: «آیا می‌دانی که سؤال‌کننده چه کسی بود؟» عمر گفت: «الله و پیامبرش بهتر می‌دانند». فرمود: «او، جبرئیل بود؛ نزدتان آمد تا دینتان را به شما آموزش دهد».

پاره‌ای از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌کنیم:

طرح سؤال برای شاگردان به‌قصد ارزیابی وضعیت درسی و علمی آن‌ها؛ همان‌طور که رسول‌الله از عمر سؤال کرد.

هم‌چنین درمی‌یابیم که گفتن این عبارت اشکالی ندارد که: «الله و پیامبرش بهتر می‌دانند» و لازم نیست که بگوییم: «الله، سپس پیامبرش بهتر می‌دانند»؛ زیرا علوم شرعی که به پیامبر می‌رسد، از سوی الله و جزو علم و دانش الهی‌ست و از این‌رو گفتن این عبارت، اشکالی ندارد. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [التوبة: ٥٩]

و برایشان بهتر بود اگر به آن‌چه الله و پیامبرش به ایشان داده­اند، خشنود می­شدند.

فرمود: «الله و پیامبرش». نفرمود: الله، سپس پیامبرش. منظور از «آن‌چه که الله و پیامبرش به ایشان داده‌اند»، مسایل و داده‌های شرعی‌ست و رهنمودهای پیامبر، جزو داده‌های الهی‌ست. لذا در رابطه با مسایل شرعی، جایز است که بگوییم: «الله و رسولش بهتر می‌دانند»؛ یعنی نیازی نیست که بین لفظ جلاله‌ی الله و واژه‌ی رسول، کلمه‌ی «سپس» را بگوییم؛ اما در مسایل تکوینی، باید واژه‌ی «سپس» را به‌کار ببریم. مثلاً درست نیست که بگوییم: «هرچه خدا و رسولش بخواهند»؛ زیرا شخصی به پیامبر گفت: «آن‌چه خدا و شما بخواهید». رسول‌الله فرمود: «أجعلتنی للهِ ندًّا، بل ما شاء الله وحده»؛([[229]](#footnote-229)) یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ بلکه هرچه الله یگانه بخواهد».

نکته‌ی دیگری که از حدیث عمر برداشت می‌کنیم، این است که وقتی سؤال‌کننده پرسشی مطرح می‌کند که آن را می‌داند، در واقع برای آموزش به دیگران است و معلم یا آموزگارشان به‌شمار می‌رود؛ زیرا مردم سؤالی را که جبرئیل پرسید یا پاسخی که رسول‌خدا داد، یاد نداشتند و نمی‌دانستند و بدین ترتیب نفع زیادی از این پرسش و پاسخ بردند؛ از این‌رو یکی از علما گفته است: دانش‌آموز، دانشجو و پژوهشگری که در جلسه‌ی یک عالم شرکت می‌کند، باید گاه مسایل مهمی را که خود می‌داند، در قالب پرسش مطرح کند تا حاضران در جلسه، نفع ببرند و بدین‌سان، نکته‌ی مهمی را به آن‌ها یاد داده یا زمینه را برای فراگیری آن‌ها فراهم نموده است.

هم‌چنین به برکت علم و دانش، پی می‌بریم و در می‌یابیم که پرسش و پاسخ، نفع زیادی دارد؛ هم برای پرسش‌گر و هم برای پاسخ‌دهنده. همان‌طور که رسول‌الله فرمود: «...تا دینتان را به شما آموزش دهد».

و نیز درمی‌یابیم که این حدیث، حدیث بزرگ و مهمی‌ست که همه‌ی دین را در خود دارد؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «جبرئیل بود که می‌خواست دینتان را به شما آموزش دهد»؛ چراکه این حدیث، شامل اصول اعتقادی و اصول عملی‌ست. اصول اعتقادی، همان ارکان و پایه‌های ایمان است و اصول عملی، همان ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام می‌باشد.

\*\*\*

62- الثَّاني: عن أبي ذَرٍّ جُنْدُبِ بْنِ جُنَادةَ ، وأبي عبْدِ الرَّحْمنِ مُعاذِ بْنِ جبل$ عنْ رسولِ اللَّهِ قال: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحسنةَ تَمْحُهَا، وخَالقِ النَّاسَ بخُلُقٍ حَسَنٍ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[230]](#footnote-230))

**ترجمه:** ابوذر، جندب بن جناده و ابوعبدالرحمن، معاذ بن جبل$ می‌گویند: رسول‌الله فرمود: «هرجا که بودی، تقوای الله پیشه ساز و پس از هر بدی، نیکی نما تا آن بدی را از میان ببرد و با مردم، با اخلاق نیکو برخورد و رفتار کن».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را در «اربعین» خود نیز آورده است؛ رسول‌الله در این حدیث سه رهنمود یا سفارش مهم بیان می‌فرماید:

**رهنمود اول:** «هرجا که بودی، تقوای الله پیشه کن». تقوا، یعنی اجتناب از آن‌چه که الله نهی کرده و انجام دادن آن‌چه که به آن دستور داده است؛ لذا تقوا، این است که فرمان الهی را خالصانه و مطابق سنت و رهنمود رسول‌الله انجام دهی و برای فرمان‌برداری از الله، آن‌چه را که نهی نموده، ترک کنی و از آن پرهیز نمایی. مثلاً بزرگ‌ترین رکن اسلام را پس از شهادتین که الله بر تو واجب کرده، انجام دهی و نمازت را با همه‌ی شرایط و ارکان و واجباتش به کامل‌ترین شکل بخوانی؛ لذا کسی که شرایط یا واجبات و یا ارکان نماز را رعایت نکند، تقوای الهی پیشه نکرده است؛ بلکه خداترسی و تقوایش، متناسب با آن‌چه که در انجامش کوتاهی کرده، ناقص است. تقوا در زکات، این است که همه‌ی اموالت را که در آن زکات است، محاسبه کنی و با طیب خاطر و میل دورنی خویش و به‌دور از بخل و تأخیر زکات اموالت را بدهی؛ و هرکس چنین نکند، پرهیزکار و خداترس نیست.

تقوا در روزه، این است که همان‌طور که دستور یافته‌ای، از بیهوده‌کاری یا کارهای لغو، دشنام گفتن، کشمکش و سر و صدا، غیبت، سخن‌چینی و دیگر کارهای زشت که روزه را ناقص می‌کند، دوری کنی؛ چون روزه در حقیقت، به معنای دوری از کارهایی‌ست که الله حرام نموده است.

به همین‌شکل باید سایر وظایف شرعی خود را برای اطاعت از الله و فرمان‌برداری از دستورهایش، مخلصانه و با پیروی از رسول گرامی انجام دهی و از آن‌چه که الله متعال، نهی فرموده است، بپرهیزی.

**رهنمود دوم:** «پس از هر کار بدی، نیکی کن تا آن بدی را محو و نابود نماید»؛ زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. یکی از نیکی‌هایی که پس از هر کار بدی باید انجام دهی، این است که به سوی الله توبه کنی؛ زیرا توبه، یکی از برترین نیکی‌هاست. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: ٢٢٢]

همانا الله، توبه کنندگان و جویندگان پاکی را دوست دارد.

و می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

کارهای نیک و شایسته، کفاره‌ی بدی‌ها و گناهان انسان می‌باشد؛ همان‌طور که رسول‌الله فرموده است: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَالْجُمْعَةُ إِلَى الْجُمْعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ كَفَّارةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِر»؛ یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته غیر از گناهان بزرگ که باید از آن‌ها پرهیز کند». هم‌چنین فرموده است: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بینَهما»؛([[231]](#footnote-231)) یعنی: «هر عمره تا عمره‌ی بعد، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ دو انجام می‌شود». لذا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

**رهنمود سوم:** «با مردم با اخلاق نیک رفتار کن».

دو رهنمود اول در رابطه با تعامل انسان با خالق می‌باشد و رهنمود سوم، درباره‌ی حُسن معاشرت و خوش‌خُلقی با مردم است؛ یعنی باید با مردم با رفتار و اخلاقی شایسته، نه نکوهیده و زشت، برخورد نماییم و این با گشاده‌رویی، راست‌گویی، نیک‌کلامی یا خوش‌زبانی و دیگر رفتارها و منش‌های نیک، میسر است. روایت‌های فراوانی درباره‌ی فضیلت اخلاق نیک وجود دارد؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «أکملُ المُؤمِنینَ إِیمانًا أحسَنُهم خُلُقًا»؛([[232]](#footnote-232)) یعنی: «ایمان مؤمنانی کامل‌تر است که اخلاقشان، نیکوتر باشد». هم‌چنین رسول‌الله خبر داده است که نزدیک‌ترین و سزاوارترین مردم به ایشان در روز قیامت، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند.

لذا اخلاق نیک به عنوان یک ارزش و منش خوب در جامعه، انسان را محبوب دیگران می‌گرداند و پاداش بزرگی دارد که دارد که آدمِ خوش‌اخلاق در روز قیامت به آن دست می‌یابد. چه خوب است که همگی ما این سه رهنمود رسول‌خدا را رعایت کنیم.

\*\*\*

63- الثَّالث: عن ابنِ عبَّاس$ قال: «كُنْتُ خَلْفَ النَّبِيِّ يوْماً فَقال: «يَا غُلامُ إِنِّي أُعلِّمكَ كَلِمَات: احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَك، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَل اللَّه، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّه، واعلَم: أَنَّ الأُمَّةَ لَو اجتَمعتْ عَلَى أَنْ ينْفعُوكَ بِشيْء، لَمْ يَنْفعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَد كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْء، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بَشَيْءٍ قد كَتَبَهُ اللَّه عليْك، رُفِعَتِ الأقْلام، وجَفَّتِ الصُّحُفُ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]([[233]](#footnote-233))

وفي رواية غيرِ التِّرْمِذي: «احفظَ اللَّهَ تَجِدْهُ أَمَامَك، تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ في الرَّخَاءِ يعرِفْكَ في الشِّدةِ، واعْلَمْ أَنّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصيبَك، وَمَا أَصَابَكَ لمْ يَكُن لِيُخْطِئَكَ واعْلَمْ أنّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْر، وأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْب، وأَنَّ مَعَ الْعُسرِ يُسْراً».

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: روزی (سوار بر اسب) پشت سر رسول‌الله نشسته بودم؛ فرمود: «پسر جان! چند سخن به تو می‌آموزم: شریعت الله را پاس بدار تا تو را حفظ کند؛ شریعت الله را حفظ کن تا او را در برابر خویش بیابی. هرگاه، چیزی خواستی، از الله بخواه و هرگاه کمک و یاری خواستی، از الله درخواست کمک کن و بدان که اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله، برایت مقدَّر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله برایت رقم زده است. کار نوشتن تقدیر به‌وسیله‌ی قلم‌ها پایان یافته و نامه‌ها، خشک شده است».

در روایتی غیر از ترمذی آمده است: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیابی؛ خدا را در آسایش و راحتی به‌یاد داشته باش تا تو را در سختی‌ها بشناسد (و تو را یاری کند). و بدان که آن‌چه برایت مقدّر نشده، امکان ندارد که به تو برسد و آن‌چه که برایت مقدّر شده است، ممکن نیست که به تو نرسد. به‌یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی‌ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی‌ست».

**شرح**

ابن‌عباس می‌گوید: پشت سر رسول‌خدا بودم؛ یعنی: سوار بر اسب یا مرکب، پشت سر پیامبر نشسته بودم. رسول‌الله فرمود: «پسر جان! شریعت الله را پاس بدار تا تو را حفظ کند...». پیامبر از آن جهت به ابن‌عباس$ فرمود: «پسر جان» که ابن عباس نوجوانی کم‌سن و سال بود. ابن‌عباس$ به هنگام وفات رسول‌الله تازه‌بالغ، یعنی پانزده یا شانزده ساله و یا کم‌تر از آن بود. لذا او را با عبارتِ «پسر جان» خطاب قرار داد و فرمود: «احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ». این، سخن و رهنمود بسیار بزرگی‌ست؛ یعنی شریعت الله را با اجرای دستورهای الهی و دوری از نواهی او، پاس بدار. فراگیری بخشی از علوم و معارف دینی برای انجام عبادت‌ها و معاملات، و نیز فراخواندن به سوی الله، در این مفهوم می‌گنجد و جزو حفظ شریعت الهی‌ست. لذا این معنا که خدا را حفظ کن، درست نیست و منظور، حفظ و پاس‌داشتِ شریعت الله می‌باشد؛ زیرا الله متعال، به هیچ‌کس نیاز ندارد. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ﴾ [محمد : ٧]

ای مؤمنان! اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند.

می‌بینید که در این آیه، منظور از یاری کردنِ الله، یاری رساندن به دین اوست؛ زیرا الله از همه، بی‌نیاز است. چنان‌که در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ﴾ [محمد : ٤]

و اگر الله می‌خواست، خود از آنان انتقام می‌گرفت.

به‌طور قطع، کافران نمی‌توانند از عذاب الله فرار کنند یا او را درمانده نمایند:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [فاطر: ٤٤]

و هيچ چيز نه در آسمان‌ها و نه در زمين الله را درمانده نكرده است.

لذا عبارتِ «احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ»، بیان‌گر این است که هرچه انسان دین و شریعت الهی را پاس بدارد، الله متعال نیز او را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. حال ببینیم منظور از این‌که الله، او را حفظ می‌کند، چیست؟

پاسخ: یعنی خداوند جان و مال و خانواده، و دین چنین شخص را که از همه چیز مهم‌تر است، حفظ می‌کند و انسان را از همه‌ی گمراهی‌ها و کج‌روی‌ها مصون می‌دارد؛ زیرا انسان هرچه راه هدایت را در پیش بگیرد، بر هدایتش افزوده می‌شود؛ الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ١٧﴾ [محمد : ١٧]

و آنان که هدایت یافتند، (الله) بر هدایتشان افزود و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان بخشید.

هم‌چنین انسان هرچه گمراهی و ضلالت را در پیش بگیرد، بیش‌تر گمراه می‌شود؛ چنان‌که در حدیثی آمده است: «إنَّ الإنسانَ إذا أذنَبَ صَارَ في قَلْبِهِ نُکْتَةٌ سَوداء فإن تابَ مُحِیَت»؛([[234]](#footnote-234)) یعنی: «هرگاه انسان گناه می‌کند، نقطه‌ی سیاهی در دلش ایجاد می‌شود که اگر توبه نماید، این نقطه از میان می‌رود». اگر دوباره گناه کند، نقطه‌ی سیاه دیگری در قلبش ایجاد می‌گردد و با تکرار گناه، این نقطه در دل پدید می‌آید تا این‌که سرانجام، مُهر تیره‌دلی و شقاوت بر دل زده می‌شود. پس اگر شریعت الهی را پاس بدارید، الله متعال جان و مال و خانواده‌ی شما را در حفظ خویش قرار می‌دهد.

آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیابی»؛ یعنی اگر به دستورهای الله عمل کنی و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری نمایی، او را در برابر خویش خواهی یافت؛ این فرموده‌ی رسول خدا به معنای همان عبارتی‌ست که پیش‌تر درباره‌اش توضیح دادم. به هر حال با حفظ دین الهی، خداوند را در مقابل خویش می‌یابی؛ بدین‌سان تو را به‌سوی خیر و نیکی، رهنمون می‌شود و هر بدی و امر ناگواری را از تو دور می‌‌کند؛ به ویژه اگر در راستای حفظ و نگهداری دین الله، تنها از او یاری بجویی؛ زیرا اگر انسان از الله کمک و یاری بجوید و بر او توکل کند، به‌یقین الله، برای او کافی‌ست و کسی که خدا برای او کافی باشد، پس از الله، محتاج هیچ‌کس نخواهد بود. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: ٦٤]

ای پیامبر! الله برای تو و برای مؤمنانی كه از تو پيروى كرده‏اند، کافی‌ست.

و می‌فرماید:

﴿وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ﴾ [الأنفال: ٦٢]

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، بدان که الله برایت کافی‌ست.

وقتی الله پشتیبان انسان باشد، دیگر، هیچ گزندی به انسان نمی‌رسد؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «شریعت الله را پاس بدار تا او را در برابر خویش بیابی».

سپس افزود: «هرگاه چیزی خواستی، از الله بخواه و هرگاه کمک و یاری خواستی، از الله درخواست کمک كن». یعنی بر هیچ‌یک از مخلوق‌ها و آفریده‌های خداوند، اعتماد مکن. به عنوان مثال: آدمِ فقیر و نیازمند که هیچ مال وثروتی ندارد، دست به دعا برمی‌دارد و می‌گوید: یا الله! به من رزق و روزی عطا فرما. و آن‌گاه از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی‌اش می‌رسدإ اما اگر دست نیاز پیش مردم دراز کند، معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا ندهند؛ از این‌رو در حدیث آمده است: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ ثُمَّ یَبِیعَهُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَسألَ النَّاسَ أَعْطَوهُ أَوْ مَنَعَوهُ»؛([[235]](#footnote-235)) یعنی: «اگر هریک از شما ریسمانش را بر دارد و با جمع‌آوری و فروش هيزم امرار معاش كند، برايش بهتر است از این‌که دست گدايي پيش مردم دراز کند؛ و معلوم نيست كه چيزي به او بدهند يا ندهند». لذا اگر چیزی می‌خواستی، از الله بخواه و بگو: «خدایا! به من روزی بده». «یا الله! به‌فضل خویش مرا از غیر خود، بی‌نیاز بگردان». و با چنین دعاهایی، به سوی الله روی بیاور. هم‌چنین «هرگاه کمک می‌خواستی، از الله درخواست کمک کن» و از هیچ انسانی، کمک مخواه؛ مگر آن‌که سخت نیازمند باشی. البته در شرایط سختی که ناگزیر می‌شوی، نیازت را با کسی درمیان بگذاری، همه‌ی توکل و اعتمادت به الله باشد و فقط به‌عنوان یک وسیله، مشکلت را با کسی که کاری از او ساخته است، در میان بگذار.

از این دو جمله، بدین نکته پی می‌بریم که دراز کردن دست نیاز در پیش غیر خدا، با توحید در تعارض است؛ لذا عرض نیاز در پیش غیر خدا، برای چیز کوچکی باشد یا برای نیازی بزرگ، ناپسند و مکروه است. چه‌بسا الله متعال اگر بخواهد، کمکی برایت فراهم کند و مشکلی را که از توان همه خارج است، برطرف نماید و تو را به دست یکی از بندگان یا آفریده‌هایش که برای تو مسخّر کرده، یاری رساند و او را بر آن دارد كه به تو کمک کند. با این حال، به هیچ عنوان برایت جایز نیست که مسبِّب اصلی، یعنی الله را از یاد ببری. مانند چیزی که امروزه از سوی برخی از افراد جاهل و نادان، شاهدِ آن هستیم؛ بدین‌سان که چون کافران به کمک حکومتشان آمده‌اند، برخی، این کافران را تقدیس می‌کنند و گویا نمی‌دانند که این کفار، دشمنشان هستند؛ فرقی نمی‌کند که کمکشان کنند یا نه.

به‌هر حال، این‌ها تا روز قیامت با شما دشمنی دارند و برای هیچ‌کس جایز نیست که با آنان دوستی کند یا به‌یاری آن‌ها برخیزد و یا برایشان دعا نماید؛ و متأسفانه گاه از برخی از این افراد نادان می‌شنویم که می‌گویند: ما حاضریم برای فلانی و فلانی (که کافر است) جان‌فشانی کنیم! پناه بر الله! حتی برخی، فرزندانشان را به نام این کفار نام‌گذاری می‌کنند! این‌ها باید بدانند که اگر الله متعال، کافران را برایشان مسخّر نمی‌کرد، خود نمی‌توانستند هیچ کاری از پیش ببرند. نفع‌دهنده و ضرردهنده، الله متعال است و او، این کفار را مسخّر نمود که به شما کمک کردند؛ در حدیثی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هذا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»؛ یعنی: «خداوند، این دین را با شخص فاجر نیز یاری می‌رساند». لذا هیچ‌گاه نباید این لطف خدا را از یاد ببریم که کافران را برای ما مسخّر فرمود و بر ماست که عموم مردم را نیز از این نکته آگاه نماییم. وقتی کسی را دیدیم که به این کافران، تکیه و اعتماد دارد و می‌گوید: همین‌ها بودند که به ما کمک کردند، باید به او یادآوری کنیم که چنین روی‌کردی، نقص و خلل در توحید به‌شمار می‌رود. والله اعلم.

رسول‌الله فرمود: «‌بدان که اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله برایت مقدَّر کرده است». لذا اگر نفعی از سوی مردم به تو رسید، بدان که از سوی الله متعال بوده است؛ زیرا الله آن را برای تو مقدّر کرده است. رسول‌الله نفرمود که اگر همه‌ی مردم جمع شوند، نمی‌توانند هیچ نفعی به تو برسانند؛ فرمود: «نمی‌توانند، مگر آن‌چه را که الله برایت مقدّر کرده است».

بدون شک، مردم به یک‌دیگر نفع می‌رسانند و به هم کمک می‌کنند؛ اما همه‌ی این‌ها به خواستِ الله و تقدیری‌ست که برای انسان رقم زده است. لذا اول از همه، لطف خدای متعال است که کسی را مسخّر نموده تا به تو نفعی برساند یا به تو نیکی کند و یا مشکلت را برطرف نماید.

برعکس، اگر همه جمع شوند تا زیانی به انسان برسانند، نمی‌توانند؛ مگر زیانی که الله برایش مقدّر کرده است. لازمه‌ی چنین ایمانی، این است که انسان همواره به پروردگارش وابسته باشد و بر او توکل کند و به هیچ‌کس جز او روی نیاورد؛ چون می‌داند که اگر همه‌ی آفریده‌ها جمع شوند تا زیانی به او برسانند، نمی‌توانند؛ مگر زیانی که الله برایش رقم زده است. لذا امیدش به خداست و به حمایت و پشتیبانی الله چشم می‌دوزد و به غیر خدا نمی‌اندیشد و ترس و واهمه‌ای از غیر او ندارد؛ هرچند بر ضد او ، جمع و یکپارچه شوند؛ از این‌رو هنگامی که به گذشتگان این امت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هرگاه به الله متعال، اعتماد و توکل کرده‌اند، نیرنگ دشمنان و حسادتِ حسودان، هیچ زیانی به آنان نرسانده است:

﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡ‍ًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾ [آل عمران: ١٢٠]

اگر شکیبایی و تقوا پیشه کنید، مکرشان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند. همانا الله به آن‌چه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

سپس رسول‌الله فرمود: «رُفِعَتِ الأقْلام، وجَفَّتِ الصُّحُفُ»؛ یعنی: «کار نوشتن تقدیر به‌وسیله‌ی قلم‌ها، پایان یافته و دواتِ نامه‌ها، خشک شده است» و دیگر، بازنگری و مراجعه‌ای در کار نیست؛ از این‌رو «آن‌چه برایت مقدّر شده، ممکن نیست که به تو نرسد». همان‌طور که در همین حدیث می‌فرماید: «آن‌چه برایت مقدّر نشده است، امکان ندارد که به تو برسد».

رسول‌الله فرمود: «به‌یقین پیروزی، با صبر و شکیبایی‌ست و موفقیت با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی‌ست»؛ یعنی یقین و باور راسخ داشته باش که پیروزی با صبر و شکیبایی، به‌دست می‌آید و اگر شکیبایی نمودی و مطابق حکم الله، زمینه‌های پیروزی را فراهم کردی و بدان عمل نمودی، بدان که الله متعال، تو را یاری می‌کند. صبر در این‌جا به معنای پایداری بر اطاعت الله و دوری از معصیت و نافرمانی او و نیز به معنای استقامت در برابر مشکلات و آزمون‌های سختی‌ست که از طرف خداوند متعال برای انسان رقم می‌خورد؛ زیرا دشمن از هر سو به انسان ضربه می‌زند و گاه، این احساس به آدم دست می‌دهد که توان رویارویی با دشمن را ندارد و خسته و درمانده می‌شود و جهاد را ترک می‌کند. گاه جهاد را آغاز می‌نماید؛ اما همین‌که سختی‌هایی به او می‌رسد، جا می‌زند و درمانده می‌شود و دیگر، ادامه نمی‌دهد؛ برخی از اوقات ادامه می‌دهد؛ اما از سوی دشمن، رنج و سختی زیادی می‌بیند؛ لذا بر او واجب است که پایداری نماید. الله می‌فرماید:

﴿إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥۚ﴾ [آل عمران: ١٤٠]

اگر (در جنگ احد) به شما آسیبی رسید، به کافران نیز چنین آسیبی رسید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُواْ فِي ٱبۡتِغَآءِ ٱلۡقَوۡمِۖ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٠٤﴾ [النساء : ١٠٤]

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما (هنگام رویارویی با دشمن) متحمل درد و رنج می‌شوید، آنان نیز همانند شما درد و رنج می‌کشند؛ ولی شما از الله امیدی دارید که آن‌ها ندارند. و الله دانای حکیم است.

لذا اگر انسان شکیبایی کند و پایداری نماید و مسیر جهاد را ادامه دهد، الله متعال او را یاری می‌کند و به پیروزی می‌رساند.

رسول‌الله هم‌چنین فرمود: «و گشایش، با تحمل رنج و سختی‌ست». هرچه سختی‌ها بیش‌تر و شدیدتر شود، گشایش، نزدیک‌تر می‌گردد؛ زیرا الله در کتابش می‌فرماید:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢﴾ [النمل:62]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید و شما را جانشین (یک‌دیگر) در زمین می‌گرداند؟ آیا معبود برحقی جز الله وجود دارد؟ اندک پند می‌پذیرید.

لذا وقتی که سختی‌ها شدت بیش‌تری می‌یابد، منتظر گشایشی از سوی الله متعال باش.

رسول‌الله فرمود: «و در کنار هر سختی، آسانی‌ست». آری! پس از هر سختی، آسانی خواهد بود و در دو سوی سختی، آسانی‌ست: یک آسانی، پیش از سختی؛ و آن یکی، پس از سختی؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا ٦﴾ [الشرح: ٥، ٦]

پس بی‌گمان در کنار دشواری، آسانی‌ست. بی‌شک در کنار دشواری، آسانی‌ست.

ابن‌عباس$ می‌گوید: «هیچ سختی‌ای بر دو آسانی، غالب نمی‌شود».

سزاوار است که انسان، این حدیث را همواره به‌یاد داشته باشد و به این سه رهنمود سودمند پیامبر به پسرعمویش، عبدالله بن عباس$ عمل کند.

\*\*\*

64- الرَّابع: عنْ أَنَس قال: «إِنَّكُمْ لَتَعْملُونَ أَعْمَالاً هِيَ أَدقُّ في أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعَر، كُنَّا نَعْدُّهَا عَلَى عَهْدِ رسولِ اللَّهِ مِنَ الْمُوِبقاتِ». [روایت بخاري]([[236]](#footnote-236))

**ترجمه:** انس گفته است: «شما کارهایی انجام می‌دهید که در نظر شما از مو، باریک‌تر است.- یعنی در نظر شما ناچیز و بی‌اهمیت می‌باشد؛- ولی ما آن را در زمان رسول‌خدا جزو گناهان نابودکننده به‌شمار می‌آوردیم».

65- الْخَامِس: عَنْ أبي هريْرَةَ عن النبيِّ قال: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى، أنْ يَأْتِيَ الْمَرْءُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[237]](#footnote-237))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا الله متعال غیرت می‌ورزد و این، زمانی‌ست که بنده مرتکب کاری شود که الله بر او حرام کرده است».

**شرح**

انس بن مالک عمر زیادی کرد و پس از رسول‌خدا نود سال زنده بود. وضعیت مردم در زمان او تغییر نمود و برخی از آن‌ها در رابطه با مسایلی که در زمان صحابه دارای اهمیت فراوان بود، کوتاهی می‌کردند؛ مانند نماز جماعت که در دوران صحابه، فقط منافقان و افراد معذور در جماعت، شرکت نمی‌کردند؛ اما به‌تدریج بر خلاف رویکرد صحابه در دوران رسول‌الله، مردم نسبت به این امر مهم کوتاهی نمودند و متأسفانه در دوران ما در رابطه با خودِ نماز سستی می‌کنند تا چه رسد به نماز جماعت؛ برخی نماز نمی‌خوانند یا گاه می‌خوانند و گاه نمی‌خوانند یا نماز را از وقتش به‌تأخیر می‌اندازند. همه‌ی این اعمال، از نظر برخی از مردم مسایل کوچک و ناچیزی‌ست؛ اما در دوران رسول‌خدا و صحابه، جزو گناهان هلاک‌کننده به‌شمار می‌رفت.

تقلب و خیانت یا فریب نیز در دوران پیامبر جزو گناهان نابودکننده محسوب می‌شد؛ رسول‌الله فرموده است: «مَن غَشَّ فَلَیسَ مِنِّي»؛([[238]](#footnote-238)) یعنی: «هرکس تقلب کند، از من- یعنی پیرو من- نیست». مردمِ این زمان را ببین که تقلب، فریب‌کاری در معامله و کلاهبرداری را از خیلی از مسایل، ناچیزتر و کوچک‌تر می‌دانند؛ حتی برخی از آن‌ها، این را زرنگی در معامله می‌پندارند؛ حال آن‌که رسول‌الله از کسی که تقلب یا خیانت می‌کند، اظهار بیزاری نموده است! پناه بر الله!

دروغ نیز جزو مسایلی‌ست که صحابه آن را در شمارِ گناهان نابودکننده می‌دانستند؛ اما بسیاری از مردم، دروغ را مسأله‌ای عادی و بی‌اهمیت می‌دانند و به‌سادگی دروغ می‌گویند و هیچ پروایی ندارند؛ در صورتی که رسول‌الله فرموده است: «لا یَزالُ الرَّجُلُ لَيَكْذِبُ ویَتحرَّی الكَذِب حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّاباً»؛([[239]](#footnote-239)) یعنی: «شخص همواره دروغ مي‌گويد و به دروغ گفتن عادت می‌کند تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود».

و گاه در رابطه با مسایل خیلی مهم، مانند حق مردم دروغ می‌گوید یا به‌دروغ مدعی چیزی می‌شود که مالِ او نیست و حتی برای خوردن مالِ مردم و اثبات دروغ خود، آن‌ها را به دادگاه می‌کشاند و سوگند دروغ می‌خورد؛ پناه بر خدا! بدین‌سان جزو کسانی می‌شود که هنگام مرگ، خدا از آن‌ها خشمگین است. به‌هر حال مسایلی وجود دارد که صحابه آن‌ها را جزو گناهان نابودکننده می‌دانستند؛ ولی مردم عوض شده‌اند و این مسایل را ناچیز و بی‌اهمیت می‌دانند. هرچه ایمانِ انسان قویتر باشد، گناه و معصیت را بزرگ می‌داند و هرچه ایمان انسان ضعیف‌تر شود، در دلش گناه و معصیت را کوچک می‌‌شمارد و آن را عادی و ناچیز می‌پندارد؛ لذا نسبت به وظایف شرعی خود، سستی و تنبلی می‌کند و هیچ پروایی ندارد؛ چراکه سست‌ایمان است.

ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا الله متعال غیرت می‌ورزد و این، زمانی‌ست که بنده، مرتکب کاری شود که الله، بر او حرام کرده است».

صفت «غیرت»، یک صفت حقیقی و ثابت برای الله می‌باشد؛ اما همانند غیرت ما نیست؛ بلکه بزرگ‌تر است. خداوند متعال به‌حکمت خویش، برخی از چیزها را بر بندگانش واجب و برخی را حرام نموده است؛ آن‌چه را که بر آن‌ها واجب فرموده، به نفع دین و دنیا و حال و آینده‌ی آن‌هاست و آن‌چه را که بر آنان حرام کرده، به ضررِ دین و دنیا، و حال و آینده‌ی آن‌هاست و وقتی انسان مرتکب عملی شود که الله بر او حرام کرده است، پروردگار متعال به‌غیرت می‌آید. واقعاً آدم چگونه مرتکب گناه و معصیتی می‌شود که الله آن را به‌مصلحت خود او، بر او حرام کرده است، حال آن‌که ارتکاب معصیت، هیچ زیانی به الله نمی‌رساند؟! بنده با آن‌که می‌داند که پروردگار متعال، حکیم و مهربان است و اگر چیزی را بر بندگانش حرام می‌کند، به‌خاطر بخل به آن‌ها یا برای محروم کردنشان از آن چیز نیست؛ بلکه به مصلح خودشان است، باز هم به حرام روی می‌آورد! لذا الله به غیرت می‌آید که چگونه بنده‌اش با درک این قضیه، باز هم مرتکب معصیت و نافرمانی از الله می‌شود؛ به‌ویژه در رابطه با گناه زنا. رسول‌الله فرموده است: «مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ»؛ یعنی: «هرگاه یکی از بندگان الله- مرد باشد یا زن- مرتکب زنا شود، هیچ‌کس به‌اندازه‌ی الله به‌غیرت نمی‌آید»؛ زیرا بدکاری و زنا، روش خیلی پست و ناپسندی‌ست؛ از این‌رو الله متعال، زنا و همه‌ی زمینه‌های آن را بر بندگانش حرام نموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: ٣٢]

و به زنا نزدیک نشوید؛ بی‌گمان زنا، کار بسیار زشت و راه بد و ناپسندی‌ست.

غیرت الله به گناه زنا که بنده‌اش مرتکب می‌شود، بیش‌تر و شدیدتر از سایر گناهانی‌ست که بندگانش انجام می‌دهند؛ لذا روشن است که از گناهی هم‌چون لواط یا هم‌جنس‌بازی، بیش از هر گناه دیگری به غیرت می‌آید؛ زیرا این گناه، از زنا نیز بدتر و ناپسندتر می‌باشد و الله متعال آن را بدتر از زنا قرار داده و سخن لوط پیامبر به قومش را این‌چنین بیان فرموده است که:

﴿وَلُوطًا إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦٓ أَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٠﴾ [الأعراف: ٨٠]

آیا مرتکب کار زشتی می­شوید که هیچ‌یک از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟

در این آیه، واژه‌ی «فاحشه» را با «الف و لام» آورد: ﴿ٱلۡفَٰحِشَةَ﴾ ؛ و درباره‌ی زنا، بدون «الف و لام»: ﴿فَٰحِشَة﴾ و این دو با هم فرق می‌کند؛ یعنی لواط، عین بدکاری یا بزرگ‌ترین کار ناپسند است و زنا، یکی از کارهای ناپسند می‌باشد.

الله متعال از سایر کارهای حرام مثل دزدی و شراب‌خواری نیز به غیرت می‌آید؛ البته هر چه زیان و زشتی گناه بیش‌تر باشد، الله متعال بیش‌تر غیرت می‌ورزد.

این حدیث، صفت «غیرت» را برای الله متعال ثابت می‌کند و روش اهل سنت و جماعت درباره‌ی این حدیث و سایر احادیث یا آیه‌های صفات، این است که صفات ثابت‌شده در آن‌ها را آن‌گونه که شایسته‌ی الله می‌باشد، برایش ثابت می‌دانند؛ از این‌رو می‌گویند: الله، به‌غیرت می‌آید، اما غیرتش مانند غیرت مخلوق نیست؛ و الله شادمان می‌گردد، ولی شادی‌اش مانند شادی مخلوق نیست؛ الله، دارای صفات کاملی‌ست که شایسته‌ی اوست و هیچ همانندی و شباهتی به صفات آفریده‌هایش ندارد.

\*\*\*

66- السَّادِس: عَنْ أبي هُريْرَةَ أَنَّهُ سمِع النَّبِيَّ يَقُول: «إِنَّ ثَلاَثَةً مِنْ بَنِي إِسْرائيل: أَبْرَص، وأَقْرَع، وأَعْمَى، أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَليَهُمْ فَبَعث إِلَيْهِمْ مَلَكا، فأَتَى الأَبْرَصَ فَقال: أَيُّ شَيْءٍ أَحبُّ إِلَيْك؟ قال: لَوْنٌ حسنٌ، وَجِلْدٌ حَسَن، ويُذْهَبُ عنِّي الَّذي قَدْ قَذَرنِي النَّاس، فَمَسَحهُ فذَهَب عنهُ قذرهُ وَأُعْطِيَ لَوْناً حَسنا. قال: فَأَيُّ الْمالِ أَحَبُّ إِلَيْك؟ قال: الإِبلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ شَكَّ الرَّاوِي فأُعْطِيَ نَاقَةً عُشرَاء، فَقال: بارَك اللَّهُ لَكَ فِيها.

فأَتَى الأَقْرعَ فَقال: أَيُّ شَيْءٍ أَحب إِلَيْك؟ قال: شَعْرٌ حسن، ويذْهبُ عنِّي هَذَا الَّذي قَذِرَني النَّاس، فَمسحهُ عنْه. أُعْطِيَ شَعراً حسنا. قال فَأَيُّ الْمَال. أَحبُّ إِلَيْك؟ قال: الْبَقر، فأُعِطيَ بقرةً حامِلا، وقال: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا.

فَأَتَى الأَعْمَى فَقال: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْك؟ قال: أَنْ يرُدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَري فَأُبْصِرَ النَّاسَ فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بصَرَه. قال: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِليْك؟ قال: الْغنمُ فَأُعْطِيَ شَاةً والِداً فَأَنْتجَ هذَانِ وَولَّدَ هَذا، فكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنَ الإِبِل، ولَهَذَا وَادٍ مِنَ الْبَقَر، وَلَهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَم.

ثُمَّ إِنَّهُ أتَى الأْبرص في صورَتِهِ وَهَيْئتِه، فَقال: رَجُلٌ مِسْكينٌ قدِ انقَطعتْ بِيَ الْحِبَالُ في سَفَرِي، فَلا بَلاغَ لِيَ الْيَوْمَ إِلاَّ باللَّهِ ثُمَّ بِك، أَسْأَلُكَ بِالَّذي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَن، والْجِلْدَ الْحَسَن، والْمَال، بَعيِراً أَتبلَّغُ بِهِ في سفَرِي، فقال: الحقُوقُ كَثِيرةٌ. فقال: كَأَنِّي أَعْرفُكُ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرصَ يَقْذُرُكَ النَّاس، فَقيرا، فَأَعْطَاكَ اللَّه، فقال: إِنَّما وَرثْتُ هَذا المالَ كَابراً عَنْ كابِر، فقال: إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيَّركَ اللَّهُ إِلى مَا كُنْت.

وأَتَى الأَقْرَع في صورتهِ وهيئَتِه، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ما قَالَ لهذَا، وَرَدَّ عَلَيْه مِثْلَ مَاردَّ هَذَّا، فَقال: إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيّرَكَ اللهُ إِليَ مَاكُنْت.

وأَتَى الأَعْمَى في صُورتِهِ وهَيْئَتِه، فقال: رَجُلٌ مِسْكينٌ وابْنُ سَبِيلٍ انْقَطَعَتْ بِيَ الْحِبَالُ في سَفَرِي، فَلا بَلاغَ لِيَ اليَوْمَ إِلاَّ بِاللَّهِ ثُمَّ بِك، أَسْأَلُكَ بالَّذي رَدَّ عَلَيْكَ بصرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا في سَفَرِي؟ فقال: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصري، فَخُذْ مَا شِئْتَ وَدعْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ ما أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشْيءٍ أَخَذْتَهُ للَّهِ عزَّ وجل. فقال: أَمْسِكْ مالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ فَقَدْ رضيَ اللَّهُ عنك، وَسَخَطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». [متفق عليه]([[240]](#footnote-240))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «سه نفر در بني‌اسرائيل بودند که يكي از آن‌ها بيماريِ پيس داشت و ديگري، كچَل بود و سومي نابينا؛ الله متعال اراده کرد که آن‌ها را بیازماید. پس فرشته‌اي به‌سوي آنان فرستاد. فرشته نزد پيس آمد و گفت: محبوب‌ترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبا، و برطرف شدن این عیب كه باعث نفرت و دوری مردم از من شده است. فرشته دستي بر او كشيد و بيماري‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زيبايي به او عطا گرديد. سپس فرشته پرسيد: محبوب‌ترين مال نزد تو چيست؟ گفت: شتر یا گاو. (راوی، در این‌باره شک کرده است.) پس شتري آبستن، به او داد و گفت: الله در آن برايت بركت دهد.

سپس فرشته نزد مرد كَچل آمد و گفت: محبوب‌ترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: موي زيبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم از من، شده است. فرشته دستي بر سرش كشيد. در نتیجه کچلی‌اش برطرف شد و مويي زيبا به او عطا گرديد. آن‌گاه فرشته پرسيد: كدامین مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوي آبستن به او عطا كرد و گفت: الله در آن برايت برکت دهد.

سرانجام نزد نابينا آمد و گفت: محبوب‌ترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: اين‌كه الله بینایی‌ام را به من بازگرداند تا مردم را ببينم. فرشته دستي بر چشمانش كشيد و خداوند، بينایي‌اش را به او بازگردانيد. آن‌گاه فرشته پرسيد: محبوب‌ترين مال نزد تو چيست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندي آبستن به او عطا كرد. سپس آن شتر و گاو وگوسفند، زاد و ولد كردند؛ به‌گونه‌ای كه نفر اول، صاحب يك دره پر از شتر؛ و دومي، صاحب يك دره پر از گاو؛ و سومي، صاحب يك دره پر از گوسفند شد.

سپس فرشته به شكل آدمِ پيس نزد اولی رفت و گفت: فقیر و مسافری غریب و درراه‌مانده‌ام و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، پس از الله امیدم به توست تا به من كمك کنی که به مقصد برسم. از تو می‌خواهم به‌خاطر همان ذاتی كه به تو رنگ و پوست زيبا و مال فراوان عنايت كرده است، شتري به من بدهی تا به‌وسيله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر عهده‌ی من است- و نمی‌توانم به تو کمک کنم-. فرشته گفت: گويا تو را مي‌شناسم؛ آيا تو همان فرد پيس و فقير نيستي كه مردم از تو متنفر بودند و الله متعال همه چيز به تو عنايت كرد؟ گفت: اين اموال را پشت به پشت از نياكانم به‌ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي‌گويي، خداوند تو را به همان وضعیت اول برگرداند.

آن‌گاه فرشته، به شکل فرد مبتلا به کچلی، نزد دومین نفر رفت و سخناني را كه به اولی گفته بود، به او نيز گفت. او، همان پاسخی را داد که اولی داده بود. فرشته گفت: اگر دروغ مي‌گويي، الله تو را به وضعیت اول برگرداند.

سپس فرشته، به شكل همان مرد نابينا نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافری غریبم و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، بعد از خدا، امیدم به توست که به من کمک کنی تا به مقصد برسم. به‌خاطر همان ذاتی كه بینایی‌ات را به تو برگرداند، گوسفندي به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابينا بودم؛ الله، بينايي‌ام را به من بازگردانيد. هرچه مي‌خواهي، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. سوگند به الله كه امروز هرچه برداری، به‌خاطر رضاي الله، از تو دريغ نخواهم كرد. فرشته گفت: مالت را نگه‌دار. شما مورد آزمايش قرار گرفتيد؛ الله، از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد.

**شرح**

مؤلف/ روایتی نقل کرده که ابوهریره داستان سه نفر از بنی‌اسرائیل را از زبان رسول‌خدا حکایت می‌کند.

اسرائیل، همان اسحاق([[241]](#footnote-241)) بن ابراهیم، برادر اسماعیل است؛ موسی، هارون، عیسی و همه‌ی بنی‌اسرائیل، از نسل اسحاق هستند. اسماعیل که پدر عرب‌ها به‌شمار می‌رود، برادر اسحاق می‌باشد؛ از این‌رو بنی‌اسرائیل و عرب‌ها، عموزادگان یک‌دیگر هستند. روایت‌های زیادی درباره‌ی بنی‌اسرائیل، نقل شده است و بر سه نوع می‌باشد:

اول: آن‌چه در قرآن آمده است.

دوم: آن‌چه در سنت صحیح آمده است.

سوم: آن‌چه از علما و پارسایان بنی‌اسرائیل نقل می‌شود.

درباره‌ی گزینه‌های اول و دوم، هیچ شکی نیست که درست است و در پذیرش آن‌ها هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ مثل حکایت مورد اشاره‌ی قرآن در آیه‌ی 246 سوره‌ی بقره:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰٓ إِذۡ قَالُواْ لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكٗا نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ قَالَ هَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْۖ قَالُواْ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ٢٤٦]

آیا آن گروه از بنی اسرائیل را ندیدی که پس از موسی (زندگی می­کردند و) به پیامبرشان گفتند: فرماندهی برایمان انتخاب کن تا در راه الله بجنگیم.

یا همانند همین حدیث که ابوهریره از پیامبر روایت کرده است.

اما نوع سوم، یعنی آن‌چه از علما و پارسایان بنی‌اسرائیل روایت شده، خود بر سه نوع است:

اول: آن‌چه که شریعت به نادرستی یا بطلان آن، گواهی داده است و از این‌رو نباید چنین روایت‌هایی را بپذیریم. «اسرائیلیات» زیادی در برخی از تفسیرهای قرآن، مشاهده می‌شود که با آموزه‌ها و داده‌های شریعت در تعارض قرار دارد و شریعت، آن‌ها را باطل و نادرست دانسته است.

دوم: روایت‌هایی که شریعت به درست بودن آن‌ها گواهی داده است؛ چنین روایت‌هایی قابل قبول می‌باشد؛ زیرا اگرچه خبرها یا گزارش‌هایی از بنی‌اسرائیل است، اما از آن‌جا که شریعت، درستیِ آن‌ها را تأیید کرده، لذا قابل قبول است.

سوم: روایت‌هایی که در شریعت، نه تأیید شده‌اند و نه رد. چنین روایت‌هایی را نه تصدیق می‌کنیم و نه رد؛ زیرا اگر آن‌ها را تصدیق کنیم، ممکن است نادرست باشند و ما، ندانسته روایت‌های باطل را تصدیق نموده‌ایم. هم‌چنین اگر تکذیب کنیم، امکان دارد که درست باشند و ما، ندانسته آن‌ها را رد نماییم. از این‌رو چنین روایت‌هایی را نه تصدیق می‌کنیم و نه رد؛ البته اشکالی ندارد که در ترغیب و ترهیب، یعنی در مواردی که تشویق‌کننده یا ترساننده هستند، از چنین روایت‌هایی استفاده نماییم.([[242]](#footnote-242))

رسول‌الله در این حدیث، به آزمون الهی درباره‌ی سه نفر از بنی‌اسرائیل اشاره کرده که بیماری جسمی نمایانی داشتند؛ یکی از آن‌ها بیماری پوستی داشت، یعنی پیس بود؛ دیگری کچل بود و سومی، نابینا. الله متعال اراده کرد که آن‌ها را مورد آزمایش قرار دهد. پروردگار متعال، بنده‌اش را هرگونه که بخواهد، می‌آزماید تا مشخص شود که آیا بنده‌اش در مصیبت صبر می‌کند یا بی‌صبری؟ یا اگر نعمتی به او برسد، شکر خدا را به‌جا می‌آورد یا غافل و فریفته می‌شود؟

الله یکی از فرشتگانش را به سوی آن‌ها فرستاد. فرشته نزد یکایک آن‌ها رفت و از آن‌ها پرسید که بیش از همه، چه دوست دارند؟ ابتدا نزد پیس رفت و این سؤال را از او پرسید. پاسخ داد: «زنگ زیبا و پوست زیبا و برطرف شدن این عیب که باعث نفرت مردم از من شده است»؛ زیرا برای انسان، خیلی مهم است که عیبی ظاهری نداشته باشد؛ به‌ویژه عیب‌هایی که مردم را از انسان، دور یا متنفر می‌کند. فرشته دستی بر او کشید؛ در نتیجه پیسی یا بیماری پوستی‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. فرشته از او پرسید: «محبوب‌ترین مال، نزدت چیست؟» پاسخ داد: «شتر یا گاو». چنین به‌نظر می‌رسد که گفته بود: «شتر»؛ زیرا خواهیم دید که به کچل، گاوی آبستن عطا می‌شود. به هر حال، شتری آبستن به او داد و برایش دعا کرد که خداوند، برای او در این ماده‌شتر برکت دهد. بدین‌سان، عیب بدنی او و فقرش از میان رفت و فرشته برایش دعای برکت کرد.

سپس نزد کچل رفت و از او پرسید: «محبوب‌ترین مال، نزد تو چیست؟» گفت: «موی زیبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم، از من شده است». فرشته دستی بر سرش کشید و موی زیبایی به او عطا شد. و وقتی از او سؤال کرد که محبوب‌ترین مال نزد تو چیست، پاسخ داد: «گاو». و گاو آبستنی به او عطا گردید. آن‌گاه فرشته برایش دعای برکت کرد.

فرشته نزد نابینا رفت و از او پرسید: «بیش از همه، چه دوست داری؟» پاسخ داد: «این‌که الله، بینایی‌ام را به مردم بازگرداند تا بتوانم مردم را ببیینم». دقت کنید که نابینا چه گفت. تنها چیزی که او خواست، این بود که چشمان بینایی داشته باشد تا بتواند به‌وسیله‌ی آن‌ها مردم را ببیند؛ اما پیس و کچل، بیش از نیازشان درخواست کردند؛ پیس گفت: «پوستی زیبا و رنگی زیبا». و کچل نیز درخواست موی زیبا نمود. و خواسته‌ی این دو، فراتر از برطرف شدن بیماری یا عیب ظاهری آن‌ها بود؛ اما تنها چیزی که نابینا درخواست کرد، دو چشم بینا بود. آن‌گاه فرشته از او پرسید: «محبوب‌ترین مال، نزد تو چیست؟» پاسخ داد: «گوسفند». این هم نشانه‌ی زهد اوست که درخواست شتر یا گاو نکرد؛ چون گوسفند، در مقایسه با گاو و شتر، کم‌بهاتر و کوچک‌تر است؛ فرشته، گوسفندی به او داد و برایش دعای برکت کرد.

الله متعال، در شترِ اولی و گاوِ دومی و گوسفند سومی، برکت داد و هر یک از آن‌ها، صاحب دره‌ای از مالی گردید که به او عطا شد.

سپس این فرشته، به شکل آدمِ فقیر و پیس، نزد اولی رفت و به او گفت: «من، فقیر و مسافر غریبی هستم که خرجِ سفرم را ندارم تا به مقصد برسم. امروز، اول به کمک الله، سپس به کمک تو امیدوارم که خودم را به مقصد برسانم». بدین‌سان خودش را سخت نیازمند، معرفی کرد و به او گفت: «از تو می‌خواهم به‌خاطر ذاتی که پوست زیبا و مال به تو عطا کرده، یک شتر به من بدهی تا به‌وسیله‌ی آن، به مقصد برسم». اما آن شخص با آن‌که دره‌ای از شتر داشت، بخل ورزید و گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر گردن من است. بدین‌سان به او فهماند که نمی‌خواهد کمکی به او بکند؛ اما چه کسی از او مستحق‌تر بود؟ او، فقیر و مسافر غریبی بود که هیچ چیزی برای رسیدن به مقصد نداشت!

با این حال، این شخصِ نوکیسه بهانه آورد و به او کمک نکرد. فرشته، گذشته‌ی او را برایش یادآوری کرد و به او گفت: «گویا من، تو را می‌شناسم؛ آیا تو، همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و خداوند، به تو مال و پوست و رنگ زیبا عطا کرد؟» پناه برخدا! آن شخص نعمت الهی را انکار کرد و گفت: «این‌ها را پشت به پشت از نیاکان خود، به‌ارث برده‌ام». فرشته به او گفت: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند، تو را به همان حال اول برگرداند»؛ یعنی مثل اول، پیس و فقیر شوی. چنین به‌نظر می‌رسد که الله متعال، دعای فرشته را پذیرفت؛ زیرا اگرچه دعای فرشته، به دروغ‌گو بودن آن شخص مشروط بود، اما از آن‌جا که آن فرد دروغ می‌گفت، دعای مشروط فرشته، پذیرفته شد.

سپس فرشته نزد کچل رفت و به همان شکل، درخواست کمک کرد؛ اما همان پاسخی را شنید که اولی، گفته بود. لذا دعا کرد: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند، تو را به وضعیت اول برگرداند».

آن‌گاه نزد نابینا رفت و نعمت الله را به او یادآوری نمود. نابینا پاسخ داد: «من، نابینا بودم و الله، بینایی‌ام را به من بازگردانید؛ من، فقیر بودم و الله به من مال و ثروت بخشید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. به الله سوگند که امروز هرچه گوسفند برداری، به‌خاطر الله، از تو دریغ نخواهم کرد». ببینید که چه‌قدر سپاس‌گزار بود و به لطف و نعمت الهی، اعتراف می‌کرد! فرشته به او گفت: «مالَت را برای خود نگه‌دار؛ شما مورد آزمایش قرار گرفتید. الله از تو راضی شد و از دوستانت، ناراض». این، نشان می‌دهد که همه، از این ماجرا باخبر بودند که فرشته به او گفت: «خداوند، از دوستانت ناخشنود گردید». لذا مالش برایش ماند و نعمت بینایی را که الله به او داده بود، از دست نداد؛ اما چنین به‌نظر می‌رسد که آن دو نفر، دوباره فقیر و عیب‌ناک شدند.

لذا نتیجه می‌گیریم که شکر نعمت، یکی از زمینه‌های حفظ و افزایش آن است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧﴾ [ابراهيم: ٧]

و زمانی (را به‌یاد آورید) که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم سخت و شدید است.

داستان این سه نفر، دلیلی بر پاره‌ای از آیه‌ها و نشانه‌های الله می‌باشد؛ از جمله:

اثبات وجود فرشتگان؛ فرشتگان، جزو عالَم غیب‌اند که الله متعال آن‌ها را از نور آفریده و برای اجرای فرمان‌های خود، قدرت و توان زیادی به آنان بخشیده و به آن‌ها، اراده و تصمیمی داده است که هیچ‌گاه از فرمان الله سرپیچی نمی‌کنند و همه‌ی دستورهایی را که به آنان داده می‌شود، انجام می‌دهند.

هم‌چنین درمی‌یابیم که گاه فرشتگان، خود را به شکل و قیافه‌ی انسان‌ها درمی‌آورند؛ چنان‌که به فرمان الله، فرشته‌ای به شکل انسان نزد این سه نفر آمد.

و بدین نکته نیز پی می‌بریم که گاه، فرشتگان خود را به شکل و قیافه‌ی شخص معینی درمی‌‌آورند؛ همان‌طور که این فرشته، بار دوم با شکل و قیافه‌ی قبلی هریک از این سه نفر، نزدشان رفت.

هم‌چنین درمی‌یابیم که اشکالی ندارد که انسان، با شکل و قیافه‌ی مشخصی، برای آزمایش یک نفر اقدام کند؛ چنان‌که این فرشته، با شکل و قیافه‌ی یک آدمِ نیازمند و بیمار یا مسافری غریب، به سراغ هر یک از این سه نفر رفت تا دلشان به حالش بسوزد؛ خدا بهتر می‌داند، اما تا آن‌جا که ما می‌دانیم، فرشتگان هیچ‌گاه بیمار نمی‌شوند؛ ولی گاه الله متعال، آن‌ها را به صورت افراد بیمار درمی‌آورد تا بندگانش را بیازماید.

همان‌طور که در این روایت آمده است، عیبِ پیس، کچل و نابینا با دست کشیدن فرشته، برطرف شد؛ زیرا هرگاه الله متعال اراده‌‌ای کند، برای تحقق اراده‌اش فقط کافی‌ست که بگوید: بشو؛ پس همان چیزی می‌شود که الله خواسته است. اگر الله متعال می‌خواست، عیبِ هریک از آن‌ها را برطرف می‌کرد؛ اما فرشته و دست کشیدن او را وسیله یا سببی برای آزمایش آن‌ها قرار داد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که گاه الله متعال، در مال انسان برکت می‌اندازد و در نتیجه مال انسان، افزایش می‌یابد و محصول و نتیجه‌ی زیادی از آن به‌دست می‌آید؛ چنان‌که یکی از این سه نفر، صاحب یک دره شتر شد و دیگری به یک دره پر از گاو دست یافت و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند گردید. و این، از برکت خداوند بود.

هم‌چنین درمی‌یابیم که انسان‌ها در شکرگزاری نعمت‌های الهی و نفع‌رسانی به دیگران، متفاوت‌اند؛ پیش و کچل، با آن‌که مال و ثروت بیش‌تری به آنان داده شد، نعمت الهی را انکار کردند و گفتند که این‌همه ثروت را پشت به پشت، از پدران خود به‌ارث برده‌اند. اما دروغ می‌گفتند؛ چون پیش‌تر فقیر بودند و الله متعال به آن‌ها مال و ثروت عطا کرد؛ اما نابینا، شکر خدا نمود و به لطف و احسان پروردگار اعتراف کرد و از این‌رو الله متعال، توفیفش داد و او را به راه راست و درست رهنمون شد؛ لذا به فرشته اجازه داد که هرچه می‌خواهد، بردارد و هرچه می‌خواهد، بگذارد.

از این حدیث، دو صفت «خشنودی» و «خشم» برای الله متعال ثابت می‌شود و بدین‌سان درمی‌یابیم که این دو صفت، جزو صفاتی‌ست که باید آن‌ها را جزو صفات ثابت‌شده برای پروردگارمان بدانیم؛ زیرا خداوند، خود را با این دو صفت، وصف نموده است؛ در قرآن کریم، آیه‌ی 100 سوره‌ی توبه، صفت رضایت یا خشنودی را برای الله ثابت می‌کند:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ﴾

الله، از آن‌ها راضی است و آن‌ها نیز الله خشنودند.

هم‌چنین در اثبات صفت خشم در قرآن کریم می‌خوانیم که:

﴿أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ٨٠﴾ [المائ‍دة: ٨٠]

(بدین­سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به سر می­برند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ﴾ [النساء : ٩٣]

و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده است.

اهل سنت و جماعت، این صفات و دیگر صفات ثابت‌شده برای الله را قبول دارند و بر این باورند که این صفات، به صورت حقیقی آن‌ها برای الله متعال، ثابت است؛ اما با صفات مخلوق‌ها و آفریده‌ها، هیچ همانندی و شباهتی ندارد؛ همان‌گونه که ذاتِ الله، شبیه هیچ‌یک از مخلوق‌ها نیست.

این حدیث، بیان‌گر وجود نشانه‌های عجیب و شگفت‌انگیزی در میان بنی‌اسرائیل است ‌که رسول‌الله را بر آن داشته که پاره‌ای از آن‌ها را برای ما بیان کند تا از آن‌ها درس بگیریم؛ مثل همین حدیث یا داستان آن سه نفری که وارد غار شدند و صخره‌ای دهانه‌ی غار را بر روی آنان بست تا این‌که با توسل به اعمال نیکشان، از خداوند متعال درخواست نجات کردند.

آری! پیامبر داستان‌های پندآموز بنی‌اسرائیل را برای ما بیان فرموده است؛ از این‌رو ما باید از این حدیث، عبرت بگیریم و بدانیم که اگر انسان، شکر نعمت‌های الهی را ادا کند و به فضل و لطف الله، اعتراف نماید و حقوق اموالش را بدهد، این، خود وسیله‌ای برای حفظ و برکت اموالش می‌باشد.

\*\*\*

67- السَّابِع: عَنْ أبي يَعْلَى شَدَّادِ بْن أَوْسٍ عن النبي قال: «الكَيِّس مَنْ دَانَ نَفْسَه، وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْموْت، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَه هَواهَا، وتمَنَّى عَلَى اللَّهِ الأماني». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[243]](#footnote-243))

**ترجمه:** ابویعلی، شداد بن اوس می‌گوید: پیامبر فرمود: «زیرک، کسی‌ست که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت)، کار نماید؛ و ناتوان، کسی‌ست که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد».

**شرح**

در حدیث، واژه‌ی «الكَيِّس» آمده است و به آدم زیرک و دوراندیشی گفته می‌شود که هر فرصتی را غنیمت می‌داند و هیچ‌یک از لحظه‌های شب و روز را از دست نمی‌دهد. «خویشتن را محاسبه می‌کند»، بدین معناست که اعمالش را وارسی می‌نماید و نگاه می‌کند که آیا آن‌چه را که دستور یافته، انجام داده یا از آن‌چه که منع شده، پرهیز کرده است؟ لذا اگر ببیند که در انجام دستورها کوتاهی کرده، در صورت امکان جبرانش می‌کند و اگر دریابد که مرتکب عمل حرامی شده است، از آن دست برمی‌دارد و پشیمان می‌شود و توبه و استغفار می‌کند.

فرمود: «برای بعد از مرگ، کار می‌کند»؛ یعنی برای آخرت خویش، سعی و تلاش می‌نماید و این، از خردمندی و دوراندیشی انسان است که برای آخرت خود کار کند. چون دنیا، محلِ گذر است و انسان، رهگذری‌ست که دنیا را به سوی آخرت، پشت سر می‌گذارد؛ لذا اگر کوتاهی نماید و روزها سپری شود و او، وقتش را ضایع کند یا در کارهایی سپری نماید که نفعی برای آخرتش ندارد، زیرک و دوراندیش نیست.

بدین‌سان در انجام دستورهای الهی یا دوری از آن‌چه که از آن نهی شده، کوتاهی می‌کند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی می‌نماید و با این حال، امید و آرزو دارد که رستگار شود؛ از هوای نفس و خواسته‌های درونی خویش پیروی می‌کند و می‌گوید: الله، آمرزنده و مهربان است؛ بعداً توبه خواهم کرد. امروز و فردا می‌کند و می‌گوید: بزرگ‌تر که شدم، آدمِ خوبی خواهم شد. و بدین ترتیب با آرزوهای دروغین و بی‌اساسی که شیطان فرارویش می‌نهد، غافل می‌شود و چه‌بسا فرصت توبه نمی‌یابد.

این حدیث، تشویقی بر غنیمت شمردن فرصت‌هاست و انسان را بر آن می‌دارد که هیچ فرصتی را از دست ندهد و همه‌ی وقتش را در جهت کسب رضایت و خشنودی الله به‌کار گیرد و تنبلی و سستی و آرزوهای بی‌اساس را کنار بگذارد و بداند که آرزوهای دروغین، هیچ نفعی به او نمی‌رساند. همان‌طور که حسن بصری می‌گوید: «ایمان، به آرزو و ادعا نیست؛ ایمان، چیزی‌ست که در قلب جای می‌گیرد و اعمال نیک، تصدیقش می‌نماید».([[244]](#footnote-244))

لذا باید هر فرصتی را غنیمت بدانیم و آن را برای تقرب و نزدیکی به الله متعال، در انجام کارهای نیک و دوری از بدی‌ها، به‌کار بندیم تا هنگامی که به سوی الله می‌رویم، بهترین وضعیت را داشته باشیم. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

\*\*\*

68- الثَّامِن: عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: قالَ رسولُ اللَّه : «مِنْ حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَالاَ يَعْنِيهِ». [حدیث حسنی‌ست که ترمذی و دیگران، روایتش کرده‌اند.]([[245]](#footnote-245))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از نیکی و زیبایی اسلام شخص، ترک کارهای بیهوده‌ای‌ست که فایده‌ای برایش ندارد».

69- التَّاسع: عَنْ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فيمَ ضَربَ امْرَأَتَهُ». [روایت ابو داود و....]([[246]](#footnote-246))

**ترجمه:** عمر می‌گوید: پیامبر فرمود: «مرد، بازخواست نمی‌شود که چرا زنش را زده است».

**شرح**

اسلام، یعنی تسلیم شدن ظاهری و باطنی بنده در برابر الله؛ تسلیم شدن باطنی یا درونی بنده در برابر الله متعال، بدین معناست که بنده، عقیده‌ی درستی داشته باشد و قلبش را اصلاح نماید؛ بدین‌سان که به همه‌ی آن‌چه که ایمان به آن واجب است و پیش‌تر، در حدیث جبرئیل آمد، ایمان داشته باشد.

اما تسلیم شدن ظاهری بنده، این است که کردار ظاهری او، نیک باشد؛ مثل سخنانی که بر زبان می‌آورد یا اعمالی که با اندام و جوارح خویش انجام می‌دهد. همان‌گونه که شکل و قیافه‌ی مردم، با هم متفاوت‌ است و برخی از آن‌ها، بلندقامت و برخی کوتاه‌قد هستند؛ عده‌ای چاق‌اند و برخی، لاغر؛ بعضی، زیبا و خوش‌قیافه‌اند و عده‌ای هم زشت، به همین شکل از نظر کیفیت مسلمان بودنشان نیز گوناگون هستند. چنان‌که الله در کتابش می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحديد: ١٠]

آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، هم‌سان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.

از آن‌جا که مردم در اسلام و درجه یا چگونگی مسلمان بودنشان گوناگون و متفاوت هستند، یکی از مواردی که بر زیبایی و نیکی اسلام شخص می‌افزاید، این است که کارهای بیهوده‌ای را که در دنیا و آخرت نفعی برای او ندارد، ترک کند. انسان مسلمان، در صورتی که خواهان زیبا کردن یا نیکو نمودن اسلام خود باشد، باید کارهای بیهوده را کنار بگذارد. به عنوان مثال: اگر درباره‌ی کاری شک و تردید داشتید که آن را انجام دهید یا خیر، نگاه کنید؛ اگر برای دین و دنیای شما مفید است، آن را انجام دهید؛ و گرنه، آن را انجام ندهید.

هم‌چنین دخالت در کارهای مردم یا سَرَک کشیدن در کارهایشان، کار بیهوده‌ای‌ست و باید از آن دوری کرد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم در کارهای دیگران سَرَک می‌کشند و دوست دارند سر از کارشان درآورند و حتی با آبروی دیگران بازی می‌کنند! گاه مشاهده می‌شود که دو نفر با هم صحبت می‌کنند و دیگری، قدم به قدم خودش را به آن دو نزدیک می‌کند تا بشنود که چه می‌گویند! و گاه از جایی می‌گذری و می‌بینی که شخصی، بی‌کار و علاف ایستاده است و دوست دارد در کار مردم فضولی کند؛ بعضی وقت‌ها خود شروع می‌کند و می‌گوید: از کجا می‌آیی؟ فلانی به تو چه گفت؟ تو، به او چه گفتی؟ خلاصه این‌که کارهایی انجام می‌دهد یا سخنانی می‌گوید که هیچ ربطی به او ندارد و بی‌فایده است. لذا باید کارهایی را که برایمان بی‌فایده است، رها کنیم؛ و این، از خوبیِ اسلام ماست که آسایش خودمان را در پی خواهد داشت.

کسی که فقط به کارهای خود می‌پردازد و در کار دیگران فضولی نمی‌کند، راحت است؛ اما کسی که در کارهای دیگران فضولی می‌کند و همواره پی‌گیرِ حرف‌ها و کارهای مردم است تا ببیند که چه کرده‌اند یا چه گفته‌اند، هم خودش را خسته و رنجور می‌نماید و هم وقتش را بیهوده ضایع می‌کند و خیر و نیکی زیادی از دست می‌دهد؛ بی‌آن‌که هیچ فایده‌ای به‌دست بیاورد.

لذا به خود مشغول شو و به خود بیندیش و در پی چیزی باش که به تو نفع می‌رساند و کارهای بیهوده را ترک کن؛ چون از خوبی و زیبایی اسلام هیچ‌ مسلمانی نیست که به دنبال کارهای بیهوده باشد.

می‌بینیم آدم‌هایی که به کارهای مفید می‌پردازند و سرشان در لاک خودشان هست، آرامش فکری و قلبی و جسمی دارند و به نتایج و موفقیت‌های چشم‌گیری دست می‌یابند.

این فرموده‌ی رسول‌الله، سخن جامع و کاملی‌ست و این رهنمود را فراروی ما می‌نهد که هرگاه قصد انجام کاری یا قصد ترک آن را داشتیم، بررسی کنیم و ببینیم که کدام گزینه برای ما مفید است؛ اگر کارِ مفیدی نبود، رهایش کن و خودت را راحت نما. اگر کار مفیدی بود، انجامش بده و متناسب با ارزشی که دارد، به آن مشغول شو. لذا همان‌گونه که در حدیث قبل آمده بود، «زیرک، کسی‌ست که خویشتن را محاسبه کند و برای آخرت کار نماید».

\*\*\*

6- باب: تقوا

تقوا، برگرفته از «وقایه» می‌باشد؛ یعنی هر آن چیزی که انسان به‌وسیله‌ی آن، از عذاب الله مصون می‌ماند. آن‌چه که انسان را در برابر عذاب الهی حفظ می‌کند، پرداختن به دستورهای الهی و دوری از اموری‌ست که نهی فرموده؛ این، همان چیزی‌ست که انسان را از عذاب الله حفظ می‌کند.

باید دانست که گاه تقوا یا پرهیزکاری، در کنار واژه‌ی «نیکی» ذکر می‌شود؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید.

و گاه، به‌تنهایی ذکر می‌گردد. لذا وقتی که با واژه‌ی «نیکی» ذکر می‌شود، نیکی به معنای انجام دستورهای الهی‌ست و پرهیزکاری، به معنای دوری از آن‌چه که الله متعال، منع فرموده است؛ اما در مواردی که تقوا (پرهیزکاری) به‌تنهایی ذکر می‌گردد، هر دو را دربرمی‌گیرد؛ هم انجام دستورهای الهی و هم دوری از نواهی پروردگار. الله متعال در کتابش بیان فرموده که بهشت، از آنِ پرهیزکاران است؛ به عبارت دیگر پرهیزکاران، بهشتی‌اند. الله متعال همه‌ی ما را در جرگه‌ی پرهیزکاران قرار دهد؛ از این‌رو انسان باید برای فرمان‌برداری از الله و کسب اجر و پاداش الهی و رهایی از عذابش، تقوا پیشه سازد. مؤلف/ چند آیه در باب تقوا ذکر کرده است؛ وی می‌گوید: الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ [آل عمران: ١٠٢]

ای مؤمنان! آن‌گونه که حقِّ تقوای الله است، تقوا پیشه کنید.

و می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه سازید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠﴾ [الأحزاب: ٧٠]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید.

آیه‌های زیادی به تقوا و پرهیزکاری فرمان می‌دهد؛ الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ﴾

[الطلاق : ٢، ٣]

و هر کس تقوای الله پیشه کند، (الله، راه ‌حل و) برون‌رفتی (از مشکلات) برایش فراهم می‌کند و به او از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢٩﴾ [الأنفال: ٢٩]

اگر تقوای الله پیشه کنید، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می­دهد و گناهانتان را از شما می­زداید و شما را می­بخشد؛ الله، صاحبِ فضل و بخشش بزرگ است.

**شرح**

الله متعال در آیه‌ی 102 سوره‌ی آل‌عمران، به مؤمنان دستور می‌دهد که آن‌گونه که حق تقوای الهی‌ست، تقوا پیشه کنند؛ مؤلف/ با ذکر آیه‌ی 16 سوره‌ی تغابن، به مفهوم حق تقوای الهی اشاره کرده است. الله در این آیه می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه سازید.

و این، تفسیر فرموده‌ی الله می‌باشد که می‌فرماید: ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾؛ حق تقوای الهی، این است که تا می‌توانید، تقوا پیشه کنید؛ زیرا الله متعال به هیچ‌کس بیش از توانش تکلیف نمی‌دهد. باید توجه داشت که این آیه، به معنای تنبلی و سستی در زمینه‌ی تقوا نیست؛ بلکه این را می‌رساند که باید در حد توان، تقوا و پرهیزکاری پیشه کرد؛ یعنی هرچه در توان داری، برای تقوا و پرهیزکاری به‌کار بگیر و هیچ توان و نیرویی را در این زمینه کنار مگذار. البته الله به انسان، تکلیفی نمی‌دهد که از توانش خارج باشد.

از آیه‌ی 16 سوره‌ی تغابن، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان نتواند به‌طور کامل و یا به کامل‌ترین شکل حکم و فرمان الهی را اجرا کند، باید تا حدی که در توان اوست، به انجام فرمان الله بپردازد. چنان‌که رسول‌الله به عمران بن حصین فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»؛([[247]](#footnote-247)) یعنی: «ایستاده، نماز بخوان؛ و اگر نتوانستی، نشسته نماز بخوان؛ و اگر نشسته هم نتوانستی، بر پهلو (خوابیده) نماز بخوان». بدین‌سان رسول‌الله ترتیب نحوه‌ی نماز خواندن را بر حسب توانایی، بیان فرمود.

سایر دستورهای شرعی نیز همین‌گونه است؛ مانند روزه که اگر کسی عذر داشت و نتوانست در ماه مضان روزه بگیرد، آن را به‌تأخیر می‌اندازد و به تعداد روزهای از دست‌رفته، در سایر ایام روزه می‌گیرد؛ الله می‌فرماید:

﴿وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ﴾ [البقرة: ١٨٥]

و هرکس مریض یا مسافر باشد، باید به تعداد روزهای فوت‌شده در سایر ایام روزه بدارد.

و درباره‌ی حج می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ﴾ [آل عمران: ٩٧]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن‌جا را دارد، واجب است.

یعنی حج بر کسی که توانایی رفتن به خانه‌ی خدا را ندارد، واجب نیست؛ اما اگر توانایی مالی داشته باشد، بر او واجب است که کسی را به جای خود، به حج و عمره بفرستد. به‌هر حال، تقوا و سایر دستورهای شرعی، به توانایی انسان بستگی دارد و اگر کسی توانایی انجام یک یا بخشی از فرمان‌های الهی را نداشته باشد، باید به دستورهایی بپردازد که توانش را دارد. هم‌چنین اگر کسی به چیزی از نواهی الهی یا آن‌چه که الله متعال منع کرده است، نیاز شدید و گریزناپذیری پیدا کند، برای او جایز است که در حد رفع ضرورت گریزناپذیرش از آن چیز حرام، استفاده کند؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ إِلَّا مَا ٱضۡطُرِرۡتُمۡ إِلَيۡهِ﴾ [الأنعام: ١١٩]

در حالی که پروردگار، آن‌چه را که بر شما حرام کرده، بیان نموده است؛ مگر این‌که به (خوردن) آن ناچار شوید.

اگر انسان به خوردن گوشت مردار یا گوشت خوک یا گوشت الاغ اهلی و دیگر چیزهایی که الله متعال حرام کرده است، ناچار شود، برایش جایز است که به‌اندازه‌ی رفع نیاز شدیدش، از آن بخورد.

الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٧٠، ٧١]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را بیامرزد.

الله متعال به دو امر مهم دستور داد: تقوا و گفتن سخن استوار (درست). پیش‌تر درباره‌ی تقوا سخن گفتیم؛ اما سخن استوار، همان سخن درست است و شامل هر سخن سودمندی می‌گردد؛ مانند ذکر الله یا سخنی که در جهت کسب علم باشد یا امر به معروف و نهی از منکر یا هر سخن نیک و محبت‌آمیزی که انسان به‌وسیله‌ی آن، دوستی و محبت مردم را جلب می‌کند. رسول‌الله در این‌باره سخن جامعی فرموده است: «مَن كَانَ یُؤمِنُ باللهِ وَالیومِ الآخِرِ فلیَقُل خیرًا أو لِیَصمُت»؛([[248]](#footnote-248)) یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه، سکوت کند». در برابرش، سخن نادرست قرار دارد؛ یعنی هر سخن نابه‌جا یا اشتباه؛ فرقی نمی‌کند که موضوع یا محتوای آن، اشتباه و نادرست باشد یا محل گفتنش. دشنام و ناسزا، غیبت، سخن‌چینی و امثال آن، جزو سخنانی‌ست که اصل و محتوای درستی ندارد؛ اما گاه، پاره‌ای از سخنان، اصل و ریشه‌ی درستی دارد، ولی به‌جا و در محلش گفته نمی‌شود؛ یعنی خود آن سخن، نیک است؛ اما در جای نامناسبی مطرح نمی‌گردد. زیرا هر حرفی مکانی دارد و از این‌رو اگر حرف یا سخنی در جایش گفته نشود، سخن استوار و درستی نیست؛ گرچه در اصل، حرام نمی‌باشد. به‌عنوان مثال اگر کسی را در حال ارتکاب کار ناپسندی ببینید و او را در جایی از این کار باز دارید که مناسب نیست یا با الفاظ تند و شدیدی او را از این کار منع کنید، سخن استوار و درست نگفته‌اید.

اگر انسان تقوا و پرهیزکاری پیشه کند و سخن درست و استوار بگوید، به دو فایده‌ی بزرگ دست می‌یابد:

﴿يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾ [الأحزاب: ٧١]

... تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را بیامرزد.

پی‌آمد تقوا، این است که الله متعال اعمال انسان را نیک و درست می‌گرداند و گناهانش را می‌آمرزد. سخن نیک نیز همین پی‌آمد را دارد. از این آیه چنین برداشت می‌شود که هرکس پرهیزکار نباشد و سخن نیک و درست نگوید، سزاوار این است که پروردگار متعال، اعمالش را اصلاح نکند و گناهانش را نیامرزد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾

[الطلاق : ٢، ٣]

و هر کس تقوای الله پیشه کند، (الله، راه ‌حل و) برون‌رفتی (از مشکلات) برایش فراهم می‌کند و به او از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی می‌دهد.

یعنی کسی که به دستورهای الهی عمل کند و از آن‌چه که الله متعال نهی کرده است، دوری نماید، الله راه حل یا برون‌رفتی از همه‌ی تنگناها فرارویش قرار می‌دهد؛ از این‌رو اگر آدم پرهیزکار، دچار مشکلی شود یا در تنگنا قرار گیرد، به لطف پروردگار از مشکل یا تنگنایی که در آن قرار گرفته است، رهایی می‌یابد؛ فرقی نمی‌کند که مشکلش، معیشتی باشد یا مالی یا در رابطه با فرزندانش و یا در رابطه با مسایل اجتماعی وی. اگر پرهیزکار باشی و دچار مشکلی شوی، شک نکن و مطمئن باش که الله متعال، برون‌رفتی از این مشکل، فراروی تو قرار می‌دهد؛ زیرا این، سخن یا نوید پروردگار متعال است که فقط کافی‌ست اراده‌ای کند و بلافاصله اراده‌اش، تحقق می‌یابد.

چه بسیار پرهیزکارانی که الله برون‌رفتی از مشکلات، فراروی آن‌ها قرار داده است؛ مانند آن سه نفری که در غار گرفتار شدند. همان سه نفری که برای گذراندن شب وارد غاری شدند و سنگ بزرگی سرازیر شد و دهانه‌ی غار را بست و چون نتوانستند آن را کنار بزنند و راهی برای بیرون آمدن پیدا نکردند، هریک از آن‌ها با توسل به عمل صالح و نیکی که انجام داده بود، دست به دعا برداشت و از خداوند کمک خواست و الله کمکشان کرد و سنگ، از دهانه‌ی غار کنار رفت.

نمونه‌ها و مثال‌های زیادی از این دست، وجود دارد؛ الله می‌فرماید:

﴿وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ [الطلاق : ٣]

و به او از آن‌جا که گمانش را ندارد، روزی می‌دهد.

این هم یکی دیگر از فواید و پی‌آمدهای تقوا و پرهیزکاری‌ست که اگر تقوا پیشه کنید، پروردگار متعال از آن‌جا که گمانش را ندارید، به شما روزی می‌دهد.

به عنوان مثال اگر درآمدِ کسی از راه حرام، مثل تقلب و کلاهبرداری یا ربا و امثال آن باشد و به‌خاطر خدا این کار حرام را ترک کند، الله متعال راهِ حل و برون‌رفتی از مشکلات فراروی او می‌گذارد و از آن‌جا به او روزی می‌دهد که گمانش را ندارد. البته هیچ‌گاه عجله نکن و اگر مدتی تأخیر شد، گمان مبر که مشکلت برطرف نخواهد شد. گاه پروردگار متعال، بنده‌اش را می‌آزماید و اندکی گشایش یا پاداش خود را به‌تأخیر می‌اندازد تا بنده را امتحان کند که آیا دوباره به سوی گناه و معصیت باز می‌گردد یا خیر؟ بنابراین اگر مشغول داد و ستد ربوی و حرام بودی و به دنبال نصیحت و پند و اندرز یکی از بندگان خیرخواه خدا، ربا و معامله‌ی حرام و غیرشرعی را ترک کردی و یک ماه یا دو ماه گذشت و هیچ درآمدی نداشتی، ناامید نشو و نگو: رزقی که گمانش را ندارم، کجاست؟ بلکه صبر کن و به وعده و نوید پروردگار مطمئن باش و شک به خود راه نده که خیلی زود، گشایشی در زندگی خویش خواهی دید. در حدیثی آمده است: «يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يُعُجِّلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ ثُمَّ دَعَوْتُ ثُمَّ دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»؛ یعنی: «دعاهای شما پذیرفته می‌شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید که بارها دعا کردم، اما دعایم قبول نشد».

صبر کن و آن‌چه را که الله بر تو حرام نموده است، ترک نما و منتظر گشایش و رزقی باش که تصورش را هم نمی‌کنی که از کجا به تو خواهد رسید. الله می‌فرماید:

﴿إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢٩﴾ [الأنفال: ٢٩]

اگر تقوای الله پیشه کنید، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می­دهد و گناهانتان را از شما می­زداید و شما را می­بخشد؛ الله، صاحبِ فضل و بخشش بزرگ است.

در این آیه به سه پی‌آمد بزرگ تقوا و پرهیزکاری اشاره شده است:

پی‌آمد اول: ﴿يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ : خداوند، به شما قدرت تشخیص حق از باطل می‌دهد و بدین‌سان می‌توانید نفع و ضرر خود را تشخیص دهید. علم و دانش نیز در این مفهوم می‌گنجد؛ به‌گونه‌ای که الله متعال، علومی را به روی انسان پرهیزکار می‌گشاید که به روی دیگران نمی‌گشاید. تقوا و پرهیزکاری، زمینه‌ای برای افزایش هدایت و دانش انسان می‌باشد و حافظه‌ی انسان را تقویت می‌کند. چنان‌که از شافعی/ نقل شده است که:

شَكَوتُ إلی وکیعٍ سوءَ حفظــي فأرشَدَنِي إلی تركِ المَعَاصِـي

وقـال اعلَـم بـأنَّ العـلمَ نــورٌ و نـور اللهِ لا یُؤتـاهُ عـاصي

«از ضعف حافظه‌ی خود به «وکیع» شکایت کردم؛ پس مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد و گفت: بدان که علم، نوری‌ست و آدمِ گنه‌کار، از نور الهی برخوردار نمی‌شود».

بدون شک، هرچه علم و دانش انسان بیش‌تر شود، حق و باطل را از هم، بهتر تشخیص می‌دهد و سود و زیانش را بهتر درک می‌کند. فهم و شناخت نیز در این مفهوم می‌گنجد؛ زیرا تقوا، فهم و درک انسان را تقویت می‌نماید و نتیجه‌اش، افزایش علم و دانش است. مانند دو نفر که آیه‌ای را حفظ می‌کنند؛ یکی از آن‌ها توانایی استنباط و برداشت سه نکته را از این آیه دارد و دیگری، می‌تواند بر طبق فهم و درکی که خداوند به او داده است، نکات و احکام بیش‌‌تری از این آیه، استنباط و برداشت نماید؛ لذا تقوا و پرهیزکاری، درک و فهم انسان را بالا می‌برد.

فراست و زیرکی هم در این معنا می‌گنجد و الله متعال به آدمِ پرهیزکار آن‌چنان فراستی می‌دهد که به‌سادگی و با دیدن طرف مقابلش می‌فهمد که راست‌گوست یا دروغ‌گو، آدمِ خوب و نیکوکاری‌ست یا آدمِ بدی. حتی گاه به شخصیت او پی می‌برد؛ حال آن‌که با او معاشرت و نشست و برخاست نداشته است و این را فقط از روی فراستی درمی‌یابد که الله متعال به وی داده است.

کراماتی که به پرهیزکاران داده می‌شود نیز در این معنا جای دارد؛ تنها پرهیزکاران، کرامت می‌یابند؛ مانند کراماتی که برای بسیاری از صحابه و تابعین حاصل شد. همان‌گونه که عمر بن خطاب روزی در مدینه، بالای منبر بود؛ ناگهان حاضران جلسه از او شنیدند که در اثنای سخنرانی، می‌گوید: «یا سارية الجبل، یا سارية الجبل»! لذا تعجب کردند که چه کسی را صدا می‌زند و چگونه در لابه‌لای خطبه‌اش، چنین سخنی می‌گوید؟! الله لشکری را که به فرماندهی سارية بن زنَیم به عراق رفته بود، به عمر نشان داد؛ گویا عمر لشکر ساریه را با چشمان خود دید و مشاهده کرد که دشمن، آن‌ها را محاصره کرده است. لذا فرمانده‌اش، ساریه را صدا زد و به او دستور که به سمت کوه برود. ساریه نیز این فرمان را در عراق شنید و به سوی کوه رفت.

این، یکی از نتایج تقواست؛ زیرا همه‌ی کرامات اولیا، نتیجه‌ی تقوا و پرهیزکاری آن‌هاست.

به هر حال، یکی از پی‌آمدها و نتایج تقوا، این است که الله به پرهیزکاران، قدرت تشخیص عطا می‌کند که با آن، می‌توانند خیلی از چیزها را از هم تشخیص دهند و این، فقط برای پرهیزکاران حاصل می‌گردد.

پی‌آمد دوم: ﴿وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ﴾: «و گناهانتان را از شما می‌زداید». زدودن گناهان، به وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته انجام می‌شود؛ یعنی اعمال نیک، کفاره‌ی گناهان انسان است. چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَالْجُمْعَةُ إِلَى الْجُمْعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ كَفَّارةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِر»؛([[249]](#footnote-249)) یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که از گناهان بزرگ پرهیز کند». هم‌چنین فرموده است: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بینَهما»؛([[250]](#footnote-250)) یعنی: «هر عمره تا عمره‌ی بعد، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ دو انجام می‌شود». لذا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند؛ و این، بدین معناست که اگر انسان تقوای الهی پیشه کند، به انجام اعمال نیک و شایسته‌ای موفق می‌گردد که الله متعال، با آن گناهانش را از او می‌زداید.

پی‌آمد سوم: ﴿وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ﴾: «و شما را می‌بخشد»؛ یعنی الله متعال به شما توفیق توبه و استغفار عطا می‌کند و این، خود فضل و لطف الله نسبت به بنده‌اش می‌باشد.

و این، از بی‌چارگی بنده است که مرتکب گناه و معصیت شود و چنین گمان کند که آن‌چه انجام می‌دهد، گناه و معصیت نیست! پناه بر خدا! الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الكهف: ١٠٣، ١٠٤]

بگو: آیا شما را به زیان­کارترین مردم در کردار آگاه کنیم؟ آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و با این حال گمان می­کنند کار نیکی انجام می­دهند.

بسیاری از مردم، دست از گناه و معصیت برنمی‌دارند؛ زیرا گناه و معصیت در نظرشان، آراسته شده و با آن خو گرفته‌اند و ترک گناه و معصیت بر آنان دشوار است؛ اما اگر پرهیزکار باشند، الله متعال به آنان توفیق می‌دهد که دست از گناه بردارند تا بدین‌سان بخشیده شوند؛ گاه الله متعال به سبب تقوا و پرهیزکاری بنده‌اش، او را می‌بخشد. به عبارت دیگر تقوا و پرهیزکاری بنده، کفاره‌ی گناهانِ اوست. همان‌طور که اهل «بدر» از چنین فضیلت و امتیازی برخوردار شدند: «الله به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام»؛([[251]](#footnote-251)) یعنی هر گناهی که از آنان سر بزند، پاداش بزرگی که به سبب حضور در جنگ بدر به‌دست آورده‌اند، کفاره‌ی آن به‌شمار می‌رود.

فرمود: ﴿وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾: «الله، صاحب فضل و بخشش بزرگ است»؛ فضل و بخششی که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند. وقتی الله متعال چنین صفتی دارد، پس فضل و بخشش را از او طلب کن و این، با تقوا و بازگشت به سوی او، میسر می‌باشد.

\*\*\*

وأمَّا الأحادیث:

70- فالأوَّلُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قِيلَ: يَا رَسُوْلَ الله، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِی؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقُهُوا». [متفق علیه]([[252]](#footnote-252))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گويد: از پیامبر پرسیدند: اي رسول خدا! گرامي‌ترين مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آنان». گفتند: سؤال ما، اين نيست. پیامبر فرمود: «يوسف، پیامبر خدا و فرزند پیامبر خدا فرزند پیامبر خدا فرزند خليل خدا». گفتند: سؤال ما، اين نيست. فرمود: «پس درباره‌ی اصل و نسب عرب‌ها مي‌پرسيد. آنان‌كه در جاهليت بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند؛ البته به‌شرطی که شناخت و دانش ديني داشته باشند».

**شرح**

از رسول‌الله پرسیدند: گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آن‌ها»؛ یعنی کسی که تقوایش، بیش‌تر باشد. پاسخ رسول‌الله کاملاً مطابق فرموده‌ی الله متعال است که:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: ١٣]

بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله، باتقواترین شماست.

خداوند متعال به اصل و نسب بندگانش یا به پُست و مقام آن‌ها و یا به مال و جمالشان نگاه نمی‌کند؛ بلکه به کردارشان می‌نگرد. لذا گرامی‌ترین مردم نزد الله، با تقواترین آن‌هاست و از این‌رو پرهیزکاران را با کرامت‌های ظاهری و باطنی گرامی می‌دارد؛ زیرا آن‌ها برگزیده‌ترین و گرامی‌ترین بندگانش هستند. این، تشویقی بر تقوا و پرهیزکاری‌ست و نشان می‌دهد که هرچه تقوای انسان بیش‌تر باشد، نزد خداوند گرامی‌تر است. البته سؤال صحابه، این نبود و نمی‌خواستند درباره‌ی گرامی‌ترین مردم نزد الله بپرسند. لذا عرض کردند: سؤال ما، این نیست. رسول‌الله در پاسخشان، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم را که از سلاله‌ی پیامبران بود، برگزیده‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌ها برشمرد.

صحابه گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر فرمود: «پس درباره‌ی اصل و نسب عرب‌ها می‌پرسید؛ آنان‌كه در جاهليت بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند؛ البته به‌شرطی که شناخت و دانش ديني داشته باشند». مثلاً مشهور است که بنی‌هاشم، بهترین طایفه‌ی قریش هستند؛ لذا در اسلام نیز بهترین مردم به‌شمار می‌روند، البته به‌شرطی که دانش دینی داشته باشند و احکام شرعی را بیاموزند. لذا اگر فقیه و عالم نباشند، بهترین مردم به‌شمار نمی‌روند؛ اگرچه اصل و نسبشان از همه بهتر است.

این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که انسان، با اصل و نسب خویش شرافت می‌یابد؛ البته اگر فهم و دانش دینی داشته باشد. بدون شک، اصل و نسب تأثیر دارد؛ چنان‌که بنی‌هاشم، بهترین مردم بودند و اصل و نسب بهتر و بالاتری داشتند. پیامبر به عنوان برگزیده‌ترین بنده‌ی الله، از بنی‌هاشم بود:

﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ [الأنعام: ١٢٤]

الله، خود می­داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

اگر بنی‌هاشم برترین نسل بنی‌آدم نبودند، پیامبر از این نسل نبود و در میان بنی‌هاشم، برانگیخته نمی‌شد. شاهد این حدیث درباره‌ی تقوا و پرهیزکاری، آن‌جاست که رسول‌الله فرمود: «(گرامی‌ترین مردم) پرهیزکارترین آن‌هاست». لذا اگر می‌خواهی که نزد الله، گرامی و دارای منزلت و جایگاه والایی باشی، تقوا پیشه کن که هرچه، تقوا و پرهیزکاری انسان بیش‌تر باشد، نزد الله گرامی‌تر است. از الله درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو پرهیزکاران قرار دهد.

\*\*\*

71- الثَّانِي: عَنْ أبي سَعيدٍ الْخُدْرِيِّ عن النبيِّ قال: «إنَّ الدُّنْيا حُلْوَةٌ خضِرَةٌ، وإنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فينْظُر كَيْفَ تَعْمَلُون. فَاتَّقوا الدُّنْيَا واتَّقُوا النِّسَاءِ. فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنةِ بَنِي إسْرَائيلَ كَانَتْ في النسَاء». [روایت مسلم]([[253]](#footnote-253))

**ترجمه:**‌ ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است؛ و الله، شما را نسل به نسل در زمین قرار می‌دهد و نگاه می‌کند که کردارتان چگونه است؛ پس، از فتنه‌ی دنیا و فتنه‌ی زنان بپرهیزید که نخستین فتنه‌ (و سرآغاز انحراف) بنی‌اسرائیل، درباره‌ی زنان بود».

**شرح**

رسول‌الله در این حدیث، پس از بیان حقیقت و وضعیت دنیا به تقوا فرمان داده و از این‌رو مؤلف/ این حدیث را در باب تقوا آورده است. رسول‌الله فرمود: «إنَّ الدُّنْيا حُلْوَةٌ خضِرَةٌ»؛ یعنی: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است». به عبارت دیگر: دنیا در مذاق انسان، شیرین؛ و در نگاهش زیبا و فریبنده می‌باشد. چیزی که شیرین و زیبا باشد، ابتدا نگاه انسان را به خود جلب می‌کند و آن‌گاه، نفس انسان طالبش می‌شود و وقتی چشم و دل، هر دو طالب چیزی شوند، هوش از سرِ انسان می‌رود و دوست دارد هرطور که شده به آن دست یابد.([[254]](#footnote-254)) لذا انسان، فریفته‌ی دنیای شیرین و فریبنده می‌شود و در دنیا غوطه‌ور می‌گردد و دنیا همه‌ی فکر و ذهنش را می‌گیرد. پیامبر بیان فرمود که خداوند ما انسان‌ها را نسل به نسل، در زمین قرار می‌دهد و به اعمال ما می‌نگرد و نگاه می‌کند که چگونه کرداری داریم؛ آیا به اطاعت و بندگی او می‌پردازیم و از امیال و خواسته‌های نفسانی دوری می‌کنیم و آن‌چه را که به ما دستور داده است، انجام می‌دهیم و فریب دنیا را نمی‌خوریم یا نه؛ بر عکس، فریفته‌ی دنیا می‌شویم. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «پس، از فتنه‌ی دنیا بپرهیزید»؛ یعنی دستورهایی را که الله به شما داده، اجرا کنید و از آن‌چه که شما را نهی کرده است، دوری نمایید و شیرینی و خرمی دنیا، شما را نفریبد. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٣٣﴾ [لقمان: ٣٣]

پس زندگانی دنیا، شما را نفریبد و (شیطانِ) فریبنده، شما را نسبت به الله فریب ندهد.

آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «از فتنه‌ی زنان بپرهیزید». پرهیز یا دوری از فتنه‌ی زنان، شامل هوشیاری نسبت به مکر و حیله‌ای‌ست که زن نسبت به شوهرش دارد و نیز به معنای پرهیز از سایر زنان و فتنه‌گری‌های آن‌هاست؛ لذا رسول‌الله فرمود: «نخستین فتنه‌ی بنی‌اسرائیل، در زنان بود». یعنی سرآغاز انحراف بنی‌اسرائیل درباره‌ی زنان بود؛ بدین‌سان که گمراه شدند و دیگران را به گمراهی کشاندند؛ از این‌رو دشمنان خود و دشمنان دینمان را می‌بینیم که امروزه روی موضوع زن تمرکز کرده‌اند و به خودآرایی و اظهار زینت زن و نیز اختلاط و هم‌نشینی‌اش با بیگانگان و مردان نامحرم و مشارکت شغلی و کاری زنان با مردان تأکید می‌کنند و بدین‌سان انسان‌ها از ارزش‌های اخلاقی تهی شده و مانند چارپایانی گشته‌اند که تنها به شکم و زیر شکم می‌اندیشند؛ پناه بر الله! امروزه زنان، به صورت عروسک‌ و بازیچه‌ی دست مردان درآمده‌اند؛ مانند شکلَک‌هایی که همه‌ی فکر و خیال مردم را به خود مشغول کرده است که چگونه آن را بیارایند و چگونه زیبایش کنند! کدامین ماده‌ی آرایشی را برایش بیاورند؟! خلاصه این‌که همه‌ی فکر و خیال مردم، این شده که مو، پوست، صورت و دیگر اندام زن را چگونه آرایش یا نقاشی کنند و او را به شکلِ عروسکی پلاستیکی درآورند! و دیگر، عبادت و تربیت فرزندان برای زن مهم نخواهد بود.

دشمنانمان، دشمنان دین و شریعت و دشمنان زندگی، می‌خواهند زن را وارد مشاغل و کارهای مردانه کنند تا موقعیت‌های شغلی را از مردها بگیرند و عرصه را بر آن‌ها تنگ نمایند و بدین‌سان جوانان را بی‌کار و سرگردانِ کوچه و بازار کنند؛ روشن است که بی‌کاری جوانان، پی‌آمدهای ناگواری به دنبال دارد؛ زیرا جوانی، بی‌کاری و ثروت، سه عنصر مهم در پیدایش ناهنجاری‌های بزرگ به‌شمار می‌روند.

آن‌ها، جوان‌ها را کنار می‌زنند و زن‌ها را به کارهای مردانه می‌گمارند تا هم جوانان را به هرزگی و فساد بکشانند و هم زنان را. می‌دانید که آن‌وقت چه اتفاقی می‌افتد؟

آری! ناهنجاری‌هایی مثل اختلاط مرد و زن و هم‌چنین فساد و بی‌بند و باری پدید می‌آید و زنا و فساد اخلاقی، زیاد می‌شود؛ زنای چشم، زنای دست، زنای زبان و فساد جنسی. وقتی زن و مرد بیگانه شغل مشترکی داشته باشند، ممکن است که هر یک از این گناهان و ناهنجاری‌های رفتاری، روی دهد.

در کشورهایی که زن و مرد مشاغل مشترکی دارند و به‌اصلاح با یكديگر هم‌کارند، فساد و بی‌بند و باری، زیاد است. هم‌چنین اشتغال زن، او را از خانه و همسرش غافل می‌کند و نتیجه‌اش، سست شدن بنیاد خانواده خواهد بود. خانوارهایی که زن خانواده بیرون از خانه کار می‌کند، برای انجام کارهای خانه و یا نگهداری از فرزندانشان ناگزیرند خدمت‌کار یا پرستاری استخدام کنند. به همین‌خاطر در برخی از کشورهای اسلامی، زنانی را از مناطق مختلف دنیا به عنوان خدمت‌کار خانگی به کشور خود می‌آورند و بسیاری از این خدمت‌کاران، مسلمان هم نیستند و خلق و خوی کاملاً متفاوت، و گاه اخلاق فاسدی دارند! عجیب است! زنانمان را به کارها و مشاغل مردانه می‌گماریم و در نتیجه، مردها بی‌کار می‌شوند و زن‌ها کار می‌کنند! پی‌آمدش، چیزی جز سست شدن و حتی نابودی بنیاد خانواده نخواهد بود؛ چون کودک، سنّ رشدش را در حالی سپری می‌کند که فقط خدمت‌کار یا پرستارش را با خود یا در کنار خویش، می‌بیند و گویا پدر و مادری ندارد و آن‌ها را از یاد می‌برد و هیچ دل‌بستگی و تعلق خاطری به والدینش ندارد. بنابراین، خانه‌ها تباه می‌شوند و خانواده‌ها از هم می‌پاشند و ناهنجاری‌ها و پی‌آمدهای ناگواری پدید می‌آید که فقط خداوند، به حد و اندازه‌ی آن، آگاه است.

این، دسیسه‌ و رويكرد دشمنان ما و پیروانشان درباره‌ی جنس زن است؛ آری! درمیان ما مسلمانان، کسانی هستند که از دشمنان ما پیروی می‌کنند؛ چون نزدشان درس خوانده‌اند و به اندیشه‌های زشت آن‌ها آلوده شده‌اند؛ نمی‌گویم که این‌ها را شستشوی مغزی داده‌اند، بلکه به نظر من، افکار و اندیشه‌های این‌ها را با باورها و پندارهای پلید و ضد دینی خویش آلوده کرده‌اند. گاه می‌گویند: این پندارها، هیچ تعارضی با عقاید و باورهای دینی ندارد؛ حال آن‌که به اعتقاد ما، چنین باورهایی، با اصل و اساس دین و باورهای دینی، در تعارض است و مخالفت با عقیده، فقط شرک به خدا یا انکار خدا نیست؛ بلکه چنین گناهانی، عقیده را نابود می‌کند؛ زیرا ارزشِ انسان را پایین می‌آورد و او را هم‌تراز چارپایان می‌گرداند؛ چون دیگر، هیچ توجهی به عقیده و عبادت ندارد و فقط به دنیا و زیور و زینت دنیا و به زنان دل‌بستگی دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»؛([[255]](#footnote-255)) یعنی: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است».

از این‌رو بر ما مسلمانان واجب است که در برابر چنین باورهای نادرستی بایستیم و در همه جا و در هر مناسبتی، با آن مخالفت کنیم؛ زیرا در میان ما، کسانی هستند که چنین اهداف و باورهای شوم و پلیدی را دنبال می‌کنند؛ خداوند، تعدادشان را زیاد نکند و آن‌ها را به اهدافشان نرساند. آن‌ها، خوب می‌دانند که اگر سرزمین وحی و پناهگاه و قبله‌گاه مسلمانان را به فساد و تباهی بکشانند، به موفقیت بزرگی در زمینه‌ی تباه کردن همه‌ی امت اسلامی دست یافته‌اند. نگاهِ همه‌ی مسلمانان به سرزمین وحی دوخته شده است و با دیدِ خاصی به آن‌ نگاه می‌کنند؛ لذا اگر در سرزمین وحی، حیا و دین از میان برود، باید با دین و حیا وداع کرد؛ پس بر همه‌ی ما اعم از پیر و جوان و میان‌سال، عالم و دانشجو و دانش‌آموز واجب است که در برابر این اندیشه‌های ضد دینی بایستیم و همه را به خیزش و ایستادگی در برابر چنین باورهایی فرا بخوانیم تا آتش این فتنه، به خرمن امت نیفتد و همه‌ی ما را نسوزاند. خدای متعال، نیرنگ فتنه‌گران و دسیسه‌بازان را به خودشان باز گرداند و آن‌ها را از رسیدن به اهدافشان باز دارد و مردان نیک و شایسته‌ای را در برابرشان به‌پا دارد تا آتش فتنه‌ی آن‌ها را خاموش کنند. به‌یقین الله، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

72- الثالث: عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقُول: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتُّقَى وَالْعفافَ والْغِنَى». [روایت مسلم]([[256]](#footnote-256))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر همواره دعا می‌کرد: «یا الله! من، هدایت و تقوا، عفت و پاکی از حرام و بی‌نیازی را از تو درخواست می‌کنم».

**شرح**

رسول‌الله دعا می‌کرد و از الله درخواستِ هدایت، تقوا، عفت و پاکی ازحرام و بی‌نیازی می‌نمود.

هدایت در این‌جا به معنای علم و آگاهی‌ست. پیامبر نیز مانند سایر مردم، نیازمند رهنمود الهی بود؛ زیرا الله به او فرموده است:

﴿وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾

[طه: ١١٤]

پیش از آن‌که وحی قرآن بر تو پایان یابد، در تلاوتش شتاب مکن و بگو: ای پروردگارم! بر دانشم بیفزا.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ١١٣﴾ [النساء : ١١٣]

وآن‌چه را نمی‌دانستی، به تو آموخت. و فضل پروردگار بر تو، بزرگ است.

پیامبر به علم و دانش نیاز داشت؛ از این‌رو از الله متعال، درخواست هدایت و راهنمایی می‌نمود.

هرگاه، هدایت به‌تنهایی ذکر شود، هم به معنای علم و دانش و هم به معنای رهنمون شدن به سوی حق و حقیقت است و هرگاه دلیلی وجود داشته باشد که مفهوم رهنمون شدن به سوی حق را برساند، به علم و دانش نیز معنا می‌گردد؛ زیرا اصل، در زبان عربی بر این است که عبارت‌ها یا واژه‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند، مفاهیم مستقل و جداگانه‌ای دارند. لذا واژه‌ی «هدایت» در این حدیث، معنای خاص خودش را دارد و آن‌چه که پس از آن، آمده و توفیق و رهیابی به سوی هر یک از این موارد را می‌رساند، معنای دیگری دارد.

رسول‌الله پس از درخواست، علم و رهنمون شدن به سوی حق، تقوا و پرهیزکاری را مسألت نمود؛ یعنی از خداوند خواست که به او توفیق تقوا و پرهیزکاری عنایت کند و او را به سوی تقوا، رهنمون شود؛ زیرا کلید همه چیز به دست خداست و اگر بنده‌ای به خودش واگذار شود، نابود می‌گردد و به چیزی دست نمی‌یابد؛ اما اگر خداوند توفیقش دهد و به او تقوا و پرهیزکاری عطا نماید، در مسیر مستقیم تقوا قرار می‌گیرد.

آن‌گاه رسول‌الله درخواستِ عفت نمود؛ منظور از عفت، پاک ماندن از هر نوع حرامی‌ست. پس اگر عفت را پاکی از یک چیز مشخص بدانیم، ربط عفت به تقوا، از نوع ربط خاص به عام است؛ و گرنه، از نوع ربط واژه‌های مترادف یا هم‌معنا می‌باشد.

عفت، بدین معناست که انسان از هر چیزی که الله بر او حرام کرده است، دوری نماید.

و اما منظور از «غنا»، بی‌نیازی از خلق خداست تا انسان نزد هیچ‌کس جز پروردگارش اظهار نیاز نکند.

اگر انسان به توفیق الله متعال، از نعمت بی‌نیازی از خلق برخوردار شود، عزت نفس می‌‌یابد و به ذلت و خواری در برابر مخلوق تن نمی‌دهد؛ زیرا بردن حاجت به نزد مخلوق و التماس از خلق خدا، چیزی جز خفت و خواری نیست و التماس از خدا، عزت و سرافرازی و عبادت بزرگی‌ست؛ همان‌طور که رسول‌الله در دعایش، بی‌نیازی از خَلق خدا را درخواست نمود.

لذا باید به پیامبر اقتدا کنیم و از خداوند، علم و رهیابی به سوی حق و نیز تقوا و عفت و پاکی از همه‌ی حرام‌ها و هم‌چنین بی‌نیازی از خلق را درخواست نماییم. این حدیث نشان می‌دهد که پیامبر مالک هیچ نفع و ضرری برای خویش نبوده و نفع و ضرر، فقط به دست خداست.

این، خود دلیلی بر باطل بودن پندارِ کسانی‌ست که برای جلب منافع و دفع ضررها، به اولیا و بندگان نیک خدا امید و دل‌بستگی دارند؛ مانند برخی از افراد جاهل که کنار قبر پیامبر، ایشان را به‌فریاد می‌خوانند یا کسانی را صدا می‌زنند که آن‌ها را اولیای خدا می‌پندارند. این‌ها در دینشان دچار انحراف و گمراهی شده و عقلشان را از دست داده‌اند؛ زیرا کسانی که این‌ها، آنان را به‌فریاد می‌خوانند، مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیز نیستند. الله به پیامبرش فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ [الأنعام: ٥٠]

بگو: نمی­گویم گنج­ها و خزانه­های الله نزد من است. و من، غیب نمی­دانم و به شما نمی­گویم که من فرشته­ام.

و فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الأعراف: ١٨٨]

بگو: من برای خودم مالکِ هیچ نفع و ضرری نیستم، مگر آن‌چه الله بخواهد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢﴾ [الجن: ٢١، ٢٢]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی بری شما نیستم. بگو: هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابم.

باید دانست که انسان هرچه‌قدر که نزد الله آبرو و منزلت داشته باشد، باز هم سزاوار و شایسته‌ی این نیست که او را جز الله، به‌فریاد بخوانند؛ بلکه بندگان نیک خدا، خود از کسانی که آن‌ها را به جای الله به‌فریاد می‌خوانند، اظهار بیزاری می‌کنند؛ مانند عیسی که خدواند او را بازخواست می‌کند که آیا تو به مردم گفته‌ای که تو و مادرت را جز الله، معبود قرار دهند؟ الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ﴾ [المائ‍دة: ١١٦]

و هنگامی که الله می­فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهید؟» گوید: «تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته­ام نیست.

نه عیسی چنین حقی ندارد و نه هیچ‌کس دیگر. لذا عیسی پاسخ می‌دهد:

﴿إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ﴾ [المائ‍دة: ١١٦، ١١٧]

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آن‌چه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به‌راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می­دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این‌که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید.

نتیجه این‌که عملِ برخی از افراد جاهل در مناطق مختلف جهان اسلام که سرِ قبر کسانی می‌روند که به گمانشان، اولیای خدا هستند و آن‌ها را به‌فریاد می‌خوانند و آن‌جا دعا می‌کنند، نوعی بی‌خردی و انحراف دینی‌است؛ حال آن‌که کسانی که در این قبرها خفته‌اند، مردگان بی‌جانی هستند که هیچ کاری از آنان ساخته نیست.

\*\*\*

73- الرَّابع: عَنْ أبي طَريفٍ عدِيِّ بْنِ حاتمٍ الطائِيِّ قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يقُول: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يمِين ثُمَّ رَأَى أتقَى للَّهِ مِنْها فَلْيَأْتِ التَّقْوَى». [روایت مسلم]([[257]](#footnote-257))

**ترجمه:** ابوطریف، عدی بن حاتم طایی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «هرکس سوگندی یاد کند و خلاف آن را به تقوای الهی نزدیک‌تر ببیند، همان کاری را انجام دهد که به تقوا نزدیک‌تر است».

**شرح**

در حدیث، واژه‌ی «یمین» آمده و به معنای سوگند خوردن به یکی از نام‌ها یا صفات الله می‌باشد؛ سوگند خوردن به نام غیر خدا، جایز نیست؛ نه به نام پیامبر و نه به نام جبرئیل و نه به نام هیچ‌یک از بندگان خدا؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[258]](#footnote-258)) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید». هم‌چنین فرموده است: «مَن حَلَفَ بِغَیرِ اللهِ فَقَد کفَرَ أو أشرَكَ»؛([[259]](#footnote-259)) یعنی: «کسی که به نام غیرالله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

کسی که به نام غیر الله سوگند بخورد، گنه‌کار است و کفاره‌ی سوگند بر او واجب نمی‌شود؛ چون سوگندش از اساس، باطل می‌باشد؛ بدین دلیل که رسول‌الله فرموده است: «مَن عَمِلَ عَمَلاً لَیسَ عَلَیهِ أمرُنا فَهُوُ رَدٌّ»؛([[260]](#footnote-260)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

خوب نیست که آدم، زیاد سوگند بخورد؛ این، بنا بر قول برخی از مفسران، مفهوم فرموده‌ی الله متعال است که:

﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٨٩]

و سوگندهایتان را پاس بدارید.

برخی از مفسران، این آیه را بدین مفهوم دانسته‌اند که زیاد سوگند نخورید و اگر سوگند یاد کردید، حتماً به دنبال آن «ان‌شاء الله» بگویید تا به دو فایده‌ی مهم دست یابید:

**اول** این‌که: آن‌چه برایش سوگند خورده‌اید، برایتان میسر گردد.

و **دوم** این‌که: اگر سوگند خود را بشکنید، کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود.

سوگندی که کفاره دارد، این است که انسان در رابطه با مسأله‌ای در آینده سوگند یاد کند؛ و سوگند خوردن درباره‌ی مسأله‌ای که در گذشته انجام شده، کفاره ندارد؛ اما اگر به‌دروغ سوگند بخورد، گنه‌کار است و چنان‌که در سوگندش راست‌گو باشد، نه گناهی بر اوست و نه کفاره‌ای. به عنوان مثال: کسی بگوید که فلان کار را انجام نداده‌ام.

در این حالت، کفاره ندارد؛ چه راست بگوید و چه دروغ؛ اما اگر راست گفته باشد، گناهی هم بر او نخواهد بود و اگر دروغ بگوید، گنه‌کار است؛ اگرچه کفاره ندارد.

سوگندی که کفاره دارد، در رابطه با مسأله‌ای‌است که در آینده می‌باشد؛ مثلاً کسی سوگند بخورد و بگوید که به خدا سوگند فلان کار را انجام نخواهم داد. اگر آن کار را انجام دهد، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود؛ اما اگر آن کار را انجام ندهد، کفاره‌ی قسم بر او واجب نیست؛ چون سوگندش به قوت خود باقی‌ست. البته آیا بهتر است که آن کار را انجام دهد و سوگندش را بشکند یا این‌که سوگندش را نگه دارد و آن کار را انجام ندهد؟

پیامبر در این حدیث، پاسخ این پرسش را به‌روشنی داده و بیان فرموده که اگر سوگند خوردی و سپس خلاف سوگندت را به تقوا نزدیک‌تر یافتی، همان کاری را انجام بده که به تقوا نزدیک‌تر است و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن.

لذا اگر کسی بگوید که به خدا قسم، با فلان مسلمان سخن نمی‌گویم، تقوا چنین حکم می‌کند که با او سخن بگوید؛ زیرا قهر کردن با مسلمان، حرام است؛ لذا با برادر مسلمانش، سخن بگوید و کفاره‌ی سوگندش را بدهد.

هم‌چنین اگر بگویید که به خدا سوگند، به دیدن فلان خویشاوندم نخواهم رفت؛ در این‌باره می‌گوییم: ملاقات خویشاوند، جزو صله‌ی رحم و پیوند خویشاوندی‌ست و می‌دانید که صله‌ی رحم واجب می‌باشد. لذا با خویشاوند خویش، ارتباط داشته باش و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ وَلْيَأْتِ الَّذِی هُوَ خَیرٌ»؛([[261]](#footnote-261)) یعنی: «هرکس سوگندی یاد کند و سپس خلاف آن را بهتر ببیند، کفاره‌ی سوگندش را ادا نماید و همان کاری را انجام دهد که بهتر است».

سوگند خوردن درباره‌ی کار یا چیزی که در گذشته، انجام شده و پایان یافته است، کفاره ندارد؛ البته چنین سوگندی، از دو حالت خارج نیست؛ کسی که سوگند می‌خورد، راست می‌گوید و گنه‌کار نیست، یا دروغ می‌گوید و گنه‌کار است.

سوگندی کفاره دارد که در رابطه با مسأله‌ای‌ست که در آینده خواهد بود؛ لذا اگر کسی سوگند یاد کند که در آینده فلان کار را انجام نخواهد داد، اما آن را انجام دهد، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود؛ مگر آن‌که هنگام قسم خوردن، «ان‌شاءالله» گفته باشد که در این صورت اگر سوگندش را بشکند، کفاره بر او واجب نمی‌گردد.

\*\*\*

74- الْخَامِس: عنْ أبي أُمَامَةَ صُدَيَّ بْنِ عَجْلانَ الْباهِلِيِّ قال: سَمِعْتُ رسولَ اللَّه يَخْطُبُ في حَجَّةِ الْودَاع فَقال: «اتَّقُوا اللَّه، وصَلُّوا خَمْسكُم، وصُومُوا شَهْرَكم، وأَدُّوا زكَاةَ أَمْوَالِكُم، وَأَطِيعُوا أُمَرَاءَكُم، تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ». [ترمذي، این حدیث را در پایان كتاب الصلاة روایت کرده و آن را حسن صحيح دانسته است.]([[262]](#footnote-262))

**ترجمه:** ابوامامه، صُدَی بن عَجلان باهلی می‌گوید: از رسول‌الله که در حج وداع خطبه می‌خواند، شنیدم که فرمود: «تقوای الله پیشه کنید، نمازهای پنج‌گانه را بخوانید، ماه رمضان را روزه بگیرید، زکات اموالتان را ادا نمایید و از امیران و کارداران خود، اطاعت کنید تا به بهشت پروردگارتان وارد شوید».

**شرح**

خطبه‌ها یا سخنرانی‌های رسول‌الله بر دو گونه بود؛ سخنرانی‌های ثابت و مشخص، و سخنرانی‌های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می‌کرد.

خطبه‌های جمعه و عیدها، از نوع سخنرانی‌های ثابت می‌باشند که پیامبر در هر جمعه و در هر عیدی برای مردم، ایراد می‌فرمود. علما رحمهم‌الله درباره‌ی خطبه‌ی نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) اختلاف نظر دارند که از کدامین نوع است؛ سبب اختلافشان، این است که خورشیدگرفتگی فقط یک بار در زمان پیامبر اتفاق افتاد و وقتی رسول‌الله نماز خواند، برای مردم سخنرانی کرد. برخی از علما این را از نوع اول، یعنی سخنرانی‌های ثابت دانسته و گفته‌اند: اصل بر این است که هر عملی که پیامبر مشروع قرار داده، ثابت است و از آن‌جا که خورشیدگرفتگی دیگری در زمان ایشان روی نداد، نمی‌توان دلیل گرفت که پیامبر خطبه‌ی نماز کسوف را ترک کرده یا سخنرانی ایشان در چنین مناسبتی اتفاقی بوده است. برخی دیگر از علما، این خطبه را جزو خطبه‌های اتفاقی یا عارضی می‌دانند. صحیح‌تر، این است که خطبه‌ی نماز کسوف، جزو خطبه‌های ثابت می‌باشد و سنت است که انسان وقتی نماز کسوف خواند، برخیزد و برای مردم سخنرانی کند و مانند رسول‌الله، آن‌ها را از عذاب الهی بترساند.

از خطبه‌های غیرثابت یا عارضی که به هنگام ضرورت ایراد می‌شود، می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که پیامبر برای مالکان «بریره» ایراد نمود؛ بریره، کنیزی بود که عایشه& او را خرید و در راه خدا آزاد کرد. ماجرا از این قرار بود که مالکان بریره، فقط در صورتی حاضر بودند که بریره را به عایشه& بفروشند که «ولاء»([[263]](#footnote-263)) او (یعنی اموالی که پس از مرگش می‌ماند)، از آنِ آن‌ها باشد. عایشه& این شرط را قبول نکرد و موضوع را با رسول‌خدا در میان گذاشت. رسول‌الله به او فرمود: «خُذِیهَا وَاشْتَرِطِي لَهُمْ الْوَلاءَ»؛ یعنی: «او را خریداری و آزاد کن و شرطشان را درباره‌ی حق ولای او بپذیر». آن‌گاه رسول‌الله برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و به آن‌ها خبر داد که: «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ»؛([[264]](#footnote-264)) یعنی: «حق ولاء، از آنِ کسی‌ست که (برده را) آزاد می‌کند».

هم‌چنین از خطبه‌های اتفاقی و غیرثابت پیامبر می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی اجرای حدود و مجازات‌ها ایراد فرمود؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند و از اسامه بن زید درخواست کردند که نزد پیامبر سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرئیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فردِ ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند».([[265]](#footnote-265))

رسول‌الله در حج وداع، در روز عرفه و روز عید قربان سخنرانی کرد و مردم را پند و اندرز داد؛ خطبه‌ی عرفه و خطبه‌ی عید قربان، جزو خطبه‌های ثابت پیامبر می‌باشد و برای سرپرست حج، سنت است که مانند رسول‌خدا، در این ایام برای مردم سخنرانی کند.

از جمله‌ی مواردی که رسول‌الله در سخنرانی حج وداع یادآوری نمود، این بود که فرمود: «ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید». همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ﴾ [النساء : ١]

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید.

رسول‌الله به همه‌ی مردم دستور داد که تقوای پروردگاری را پیشه کنند که آن‌ها را آفریده و نعمت‌های گوناگونی به آنان داده و آن‌ها را برای پذیرش پیام‌های خویش آماده ساخته است.

و فرمود: «و نمازهای پنج‌گانه را بخوانید»؛ نمازهایی که الله بر پیامبرش (و امت او) فرض نموده است.

فرمود: «و ماه رمضان را روزه بگیرید» و «زکات اموالتان را ادا کنید»؛ یعنی زکات اموال خود را به کسانی که مستحق زکات‌اند، بدهید و بخل نورزید.

در ادامه افزود: «و از امیران خود، اطاعت کنید»؛ این حکم، شامل امیران و فرمانداران منطقه‌ای و حکومتی، یعنی رئیس حکومت می‌شود. لذا شهروندان باید در چارچوب اطاعت از الله، از امیران خود اطاعت کنند و اطاعت از امیران، در جهت نافرمانی از خدا جایز نیست؛ هرچند امیران به نافرمانی از خدا دستور دهند یا حکمشان بر خلاف حکم خداوند باشد؛ زیرا اطاعت از مخلوق، بر اطاعت از خالق مقدم نیست. الله متعال فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾

[النساء : ٥٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

همان‌طور که می‌بینید، اطاعت از امیران و صاحبان امور را به اطاعت از الله و رسولش ربط داد و این، نشان می‌دهد که اطاعت از امیران، تابع اطاعت از خدا و رسول اوست و اطاعت مستقل و جداگانه‌ای نیست؛ حال آن‌که اطاعت از رسول‌خدا را به‌طور مستقل، همانند اطاعت از خداوند برشمرد و از این‌رو اطاعت از رسول‌الله مانند اطاعت از الله متعال، واجب است؛ زیرا رسول‌الله فرمانی جز در جهت رضایت و خشنودی الله صادر نکرده است؛ اما سایر کارداران و صاحبان امور، گاه فرمان‌هایی صادر می‌کنند که مورد رضای خدا نیست. لذا اطاعت از آن‌ها فقط در راستای اطاعت از الله و رسولش، واجب است و برای هیچ‌کس جایز نیست که از امیران و زمام‌داران خویش، در مواردی که نافرمانی از خداوند نمی‌باشد، نافرمانی کند یا نباید با این ادعا که فرمان آن‌ها، دین یا حکم دینی به‌شمار نمی‌رود، سرکشی نماید؛ زیرا برخی از افراد ناآگاه، قوانینی را که از سوی حکام صادر می‌شود و هیچ تعارضی هم با دین و شریعت ندارد، رد می‌کنند و می‌گویند که ما ملزم به رعایت آن‌ها نیستیم؛ چون جزو قوانین شرعی یا دینی نیستند و در کتاب خدا و سنت رسولش وجود ندارند.

این، برخاسته از جهل و ناآگاهی آن‌هاست؛ زیرا فرمان‌برداری از چنین قوانینی در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد. مانند آیه‌ی 59 سوره‌ی نساء. در احادیث زیادی هم بدین نکته تأکید شده است؛ مانند همین حدیث که رسول‌الله فرموده است: «و از امیران خود، اطاعت کنید». اگر ادعا کنیم که فقط در مواردی از آن‌ها اطاعت می‌کنیم که خدا و رسولش به‌طور صریح دستور داده‌اند، دیگر نیازی به ذکر اطاعت و فرمان‌برداری از امیران نبود؛ زیرا اطاعت از الله و رسولش واجب است؛ چه امیران و حکام مسلمان به آن دستور دهند و چه دستور ندهند. مسایلی که رسول‌الله در حج وداع سفارش فرمود، جزو مسایل مهمی‌ست که باید بدان توجه کنیم و فرمان رسول‌الله را درباره‌ی هر یک از این موارد، اجرا نماییم.

\*\*\*

7- باب: یقین و توکل

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢﴾ [الأحزاب: ٢٢]

و آن‌گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای‌ست که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان‌برداری آنان افزود.

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤﴾ [آل عمران: ١٧٣، ١٧٤]

همان کسانی که مردم به آنان گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: الله برای ما کافی‌ست و چه نیک کارسازی‌ست. مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی‌ست.

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ٥٨]

و بر پروردگار همیشه‏زنده‏اى توكل کن كه هرگز نمى‏ميرد.

﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١١﴾ [ابراهيم: ١١]

و مؤمنان باید بر الله توکل کنند.

﴿فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [آل عمران: ١٥٩]

و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

آیات فراوانی درباره‌ی توکل وجود دارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢﴾ [الأنفال: ٢]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل­هایشان ترسان می­گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت گردد، ایمانشان ­افزایش می­یابد و بر پروردگارشان توکل می­کنند.

آیه‌های فراوانی در فضیلت توکل وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/ یقین و توکل را با هم ذکر کرده است؛ زیرا توکل، یکی از ثمره‌ها و نتیجه‌های یقین به‌شمار می‌رود. یقین، همان قوت ایمان و پایداری بر آن است؛ به‌گونه‌ای که گویا انسان آن‌چه را که الله و رسولش خبر داده‌اند، با چشم مشاهده می‌کند. پس یقین، ایمان محکم و راسخی‌ست که شک و تردید به هیچ وجه به آن راه نمی‌یابد و گویا غیبی را که خدا و رسولش گفته‌اند، پیش روی خود می‌بیند. یقین والاترین درجه‌ی ایمان است و پی‌آمدها و نتایج بزرگی در پی دارد که توکل بر الله، یکی از آن‌هاست. توکل بر الله، بدین معناست که انسان در ظاهر و باطنش، در همه‌ی حالت‌ها برای جلب منفعت و دفع ضرر و زیان، به پروردگارش اعتماد کند:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

انسان با وجودِ یقین و توکل، به هدفش در دنیا و آخرت دست می‌یابد و آسوده‌خاطر است و با آرامش و سعادت زندگی می‌کند؛ زیرا به آن‌چه که الله و پیامبرش گفته‌اند، یقین دارد و بر الله توکل کرده است.

سپس مؤلف/، آیه‌هایی را در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله:

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢﴾ [الأحزاب: ٢٢]

و آن‌گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای‌ست که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان‌برداری آنان افزود.

احزاب یا لشکرهای کفر، چندین دسته از قبایل مختلف عرب بودند که برای جنگ و رویارویی با رسول‌الله گرد هم آمدند و شمارشان به ده هزار نفر از قریش و سایر قبایل می‌رسید و مدینه را محاصره کردند تا با پیامبر بجنگند و به خیال خود، کارش را یکسره کنند. در این غزوه، بحران بزرگی برای اصحاب پیامبر پیش آمد که الله متعال، در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ١٠ هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ١١﴾ [الأحزاب: ١٠، ١١]

و آن‌ هنگام که چشم‌ها (از ترس و نگرانی) خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به الله می‌بردید. آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

مردم در این وضعیت بحرانی، دو دسته شدند که الله درباره‌ی هر دو دسته سخن گفته و فرموده است:

﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢﴾ [الأحزاب: ١٢]

و زمانی (را به یاد آورید) که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: «الله و فرستاده‌اش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند».

منافقان کسانی هستند که به‌ظاهر ادعای ایمان می‌کنند، اما از درون و باطن خویش کافرند؛ و بیماردلان، مسلمانانی هستند که یقینشان ناقص است. این‌ها در آن شرایط بحرانی، وعده‌های الله و پیامبرش را دروغ پنداشتند؛ گفتند: چگونه محمد ادعا می‌کند که کسری (پادشاهی ایران)، قیصر یا سزار (پادشاهی روم) و نیز صنعا (حکومت یمن)، فتح خواهد شد، حال آن‌که اینک خود در محاصره‌ی قبایل عرب قرار دارد؟!

گروه دوم، مؤمنانی بودند که الله متعال درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢﴾ [الأحزاب: ٢٢]

و آن‌گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده‌ای‌ست که الله و فرستاده‌اش به ما داده‌اند و الله و فرستاده‌اش راست گفته‌اند. و این ماجرا فقط بر ایمان و فرمان‌برداری آنان افزود.

ببین که این دو گروه، چه‌قدر با هم تفاوت دارند! مؤمنان هنگامی که لشکرهای کفر و آن شرایط سخت و بحرانی را دیدند، دریافتند و باور داشتند که پیروزی و گشایشی در پسِ این همه سختی و شرایط بحرانی وجود دارد و گفتند: این، همان نویدی‌ست که خدا و پیامبرش به ما داده‌اند و خدا و پیامبرش، راست گفته‌اند و ما پیروز خواهیم شد و قیصر و کسری و یمن را فتح خواهیم کرد؛ و همین‌طور هم شد.

شاهد موضوع، همین‌جاست که گفتند: «این، همان وعده‌ای‌ست که الله و رسولش به ما داده‌اند». این، نهایت یقین است که انسان در سختی‌ها، استوار و پابرجا باشد و شک و تردیدی به خود راه ندهد؛ اما بر عکس، کسی که یقین و توکلش ضعیف باشد، معمولاً در سختی‌ها و مشکلات، کم می‌آورد و عقب‌نشینی می‌کند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١١﴾

[الحج: ١١]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند؛ اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، رویگردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

بسیاری از مردم تا زمانی که در عافیت و آرامش زندگی می‌کنند، آسوده‌خاطرند و همین‌که مشکلی در زندگی آن‌ها پیش می‌آید، رویگردان می‌شوند و گاه از دین بر می‌گردند و تا حد کفر، پیش می‌روند و به الله و تقدیری که برای آن‌ها رقم زده است، اعتراض می‌کنند و با اظهار نارضایتی از تقدیر الهی، به خدا بد می‌گویند؛ پناه بر خدا! زیرا اصلاً هیچ سختی و مشکلی را تجربه نکرده‌اند و همین‌که دچار مشکلی می‌شوند، رویگردان می‌گردند.

چنین آیاتی، بیان‌گر این است که انسان باید از انحراف و کجیِ دلش یا میل آنِ به باطل، بترسد و نگران باشد و همواره از خدا درخواست پایداری و ایستادگی نماید؛ زیرا دلِ همه‌ی آدم‌ها در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و الله هرگونه که بخواهد، دل انسان را دگرگون می‌سازد؛ اگر بخواهد، آن را راست می‌سازد و اگر اراده کند، آن را کج و منحرف می‌گرداند.

از الله متعال که دگرگون‌کننده‌ی دل‌هاست، درخواست می‌کنیم که دل‌های همه‌ی ما را بر اطاعتش استوار بسازد و به ما استقامت و پایداری بر دینش عنایت کند.

و اما دومین آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده است:

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣﴾ [آل عمران: ١٧٣]

همان کسانی که مردم به آنان گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: الله برای ما کافی‌ست و چه نیک کارسازی‌ست.

این آیه درباره‌ی صحابه نازل شد که در جنگ «احد» تعدادی از آن‌ها زخمی شدند و عده‌ای نیز به شهادت رسیدند. پس از جنگ احد، به آن‌ها خبر رسید که ابوسفیان قصد دارد دوباره به آنان حمله کند و مردم را بدین منظور بسیج کرده است. رسول‌الله یارانش را به رویارویی با سپاه قریش فراخواند و آن‌ها نیز فراخوان الله و پیامبرش را لبیک گفتند؛ آن‌هم در شرایطی که تعدادی از آن‌ها مجروح شده و هفتاد نفر نیز شهید شده بودند و هنوز مصیبت سنگین احد، تازه بود. با این حال، فرمان خدا و پیامبرش را پذیرفتند. الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ١٧٢ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ﴾

[آل عمران: ١٧٢، ١٧٣]

آنان که پس از رسیدن جراحات و آسیب‌های بسیار، دعوت الله و پیامبر را پاسخ گفتند؛ آن دسته از ایشان که نیکوکاری و تقوا پیشه نمودند، پاداش بزرگی (در پیش) دارند؛ همان   
  
کسانی که مردم به آنان گفتند: دشمنان برای نبرد با شما گرد آمده‌اند.

یعنی: ابوسفیان و دیگر سران قریش که زنده مانده‌اند، تصمیم گرفته‌اند که دوباره به جنگ پیامبر بیایند و کارش را یکسره کنند؛ اما خواست خداوند جز این نمی‌خواست که نورش را کامل بگرداند و دعوت رسول‌الله را به سرانجام برساند.

این خبر را به صحابه رساندند و به آن‌ها گفتند که باید از این تصمیم مشرکان، بترسید؛ اما این سخن، بر ایمان صحابه افزود؛ زیرا هرچه سختی‌ها شدت بیش‌تری بیابد، ایمان مؤمن نیز بیش‌تر می‌شود؛ چون باور و ایمان دارد که موفقیت و پیروزی با صبر و شکیبایی‌ست و به دنبال هر سختی و مشکلی، گشایشی‌ست. لذا این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله، برای ما کافی‌ست و چه نیک کارسازی‌ست». البته الله کسی را یاری می‌کند که از او یاری بخواهد؛ الله متعال، بخشنده‌ترین بخشندگان است و وقتی انسان در مسایل و مشکلات خود به سوی الله روی بیاورد، او نیز بنده‌اش را یاری و کمک می‌کند؛ اما انسان در بسیاری از موارد رویگردان می‌شود و بدون توجه به مسایل معنوی، به امور مادی تکیه و اعتماد می‌کند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ﴾ [آل عمران: ١٧٤]

مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید.

صحابه به قصد رویارویی با ابوسفیان از مدینه به مسیر مکه بازگشتند؛ اما ابوسفیان و همراهانش به مکه برگشته بودند؛ لذا هیچ جنگی رخ نداد و برای صحابه پاداش جهاد و این فضیلت بزرگ ثبت شد که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤﴾ [آل عمران: ١٧٤]

مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی‌ست.

الله متعال در ادامه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل عمران: ١٧٥]

این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند؛ پس، از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مؤمن اید.

آری؛ شیطان به سراغ مؤمن می‌آید و به او می‌گوید: مواظب باش که درباره‌ی فلانی، صحبتی نکنی؛ چون ممکن است تو را زندانی کند یا با تو چنین و چنان نماید؛ اما امکان ندارد که مؤمن، از دوستان شیطان بترسد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦﴾ [النساء : ٧٦]

پس با دوستان شیطان پیکار نمایید؛ همانا نیرنگ شیطان ضعیف است.

البته نیرنگ شیطان در برابر حق و حقیقت، ضعیف است. بنابراین، انسان نباید در راه خدا از هیچ سرزنشی بترسد و تنها باید خوف خدا در دلش باشد. هم‌چنین باید در مسیر هدایت و رهنمود الهی حرکت کند و اگر رهنمود الله را در پیش بگیرد، از هیچ‌کس نخواهد ترسید. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ٥٨]

و بر پروردگار همیشه‏زنده‏اى توكل کن كه هرگز نمى‏ميرد.

یعنی در همه‌ی امور و کارهای بزرگ و کوچک خود، بر الله توکل کن؛ زیرا اگر الله متعال کاری را برایت میسر نکند، هرگز به انجام آن موفق نمی‌شوی؛ یکی از اسباب موفقیت، توکل بر خداست؛ به‌ویژه زمانی که انبوهی از مسایل و مشکلات، تو را گرفتار و نگران کند و گرفتاری‌ها زیاد شود. هیچ پناهگاه و فریادرسی جز الله نداری؛ پس بر او اعتماد و توکل کن تا تو را کفایت کند.

فرمود: ﴿ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ یعنی: «ذاتی که نمی‌میرد»؛ این، دلیلی‌ست بر این‌که الله هرگز نمی‌‌میرد و از مردن، پاک و منزه است:

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾

[الرحمن: ٢٦، ٢٧]

همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند و ذات پروردگارت، صاحب شکوه و بخشش، باقی می‌ماند.

الله از آن جهت که حیاتش کامل است و هیچ نقصی بدان راه ندارد، هرگز نمی‌میرد؛ او، همیشه‌زنده‌ای‌ست که اول بود و هیچ نبود؛ و آخِر هست و هیچ‌کس نیست. و چون حیاتش کامل است، هیچ‌گاه نمی‌خوابد و او را چُرت نمی‌گیرد:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

الله؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ همیشه‌زنده­­ای‌ست که اداره و تدبیر تمام هستی را در دست دارد و او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب.

انسان‌ها و جن‌ها می‌خوابند و می‌میرند؛ اما پروردگار متعال هیچ‌گاه نمی‌خوابد؛ زیرا از خواب، بی‌نیاز است و انسان‌ها به خواب نیاز دارند؛ چون خسته می‌شوند و خواب، خستگی را برطرف می‌کند و باعث می‌شود که انسان، نیرویش را برای کار کردن باز یابد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

پس اگر بر الله توکل کنی، تو را از همه چیز بی‌نیاز می‌گرداند و تو را کفایت می‌کند؛ اما اگر بر غیر خدا توکل نمایی یا به غیر او دل ببندی، خداوند تو را به همان چیزی وامی‌گذارد که به آن اعتماد کرده‌ای و بدین ترتیب، موفق نمی‌شوی و خواسته‌هایت تحقق نمی‌یابد.

الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢﴾ [الأنفال: ٢]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل­هایشان ترسان می­گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت گردد، ایمانشان ­افزایش می­یابد و بر پروردگارشان توکل می­کنند.

﴿إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ﴾ یعنی زمانی که عظمت، بزرگی، جلال و قدرت و شکوه الله ذکر گردد، دل‌ها ترسان می‌شود و می‌لرزد و انسان، متأثر و دگرگون می‌گردد. برخی از سلف صالح با شنیدن چنین آیه‌هایی، بیمار می‌شدند؛ به‌گونه‌ای که مردم به دیدنشان می‌رفتند. اما دل‌های ما، سخت شده و وقتی آیه‌های خوف بر ما تلاوت می‌گردد، هیچ متأثر و دگرگون نمی‌شویم و پند نمی‌گیریم؛ مگر کسی که الله متعال بر او رحم کند. از خداوند بخواهیم که دل‌هایمان را نرم بگرداند.

مؤمن، کسی‌ست که وقتی یادِ الله شود، ترسان می‌گردد. هنگامی که به برخی از سلف گفته می‌شد: «از خدا بترس»، می‌لرزیدند و آن‌چه در دستشان بود، به زمین می‌افتاد. ﴿وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ یعنی هنگامی که کلام الله را می‌شنوند، بر ایمان آن‌ها افزوده می‌شود. زیرا:

1. امور غیبی و پنهانی را که الله از گذشته و آینده خبر داده است، تصدیق می‌کنند.
2. احکام الهی را می‌پذیرند و آن‌چه را که دستور داده است، اجرا می‌کنند.

بدین‌سان ایمانشان، افزایش می‌یابد و با فرمان‌برداری از الله و دوری از آن‌چه که نهی کرده است، به او تقرب و نزدیکی می‌جویند و از او می‌ترسند و بر ایمان آن‌ها افزوده می‌شود. لذا هرگاه کلام الهی را شنیدید یا تلاوت کردید و بر ایمان شما افزوده شد، این، خود یکی از نشانه‌های توفیق است؛ اما اگر از شنیدن یا تلاوت قرآن متأثر و دگرگون نمی‌شوید، باید خود را درمان کنید؛ منظورم، این نیست که به پزشک یا بیمارستان مراجعه کنید یا قرص و دارو مصرف نمایید. منظورم، این است که دل خود را مداوا کنید؛ زیرا قلبی که از تلاوت قرآن فایده نبَرَد و پند نگیرد، قلب سخت و بیماری‌ست که باید مداوایش نمود. تو، خود طبیب خویش هستی؛ نزد کسی نرو؛ بلکه قرآن بخوان و اگر متوجه شدی که ایمانت افزایش یافته و بیش از پیش فرمان‌بردار الله شده‌ای، مبارکت باد که تو، مؤمنی؛ و گرنه باید پیش از آن‌که قلبت بمیرد، به مداوای آن بپردازی؛ وقتی دل بمیرد، حیات و زندگانی نیست. مرگ دل، با مرگ جسد یا پیکر انسان فرق می‌کند. پیکر انسان پس از مردن، زنده و برانگیخته می‌شود؛ اما دل که مُرد، دیگر مرده است و پند نمی‌گیرد.

﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ﴾ یعنی: همه‌ی کارهایشان را فقط به مالک و مدبر خویش می‌سپارند، نه به کسی جز او. ساختار این جمله در زبان عربی، به‌گونه‌ای‌ست که اختصاص و حصر را می‌رساند و بدین معناست که تنها بر پروردگارشان، توکل می‌کنند؛ زیرا اگر بر کسی جز الله توکل کنی، در حقیقت بر کسی چون خود توکل کرده‌ای و او، آن‌گونه که خودت به فکر خویش و منفعت خود هستی، به تو و منفعت تو نمی‌اندیشد؛ پس در امور دینی و دنیوی خود، بر الله توکل نما. الله در ادامه می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ [الأنفال: ٣]

آنان که نماز را بر پا می­دارند و از آن‌چه به ایشان داده­ایم، انفاق می­کنند.

نماز را برپا می‌دارند و نمازشان را با رعایت واجبات، شرایط و ارکان آن، به‌طور کامل ادا می‌کنند و آن را سرِ وقت و با جماعت و در مسجد، می‌خوانند؛ زیرا در زمان پیامبر، همه در نماز جماعت شرکت می‌کردند؛ مگر افراد منافق یا کسانی که معذور بودند. ابن‌مسعود می‌گوید: همه با رسول‌خدا نماز می‌خواندیم؛ مگر منافقان یا کسانی که بیمار بودند؛ حتی کسی که نمی‌توانست راه برود، با تکیه بر دو نفر به مسجد می‌آمد و در صف جماعت قرار می‌گرفت. یعنی هیچ چیز، آنان را از حضور در مسجد باز نمی‌داشت، حتی بیماری؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، تنبلی می‌کنند و کم‌تر به مسجد می‌روند. اگر تعداد نمازگزاران را در نماز صبح با سایر نمازها مقایسه کنید، می‌بینید که فرق زیادی وجود دارد؛ چون نماز صبح، تنبلی می‌کنند و به جماعت صبح، اهمیت نمی‌دهند.

﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ یعنی اموالشان را به‌خاطر رضای الله و مطابق فرمان او، در جای مناسب انفاق می‌کنند. و در ادامه می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾

[الأنفال: ٤]

چنین کسانی به راستی مؤمن هستند و نزد پروردگارشان از درجاتی بالا و آمرزش و روزی نیک و فراوان برخوردارند.

از الله متعال درخواست می کنیم که همه‌ی ما را به لطف بزرگواری خویش، در جرگه‌ی چنین کسانی قرار دهد. بی‌گمان او، بخشنده و بزرگوار است.

وأمَّا الأحادیث:

75- فَالأوَّل: عَن ابْن عَبَّاسٍ$ قال: قال رسولُ اللَّه : «عُرضَتْ عليَّ الأمَم، فَرَأيْتُ النَّبِيَّ وَمعَه الرُّهيْطُ والنَّبِيَّ ومَعهُ الرَّجُل وَالرَّجُلان، وَالنَّبِيَّ وليْسَ مَعهُ أحدٌ إذ رُفِعَ لِى سوادٌ عظيمٌ فظننتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِى: هذا موسى وقومه ولكن انظر إلى الأفق فإذا سواد عظيم فقيل لى انظر إلى الأفق الآخر فإذا سواد عظيم فقيل لي: هَذه أُمَّتُك، ومعَهُمْ سبْعُونَ أَلْفاً يَدْخُلُونَ الْجَنَّة بِغَيْرِ حِسَابٍ ولا عَذَابٍ». ثُمَّ نَهَض فَدَخَلَ منْزِلَه، فَخَاض النَّاسُ في أُولَئِكَ الَّذينَ يدْخُلُون الْجنَّةَ بِغَيْرِ حسابٍ وَلا عذاب، فَقَالَ بعْضهُم: فَلَعَلَّهُمْ الَّذينَ صَحِبُوا رسول اللَّه وقَال بعْضهُم: فَلعَلَّهُمْ الَّذينَ وُلِدُوا في الإسْلام، فَلَمْ يُشْرِكُوا باللَّه شيئاً وذَكَروا أشْياء فَخرجَ عَلَيْهمْ رسول اللَّه فَقال: «مَا الَّذي تَخُوضونَ فِيه؟» فَأخْبَرُوهُ فَقال: «هُمْ الَّذِينَ لا يرقُونَ، وَلا يَسْتَرْقُون، وَلاَ يَتَطيَّرُون، وَعَلَى ربِّهمْ يتَوكَّلُونَ». فقَامَ عُكَّاشةُ بنُ مُحْصِن فَقال: ادْعُ اللَّه أنْ يجْعَلَني مِنْهُم، فَقال: «أنْت مِنْهُمْ». ثُمَّ قَام رَجُلٌ آخَرُ فَقال: ادْعُ اللَّه أنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فقال: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». [متفق عليه]([[266]](#footnote-266))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود تا اين‌كه گروه بزرگي به من عرضه گرديد. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: اين‌ها، موسي و قومش هستند؛ به افق نگاه كن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم؛ به من گفتند: اين، امت توست كه هفتاد هزار نفر از آن‌ها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت مي‌شوند». سپس رسول‌الله برخاست و به خانه‌اش رفت. آن‌گاه مردم درباره‌ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می‌گفتند: شاید آن‌ها، اصحاب رسول‌الله باشند. و برخی دیگر می‌گفتند: شاید آن‌ها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده‌اند و هیچ‌گاه به الله شرک نورزیده‌اند. رسول‌الله از خانه‌اش بیرون آمد و پرسید: «درباره‌ی چه موضوعی، بگو مگو دارید؟» لذا موضوع بگومگوی خود را با رسول‌خدا در میان گذاشتند. فرمود: «آن‌ها، كساني هستند كه «دَم» نمی‌کنند و درخواست تعويذ (دم) نمي‌نمایند، فال نمي‌گيرند و بر پروردگارشان توكل می‌کنند». عكاشه بن محصن برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آن‌ها باشم. پیامبر فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی». مردي ديگر برخاست وگفت : «از خدا بخواهید که من نیز جزو آن‌ها باشم». فرمود: «عكاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر چند آیه درباره‌ی یقین و توکل، این حدیث بزرگ را آورده است که پیامبر خبر می‌دهد: امت‌های گذشته و پیامبرانشان، به او نشان داده شده‌اند. می‌فرماید: «پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند». در متن حدیث، واژه‌ی «رُهَیط» آمده و به گروهی گفته می‌شود که بین سه تا ده نفر باشند. در ادامه می‌فرماید: «و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود».

چنین به‌نظر می‌رسد که همه‌ی امت‌های گذشته، از پیامبرانشان پیروی نکرده‌اند؛ بلکه پیامبرانی بوده‌اند که هیچ‌کس، دعوتشان را نپذیرفته است و پیامبرانی بوده‌اند که کم‌تر از ده نفر به آن‌ها ایمان آورده بودند. هم‌چنین برخی از پیامبران، فقط یک یا دو نفر، پیرو داشته‌اند. نوح نُهصد و پنجاه سال امتش را به سوی الله فراخواند؛ اما عده‌ی اندکی به او ایمان آوردند؛ الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ﴾ [هود: ٤٠]

و جز اندکی همراهش ایمان نیاوردند.

خدای متعال، از زبان نوح می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَٱسۡتَغۡشَوۡاْ ثِيَابَهُمۡ وَأَصَرُّواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ ٱسۡتِكۡبَارٗا ٧﴾ [نوح: ٧]

و هرگاه که دعوتشان دادم تا آنان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان قرار دادند و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و (بر کفرشان) پافشاری نمودند و به‌شدت سرکشی کردند.

هر بار که از کنار نوح می‌گذشتند، او را مسخره می‌نمودند.

رسول‌الله افزود: «تا این‌که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: اين‌ها، موسي و قومش هستند»؛ زیرا شمار پیروان موسی در میان پیامبران بنی‌اسرائیل، از همه بیش‌تر است و «تورات» که الله آن را بر موسی نازل کرده، اصلی‌ترین کتاب آسمانی بنی‌اسرئیل به‌شمار می‌رود.

رسول‌الله افزود: «سپس به من گفته شد: به افق نگاه كن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم...». پیامبر بیش‌ترین پیروان را در میان همه‌ی پیامبران دارد؛ زیرا از زمانی که مبعوث شده تا قیامت، مردم از او پیروی می‌کنند و از این‌رو امتش، دو سوی افق را گرفته بودند. فرمود: «هفتاد هزار نفر از آن‌ها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت مي‌شوند». خداوند ما را در جرگه‌ی این دسته از امت پیامبر قرار دهد. در روایتی آمده که با هر یک از این‌ها، یک نفر دیگر نیز خواهد بود. ببینید که چه جمعیت زیادی از امت رسول‌الله، بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند!

«سپس رسول‌الله برخاست و به خانه‌اش رفت. آن‌گاه مردم درباره‌ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می‌گفتند: شاید آن‌ها، اصحاب رسول‌الله باشند. و برخی دیگر می‌گفتند: شاید آن‌ها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده‌اند و هیچ‌گاه به الله شرک نورزیده‌اند. رسول‌الله از خانه‌اش بیرون آمد و پرسید: درباره‌ی چه موضوعی، بگومگو دارید؟ لذا موضوع بگومگوی خود را با رسول‌خدا در میان گذاشتند». فرمود: «هُمْ الَّذِينَ لا يرقُونَ، وَلا يَسْتَرْقُون، وَلاَ يَتَطيَّرُون، وَعَلَى ربِّهمْ يتَوكَّلُونَ». این، لفظ امام مسلم/ می‌باشد که در آن آمده است: «لا يرقُونَ»؛ یعنی: «دم نمی‌کنند».

مؤلف/ در پایان این روایت می‌گوید: «متفق علیه»؛ یعنی این حدیث را هم امام بخاری و هم، امام مسلم روایت کرده‌اند؛ حال آن‌که این، لفظ امام مسلم می‌باشد و شایسته بود که مؤلف/ این نکته را بیان می‌کرد؛ زیرا عبارت «لايرقُونَ»، صحیح نیست. مفهومش این است که بر بیماران دعا نمی‌خوانند و دم نمی‌کنند؛ این، درست نیست؛ زیرا رسول‌الله بر بیماران، «دم» می‌کرد و خواندن دعا و دم کردن بر بیماران، کار پسندیده‌ای‌ست و چگونه امکان دارد که ترک چنین کاری، یکی از زمینه های ورود به بهشت، آن‌هم بدون حساب و عذاب باشد؟

به‌هر حال، این لفظ، لفظ شاذ([[267]](#footnote-267)) و نادرستی‌ست و اعتبار ندارد و صحیح، همان است که: «هُمُ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ یعنی: «آن‌ها، كساني هستند كه درخواست تعويذ (دم) نمي‌کنند، فال نمي‌گيرند، (و هنگامی که بیمار می‌شوند، از کسی) نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند و بر پروردگارشان توكل مي‌نمايند». لذا چهار ویژگی دارند که ذکر شد. شاهد موضوع، این‌جاست که فرمود: «و بر پروردگارشان توکل می‌کنند». لذا از کسی نمی‌خواهند که بر آن‌ها دم کند؛ چون بر الله توکل می‌کنند و کمک خواستن از دیگران، نوعی خفت و خواری‌ست؛ چون به نحوی، التماس از غیر خداست و امکان دارد که خود شخص نخواهد دم کند، اما با اصرار تقاضاکننده، رودربایستی پیدا کند و حتی ممکن است بخواند و دم کند؛ اما بیمار بهبود نیابد و بدین ‌سان انگشت اتهام به سوی دَم‌کننده، دراز شود.

از دیگر ویژگی‌های کسانی که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، این است که وقتی بیمار می‌شوند، از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ ‌کند؛ زیرا داغ کردن، نوعی شکنجه به وسیله‌ی آتش به‌‌شمار می‌رود و نباید جز به ضرورت شدید، چنین کاری انجام داد.

هم‌چنین به هیچ چیزی فال نمی‌گیرند. عرب‌ها در دوران جاهلیت به‌وسیله‌ی پرنده فال می‌گرفتند. اگر پرنده به سمت چپ پرواز می‌کرد، فال بد می‌زدند و آن کار را شوم یا بدشگون می‌دانستند و همین‌طور اگر پرنده پرواز می‌کرد و برمی‌گشت؛ اما اگر به جلو یا سمت راست پرواز می‌کرد، آن را به فال نیک می‌گرفتند. فال گرفتن، حرام است و برای هیچ‌کس جایز نیست‌ که با چیزی مثل روزها، ماه‌ها، قرآن و تسبیح و امثال آن، فال بگیرد. مثلاً عرب‌های پیش از اسلام، ازدواج کردن در ماه «شوال» را بدشگون می‌دانستند. سبحان الله! این، در حالی‌ست که به فرموده‌ی عایشه&، رسول‌الله در ماه شوال با او ازدواج کرد و عایشه& محبو‌ب‌ترین همسر رسول‌خدا بود. پس چگونه کسی که در ماه شوال ازدواج می‌کند، ازدواجش سرانجام خوبی ندارد!

هم‌چنین روز چهارشنبه را بدشگون می‌دانستند؛ حال آن‌که روز چهارشنبه، مانند سایر ایام هفته است. عده‌ای هم، برخی از چهره‌ها یا سیمای افرادی را که نمی‌پسندیدند، بدشگون می‌پنداشتند. حتی گاه پیش می‌آمد که شخصی مغازه‌اش را باز می‌کرد، اما اگر نخستین خریدارش کور یا لوچ بود، می‌گفت: امروز از درآمد، خبری نیست!

فال بد زدن یا بدشگونی، گذشته از این‌که شرک اصغر یا کوچک به‌شمار می‌رود، افسوس و پشیمانی هم به دنبال دارد و باعث می‌شود که انسان با دیدن هر چیزی که آن را بدشگون می‌داند، ناراحت شود؛ اما اگر اعتماد و توکل انسان بر خدا باشد و این خرافه‌ها را رها کند، راحت می‌شود و زندگی آرام و سعادتمندی خواهد داشت.

فرمود: «و بر پروردگارشان توکل می‌کنند»؛ یعنی در همه حال و در همه چیز، به الله اعتماد می‌نمایند و به غیر او، تکیه و اعتماد نمی‌کنند؛ زیرا در کتابش فرموده است:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

کسی که الله برای او کافی باشد، از همه چیز بی‌نیاز می‌شود.

این حدیث، بیان‌گر ویژگی‌های کسانی‌ست که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند.

عکاشه بن محصن برخاست و گفت: ای رسول‌خدا! دعا کن که خداوند، مرا جزو آن‌ها بگرداند.

آفرین بر او که چگونه به سوی خیر و نیکی شتافت؛ رسول‌الله به او فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی». از این‌رو ما اینک گواهی می‌دهیم که عکاشه بن محصن بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود؛ زیرا پیامبر این نوید را به او داد و فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی».

شخصِ دیگری برخاست و گفت: از خداوند بخواه که مرا جزو آن‌ها بگرداند. پیامبر در پاسخش فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت». و بدین‌سان به‌زیبایی، خواسته‌اش را رد کرد. نفرمود: تو، جزو آن‌ها نیستی؛ بلکه فرمود: «عکاشه بر تو پیشی گرفت». علما درباره‌ی چرایی یا علت چنین پاسخی اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: پیامبر می‌دانست که این شخص، منافق است و منافق، وارد بهشت نمی‌شود؛ چه رسد به این‌که هیچ حساب و عذابی نداشته باشد.

برخی از علما گفته‌اند: رسول‌خدا از آن جهت، چنین پاسخی داد که دروازه‌ی چنین خواسته‌ها یا ادعاهایی باز نشود و هرکس، خود را سزاوار چنین فضیلت یا امتیازی نداند که بدون حساب و عذاب وارد بهشت خواهد شد.

به‌هر حال، ما می‌دانیم که به‌طور قطع، دلیلی وجود داشته که رسول‌خدا برای آن شخص دعا نکرده است؛ اما از نحوه‌ی پاسخ رسول‌الله به ارزش و اهمیت پاسخ یا ردّ زیبا پی می‌بریم؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت» و آن شخص را ناراحت و جریحه‌دار نکرد.

حتی این پاسخ پیامبر در میان عرب‌ها، زبان‌زد شده و به صورت ضرب‌المثل درآمده که وقتی کسی، چیزی تقاضا می‌کند که پیش از او تقاضا کرده‌اند، به او می‌گویند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»؛ یعنی: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

برخی پرسشی مطرح می‌کنند و می‌پرسند: شخصی را چشم زده‌اند یا سحر (جادو) کرده‌اند و یا او را جن گرفته است و به‌شدت نیاز دارد که از کسی بخواهد تا دعاهای شرعی را بر او بخواند یا بر او دم کند؛ آیا اگر نزد کسی برود و از او بخواهد که بر او دَم نماید، دیگر، مستحق آن نخواهد بود که بدون حساب و عذاب وارد بهشت شود؟

برخی از علما می‌گویند: آری؛ از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید و باید توکلش بر خدا باشد و صبر پیشه کند و از خداوند، عافیت بخواهد.

عده‌ی دیگری از علما گفته‌اند: این، درباره‌ی کسی‌ست که پیش از آن که دچار چنین مشکلاتی شود، درخواست دم (تعویذ) می‌کند و می‌گوید: دعایی بر من بخوان که هیچ چشمی بر من کار نکند یا دچار سحر و جادو نشوم یا جن، مرا نگیرد.

یا موضوع داغ کردن؛ سؤال، این است که آیا کسانی که داغ می‌کنند، از این فضیلت محروم می‌شوند؟

پاسخ: خیر؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «ولا یَکتَوون»؛ یعنی: «از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند». نگفت: داغ نمی‌کنند؛ بلکه رسول‌الله رگِ دست سعد بن معاذ را داغ کرد. سعد بن معاذ در غزوه‌ی احزاب از ناحیه‌ی رگِ دستش آسیب دید؛ همان رگی که اگر پاره شود، انسان خیلی زود از پای درمی‌آید. رسول‌الله این رگ را داغ کرد و خون‌ریزی قطع شد؛ حال آن‌که پیامبر نخستین کسی‌ست که بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شود. لذا کسانی که داغ می‌کنند، نیکوکارند و همین‌طور کسانی که بر مردم دعاهای شرعی را می‌خوانند؛ در این حدیث، سخن درباره‌ی کسانی‌ست که درخواست دم (تعویذ) نمی‌کنند و هم‌چنین از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند.

\*\*\*

76- الثَّانِي: عَنْ ابْن عبَّاس$ أيْضاً أَنَّ رسولَ اللَّهِ كانَ يقُول: «اللَّهُم لَكَ أسْلَمْتُ وبِكَ آمنْت، وعليكَ توَكَّلْت، وإلَيكَ أنَبْت، وبِكَ خاصَمْت. اللَّهمَّ أعُوذُ بِعِزَّتِك، لا إلَه إلاَّ أنْتَ أنْ تُضِلَّنِي أنْت الْحيُّ الَّذي لا تمُوت، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يمُوتُونَ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم می‌باشد و بخاری، آن را به صورت مختصر ذکر کرده است.]([[268]](#footnote-268))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله دعا می‌کرد: «یا الله! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به سوی تو روی آوردم و به کمک تو، با دشمنان مقابله نمودم. یا الله! هیچ معبود راستینی جز تو نیست، به عزت تو پناه می‌برم که مبادا مرا گمراه کنی؛ تو، همیشه‌زنده‌ای هستی که هرگز نمی‌میری و جن‌ها و انسان‌ها می‌میرند».

77- الثَّالِث: عن ابْنِ عَبَّاس$ أيضاً قال: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ قَالَهَا إبْراهِيمُ حينَ أُلْقِى في النَّار، وَقالهَا مُحمَّدٌ حيِنَ قَالُوا: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ [روایت بخارى]([[269]](#footnote-269))

وفي رواية له عن ابْنِ عَبَّاسٍ$ قال: «كَانَ آخِرَ قَوْل إبْراهِيمَ حِينَ ألْقِي في النَّارِ: «حسْبي اللَّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ».

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گويد: هنگامي كه ابراهيم را در آتش انداختند، گفت: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ و هنگامی که به محمد (و یارانش) گفتند: از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما جمع شده‌اند، این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند:﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله، برای ما کافی‌ست و او، بهترین کارساز است».

در روایت دیگری از بخاری، آمده است که ابن عباس$ می‌گوید: هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند، آخرین سخنش، این بود که: «حسْبي اللَّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ»؛ یعنی: «الله برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است».

**شرح**

ابراهیم و محمد علیهماالصلاة والسلام، هر دو خلیلِ الله هستند. الله می‌فرماید:

﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ [النساء : ١٢٥]

الله، ابراهیم را به دوستی برگزید.

رسول‌الله فرموده است: «إنَّ اللهَ قد اتَّخَذَنِی خلیلاً کما اتَّخذَ إبراهیمَ خَلیلاً»؛([[270]](#footnote-270)) یعنی: «الله همان‌طور که ابراهیم را به‌دوستی گرفته، مرا نیز به دوستی برگزیده است». خلیل، به دوستِ بسیار خاصی و ویژه‌ای گفته می‌شود که بیش‌ترین محبت و دوستی را دارد و تنها ابراهیم و محمد علیهماالصلاة والسلام به این مقام از دوستی رسیده‌اند. گاه می‌شنویم که برخی از مردم می‌گویند: ابراهیم خلیل‌الله، محمد حبیب‌الله و موسی، کلیم‌الله. در سخنِ کسی که رسول‌الله را «حبیب‌الله» می‌نامد، این اشکال وجود دارد که خُلّت از محبت، بلیغ‌تر است؛ یعنی مقام خلیل، از مقام حبیب بالاتر می‌باشد. لذا اگر رسول‌الله را حبیب‌الله بدانیم، نه «خلیل‌الله»؛ در آن نوعی نقص یا کاستی نسبت به حق رسول‌الله وجود دارد؛ زیرا خیلی‌ها از چنین مقامی برخوردارند؛ مؤمنان، نیکوکاران و افراد عادل، همه دوستان خدا هستند و الله، آن‌ها را دوست دارد. اما دوست خاص و ویژه‌ی الله، فقط ابراهیم و محمد علیهماالصلاة والسلام، هستند؛ لذا درست، این است که بگوییم: ابراهیم خلیل‌الله، محمد خلیل‌الله و موسی، کلیم‌الله. ضمن این‌که الله هنگامی که محمد را بالای هفت آسمان برد، با او بدون واسطه و به‌طور مستقیم، سخن گفت.

هنگامي كه ابراهيم را در آتش انداختند، ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ گفت. آری؛ ابراهیم را در آتش انداختند؛ زیرا قومش را به عبادت الله یکتا و بی‌شریک، فراخواند؛ اما قومش قبول نکردند و بر کفر و شرک پافشاری نمودند. روزی ابراهیم همه‌ی بت‌هایشان، جز بت بزرگ را شکست و آن‌ها را تکه‌تکه کرد. وقتی از سور و جشن خویش بازگشتند، دیدند که چه بر سرِ معبودانشان آمده است؛ لذا تصمیم گرفتند ابراهیم را مجازات کنند. گفتند: حال با ابراهیم، چه کنیم؟

﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ٦٨﴾ [الأنبياء: ٦٨]

گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، او را بسوزانید و معبودانتان را یاری دهید.

آتش بزرگی برافروختند و ابراهیم را در آن انداختند. گفته می‌شود: آتش به‌اندازه‌ای بزرگ بود که نمی‌توانستند به آن نزدیک شوند و ناگزیر شدند که ابراهیم را از دور، با منجنیق در آتش بیندازند. وقتی او را در آتش انداختند، گفت: «حسْبي اللَّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ». یعنی: «الله برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است». چه اتفاقی افتاد؟ الله می‌فرماید:

﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩﴾ [الأنبياء: ٦٩]

گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

سرد باش، نه گرم یا داغ؛ سلامت باش، نه به‌گونه‌ای که ابراهیم هلاک شود؛ زیرا آتش، داغ و سوزان است و خداوند به آتش دستور داد که بر ابراهیم سرد و سلامت باشد و همین‌طور هم شد.

برخی از مفسران به‌نقل از بنی‌اسرائیل آورده‌اند که وقتی خداوند متعال به آتش دستور داد که بر ابراهیم، سرد و سلامت باشد، همه‌ی آتش‌های دنیا خاموش شد.

این، روایت درستی نیست؛ زیرا الله همان آتشی را خطاب قرار داد که ابراهیم را در آن انداختند. کارشناسان زبان عربی و علمای نحو می‌گویند: چنین خطابی با این ترکیب و ساختار، این را می‌رساند که خطاب، شامل هر آتشی نمی‌‌شود؛ بلکه خطاب فقط متوجه آتشی‌ست که ابراهیم را در آن انداختند و از این‌رو سایر آتش‌های دنیا خاموش نشد.

الله متعال به دنبال این‌که به آتش، امر نمود که بر ابراهیم سرد شود، دستور داد که بر او سلامت نیز باشد؛ از این‌رو علما گفته‌اند: اگر فقط فرمان می‌داد که سرد باشد، آتش به‌اندازه‌ای سرد می‌شد که ابراهیم را هلاک می‌کرد؛ زیرا همه چیز از الله فرمان‌برداری می‌کند. ببینید که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: ١١]

سپس به آفرینش آسمان که به صورت دود بود، پرداخت؛ به آسمان و زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید. گفتند: به دل‌خواه آمدیم و فرمان‌برداریم.

دومین خلیل، محمد مصطفی نیز ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ گفت. رسول‌الله و صحابه پس از آن‌که از غزوه‌ی احد بازگشتند، به آن‌ها گفته شد: مردم، دوباره برای نبرد با شما جمع شده‌اند و می‌خواهند به مدینه حمله نمایند و کارتان را تمام کنند؛ اما پیامبر و یارانش گفتند: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ یعنی: «الله برای ما کافی‌ست و او بهترین کارساز است». الله می‌فرماید:

﴿فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤﴾ [آل عمران: ١٧٤]

مؤمنان، به نعمت و فضل الله بازگشتند؛ هیچ آسیبی به آنان نرسید و در پی رضایت الله برآمدند. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کرانی‌ست.

پسندیده است که انسان هنگام رویارویی با دشمنانش بگوید: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ ؛ لذا خدای متعال، او را از شرّ دشمنانش مصون می‌دارد؛ همان‌گونه که ابراهیم و محمد علیهماالصلاة والسلام را کفایت و محافظت نمود.

\*\*\*

78- الرَّابع: عَن أبي هُرَيْرةَ عن النَّبيِّ : «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أقْوَامٌ أفْئِدتُهُمْ مِثْلُ أفئدة الطَّيْرِ». [روایت مسلم]([[271]](#footnote-271))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردمانی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایشان مانند دل‌های پرندگان است».

[نووی/ می‌گوید: گفته شده که منظور، کسانی هستند که بر خداوند توکل می‌کنند. هم‌چنین گفته شده که آن‌ها، دل‌نازک‌اند.]

79- الْخَامِس: عنْ جَابِرٍ أَنَّهُ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ قِبَلَ نَجْدٍ فَلَمَّا قَفَل رسول اللَّه قَفَل مَعهُم، فأدْركتْهُمُ الْقائِلَةُ في وادٍ كَثِيرِ الْعضَاه، فَنَزَلَ رسولُ اللَّهِ وتَفَرَّقَ النَّاسُ يسْتظلُّونَ بالشجر، ونَزَلَ رسولُ اللَّه تَحْتَ سمُرَةٍ، فَعَلَّقَ بِهَا سيْفَه، ونِمْنَا نوْمةً، فإذا رسولُ اللَّهِ يدْعونَا، وإِذَا عِنْدَهُ أعْرابِيٌّ فقال: «إنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سيْفي وأَنَا نَائِم، فاسْتيقَظتُ وَهُو في يدِهِ صَلْتًا، قال: مَنْ يَمْنَعُكَ منِّي؟ قُلْت: اللَّه ثَلاثاً». وَلَمْ يُعاقِبْهُ وَجَلَس. [متفق عليه] ([[272]](#footnote-272))

وفي رواية: قَالَ جابِر : كُنَّا مع رسول اللِّهِ بذاتِ الرِّقاع، فإذَا أتينا على شَجرةٍ ظليلة تركْنَاهَا لرسول اللَّه فَجاء رجُلٌ من الْمُشْرِكِين، وسيف رسول اللَّه مُعَلَّقٌ بالشَّجرةِ ، فاخْترطهُ فقال: تَخَافُنِي؟ قال: «لا». قال: فمَنْ يمْنَعُكَ مِنِّي؟ قال: «اللَّه».

وفي رواية أبي بكرٍ الإِسماعيلي في صحيحِه: قال: منْ يمْنعُكَ مِنِّي؟ قال: «اللَّهُ». قال: فسقَطَ السَّيْفُ مِنْ يدِه، فأخذ رسَول اللَّه السَّيْفَ فَقال: «منْ يمنعُكَ مِنِّي؟» فَقال: كُن خَيْرَ آخِذ، فَقال: «تَشهدُ أنْ لا إلَه إلا اللَّه، وأنِّي رسولُ اللَّه؟» قال: لا، ولكِنِّي أعاهِدُك أن لا أقَاتِلَك، ولا أكُونَ مع قوم يقاتلونك، فَخلَّى سبِيله، فَأتى أصحابَه فقال: جِئتكُمْ مِنْ عِندِ خيرِ النَّاس.

**ترجمه:** از جابر روایت است که با رسول‌خدا برای جهاد، به منطقه‌ی «نجد» رفت و در بازگشت نیز با رسول‌خدا و همراهانش بود. نیم‌روز و در شدت گرمای ظهر به سرزمینی رسیدند که پر از درختان خاردار بود. پیامبر آن‌جا اتراق کرد و مردم پراکنده شدند و زیر سایه‌های درختان رفتند. رسول‌الله زیر درختی پربرگ و سایه‌دار، به استراحت پرداخت و شمشیرش را به درخت آویخت. اندکی خوابیدیم؛ ناگهان متوجه شدیم که رسول‌الله ما را صدا می‌زند. صحرانشینی نزدش بود. رسول‌الله فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه را در دست گرفته است؛ به من گفت: چه کسی تو را از من نجات می‌دهد؟ سه بار گفتم: الله». پیامبر او را مجازات نکرد و نشست.

در روایتی دیگر، آمده است که جابر می‌گوید: در غزوه‌ی «ذات‌الرقاع» با رسول‌الله بودیم؛ به درخت سایه‌داری رسیدیم و آن را برای رسول‌الله گذاشتیم. شمشیر رسول‌الله به درخت آویخته بود که مشرکی آمد و آن را از نیام بیرون کشید و (به پیامبر) گفت: آیا از من می‌ترسی؟ فرمود: «نه». گفت: چه کسی، تو را از من نجات می‌دهد؟ پیامبر فرمود: «الله».

در صحیح ابوبکر اسماعیلی آمده است: ... شمشیر از دست صحرانشین افتاد. پیامبر آن را برداشت و فرمود: «چه کسی، تو را از من نجات می‌دهد؟» گفت: از من بگذر. رسول‌الله فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و من، فرستاده‌ی الله هستم؟» گفت: نه؛ اما قول می‌دهم که هیچ‌گاه با تو نجنگم و با کسانی که با تو می‌جنگند، همراهی نکنم. لذا رسول‌خدا او را رها کرد. وی پیش دوستانش رفت و گفت: از نزد بهترین شخص، پیشِ شما می‌آیم.

80- السادِس: عنْ عمرَ قال: سمعْتُ رسولَ اللَّه يقُولُ: «لَوْ أنَّكم تتوكَّلونَ على اللَّهِ حقَّ تَوكُّلِهِ لرزَقكُم كَما يرزُقُ الطَّيْر، تَغْدُو خِماصاً وترُوحُ بِطَانًا». [ترمذي، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[273]](#footnote-273))

**ترجمه:** عمر می‌گوید: از رسول‌خدا شنیدم که می‌فرمود: : «اگر آن‌گونه که باید و شاید بر الله توکل کنید، روزیِ شما را می‌رساند؛ آن‌گونه که به پرندگان روزی می‌دهد. ابتدای روز، لانه‌هایشان را گرسنه و با شکمِ خالی ترک می‌کنند و در پایان روز با شکم سیر بازمی‌گردند».

**شرح**

توکل حقیقی و شایسته بر الله متعال، این است که در کسب روزی و دیگر موارد، به‌طور کامل به الله اعتماد کنید. در این صورت، الله متعال روزیِ شما را مانند پرندگان می‌دهد؛ زیرا پرندگان کسی ندارند که به آن‌ها دانه و غذا بدهد؛ در آسمان پرواز می‌کنند و پس از گشت و گذاری که روزی خود را به‌دست می‌آورند، با شکم سیر به لانه‌هایشان باز می‌گردند.

در متن حدیث، عبارت «تَغْدُو خِماصاً» آمده است؛ یعنی: ابتدای روز با شکم گرسنه، لانه‌هایشان را ترک می‌کنند. واژه‌ی «خِماصاً»، هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «مخمصة» می‌باشد که به معنای گرسنگی‌ست. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾

[المائ‍دة: ٣]

پس هرکس بدون رغبت به گناه، در حال گرسنگی شدید، (به خوردن محرّمات) ناگزیر شود، بداند که الله آمرزنده­ی مهرورز است.

پرندگان ابتدای روز لانه‌هایشان را در حالی ترک می‌کنند که چیزی در شکمشان نیست؛ چون به پروردگارشان توکل و اعتماد دارند. و در پایان روز، با شکم پُر و سیر به لانه‌هایشان بازمی‌گردند. لذا در می‌یابیم که:

اولاً: انسان باید آن‌گونه که حق توکل و اعتماد به الله می‌باشد، به او اعتماد نماید.

ثانیاً: هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با خداست؛ حتی پرنده‌ای که در آسمان پرواز می‌کند و تنها پروردگار متعال، او را در آسمان نگه می‌دارد و به او روزی می‌دهد.

روزیِ هر جنبنده‌ای که در زمین وجود دارد، از مورچه گرفته تا فیل، با خداست؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿۞وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦﴾ [هود: ٦]

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با الله است و او، محل ماندن و انتقال هر جنبنده‌ای را می‌داند. همه‌ در کتابی آشکار، (ثبت) است.

کسی که نسبت به پروردگارش بدگمان است، در گمراهی شدیدی به‌سر می‌برد؛ مثل شعاری که امروز برای تنظیم خانواده سر می‌دهند و می‌گویند: «فرزند کم‌تر، زندگی بهتر». به پروردگار عرش سوگند که دروغ می‌گویند. هر فرزندی، روزیِ خودش را دارد؛ چون هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش با خداست. پس فراموش نکن که روزی فرزندانت با الله می‌باشد و اوست که دروازه‌های روزی را به روی تو می گشاید تا خرج و نفقه‌ی فرزندانت را بدهی؛ اما بیش‌تر مردم گمان بدی به پروردگارشان دارند و به امور مادی و ظاهری نگاه می‌کنند و به دوردست و کرانه‌ی آسمان نمی‌نگرند و به قدرت الله توجه نمی‌کنند و گویا از یاد برده‌اند که الله روزی‌رسان است؛ هرچند که تعداد فرزندان، زیاد باشد. باور صحیح، همین است که هرچه بچه‌ها بیش‌تر شوند، روزی‌ات بیش‌تر می‌گردد و افزایش می‌یابد.

هم‌چنین از این حدیث در می‌یابیم که انسان در کنار توکل حقیقی و شایسته بر الله، باید از اسباب و زمینه‌های کسب روزی، استفاده کند و کسی که ادعای توکل می‌کند و اسباب را کنار می‌گذارد، در اشتباه است. متوکل، کسی‌ست که با به‌کارگیری اسباب بر الله توکل می‌نماید؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «همان‌طور که به پرندگان روزی می‌دهد، روزیِ شما را می‌رساند. پرندگان در ابتدای روز با شکم خالی لانه‌هایشان را ترک می‌کنند». آری؛ لانه‌هایشان را ترک می‌کنند و به دنبال روزی می‌روند؛ در لانه‌های خود نمی‌مانند. «از تو حرکت، از خدا برکت»؛ لذا وقتی به‌طور شایسته بر الله متعال توکل کردی، باید از اسباب شرعیِ کسب روزی مانند کشاورزی و تجارت، استفاده کنی تا به روزی حلال دست یابی.

از این حدیث درمی‌یابیم که پرندگان و دیگر آفریده‌های الله، او را می‌شناسند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ﴾ [الإسراء: ٤٤]

آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آن‌چه در آن‌هاست، او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ موجودی نیست، مگر آن‌که پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید.

همه‌ی موجودات آسمان‌ها و زمین، الله را به‌پاکی یاد می‌کنند؛ ولی ما ستایش آن‌ها را نمی‌فهمیم:

﴿وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ﴾ [الإسراء: ٤٤]

ولی شما ستایش و تسبیحشان را درنمی‌یابید.

الله می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩ ١٨﴾ [الحج : ١٨]

آیا نمی‌دانی همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و چارپایان و بسیاری از مردم برای الله سجده می‌کنند و بسیاری هم سزاوار عذاب هستند. و هر کس که الله خوارش نماید، دیگر کسی نیست که او را گرامی بدارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

بنابراین پرندگان، پروردگارشان را می‌شناسند و بنا بر فطرت و نهادی که خداوند آن‌ها را بر آن سرشته است، به سوی منافع و نیازهای خود رهنمون می‌شوند و روزیِ خود را کسب می‌کنند و با شکم سیر به لانه‌هایشان باز می‌گردند و این روال، هر روز ادامه دارد و بدین‌سان الله، به پرندگان روزی می‌دهد و روزیِ آن‌ها را فراهم می‌سازد.

حکمت الهی را بنگرید که چگونه پرندگان به جاهای دور کوچ می‌کنند و بدون هیچ اشتباهی، دوباره به جای اصلی خود باز می‌گردند؛ زیرا الله به هر مخلوقی، آفرینش ویژه‌ای بخشیده و آن‌گاه او را به سوی نیازهایش رهنمون شده است.

\*\*\*

81- السَّابِع: عن أبي عِمَارةَ الْبراءِ بْنِ عازِبٍ$ قال: قال رسولُ اللَّه : «يا فُلان إذَا أَويْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَقُل: اللَّهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلت، فَإِنَّكَ إنْ مِتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ مِتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ، وإنْ أصْبحْتَ أصَبْتَ خيْراً». [متفق عليه]([[274]](#footnote-274))

وفي رواية في الصَّحيحين عن الْبرَاء قال: قال لي رسول اللَّه : «إذَا أتَيْتَ مضجعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ للصَّلاَةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأيْمَنِ وقُل: وذَكَر نحْوَه ثُمَّ قَالَ وَاجْعَلْهُنَّ آخرَ ما تَقُولُ».

**ترجمه:** ابوعماره، براء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای فلانی! هنگامی که به رختخوابت رفتی، این دعا را بگو: «اللَّهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلت». اگر در آن شب بمیری، بر فطرت (ایمان) از دنیا رفته‌ای و اگر شب را به صبح رساندی (و از دنیا نرفتی)، به نیکی فراوانی دست یافته‌ای».

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم؛ کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم».]

در روایتی دیگر، در صحیحین آمده است که براء می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هنگامی که می‌خواستی به رختخوابت بروی، همانند وضوی نماز، وضو بگیر و سپس بر پهلوی راست خود، بخواب و این دعا را بخوان ـ همان دعایی که پیش‌تر ذکر شد ـ و آن را آخرین سخن خویش قرار بده».

**شرح**

مؤلف/ حدیث براء بن عازب$ را در باب یقین و توکل، ذکر کرده است که رسول‌الله به براء سفارش نمود که وقتی به رختخوابش رفت، این دعا را بخواند که در آن به سپردن کارها به الله و اعتماد و توکل بر او در ظاهر و باطن، اشاره شده است. رسول‌الله هم‌چنین به براء سفارش نمود که بر پهلوی راست بخوابد؛ چون این کار، بهتر است و پزشکان نیز خوابیدن بر پهلوی راست را برای بدن، مفیدتر می‌دانند و برای حفظ تن‌درستی، از خوابیدن بر پهلوی چپ، بهتر و مؤثرتر است.

هم‌چنین برخی از کسانی که به عبادت شبانه خو گرفته‌اند، می‌گویند: هنگامی که انسان بر پهلوی راست می‌خوابد، به‌سادگی بیدار می‌شود؛ زیرا هنگام خوابیدن بر پهلوی چپ قلب انسان نیز می‌خوابد؛ بر عکس خوابیدن بر پهلوی راست که خواب انسان سنگین نمی‌شود و می‌تواند به‌سرعت یا به‌سادگی از خواب برخیزد؛ چون قلب انسان در خواب سنگین فرو نمی‌رود.

در این حدیث ذکر شده که رسول‌الله به براء سفارش کرد که این دعا را آخرین سخنش قبل از خواب، قرار دهد؛ اگرچه اذکار دیگری هم پیش از خواب، گفته می‌شود؛ مثل سی و سه بار سبحان‌الله، سی و سه بار الحمدلله، و سی و چهار بار الله اکبر؛ اما حدیث براء، بیان‌گر این است که مطابق سفارش رسول‌الله به براء این دعا باید آخرین سخنی باشد که انسان، پیش از خواب می‌گوید.

براء بن عازب به‌قصد یادگیری، این دعا را نزد رسول‌الله تکرار کرد و گفت: «آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ». رسول‌الله فرمود: «بگو: وبنبيِّك الَّذي أرْسلت، نگو: وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ».

گرچه معنا یکی‌ست، اما علما گفته‌اند: یکی از تفاوت‌های رسول و نبی در این است که رسول، هم از میان انسان‌ها برانگیخته می‌شود و هم از میان فرشتگان؛ اما نبی، فقط از میان انسان‌ها مبعوث می‌گردد. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ٢٠﴾

[التكوير: ١٩، ٢٠]

... به‌یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار است، (جبرئیل، فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش، دارای مقام والایی‌ست.

لذا رسول می‌تواند از جنس فرشتگان نیز باشد؛ اما نبی فقط از جنس انسان‌هاست و اگر در دعا می‌گفت: «وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ»، لفظ رسول (فرستاده)، شایسته‌ی فرشته‌ای چون جبرئیل نیز بود؛ اما واژه‌ی نبی (پیامبر) در این دعا، ویژه‌ی محمد می‌باشد.

از سوی دیگر، دلالت معنایی واژه‌ی رسول، از نوع دلالت التزام است؛ اما دلالت معنایی واژه‌ی نبی، مطابقت می‌باشد و دلالت مطابقت، از دلالت التزام قوی‌تر است.

شاهد موضوع در این حدیث، آن‌جاست که می‌گوید: «کارهایم را به تو سپردم»؛ و نیز آن‌جا که می‌گوید: «در برابر تو هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد»؛ زیرا توکل، این است که انسان همه‌ی کارهایش را به الله واگذار کند و بر این باور باشد که در برابر الله هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودش وجود ندارد و فقط از الله درخواست نجات کند؛ چراکه اگر الله متعال برای کسی امر ناگواری اراده کرده باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند مانعش شود و اگر امر خوشایندی برای انسان اراده نماید، هیچ کس نمی‌تواند لطف و احسانش را باز دارد. لذا شایسته است که انسان قبل از خوابیدن بر پهلوی راستش، این دعا را بگوید و آن را واپسین سخنش قرار دهد.

\*\*\*

82- الثَّامِن: عنْ أبي بَكْرٍ الصِّدِّيق، عبدِ اللَّه بنِ عثمانَ بنِ عامِرِ بنِ عُمَرَ بن كعب بن سعد بْنِ تَيْمِ بْن مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْن لُؤيِّ بْنِ غَالِب الْقُرَشِيِّ التَّيْمِيِّ وهُو وأبُوهُ وَأُمَّهُ صحابَةٌ قال: نظرتُ إلى أقْدَامِ المُشْرِكِينَ ونَحنُ في الْغَارِ وهُمْ علَى رؤوسنا فقلتُ: يا رسولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أحَدَهمْ نَظرَ تَحتَ قَدميْهِ لأبصرَنا فقال: «مَا ظَنُّك يا أبا بكرٍ باثْنْينِ اللَّهُ ثالثُِهْما». [متفق عليه]([[275]](#footnote-275))

**ترجمه:** ابوبکر صدیق، عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو([[276]](#footnote-276)) بن کعب بن سعد بن تَیم بن مره بن کعب بن لُؤَیّ بن غالب قریشی تَیمی که خود و پدر و مادرش از اصحاب پیامبرند، می‌گوید: هنگامی که من و پیامبر در غار بودیم، پاهای مشرکان را دیدم که بالای سرمان ایستاده بودند. گفتم: ای رسول‌خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند. فرمود: «ای ابوبکر! درباره‌ی دو نفر که سومین آن‌ها خداست، چه گمانی داری؟»

**شرح**

«ای ابوبکر! درباره‌ی دو نفر که الله، سومین آن‌هاست، چه می‌پنداری؟» یعنی آیا به نظر تو کسی می‌تواند آسیبی به آن‌ها برساند؟

این ماجرا، زمانی روی داد که پیامبر از مکه به مدینه هجرت می‌کرد؛ زیرا از آن زمان که رسول‌الله دعوتش را آشکار ساخت و مردم دعوتش را پذیرفتند، مشرکان به مقابله با او و دعوتش برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و با گفتار و کردارشان به اذیت و آزارش پرداختند؛ از این رو الله متعال به پیامبر فرمان داد که از مکه به مدینه هجرت نماید. لذا سیزده سال پس از بعثت، از مکه به مدینه هجرت کرد و کسی جز ابوبکر صدیق و خدمت‌کار و یک راهنما همراهش نبود.

هنگامی که مشرکان از خروج پیامبر و ابوبکر صدیق اطلاع یافتند، جایزه‌ای برای دست‌گیری آن دو تعیین نمودند و اعلام کردند که هرکس زنده یا مرده‌ی آن‌ها را تحویل قریش دهد، در مقابل هر نفر، یک‌صد شتر جایزه می‌گیرد؛ صد شتر برای دستگیری پیامبر و صد شتر برای دستگیری ابوبکر.

مردم برای دستگیری پیامبر و ابوبکر صدیق بسیج شدند و برای یافتن آن‌ها در کوه‌ها، دره‌ها، غارها و هرجا که به ذهنشان می‌رسید، به جستجو پرداختند تا این‌که به غار «ثور» رسیدند؛ همان غاری که پیامبر و ابوبکر سه شب در آن پنهان شدند تا آتش جستجو، فروکش کند.

ابوبکر به رسول‌خدا عرض کرد: اگر یکی از مشرکان به پایین نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند. رسول‌الله فرمود: «درباره‌ی دو نفر که سومین آن‌ها خداست، چه گمانی داری؟» در کتاب خدا آمده است که پیامبر به ابوبکر صدیق فرمود:

﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: ٤٠]

اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست.

اما آیا کسی توانست بر آنان دست یابد؟ چه اتفاقی افتاد؟

هیچ‌کس بر آن‌ها دست نیافت؛ زیرا اراده‌ی خداوندی بود که کسی آن‌ها نبیند و هیچ چیز، مانع از بخشش و عطای الهی نمی‌گردد و هیچ کس نمی‌تواند بر خلاف اراده‌ی الله نفعی به کسی برساند؛ و هرکس که الله گرامی‌اش بدارد، هیچ‌کس نمی‌تواند او را خوار کند و هرکس که الله زبونش بگرداند، هیچ‌کس نمی‌تواند او را عزیز و گرامی بسازد:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦﴾

[آل عمران: ٢٦]

بگو: یا الله! ای مالکَ الملک! به هر که بخواهی، پادشاهی و حکومت می­بخشی و پادشاهی و حکومت را از هر که بخواهی، می­گیری و هر که را بخواهی، عزت می­دهی و هر که را بخواهی، خوار و زبون می­گردانی. خوبی به دست توست و تو، بر همه چیز توانایی.

این ماجرا بیان‌گر کمال توکل پیامبر بر پروردگارش می‌باشد و نشان می‌دهد که رسول‌خدا بر الله توکل و اعتماد نمود و کارش را به او سپرد. همین، شاهد موضوع توکل است که مؤلف/ این حدیث را در باب یقین و توکل ذکر کرده است. هم‌چنین درمی‌یابیم که داستان تنیدن عنکبوت بر دهانه‌ی غار، صحیح نیست. در پاره‌ای از کتاب‌های تاریخی آمده که تار عنکبوت، کبوتر و یک درخت، بر دهانه‌ی غار بود و هنگامی که مشرکان به دهانه‌ی غار رسیدند، گفتند: کبوتر روی شاخه‌ی این درخت که بر دهانه‌ی غار است، نشسته و عنکبوت بر دهانه‌ی غار تنیده است. این‌، روایت بی‌اساس و نادرستی‌ست؛ زیرا آن‌چه که مانع مشرکان از دیدن پیامبر و ابوبکر صدیق شد، اموری مادی نبود؛ بلکه اموری معنوی و امدادی غیبی بود که جزو نشانه‌های الهی‌ست و شامل حال آن دو گردید؛ همان‌طور که شامل حال بسیاری دیگر از بندگان نیک خدا نیز می‌گردد.

الله چشمان مشرکان را از دیدن پیامبر و یار غارش، ابوبکر صدیق بازداشت.

\*\*\*

83- التَّاسِع: عَنْ أُمِّ المُؤمِنِينَ أُمِّ سلَمَةَ، واسمُهَا هِنْدُ بنْتُ أبي أُمَيَّةَ حُذَيْفةَ المخزومية& أنّ النبيَّ كانَ إذَا خَرجَ مِنْ بيْتِهِ قال: «بسم اللَّهِ، توكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أعوذُ بِكَ أنْ أَضِلَّ أو أُضَل، أَوْ أَزِلَّ أوْ أُزل، أوْ أظلِمَ أوْ أُظلَم، أوْ أَجْهَلَ أو يُجهَلَ عَلَيَّ». [حديث صحيحی‌ست که ابو داود و ترمذي و دیگران، با سندهای صحیح روایتش کرده‌اند. این لفظ ابوداود است و ترمذی گوید: حسن صحیح می‌باشد.]([[277]](#footnote-277))

**ترجمه:** مادر مؤمنان، ام‌سلمه& که نامش، هند دختر ابوامیه حذیفه‌ی مخزومی‌ست، می‌گوید: هرگاه پیامبر می‌خواست از خانه‌اش بیرون برود، این دعا را می‌گفت: «بسم اللَّهِ، توكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أعوذُ بِكَ أنْ أَضِلَّ أو أُضَل، أَوْ أَزِلَّ أوْ أُزل، أوْ أظلِمَ أوْ أُظلَم، أوْ أَجْهَلَ أو يُجهَلَ عَلَيَّ»؛ یعنی: «به نام‌ الله؛ بر الله توکل کردم. یا الله! از این‌که گمراه شوم یا مرا گمراه کنند، و از این‌که خطا کنم یا مرا دچار خطا و لغزش نمایند، و از این‌که ستم کنم یا به من ستم شود، یا از این‌که کار جاهلانه‌ای انجام دهم یا کار جاهلانه‌ای در حق من انجام گردد، به تو پناه می‌برم».

**شرح**

شاهد، این‌جاست که فرمود: «بسم اللَّهِ، توكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»؛ لذا درمی‌یابیم که باید هنگام بیرون رفتن از خانه، این ذکر را که حاوی مفاهیم ارزشمندی از جمله توکل بر الله و پناه بردن به اوست، بر زبان بیاوریم؛ زیرا هنگامی که انسان از خانه‌اش بیرون می‌رود، بیش‌تر در معرض خطر و آسیب‌هایی مانند گزیدن مار و عقرب می‌باشد. لذا می‌گوید: «آمَنتُ بِاللهِ، اعتَصَمتُ باللهِ، تَوَکَّلتُ عَلَی اللهِ».

در دعای هنگام خروج از منزل آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أعوذُ بِكَ أنْ أَضِلَّ»؛ یعنی: «پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این‌که خود، گمراه شوم»، «أو أُضَلَّ»؛ یا این‌که کسی مرا گمراه کند.

«أَوْ أَزِلَّ» یا این‌که خطا کنم؛ «أوْ أُزَل» یا کسی مرا به خطا و لغزش بکشاند. «أوْ أَظلِمَ» یا به کسی ستم کنم «أوْ أُظلَم» یا به من، ستم شود. «أوْ أَجْهَلَ» یا کار نابخردانه‌ای انجام دهم «أو يُجهَلَ عَلَيَّ» و یا کسی نسبت به من کار جاهلانه‌ای انجام دهد و به من، تعدی نماید.

پسندیده است که انسان هنگام بیرون رفتن از خانه‌اش این دعا را که به مفهوم پناه بردن به الله می‌باشد، بخواند.

\*\*\*

84- الْعَاشِر: عنْ أنسٍ قال: قال: رسولُ اللَّهِ : «مَنْ قَالَ يعنِي إذا خَرَج مِنْ بيْتِهِ: بِسْم اللَّهِ توكَّلْتُ عَلَى اللَّه، ولا حوْلَ ولا قُوةَ إلاَّ بِاللَّه، يقالُ لهُ: هُديتَ وَكُفِيت و وُقِيتَ، وتنحَّى عنه الشَّيْطَانُ». [روایت ابو داود، ترمذي و نسائی و... ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[278]](#footnote-278))

زاد أبو داود: «فيقول: يعْنِي الشَّيْطَانَ لِشَيْطانٍ آخر: كيْفَ لك بِرجُلٍ قَدْ هُدِيَ وَكُفي وَوُقِى»؟

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس (هنگام بیرون رفتن از خانه‌اش) بگوید: بِسْم اللَّهِ توكَّلْتُ عَلَى اللَّه، ولا حوْلَ ولا قُوةَ إلاَّ بِاللَّه، (از سوی فرشتگان) به او گفته می‌شود: هدایت، کفایت، و حفاظت شدی و شیطان از او دور می‌گردد».

ابوداود، افزون بر این آورده است: «شیطان به شیطان دیگری می‌گوید: چگونه می‌توانی کسی را فریب دهی که هدایت، کفایت و حفاظت شده است؟»

\*\*\*

85- وَعنْ أنَسٍ قال: كَان أخوانِ عَلَى عهْدِ النبيِّ وكَانَ أَحدُهُما يأْتِي النبيِّ والآخَرُ يحْتَرِف، فَشَكَا الْمُحْتَرِفُ أخَاهُ للنبيِّ فقال: «لَعلَّكَ تُرْزَقُ بِهِ». [ترمذی، با سند صحیح بنا بر شرط مسلم، روایتش کرده است.]([[279]](#footnote-279))

**ترجمه:** انس می‌گوید: دو برادر در دوران پیامبر بودند که یکی از آن‌ها، نزد پیامبر می‌آمد و دیگری کار می‌کرد. دومی نزد پیامبر آمد و از برادرش شکایت کرد که کار نمی‌کند. رسول‌الله فرمود: «چه بسا تو نیز به برکت او روزی می‌یابی».

\*\*\*

8- باب: استقامت

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ [هود: ١١٢]

پس هم‌چنان‌که فرمان یافته‌ای، استقامت و ایستادگی کن.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ٣٢﴾ [فصلت: ٣٠، ٣٢]

همانا کسانی که گفتند: پروردگارمان، الله است و سپس (بر توحید) استقامت ورزیدند، فرشتگان (هنگام مرگ) بر آنان نازل می‌شوند (و می‌گویند:) نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می‌شدید. ما در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم؛ و آن‌جا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (این‌ها) پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است).

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٣ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤﴾

[الأحقاف: ١٣، ١٤]

بی‌گمان کسانی که گفتند: «پروردگار ما، الله است» و استقامت نمودند، نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. چنین کسانی، بهشتی‌اند و به پاس اعمال شایسته‌ای که انجام می‌دادند، در آن جاودانه‌اند.

**شرح**

استقامت بدین معناست که انسان مطابق فرمان الله متعال بر شریعتش ایستادگی و پایداری نماید و اخلاص، بر آن مقدم است. سپس مؤلف/ تعدادی آیه در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله خطاب به پیامبر می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ [هود: ١١٢]

پس هم‌چنان‌که فرمان یافته‌ای، استقامت و ایستادگی کن.

این‌جا خطاب، متوجه پیامبر و امت اوست و فقط در مواردی خطاب، ویژه‌ی پیامبر است که دلیلی برای اختصاص آن به ایشان وجود داشته باشد؛ و گرنه، خطاب، متوجه پیامبر و امتش می‌گردد. از مواردی که خطاب، ویژه‌ی رسول‌خدا است، می‌توان سوره‌ی «شرح» را مثال زد که الله به پیامبر می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ١ وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ٢ ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ٣﴾

[الشرح: ١، ٣]

آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ و بار سنگینت را از تو برداشتیم؛ همان باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد.

یا مانند این فرموده‌ی الله به پیامبرش که:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ٨٧﴾ [الحجر: ٨٧]

و هفت آیه‌ی (سوره‌ی فاتحه) را که (در نماز) تکرار می‌شود و (نیز) قرآن بزرگ را به تو دادیم.

اما اگر دلیل یا نشانه‌ای وجود نداشته باشد که خطاب ویژه‌ی رسول‌الله است، در این‌ صورت خطاب، متوجه او و امتش می‌باشد؛ بنا بر این قاعده، آیه‌ی 112 سوره‌ی هود ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ عام، و خطاب به پیامبر و امت اوست؛ از این‌‌رو بر همگان واجب است که بر دین و شریعت الهی استقامت و پایداری کنند و استقامت و راستی پیشه نمایند؛ بدین معنا که دین الهی را تغییر ندهند و چیزی بدان نیفزایند و یا از آن کم نکنند. لذا الله در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡۖ﴾ [الشورى: ١٥]

و چنان‌که فرمان یافته‌ای، استقامت نما؛ و از خواسته‌های نفسانی آنان پیروی مکن.

سپس مؤلف/ به آیه‌های 30 تا 32 سوره‌ی فصلت اشاره کرده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ …﴾.

﴿رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ گفتند: آفریدگار، مالک و مدبّرِ امور ما، الله است و ما خالصانه او را عبادت می‌کنیم و به یگانگی او ایمان داریم. ﴿ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ و سپس بر گفتارشان، پایداری نمودند و شریعتش را به‌پا داشتند. کسانی که این دو ویژگی را داشته باشند، فرشتگان، یکی پس از دیگری در هر وضعیت ترسناکی به‌ویژه در هنگام مرگ چنین کسانی، بر آن‌ها نازل می‌شوند و به آنان می‌گویند: ﴿أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ﴾ یعنی نترسید که در آینده و آن‌چه پیش رو دارید، چه اتفاقی خواهد افتاد و نگران مسایل گذشته‌ی خود نباشید. بلکه ﴿وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾ شما را به بهشتی مژده باد که نویدش به شما داده می‌شد. مژده، همان خبر خوشی‌ست که شادی و سرور انسان را در پی دارد و بدون شک، کسی که به او مژده بهشت داده شود، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد. از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را بهشتی بگرداند و به یاد داشته باشیم که هرکس بگوید: پروردگارم الله متعال است و بر دین الله پایداری و استقامت کند، بهشتی خواهد بود.

فرشتگان به چنین کسانی نوید می‌دهند که: ﴿نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ به آن‌ها می‌گویند: «ما، در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم». آری! فرشتگان، دوستان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگار ما، الله است و آن‌گاه بر دین و شریعت الهی استقامت می‌کنند. فرشتگان، یاور چنین کسانی در زندگی دنیوی آن‌ها هستند و به آن ها کمک می‌کنند و در آخرت نیز هنگام برانگیخته شدن و حساب پس دادن، در کنارشان هستند و آنان را در شرایط سخت و ترسناک همراهی می‌کنند و به آن‌ها نوید می‌دهند که:

﴿هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ١٠٣﴾ [الأنبياء: ١٠٣]

این، همان روزی‌ست که وعده‌اش را به شما می‌دادند.

به فرموده‌ی الله، فرشتگان به آن‌ها می‌گویند: ﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾ یعنی: «و در آخرت هرچه بخواهید، دارید و هرچه درخواست کنید، برای شما فراهم است». و این، در بهشت خواهد بود؛ زیرا انواع نعمت‌های لذت‌بخشی که دلِ بهشتیان بخواهد، در بهشتِ پرنعمت فراهم است؛ بلکه فراتر از این، از نعمت‌های دیگری نیز برخوردار می‌شوند؛ چراکه الله می‌فرماید:

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ ٣٥﴾ [ق: ٣٥]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری نزد ماست.

﴿نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ﴾ یعنی: بهشت، پذیرایی و ضیافتی از سوی الله برای آن‌هاست؛ هدیه و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهربان که گناهانشان را بخشیده و به لطف و مهر خویش، بر درجاتشان، افزوده است. این، پاداش کسانی‌ست که می‌گویند: پروردگار ما، الله است و سپس استقامت می‌کنند.

بدین‌سان به اهمیت استقامت و پایداری بر دین الله پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان باید ثابت و استوار باشد و از ایجاد تغییر و دگرگونی در شریعت الهی بپرهیزد و چیزی بدان نیفزاید یا از آن، کم نکند؛ لذا کسانی که در دین و شریعت الهی، غلو و زیاده‌روی می‌کنند یا از آن غفلت می‌نمایند و یا آن را تغییر می‌دهند، در حقیقت بر دین و شریعت پروردگار، استقامت و پایداری نکرده‌اند؛ زیرا استقامت چنین ایجاب می‌کند که انسان در همه‌ی موارد، توازن و راستی را رعایت کند تا استوار و پایدار باشد.

\*\*\*

86 ـ وَعَنْ أبي عمرو، وقيل أبي عمْرة سُفْيانَ بنِ عبد اللَّه قال: قُلْت: يا رسول اللَّهِ قُلْ لِي في الإِسلامِ قَولاً لا أَسْأَلُ عنْه أَحداً غيْرك. قال: «قُل: آمَنْتُ باللَّهِ: ثُمَّ اسْتَقِمْ». [روایت مسلم]([[280]](#footnote-280))

**ترجمه:** ابوعمرو یا ابوعمره، سفیان بن عبدالله می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! درباره‌ی اسلام سخنی به من بگو که غیر از تو، از کسی دیگر نپرسم. فرمود: «بگو: به الله ایمان آوردم، سپس استقامت کن».

**شرح**

سفیان بن عبدالله به رسول‌الله گفت: «سخنی به من درباره‌ی اسلام بگو که غیر از تو از کسی نپرسم»؛ یعنی: سخن واضح و جامعی که دیگر به پرسیدن از کسی نیاز نباشد. پیامبر به او فرمود: «بگو: ایمان آوردم، سپس استقامت کن». منظور، فقط ادعای ایمان یا بر زبان آوردن آن نیست؛ چون برخی از مردم ادعا می‌کنند که به الله و آخرت ایمان آورده‌اند، اما در حیقیت ایمان ندارند. منظور، این است که در کنار ایمانِ زبانی یا ادعای ایمان، ایمان قلبی نیز ضروری‌ست؛ یعنی به‌زبان ایمان بیاورد و به‌قلب تصدیق کند و باورش به‌گونه‌ای راسخ باشد که شک و تردید به آن، راه نیابد؛ زیرا فقط ایمان قلبی و یا ایمان زبانی، به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید با دل و زبان، یعنی با هر دو باشد.

از این‌رو رسول‌الله هنگامی که مردم را به اسلام فرامی‌خواند، می‌فرمود: «یَا أیُّهَا النَّاسُ قُولُوا لا إله إلا الله تُفلِحُوا»؛([[281]](#footnote-281)) یعنی: «ای مردم! لااله‌الاالله بگویید تا رستگار شوید»؛ یعنی به‌زبان این کلمه را بگویید و به‌قلب، تصدیق کنید.

رسول‌الله به سفیان فرمود: «بگو: به الله ایمان آوردم». این، شامل ایمان به وجود الله و ایمان به ربوبیت و اسم‌ها و صفاتش و نیز ایمان به احکام و فرموده‌های او و همه‌ی چیزهایی می‌شود که از سوی الله آمده است. پس از این‌که به این‌ها ایمان آوردی، بر دین و شریعت الله استقامت نما و از آن منحرف نشو و چیزی به آن نیفزا یا چیزی از آن کم نکن. بر شهادتین استقامت و پایداری نما؛ بدین‌سان که بنده‌ی مخلص الله و پیرو رسول‌الله باش.

به نماز، زکات، روزه و حج و دیگر دستورهای دینی پايبندی کن. این رهنمود رسول‌خدا به سفیان بن عبدالله نشان می‌دهد که جایگاه استقامت و پایداری، پس از ایمان است و شرط قبول شدن کارهای نیک و شایسته، این است که بر پایه‌ی ایمان باشد؛ لذا اگر کردار ظاهری انسان، نیک و شایسته باشد، اما باطنش خراب، و یا در شک و تردید به‌سر برد و باور دورنی نداشته باشد، کردارش نفعی به او نمی‌رساند. علما رحمهم‌الله ایمان به الله را اساسی‌ترین شرط پذیرش عبادت‌ها و اعمال نیک دانسته‌اند؛ یعنی برای این‌که عمل نیک کسی قبول شود، باید به وجود الله و همه‌ی چیزیهایی که از سوی او آمده است، ایمان داشته باشد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انسان باید هر عملی را با این احساس انجام دهد که آن را برای الله، به توفیق الله و مطابق فرمان الله به انجام می‌رساند؛ زیرا پس از ایمان به الله تنها به یاری و توفیق اوست که می‌تواند بر دینیش استقامت کند. لذا سه نکته شد: عمل را خالصانه برای الله انجام دهد؛ توفیق عمل را از سوی الله بداند و مطابق شریعت الله، عمل کند. و این، از رهنمود الله برداشت می‌شود که:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٥، ٦]

(پروردگارا!) تنها تو را می­پرستیم و تنها از تو یاری می­جوییم. ما را به راه راست، هدایت فرما.

لذا هر عملی علاوه بر داشتن ایمان، دو شرط اساسی دارد:

اول این‌که خالص برای الله باشد.

و دوم این‌که مطابق فرمان و شریعت الله، انجام شود.

از این‌رو منظور از راه راست، همان شریعت الهی‌ست که انسان را به الله می‌رساند. \*\*\*

87- وعنْ أبي هُريْرة قال: قال رسول اللَّه : «قَارِبُوا وسدِّدُوا، واعْلَمُوا أَنَّه لَنْ ينْجُو أحدٌ منْكُمْ بعملهِ». قَالوا: ولا أنْت يَا رسُولَ اللَّه؟ قال: «ولا أَنَا إلا أنْ يتَغَمَّدني اللَّه برَحْمةٍ منْه وَفضْلٍ». [روایت مسلم]([[282]](#footnote-282))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «راه راست و میانه‌روی را در پیش بگیرید و درست‌کار و استوار باشید و بدانید که هیچ‌یک از شما در ازای عمل خویش نجات نمی‌یابد». گفتند: حتی شما ای رسول‌خدا؟! فرمود: «من نیز (نجات نمی‌یابم) مگر این‌که فضل و رحمت الله، شامل حالم شود».

[نووی: علما گفته‌اند: استقامت به معنای پای‌بندی بر اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است. آن‌ها، استقامت را شامل همه‌ی کارهای نیک و مایه‌‌ی نظم و سامان در همه‌‌ی امور دانسته‌اند.]

**شرح**

این حدیث، نشان می‌دهد که انسان تا می‌تواند باید بر راه راست و شریعت الله استقامت کند؛ آن‌جا که رسول‌الله فرمود: «راه راست و میانه‌روی را در پیش بگیرید و درست‌کار و استوار باشید»؛ یعنی سعی کنید در مسیری حرکت کنید که فرمان یافته‌اید و تلاش شما بر این باشد که تا می‌توانید، اعمالتان را درست انجام دهید؛ اما انسان هر چه‌قدر که پرهیزگار باشد، باز هم خطا می‌کند. پیامبر فرموده است: «كُلُّ بَنِی آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»؛([[283]](#footnote-283)) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند». هم‌چنین فرموده است: «لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ الله بِكُمْ ثُمَّ لجَاءَ بِقَومٍ يُذْنِبُونَ فَيَسْتَغْفِرُونَ الله فَيَغْفِرُ لَهُمْ»؛([[284]](#footnote-284)) یعنی: «اگر گناه نکنید، الله به‌جای شما کسانی را می‌آورد که گناه کنند و درخواست آمرزش نمایند؛ آن‌گاه آن‌ها را می‌آمرزد». لذا انسان وظیفه دارد که در حد توان خود، راه راست و میانه‌روی را در پیش بگیرد و سعی کند که اعمالش درست و استوار باشد.

سپس فرمود: «و بدانید که هیچ‌کس در برابر عمل خود، (از آتش دوزخ) نجات نمی‌یابد»؛ زیرا هیچ عملی در حد و اندازه‌ای نیست که از عهده‌ی شکر و سپاس الله برآید:

«از دست و زبـان که برآیـد کز عهده‌ی شکرش بِدَر آید»

از رسول‌خدا پرسیدند: «حتی شما؟» فرمود: «من نیز (در مقابل عمل خود نجات نمی‌یابم) مگر این‌که فضل و رحمت الله، شامل حالم شود». لذا انسان هر جایگاهی که داشته باشد، حتی به عنوان دوست و ولی خدا، باز هم در ازای عمل خود از آتش دوزخ نجات نمی‌یابد؛ حتی رسول‌الله که اگر الله متعال بر او منت نمی‌گذاشت و او را نمی‌بخشید، نجات نمی‌یافت.

البته این پرسش مطرح می‌شود که داده‌ها و آموزه‌های کتاب و سنت نشان نمی‌دهد که عمل نیک و شایسته، باعث رهایی از آتش دوزخ و ورود به بهشت می‌باشد؟ مثلاً الله می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: ٩٧]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

پس چگونه می‌توانیم میان مفهوم این آیه و حدیثی که پیش‌تر گذشت، جمع‌بندی کنیم؟

**پاسخ**: مفهوم حدیث، این است که هیچ‌کس در برابر عمل خود وارد بهشت نمی‌شود؛ بلکه عمل نیک، سبب ورود به بهشت می‌باشد و نه عوض یا چیزی که با بهشت و پاداش الهی، برابری کند. بدون شک، عمل نیک سبب ورود انسان به بهشت و نجاتش از دوزخ است؛ اما چیزی نیست که با رهایی از دوزخ و ورود به بهشت برابر باشد. ضمن این‌که عمل نیک، تنها چیزی نیست که انسان را وارد بهشت می‌کند؛ بلکه فضل و رحمت الهی، اصلی‌ترین عامل ورود انسان به بهشت و رهایی از دوزخ است.

از این حدیث درمی‌یابیم که اعمال انسان هر چه نیک و زیاد باشد، باز هم نباید بدان فریفته و مغرور شود؛ زیرا اعمال نیک انسان در مقایسه با حق الله متعال بر او، چیزی نیست.

و نیز بدین نکته پی می‌بریم که انسان باید همواره از الله بخواهد که فضل و رحمتش را شامل حالش بگرداند و دعا کند: «خدایا! فضل و رحمت خویش را شامل حالم بگردان».

علاوه بر این، درمی‌یابیم که صحابه اشتیاق وافری به دانستن و کسب علم و آگاهی داشتند؛ چنان‌که با طرح سؤال، از رسول‌خدا خواستند که توضیح بیش‌تری بدهد که آیا این موضوع عمومی و کلی که هیچ‌کس در برابر عملش نجات نمی‌یابد، شامل حال خود رسول‌خدا نیز می‌شود یا خیر؟ رسول‌الله نیز در پاسخشان بیان فرمود که این قاعده، شامل حال خودش نیز می‌گردد.

اندکی تأمل و تدبر در زندگی صحابه نشان می‌دهد که آن بزرگواران بیش‌ از همه‌ی مردم مشتاق کسب علم بودند و هر مسأله‌ای را که در امور دینی و دنیوی خویش به آن نیاز داشتند، دنبال می‌کردند.

\*\*\*

9- باب: تفکر در عظمتِ آفرینش و آفریده‌های خداوندی؛ و ناپایداری دنیا و سختی‌های وحشت‌انگیز قیامت و خودسازی و تهذیب نفس و پرورش آن بر استقامت

الله متعال می‌فرماید:

﴿۞قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ﴾

[سبا: ٤٦]

بگو: تنها شما را یک اندرز می‌دهم که دوتا دوتا (و با هم و به‌دور از تعصب) و به تنهایی (و با تفکر و بازبینی در خویشتن) برای الله برخیزید و آن‌گاه بیندیشید.

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ﴾ [آل عمران: ١٩٠،١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای؛ تو پاکی.

﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ١٧ وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ١٨ وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ١٩ وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ ٢٠ فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ٢١﴾ [الغاشية: ١٧، ٢١]

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب و استوار گشته‌اند؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس (ای محمد!) پند بده که تو، فقط پنددهنده‌ای.

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ﴾ [محمد : ١٠]

آیا در زمین به سر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند...

آیه‌های زیادی در این‌باره وجود دارد؛ و نیز احادیثی که از آن جمله می‌توان به حدیثی اشاره کرد که پیش‌تر ذکر شد: «الكَيِّس مَنْ دَانَ نَفْسَه»؛([[285]](#footnote-285)) یعنی: «زیرک، کسی‌ست که خود را محاسبه کند».

**شرح**

تفکر، این است که انسان فکر و اندیشه‌ی خود را در مسأله‌ای به‌کار گیرد تا به نتیجه برسد. الله متعال در کتابش به تفکر و اندیشیدن دستور داده و انسان‌ها را به اندیشیدن تشویق کرده است تا اندیشه‌ و خرد خویش را برای رسیدن به اهداف والا و ایمان و یقین، به‌کار گیرند. الله می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ﴾ یعنی: ای محمد! به همه‌ی مردم بگو: شما را فقط به یک چیز پند می‌دهم و تنها چیزی که شما را به آن موعظه می‌کنم، این است که اگر می‌خواهید به نتیجه برسید و از آن‌چه می‌ترسید، رهایی یابید، پس مخلصانه و همان‌طور که فرمان یافته‌اید، به اطاعت الله بپردازید و آن‌گاه بیندیشید: ﴿أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ﴾

اگر چنین کنید، به پند بی‌نظیری عمل کرده‌اید که به نتیجه می‌رسید.

از این آیه چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید هنگامی که کاری به‌خاطر الله انجام می‌دهد، در عمل‌کرد خود بیندیشد و دقت کند که آیا آن کار را درست انجام داده است و یا کوتاهی یا زیاده‌روی کرده است؟ باید تفکر کند که آیا عملش نتایجی مثل پاکی دل و تزکیه‌ی نفس، در پی داشته است یا خیر؟ نباید مانند کسانی باشیم که کارهای نیکشان را از روی عادت و بدون تفکر انجام می‌دهند؛ بلکه توجه کنیم که دست‌آوردمان از عبادتی که انجام می‌دهیم، چیست و چه تأثیری بر قلب و استقامت ما داشته است؟ به عنوان مثال، نتیجه‌ی نمازی که می‌خوانیم، چیست؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ﴾ [البقرة: ٤٥]

و به وسیله­ی شکیبایی و نماز یاری بگیرید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ﴾ [العنكبوت: ٤٥]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

حال بیندیشیم که آیا وقتی نماز می‌خوانیم، نیرو و توان بیش‌تری برای انجام کارهای نیک پیدا می‌کنیم؛ به عبارت دیگر ببینیم که آیا نمازمان به ما کمک می‌کند؟

متأسفانه واقعیت، این است که فقط نماز عده‌ی اندکی به توان و نیروی آن‌ها در انجام کارهای نیک می‌افزاید یا به آن‌ها کمک می‌کند؛ حال آن‌که درباره‌ی رسول‌الله گفته‌اند: «هرگاه دچار مشکلی می‌شد، به نماز روی می‌آورد».([[286]](#footnote-286))

الله متعال، هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ﴾ [العنكبوت:٤٥]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

نمازمان را ببینیم که آیا وقتی نماز می‌خوانیم، در دل و درون خود احساس بدی نسبت به کارهای زشت و ناپسند پیدا می‌کنیم یا نه؟

یا عبادت بزرگی مانند زکات؛ یعنی همان مالی که انسان به‌فرمان الله از اموال زکات جدا می‌کند تا در مواردی که الله متعال دستور داده است، هزینه شود. الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی

وقتی زکات اموالت را می‌دهی، نگاه کن که آیا تو را از اخلاق زشت و گناهان پاک می‌سازد یا ثروت و دارایی‌ات پاک می‌گردد؟ بسیاری از مردم زکات اموالشان را با بی‌میلی و به‌گونه‌ای می‌دهند که گویا می‌خواهند جریمه‌ای را پرداخت نمایند و اصلاً احساس نمی‌کنند که این کار، اموال و بلکه خودشان را پاک می‌سازد.

این، پند بزرگی‌ست که اگر انسان اعمال نیکش را با تدبر و تفکر انجام دهد، نفع زیادی می‌برد و وضعیت درونی‌اش بهتر می‌شود. از الله متعال بخواهیم که اعمال و وضعیت درونی ما را نیک بگرداند.

سپس مؤلف/ این فرموده‌ی الله را ذکر کرده است که:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش و اختلاف شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

این، نخستین آیه از ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی «آل‌عمران» است که رسول‌الله هنگام بر‌خاستن برای نماز شب، آن‌ها را می‌خواند. لذا چه خوبست که انسان هنگامی که برای نماز شب برمی‌خیزد، ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی آل‌عمران را بخواند.

الله متعال آسمان‌ها و زمین را بزرگ و باعظمت آفریده و ویژگی‌هایی در آن‌ها نهاده که درخورِ تفکر است. ستارگان، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند هستند و نیز ماه و خورشید و همین‌طور درختان، دریاها و رودها. در هر یک از این‌ها و در همه‌ی چیزهایی که الله در آسمان‌ها و زمین آفریده است، نشانه‌هایی وجود دارد که بیان‌گر یگانگی الله و نشان‌دهنده‌ی کمالِ قدرت، رحمت و حکمت اوست. الله از هفت آسمان و یک زمین نام برده است؛ زیرا هفت آسمان، وجود دارد و این نکته، در تعدادی از آیه‌های قرآن آمده است. الله می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ﴾ [الطلاق : ١٢]

الله، ذاتی است که هفت آسمان را آفرید.

و می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦﴾ [المؤمنون : ٨٦]

بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ، کیست؟

در قرآن کریم، واژه‌ی «ارض» (زمین) به صورت مفرد آمده است؛ زیرا منظور، جنس زمین است که زمین‌های هفت‌گانه را دربرمی‌گیرد. الله در سوره‌ی طلاق بدین نکته اشاره فرموده که هفت زمین وجود دارد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ﴾ [الطلاق : ١٢]

الله، ذاتی‌ست که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را خلق کرد.

یعنی هفت زمین آفرید؛ چون آفرینش و بزرگی زمین، همانند آفرینش و بزرگی آسمان‌ها نیست و منظور، همانند بودن زمین و آسمان‌ها، در تعداد است. آسمان‌ها از زمین، خیلی بزرگ‌ترند و فقط تعداد آسمان‌ها و زمین، یک‌سان است. در سنت نیز به هفت زمین، تصریح شده است؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «مَنِ اقتَطَعَ شِبرًا مِنَ الأرضِ ظُلمًا طُوِّقَهُ یَومَ القِیَامَةِ مِن سَبعِ أرضینَ»؛([[287]](#footnote-287)) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود».

﴿وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾: «و در اختلاف شب و روز...».

شب و روز از جنبه‌های گوناگونی با هم اختلاف دارند:

یکم: شب، تاریک است و روز، روشن؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيۡنِۖ فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾

[الإسراء: ١٢]

و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه‌ی شب را بی‌نور (تاریک) نمودیم و نشانه‌ی روز را روشن ساختیم.

دوم: طول شب و روز نیز با هم اختلاف دارد؛ گاه شب‌ها طولانی‌تر است و گاه، روزها؛ و گاه شب و روز با هم برابرند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ﴾ [الحج : ٦١]

از شب می‌کاهد و در روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید.

سوم: اختلاف شب و روز از لحاظ سرما و گرما.

چهارم: تفاوت ایام و سال‌ها از لحاظ نزولات آسمانی که گاه خشكسالی می‌شود و گاه سالی پرباران و حاصل‌خیز.

پنجم: تفاوت در حالت و وضعیت انسان از لحاظ جنگ و صلح؛ بدین‌سان که روزگار، گاه به کام انسان است و گاه به کامِ او نیست. الله می‌فرماید:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ١٤٠]

و ما، روزگار را در میان مردم، می گردانیم.

کسی که در تفاوت شب و روز بیندیشد، به نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الله پی می‌برد که هر عقل و اندیشه‌ای را به‌شگفت وامی‌دارد.

فرمود: ﴿لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾؛ یعنی نشانه‌های آشکاری بر یگانگی الله و کمال قدرت، حکمت، عزت، دانش و رحمت اوست؛ البته برای خردمندان. عقل، اصل و درون‌مایه‌ی انسان است و انسانِ بی‌خرد به‌سان پوستی توخالی‌ست. البته باید ببینیم که منظور از عقل چیست؟ آیا عقل، همان هوش و حافظه است؟

پاسخ: خیر. زیرکی یا هوش و حافظه با عقل تفاوت دارد؛ زیرا آدم‌هایی هستند که هوش و حافظه‌ی زیادی دارند، اما رفتارهای دیوانه‌واری از آن‌ها سر می‌زند. لذا عقل، همان نیرویی‌ست که رفتار انسان را در جهت درستی قرار می‌دهد و ممکن است که شخص هوش یا حافظه‌ی زیادی نداشته باشد؛ البته وقتی عقل و حافظه در کنار هم قرار گیرند، انسان از نعمت بسیار بزرگی برخوردار شده است. بنابراین، ممکن است کسی حافظه‌ای قوی داشته باشد، اما چندان عاقل نباشد و عکس این حالت نیز وجود دارد.

کافران اگرچه حافظه دارند، اما عاقل نیستند؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢﴾ [الأنفال: ٢٢]

به‌راستی بدترین جنبندگان، افرادی هستند که حق را نمی­شنوند و نمی­بینند و عقلشان را به کار نمی­اندازند.

هر انسانی که تعادل رفتاری نداشته باشد یا کارهای درستی انجام ندهد، عاقل نیست؛ بلکه به تعبیر قرآن کریم عاقلان و خردمندان، کسانی هستند که در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و با دیده‌ی عبرت و تفکر به نشانه‌های الهی نگاه می‌کنند. این‌ها، عاقل و خردمندند؛ پس مشتاق تفکر و اندیشیدن در آفرینش آسمان‌ها و زمین باش.

سپس الله ویژگی‌های خردمندان را بیان نموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ یعنی: «کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالتی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند». به عبارت دیگر: در همه حال، به ذکرِ الله مشغولند.

ذکرِ الله بر دو نوع است: نوع مطلق؛ یعنی این‌که انسان پیوسته و در هر زمانی خداوند را ذکر کند. شخصی به رسول‌خدا عرض کرد: من پیر شده‌ام و پرداختن به همه‌ی اعمال پسندیده‌ی اسلامی، برایم امکان ندارد؛ لذا مرا راهنمایی کنید. رسول‌الله فرمود: «زبانت همواره به ذکر و یاد الله، تر و تازه (مشغول) باشد».

عایشه& می‌گوید: پیامبر در همه‌ی لحظات و اوقات خویش، الله را یاد می‌کرد. لذا ذکر مطلق، تعداد معینی ندارد و به خود انسان و شادابی و میل او بستگی دارد.

اما دومین نوع ذکر، یعنی ذکر مقیَّد، تعداد معین یا زمان معینی دارد؛ مانند اذکار نماز (اذکار رکوع، سجده و...) یا اذکار پس از نماز، اذکار ورود به منزل یا خروج از آن، اذکار سوار شدن بر سواری و دیگر اذکاری که الله متعال برای بندگانش مشروع نموده است تا همواره و به مناسبت‌های گوناگون، او را یاد کنند.

یا همانند اذکار پیش از خواب یا اذکار هنگام برخاستن از خواب؛ خلاصه این‌که الله با چنین اذکاری، این امکان را برای بندگانش فراهم کرده که می‌تواند در هر حالتی، ایستاده یا نشسته و یا در حالی که بر پهلوهایشان آرمیده‌اند، او را ذکر نمایند.

گفتنی‌ست: ذکر، دو حالت دارد:

ذکری که با قلب و زبان باشد، ذکر کاملی‌ست و ذکر ناقص، ذکری‌ست که فقط با زبان می‌باشد و دل، غافل است. الله با عفو و لطف خویش با ما رفتار کند؛ چون امروزه، بیش‌تر مردم را می‌بینیم که وقتی ذکر می‌کنند، دلشان این و آن سو می‌رود و به مغازه، ماشین و کسب و کارشان مشغول است؛ اما در هر حالت، پاداش می‌یابند؛ ولی ذکر کامل، ذکری‌ست که با زبان و دل باشد. گاه فقط ذکر و یادِ قلبی الله برای انسان، مفیدتر است؛ بدین‌سان که انسان با تفکر و اندیشیدن در خویشتن و سیر در نشانه‌های تکوینی و تشریعی الله، به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابد. لذا الله متعال در بیان ویژگی‌های خردمندان فرموده است:

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا﴾

[آل عمران: ١٩١]

و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای.

آری! در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که چرا و چگونه آفریده شده‌اند. آن‌گاه با دل و زبان می‌گویند: «پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای» و به‌طور قطع آفرینش آسمان‌ها و زمین با هدف پسندیده‌ای بوده است که پروردگار متعال به‌خاطر این هدف پسندیده، ستایش می‌شود. آفرینش آسمان‌ها و زمین، بیهوده نبوده است تا انسان‌هایی پدید آیند و مانند چارپایان بخورند و بیاشامند و از لذت‌های دنیا بهره ببرند؛ همه‌ی این‌ها برای هدف بسیار بزرگی آفریده شده‌اند؛ الله می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

لذا کسانی که گمان می‌کنند آفرینش آسمان‌ها و زمین بیهوده بوده است، دوزخی‌اند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧﴾ [ص : ٢٧]

و آسمان و زمین و آن‌چه را که میان آن‌هاست، باطل و بیهوده نیافریده‌ایم. این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!

لذا هرکس گمان کند که الله متعال این دنیا را بیهوده و بدون هدف آفریده است، کافر می‌باشد. انسان‌ها ناگزیر می‌میرند و برانگیخته و بازخواست می‌شوند و منزلشان در آخرت، سرای بهشت یا دوزخ خواهد بود و خانه‌ی سومی، وجود ندارد. الله متعال، همه‌ی ما را جزو اهل بهشت بگرداند و ما را از دوزخ، در پناه خویش قرار دهد. خردمندان می‌گویند: ﴿سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ یعنی: «پروردگارا! تو از این‌که آسمان‌ها و زمین را بیهوده بیافرینی، پاک و منزهی؛ پس ما را از عذاب دوزخ محافظت بفرما».

بدین‌سان با ستایش الله و توصیف و ثنای او با صفات کمال، از او می‌خواهند که آن‌ها را از عذاب دوزخ محافظت کند. نجات از عذاب دوزخ، به دو شکل است: یکی این‌که الله انسان را از گناه و نافرمانی، مصون بدارد؛ زیرا گناه و نافرمانی، انسان را به دوزخ می‌کشاند.

و دوم، این‌که الله متعال به انسان توفیق توبه و بازگشت به سوی خود را عنایت کند؛ زیرا محال است که انسان مرتکب گناه و معصیت نشود؛ اما دروازه‌ی توبه، باز است. الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

هرچه‌قدر که گناه کرده باشی، اگر توبه کنی و به سوی الله برگردی، الله متعال توبه‌ات را می‌پذیرد؛ اما اگر گناهی که مرتکب شده‌ای، در رابطه با حق‌الناس باشد، یا باید حقش را ادا کنی و یا از او بخواهی که تو را حلال نماید؛ ولی به‌فرض این‌که صاحب حق را نشناسی یا به او دسترسی نداشته باشی و یا نتوانی حقش را ادا کنی، مثلاً طلبش از تو زیاد باشد، در صورتی که در نیت خود یا توبه‌ات صادق باشی، الله روز قیامت از طرف تو، حق آن شخص را ادا می‌کند و او را راضی می‌سازد.

مؤلف/، این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ١٧ وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ١٨ وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ١٩ وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ ٢٠ فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ٢١﴾ [الغاشية: ١٧، ٢١]

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب و استوار گشته‌اند؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس (ای محمد!) پند بده که تو، فقط پنددهنده‌ای.

این‌که فرمود: «آیا نمی‌نگرند»، برای تشویق است تا به این چهار نشانه‌ی خداوندی نگاه کنند و در آن بیندیشند. الله پیکر بزرگی به شتر داده که می‌تواند بارهای سنگین را تحمل کند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِ﴾ [النحل: ٧]

و چارپایان، بارهای سنگینتان را به شهری حمل می‌کنند که تنها با رنج و سختی فراوان به آن می‌رسید.

الله متعال، شتر را با آن جسم بزرگش به‌گونه‌ای برای ما انسان‌ها رام کرده است که حتی یک پسربچه هم می‌تواند افسارش را بگیرد و او را به هر جا که می‌خواهد، ببرد؛ لذا پسندیده است که انسان هنگام سوار شدن بر شتر (یا هر سواری دیگر) بگوید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾

[الزخرف: ١٣، ١٤]

ذاتی که این را برای ما رام و مسخّرِ ساخته، پاک و منزه است؛ و ما، توانایی تسخیر (رام کردن آن) را نداشتیم.

الله متعال، چارپایان را برای بندگانش رام کرده و آن‌ها را به‌تسخیر انسان‌ها درآورده است؛ به‌گونه‌ای که از آن‌ تغذیه می‌کنند، بر آن‌ها سوار می‌شوند و از پوست، پشم، مو و کُرک آن‌ها استفاده‌های زیادی می‌برند و اجناس و کالاهای گوناگونی می‌سازند.

هم‌چنین فرموده است: ﴿وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ﴾ یعنی: «و آیا به آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است؟» الله این آسمان بزرگ و باعظمت را به‌گونه‌ای برافراشته که هیچ‌کس نمی‌تواند از کرانه‌های آن بگذرد؛ حتی جن‌ها. به‌گفته‌ی خودشان که پروردگار متعال در قرآن کریم بیان کرده است:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾

[الجن: ٩]

و ما در بخش‌هایی از آسمان برای استراق سمع و شنیدن (اخبار آسمان) می‌نشستیم و هر کس که اینک به استراق سمع بپردازد، برای خویش شهابی آماده می‌یابد.

الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ﴾ [الأنبياء: ٣٢]

و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم.

الله متعال، این آسمان‌ها را بدن ستون‌هایی که دیده شوند، برافراشته است:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ﴾ [الرعد: ٢]

الله، ذاتی‌ست که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، برافراشت.

یعنی آسمان‌ها را می‌بینید که بدون ستون، برافراشته‌اند؛ پس پند بگیرید.

نشانه‌های زیادی از قدرت الله در آسمان‌ها وجود دارد؛ نشانه‌های بزرگی مانند اخترها و ستارگان درمیان آسمان‌ها و زمین، نشانه‌های بزرگی از قدرت الله به‌شمار می‌روند.

و فرموده است: ﴿وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ﴾ یعنی: «و آیا به کوه‌ها نگاه نمی‌کنند که چگونه در جای خود، نصب و استوار گشته‌اند؟» کوه‌ها به‌قدری بزرگ و استوارند که اگر همه‌ی آفریده‌های الهی با تمام توان و نیروی خود جمع شوند، همسان کوه‌ها نمی‌گردند. امروزه با وجود این همه ماشین‌آلات سنگین و بزرگ حفاری، می‌بینیم که کَندن یک بخش کوچک از کوه، چه همه زحمت دارد! لذا باید در این کوه‌های استوار بیندیشیم که چگونه الله آن‌ها را در جای خود، نصب و استوار ساخته است! الله، آن‌ها را با حکمت خویش استوار نموده است؛ زیرا منافع زیادی در این کوه‌ها وجود دارد؛ الله می‌فرماید:

﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ﴾ [لقمان: ١٠]

و در زمین کوه‌های استواری قرار داد تا زمین، شما را نلرزاند.

اگر الله زمین را با این کوه‌های استوار آرام نمی‌ساخت، زمین همانند کشتی که بر روی آب جابه‌جا می‌شود، تکان می‌خورد. کوه‌ها همانند سدی در برابر تندبادها به‌شمار می‌روند و نیز مانعی در برابر سرمای شدیدی هستند که از قطب به سوی سایر مناطق زمین جریان می‌یابد و در برابر جریان‌های گرم هوا نیز نقش مانع را دارند. البته گیاهان، دره‌ها و معدن‌هایی که در دل کوه‌ها یا کوه‌پایه‌هاجای گرفته‌اند، نشانه‌های قدرت الله به‌شمار می‌روند؛ از این‌رو الله فرموده است: ﴿وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ﴾.

در ادامه می‌فرماید: ﴿وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ﴾ یعنی: «و آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده است؟» الله زمین را هموار نموده و به‌تسخیر بندگانش درآورده و آن را آن‌قدر نرم نکرده که نتوانند بر روی آن راه بروند و به‌اندازه‌ی سخت نگردانیده است که نتوانند چیزی از آن استخراج نمایند؛ بلکه زمین را هموار، سست و گسترده قرار داده است تا بتوانند از آن استفاده کنند.

زمین، کُرَوی شکل است؛ البته مقداری به سمت شمال و جنوب کشیدگی دارد؛ یعنی تقریبا بیضی‌شکل است. از این‌رو اگر سوار هواپیما شوید و بدون تغییر مسیر به سمت مغرب حرکت کنید، سرانجام به همان منطقه‌ای می‌رسید که از آن حرکت کرده‌اید. یکی از دلایل کروی بودن زمین، این است که الله می‌فرماید:

﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣﴾

[الانشقاق: ١، ٣]

هنگامی که آسمان بشکافد و به فرمان پروردگارش گوش بسپارد و سزاوار (این فرمان‌برداری) است. و هنگامی که زمین، کشیده و گسترده شود.

یعنی زمین در روز قیامت، پهن و کشیده می‌شود و اینک پهن و کشیده نیست؛ بلکه به‌صورت یک سطح به‌نظر می‌رسد و چون پهناور است، انحنای کروی آن، با چشم، قابل درک نیست.

به‌هر حال الله ما را به تدبر در این امور چهارگانه فراخوانده و به ما دستور داده است که به شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین با چشم بصیرت بنگریم تا به قدرت، علم، رحمت و حکمت الهی پی ببریم.

سپس مؤلف/ این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ﴾ آیا در زمین به سر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند...

همان‌طور که می‌بینید، مؤلف/ آیه را تا پایان آن نیاورده است؛ زیرا این عبارت در چندین آیه از قرآن کریم آمده است که الله در آن‌ها بندگانش را تشویق می‌کند تا در زمین به سیر و گردش بپردازند و بنگرند که سرانجام گذشتگانشان چگونه بوده است. به‌طور مثال، این عبارت را در آیه‌ی 10 سوره‌ی «محمد» می‌بینیم که الله می‌فرماید:

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۖ وَلِلۡكَٰفِرِينَ أَمۡثَٰلُهَا ١٠﴾ [محمد : ١٠]

آیا در زمین به سیر و گردش نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام پیشینیانشان چگونه بوده است؛ الله، آنان را در هم کوبید؛ و کافران همانندش را خواهند داشت.

بدین‌سان الله متعال به سیر و گردش در زمین دستور داده است؛ سیر در زمین، بر دو نوع می‌باشد:

1. سیر با قدم.
2. و سیر با قلب.

سیر با قدم، این است که انسان با پای پیاده یا سوار بر چارپا یا ماشین یا هواپیما و دیگر وسایل سفر، به سیر و سیاحت در زمین بپردازد و نگاه کند که کافران چه سرنوشتی داشته‌اند.

و اما سیر با قلب، با تدبر و تفکر در داستان‌ها و سرنوشت پیشینیان است.

صحیح‌ترین، راست‌ترین و سودمندترین کتاب برای آگاهی از سرنوشت گذشتگان، کتاب الله می‌باشد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

قرآن کریم، آکنده از داستان‌های اقوام گذشته است که پیامبران را تکذیب یا تصدیق کرده‌اند و الله متعال سرگذشت هر یک از این‌ گروه‌ها را بیان فرموده است؛ لذا باید آیه‌هایی را که به ذکر سرگذشت پیشینیان می‌پردازد، بخوانیم و درباره‌ی معانی و مفاهیم آن مطالعه و پرس‌وجو کنیم تا به آگاهی کافی در این زمینه دست یابیم. هم‌چنین باید اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی روایت‌های صحیحی کسب کنیم که در سنت رسول‌الله درباره‌ی اقوام و امت‌های گذشته آمده است؛ زیرا احادیث زیادی در این باره وجود دارد و احادیث صحیح نیز جزو راست‌ترین و سودمندترین منابع برای کسب آگاهی از سرنوشت گذشتگان به‌شمار می‌رود.

یکی دیگر از منابعی که در این زمینه وجود دارد، کتاب‌‌ها و روایت‌های تاریخی‌ست که باید از نقل آن بپرهیزیم؛ زیرا بیش‌ترِ کتاب‌های تاریخی، بی‌اساس و بدون سند هستند یا سندهای نادرست و بی‌پایه‌ای دارند؛ بلکه در بیش‌تر موارد، قصه‌هایی هستند که بر سرِ زبان‌ها افتاده و نقل شده‌اند. لذا باید درباره‌ی روایت‌های تاریخی به‌هوش باشیم و آن‌ها را با نگاهی دقیق و عالمانه مورد بررسی قرار دهیم و به‌یاد داشته باشیم که گزارش‌های تاریخی، بر سه دسته هستند:

نوع اول: گزارش‌هایی که شریعت ما به نادرستی آن‌ها گواهی داده است؛ واجب است که چنین گزارش‌هایی را رد کنیم یا بی‌اساس بودن آن‌ها را برای مردم بیان نماییم تا به آگاهی لازم در این زمینه برسند.

نوع دوم: گزارش‌هایی‌ست که مورد تأیید کتاب و سنت می‌باشد که باید آن‌ها را بپذیریم.

نوع سوم: گزارش‌هایی که کتاب و سنت، تأیید یا ردشان نکرده‌اند؛ لذا این دسته از گزارش‌ها یا روایت‌های تاریخی را نه رد می کنیم و نه می‌پذیریم؛ زیرا هیچ سند روایی متصل و معتبری میان ما و امت‌های گذشته وجود ندارد که به صحت و درستی آن‌چه که درباره‌ی آن‌ها روایت می‌شود، پی ببریم. مانند گزارش‌ها و روایت‌های اسرائیلی (اسرائلیات) که نه می‌پذیریم و نه رد می‌کنیم.

سپس مؤلف/ به حدیثی اشاره کرده است که پیش‌تر ذکر شد؛ همین حدیث که رسول‌الله فرموده است: «الكَيِّسُ مَنْ دَانَ نَفْسَه، وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْموْت، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَه هَواهَا، وتمَنَّى عَلَى اللَّهِ الأماني»؛([[288]](#footnote-288)) یعنی: «زیرک، کسی‌ست که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت) کار نماید؛ و ناتوان، کسی‌ست که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد».

زیرک به آدم دوراندیشی گفته می‌شود که هر فرصتی را غنیمت می‌داند و «خویشتن را محاسبه می‌کند»؛ یعنی اعمالش را وارسی می‌نماید و نگاه می‌کند که در انجام کدامین دستور الهی کوتاهی کرده یا مرتکب کدامین عمل حرام شده است؟ کدام‌یک از دستورهای الهی را انجام داده و کدام‌یک از اعمال حرام را ترک کرده است؟ آن‌گاه به اصلاح خویشتن می‌پردازد.

اما عاجز و ناتوان، کسی‌ست که هرچه دلش بخواهد، انجام می‌دهد و هرچه میلش نباشد، انجام نمی‌دهد و برایش فرقی نمی‌کند که مطابق شریعت باشد یا نه.

امروزه بسیاری از آدم‌ها از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی می‌کنند و هیچ پروایی ندارد که با کتاب و سنت، مخالفت نمایند. الله متعال، ما و آن‌ها را هدایت کند.

سپس رسول‌خدا فرمود: «و امید و آرزوی بی‌اساس و نابه‌جا به خداوند داشته باشد». آدمِ عاجز بدون این‌که کار نیکی انجام می‌دهد، همواره می‌گوید: آمرزیده خواهم شد یا بعداً درست‌کار می‌شوم و دستورهای دینی‌ام را انجام می‌دهم و کارهای زشت را ترک می‌کنم یا می‌گوید: خدا، مرا هدایت کند. و هرگاه نصیحتش کنی، می‌گوید: از خدا برایم درخواست هدایت کن یا سخنان دیگری می‌گوید که نشانه‌ی عجز و ناتوانی اوست. اما آدم زیرک، کسی‌ست که با جدیت و دوراندیشی عمل می‌کند و خویشتن را محاسبه می‌نماید و در انجام دستورهای الهی توانمند است و در پرهیز از نواهی، خویشتن‌دار می‌باشد؛ و گرنه، الله در کتاب خود به‌نقل از همسر عزیز مصر، چنین می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ﴾ [يوسف: ٥٢]

و من، خودم را تبرئه نمی‌کنم. به‌راستی نفس انسان پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد، مگر آن‌که پروردگارم رحم نماید.

الله همه‌ی ما را مشمول رحمتش بگرداند و به ما توفیق ذکر و شکرش را عنایت کند و ما را یاری نماید تا او را به‌نیکی عبادت کنیم.

\*\*\*

10- باب: تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این‌که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ [البقرة: ١٤٨]

پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید.

و می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ [آل عمران: ١٣٣]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

**شرح**

مؤلف/، بابی بدین عنوان گشوده است: «تعجیل در انجام کارهای نیک و تشویق به این‌که باید تصمیم‌های نیک را هرچه زودتر و با جدیت و بدون دودلی عملی ساخت».

این عنوان، دو امر اساسی را در برمی‌گیرد:

اول: تعجیل یا شتافتن در انجام کارهای نیک.

و دوم: این‌که هرگاه انسان تصمیم خوبی می‌گیرد، باید بدون دودلی آن را هرچه زودتر عملی بسازد.

مبادرت به انجام کارهای نیک، بدین معناست که انسان در انجام آن‌ها درنگ نکند و سستی و تنبلی به خود راه ندهد؛ چه بسیار انسان‌هایی که در انجام نیکی‌ها درنگ کرده یا تنبلی نموده‌اند و بدین‌سان خیر و نیکی زیادی را از دست داده‌اند! از این‌رو پیامبر فرموده است: «المُؤمنُ القَويُّ خيرٌ وأحبُّ إلی اللهِ مِن المؤمنِ الضَّعيفِ وفي کُلٍّ خير، احرِص علی ما ينفَعُكَ واستَعِن باللهِ ولاتَعجِز»؛([[289]](#footnote-289)) یعنی: «مؤمنِ توانمند و قوی نزد الله، از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو، خیر و نیکی‌ست؛ مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو».

لذا انسان باید به سوی کارهای نیک بشتابد و درانجام آن‌ها درنگ نکند؛ کارهایی مانند: نماز، صدقه، حج، روزه، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم و دیگر کارهای نیکی که باید به سوی آن‌ها شتافت.

گاه، انسان در انجام نیکی‌ها درنگ می‌کند و فرصت را از دست می‌دهد و دیگر، نمی‌تواند به سبب بیماری یا مردن و دیگر عوامل بازدارنده، به انجام آن کار نیک بپردازد. در حدیثی آمده که پیامبر فرموده است: «إذا أَرَادَ أحَدُکُم الْحَجَّ فَلْيَتَعَجَّلْ فَإِنَّهُ قَدْ يَمْرَضُ الْمَرِيضُ وَتَضِلُّ الرَّاحِلَةَ وَتَعْرِضُ الْحَاجَةُ»؛([[290]](#footnote-290)) یعنی: «هرگاه کسی از شما قصد ادای حج کرد، تعجیل کند؛ زیرا ممکن است بیمار شود یا سواری‌اش گم گردد و ضرورت و نیازی شدید پیش آید (و نتواند به حج برود». به عبارت دیگر: ممکن است مسأله‌ای پیش آید که از ادای حج (یا هر کار نیک دیگری) باز بماند. لذا در انجام نیکی‌ها درنگ نکنید.

سپس مؤلف/ این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ یعنی: «در کارهای نیک بر یک‌دیگر سبقت بگیرید». این، بلیغ‌تر از این است که به سوی کارهای نیک بشتابید؛ بلکه دستور می‌دهد که سعی کنید در انجام نیکی‌ها، پیش‌گام و جلوتر از سایر مردم باشید. مانند این‌که انسان سعی کند خودش را به صف‌های اول نماز جماعت برساند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوَّلُهَا».([[291]](#footnote-291)) یعنی: «بهترین صف‌های مردان، صف نخست است و بدترین صفِ آن‌ها، صفِ آخِر؛ و بهترین صفِ زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». هم‌چنین پیامبر عده‌ای را دید که در انتهای مسجد نشسته‌اند و در صف‌های اول حاضر نشده‌اند؛ از این‌رو فرمود: «لاَ يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخّرُونَ حَتّى يُؤَخّرَهُمُ الله»؛([[292]](#footnote-292)) یعنی: «برخی همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». لذا هر فرصتی را غنیمت بدانید و به سوی نیکی‌ها بشتابید.

الله می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ [آل عمران: ١٣٣]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

شتافتن به سوی مغفرت و آمرزش الهی، بدین معناست که انسان به سوی کارهایی بشتابد که باعث آمرزش گناهان می‌گردد؛ مانند استغفار: گفتن «أستغفر الله» یا: «اللهم اغفر لي» یا «اللّهم إنّی أستغفركَ»؛ و نیز باید به سوی کارهایی مانند وضو گرفتن، نمازهای پنج‌گانه، نماز جمعه و رمضان بشتابد که مایه‌ی آمرزش گناهان است؛ زیرا هنگامی که انسان وضو می‌گیرد و دعای پایان وضو را می‌خواند،([[293]](#footnote-293)) هشت دروازه‌ی بهشت برایش باز می‌شود و از هر کدام که بخواهد، وارد بهشت خواهد شد. هم‌چنین با هر قطره‌ از آب وضو، گناهانش از اندام و اعضای او می‌ریزد؛ لذا وضو گرفتن، یکی از اسباب آمرزش گناهان به‌شمار می‌رود. نمازهای پنج‌گانه هم کفاره‌ی گناهانی هستند که انسان در فاصله‌ی میان نمازها مرتکب می‌گردد و نیز نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و هم‌چنین رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که انسان، از گناهان بزرگ پرهیز کند. لذا انسان باید به سوی کارهایی بشتابد که باعث آمرزش گناهان است.

دومین فرمان الهی در این آیه، این است که «به سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد». و این، با انجام دستورهای الهی‌ست؛ یعنی باید برای رسیدن به بهشت کار نمود و عملی که برای رسیدن به بهشت مفید است، کار نیکو و شایسته می‌باشد. الله می‌فرماید: ﴿وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ﴾ و بدین‌سان وصف بهشت را بیان می‌کند که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین است. این، بیان‌گر عظمت و بزرگی بهشت می‌باشد و اندازه‌اش را فقط الله می‌داند. لذا با انجام کارهای نیکی که تو را بهشت می‌رساند، به سوی این بهشت بزرگ بشتاب. آن‌گاه الله می‌فرماید: ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ﴾ یعنی: «بهشت برای پرهیزکاران، آماده شده است». و کسی که بهشت را برای پرهیزکاران آماده کرده، الله می‌باشد؛ همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛([[294]](#footnote-294)) یعنی: «برای بندگان نیکم نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است». حال ببینیم که پرهیزکاران چه کسانی هستند یا چه ویژگی‌هایی دارند؟ الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: ١٣٤، ١٣٦]

کسانی که در توانگری و تنگ‌دستی انفاق می‌کنند و خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله، نیکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند.- و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟- و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند. پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی‌ست که فرودستش جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

لذا پرهیزکاران کسانی هستند که در توان‌گری و تنگ‌دستی، تا آن‌جا که بتوانند، بذل و بخشش می‌کنند. الله متعال، گرچه در این آیه مقدار بذل و بخشش را بیان نفرموده، اما در آیه‌های دیگری مقدارش را بیان نموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلِ ٱلۡعَفۡوَۗ﴾ [البقرة: ٢١٩]

و از تو می­پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد نیازشان را.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند؛ و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

یعنی در انفاقشان، نه بخل وجود دارد و نه زیاده‌روی؛ بلکه مازاد نیازشان را بذل و بخشش می‌کنند.

در بیان ویژگی‌های پرهیزکاران فرموده است: ﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ﴾ یعنی: «و کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند» و در حالت عصبانیت دست به انتقام نمی‌زنند و با وجودی که فروبردن خشم، دشوار است، صبر و شکیبایی می‌‌ورزند. رسول‌الله فرموده است: «لَيْسَ الشديدُ بالصُّرَعةِ إِنمَّا الشديدُ الَّذي يمْلِكُ نَفسَهُ عِنْد الْغَضَبِ»؛([[295]](#footnote-295)) یعنی: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هم‌آوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند». انسان، در حالت خشم و عصبانیت، به‌گونه‌ای برافروخته می‌شود که چشمانش سرخ می‌گردد و رگ‌های گردنش بالا می‌آید و دوست دارد انتقام بگیرد؛ اما اگر خویشتن‌داری نماید و خشمش را فرو ببرد، این، یکی از اسباب ورود به بهشت است.

باید دانست که خشم، اخگر آتشی‌ست که شیطان در دل انسان می‌اندازد؛ اما رسول‌الله به ما آموزش داده است که چگونه این آتش را خاموش کنیم: باید در هنگام خشم و عصبانیت، از شیطان رانده‌شده به الله پناه ببریم. لذا هنگامی که انسان، عصبانی می‌شود و فکر می‌کند که خشمش بر او چیره خواهد شد، باید بگوید: «أعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم»؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد. هم‌چنین وضو بگیرد؛ زیرا وضو، آتش خشم را خاموش می‌کند. لذا رهنمود رسول‌الله را در هنگام خشم، به‌کار گیر تا خشمت فروکشد. رفتار خشم‌آلود، نتیجه‌ای جز پشیمانی نخواهد داشت؛ بسیار اتفاق می‌افتد که انسان در حالِ عصبانیت، همسرش را طلاق می‌دهد و گاه آخرین طلاقی‌ست که دیگر، بازگشتی ندارد. چه‌بسا انسان به هنگام خشم، مالش را نابود کند؛ آن را بسوزاند یا بشکند. گاه اتفاق می‌افتد که پدر در شدت عصبانیت، فرزندش را کتک می‌زند و حتی ممکن است فرزندش زیر کتک زخمی شود! از این‌رو الله کسانی را که خشمشان را فرو می‌خورند، ستوده و فرموده است: ﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ﴾ یعنی: «و کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند». در ادامه می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ﴾ و از خطای مردم، گذشت می‌نمایند.

یعنی: هنگامی که مردم به آن‌ها بدی می‌کنند، آنان را می‌بخشند و از خطایشان می‌گذرند. به‌راستی کسی که عفو و گذشت پیشه کند، اجرش با خداست. الله متعال در این آیه به‌طور مطلق، از عفو و گذشت سخن گفته است؛ اما در جای دیگری، عفو و گذشت را توضیح داده و فرموده است:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

یعنی عفو و گذشت، زمانی خوب است که نتیجه‌اش اصلاح باشد؛ به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید؛ ولی اگر بخشیدن، پی‌آمدی منفی نداشته باشد یا کسی که به شما بدی کرده است، آدم بد و شروری نیست، در این حالت بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید؛ مثل تصادف‌های رانندگی که امروزه زیاد شده است؛ برخی از مردم در محاکمه‌ی راننده‌ی مقصر، عجله می‌کنند؛ این، خوب نیست؛ بلکه بهتر است بررسی کنید و ببینید که اگر راننده‌، آدمِ مردم‌آزاری‌ست که قوانین رانندگی را رعایت نمی‌کند و معمولا با سرعت غیرمطمئن رانندگی می‌نماید، به او رحم نکنید و حقتان را به‌طور کامل از او بگیرید؛ اما اگر راننده‌ی خداترسی‌ست که قوانین رانندگی را رعایت می‌کند و حالا چنین حادثه‌ای رخ داده، بهتر است که او را ببخشید و از حق خود بگذرید؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

لذا باید دقت کرد که بخشیدن خطای دیگران، پی‌آمد مثبتی در پی داشته باشد.

الله پس از بیان ویژگی‌های پرهیزکاران، می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل عمران: ١٣٤]

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

دوستی و محبت الله، خواسته‌ی هر انسانی‌ست و هر مؤمنی دوست دارد که الله او را دوست داشته باشد. الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

نگفت که برای اثبات ادعای خود مبنی بر محبت الله، از من پیروی کنید؛ بلکه فرمود: «از من پیروی کنید تا الله، شما را دوست بدارد»؛ زیرا این‌که الله انسان را دوست داشته باشد، والاترین و باارزش‌ترین مقامی‌ست که انسان بدان دست می‌یابد. الله متعال همه‌ی ما را جزو دوستانش بگرداند.

می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل عمران: ١٣٤]

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

احسان و نیکوکاری، دو جنبه دارد: یکی احسان در عبادت و بندگی الله، و دیگری، احسان و نیکوکاری به بندگان الله.

رسول‌الله در پاسخ جبرئیل که درباره‌ی احسان پرسید، فرمود: «أن تَعبُدَ اللهَ کأنَّكَ تراهُ فإن لم تَکُن تراه فإنَّهُ یراكَ»؛([[296]](#footnote-296)) یعنی: «الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این‌چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این‌که او تو را می‌بیند، عبادتش نما». به عبارت دیگر: احسان در عبادت، این است که پروردگارت را با حضور دل و به‌گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و گرنه، با یقین به این‌که او، تو را می‌بیند، با بیم و امید عبادتش کن و این، پایین‌تر از مرحله‌ی اول قرار دارد.

پس مرحله‌ی اول، این است که الله را با اشتیاق و میل و رغبت عبادت کنی.

و مرحله‌ی دوم، این است که با بیم و خوف و خشیت به عبادتش بپردازی.

و اما احسان و نیکوکاری به بندگان الله، این است که با بهترین گفتار و رفتار، با آن‌ها برخورد کنی و به بهترین شکل به آنان بذل و بخشش نمایی و از اذیت و آزار آنان بپرهیزی. الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

یعنی اگر بهتر از سلامی که به شما می‌گویند، پاسخ نمی‌دهید، لااقل همان‌گونه که به شما سلام گفته‌اند، پاسخ دهید؛ از این‌رو بسیاری از علما گفته‌اند: اگر سلام‌کننده «السلام عليکم ورحمة الله» گفت، در جوابش بگو: «السلام عليکم ورحمة الله وبركاته»؛ یعنی بهتر است «وبركاته» را اضافه کنید؛ زیرا الله دستور داده که بهتر از آن پاسخ دهید و سپس فرمود: یا «همانند سلامی که گفته است، پاسخ بگویید». هنگامی که شخصی، با صدای واضح و روشن به شما سلام می‌گوید، شما نیز با صدای واضح و روشن پاسخ سلامش را بدهید. برخی از مردم، وقتی به آن‌ها سلام می‌کنی، جوابت را از درون بینی و به‌گونه‌ای می‌دهند که آدم به‌سختی آن را می‌شنود؛ این، درست نیست که با صدای رسا و واضح به تو سلام کنند و آن‌وقت جوابشان را از درون بینی بدهی؛ این، بر خلاف رهنمود الهی‌ست.

و اما احسان در رفتار، مانند کمک کردن به مردم در کارهایشان؛ هر کمکی که به کسی بکنی، در حقیقت به او احسان نموده‌ای؛ چه کمک مالی باشد و چه به او هدیه بدهی یا به او بذل و بخشش نمایی. این‌ها، همه احسان و نیکوکاری به دیگران به‌شمار می‌روند.

یکی از انواع احسان و نیکوکاری به دیگران، این است که وقتی برادر مسلمانت را دیدی که مرتکب گناه می‌شود، به او تذکر دهی و او را از آن کار باز داری؛ این، احسان بزرگی در حق اوست. پیامبر فرمود: «به برادرت کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول‌خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز دارید». لذا همین‌که او را از ظلم و ستم بازمی‌دارید، نوعی احسان و نیکی در حقش به‌شمار می‌رود. خلاصه این‌که در تعامل با مردم، همواره این آیه را به یاد داشته باشیم که:

﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل عمران: ١٣٤]

و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

و با توجه به این آیه، تا آن‌جا که می‌توانیم به دیگران نیکی کنیم.

و اما ویژگی دیگری که الله برای پرهیزکاران برشمرده است:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾

[آل عمران: ١٣٥]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند.

یعنی: کسانی که مرتکب گناهان بزرگ و ناپسندی مانند زنا یا شراب‌خواری و قتل و امثال آن می‌شوند یا با ارتکاب گناهان کوچک‌تر بر خویشتن ستم می‌کنند، عظمت و بزرگی الله و مجازاتش را به‌یاد می‌آورند و رحمت و توبه‌پذیری او را یاد می‌کنند و به سویش بازمی‌گردند؛ یعنی الله را از دو جهت یاد می‌کنند:

اول: این‌که عظمت و مجازاتش را به‌یاد می‌آورند و می‌ترسند و شرمنده و خجالت‌زده می‌شوند و درخواست آمرزش می‌کنند.

دوم: رحمت الهی و توبه‌پذیری او را به‌یاد می‌آورند و از این‌رو توبه و درخواست مغفرت می‌نمایند. لذا الله فرمود: ﴿ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾؛ یعنی: «الله را یاد می‌کنند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند». بهترین عبارتی که انسان به‌وسیله‌ی آن، استغفار و درخواست آمرزش می‌کند، عبارت ذیل است که به‌فرموده‌ی رسول‌الله «سید الاستغفار» یا بهترین استغفار می‌باشد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ».

الله می‌فرماید: ﴿وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾، یعنی: «و چه کسی جز الله، گناهانش را می‌بخشد؟» به عبارت دیگر، تنها الله گناهان را می‌آمرزد. اگر همه‌ی انسان‌ها از ابتدا تا انتها، و همه‌ی جن‌ها و فرشتگان جمع شوند تا یک گناهِ تو را ببخشند، نمی‌توانند؛ زیرا تنها الله گناهان را می‌بخشد. لذا برای خود و برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، درخواست آمرزش می‌کنیم؛ اما آمرزش به دست ما نیست و فقط الله گناهان را می‌آمرزد. الله هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ١٣٥]

و آگاهانه به گناه کردن، ادامه نمی‌دهند.

آری! در حالی که می‌دانند که فلان عمل، گناه و معصیت است، به گناه کردن و نافرمانی از الله ادامه نمی‌دهند؛ لذا درمی‌یابیم که اگر انسان بداند و گناه کند، گناهش به مراتب بزرگ‌تر است؛ از این‌رو بسیاری از علما بر این باورند که اصرار بر گناه صغیره، باعث می‌شود که آن گناه کوچک، گناهی بزرگ قلمداد گردد؛ مثل تراشیدن ریش که امروزه بسیاری از افراد ناآگاه مرتکبش می‌شوند و می‌بینیم که ریش خود را می‌تراشند و آن را جمال و زیبایی می‌پندارند؛ حال آن‌که خیلی زشت و ناپسند است؛ زیرا پی‌آمد هیچ معصیتی، خیر نیست؛ بلکه بسیار زشت و ناپسند می‌باشد. گرچه این کار، گناه صغیره است؛ اما از آن‌جا که این‌ها بر آن پافشاری می‌کنند و به تراشیدن ریش ادامه می‌دهند، گناه بزرگی به‌شمار می‌رود؛ زیرا بی‌پروا این کار را انجام می‌دهند و هر روز که می‌خواهند از خانه به بازار یا محل کارشان بروند، جلوی آینه می‌روند و نگاه می‌کنند که اگر مویی ببینند، آن را بتراشند. بدون شک، این کار، نافرمانی از رسول‌خدا است و بیم آن می‌رود که انسان با ارتکاب این معصیت، به گناهان بزرگ‌تر دچار شود.

الله این نوید را به پرهیزکاران داده است که:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: ١٣٦]

پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی‌ست که فرودستش جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

پروردگارا! ما را جزو نیکوکاران بگردان و بهشت را پاداش اعمال نیکمان قرار بده، یا رب العالمین!

\*\*\*

وأمَّا الأحادیث:

88- فالأوَّل: عَنْ أبي هريرة أن رسولَ اللَّهِ قال: «بادِروا بالأعْمالِ فِتَنًا كقطَعِ اللَّيلِ الْمُظْلمِ يُصبحُ الرَّجُلُ مُؤمنًا ويُمْسِي كافرا، ويُمسِي مُؤْمنًا ويُصبحُ كافرا، يبيع دينه بعَرَضٍ من الدُّنْيا».([[297]](#footnote-297)) [روایت مسلم]

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به سوی کارهای نیک بشتابید که فتنه‌هایی مانند شب تاریک پدید خواهد آمد. بدین‌سان که شخص، صبح مسلمان است و غروب، کافر؛ و شب ایمان دارد و صبح، کافر است و دینش را در برابر کالای ناچیز دنیا می‌فروشد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «بادِروا بالأعْمالِ»؛ یعنی «به سوی کارهای نیک بشتابید». کار نیک و شایسته، به هر عملی گفته می‌شود که خالص برای الله و مطابق سنت و رهنمود رسول‌الله باشد؛ یعنی عمل صالح بر دو اصل استوار است: اخلاص برای الله و پیروی از رسول‌الله و این، تطبیق عملی شهادتین می‌باشد؛ لذا هر عملی که خالص نباشد، نیک و شایسته نیست؛ از این‌رو اگرچه نماز خواندن عمل نیکی‌ست، اما اگر به‌قصد ریا و خودنمایی باشد، عمل شایسته‌ای محسوب نمی‌شود؛ حتی اگر همه‌ی شرایط، ارکان، واجبات و سنت‌های نماز را رعایت کند و به‌ظاهر، آن را به‌خوبی ادا نماید؛ اما قابل قبول نیست؛ زیرا با ریا و شرک، آمیخته شده است و هرکس غیر الله را با الله شریک سازد، الله متعال عملش را نمی‌پذیرد. ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «إنّ اللهَ قال: أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِیه مَعِیَ غَیرِي تَرَكْتُه وَشِرْكَهُ»؛([[298]](#footnote-298)) یعنی: «الله فرموده است: من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز مرا در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم».

هم‌چنین اگر انسان اخلاص داشته باشد، اما عملی انجام دهد که رسول‌الله آن را مشروع قرار نداده است و به عبارت دیگر، در دین بدعت و نوآوری کند، عملش پذیرفته نمی‌شود؛ اگرچه آن را با اخلاص انجام دهد و از خشوع گریه کند و اشک بریزد؛ زیرا رسول‌الله بدعت و نوآوری در دین را ضلالت و گم‌راهی برشمرده و فرموده است: «فإنَّ كُلَّ محدثةٍ بدعةٌ وكلَّ بدعةٍ ضلالةٌ»؛([[299]](#footnote-299)) یعنی: «هر عمل خودساخته‌ای، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی‌ست».

رسول‌الله فرمود: به سوی کارهای نیک بشتابید. کار نیک به هر عملی گفته می‌شود که خالص برای الله و مطابق شریعت باشد. سپس فرمود: «فتنه‌هایی مانند شب تاریک پدید خواهد آمد». فتنه‌هایی که مانند شب تاریک، همه جا را می‌گیرد و انسان نمی‌داند به کدامین سو برود و سرگردان می‌شود. الله متعال، همه‌ی ما را از فتنه‌ها درامان بدارد.

فتنه‌های گوناگونی وجود دارد؛ گاه به صورت شبهات و پندارهای نادرست وبی‌اساس هستند و گاه در قالب شهوت و امیال نفسانی پدیدار می‌شوند. هر فتنه‌ای که مبتنی بر جهل و نادانی باشد، شبهه به‌شمار می‌رود؛ مانند باورهای نادرست برخی از بدعتی‌ها که هیچ اصل و اساسی در دین ندارد و مطابق شریعت الهی نیست؛ چنان‌که اهل بدعت دیدگاه‌ها و اعمالی پدید آورده‌اند که هیچ جایی در شریعت الهی ندارد و چه بسا انسان به چنین بدعت‌ها و شبهاتی فریفته می‌شود و به یک شبهه از راه حق، منحرف می‌گردد.

در این زمینه می‌توان به برخی از معاملات اشاره کرد که هیچ شبهه‌ای در رابطه با نادرستی آن، در دل پاک و سالم از انحراف وجود ندارد و فقط دل‌های منحرف، نسبت به چنین معاملاتی سهل‌انگاری می‌کنند؛ از این‌رو می‌بینیم با آن‌که حرام بودن برخی از معاملات واضح و روشن است، باز هم عده‌ای از چنین معاملاتی پرهیز نمی‌کنند و دلیلش، این است که زنگار گناه بر دل‌هایشان نشسته و کردار بدشان در نظرشان، آراسته شده و اعمال زشت و حرام را نیک می‌پندارند. الله درباره‌ی این‌ها فرموده است:

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الكهف: ١٠٣، ١٠٤]

بگو: آیا شما را به زیان­کارترین مردم در کردار آگاه کنیم؟ آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و با این حال گمان می­کنند کار نیکی انجام می­دهند.

فتنه‌ها، گاه به صورت شبهات و پندارهای نادرست پدیدار می‌شوند و گاه به صورت امیال و خواسته‌های نفسانی. در حالت دوم، انسان می‌داند که عملی که مرتکب می‌شود، حرام است؛ اما نفس و امیال درونی‌اش، او را به انجام آن عمل وامی‌دارد و از این‌رو بی‌پروا مرتکب حرام می‌گردد یا می‌داند که فلان‌عمل واجب است، اما خواسته‌های نفسانی، او را به سوی تنبلی و سستی فرامی‌خواند و او نیز واجب الهی را ترک می‌کند. این، فتنه‌ی شهوت و امیال نفسانی‌ست. آری! یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های نفسانی، هم‌جنس‌بازی و زناست. پناه بر الله! این، بزرگ‌ترین و زیان‌بارترین فتنه‌ی این امت می‌باشد؛ رسول‌الله فرموده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»؛([[300]](#footnote-300)) یعنی: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است». هم‌چنین فرموده است: «وإنَّ أول فتنة بني‌إسرائیل کانت في النساء»؛([[301]](#footnote-301)) یعنی: «نخستین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، به‌خاطر زنان بود». اینک کسانی در جامعه‌ی ما پیدا می‌شوند که به شیوه‌ها و نام‌های گوناگون به سوی پستی و فرومایگی فرامی‌خوانند و برای رسیدن به اهداف شوم خویش، در قالب‌ها و پوشش‌هایی فعالیت می‌کنند که هیچ ربطی به ادعاهای آن‌ها ندارد و از این نام‌ها و پوشش‌ها، فقط استفاده‌ی ابزاری می‌نمایند تا زن، حجاب و پوشش شرعی خود را کنار بزند و در قالب مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، در کنار مردان به کار و فعالیت بپردازد و بدین‌ترتیب فتنه و بلایی که بدخواهان جامعه دنبال می‌کنند، تحقق یابد. الله دسیسه و نیرنگشان را به خودشان بازگرداند.

نخستین و بزرگ‌ترین فتنه‌ای که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، در رابطه با زنان بود؛ و اینک عده‌ای با تمام وجود و در کمال گستاخی می‌کوشند تا کرامت زن را از میان ببرند و جنس زن را در حد صورتک‌هایی قرار دهند که بازیچه‌ی دست این و آن باشد و فاسقان و فرومایگان هرطور که بخواهند، از او بهره ببرند و هر دم و ساعت که میلشان باشد، به صورتش نگاه کنند! پناه بر الله! اما به حول و قوه‌ی الاهی و با دعای مسلمانان، این‌ها به اهداف شوم خود نخواهند رسید و زن مسلمان، هم‌چنان کرامت و جایگاه والای خود را که الله به او بخشیده است، حفظ خواهد کرد.

به هر حال، رسول‌الله ما را از فتنه‌هایی که مانند شب تاریک پدید می‌آید، برحذر داشته است؛ در آن هنگام، انسان، صبح مؤمن است و شب، کافر! در یک روز از اسلام برمی‌گردد! پناه بر خدا! صبح، ایمان دارد و شب، کافر است. الله همه‌ی ما را در پناه خویش قرار دهد؛ اما چرا این‌گونه است؟ رسول‌الله فرمود: «يَبِيعُ دينَه بعَرَضٍ من الدُّنْيا»؛ برای این‌که «دینش را در برابر کالای ناچیز دنیا می‌فروشد». همه‌ی لذت‌های دنیا، در معرض زوال و پایان‌پذیر و فانی‌ست؛ چه مال و ثروت باشد و چه پست و مقام و چه ریاست و زن و امثال آن. الله می‌فرماید:

﴿تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞ﴾ [النساء : ٩٤]

تا (مبادا) برای به دست آوردن کالای بی‌ارزش دنیا (مؤمنی را بکشید) و بدانید غنایم فراوانی نزد الله است.

کسانی که صبح ایمان دارند و شب، کافرند یا شب باایمان هستند و صبح کافر می‌شوند، دینشان را در برابر کالای ناچیز و فانی دنیا می‌فروشند. خداوند همه‌ی ما را از فتنه محافظت کند. همواره از فتنه‌ها به الله پناه ببرید و بهتر از همه، این است که مطابق رهنمود پیامبر در پایان آخرین تشهد، این دعا را بخوانید که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»؛([[302]](#footnote-302)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

الله متعال، ما را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، پایدار بگرداند.

\*\*\*

89- الثَّاني: عنْ أبي سِرْوَعَةَ بكسرِ السين المهملةِ وفتحها عُقبةَ بنِ الْحارِثِ قال: صَلَّيتُ وراءَ النَّبيِّ بالمدِينةِ الْعصْر، فسلَّم ثُمَّ قَامَ مُسْرعاً فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إلى بعض حُجَرِ نسائِه، فَفَزعَ النَّاس من سرعَته، فخرج عَليهم، فرأى أنَّهُمْ قدْ عَجِبوا منْ سُرْعتِه، قال: «ذكرت شيئاً من تبْرٍ عندَنا، فكرِهْتُ أن يحبسَنِي، فأمرْتُ بقسْمتِه». [روایت بخاري]([[303]](#footnote-303))

وفي رواية له: «كنْتُ خلَّفْتُ في الْبيتِ تِبراً من الصَّدقةِ ، فكرِهْتُ أنْ أُبَيِّتَه».

**ترجمه:** عقبه بن حارث مي‏گويد: نماز عصر را در مدینه، پشت سر پیامبر خواندم. پس از سلام دادن (و پایان نماز) با شتاب برخاست و از روي شانه‌های مردم، عبور كرد و به خانه‌ی يكي از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول‌الله شگفت‌زده و نگران شدند. اندکی بعد، نزد مردم برگشت و ديد كه از تعجیل او، شگفت‌زده شده‌اند. فرمود: «به يادم آمد كه مقداري طلا (نقره) در خانه‌ی ماست و دوست نداشتم كه مرا به خود مشغول سازد؛ لذا دستور دادم آن را تقسيم كنند».

در روایت دیگری آمده است که فرمود: «قطعه‌ای از طلای صدقه، در خانه گذاشته بودم و دوست نداشتم که آن را شب در خانه نگه دارم».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از عقبه بن حارث نقل کرده که می‌گوید: روزی نماز عصر را پشت سر رسول‌الله خواند. پیامبر پس از پایان نماز برخاست و با شتاب، از روی شانه‌های نمازگزاران عبور کرد و به خانه‌ی یکی از همسرانش رفت و پس از اندکی، از خانه بیرون آمد و مشاهده کرد که مردم تعجب کرده‌اند که چرا با عجله به خانه رفته است؟ پیامبر دلیل عجله‌اش را برای آن‌ها بیان کرد و فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا در خانه‌ی ماست» که باید آن را تقسیم کنم و «دوست نداشتم که مرا به خود مشغول سازد؛ لذا دستور دادم که آن را تقسیم کنند». این حدیث، بیان‌گر این است که باید در انجام کارهای نیک، شتاب کرد و درنگ، درست نیست؛ زیرا انسان نمی‌داند و شاید مرگش فرارسد و نتواند آن کار نیک را انجام دهد. لذا انسان باید زیرک و بانشاط باشد و برای آخرت خود کار کند و سستی و تنبلی به خود راه ندهد. آری! انسان همان‌گونه که برای کارهای دنیایش، زرنگ است و هر فرصتی را غنیمت می‌داند، باید برای آخرت خود نیز زیرک و بلکه زرنگ‌تر باشد. الله می‌فرماید:

﴿بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ١٦ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ١٧ إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ١٨ صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ١٩﴾ [الأعلى: ١٦، ١٩]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ حال‌آن‌که آخرت، بهتر و پایدارتر است. این رهنمود، در صحیفه‌های نخستین نیز بود؛ صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

روایت عقبه نشان می‌دهد که رسول‌الله بیش از همه برای انجام کارهای نیک، شتاب می‌کرد و مانند دیگران نیازمند انجام کارهای نیک و شایسته بود؛ از این‌رو خود، زمانی که فرمود: «هیچ‌کس در برابر عمل خود وارد بهشت نمی‌شود»، از او پرسیدند: «حتی شما ای رسول‌خدا؟» فرمود: «ولا أَنَا إلا أنْ يتَغَمَّدني اللَّهُ برَحْمته»؛([[304]](#footnote-304)) یعنی: «و من نیز (نجات نمی‌یابم) مگر این‌که رحمت الله، شامل حالم شود».

از این حدیث، بدین نکته نیز پی می‌بریم که پس از پایان نماز، عبور کردن از روی شانه‌های نمازگزاران، جایز است؛ زیرا برخی از مردم پس از نماز، کار دارند و سرِ جایشان نمی‌نشینند؛ البته پیش از نماز، عبور کردن از روی شانه‌های مردم، (برای رفتن به صف‌های جلو) جایز نیست؛ زیرا باعث اذیت و آزار مردم می‌شود. باری رسول‌الله در روز جمعه، در حال ایراد خطبه بود؛ شخصی را دید که از روی شانه‌ها می‌گذشت. رسول‌الله خطبه‌اش را قطع کرد و به آن شخص فرمود: «بنشین که باعث اذیت و آزار دیگران شدی».

حدیث عقبه بیان‌گر این است که رسول‌الله نیز مانند سایر انسان‌ها می‌باشد و دچار نسیان و فراموشی می‌گردد؛ زیرا همان‌طور که از این حدیث برمی‌آید، چیزی را که پیش‌تر به‌یاد داشت، فراموش کرد؛ لذا از باب اولی، نسبت به چیزی که پیش‌تر از آن بی‌اطلاع بوده، بی‌خبر است و علم غیب ندارد. الله به او فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ [الأنعام: ٥٠]

بگو: نمی­گویم گنج­ها و خزانه­های الله نزد من است. و من، غیب نمی­دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته­ام.

این، ردی صریح و قاطع در برابر کسانی‌ست که در کارها و مشکلاتشان به پیامبر پناه می‌برند و او را به‌فریاد می‌خوانند. به‌یقین چنین کسانی دشمنان رسول‌الله هستند، نه دوستان او؛ زیرا اگر پیامبر زنده بود، از آن‌ها می‌خواست که توبه کنند؛ و گرنه، به حسابشان می‌رسید و آن‌ها را مجازات می‌کرد؛ زیرا آن‌ها مشرکند. به هیچ عنوان جایز نیست که انسان، کسی جز الله را به‌فریاد بخواند؛ نه فرشته‌ی مقرب و نه پیامبری مرسَل. رسول‌الله برای حمایت و پشتیبانی از توحید و اجرای درست و دقیق عبادت و بندگی الله آمده است. او، غیب نمی‌دانست و چه بسا چیزهایی را که از قبل می‌دانست، فراموش می‌کرد و به خوردن و آشامیدن و پوشیدن لباس و محافظت در برابر دشمنان نیاز داشت؛ چنان‌که هنگام رویارویی با دشمنان در «احد»، لباس رزم (زره) پوشیده بود تا آسیبی نبیند. پیامبر مانند سایر انسان‌هاست و از ویژگی‌ها و محدودیت‌های بشری، مستثنا نیست؛ از این‌رو الله به او فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ [الأنعام: ٥٠]

بگو: نمی­گویم گنج­ها و خزانه­های الله نزد من است. و من، غیب نمی­دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته­ام.

پیامبر در قرآن کریم بدین‌سان وصف شده که بشری مانند شماست؛ و این، درخور توجه و تدبر می‌باشد و فقط کافی بود که بگوید: او، بشر است؛ یعنی اگر می‌گفت که من، انسان یا بشر هستم، خود کافی بود؛ زیرا از طریق قیاس درمی‌یافتیم که او، مانند سایر انسان‌هاست؛ اما فرمود: مانند شما هستم و هیچ تفاوت یا امتیازی بر شما ندارم و تنها تفاوت من با شما، وحیی‌ست که بر من نازل می‌شود:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ﴾ [الكهف: ١١٠]

بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و به من وحی می­شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است.

این حدیث، بیان‌گر اهمیت والای ادای امانت‌ است و اگر انسان برای ادای آن درنگ کند، چه بسا از ادای آن باز بماند؛ چنان که رسول‌الله فرمود: «فكرِهْتُ أن يحبسَنِي»؛ یعنی: «دوست نداشتم که مرا به خود مشغول کند» و در تقسیم آن، درنگ کنم.

دَین یا بدهی نیز، همین‌گونه است و انسان باید برای ادای بدهی‌اش عجله کند؛ مگر این‌که صاحب دَین (بستان‌کار) به او فرصت دهد؛ و گرنه، باید برای ادای آن، شتاب نماید. حتی برخی از علما رحمهم الله گفته‌اند: فریضه‌ی حج از کسی که بدهکار است، ساقط می‌گردد تا آن‌که بدهی‌اش را پرداخت کند؛ زیرا مسأله‌ی بدهکاری، دارای اهمیت است. پیامبر عادت داشت که وقتی جنازه‌ای می‌آوردند تا بر آن نماز بخواند، می‌پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو می‌رفت و بر او نماز می‌خواند؛ اما اگر می‌گفتند که بدهکار است، خود بر او نماز نمی‌خواند. چنان‌که یک بار جنازه‌ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن‌گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول‌خدا به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقتان نماز بخوانید». رنگ چهره‌ی حاضران عوض شد که چرا رسول‌الله بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده جلو رفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! بدهی‌اش را من می‌پردازم. لذا رسول‌الله جلو رفت و بر جنازه‌ی آن شخص، نماز خواند.([[305]](#footnote-305))

متأسفانه امروزه خیلی از افراد بدهکار، با وجودی که توانایی پرداخت بدهی خود را دارند، در پرداخت آن، تأخیر می‌کنند؛ حال آن‌که رسول‌الله فرموده است: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ»؛([[306]](#footnote-306)) یعنی: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است».

دَین، شامل هرگونه بدهی‌ای می‌شود که بر گردن انسان است؛ مانند: وام یا قرض، کرایه‌ی منزل، کرایه‌ی ماشین و هر بدهی دیگری که بر عهده‌ی انسان می‌باشد. و باید بلافاصله برای پرداخت آن، اقدام کرد.

این حدیث، دلیلی‌ست بر این‌که تعیین وکیل یا نماینده برای تقسیم اموالی که قسمت کردن آن بر انسان واجب است، جایز می‌باشد؛ چنان‌که رسول‌الله فرمود: «دستور دادم که آن را تقسیم کنند». لذا تعیین نماینده یا وکیل در همه‌ی اموری که امکان اخذ نماینده وجود دارد، جایز است؛ مانند تعیین نایب یا نماینده برای ادای حج و پرداخت زکات، و ادای حقوق مردم در داد و ستدها، یا رهن و دیگر معامله‌های شرعی.

نتیجه‌ای که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که نباید در کارهای نیک درنگ یا سستی کرد؛ بنابراین به سوی کارهای نیک بشتابید و بدانید که اگر سستی به خود راه دهید، به تنبلی و سستی عادت می‌کنید؛ اما اگر همت خود را بالا بگیرد و زود، دست به‌کار شوید و در انجام کارهای نیک درنگ نکنید، به تصمیم‌گیری درست و به‌هنگام عزم و اراده‌ی استوار عادت می‌نمایید. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

\*\*\*

90- الثَّالث: عن جابر قال: قال رجلٌ للنَّبيِّ يومَ أُحُدٍ: أرأيتَ إنْ قُتلتُ فأينَ أَنَا؟ قال: «في الْجنَّةِ». فألْقى تَمراتٍ كُنَّ في يَدِه، ثُمَّ قاتل حتَّى قُتِلَ. [متفقٌ عليه]([[307]](#footnote-307))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: روز جنگ احد، شخصی از پیامبر پرسید: اگر کشته شوم، کجا خواهم بود؟ پیامبر فرمود: «در بهشت». آن مرد خرماهایی را که در دست داشت، انداخت و جنگید تا به شهادت رسید.

**شرح**

مؤلف/ روایتی از جابر و پدرش نقل کرده که مردی، در روز جنگ احد از پیامبر سؤال کرد: اگر امروز بجنگم و کشته شوم، جایم کجاست؟ رسول‌الله فرمود: «در بهشت خواهی بود». آن مرد خرماهایی را که در دست داشت، انداخت و به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید.

این حدیث، بیان‌گر شتافتن صحابه به سوی کارهای نیک است و نشان می‌دهد که آن بزرگواران، در انجام کارهای نیک درنگ نمی‌کردند و چون چنین وضعیتی داشتند، به عزت دنیا و آخرت دست یافتند.

در یکی از عیدها، رسول‌الله پس از سخنرانی برای مردم، نزد زنان صحابه رفت و برایشان سخنرانی کرد و آن‌ها را به صدقه دادن در راه الله تشویق نمود. زن‌ها، گوشواره‌ها و انگشترهای خود را بیرون می‌آوردند و در دامان بلال می‌انداختند که مشغول جمع‌آوری صدقات بود تا آن‌ها را به پیامبر دهد. زنان صحابه، در صدقه دادن درنگ نکردند و زیورآلات خود را در راه الله صدقه دادند.

از حدیث جابر چنین برداشت می کنیم که هرکس در راه الله کشته شود، بهشتی‌ست؛ اما پیکار چه کسی در راه خداست؟ پیکار کسی در راه خداست که برای اعلای کلمه ي الله و سرافرازی دین می‌جنگد؛ نه از روی شجاعت یا تعصب یا برای ریا و خودنمایی. لذا کسانی که از روی حسّ قومی و نژادی و با انگیزه‌های ناسیونالیستی مثلاً به‌خاطر وابستگی به نژاد عربی می‌جنگند و کشته می‌شوند، شهید به‌شمار نمی‌روند؛ زیرا جنگیدن با چنین انگیزه‌هایی، در راه الله نیست.

هم‌چنین کسی که شجاعتش او را به پیکار و میدان نبرد می‌کشاند و کشته می‌شود، شهید به‌شمار نمی‌رود؛ زیرا انسان معمولاً دوست دارد ویژگی یا صفتی را که با آن شهرت یافته است، به اثبات برساند. آری؛ اگر کسی از روی شجاعت کشته شود، پیکار و کشته شدنش راه الله نیست.

همین‌طور کسی که برای ریا و خودنمایی، با دشمنان کافر پیکار می‌کند؛ او نیز مجاهد راه الله به‌شمار نمی‌رود و اگر کشته شود، شهید نیست؛ زیرا از رسول‌الله درباره‌ی شخصی پرسیدند که بر اساس یکی از این انگیزه‌ها می‌جنگد: شجاعت، تعصب و خودنمایی؛ سؤال کردند که کدام‌یک مجاهدِ راه خداست؟ فرمود: «مَنْ قاتَلَ لِتَكُون كلِمةُ اللَّهِ هِي الْعُلْيَا فهُوَ في سَبِيلِ اللَّهِ»؛([[308]](#footnote-308)) یعنی: «کسی که برای اعلای کلمه‌ي ‌الله   
  
و سرافرازی دین او بجنگد، مجاهد راه الله است».

حدیث جابر نشان‌دهنده‌ی اشتیاق فراوان صحابه به شناختن مسایل مهم است؛ چنان‌که این شخص، از رسول‌الله درباره‌ی نتیجه‌ی پیکارش در راه الله سؤال کرد. این، عادت صحابه بود که هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند و مسایل گوناگون را از رسول‌الله می‌پرسیدند و بدین‌سان از لحاظ علمی و عملی، استفاده‌ی زیادی می‌بردند. الله متعال به وسیله‌ی علم، منت بزرگی بر عالِم دین نهاده که اگر با عمل، همراه شود، خود نعمت و منت دیگری از سوی الله متعال است. همه‌ی صحابه این‌چنین بودند و احکام شرعی را از پیامبر می‌پرسیدند تا بدان عمل کنند. بر خلاف رويكردی که امروزه، عموم مردم دارند و اگر درباره‌ی احکام شرعی سؤال می‌کنند، با بی‌توجهی از کنار آن می‌گذرند و بدان عمل نمی‌نمایند؛ گویا تنها هدفی که از پرسیدن یا کسب علم دنبال دارند، شناختن برخی از دیدگاه‌هاست و به جنبه‌ی تئوری آن بسنده می‌کنند. این، در حقیقت، زیان بزرگی‌ست؛ زیرا اگر انسان نداند و عمل نکند، بهتر است از این‌که بداند و عمل نکند.

گاه، این پرسش مطرح می‌شود که عده‌ای می‌جنگند و ادعا می‌کنند که پیکارشان، به‌خاطر اسلام و دفاع از آن است؛ آیا اگر کسی از آن‌ها کشته شود، می‌توانیم او را شهید بنامیم؟

پاسخ، منفی‌ست و ما نمی‌توانیم شهادت دهیم که او، شهید است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَا مِن مکلومٍ یُکلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ- وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ- إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجُرحُه یَثعَبُ دمًا اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ»؛([[309]](#footnote-309)) یعنی:«كسی که در راه الله زخمي ‌شود- و الله بهتر مي‌داند که چه كسي در راه او زخمي مي‌گردد- روز قيامت در حالي برانگیخته مي‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش، به رنگ خون و بویش، بوي مشك خواهد بود». می‌بینیم که رسول‌الله فرموده است: «الله بهتر می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌گردد». این فرموده‌ی پیامبر نشان می‌دهد که این مسأله، به نیت شخص بستگی دارد که برای ما معلوم نیست و فقط الله نیت هر رزمنده‌ای را می‌داند. عمر بن خطاب در یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: ای مردم! شما می‌گویید: فلانی، شهید است؛ فلانی، شهید است. حال آن‌که شاید شتر یا مرکبش را از غنایمی که در جنگ دزدیده است، بار کرده باشد. لذا چنین نگویید؛ بلکه بگویید: هرکس در راه الله بمیرد یا کشته شود، شهید است.

بنابراین در رابطه با شخص معینی نگویید که شهید است؛ مگر این‌که پیامبر به شهید بودن او گواهی داده باشد. لذا به همین گفتار عمومی بسنده کنید که «هر کس در راه الله کشته شود، شهید است» و درباره‌ی افراد معین، بگویید که امیدواریم جزو شهدا باشد یا عبارت‌های دیگری به همین مضمون بگویید.

\*\*\*

91- الرابع: عن أبي هُريرةَ قال: جاءَ رجلٌ إلى النَّبيِّ فقال: يا رسولَ اللَّهِ، أيُّ الصَّدقةِ أعْظمُ أجْرا؟ قال: «أنْ تَصَدَّقَ وأنْت صحيحٌ شَحيحٌ تَخْشى الْفقرَ، وتأْمُلُ الْغنى، ولا تُمْهِلْ حتَّى إذا بلَغتِ الْحلُقُومَ. قُلت: لفُلانٍ كذا ولفلانٍ كَذَا، وقَدْ كان لفُلانٍ». [متفق عليه]([[310]](#footnote-310))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: شخصی نزد پیامبر آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! کدامین صدقه، اجر و پاداش بیش‌تری دارد؟ فرمود: «صدقه‌ای که آن را در حالی بدهی که خود، سالم و تن‌درستی و نسبت به مال و ثروت، حریص و علاقه‌مندی و از فقر می‌ترسی و به مال و ثروت، امیدواری؛ نه این‌که آن‌قدر در صدقه دادن درنگ کنی تا جانت به گلو برسد و آن‌گاه بگویی: این، مال فلانی باشد و آن، از آنِ فلانی. در حالی که آن مال، دیگر، از آنِ وارثان توست».

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را در باب تعجیل برای انجام کارهای نیک آورده است که وقتی انسان، برای انجام کار نیکی تصمیم می‌گیرد، نباید در انجامش درنگ کند. آن مرد از رسول‌الله پرسید: کدامین صدقه، بهتر است؟ منظور سؤال‌کننده، نوع و کمیت یا مقدار و اندازه‌ی صدقه نبود؛ بلکه می‌خواست بپرسد که در چه حالت یا چه زمانی، صدقه دادن، بهتر است و پاداش بیش‌تری دارد؟ پیامبر فرمود: «صدقه‌ای که آن را در حالی بدهی که خود، سالم و تن‌درستی و نسبت به مال و ثروت، حریص و علاقه‌مند هستی»؛ زیرا انسان زمانی که سالم و تن‌درست است، علاقه‌ی بیش‌تری به مال و ثروت دارد و به زندگی، امیدوار می‌باشد و از این‌رو نگرانِ فقر است که مبادا فقیر شود؛ اما زمانی که بیمار است، به دنیا دل‌بستگی ندارد و صدقه دادن برایش آسان‌تر می‌باشد.

در این روایت، آمده است: «تَخْشى الْفقرَ، وتأْمُلُ الْغنى»؛ یعنی: «از فقر می‌ترسی و به مال و ثروت، امیدواری». در روایت دیگری آمده است: «تأْمُلُ الْبقاء وَتَخْشى الْفقرَ»؛ یعنی: بدان سبب که سالم و تن‌درستی، به زندگی و طول عمر، امیدوار هستی؛ زیرا آدمِ تن‌درست، مرگ را از خود دور می‌پندارد؛ حال آن‌که ممکن است به صورت ناگهانی بمیرد. بر خلاف بیمار که مرگش را نزدیک می‌داند و اگر بمیرد، مرگش، ناگهانی نیست. فرمود: «وَتَخْشى الْفقرَ»؛ یعنی: چون به زندگی، امیدواری و فکر می کنی که عمر طولانی خواهی کرد، نگرانِ فقر هستی. انسانی که تصور می‌کند، زیاد عمر خواهد کرد، از فقر می‌ترسد؛ زیرا نگران است که شاید دارایی‌اش تمام شود یا اوضاع، دگرگون گردد. لذا صدقه‌ای که انسان در حالی می‌دهد که سالم و تن‌درست است و به مال و ثروت علاقه‌زیادی دارد، بهترین صدقه می‌باشد.

«ولا تُمْهِلْ». یعنی در صدقه دادن، درنگ نکن؛ «حتَّى إذا بلَغتِ الْحلُقُومَ، قُلت: لفُلانٍ كذا ولفلانٍ كَذَا، وقَدْ كان لفُلانٍ»؛ یعنی وقتی که جانت به گلو می‌رسد و یقین می‌کنی که مرگت، فرارسیده است و باید دنیا را ترک کنی، بگویی: این، از آنِ فلانی باشد و آن، مالِ فلانی؛ در حالی که آن مال، دیگر از آنِ وارثان توست. هنگامی که انسان می‌میرد، هرچه دارد، به وارثانش می‌رسد و هیچ مالی برای او باقی نمی‌ماند.

بنابراین درمی‌یابیم که باید پیش از فرارسیدن مرگ صدقه دهیم و صدقه‌ای که انسان در بالین مرگ می‌دهد، به مراتب اجر و پاداش کم‌تری نسبت به صدقه‌ای دارد که در حال تن‌درستی یا زمانی می‌دهد که به مال و ثروتش، دل‌بسته و علاقه‌مند است.

البته باید دانست که سخن یا وصیت انسان در بالین مرگ، تا زمانی اعتبار دارد که انسان، به‌هوش باشد و گرنه، سخن و وصیتش بی‌اعتبار می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «حتَّى إذا بلَغتِ الْحلُقُومَ، قُلت: لفُلانٍ كذا ولفلانٍ كَذَا، وقَدْ كان لفُلانٍ»؛ یعنی: وقتی که جانت به گلو می‌رسد و یقین می‌کنی که مرگت، فرارسیده است و باید دنیا را ترک کنی، بگویی: این، از آنِ فلانی باشد و آن، مالِ فلانی؛ در حالی که آن مال، دیگر از آنِ وارثان توست.

این حدیث نشان می‌دهد که جان انسان، از پایین بدنش جدا می‌شود و به بالا می‌رود تا آن‌که به اندام بالای بدن می‌رسد و آن‌گاه جان انسان به‌طور کامل از بدن جدا می‌گردد؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «حتَّى إذا بلَغتِ الْحلُقُومَ»؛ یعنی: «تا وقتی که جان، به گلو می‌رسد...». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلۡحُلۡقُومَ ٨٣ وَأَنتُمۡ حِينَئِذٖ تَنظُرُونَ ٨٤﴾ [الواقعة: ٨٣، ٨٤]

پس آن‌گاه که جانِ (انسان) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید.

ابتدا اندام پایین انسان می‌میرند تا این‌که روح در بدن بالا می‌رود و به گلوگاه می‌رسد و آن‌گاه فرشته‌ی مرگ، جان انسان را می‌گیرد. الله متعال، عاقبت همه‌ی ما را نیک و سعادتمند بگرداند.

\*\*\*

92- الخامس: عن أنس أَنَّ رسولَ اللَّه أَخذَ سيْفاً يوم أُحدٍ فقَالَ: «مَنْ يأْخُذُ منِّي هَذا؟» فبسطُوا أَيدِيهُم، كُلُّ إنْسانٍ منهمْ يقُول: أَنا أَنا. قَالَ: «فمنْ يأَخُذُهُ بحقِه؟» فَأَحْجمِ الْقوم، فقال أَبُو دجانة: أَنا آخُذه بحقِّه، فأَخَذهُ ففَلق بِهِ هَام الْمُشْرِكينَ. [روایت مسلم]([[311]](#footnote-311))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله در روز احد، شمشیری به دست گرفت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد؟» همه دست خود را دراز کردند و هر یک از آن‌ها می‌گفت: من، من. پیامبر فرمود: «چه کسی آن را به‌حق آن از من می‌گیرد (تا حقش را ادا کند)؟» مردم توقف کردند؛ اما ابودجانه گفت: من آن را می‌گیرم و حقش را ادا می‌کنم. آن‌گاه آن را گرفت و با آن، سرهای مشرکان را شکافت.

[نام ابودجانه، سماک بن خرشه است.]

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از انس بن مالک روایت کرده است که به یکی از ماجراهایی که در جنگ احد اتفاق افتاد، اشاره می‌کند. جنگ احد، یکی از غزوه‌های بزرگی‌ست که شخص رسول‌الله در آن، حضور داشت. کوه «احد»، کوهی در نزدیکی مدینه است. شکست مشرکان در جنگ «بدر» و کشته شدن تعدادی از سران و بزرگانشان در بدر، آنان را بر آن داشت که برای انتقام، جنگی تمام‌عیار بر ضد پیامبر ترتیب دهند؛ لذا به‌قصد جنگ با پیامبر به سوی مدینه حرکت کردند. زمانی که خبر سپاه قریش به پیامبر رسید، جلسه‌ای تشکیل داد تا پیرامون این موضوع به رایزنی و مشورت با یارانش بپردازد. برخی از یارانش، مشورت دادند که در مدینه بمانیم و در درون مدینه با آن‌ها بجنگیم. این دسته از صحابه می‌گفتند: اگر مشرکان به مدینه حمله کردند و وارد مدینه ‌شدند، می‌توانیم از روی بام‌ها آن‌ها را هدف بگیریم. تعدادی از صحابه، به‌ویژه جوانان و کسانی که از افتخار حضور در نبرد بدر بازمانده بودند، مشورت دادند که به سوی مشرکان حرکت کنیم و در بیرون مدینه با آنان بجنگیم. پیامبر به خانه‌اش رفت و لباس رزم پوشید. آن‌گاه نزد یارانش بازگشت و فرمان حرکت را صادر کرد. دو لشکر در «احد» رویاروی هم قرار گرفتند. پیامبر فرمان آماده‌باش داد و صفوف لشکرش را به بهترین شکل آراست و پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را برگزید و فرماندهی آن‌ها را به عبدالله بن جبیر سپرد و به آنان دستور داد در مکانی که بعدها به «جبل‌الرماة»، یعنی کوه تیراندازان شهرت یافت، مستقر شوند و به آن‌ها فرمود: «چه در حالت شکست باشیم و چه در حالت پیروزی، سرِ جایتان بمانید». جرقه‌ی جنگ زده شد و جنگ، آغاز گردید؛ مشرکان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند و مسلمانان مشغول جمع‌آوری غنایم شدند. هنگامی که تیراندازان پیروزی دوستانشان را مشاهده کردند، به یک‌دیگر گفتند: برای گرفتن غنیمت و جمع‌آوری آن پایین برویم. فرمانده‌ی تیراندازان، فرمان پیامبر را به آنان یادآوری کرد که نباید تحت هیچ شرایطی، گردنه را ترک کنند؛ اما آنان گمان کردند که کار تمام شده است؛ زیرا دیدند که مشرکان گریختند و فقط تعداد اندکی از آن‌ها مانده‌اند؛ لذا گردنه را ترک کردند.

سوارکاران قریش، فرصت را از دست ندادند و با عبور از این گردنه، مسلمانان را از پشت سر غافل‌گیر کردند و به میان مسلمانان حمله‌ور شدند و همان اتفاقی افتاد که پروردگار توانا و حکیم، مقدّر کرده بود؛ هفتاد تن از مسلمانان، از جمله شیر خدا و رسولش، حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر به شهادت رسیدند.

پس از این مصیبت بزرگی که به مسلمانان رسید، به خود آمدند و گفتند: چرا شکست بخوریم؟ رسول‌الله با ماست و ما، سپاهیان الله هستیم و آن‌ها سربازان شیطان هستند و شیطان، با آن‌هاست؟ الله می‌فرماید:

﴿أَوَلَمَّآ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَٰذَاۖ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ﴾ [آل عمران: ١٦٥]

چرا هنگامی که در (جنگ احد) تلفاتی به شما وارد شد که خودتان دو برابرش را (در جنگ بدر) به دشمن وارد کرده بودید، گفتید: این آسیب از کجا به ما رسید؟ بگو: از ناحیه‌ی خودتان بود.

شما، خود باعث این تلفات بودید؛ زیرا سرپیچی کردید. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ﴾

[آل عمران: ١٥٢]

تا آن‌که سستی کردید و به کشمکش پرداختید و پس از آن، نافرمانی نمودید که نشانه‌های پیروزی را که مورد پسندتان بود، به شما نشان داد.

در نتیجه، این تلفات ناگوار به شما وارد شد؛ اگرچه این اتفاق‌ها ناگوار بود، اما برآمده از حکمت‌های بزرگی بود که الله در سوره‌ی «آل‌عمران» ذکر فرموده و حافظ ابن‌القیم/ در «زاد المعاد» درباره‌ی حمکت‌های بزرگ این غزوه، به‌خوبی سخن گفته است و بنده، چنین تحلیل‌های دقیقی را هیچ‌جا ندیده‌ام.

به‌هر حال، رسول‌الله در عزوه‌ی «احد» شمشیری برداشت و فرمود: «چه کسی، این شمشیر را از من می‌گیرد؟» همه، دستان خود را دراز کردند تا شمشیر را بگیرند و هر یک از آن‌ها می‌گفت: من، من. پیامبر فرمود: «چه کسی، آن را از من می‌گیرد تا حقش را ادا کند؟» آن‌جا بود که همه، پا پَس کشیدند؛ چون می‌ترسیند که شاید نتوانند حقش را ادا کنند؛ زیرا حق شمشیر، زیاد بود و باید به قولی که به پیامبر می‌دادند، عمل می‌کردند و این، برای آن‌ها نگران‌کننده بود که شاید از ادای حقش عاجز باشند؛ اما الله به ابودجانه توفیق داد که بگوید: من، آن را می‌گیرم و حقش را ادا می‌کنم. و به‌راستی حقش را ادا کرد و با آن، جنگید و سرهای مشرکان را شکافت.

لذا درمی‌یابیم که انسان باید برای کارهای نیک، پیش‌قدم شود و درنگ نکند و بدین منظور از الله کمک بخواهد و بداند که اگر از الله متعال درخواست کمک کند و به او حسن ظن داشته و به کمکش امیدوار باشد، به‌طور قطع الله کمکش می‌فرماید.

گاه، برخی از مردم عبادتی را که انجام می‌دهند، بزرگ و زیاد می‌پندارند و از این‌رو از عبادت باز می‌ایستند؛ اما انسان باید از الله کمک بخواهد و توکلش بر او باشد. اگر از الله درخواست توفیق کنی و بر او توکل نمایی و به کاری بپردازی که مورد پسند اوست، مطمئن باش که به خیر و نیکی، دست می‌یابی و الله متعال، تو را یاری می‌دهد. همان‌طور که فرموده است:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

حدیث انس بیان‌گر توجه رسول‌الله به همه‌ی امتش می‌باشد؛ چنان‌که شمشیر را به یکی از یارانش، اختصاص نداد؛ بلکه این فرصت را به همه داد که هر یک از آن‌ها که خواسته باشد، شمشیر را تحویل بگیرد و حق را ادا کند. از این‌رو هرکس که مقام و مسؤولیتی دارد، باید از جانب‌داری و تبعیض بپرهیزد و رویکردش به‌گونه‌ای نباشد که دیگران گمان کنند که از افراد مشخصی جانب‌داری می‌کند؛ زیرا پی‌آمد تبعیض در میان افراد و قشرهای جامعه، پیدایش اختلاف و چنددستگی خواهد بود و این تأثیر بدی در جامعه دارد؛ البته اگر سبب برتری دادن فرد یا افرادی بر دیگران، توانایی‌ها و ویژگی‌هایی باشد که دیگران از آن نابرخوردارند، اشکالی ندارد؛ اما باید دلیل این امتیاز یا برتری را برای همه بیان کرد تا بدبینی یا اعتراضی پیش نیاید.

\*\*\*

93- السَّادس: عن الزُّبيْرِ بنِ عديِّ قال: أَتَيْنَا أَنس بن مالكٍ فشَكوْنا إليهِ ما نلْقى من الْحَجَّاجِ. فقال: «اصْبِروا فإِنَّه لا يأْتي زمانٌ إلاَّ والَّذي بعْده شَرٌ منه حتَّى تلقَوا ربَّكُمْ». سمعتُه منْ نبيِّكُمْ. [روایت بخاري]([[312]](#footnote-312))

**ترجمه:** زبیر بن عدی می‌گوید: نزد انس بن مالک رفتیم و از رفتاری که حجاج با ما می‌کرد، شکایت کردیم. انس فرمود: «صبر کنید؛ زیرا هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». این را از پیامبرتان شنیدم.

**شرح**

مؤلف/ از زبیر بن عدی روایت کرده است که او و عده‌ای دیگر نزد انس بن مالک، خدمتگزار رسول‌الله رفتند. انس عمری طولانی کرد و تقریبا 90 سال پس از هجرت نبوی زنده بود و در طول زندگی‌اش، فتنه‌های زیادی پدید آمد. مردم نزد انس بن مالک رفتند تا از ظلم و ستم حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کنند؛ حجاج، یکی از امیران و کارگزاران خلفای بنی‌امیه بود و به ستم و خون‌ریزی و قتل و کشتار، شهرت داشت و ستمگر و خودکامه بود. حجاج، همان کسی‌ست که مکه را برای دست‌گیری و کشتن عبدالله بن زبیر$ محاصره کرد و کعبه را با منجنیق هدف قرار داد تا این‌که کعبه یا بخشی از آن، ویران شد. وی، ستم زیادی به مردم می‌کرد. از این‌رو مردم برای شکایت نزد انس بن مالک رفتند. انس به آن‌ها فرمود: «صبر کنید». این صحابی بزرگوار، مردم را به صبر و شکیبایی در برابر ستمِ حاکمان فراخواند؛ زیرا یکی از دلایل سیطره و چیرگی ستمگران بر مردم، ظلم و ستمی‌ست که در میان خودِ مردم رواج دارد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٢٩﴾ [الأنعام: ١٢٩]

این­چنین برخی از ستم‌کاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلّط می­کنیم.

وقتی شاهد ظلم و ستم حاکمان بودی و دیدی که به جان و مال مردم تعرض می‌کتتد یا میان آن‌ها و دعوت به سوی الله مانع‌تراشی می‌نمایند، در وضعیت مردم و شهروندان آن جامعه بیندیش و خواهی دید که ریشه و خاستگاه این مصیبت، خودِ مردم هستند؛ زیرا از راه حق، منحرف شده‌اند و الله متعال، حاکمان ستمگری را بر آن‌ها مسلط کرده است. حدیث نیست؛ اما سخن بزرگان است که حاکم شما، آن‌گونه است که خود، هستید. گفته می‌شود که به یکی از شاهان اموی خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ گمان می‌کنم عبدالملک بن مروان بوده است؛ از این‌رو مردم و بزرگانشان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای شما، همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید!

یعنی مردم، بر دین حاکمان خود هستند و اگر ظلمی از سوی حکومت‌ها صورت می‌گیرد، ریشه در رفتار و رویکرد خودِ مردم دارد. یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی پاسخ داد: «برای این‌که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستند».

بنابراین، انس فرمود: «صبر کنید». صبر و شکیبایی، یک وظیفه است و انسان باید صبور و شکیبا باشد و هر سختی و رنجی، گشایشی دارد؛ نباید گمان کنیم که مشکلات، به‌سادگی حل می‌شوند. گاه بدی‌ها به‌یکباره پدید می‌آیند و به صورت ناگهانی سر می‌رسند، اما ماندگار نیستند؛ لذا باید صبر کنیم و مسایل و مشکلات را با حکمت و صبر و حوصله، حل و فصل نماییم. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾

[آل عمران: ٢٠٠]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد آماده باشید و تقوای الله پیشه سازید تا رستگار شوید.

اگر خواهان رستگاری هستید، راهش همان است که در این آیه، ذکر شده است: «شکیبایی کنید، پایداری نمایید، پیوسته به دنبال کار نیک باشید (که جهاد، در رأس آن است)، و تقوای الهی پیشه سازید».

سپس انس بن مالک فرمود: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». این را از پیامبرتان، محمد شنیدم؛ یعنی پیامبر فرموده است: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». از جمله این‌که وضعیت دینی، بدتر خواهد شد؛ البته بدتر شدن اوضاع، مطلق نیست. به عبارت دیگر: اگر در پاره‌ای از موارد، اوضاع بدتر می‌گردد، در مواردی هم اوضاع بهتر می‌شود. البته هرچه رفاه و آسایش عمومی بیش‌تر می‌شود، شرارت‌ها و بدی‌ها نیز افزایش می‌یابد. آسایش‌طلبی، انسان را به نابودی می‌کشاند؛ زیرا وقتی انسان به آسایش جسمی خود می‌اندیشد، به آرامش قلبی خویش کم‌تر فکر می‌کند و همه‌ی فکر و خیالش، این می‌شود که جسم خاکی خود را که سرانجام، خوراک مار و مور می‌گردد و می‌پوسد، در رفاه و آسایش قرار دهد. این، همان بلای بزرگی‌ست که امروزه بر سرِ انسان‌ها آمده و کم‌تر کسی دیده می‌شود که از خانه و کاخ و ماشین و فرش و خورد و خوراکش حرف نزند. حتی برخی از کسانی که درس می‌خوانند، هدفی جز رسیدن به موقعیت‌های مالی ندارند. گویا انسان‌ها از یاد برده‌اند که برای هدف بزرگی آفریده شده‌اند و دنیا و نعمت‌های آن، فقط یک وسیله است؛ نه هدف.

علامه ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: انسان باید از مال و ثروتش آن‌گونه استفاده کند که از الاغ برای سوار شدن، کار می‌گیرد یا از دستشویی برای قضای حاجت استفاده می‌نماید.

آری! آن‌ها که از مالشان استفاده می‌کنند، حقیقت مال دنیا را درک کرده‌اند؛ پس مال و ثروت، همه‌ی فکر و خیالت را به خود مشغول نسازد و دنیا، همه‌ی هدف و مقصدت نباشد.

از این‌رو می‌گوییم: هرچه دروازه‌ی دنیا به سوی مردم گشوده شود و نگاهِ مردم به سوی دنیا برود، به همان نسبت درباره‌ی آخرت، زیان می‌کنند. پیامبر فرموده است: «وَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَإنَّمَا أَخَشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسهَا مَن قبلَکُم فَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ»؛([[313]](#footnote-313)) یعنی: «من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یک‌دیگر بپردازید و دنیا همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

رسول‌الله درست فرموده است؛ دنیا و دنیاطلبی، همان چیزی‌ست که امروزه مردم را به هلاکت و نابودی رسانیده و کارشان به جایی رسیده که گویا آن‌ها برای دنیا آفریده شده‌اند و دنیا، برای آن‌ها خلق نشده است! و بدین‌سان به چیزی مشغول گشته‌اند که برای آن‌ها آفریده شده و هدفی را که خودشان برای آن خلق شده‌اند، فراموش کرده‌اند. این، چیزی جز تیره‌روزی و بدبختی نیست. الله، همه‌ی ما را از این بلا مصون بدارد.

این حدیث، دلیلی بر وجوب صبر و شکیبایی در برابر ظلم و جور حاکمان است؛ زیرا روزی فرا می‌رسد که ما و حاکمان در برابر شاهِ شاهان و فرمانروای راستین، الله می‌ایستیم و همه با هم برابر و یکسان خواهیم بود و اگر به ما ستم کرده باشند، می‌توانیم در دادگاه عدل الهی از آن‌ها شکایت کنیم. این‌طور نیست که ظلم و جور ستمگران، مانند گرد و غبار، از میان برود و مورد رسیدگی قرار نگیرد؛ هرگز! روز قیامت، حق هر مظلوم و ستم‌دیده‌ای را از ستمکاران، می‌گیرند و همه در برابر الله می‌ایستند تا در میانشان، به عدالت داوری شود. پس، صبر کن و منتظر گشایشی از سوی الله باش تا آرام و آسوده‌خاطر شوی. انتظار گشایش، عبادتی‌ست که می‌توانی به‌وسیله‌ی آن به الله متعال، نزدیکی بجویی؛ رسول‌الله فرموده است: «واعْلَمْ أنّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْر، وأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْب، وأَنَّ مَعَ الْعُسرِ يُسْراً»؛([[314]](#footnote-314)) یعنی: «و بدان که پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی‌ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی‌ست».

این حدیث، هشداری نسبت به این است که با گذشت روزگار، اوضاع بدتر می‌شود. پیامبر روزی به یارانش فرمود: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيرى اخْتِلافاً كثِيرا»؛([[315]](#footnote-315)) یعنی: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلاف‌های زیادی خواهد بود». گمان می‌کنم به نسبت عمرِ کمترمان نسبت به پیشینیان، شاهد اختلافات و نابسامانی‌های بیش‌تری بوده‌ایم. یکی از افراد قابل اعتماد برایم تعریف می‌کرد که سال‌ها قبل هنگام اذان صبح، صف اول این مسجد (مسجد جامع عنیزه) آکنده از نمازگزارانی بود که برای نماز شب به این‌جا می‌آمدند؛ اما این شب‌زنده‌داران اینک کجا هستند؟ خیلی کم‌اند! اوضاع، عوض شده. قبلاً توکل مردم، مثل پرندگان بود؛ همان‌طور که رسول‌الله فرموده است: «كَالطَّيْرِ تَغْدُو خِماصاً وترُوحُ بِطَانًا»؛([[316]](#footnote-316)) یعنی: «مانند پرندگان که ابتدای روز، لانه‌هایشان را گرسنه و با شکم خالی ترک می‌کنند و در پایان روز، با شکم سیر بازمی‌گردند». مردم در گذشته، بامداد دعا می‌کردند و از الله روزی می‌خواستند و با امید و دل‌بستگی به الله، روزی خود را دریافت می‌نمودند؛ اما اینک بیش‌تر مردم از دعا و درخواست روزی، غافلند و به غیر الله، امید و اعتماد دارند. و هرکس به چیزی واگذار می‌شود که بدان وابسته است.

الحمدلله که در سال‌های اخیر، بسیاری از جوانان به توفیق الله به سوی او بازگشته‌اند و روز به روز، شاهد بازگشت بیش‌تر جوانان به سوی دین و ارزش‌های دینی هستیم و از الله متعال درخواست می‌کنم که بر توفیق جوانان بیفزاید. وقتی سال‌های گذشته را با چند سال اخیر مقایسه می‌کنیم، شاهد تفاوت چشم‌گیری هستیم. بیست سال قبل، کمتر جوانی در مسجد دیده می‌شد، اما الحمدلله که امروزه بیش‌تر کسانی که در مسجد حاضر می‌شوند، جوان هستند. این، لطف الهی‌ست و انسان را به آینده امیدوار می‌کند. شک نکنید که وقتی مردم نیک و شایسته شوند، حاکمان و مسؤولانشان نیز ناگزیرند خود را اصلاح کنند. ما برای همه‌ی هم‌کیشان نیک و شایسته‌ی خود در تمام نقاط جهان که به توفیق الله متعال بر راه راست استقامت کرده‌اند، از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که الله حاکمانشان را اصلاح بگرداند و به برادرانمان نوید می‌دهیم که صبر کنید؛ سرانجام، حاکمان خوبی خواهید داشت؛ زیرا اگر مردم اصلاح شوند، حاکمانشان نیز ناگزیرند خود را اصلاح کنند.

\*\*\*

94- السَّابع: عن أبي هريرة أَنَّ رسول اللَّه قال: «بادروا بالأَعْمال سبعاً، هل تَنتَظرونَ إلاَّ فقراً مُنسياً، أَوْ غنيٌ مُطْغياً، أَوْ مرضاً مُفسِداً، أَو هرماً مُفْنداً أَو موتاً مُجهزاً أَوِ الدَّجَّال فشرُّ غَائب يُنتَظر، أَوِ السَّاعة فالسَّاعةُ أَدْهى وأَمر».([[317]](#footnote-317))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: «رسول‌الله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ آیا جز این هفت مورد، انتظار یا توقع دیگری دارید؟ فقری نسیان‌آور، یا ثروتی طغیان‌گر، یا بیماری و مرضی تباه‌کننده، یا پیری‌ای که باعث زوال عقل می‌شود، یا مرگی ناگهانی، یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است یا رستاخیز که سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد».

**شرح**

پیش‌تر چندین حدیث بیان شد که رسول‌الله به تعجیل در کارهای نیک سفارش نموده است؛ پیامبر در این حدیث به هفت مورد اشاره فرموده که انسان باید پیش از فرارسیدن آن‌ها به انجام کارهای نیک بپردازد. فرمود: «بادروا بالأَعْمال سبعًا»؛ یعنی سرانجام، یکی از این موارد هفت‌گانه، به انسان می‌رسد؛ از جمله: فقر. انسان همیشه در رابطه با رزق و روزی، دو حالت دارد: گاه، الله به او مال و ثروت می‌بخشد و او را به پست و مقامی می‌رساند و او را از خانه و خانواده برخوردار می‌سازد و بدین‌سان او را ثروتمند و بی‌‌نیاز می‌گرداند؛ اگر انسان، در این حالت خودبین شود، سر به طغیان و سرکشی می‌گذارد و متکبر و مغرور می‌گردد و از عبادت الله متعال، سرپیچی می‌کند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد. هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

آن‌گاه الله به انسان هشدار می‌دهد که هر مقام و ثروتی که داشته باشی، سرانجام به سوی الله بازمی‌گردی:

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجۡعَىٰٓ ٨﴾ [العلق: ٨]

به‌یقین بازگشت، به سوی پروردگار توست.

ثروت و بی‌نیازی، یکی از اسباب و خاستگاه‌های فساد و سرکشی‌ست؛ برخی از انسان‌ها تا زمانی که فقیرند و ثروتی ندارند، همواره متوجه الله هستند و آدم‌های فروتنی به‌نظر می‌رسند؛ اما همین‌که الله متعال ثروتی به آن‌ها می‌بخشد، سر به طغیان می‌گذارند و مغرور و متکبر می‌شوند.

و اما حالت دوم، فقر است که باعث می‌شود انسان، خیلی چیزها را از یاد ببرد. فقر و تنگ‌دستی، انسان را به تلاش و تکاپو برای کسب روزی وا می‌دارد و بدین‌سان انسان از کارهای مهم، بازمی‌ماند؛ از این‌رو ثروتِ طغیان‌آور و فقری که باعث از یاد بردن امور مهم می‌شود، هر دو برای انسان، بد است. بنابراین اگر الله بر بنده‌اش منت بگذارد و او را از ثروت طغیان‌آور و فقر و تنگ‌دستی نسیان‌آور، مصون بدارد و انسان وضعیت متوسطی داشته باشد و از عبادت الله متعال غافل نشود، این، از سعادت و خوش‌بختی اوست.

سعادت و خوش‌بختی، به مال و ثروت نیست؛ زیرا مال و ثروت، گاه، انسان را به طغیان و سرکشی وا می‌دارد. لذا در این فرموده‌ی الهی بیندیش که:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: ٩٧]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

می‌فرماید: «زندگی نیک و پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم»؛ چه ثروتمند باشد و چه فقیر. در حدیث قدسی آمده است: «إنَّ مِن عِبادِي مَن لَو أغنيتُهُ لأفسَدَهُ الغنى ، وإنَّ مِن عبادي مَن لَو أفقرتُهُ لأفسدَهُ الفقرُ»؛([[318]](#footnote-318)) یعنی: «در میان بندگانم، کسانی هستند که اگر آن‌ها را ثروتمند سازم، ثروت و بی‌نیازی، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ و بندگانی هم هستند که اگر آن‌ها را فقیر بگردانم، فقر و تنگ‌‌دستی مایه‌ی فساد و تباهی آنان می‌گردد».

آری! واقعیت این است که برای برخی از مردم، فقر بهتر است و برای عده‌ای هم، ثروت و توانگری؛ اما رسول‌الله نسبت به فقری که نسیان‌آور است و ثروتی که باعث طغیان و سرکشی می‌شود، هشدار داده است.

و اما سومین هشدار: «أَوْ مرضاً مُفسِدا»؛ بیماری، وضعیت انسان را نابسامان و تباه می‌گرداند. انسان هنگامی که سالم و تن‌درست است، سرحال و شاداب می‌باشد؛ اما هنگامی که بیمار می‌شود، بی‌حال یا بدحال می‌گردد و احساس خفگی می‌کند و فقط به خود و سلامتی خویش می‌اندیشد و از سایر کارها بازمی‌ماند و حال و حوصله‌ی هیچ‌کس را ندارد؛ چون رنجور و بیمار است.

انسان، همیشه سالم و تن‌درست نیست و همواره در معرض بیماری‌های گوناگون قرار دارد. چه بسیار انسان‌هایی که وقتی از خواب برمی‌خیزند، تن‌درست و سالمند؛ اما بعد از ظهر همان‌روز، در بستر بیماری می‌افتند یا قبل از این‌که بخوابند، سالمند؛ ولی هنگامی که می‌خواهند از خواب برخیزند، احساس کسالت و بیماری می‌کنند. لذا انسان باید نسبت به سلامتی خود، هوشیار باشد و پیش از آن‌که بیمار شود، به کارهای نیک و شایسته بپردازد.

چهارم: «أَو هرماً مُفْنِدًا»؛ یعنی: «پیری‌ای که باعث زوال عقل می‌شود». انسان هرچه پا به سن می‌گذارد و عمری از او می‌گذرد، کم‌حافظه‌تر می‌گردد و گاه به فراموشی و زوال عقل، دچار می‌شود و به فرموده‌ی الله به‌حدی از پیری و فرتوتی می‌رسد که هرچه می‌دانسته است، از یاد می‌برد. چه‌بسا از خردمندترین مردم بوده، اما حال که پیر و فرتوت گردیده، مانند بچه‌ها و بلکه بچه‌تر شده است. چون توان درک بچه، پایین می‌باشد؛ اما آدم پیر و فرتوت که دچار زوال عقل یا فراموشی شده، دورانی را پشت سر گذاشته که دانستنی‌های زیادی کسب یا تجربه نموده و حالا آن‌ها را از یاد برده است! و این، خیلی سخت‌تر و دشوارتر می‌باشد؛ از این‌رو می‌بینیم که بسیاری از سالخوردگان فرتوتی که دچار فراموشی شده‌اند، بیش از بچه‌ها، نزدیکان و خانواده‌ی خود را اذیت می‌کنند. پیامبر از این حالت به الله پناه می‌برد.

از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را از چنین وضعیتی مصون بدارد؛ زیرا پیری توأم با فراموشی و زوال عقل، هم مایه‌ی رنج و اذیت خودِ انسان است و هم دیگران را به رنج و زحمت می‌اندازد و چه بسا نزدیک‌ترین و عزیزترین فرد انسان، در آن زمان آرزو می‌کند که آدم، هرچه زودتر بمیرد و اگر بر زبان نیاورد، چه بسا به زبانِ حال، چنین آرزویی نماید.

و اما پنجمین هشدار: «موتاً مُجهزاً»؛ یعنی: «مرگ ناگهانی و غافل‌گیرکننده». انسان، بدون هشدار قبلی می‌میرد. گاه برای خوابیدن به رختخواب می‌رود و هیچ‌گاه بلند نمی‌شود و گاه روی صندلی کارش نشسته و از دنیا می‌رود و گاه در حال راه رفتن است که مرگش فرامی‌رسد. انسان همین‌که می‌میرد، اعمالش قطع می‌شود؛ پیامبر فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»؛([[319]](#footnote-319)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد؛ مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند».

لذا پیش از آن‌که مرگت فرارسد و تو را غافل‌گیر کند، به سوی کارهای نیک بشتاب.

ششم: «أَوِ الدَّجَّال فشرُّ غَائب يُنتَظر»؛ یعنی: «یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است». «دجال»، یعنی بسیار دروغ‌گو، و کسی‌ست که در آخر زمان ظهور می‌کند و ادعای ربوبیت و خدایی می‌نماید. دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال است؛ روز دوم، برابر با یک ماه و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست؛ اما الله توانایی‌هایی به او می‌دهد که به هیچ‌کس نداده است؛ چنان‌که دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد. دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمانش تحقق می‌یابد. یا امر می‌کند که زمین بخشکد و بارانی از آسمان نازل نشود و بدین‌سان همه جا خشک می‌گردد. بوستان و آتشی با اوست؛ بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است.

این دروغ‌گوی کذاب، لوچ و نابیناست و چشمش مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد و میان دو چشمش نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد؛ اما منافقان و کافران، نمی‌توانند کلمه‌ی کافر را که در میان چشمان دجال نوشته شده است، بخوانند؛ اگرچه باسواد باشند. این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست.

الله عیسی بن مریم را به زمین می‌فرستد تا رویاروی دجال بایستد و بدین ترتیب عیسی از آسمان، پایین می‌آید و همان‌طور که در برخی از احادیث آمده است، در ناحیه‌ای از فلسطین، با او می‌جنگد و او را شکست می‌دهد و می‌کشد.

به‌هر حال، دجال بدترین غایبی‌ست که ظهور خواهد کرد؛ زیرا فتنه‌ی بزرگی‌ست؛ از این‌رو در همه‌ی نمازهایمان دعا می‌کنیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»؛([[320]](#footnote-320)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

از آن جهت، فتنه‌ی دجال را به‌طور خاص ذکر کرد که بزرگ‌ترین فتنه‌ در زندگی بشریت به‌شمار می‌رود.

هفتم: «أَوِ السَّاعة»؛ یعنی برپا شدن قیامت که وقتی فرارسد، همه می‌میرند. و رستاخیز (قیامت) سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ٤٦﴾ [القمر: ٤٦]

بلکه رستاخیز، وعده‌گاه آنان است و رستاخیز، سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد.

پیامبر نسبت به این امور هفت‌گانه هشدار داده و به ما فرمان داده است که پیش از فرا رسیدن هر یک از این‌ها، به سوی کارهای نیک بشتابیم؛ لذا ای برادر مسلمان! پیش از آن‌که فرصت از دست برود، به انجام کارهای نیک بپرداز؛ اینک شاداب و توانمند هستی؛ اما روزی فرامی‌رسد که توان و نیرویی برای انجام کار نیک نداری. پس بشتاب و خود را به نیکوکاری عادت بده و وقتی به نیکی کردن عادت کنی، به‌سادگی می‌توانی به انجام کارهای نیک بپردازی؛ ولی اگر خود را به سستی و تنبلی عادت دهی، از پرداختن به کارهای نیک بازمی‌مانی. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

\*\*\*

95- الثامن: عنه أَنَّ رسولَ اللَّه قال يوم خيْبر: «لأعطِينَّ هذِهِ الرايةَ رجُلاً يُحبُّ اللَّه ورسُوله، يفتَح اللَّه عَلَى يديهِ». قال عمر: ما أَحببْت الإِمارة إلاَّ يومئذٍ فتساورْتُ لهَا رجَاءَ أَنْ أُدْعى لهَا، فدعا رسول اللَّه عليَ بن أبي طالب فأَعْطَاه إِيَّاها، وقالَ: «امش ولا تلْتَفتْ حتَّى يَفتح اللَّه عليكَ». فَسار عليٌّ شيئاً، ثُمَّ وقف ولم يلْتفتْ، فصرخ: يا رسول اللَّه، على ماذَا أُقاتل النَّاس؟ قال: «قاتلْهُمْ حتَّى يشْهدوا أَنْ لا إله إلاَّ اللَّه، وأَنَّ مُحمَّداً رسول اللَّه، فَإِذا فعلوا ذلك فقدْ منعوا منْك دماءَهُمْ وأَموالهُمْ إلاَّ بحَقِّها، وحِسابُهُمْ على اللَّهِ». [روایت مسلم]([[321]](#footnote-321))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله روز خیبر فرمود: «این پرچم را به مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد و الله، فتح خیبر را به دست او رقم خواهد زد». عمر می‌گوید: هیچ‌گاه دوست نداشتم که به امارات و فرماندهی برسم، جز روز خیبر که خودم را بالا گرفتم تا بلکه مرا بدین منظور صدا بزنند. رسول‌الله علی بن ابی‌طالب را فراخواند و پرچم را به او داد و فرمود: «برو و روی برنگردان تا الله، تو را پیروز بگرداند». علی حرکت کرد و مقداری جلو رفت؛ آن‌گاه ایستاد و بدون این‌که روی بگرداند، با صدای بلند پرسید: ای رسول‌خدا! بر سرِ چه چیزی با آن‌ها بجنگم؟ پیامبر فرمود: «با آنان پیکار کن تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. اگر شهادت دادند، جان و مالشان درامان است؛ مگر به حق آن و حسابشان با خداست».

**شرح**

مؤلف/ از ابوهریره نقل کرده است که رسول‌الله روز خیبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد». و در روایتی آمده است: «و الله و پیامبرش، او را دوست دارند».

روز خیبر، یعنی روزی که غزوه‌ی «خیبر» روی داد؛ خیبر، قلعه‌ها و مزارعی از آنِ یهودیان بود که در فاصله‌ی یک‌صد میلی شمال غربی مدینه قرار داشت و همان‌طور که در کتاب‌های سیرت آمده است، توسط پیامبر فتح شد. مطابق قراردادی که میان پیامبر و یهودیان خیبر بسته شد، یهودیان به کار کشاورزی در خیبر ادامه دادند و نیمی از محصولات کشاورزی آن‌جا از آنِ مسلمانان بود و این رویه تا خلافت عمر بن خطاب ادامه داشت تا این‌که عمر آن‌ها را به شام تبعید کرد.

پیامبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله و پیامبرش را دوست دارد». در گذشته، درفش یا پرچم لشکر به دست فرمانده بود تا سربازان یا رزمندگان، به دنبال او حرکت کند. رسول‌الله مشخص نکرد که پرچم را به چه کسی خواهد داد؛ یعنی نام آن شخص را بیان نفرمود. عمر بن خطاب می‌گوید: هیچ‌گاه آرزوی امارت و فرماندهی نکردم، جز روز خیبر که خودم را به امید این‌که پیامبر مرا ببیند و پرچم را به من بدهد، بالا گرفتم. هر یک از صحابه آن شب را در این آرزو سپری کرد که پیامبر پرچم را به دست او بدهد. صبح که شد، رسول‌الله پسرعمویش علی بن ابی‌‌طالب را صدا زد. به پیامبر خبر دادند که چشم علی درد می‌کند. رسول‌الله علی را به حضور خواست و از آب دهان خویش به چشمانش مالید؛ علی بلافاصله بهبود یافت؛ انگار هیچ دردی نداشته است. به‌یقین الله متعال بر هر کاری تواناست. آن‌گاه پیامبر پرچم را به علی داد و به او فرمود: «برو و برنگرد تا آن‌که الله، تو را پیروز گردانَد». علی مطابق فرمان پیامبر به راه افتاد و مقداری که جلو رفت، ایستاد و بدون این‌که روی بگرداند، با صدای بلند پرسید: بر سر چه چیزی با آن‌ها بجنگم؟ علی روی برنگرداند؛ زیرا پیامبر به او فرموده بود: «و روی برنگردان».

رسول‌الله فرمود: «با آنان پیکار کن تا شهادت دهند که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و گواهی دهند که محمد فرستاده‌ی اوست». این، کلمه‌ی بسیار بزرگی‌ست که بر آسمان‌ها و زمین، مزیت و برتری دارد. انسان با گفتن این کلمه، از کفر وارد اسلام می‌شود. لذا شهادتین، دروازه‌ی اسلام است.

آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «اگر شهادت دادند، جان و مالشان درامان است؛ مگر به حق آن و حسابشان با خداست»؛ یعنی دیگر نباید با آن‌ها جنگید و جان و مالشان در امان است؛ مگر به‌حق آن. یعنی مگر در برابر حقوق «لاإله‌إلا‌الله». زیرا این، فقط یک جمله یا عبارتی نیست که انسان، آن را به‌زبان بگوید؛ بلکه شروطی دارد که باید به‌طور کامل رعایت شود. از یکی از سلف صالح پرسیدند: مگر لاإله‌إلا‌الله، کلید بهشت نیست؟ پاسخ داد: آری؛ کلید بهشت است؛ اما عمل نیز ضروری‌ست؛ زیرا هر کلیدی باید دندانه داشته باشد.

خدا رحمتش کند که درست گفته است؛ هر کلیدی به دندانه نیاز دارد و کلید بدون دندانه درب را باز نمی‌کند؛ لذا این‌که رسول‌الله فرمود: «...مگر به حق آن»، شامل همه‌ی مواردی می‌شود که گوینده‌ی لاإله‌إلاالله را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند؛ یعنی چه‌بسا کسی لااله‌الاالله می‌گوید، اما مرتکب اعمال کفرآمیزی می‌شود که باعث خروجش از اسلام می‌گردد و این کلمه، سودی به او نمی‌رساند.

منافقان لاإله‌إلاالله می‌گفتند و اگر آن‌ها را می‌دیدی، ظاهرشان، شما را به شگفت وامی‌داشت و گمان می‌کردید که ایمانشان، از همه قویتر است! آن‌ها نزد پیامبر می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: «نشهد أنَّكَ لَرَسُول الله». سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «أنّ» و حرف «لام» در «لَرَسول‌الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو فرستاده‌ی خدا هستی؛ ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها آگاه است، فرمود:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

و الله می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغگویند.

لذا الله گواهی منافقان را که از سرِ ایمان نبود، رد کرد و گواهی داد که آن‌ها در ادعایشان که چنین شهادتی می‌دهند، دروغگویند. بنابراین، جان و مال کسی که لااله‌الاالله بگوید، فقط بنا بر ضوابط و شرایط این کلمه، در امان است؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «...مگر به حق آن».

عده‌ای از عرب‌ها پس از وفات رسول‌الله از ادای زکات امتناع ورزیدند؛ ابوبکر صدیق آماده‌ی جنگیدن با آن‌ها شد. برخی از صحابه در این‌باره با او سخن گفتند و پرسیدند: چگونه می‌خواهی با کسانی که لااله‌الاالله می‌گویند، بجنگی؟ ابوبکر پاسخ داد: «به الله سوگند، با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می‌جنگم؛ چراکه زکات، حق مال می‌باشد و پیامبر فرموده است: مگر به حق و حقوق آن». و بدین ترتیب با کسانی که حق اسلام را در اموالشان رعایت نکردند و از ادای زکات امتناع ورزیدند، جنگید و الحمدلله پیروز شد.

نتیجه این‌که هرکس لااله‌الاالله بگوید، جان و مالش درامان است؛ مگر آن‌که از ادای حقوق این کلمه یا رعایت ضوابط و شرایط آن، امتناع نماید؛ از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: اگر مردم یک منطقه یا آبادی، اذان و اقامه را ترک کنند، اگرچه کافر نیستند، اما باید با آن‌ها جنگید و کشتنشان جایز است تا آن‌که اذان و اقامه بگویند. روشن است که اذان و اقامه، جزو ارکان اسلام نیست؛ اما جزو حقوق اسلام می‌باشد. هم‌چنین اگر نماز عید را ترک کنند، پیکار با آن‌ها و کشتنشان واجب است؛ اگرچه نماز عید، مانند نمازهای پنج‌گانه نمی‌باشد. لذا باید با آنان جنگید تا نماز عید را برپا کنند. نماز عید، فرض کفایه یا نزد برخی از علما، سنت است؛ یا بنا بر قول راجح، فرض عین می‌باشد. سخن این‌جاست که پیکار با چنین کسانی، جایز می‌باشد تا به شعایر ظاهری دین، اذعان نمایند؛ از این‌رو رسول‌الله بدین نکته تصریح نمود که با گفتن شهادتین، جان و مال انسان در امان خواهد بود؛ مگر در برابر حق و حقوق اسلام.

از حدیث ابوهریره چنین برداشت می‌شود که برای انسان جایز است که بدون گفتن «ان‌شاءالله»، بگوید که در آینده، چنین خواهم کرد؛ البته خبر دادن از عزم و اراده‌ی درونی برای انجام کاری در آینده، با این‌که انسان به‌طور قاطعانه بگوید که می‌خواهد فلان‌کار را انجام دهد، متفاوت است. در حالت اول که انسان از عزم و اراده‌ی درونی خود خبر می‌دهد، اشکالی ندارد که «ان‌شاءالله» نگوید؛ اما هنگامی که می‌گوید: می‌خواهم این کار را بکنم، باید با قید «ان‌شاءالله» باشد. الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الكهف: ٢٣، ٢٤]

و هیچ­گاه نگو که من فردا این کار را خواهم کرد، مگر این‌که (بگویی:) اگر الله بخواهد.

فردا، دست تو نیست و چه بسا قبل از این‌که فردا فرا برسد، بمیری یا اگر زنده بمانی، موانعی پیش بیاید که نتوانی آن کار را انجام دهی یا شاید الله متعال، تو را از انجام آن کار، منصرف کند. زیاد پیش می‌آید که انسان تصمیم می‌گیرد فردا یا بعد از ظهر همان روز کاری انجام دهد، اما از تصمیمش منصرف می‌شود. صحرانشین‌ها، گاه پاسخی می‌دهند که برآمده از فطرت و نهاد آن‌هاست؛ به صحرانشینی گفتند: پروردگارت را چگونه شناختی؟ پاسخ داد: آثار قدم‌ها، بیان‌گر راه است؛ پشگل شتر، نشان می‌دهد که شتری آن‌جا بوده است؛ آسمان، برج و بارو دارد و زمین، دارای دره‌ها و پستی و بلندی‌ست و دریا، مواج و پرتلاطم می‌باشد؛ آیا این‌ها، نشانه‌ی وجود پروردگار شنوا و بینا نیست؟

الله اکبر؛ صحرانشینی بی‌سواد، با فطرت خود استدلال می‌کند که عظمت هستی، بیان‌گر وجودِ خالق و آفریدگاری‌ست که آن را آفریده و اداره می‌کند.

از صحرانشین دیگری پرسیدند: پروردگارت را چگونه شناختی؟ گفت: بدین‌سان که آدم تصمیمی می‌گیرد، اما بدون سبب یا دلیل مشخصی نمی‌تواند آن را عملی کند. چه کسی، مانع عملی شدن این تصمیم می‌شود یا آن را نقض می‌کند؟ آری، همان ذاتی که چنین تصمیم و اراده‌ای را در دل انسان می‌اندازد؛ الله.

لذا اشکالی ندارد که انسان بدون گفتن «إن‌شاءالله» از عزم و اراده‌ی درونی خود در آینده خبر دهد؛ اما وقتی که قاطعانه از انجام کاری در آینده سخن می‌گوید، باید «إن‌شاءالله» بگوید. چون آینده، از آنِ الله متعال است.

\*\*\*

1. () يعنی: «يا الله! مرا از بدی نفسم مصون بدار و مرا بر استوارترين و راست‌ترين رفتارم، استوار بگردان». [↑](#footnote-ref-1)
2. () يعنی: «يا الله! گناهم اعم از خطا و عمد را بيامرز؛ ای الله! از تو درخواست می‌کنم که مرا به استوارترين کارم رهنمون گردی و از بدی نفس خويش به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-2)
3. () این کتاب، تخریج احادیث کتاب «الحلال و الحرام» استاد یوسف قرضاوی است. [↑](#footnote-ref-3)
4. () صحیح مسلم، ش2699. [حرف ش و عدد مقابل آن، به شماره‌ی حدیث در منبع یاد‌شده اشاره دارد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-4)
5. () صحیح مسلم، ش1893. [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح مسلم، ش2674. [↑](#footnote-ref-6)
7. () صحیح بخاری، ش3701؛ صحیح مسلم، ش2406 [↑](#footnote-ref-7)
8. () بنده، به منظور اختصار، از تکرار نص و ترجمه‌ی آیاتی که در ابتدای هر باب آمده است، خودداری کرده‌ام و به گمانم، اشاره به نام سوره و شماره‌ی آیه، کفایت می‌کند. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-8)
9. () صحیح بخاری، ش:1 و صحیح مسلم، ش: 1907؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی/ بر صحیحین. [↑](#footnote-ref-9)
10. () صحیح مسلم، ش2985 [↑](#footnote-ref-10)
11. () صحیح بخاری، ش: (10، 11، 6484)؛ و مسلم، ش: (40، 41، 42). [↑](#footnote-ref-11)
12. () صحیح بخاری، ش6077؛ و صحیح مسلم، ش: 2560. [↑](#footnote-ref-12)
13. () صحیح بخاری، ش:2118؛ و صحیح مسلم، ش: 2884 [↑](#footnote-ref-13)
14. () صحیح بخاری، ش: 2734. [↑](#footnote-ref-14)
15. () روایت مسلم، به این لفظ، ش: 1864 از عائشه&. و بخاری، ش:3899 و... از ابن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-15)
16. () صحیح است؛ ابوداود (2479)، مسند احمد (4/99)؛ به‌تصحیح آلبانی در صحیح الجامع (7469). [↑](#footnote-ref-16)
17. () صحیح بخاری، ش: (123، 2810)؛ و مسلم، ش: 1904. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح بخاری، ش: 5533. [↑](#footnote-ref-18)
19. () صحیح مسلم، ش: 1911. [↑](#footnote-ref-19)
20. () صحیح بخاری، ش: 2839. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح بخاری، ش: 2996. [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح بخاری، ش:1422. [↑](#footnote-ref-22)
23. () بخاری، ش:1462. [↑](#footnote-ref-23)
24. () صحیح بخاری، ش: 1295؛ و صحیح مسلم، ش:1628. [↑](#footnote-ref-24)
25. () ابن‌هشام می‌گوید: سعد بن خوله ابتدا به حبشه هجرت کرد و سپس به مدینه؛ و از فضیلت دو هجرت برخوردار شد و در «بدر» حضور یافت و در حجۀالوداع در مکه‌ی مکرمه درگذشت. [پایان سخن ابن هشام]. گفتنی‌ست: صحیح، همین است که ابن‌هشام گفته است؛ رسول‌الله از آن جهت درباره‌ی مرگ سعد بن خوله اظهار تأسف کرد كه وي در مکه درگذشت و کسانی چون ابن‌مزین و عیسی بن دینار و... که گفته‌اند: اظهار تأسف پیامبر برای سعد، بدین سبب بوده که او هجرت نکرده است، اشتباه کرده‌اند. بخاری/، به حضور وی در بدر تصریح کرده و ابن‌بکیر از لیث نقل کرده که سعد در حجۀالوداع درگذشته است. از اظهار تأسف پیامبر بر مرگ سعد بن خوله در مکه، چنین برداشت می‌شود که مردن در مکه، بر هجرت مهاجران تأثیر داشته و امری منفی به‌شمار می‌رفته است و این، همان مسأله‌ای بود که سعد بن ابی‌وقاص را نگران کرده بود. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-25)
26. () صحیح بخاری، ش:5742 و5750؛ مسلم، ش:2191. [↑](#footnote-ref-26)
27. () خیلی ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش:5422 از آلبانی‌/ [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح بخاری، ش: (5705، 6472)؛ و مسلم، ش: 218. [↑](#footnote-ref-28)
29. () صحیح مسلم، ش:1333. [↑](#footnote-ref-29)
30. () صحیح لغیره: ترمذی(318)، ابن‌ماجۀ (545)؛ و ابویعلی در مسندش(1350)؛ ابن‌منذر در الأوسط (758) از طریق عمرو بن یحیی از پدرش از ابوسعید خدری به‌صورت مرفوع. در این روایت، درباره‌ی عمرو، اختلاف است، و حماد بن سلمۀ و دراوردی و عبدالواحد، آن را از او موصولا روایت کرده‌اند و نیز ثوری به صورت مرسل و بدون ذکر ابوسعید. ترمذی، در العلل الکبیر (113) مرسل را ترجیح داده و نیز دارقطنی در علل خود و همین‌طور، بیهقی؛ ولی شواهدی دارد که حافظ در التلخیص (433) ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. () صحیح مسلم، ش:2564. در مقدمه‌ی کتاب، نکاتی از آلبانی/، درباره‌ی این حدیث آمده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح بخاری، ش: 123 و...؛ مسلم، ش:1904 [↑](#footnote-ref-32)
33. () هیچ اساسی ندارد؛ هروی قاری در «المصنوع فی معرفۀ الحدیث الموضوع» (106) این را گفته است. [↑](#footnote-ref-33)
34. () صحیح مسلم، ش: 140 [↑](#footnote-ref-34)
35. () صحیح بخاری، ش:31 و...؛ صحیح مسلم، ش: 2888. [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحیح الجامع، ش: 6445، از شیخ آلبانی/ [↑](#footnote-ref-36)
37. () صحیح مسلم، ش: 2937. [مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به‌جا آورید. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-37)
38. () صحیح بخاری، ش: 647؛ و صحیح مسلم، ش: (649، 272) [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحیح بخاری، ش: 6491؛ و صحیح مسلم، ش:131. [↑](#footnote-ref-39)
40. () نگا: صحیح بخاری، ش:7501؛ ومسلم، ش: 129. [↑](#footnote-ref-40)
41. () صحیح بخاری، ش: (31، 7875)؛ و مسلم، ش: 2888. [↑](#footnote-ref-41)
42. () صحیح بخاری، ش: 2215و...؛ صحیح مسلم، ش: 2743. [↑](#footnote-ref-42)
43. () صحیح بخاری، ش: (660، 1423، 6806)؛ و مسلم، ش: 1031. [↑](#footnote-ref-43)
44. () صحیح مسلم، ش: 2985. [↑](#footnote-ref-44)
45. () خرائطی در مساوئ الاخلاق (213) آن را آورده و نیز حارث در مسندش(1080) (زوائد هیثمی) به روایت انس، در سندش، عنبسۀ بن عبدالرحمن می‌باشد که متروک است و حدیث، جعل می‌کرد. و به طریق دیگری نیز از انس روایت شده است: خرائطی (214) و ذهبی در تذکرة الحفاظ (3/967) که در سند این روایت نیز عنبسۀ دیده می‌شود. طریق سوم: خطیب در تاریخ بغداد (7/303) که طرق و شواهد دیگری دارد و عجلونی در کشف الخفا (1932) ذکرش کرده است. آلبانی، آن را در ضعیف الجامع (4190) موضوع و ساختگی دانسته است. [↑](#footnote-ref-45)
46. () صحیح است؛ ابوداود (2479)، مسند احمد (4/99)؛ به‌تصحیح آلبانی در صحیح الجامع (7469). [↑](#footnote-ref-46)
47. () صحیح بخاری، ش: 5096؛ و صحیح مسلم، ش: 2741. [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحیح مسلم، ش: 2742 [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحیح بخاری، ش: 6307. [↑](#footnote-ref-49)
50. () صحیح مسلم، ش:2702، 42. [↑](#footnote-ref-50)
51. () صحیح بخاری، ش: 6309؛ و صحیح مسلم، ش: 2747. [↑](#footnote-ref-51)
52. () صحیح مسلم، ش: 2759. [↑](#footnote-ref-52)
53. () صحیح مسلم، ش: 2703. [↑](#footnote-ref-53)
54. () صحیح الجامع، ش: 1903؛ و مشکاۀ المصابیح، ش: (2343، 2449). [↑](#footnote-ref-54)
55. () آلبانی/ در إرواء الغلیل، ش: 104، آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-55)
56. () صحیح بخاری، ش: 3470؛ و صحیح مسلم، ش:2766. [↑](#footnote-ref-56)
57. () صحیح بخاری، ش: 4418؛ و صحیح مسلم، ش: 2769. [↑](#footnote-ref-57)
58. () یعنی: مقصدش را آشکار نمی‌کرد و به عنوان یک راه‌برد جنگی، طوری وانمود می‌کرد که مثلاً به منطقه‌ی شماره‌ی2 خواهند رفت، حال آن‌که مقصدش منطقه‌ی شماره‌ی3 بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحیح مسلم، ش: 1696. [↑](#footnote-ref-59)
60. () مسلم، ش: 1955. [↑](#footnote-ref-60)
61. () حدیث ابن‌عباس: صحیح بخاری، ش: (6436، 6437) و صحیح مسلم، ش: 1049. حدیث انس: صحیح بخاری، ش: 6439 و صحیح مسلم، ش: 1048 [↑](#footnote-ref-61)
62. () صحیح بخاری، ش: 2826؛ و صحیح مسلم، ش: 1890 [↑](#footnote-ref-62)
63. () حدیث صحیحی است؛ نگا: صحیح الجامع از آلبانی/، ش: 6806. [↑](#footnote-ref-63)
64. () حسن است؛ نگا: صحیح الجامع از آلبانی، ش: 4703. بدین الفاظ: (کان إذا حزبه أمر صلی). [↑](#footnote-ref-64)
65. () صحیح بخاری، ش: (6655، 7448)؛ و مسلم، ش: 923. [↑](#footnote-ref-65)
66. () صحیح مسلم، ش: 223. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع از آلبانی/، ش: 4640. [↑](#footnote-ref-67)
68. () صحیح بخاری، ش: (1469، 6470)؛ و صحیح مسلم، ش: 1053. [↑](#footnote-ref-68)
69. () صحیح مسلم، ش: 2998. [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح بخاری، ش: 4462 [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح بخاری، ش: 401 و صحیح مسلم، ش: 572 [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح بخاری، ش: (240، 2753، 4771)؛ و مسلم، ش: 206 [↑](#footnote-ref-72)
73. () صحیح بخاری، ش: 1284؛ و صحیح مسلم، ش: 923. [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح مسلم، ش: 3005. [↑](#footnote-ref-74)
75. () نگا: آیه‌ی 32 سوره‌ی نور. [↑](#footnote-ref-75)
76. () صحیح بخاری، ش: 1283؛ و صحیح مسلم، ش: 926. [↑](#footnote-ref-76)
77. () صحیح بخاری، ش: 6424. [↑](#footnote-ref-77)
78. () بدی­ها و شرارت­هایی که در دنیا می­بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست؛ زیرا شر، به کسی نسبت داده می­شود که مرتکب بدی می‌گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی­توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند محسوب کنیم؛ چراکه الله متعال، هما‌ن‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح بخاری، ش: 3474 و.... [↑](#footnote-ref-79)
80. () صحیح بخاری، ش: 5653. [↑](#footnote-ref-80)
81. () صحیح بخاری، ش: (5729، 5730)؛ و مسلم، ش: 2219. [↑](#footnote-ref-81)
82. () صحیح بخاری، ش: 2892. [↑](#footnote-ref-82)
83. () صحیح بخاری، ش: 5652؛ و صحیح مسلم، ش: 2576 [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح لغیره؛ روایت احمد در المسند (4/170) به‌روایت یعلی بن مرة، در سندش انقطاع وجود دارد و در السلسلة الصحیحة به‌شماره‌ی 485 آمده است. نگا: «برهان الشرع فی إثبات المس والصرع» از شیخ علی حسن بن عبدالحمید الحلبی الأثری که در آن، به خوبی درباره‌ی این موضوع بحث کرده و به پاسخ‌گویی شبهاتی در این‌باره پرداخته است. [↑](#footnote-ref-84)
85. () صحیح بخاری، ش: (3477، 6629)؛ ومسلم، ش: 1792. [↑](#footnote-ref-85)
86. () صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله، ش: (5641، 5642)؛ و مسلم، ش: 2573. [↑](#footnote-ref-86)
87. () صحیح بخاری، ش: 5648؛ و مسلم، ش: 2571. [↑](#footnote-ref-87)
88. () صحیح بخاری، ش:5645. [↑](#footnote-ref-88)
89. () صحیح بخاری، ش: 5671؛ و صحیح مسلم، ش:2680. [↑](#footnote-ref-89)
90. () صحیح مسلم، ش: 2999. [↑](#footnote-ref-90)
91. () صحیح بخاری، ش: (3612، 3852، 6943). [↑](#footnote-ref-91)
92. () صحیح بخاری، ش: 3150؛ و صحیح مسلم، ش: 1062. [↑](#footnote-ref-92)
93. () سلسلة الصحیحة از آلبانی/، ش: (1220، 146). [↑](#footnote-ref-93)
94. () صحیح بخاری، ش: 5470؛ و صحیح مسلم، ش: 2144. [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحیح مسلم، ش: 2132. [↑](#footnote-ref-95)
96. () [به‌طور قطع نام‌هایی مثل «حامد» و «محمود» که از ریشه‌ی «حمد» گرفته شده‌اند یا نام‌هایی که در کنار نام‌های نیک خداوند با پیشوند «عبد» می‌آیند، اسم‌های خوبی هستند؛ ولی روایتی که در این زمینه در میان مردم، رایج و مشهور است، پایه و اساسی ندارد]؛ چنان‌چه عجلونی در «کشف الخفا» (244) سخن سخاوی را درباره‌ی بی‌اساس بودن این روایت، آورده است. [↑](#footnote-ref-96)
97. () روایت ابوداود، ش: 4950 و مسند احمد (4/345)، و بخاری در الأدب المفرد (814)؛ نگا: علل ابن ابی حاتم (2/312، 313). [↑](#footnote-ref-97)
98. () ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (234) به روایت ابوعبیده؛ فاکهی در أخبار مکه (1749)، و بزار در مسندش (230) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (2/810) به روایت عمر و مسلم به‌شماره‌ی 1767 بدین الفاظ روایت کرده است: «لأخرجنّ الیهود والنصاری من جزیرة العرب حتی لا أدع إلا مسلما». [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح مسلم، ش: 1767. [↑](#footnote-ref-99)
100. () صحیح بخاری، ش: (3035، 3168، 4431) و مسلم، ش: 1637. [↑](#footnote-ref-100)
101. () صحیح مسلم، ش:2167. [↑](#footnote-ref-101)
102. () صحیح بخاری، ش: (3347، 3598، 7059)؛ و مسلم، ش:2880. [↑](#footnote-ref-102)
103. () نگا: بخاری، ش:5243، و مسلم، ش:715. [↑](#footnote-ref-103)
104. () گفتنی‌ست: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله مانده باشد و این، از حکمت الهي‌ست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. هم‌چنین هیچ‌یک از مسلمانان، پس از رسول‌خدا به ابوبکر و عمر$ و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته‌اند و خود، دلیلی‌ست بر این‌که این امر، مخصوص رسول‌الله بوده است؛ ر.ک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آلبانی/ که در این موضوع، بی‌نظیر است. [↑](#footnote-ref-104)
105. () صحیح بخاری، ش: 6114 ؛ و صحیح مسلم، ش: 2609. [↑](#footnote-ref-105)
106. () صحیح بخاری، ش: (6048، 6115)؛ و صحیح مسلم، ش: 2610 [↑](#footnote-ref-106)
107. () صحیح ابن‌ماجۀ، ش: 3375، و صحیح الجامع، ش: 6518 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-107)
108. () صحیح بخاری، ش: 6116. [↑](#footnote-ref-108)
109. () السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 2280. [↑](#footnote-ref-109)
110. () صحیح بخاری، ش:4642. [↑](#footnote-ref-110)
111. () صحیح بخاری، ش: 3603؛ و صحیح مسلم، ش: 1843. [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح بخاری، ش: 3792؛ و صحیح مسلم، ش: 1845. [↑](#footnote-ref-112)
113. () صحیح بخاری، ش: (2965، 2966)؛ و صحیح مسلم، ش: 1742. [↑](#footnote-ref-113)
114. () این حدیث، به‌شماره‌ی 22 در همین کتاب، آمده است. [↑](#footnote-ref-114)
115. () صحیح مسلم، ش: 2875. [↑](#footnote-ref-115)
116. () بخاری، ش: 3983. [↑](#footnote-ref-116)
117. () البته مطابق حدیث شماره‌ی 22 همین کتاب، قاصد پیامبر فرمان ایشان مبنی بر کناره‌گیری کعب از همسرش را توضیح داد؛ چنان‌كه کعب پرسید: «أُطَلِّقُهَا، أَمْ مَاذا أَفعْل؟» قَالَ: «لا بَلْ اعتْزِلْهَا فلا تقربَنَّهَا». یعنی: چه كار كنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلكه با او نزدیکی نکن. [مترجم] [↑](#footnote-ref-117)
118. () صحیح است؛ روایت: ترمذی (2755)، ابن ابی‌شیبه (5/234) و بغوی در مسند ابن‌الجعد (1482) وهناد در الزهد (837) به‌نقل از معاویه، که در صحیح الجامع به‌شماره‌ی 5957 آمده است؛ نگا: علل ابن ابی‌حاتم (2/336). [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح بخاری، ش: (3043، 4121، 6262) و مسلم، ش: 1768. [↑](#footnote-ref-119)
120. () صحیح بخاری، ش: 3043؛ و مسلم، ش: (1768، 1769). [↑](#footnote-ref-120)
121. () ضعیف است؛ نگا: ضعیف الجامع، ش: 6262 از شیخ آلبانی/. [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح بخاری، ش: 6094؛ و صحیح مسلم، ش: 2607. [↑](#footnote-ref-122)
123. () حسن است؛ روایت: ترمذی، ش: 2315؛ و ابوداود، ش: 4990؛ و احمد در مسندش (5/2، 5، 7)؛ و رویانی در مسندش (910) و هناد در الزهد (1150) و ابن‌قانع در معجم الصحابة (3/71) و دیگران از طریق بهز بن حکیم از پدرش از جدش به صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-123)
124. () صحیح بخاری، ش: (3358، 4712، 5084)؛ و مسلم، ش: 2371. [↑](#footnote-ref-124)
125. () صحیح بخاری، ش: 4550، 6676) و مسلم، ش: (110، 138). [↑](#footnote-ref-125)
126. () صحیح الجامع، ش: (3377، 3378)، و إرواء الغلیل از آلبانی به‌شماره‌ی 2074؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح بخاری، ش: 7؛ و مسلم، ش: 1773. [↑](#footnote-ref-127)
128. () حَسَن است؛ روایت: ترمذی (2621) و احمد در مسندش (5/346)، و ابن ماجه (1079) و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاۀ (896) و دارقطنی در سنن خود (2/52)؛ و دوری در تاریخ ابن معین (1205) و... به‌نقل از بریده. [↑](#footnote-ref-128)
129. () نگا: صحیح مسلم، ش: 67. [↑](#footnote-ref-129)
130. () صحیح مسلم، ش: 82. [↑](#footnote-ref-130)
131. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: (33، 2682) و صحیح مسلم، ش: 59. [↑](#footnote-ref-131)
132. () آلبانی/، کتابی به نام «الرد المفحم» دارد که در آن دلایلی مبنی بر عدم وجوب پوشش صورت ذکر کرده است؛ وی، پوشش صورت را برای زن، مستحب یا سنت می‌داند. چه خوبست که پژوهش‌گران، دلایل طرفین را در این موضوع، به‌خوبی بررسی و ارزیابی کنند تا روی‌کردشان در قبال این مسأله، عالمانه و مبتنی بر کتاب و سنت صحیح رسول‌خدا باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-132)
133. () صحیح مسلم، ش: 1909. [↑](#footnote-ref-133)
134. () تخریج این احادیث در صفحات گذشته آمده است. [↑](#footnote-ref-134)
135. () صحیح بخاری، ش: 3124؛ و صحیح مسلم، ش: 1747. [↑](#footnote-ref-135)
136. () صحیح مسلم، ش:560. [↑](#footnote-ref-136)
137. () صحیح بخاری، ش: (335، 438) و صحیح مسلم، ش: 521. [↑](#footnote-ref-137)
138. () صحیح بخاری، ش: 2079؛ و صحیح مسلم، ش: 1532. [↑](#footnote-ref-138)
139. () روایت: ترمذی (1352)، و طبرانی در الکبیر (17/22)؛ و حاکم در المستدرک (4/113) و برای شرط اولش، شواهدی وجود دارد. [↑](#footnote-ref-139)
140. () صحیح مسلم، ش: 482. [↑](#footnote-ref-140)
141. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح بخاری، ش: (50، 4777)؛ و صحیح مسلم، ش: (8، 9). [↑](#footnote-ref-142)
143. () خطاب علامه عثیمین/ از آن جهت متوجه آقایان است که گویا فقط آقایان، پای درس ایشان حضور داشته‌اند، وگرنه زیبنده‌ی هر مسلمانی- اعم از زن و مرد- است که از چنین رهنمودهایی غافل نباشد. [↑](#footnote-ref-143)
144. () آلبانی/ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-144)
145. () ر.ک: سوره‌ی هود، آیه‌ی: 62. [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحیح مسلم، ش: 8. [↑](#footnote-ref-146)
147. () در حدیث آمده است: «أَنْ تلدَ الأَمَةُ ربَّتَها». ابن حجر/، مفهومش را کثرت نافرمانی فرزندان از مادرانشان دانسته‌ است؛ به ‌پندار وی، مفهوم حدیث از این قرار است که دختران به مادرانشان، امر و نهی می‌کنند؛ اما همان‌طور که در شرح حدیث، مشاهده خواهید کرد، علامه ابن‌عثیمین/ این را کنایه از کثرت اموال و دارایی‌ها دانسته است؛ به‌گونه‌ای که کنیزانِ زیردست به‌جایی می‌رسند که حکم رییس را می‌یابند. نووی/ کثرت کنیزان و کنیززادگان را به عنوان رأی جمهور علما درباره‌ی مفهوم این حدیث، ذکر کرده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-147)
148. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 218، به روایت ابوهریره. [↑](#footnote-ref-148)
149. () صحیح بخاری، ش: (1010، 3710). ر.ک: کتاب «التوسل، أنواعه و أحکامه» از محدث معاصر، علامه ناصرالدین آلبانی. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح مسلم، ش: 1631، به روایت ابوهریره. [↑](#footnote-ref-150)
151. () صحیح مسلم، ش: 598. [↑](#footnote-ref-151)
152. () صحیح بخاری، ش: (336، 3598، 6963)؛ و صحیح مسلم، ش: (234، 237). [↑](#footnote-ref-152)
153. () صحیح مسلم، ش: 612. [↑](#footnote-ref-153)
154. () صحیح بخاری، ش: 597؛ و صحیح مسلم، ش: 684. [↑](#footnote-ref-154)
155. () صحیح مسلم، ش:1718. [↑](#footnote-ref-155)
156. () ابن‌القیم/ در کتابش، «الصلاة وحکم تارکها» این دیدگاه را مطرح و تأیید کرده است؛ ابن‌حزم نیز همین دیدگاه را دارد. این دیدگاه، گرچه بر خلاف دیدگاه جمهور می‌باشد، اما صحیح است. [↑](#footnote-ref-156)
157. () صحیح بخاری، ش: (135، 6954)؛ و مسلم، ش: 225. [↑](#footnote-ref-157)
158. () «سریه» به تحرکات نظامی مسلمانان در زمان رسول الله گفته می‌شود که شخصِ پیامبر در آن حضور نداشت. [↑](#footnote-ref-158)
159. () روایت: ابوداود (334)، و احمد در مسندش (4/203)، و حاکم در المستدرک (1/285) و دارقطنی در سننش (1/178)، و بیهقی در الکبری (1/225)، و ابن‌شاهین در ناسخ الحدیث ومنسوخه (137)، و ابن‌الجوزی در التحقیق (1/239). [بحث رجال این روایت را ببینید در شرح ریاض الصالحین (1/195)؛ هم‌چنین نگا: التلخیص (1/150) و تعلیق التعلیق (2/189) از حافظ/. [↑](#footnote-ref-159)
160. () صحیح لغیره؛ روایت: ترمذی (124)، و نسائی (322)، و عبدالرزاق (1/238)، و احمد در مسندش (5/155)، و ابن‌المنذر در الأوسط (175)، و ابن حبان در صحیحش (1313)، و دارقطنی در سنن خود (1/186)، از ابوذر. در سندش تا ابوذر اختلافاتی وجود دارد؛ نگا: التلخیص الحبیر (210)، و علل ابن‌ابی‌حاتم (1/11)، التحقیق ابن‌الجوزی (1/51، 240). خطیب، همه‌ی این اختلافات را در الفصل للوصل المدرج (2/932-950) آورده است. هم‌چنین شاهدی به روایت ابوهریره دارد که بزار در مسند خود ذکر کرده است؛ و نیز طبرانی در الأوسط و دارقطنی در علل خود (8/93) آن را مرسل دانسته است؛ ابن‌القطان، سندش را آن‌گونه که در تحفة المحتاج (1/208) آمده، صحیح دانسته است؛ نگا: الإرواء (153) و صحیح الجامع (1667) از آلبانی/ [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح بخاری، ش: 344؛ و مسلم، ش: 810. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح بخاری، ش: 323؛ و مسلم، ش: 810. [↑](#footnote-ref-162)
163. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (1780) از آلبانی/ به‌نقل از ابوامامه. [↑](#footnote-ref-163)
164. () صحیح است؛ روایت: ابن‌خزیمه در صحیحش (275)، و ابن‌حبان در صحیحش (1396)، و ترمذی (138)، و ابوعوانۀ (1/206) و شافعی در مسندش (ص:8) و ابوداود (362)؛ و نسائی در المجتبی (293)؛ و حمیدی (318)؛ و بیهقی در بیان من أخطأ علی الشافعی (ص:125) و الکبری (1/13، 139، 244) به چندین طریق از هشام بن عروه از فاطمه بنت منذر از اسماء به‌صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح است؛ روایت: ابن‌خزیمه در صحیحش (1017)؛ و ابن حبان در صحیحش (2185)؛ و ابوداود (650)؛ احمد در مسندش (3/92)؛ ابن‌منذر در الأوسط (732)؛ ابن‌حزم در الأحکام (4/455) و المحلی (1/93) به‌نقل از ابوسعید خدری که آلبانی/ آن را در صحیح الجامع (461) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-165)
166. () صحیح مسلم، ش: 2850. [↑](#footnote-ref-166)
167. () صحیح است؛ روایت: ابن‌الجارود (131)؛ ترمذی (147)؛ شافعی در مسندش (ص:20) و در الأم (1/52)؛ ابوداود (380)؛ نسائی (1217)؛ احمد در مسندش (2/239) از طریق ابن‌عیینۀ از زهری از ابن مسیب از ابوهریره به صورت مرفوع. یونس بن یزید ایلی با ابن‌عیینۀ مخالفت کرده و آن را از زهری از ابوسلمه از ابوهریره به صورت مرفوع روایت نموده است؛ نگا: ابن‌خزیمۀ (864)؛ ابن‌حبان (987)؛ ابوداود (882). بحث سندی این روایت را در اصل کتاب بنگرید. [↑](#footnote-ref-167)
168. () صحیح بخاری، ش: (216، 218، 1361، 6052، 6055)؛ و مسلم، ش: 292. [↑](#footnote-ref-168)
169. () صحیح مسلم، ش: 276. [↑](#footnote-ref-169)
170. () صحیح مسلم، ش2985. [↑](#footnote-ref-170)
171. () حسن است؛ روایت: ترمذی (19)؛ دارمی در سننش (1367)؛ نسائی (858)؛ احمد در مسندش (4/160)؛ ابن خزیمه (1638)؛ ابن‌حبان (1564)؛ طحاوی در شرح المعانی (1/363) و... از طریق یعلی بن عطاء از جابر بن یزید الأسود از پدرش به صورت مرفوع. همان‌طور که در التقریب آمده است، جابر، صدوق (راست‌گو) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-171)
172. () صحیح بخاری، ش: 722؛ و صحیح مسلم، ش: 414. [↑](#footnote-ref-172)
173. () صحیح بخاری، ش: 1؛ و صحیح مسلم، ش: 1907. [↑](#footnote-ref-173)
174. () صحیح بخاری، ش: 722؛ و صحیح مسلم، ش: 414. [↑](#footnote-ref-174)
175. () صحیح بخاری، ش: 756؛ و مسلم، ش: 394، به‌نقل از عبادة بن صامت. [↑](#footnote-ref-175)
176. () صحیح مسلم، ش: 395. [↑](#footnote-ref-176)
177. () صحیح بخاری، ش: 783. [↑](#footnote-ref-177)
178. () صحیح بخاری، ش: 636. [↑](#footnote-ref-178)
179. () صحیح مسلم، ش: 479. [↑](#footnote-ref-179)
180. () صحیح بخاری، ش: 812؛ و صحیح مسلم، ش: 4090؛ به نقل از ابن‌عباسب. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحیح مسلم، ش: 479. [↑](#footnote-ref-181)
182. () صحیح مسلم، ش: 482. [↑](#footnote-ref-182)
183. () صحیح است؛ به‌روایت: ابوداود (840)؛ دارمی در سنن خود (1321)؛ احمد در مسندش (2/381)؛ طحاوی در شرح المعانی (1/254)؛ ابن‌الجوزی در التحقیق(1/390)؛ ابن‌حزم در المحلی (4/129)؛ بیهقی در الکبری (2/99، 100) از طریق محمد بن عبدالله بن حسن از ابی‌الزناد از اعرج لز ابوهریره به‌صورت مرفوع. البته این مسأله، هم از لحاظ لغوی و هم از لحاط متن حدیث، درخورِ تأمل و بررسی بیش‌تر است. زیرا در این روایت، هم‌چنین آمده است: «ولیضع یدیه ثم رکبتیه». یعنی: «دستانش را بگذارد و سپس زانوهایش را». شیخ/ از آن جهت، این را ذکر نکرده است که هم‌چون ابن‌قیم که در زاد المعاد آورده، این بخش را مقلوب یعنی جابه‌جا می‌داند و بر این باور است که ابتدا، باید زانوها را بر زمین گذاشت و سپس دست‌ها را. گفتنی‌ست: این دیدگاه، هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ متن حدیث، مرجوح است، نه راجح؛ یعنی قول راجح، همان است که ابتدا دست‌ها را بر زمین بگذاریم و سپس زانوها را؛ زیرا در متن حدیث، بدون هیچ‌گونه جابه‌جایی‌ای، ابتدا دست‌ها و سپس زانوها، ذکر و ثابت شده است؛ از لحاظ لغوی نیز بدین نکته توجه کنیم که: در «النهایة (5/230)» و «اللسان (13/451)» بدین صورت معنا شده که هنگام سجده، ابتدا دست‌ها و سپس زانوها را روی زمین قرار دهد؛ مثلِ شتر در هنگامی که می‌خواهد روی زمین بخوابد. [↑](#footnote-ref-183)
184. () صحیح بخاری، ش: 2589؛ و مسلم، ش: 1622 به‌نقل از ابن‌عباسب. [↑](#footnote-ref-184)
185. () ضعیف است؛ روایت: احمد در مسندش (1/230)؛ رامهرمزی در أمثال الحدیث (56)؛ ابن‌جوزی در التحقیق (1/505) به‌نقل از ابن‌عباسب که در سندش، مجالد بن سعید می‌باشد؛ او، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-185)
186. () صحیح بخاری، ش: (757، 793، 6251، 6667)؛ و مسلم، ش: 397. [↑](#footnote-ref-186)
187. () بخاری، ش: (46، 5584)؛ و مسلم، ش: 64. [↑](#footnote-ref-187)
188. () صحیح مسلم، ش: 82. [↑](#footnote-ref-188)
189. () حَسَن است؛ روایت: ترمذی (2621)؛ ابن‌حبان (1454)؛ حاکم در المستدرک (1/48)؛ و احمد در مسندش (5/346)، و ابن ماجه (1079)؛ ابن ابی‌شیبۀ (6/167)؛ لالکائی در أصول الإعتقاد (1520)؛ و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (894) از طریق حسین بن واقد از عبدالله بن بریدة از پدرش به صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح مقطوع است؛ روایت: ترمذی (2757)؛ و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (948). [↑](#footnote-ref-190)
191. () صحیح موقوف؛ روایت: لالکائی در أصول الإعتقاد (1528)، دراقطنی در سنن خود (2/52)، ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاۀ (923، 927)، ابن ابی‌شیبه در مصنف خود (7/438)؛ عبدالرزاق (1/150) از طریق هشام بن عروۀ از پدرش از سلیمان بن یسار از مسور بن مخرمه از عمر. مالک، این روایت را بدون سلیمان نقل کرده و دارقطنی در علل خود (2/209) در این‌‌باره سخن گفته و روایت جمع را ترجیح داده است. [↑](#footnote-ref-191)
192. () صحیح بخاری، ش: 2794. [↑](#footnote-ref-192)
193. () منظور شیخ/، این نیست که شرک، فقط در سجده کردن برای بت‌ها، منحصر می‌باشد؛ شیخ، تنها به شرک مشهور در نزد عموم مردم اشاره کرده است و گرنه، شرک، انواع گوناگونی دارد؛ از جمله: دعا و صدا زدن مرده‌ها اعم از پیامبران و دوستان خدا و درخواست کمک از آن‌ها یا قربانی کردن برای آنان و نزدیکی جستن به آن‌ها از طریق نذر یا طواف قبرهایشان و.... چنین جهالت‌ها و خرافه‌هایی در مفهوم شرک می‌گنجد. [↑](#footnote-ref-193)
194. () صحیح بخاری، ش: 407؛ و مسلم، ش: 1052 از عتبان مالک. [↑](#footnote-ref-194)
195. () صحیح است؛ روایت: ابن ماجه (4049)؛ حاکم در المستدرک (4/520، 587) و بزار در مسند خود (7/259) و گفته است: «این حدیث را عده‌ای از ابومالک از ربعی از حذیفه به‌صورت موقوف روایت کرده‌اند و ما سراغ نداریم که کسی، آن را با سند ذکر کرده باشد جز ابوکریب از ابومعاویه». هم‌چنین روایت: بیهقی در شعب الإیمان (2028)؛ و نعیم بن حماد در الفتن (1665) از طریق ابومعاویه از ابومالک اشجعی از ربعی بن حراش از حذیفه به‌صورت مرفوع. ابومعاویه، همان محمد بن خازم تمیمی سعدی ضریر کوفی‌ست که نسائی و دیگران، او را ثقه دانسته‌اند؛ البته در غیر حدیث اعمش اضطراب دارد. چنان‌چه در التهذیب ابن‌حجر (5/90) در شرح حالش می‌خوانیم: «...ابومعاویه، ضریر در غیر حدیث اعمش، مضطرب است و آن‌ها را خوب، حفظ نمی‌کند». یعقوب بن شیبه می‌گوید: «جزو ثقات است و گاه تدلیس می‌کند و مرجئی است». ابن‌حبان در «الثقات» گفته است: «حافظ متقنی است که حافظه‌ی خوبی دارد، اما مرجئی خبیثی است». گفتنی است: ابومعاویه به‌تنهایی روایتش نکرده است. چنان‌چه محمد بن فضیل در کتابش «الدعاء (15)» آن را از ابومالک متابعت نموده و نیز خلف بن خلیفه در تاریخ بغداد (1/400) (373)؛ ابن‌فضیل، صدوق است و عثمان بن ابی‌شیبه درباره‌ی ابن‌خلیفه گفته است: «صدوق و ثقه می‌باشد، اما به سبب پیری در احادیثش دچار اضطراب شد». متابعت قوی دیگری هم وجود دارد که بوصیری، آن را در مصباح الزجاجۀ (9241) ذکر کرده و گفته است: «اسنادش، صحیح است و رجالش، ثقه؛ مسدد در مسند خود از ابوعوانه از ابومالک با سند و متنش، روایتش کرده و حاکم نیز در المستدرک از طریق ابوکریب از ابومعاویه، آن را آورده و بنا بر شرط مسلم، صحیحش دانسته است». این متابعت‌های سه‌گانه، دیدگاه کسانی را که حدیث را به سبب تفرد ابومعاویه، ضریر مرجئی کوفی، دارای علت دانسته‌اند، رد می‌کند. چون ابومعاویه را به نقلِ روایت‌هایی متهم می‌کنند که بدعتش را تأیید کند. اما باید دانست که ایراد این اتهام به تنهایی کافی نیست. زیرا تا زمانی که در چنین روایاتی، زشتیِ نمایان و غیر قابل توجیهی وجود نداشته باشد و بتوان آن را بر مبنای اصول اهل سنت، تأویل کرد، اشکالی وارد نمی‌شود؛ به‌ویژه زمانی که راوی، به کذب متهم نباشد یا از ناحیه‌ی حفظ و روایتش ضعیف قلمداد نگردد، اصل بر این است که تفردش پذیرفته می‌شود. [↑](#footnote-ref-195)
196. () صحیح مسلم، ش: 82. [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح بخاری، ش: 6805؛ و مسلم، ش: 3240، به‌نقل از عمرو بن عاص. [این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی 1865 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (5136) از آلبانی/ [↑](#footnote-ref-198)
199. () صحیح بخاری، ش: 6021، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحیح است؛ روایت: حاکم (4/583)؛ ابن‌ماجه (4019)؛ طبرانی در الأوسط (5/62)، و مسند الشامیین (2/391) به نقل از ابن‌عمر؛ نگا: المصباح از بوصیری (4141). آلبانی در صحیح الجامع (7978) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-200)
201. () صحیح مسلم، ش: 987 [↑](#footnote-ref-201)
202. () دیدگاه جمهور علما نیز همین است. [↑](#footnote-ref-202)
203. () صحیح بخاری، ش: (120، 2599)؛ و مسلم، ش: 1904. [↑](#footnote-ref-203)
204. () و همان‌گونه که در ترجمه‌ی آیه‌ی موارد مصرف زکات (آیه‌ی 60 سوره‌ی توبه) مشاهده می‌کنید، این مفهوم را رعایت کرده‌ایم و در ترجمه‌ی مفهوم آیه، آورده‌ایم که زکات، ویژه‌ینیازمندان، مستمندان و...، تا پایان آیه، می‌باشد. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-204)
205. () بخاری، این حدیث را به‌شماره‌ی 1774 بدین الفاظ روایت کرده و با الفاظ دیگری نیز در صحیحین آمده است. [↑](#footnote-ref-205)
206. () بخاری، ش: 1417؛ و مسلم، ش: 2375 به‌نقل از ابن‌عباس. [↑](#footnote-ref-206)
207. () آلبانی/ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-207)
208. () حمزه، کسائی و مفضّل از عاصم، «المجید» را با کسره قرائت کرده‌اند که در این صورت، صفت «عرش» می‌باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-208)
209. () این، یکی از نشانه‌هایی بود که الله متعال، به عنوان معجزه به موسی داد تا نشان صداقتش باشد. [↑](#footnote-ref-209)
210. () این، جزو کراماتی‌ست که الله متعال، آن را دلیلی بر پیروی بنده از پیامبران، یا گام نهادن وی در راه آن‌ها قرار داده است؛ معجزه، از آنِ پیامبر می‌باشد و کرامت، به پیروِ پیامبر تعلق دارد. تفاوت کرامت با جادوگری در این است که کرامت، بدون اراده یا قصد بنده و نیز بدون سعی و درخواست او روی می‌دهد و بنده، برای روی دادن کرامت، از جن‌ها و شیطان‌ها کمک نمی‌گیرد؛ اما جادوگران و کاهن‌ها از شیطان‌ها کمک می‌گیرند و اغلب، برای نزدیکی به شیطان‌ها، کارهایی انجام می‌دهند که ویژه‌ی الله می‌باشد؛ کارهایی مثل تعظیم و گرامی‌داشت جن‌ها یا اظهار ترس و خشیت در برابر آن‌ها و درخواست کمک از آنان و امید بستن به آن‌ها تا سحری که می‌خواهند، روی دهد! همان سحری که برخی از افراد نادان، آن را کرامت و حتی معجزه‌ای برای جادوگر می‌پندارند. [↑](#footnote-ref-210)
211. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (4667) از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-211)
212. () صحیح مسلم، ش: 770 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-212)
213. () ر.ک: سوره‌ی ص: 23-24. [↑](#footnote-ref-213)
214. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (1773، 4258، 7418) از آلبانی/ [↑](#footnote-ref-214)
215. () صحیح مسلم، ش: (924، 926) به‌نقل از ابوهریره؛ همین مضمون در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی 930 از ابن عباس نیز نقل شده است. [↑](#footnote-ref-215)
216. () بخاری، ش: (1230، 1232، 1291). [↑](#footnote-ref-216)
217. () مسلم، ش: 5112، به‌نقل از زید بن ثابت؛ به همین مضمون از انس به‌شماره‌ی 5113 نیز در صحیح مسلم، آمده است. [↑](#footnote-ref-217)
218. () صحیح بخاری، ش: (209، 211، 5592، 5595)؛ و مسلم، ش: 439. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح بخاری، ش: (220، 1334، 6308)؛ و مسلم، ش: 1712. [↑](#footnote-ref-219)
220. () صحیح بخاری، ش: (3453، 3965، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197) [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح بخاری، ش: 1764؛ و مسلم، 1705، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-221)
222. () صحیح بخاری، ش: 4864، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-222)
223. () این اوصاف در چندین حدیث که شیخین (بخاری و مسلم) و سایر محدثان از تعداد زیادی از صحابه روایت کرده‌اند، آمده و به حد تواتر رسیده است. [↑](#footnote-ref-223)
224. () صحیح است؛ بخاری، ش: 1925؛ و مسلم، ش: 4639 به‌نقل از انس بن مالک . هم‌چنین روایت بخاری، ش: 5526، و مسلم ش: 4638 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح مسلم، ش: 5318 به‌نقل از صهیب. [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح مسلم، ش: 771 به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-226)
227. () بدی­ها و شرارت­هایی که در دنیا می­بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست. زیرا شر، به کسی نسبت داده می­شود که مرتکب بدی می‌گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی­توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند محسوب کنیم؛ چراکه الله متعال، هما‌ن‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-227)
228. () در حدیث آمده است: «أَنْ تلدَ الأَمَةُ ربَّتَها». ابن حجر/ مفهومش را کثرت نافرمانی فرزندان از مادرانشان دانسته‌ است؛ به ‌پندار وی، مفهوم حدیث از این قرار است که دختران به مادرانشان امر و نهی می‌کنند. نووی/، کثرت کنیزان و کنیززادگان را به عنوان رأی جمهور علما درباره‌ی مفهوم این حدیث، ذکر کرده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-228)
229. () حسن لغیره؛ روایت بیهقی در الکبری (3/217)، ابن ابی‌شیبه در مصنف خود (5/340)، احمد در مسند (1/214، 224، 283)؛ طبرانی در المعجم الکبیر (12/244) از طریق الجلح کندی از یزید بن اصم از ابن‌عباس. در روایات اجلح، ضعف و اشکال‌هایی وجود دارد و احادیث منکَر زیادی روایت نموده و گاه، در روایتش دچار اضطراب می‌شود: نگا: العلل ابن ابی‌حاتم (2/240) آن را از ابی‌زبیر از جابر روایت کرده و آن را منکر دانسته و روایت ابن عباس$ را ترجیح داده است. اما یزید بن اصم، ثقه است؛ به‌هر حال، هرچه باشد، روایت حذیفه، شاهدی بر این روایت است. [↑](#footnote-ref-229)
230. () صحیح الجامع الصغیر، از آلبانی/، ش: 97؛ و نیز الروض النضیر، ش: 855. [↑](#footnote-ref-230)
231. () صحیح مسلم، ش:344. [↑](#footnote-ref-231)
232. () صحیح لغیره؛ روایت ترمذی در الجامع (1162) و ابن حبان در صحیحش (479، 4176) و حاکم در المستدرک (1/43) و ابن ابی‌شیبه در مصنف خود (6/165) و احمد در مسند (2/250، 2/472) و حارث در مسند خود (848) «زوائد الهیثمی» و بیهقی در شعب الإیمان (27، 7981)، و ابن‌نصر در تعظیم قدر الصلاة (452) و دیگران از طریق محمد بن عمرو از ابوسلمه از ابوهریره. سند این روایت، حسن است و طرق و شواهد دیگری نیز دارد که این‌جا گنجایش ذکرش نیست. [↑](#footnote-ref-232)
233. () صحیح الجامع (7957)، صحیح الترمذی از آلبانی رحمه‌الله، ش: 243؛ وی در مشکاة المصابیح، ش: 5302، این حدیث را صحیح دانسته است. و السنة، ح: 316-318. [↑](#footnote-ref-233)
234. () ابونعیم در حلیة الأولیاء، این روایت را با این الفاظ، به هنوان سخن میمون بن مهران، نقل کرده است؛ نگا: حلیة الأولیاء (4/89)؛ البته اصل حدیث با الفاظی غیر از این در صحیح مسلم، ش: 207 آمده است. [↑](#footnote-ref-234)
235. () صحیح بخاری، ش: 1377 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح بخاری، ش: 6492. [↑](#footnote-ref-236)
237. () صحیح بخاری، ش: 5223؛ و صحیح مسلم، ش: 2761. [↑](#footnote-ref-237)
238. () صحیح مسلم، ش: 101 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح مسلم، ش: 2607 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-239)
240. () صحیح بخاری، ش: 3464؛ و صحیح مسلم، ش: 2964. [↑](#footnote-ref-240)
241. () در نسخه‌ی چاپی و نسخه‌ی شنیداری شرح ریاض‌الصالحین، آمده است که اسرائیل، همان اسحاق می‌باشد؛ حال آن‌که نزد اهل علم، مشهور است که اسرائیل، یعقوب است، نه اسحاق. ر.ک: سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی93. ابن‌کثیر رحمه‌الله در تفسیر آیه‌ی 40 سوره‌ی بقره، می‌گوید: الله متعال، بنی‌اسرائیل را به پذیرش اسلام و پیروی از محمد فرمان می‌دهد و برای تشویق و برانگیختن آنان، نام پدرشان اسرائیل را که همان یعقوب پیامبر است، ذکر می‌کند. [↑](#footnote-ref-241)
242. () البته نقل اسرائیلیات در ترغیب و ترهیب نیز شرایطی دارد که علامه عثیمین/ بدان اشاره کرد؛ تفصیل این را می‌توانید در الإعتصام شاطبی/ ببینید. (مترجم). [↑](#footnote-ref-242)
243. () ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن‌ماجه، ش: 930؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: 4305؛ از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-243)
244. () روایت ابن‌مبارک در الزهد (1565) با سند ضعیف و مبهم. [↑](#footnote-ref-244)
245. () صحیح ابن ماجه، از آلبانی/، ش: 3211. [↑](#footnote-ref-245)
246. () ضعیف است؛ نگا: ضعیف الجامع، ش: 6350؛ و إرواء الغلیل، ش: 2034، از آلبانی/ [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح بخاری، ش: 1050 به‌نقل از عمران بن حصین. [↑](#footnote-ref-247)
248. () صحیح بخاری، ش: (5559، 5673، 5994)؛ و مسلم، ش: 68 به‌نقل از ابوهریره؛ و نیز روایت: بخاری، ش: 5670، و مسلم، ش: 3255 به‌نقل از ابوشریح خزاعی. [↑](#footnote-ref-248)
249. () صحیح مسلم، ش: (343، 344) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-249)
250. () صحیح بخاری، ش: 1650؛ و مسلم، ش: 2403 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-250)
251. () بخاری، ش: (3684، 3939،4511، 5789)؛ و مسلم، ش: 4550 به‌نقل از علی بن ابی‌طالب. [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح بخاری، ش: 3353؛ و صحیح مسلم، ش: (2378، 2526). [↑](#footnote-ref-252)
253. () صحیح مسلم، ش: 2742. [↑](#footnote-ref-253)
254. () شاعرِ پارسی‌گوی، این را به‌خوبی، به‌نظم درآورده است:

     زدست دیده و دل، هر دو فریاد که هرچه دیده بیند، دل کند یاد [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: 5096؛ و صحیح مسلم، ش: 2741. [↑](#footnote-ref-255)
256. () صحیح مسلم، ش: 2721. [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح مسلم، ش: 1651. [↑](#footnote-ref-257)
258. () بخاری، ش: (2482، 5643، 6155)؛ و مسلم، ش: 3105 به‌نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-258)
259. () صحیح است؛ روایت: ترمذی (1535)؛ ابن حبان (4358)؛ حاکم در المستدرک (4/330)؛ ابوعوانه در مسندش (5967) و ابوداود (3251)؛ احمد در مسندش (2/125) از طریق حسن بن عبیدالله از سعد بن عبیده از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح مسلم، ش2985 [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح مسلم، ش: 3114 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-261)
262. () صحیح الجامع، ش: 109؛ و السلسلة الصحیحة از آلبانی/، ش: 867. [↑](#footnote-ref-262)
263. () ولاء، همان اموالی بود که پس از مرگِ برده‌ی آزادشده از او برجا می‌ماند و عرب‌ها، پیش از فرمان رسول‌الله، عادت داشتند که آن را از آن خود یا وارثان خویش می‌دانستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-263)
264. () صحیح مسلم، ش: 1504. [↑](#footnote-ref-264)
265. () صحیح بخاری، ش: (3216، 3453، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197). [↑](#footnote-ref-265)
266. () صحیح بخاری، ش: 5705؛ و صحیح مسلم، ش: 220. شیخ آلبانی/ می‌گوید: سزاوار بود که مؤلف/ یادآوری می‌کرد که این، لفظ مسلم/ می‌باشد؛ چون در روایتی که بخاری/ نقل کرده، «لایرقون» نیامده و به جای آن، «لایکتوون» آمده است؛ یعنی: «از کسی نمی‌خواهند که آن‌ها را داغ کند». لفظ مسلم، از لحاظ سند و متن، شاذ است. [↑](#footnote-ref-266)
267. () شافعی/ می‌گوید: شاذ، این است که راوی معتبر، حدیثی را نقل کند که بر خلاف حدیث سایر راویان معتبر (ثقه) باشد. حافظ ابویعلی قزوینی نیز همین تعریف را از تعدادی از حجازی‌ها، نقل کرده است. حفاظ حدیث، بر این باورند که شاذ، حدیثی‌ست که فقط یک سند دارد؛ چه راوی ثقه، روایتش کند و چه راوی غیرثقه که در این صورت، روایتش قابل احتجاج نیست و روایت شاذِ راوی غیر ثقه رد می‌شود. حاکم نیشابوری/، حدیثی را که یک راوی ثقه، روایت کند و حدیث دیگری، برای تقویت آن نباشد، شاذ دانسته است. ابن‌صلاح، اشکال‌های این تعریف را بررسی کرده است. لذا صحیح‌ترین تعریف درباره‌ی حدیث شاذ، همان است که امام شافعی/ گفته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-267)
268. () صحیح بخاری، ش: 7383؛ و صحیح مسلم، ش: 2717. [↑](#footnote-ref-268)
269. () صحیح بخاری، ش: 4563. [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح مسلم، ش: 827 به نقل از جُندَب. [↑](#footnote-ref-270)
271. () صحیح مسلم، ش: 2840. [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح بخاری، ش: 2910؛ و صحیح مسلم، ش: 843. [↑](#footnote-ref-272)
273. () السلسلة الصحیحة، از آلبانی/، ش: 310؛ و صحیح الجامع، ش :5254. [↑](#footnote-ref-273)
274. () صحیح بخاری، در چندین جا؛ از جمله: (6313، 7488)؛ و صحیح مسلم، ش: 2710. [↑](#footnote-ref-274)
275. () صحیح بخاری، ش: 3653؛ و صحیح مسلم، ش: 2381. [↑](#footnote-ref-275)
276. () صحیح، عامر بن عمرو می‌باشد؛ اما در متن، عامر بن عُمَر ثبت شده است. نگا: الإصابۀ از ابن‌حجر (4/144، 145)؛ نسب ابوبکر صدیق در پُشت ششم، یعنی در مره بن کعب، به نسب رسول‌خدا می‌رسد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-276)
277. () صحیح الجامع، ش: 4709؛ و صحیح ابن‌ماجه از آلبانی/، ش: 3134؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، آن را صحیح دانسته است، حدیث شماره‌ی: 2442. به توضیح علامه آلبانی/ درباره‌ی سند این روایت در مقدمه‌ی همین کتاب مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح ترمذی، ش: 2724. [↑](#footnote-ref-278)
279. () صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1912؛ و در مشکاة المصابیح (ش: 5308) گفته است: سندش، نیکوست. [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح مسلم، ش: 38. [↑](#footnote-ref-280)
281. () صحیح است؛ روایت: ابن خزیمه در صحیحش (159)؛ ابن حبان در صحیحش (6562)؛ حاکم در المستدرک (2/668)؛ بیهقی در الکبری (363، 10879)؛ دارقطنی در سنن خود (186)؛ لالکائی در أصول الإعتقاد (1413)؛ و نیز روایت مروازی در زوائد الزهد (1164) از طریق یزید بن زیاد بن ابی‌الجعد از جامع بن شداد از طارق محاربی که سندش، صحیح است. هم‌چنین روایت: احمد در مسند (3/492)، ابن ابی‌عاصم فی الآحاد و المثانی (964)، ابن معین در تاریخش (تاریخ الدروی) به‌شماره‌ی 1116 از طریق عبدالرحمن بن ابی الزناد از پدرش از ربیعه بن عباد که می‌گوید: پیامبر را در بازار «ذی‌مجاز» دیدم که می‌فرمود:... و سپس همین حدیث را نقل می‌کند. سند این روایت، ضعیف است و سبب ضعفش، ابن ابی‌الزناد می‌باشد. نگا: الإصابه از حافظ ابن حجر (2/469). حدیث، طرق دیگری هم دارد.‌ [↑](#footnote-ref-281)
282. () صحیح بخاری، ش: 5673؛ و صحیح مسلم، ش: 2816. [↑](#footnote-ref-282)
283. () روایت احمد در مسند (3/198) و ابن ابی‌شیبه (7/62) از زید بن الحباب از علی بن مسعده‌ی باهلی از قتاده از انس. حاکم در المستدرک (4/272)، ابن ماجه در سنن خود (4251)، و ترمذی در سنن خویش (2499)، و رویانی در مسندش (1366) و ابویعلی در مسند خود (2922) و عبد بن حمید در مسندش (1197)، و دارمی در سنن خود (7272) از طریق زید روایتش کرده‌اند. و سندش، ضعیف است؛ زیرا اگرچه ابن معین و برخی دیگر، علی بن مسعده را تحسین کرده‌اند، اما بخاری، او را به‌شدت جرح کرده و گفته است: «فیه نظر». ترمذی، این حدیث را «غریب» دانسته و گفته است: «آن را فقط از طریق علی بن مسعده می‌شناسیم». حاکم، سندش را صحیح دانسته و آلبانی در صحیح الجامع (4515)، آن را «حسن» قلمداد کرده است. و آلبانی/، خود در تحقیقش بر کتاب الإیمان از ابن ابی‌شیبه، حدیث «الإسلام علانیة والإیمان في القلب» را به سبب علی بن مسعده، معلَّل دانسته است. لذا روشن نیست که چرا، این حدیث را حسن برشمرده است و بنده، به هیچ دلیلی دست نیافتم که این حدیث را تا درجه‌ی «حسن» بالا ببرد. بنابراین اگر دلیلی داشته باشد، حسن است؛ و گرنه، ضعیف می‌باشد؛ هرچند معنا، ثابت است. [↑](#footnote-ref-283)
284. () صحیح مسلم، ش: 4936 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-284)
285. () ضعیف است؛ نک: حدیث شماره‌ی 67 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-285)
286. () آلبانی/ صحیح أبی‌داود، ش: 1171؛ و صحیح الجامع ش:(4703) این روایت را حسن دانسته است؛ البته بدین الفاظ: (کان إذا حزبه أمر صلی). [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح مسلم، ش: 3032، به‌نقل از سعید بن زید. [↑](#footnote-ref-287)
288. () ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن‌ماجه، ش: 930؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: 4305؛ از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-288)
289. () صحیح مسلم، ش: 4816. [↑](#footnote-ref-289)
290. () حسن لغیره است؛ روایت: ابن ماجه (2883) به‌نقل از ابن‌عباس. بوصیری در الزوائد (3/179) گفته است: «در سندش، اشکالی وجود دارد». البته این حدیث، طرق دیگری دارد که آن را به مرتبه‌ی حسن می‌رساند. آلبانی/ در صحیح ابی‌داود (1522) آن را حسن دانسته است و نیز در المشکاة (990) و الإرواء (990). [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح مسلم، ش: 664، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-291)
292. () صحیح مسلم، ش: 662، به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-292)
293. () دعای وضو: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنَّ محمدًا عبده ورسوله، اللهم اجعلني من التوابین واجعلني من المتطهرین. [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح بخاری (3005، 4406، 4407، 6944) و صحیح مسلم (5050، 5051، 5052) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-294)
295. () صحیح بخاری، ش: 5649 ؛ و صحیح مسلم، ش: (4723، 4724). [↑](#footnote-ref-295)
296. () صحیح بخاری، ش: (48، 4404) به‌نقل از ابوهریره و صحیح مسلم، ش: (10، 11) و نیز روایت مسلم در صحیحش به‌شماره‌ی (9) به‌نقل از عمر بن خطاب. [↑](#footnote-ref-296)
297. () صحیح مسلم، ش: 118. [↑](#footnote-ref-297)
298. () صحیح مسلم، ش:5300. [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (2549، 4369). [↑](#footnote-ref-299)
300. () صحیح بخاری، ش: 4706؛ و صحیح مسلم، ش: 4923 به‌نقل از اسامه بن زید. [↑](#footnote-ref-300)
301. () صحیح مسلم، ش: 4925 به‌نقل از ابوسعید خدری [↑](#footnote-ref-301)
302. ()صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-302)
303. () صحیح بخاری، ش: 851 [↑](#footnote-ref-303)
304. () صحیح بخاری، ش: (5982، 5241)؛ و مسلم، ش: (5036، 5037) به نقل از ابوهریره و هم‌چنین روایت بخاری، ش: 5986 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیح بخاری، ش: (2133، 4952)؛ و مسلم، ش: 3040، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-305)
306. () صحیح بخاری، ش: (2125، 2126، 2225) و مسلم، ش: 2924 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-306)
307. () صحیح بخاری، ش: 4046؛ و صحیح مسلم، ش: 1899. [↑](#footnote-ref-307)
308. () صحیح بخاری، ش: (120، 599، 2894، 6904) ؛ مسلم، ش: (3524، 3525، 3526) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-308)
309. () صحیح بخاری، ش: 5107 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح بخاری، ش: 1419؛ و صحیح مسلم، ش: 1032. [↑](#footnote-ref-310)
311. () صحیح مسلم، ش: 2470. [↑](#footnote-ref-311)
312. () صحیح بخاری، ش: 7068. [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح بخاری، ش: (2924، 3712، 5945)؛ و مسلم، ش: 5261 [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (6806). [↑](#footnote-ref-314)
315. () السلسلة الصحیحة از آلبانی/، ش: 937؛ و صحیح الجامع، ش: 2549؛ و إرواء الغلیل، ش: 2455 و.... [↑](#footnote-ref-315)
316. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع از علامه آلبانی/، ش: 5254. [↑](#footnote-ref-316)
317. () ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: 2315؛ و السلسلة الضعیفة، ش: 1666؛ و ضعیف الترمذی، ش: 400، از آلبانی/ [↑](#footnote-ref-317)
318. () نک: ضعیف الجامع از آلبانی/، ش: 75. [↑](#footnote-ref-318)
319. () صحیح مسلم، ش: 3084، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-319)
320. ()صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-320)
321. () صحیح مسلم، 2405. [↑](#footnote-ref-321)